

جلد پنجم

مجموعه آثار مهندس محمد توسلی

موضوعات «سیاسی، فرهنگی و اجتماعی»

دفتر چهارم

سالهای ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶

پیش‌گفتار

مجموعه آثار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شامل مقالات، مصاحبه‌ها و نامه‌هایی است که پس از انقلاب ۱۳۵۷، به‌ویژه پس از سال ۱۳۷۳، که مسئولیت دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران را برعهده داشتیم و تقاضای بیشتری از سوی رسانه‌ها مطرح می‌شد، ارائه شده است. به‌علاوه، آثار مربوط به سال‌های قبل از انقلاب در جلد اول خاطرات با عنوان «شصت سال ایستادگی و خدمت»^۱ از ۱۳۱۷ تا ۱۳۵۷ و در دو سال اول انقلاب در حد ضرورت در جلد دوم خاطرات با عنوان «تجربه مدیریت شهری در دوران بحران»^۲ آمده است.

این مجموعه آثار (حدود ۶۰۰ اثر) در ۷ دفتر تنظیم و ارایه شده است. اگر چه آثار فرهنگی و اجتماعی در این مجموعه وجود دارد، اما عمده آثار سیاسی است. روند این مجموعه آثار به خوبی شرایط سیاسی هر دوره را به لحاظ آزادی نسبی مطبوعات و رسانه‌های خبری نشان می‌دهد. در دوران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و باز شدن نسبی فضای سیاسی، تقاضای یادداشت و انجام مصاحبه به‌طور محسوس افزایش پیدا کرده است. پس از سال ۱۳۸۴ و دولت محافظه‌کاران، این تقاضا کاهش پیدا می‌کند، به‌طوری که پس از آذر ۱۳۸۸، عملاً فعالیت نهضت آزادی متوقف

^۱ منتشر شده توسط انتشارات کویر در سال ۱۳۹۸ ^۲ منتشر شده توسط انتشارات کویر در سال ۱۳۹۹

می‌شود. اما پس از ۱۳۹۲، به تدریج فضای رسانه‌ای برای نهضت آزادی توسعه پیدا می‌کند و به‌ویژه پس از سال ۱۳۹۶ و در دوران مسئولیت دبیرکلی نهضت آزادی ایران، به‌طور طبیعی این تقاضا افزایش پیدا کرده که در تراکم نسبی آثار این دوره مشهود است. این مجموعه آثار در واقع منابع خاطرات جلد‌های سوم، چهارم، پنجم^۱ و ... مربوط به دوران پس از انقلاب نیز می‌باشد که در هر مورد ارجاع شده است. امیدوارم این مجموعه آثار در کنار خاطرات این دوران، برای انتقال تجربه به کنشگران اجتماعی و سیاسی در آینده مفید باشد. زیرا یکی از چالش‌های توسعه در آینده کشور، ضرورت ایجاد تحول در ساختار مدیریت کشور است. عملکرد حدود چهار دهه پس از انقلاب، بیشتر به آگاهی‌بخشی و نشان دادن نظری ریشه مشکلات فرهنگی استبداد دینی که پس از انقلاب حاکمیت پیدا کرد، اختصاص داشته است. شاخص‌های اجتماعی نشان می‌دهند که فرایند طی شده در طول چهار دهه گذشته به تعبیری با چهار قرن در قرون وسطی برابری می‌کند. آنچه برعهده نسل امروز و فردای جامعه است، ادامه این فرایند در راستای منافع ملی و دستیابی به مطالبات مشترک ملی یعنی آزادی، حاکمیت ملت، استقلال و توسعه ملی است. در این‌جا لازم می‌دانم از همه دوستانی که در تنظیم این مجموعه آثار همکاری داشته‌اند به‌ویژه آقایان احسان مالکی‌پور و حسین روشن سپاسگزاری نمایم.

محمد توسلی

بهار ۱۴۰۲

^۱ این خاطرات هنوز منتشر نشده اما بصورت پی‌دی‌اف قابل دسترسی است.

فهرست مطالب

ب	پیش‌گفتار
۱	مجموعه آثار از ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶
۲	محور اصلی گفتمان بازرگان، آزادیخواهی بود گفتمان انقلاب اسلامی:
۱۰	اجرای بدون تنازل قانون اساسی
۴۰	راز محبوبیت و ماندگاری نام مصدق
۴۳	تقویت امید با صبر و تلاش
۴۶	حالا نوبت تعامل با شهروندان است
۴۹	دغدغه‌های دکتر یدالله سحابی
۵۲	نقش آفرینی احزاب مانع بروز و ظهور دولت‌های پوپولیستی است
۵۴	اخلاق و نظم تشکیلاتی دکتر یدالله سحابی
۵۶	جایگاه احزاب در انتخابات پیش‌رو
۵۸	انتخابات استانی در این شرایط به سود بی‌ریشه‌هاست

۶۴	مصدق نماد اصلاح طلبی
۶۶	رمز پایداری مهندس سحابی
۷۰	چهره واقعی شهید دکتر چمران
۷۶	آثار اجتماعی رمضان
۷۸	اصلاح طلبان از خود شروع کنند
۹۰	هنوز تا به بارنشستن دستاوردها صبوری لازم است
۹۲	دلوپسان و توافق هسته‌ای
۹۴	ضرورت تسریع در بازگشایی انجمن صنفی مطبوعات
۹۶	راهکار های تامین نیاز های شهروندان در دوران "پسا تحریم"
۹۸	بازرگان تا پایان راه به انتقال آرام قدرت اعتقاد داشت
۱۲۲	مردم همچنان امیدوار به آینده
۱۲۴	جایگاه بازگشت به قرآن در اندیشه طالقانی
۱۲۷	قربانیان منا؛ تألم جمعی، تدبیر سیاسی
۱۲۹	پیام عاشورا
۱۳۴	پیامد های اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری
۱۴۹	جایگاه فعالیت دانشجویی در توسعه پایدار
۱۵۳	رمز محبوبیت آیت‌الله منتظری
۱۶۸	نقش گروه های سیاسی مختلف در سال های قبل و بعد از انقلاب
۱۷۲	توسعه جهانی تروریسم و پاسخ گفتمانی ایران به دنیا
۱۷۴	شب تلخ بازرگان
۱۷۸	میز گرد «گفتمان ماندگار» مهندس بازرگان
۲۰۰	تعامل مهندس بازرگان با آیت‌الله منتظری
۲۱۵	آفرینش در تبعید
۲۲۲	انتخابات و فرایند گذار به دموکراسی
۲۲۴	خاطرات اولین نروز بعد از انقلاب
۲۲۶	فهرست اصلاح طلبان واقع بینانه است

چ فهرست مطالب

۲۲۹	نوروز در قزل قلعه
۲۳۲	سال خرد ورزی
۲۳۳	مصدق و ملی شدن صنعت نفت
۲۳۶	«نامه ای به آیندگان»
۲۴۳	اولویت دادن به دو روی سکه توسعه
۲۴۴	آموزه‌های سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان
۲۵۳	تعامل بازرگان با مطهری
۲۵۹	درس همکاری اجتماعی در انتخاب رئیس مجلس
۲۶۲	انتخابات و چالش احزاب در ایران
۲۷۲	ریشه‌های امید در جامعه خشک نشود
۲۷۴	چپ و سانسور شریعتی
۲۸۴	فرهنگ عمومی و حقوق شهروندی
۲۹۶	به یاد مهندس سحابی
۲۹۹	مجلسی که همه گروه‌ها را نمایندگی می‌کند
۳۰۲	عربستان و راهبرد «زر و زور و تزویر»
۳۰۴	ما و برکات شب های قدر
۳۰۶	دردهای روزگار برادرکشی
۳۰۹	سر راه روحانی مانع می‌گذارند
۳۱۵	”اظهار نظر در باره محاکمات و اعدام های اخیر”
۳۱۶	خاطرات و درس هایی از کودتای ۲۸ مرداد
۳۱۸	زمینه‌ها و پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد
۳۲۷	چرا تهران مصدق ندارد؟
۳۳۲	چرا بیش طالقانی؟
۳۳۶	آیا مردم عذرخواهی قاضی مرتضوی را می‌پذیرند؟
۳۳۷	تاریخ نگاری با کدام اسناد؟
۳۴۲	سرمایه‌های اجتماعی خودمان را پاس داریم

۳۴۴	نهج البلاغه پراتیک اسلام و معیار زیست مومنانه است
۳۵۹	جنگ تحمیلی پیامد اشغال سفارت آمریکا بود
۳۶۴	تقدیر و نقدی بر چشم انداز ایران
۳۶۷	درس‌ها و عبرت‌های زندگی دکتر فاطمی
۳۷۸	الزاماتی برای تشکل‌های دانشجویی
۳۸۱	۱۶ آذر؛ نماد مظلومیت جنبش دانشجویی
۳۹۱	یادی از هدی صابر
۳۹۳	سیاست‌ورزی هاشمی رفسنجانی
۳۹۵	آزادی یادگرفتنی است
۳۹۸	انتخابات و تقویت گذار به دموکراسی
۴۲۰	خاطرات زندان قزل قلعه
۴۲۴	آزادی و توسعه انسانی؛ پیشنهاد عدالت و توسعه پایدار
۴۳۰	کتیرایی همراه بازرگان
۴۳۶	آشتی ملی در راستای منافع ملی
۴۳۸	گفتگو در نشست «چرا انقلاب شد؟»
۴۵۰	درس‌ها و عبرت‌هایی از زندگی هاشمی رفسنجانی
۴۵۴	روحانی و مطالبات مردمی
۴۵۷	آیا روحانی رئیس‌جمهور آینده ایران خواهد بود؟
۴۶۰	بهترین گزینه در راستای مصالح ملی، «تداوم» است
۴۶۲	نهضت آزادی، رویکردها و تحولات (از آغاز تا انقلاب اسلامی)

مجموعه آثار از ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶

محور اصلی گفتمان بازرگان، آزادیخواهی بود^۱

مهندس بازرگان اگر چه ۲۰ سال پیش غریبانه از دنیا رفت، اما چند سال پس از او اصلاح طلبی به سکه رایج فضای سیاسی تبدیل شد و در این سالها هر چه بیشتر می گذرد مشی سیاسی و عملی اش بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. او اصلاح طلبی در عصر انقلاب بود و «نخست وزیر دولت انقلابی» عنوانی است که بیش از هر عنوان دیگر مسائل و مشکلات مهندس بازرگان را بیان می کند. برای مردی که همیشه خود را پایبند به قانون و اصلاح می دانست قرار گرفتن در راس دولتی انقلابی سخت تر از آن چیزی بود که حتی آیت الله طالقانی به او گوشزد کرده بود. با این وجود مصائب بازرگان محدود به نقش سیاسی اش نبود. گفتمان آزادی خواهی او هم کمتر درک شد. با محمد توسلی، از اعضای نهضت آزادی درباره گفتمان سیاسی و فکری مهندس مهدی بازرگان گفت و گو کرده ایم. توسلی بازرگان را لیبرالی معرفی می کند که بیش از ۶۰ سال در راستای تبیین آزادی انسان، آزادی خواهی و مخالفت با استبداد و مقابله با فرهنگ استبدادی تلاش کرد. همین موضوع هم باعث می شود آنجا که بازرگان در پاسداری از اصول و آرمان های اولیه و اصیل انقلاب از عملکرد عده ای زبان به انتقاد می گشاید نه مخالف نظام بلکه به تعبیر توسلی «اپوزیسیون وفادار به نظام» باشد.

مهسا علی بیگی

به نظر شما گرایش سیاسی و اقتصادی مهندس بازرگان تا چه اندازه به لیبرالیسم مصطلح نزدیک است؟ آیا می توان بازرگان را یک لیبرال سیاسی و اقتصادی و نه یک لیبرال فکری و اجتماعی دانست؟

در فرهنگ سیاسی واژه مطلق لیبرالیسم شامل طیف وسیعی از مقولات و مفاهیم؛ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که بطور کامل با افکار و اندیشه های شادروان مهندس مهدی بازرگان همخوانی ندارد. اما اگر منظور اختیار و آزادی ذاتی انسان؛ رابطه خدا با انسان (لقد کرمانا بنی آدم - لا اکراه فی الدین) و یا رابطه دولت و انسان برای تأمین مردمسالاری و حکومت مردم بر مردم و نظارت بر عملکرد دولت منتخب خود، مورد نظر باشد مهندس بازرگان را می توان لیبرال

^۱ گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار «مهرنامه» در باره «بررسی گفتمان سیاسی و اقتصادی مهندس بازرگان» - مهسا علی بیگی - ۱۳۹۳/۱۱/۱۱

دانست.^۱ زیرا بخش اعظم آثار فکری و خدمات اجتماعی - سیاسی مهندس بازرگان در طول بیش از ۶۰ سال در راستای تبیین آزادی انسان، آزادی خواهی و مخالفت با استبداد و مقابله با فرهنگ استبدادی بوده است. در بخش مدافعات دادگاه نظامی سال ۱۳۴۳ سران و فعالان نهضت آزادی ایران با عنوان: "چرا با استبداد مخالفیم"، که در مجموعه آثار ۶ منتشر شده است، ابعاد تاریخی، اجتماعی و سیاسی این معضل جامعه ایران مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر تلاش های نظری در آثار مهندس بازرگان در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز در این راستا اقدامات عملی نیز داشته اند؛ تا زمینه برای زدودن فرهنگ استبدادی در جامعه ما فراهم شود. کمک به تأسیس نهادهای مدنی چون انجمن های اسلامی دانشجویان، مهندسين و ... تأسیس حزب نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰، کمک به تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در سال ۵۶ که نقش تعیین کننده ای در کمک به مدیریت انقلاب داشت و همچنین ایفای نقش کلیدی در تأسیس جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران که در سال ۱۳۶۴ پس از انتخابات ریاست جمهوری انجام شد. به نظر بنده محور اصلی گفتمان مهندس بازرگان آزادی خواهی و مقاومت در مقابل هر نوع استبداد بوده است. زیرا آن مرحوم مشکل اصلی جامعه ما را بیش از استعمار، استبداد داخلی می دانست و معتقد بود که در دویست سال اخیر دست استیلای خارجی همواره از آستین پایگاه استبداد داخلی بیرون آمده است. در جامعه ای که آزادی و حاکمیت ملت وجود داشته باشد بطور طبیعی استقلال آن جامعه حفظ می شود و فرصتی برای استیلای بیگانگان فراهم نمی شود.

با وجود گرایشهای لیبرالی بازرگان در زمانه ای که عصر انقلاب و اوج رادیکالیسم بود

چرا او به عنوان نخست وزیر انتخاب شد و چه شد که او این پست را پذیرفت؟

گفتمان آزادی خواهی مهندس بازرگان با مطالبات مردم در انقلاب هماهنگی داشت. می دانیم که شعار و مطالبه اصلی مردم در انقلاب سال ۵۷، در کنار استقلال و جمهوری اسلامی، "آزادی" بود. اگر رژیم شاه حقوق اساسی ملت را که در قانون اساسی (آن رژیم) به رسمیت شناخته نشده بود، رعایت می کرد و انتخابات آزاد و سالم برگزار می شد، هرگز انقلابی صورت نمی گرفت؛

^۱ برای تفصیل این بحث به مجموعه آثار ۲۵ (بازیابی ارزش ها) مقاله چهارمینم مراجعه شود. از مقدمه مقاله مذکور: "لیبرالیسم، همان آزادی خواهی، آزادمندی و آزادی گرایی است یا اصالت دادن و ارزش اصولی قائل شدن برای آزادی انسان. البته نه آزادی به معنای بی بندباری و پیروی از هوا و هوس های نفسانی بلکه رهایی از اسارت انسان های دیگر و از قیود غیر عقلانی و خرافات و سنت های جاهلی"

بنابراین انتخاب مهندس بازرگان توسط شورای انقلاب و رهبر فقید انقلاب با شناخت کاملی که از بینش و منش و سابقه خدمات و جایگاه اجتماعی آن مرحوم وجود داشت صورت گرفته است. از سوی دیگر مهندس بازرگان نیز با احساس مسئولیت تاریخی در آن شرایط خطیر، به رغم آگاهی از مخاطرات آن که اشخاصی چون آیت‌اله طالقانی هم متذکر شده بودند، این مسئولیت را پذیرفتند. در پاسخ به کسانی که معتقدند دولت بازرگان برای شرایط انقلابی سال ۵۷ نابهنگام بود باید به این سؤال پاسخ داده شود که در ۱۵ بهمن ماه سال ۵۷ که هنوز دولت بختیار و ارتش حاکم بود؛ چه کسی ظرفیت و شجاعت پذیرش این مسئولیت سنگین را داشت؟

به نظر بنده در آن شرایط حساس مهندس بازرگان بهترین گزینه برای مسئولیت مدیریت دولت دوران انتقال از رژیم شاهنشاهی به جمهوری اسلامی بود. در این خصوص همان‌گونه که قبلاً نیز گفته‌ام، باتوجه به مجموع واقعیت‌ها، که در این مختصر نمی‌توان به آنها پرداخت، اگر غیر از مهندس بازرگان که مورد احترام و پذیرش اقشار مختلف جامعه بود شخص دیگری انتخاب می‌شد باتوجه به آرایش نیروهای چپ و مخالف انقلاب به احتمال زیاد، انقلاب اسلامی ایران به سرنوشت، درگیری‌ها و تحولات افغانستان روبرو می‌شد. بطور خلاصه دولت موقت مهندس بازرگان با پایگاه اجتماعی و ظرفیت مدیریتی که داشت و البته با درایت و هوشمندی آیت‌اله خمینی رهبر فقید انقلاب و پشتیبانی اقشار مختلف مردم، رادیکالیسم، چپ روی‌ها و آشوب‌های سازمان‌دهی شده توسط بیگانگان آن دوران کنترل و مهار شد. بعنوان نمونه می‌توان به مسائل و مشکلات مدیریت شهرداری تهران در دو سال بحرانی اول انقلاب اشاره کرد که جزییات مسائل و مشکلات آن دوره را در فرصت‌هایی توضیح داده‌ام.

با توجه به تفاوت بازرگان با انقلابیون رادیکال مهمترین گروه‌ها و جریانهای مخالف

دولت موقت کدام جریانها بودند؟

همانطور که می‌دانیم پس از صدور حکم نخست وزیری دولت موقت و تأیید رهبر فقید انقلاب و پایگاهی که مهندس بازرگان داشت؛ ابتدا دولت موقت مورد تأیید و حمایت همه‌جانبه مردم و گروه‌های سیاسی قرار گرفت. اما نظر به اینکه بعد از فرماندم جمهوری اسلامی اختلاف دیدگاه‌ها بروز پیدا کرد. همه گروه‌ها و جریان‌ها به دنبال قدرت و به کرسی نشاندن دیدگاه‌های خودشان بودند، بتدریج مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها در مدیریت دولت موقت آغاز شد. مروری بر عناوین روزنامه‌های نیمه اول سال ۱۳۵۸ ارگان احزاب و گروه‌های سیاسی نشان می‌دهد که عموم

گروه‌ها و شخصیت‌هایی که به دنبال کسب قدرت بودند دولت موقت را از نقدها و حملات تخریبی خود بی‌نصیب نمی‌گذاشتند.

حزب جمهوری اسلامی که بعد از انقلاب تشکیل شد و رهبری روحانی آن از اعضای اصلی شورای انقلاب بودند، بطور طبیعی خود را جایگزین دولت موقت برای مدیریت انقلاب می‌دانست. مواضع و سرمقاله‌های روزنامه جمهوری اسلامی این روند را به خوبی نشان می‌دهد. حملات تخریبی نشریات حزب توده، مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان مبارز (امت) و... و حتی عملکرد اشخاصی چون مرحوم قطب‌زاده و آقای بنی‌صدر (البته قبل از انتخابات ریاست جمهوری) این واقعیت را نشان می‌دهد که احزاب و گروه‌های سیاسی بجای کمک به دولت موقت برای استقرار آرام و تدریجی نهادهای پیش‌بینی شده در حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان و فراهم شدن بستر مناسب و دموکراتیک برای تحقق مطالبات و آرمان‌های ملت ایران، همه یکپارچه به نوعی در تقابل با دولت موقت عمل می‌کردند. بدیهی است نقش گروه‌های چپ چون حزب توده پررنگ‌تر و با طرح شعار "تداوم انقلاب" پیچیده‌تر بود.

همانطور که می‌دانید نهضت آزادی هم مجموعه یکدستی نبود و جناح چپ آن از جمله مهندس عزت‌الله سحابی با بازرگان اختلافهای بنیادینی داشتند. بر این اساس آیا می‌توان گفت مشی سیاسی مهندس بازرگان در داخل نهضت هم با مخالفت‌هایی جدی روبه‌رو بود؟

بله، حتی دوستانی که مسئولیت اجرایی در دولت موقت نداشتند و سازمان محدود نهضت آزادی ایران را اداره می‌کردند نیز متأثر از جو عمومی بعد از انقلاب قرار گرفتند و به نقد عملکرد دولت موقت و شخص مهندس بازرگان پرداختند. اعلامیه‌ها و بیانیه‌های تحلیلی این دوره از فعالیت نهضت در سال ۵۸ در اسناد نهضت آزادی ایران حفظ شده است. اما مرحوم مهندس سحابی بخاطر صداقت و خصوصیات اخلاقی خود در سالهای بعد تصریح کرد که در مواردی که با مهندس بازرگان اختلاف نظر داشتند حق با بازرگان بوده است. بسیاری دیگر از رهبران گروه‌های چپ نیز مواضع و عملکرد خودشان را در تقابل با دولت موقت به تدریج مورد نقد قرار دادند و برخی به خاطر مواضعشان علیه مهندس بازرگان حلالیت طلبیدند و مواضع سیاسی خود را اصلاح کرده‌اند. البته بعد از دولت موقت و حضور و مشارکت رهبران و کادرهای اصلی در فعالیت نهضت آزادی، در طول سه دهه گذشته فعالیت نهضت آزادی ایران از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار بوده است.

آیا رفتار سیاسی مهندس بازرگان پس از پایان دولت موقت تفاوت محسوسی با قبل از آن پیدا کرد؟

مهندس بازرگان و یاران ایشان در مدیریت انقلاب مشارکت فعال داشتند و همانگونه که گفته شد در شرایط حساس بهمن ماه سال ۵۷ برای تصدی دولت موقت قبول مسئولیت کردند. بعد از دولت موقت مهندس بازرگان صحنه سیاسی ایران را ترك نکرد و همچنان عضو شورای انقلاب بودند و در مجلس اول نیز به رغم رفتارهای ناهنجار گروه‌های افراطی آن زمان به وظیفه نمایندگی مردم عمل کردند. اما نقش اصلی ایشان در جایگاه "اپوزیسیون" وفادار به نظام همانگونه که خود آن مرحوم گفته‌اند "جنگ حجت" و پاسداری از اصول و آرمان‌های اولیه واصل انقلاب و جلوگیری از انحرافات بوده است.

اگر در دهه بیست متناسب با شرایط و نیازها و پرسش‌ها مهندس بازرگان در "راه طی شده" به آشتی بین علم و دین پرداختند و راه بشر را در راستای راه انبیاء نشان می‌دهد و در دهه پنجاه "علمی بودن مارکسیسم" را پس از تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق ارائه می‌کند. در سال‌های بعد از انقلاب تا سال ۱۳۷۳ نیز به مبرم‌ترین مسائل فکری-اجتماعی و سیاسی روز پرداخته‌اند. آثار "انقلاب ایران در دو حرکت"، "گمراهان" و مجموعه مقالات چهار جلدی بازیابی ارزش‌ها" و نهایتاً در "آخرت و خدا هدف رسالت پیامبران" و... نمونه‌ای از این تلاش‌های فکری مهندس بازرگان برای نشان دادن ریشه مشکلات بعد از انقلاب و راه‌حل‌های برون رفت از آنها است که تاکنون در ۲۸ جلد مجموعه آثار ایشان توسط بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان تنظیم و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است. در عرصه سیاسی نیز همواره در راستای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر به نقد و اصلاح مشفقانه امور پرداختند و از همان تیرماه سال ۱۳۵۹ که کنگره سوم نهضت آزادی ایران تشکیل گردید همواره بر مبارزه قانونی، علنی و مسالمت‌آمیز و اصلاحات تدریجی با تأکید بر اجرای همه‌جانبه اصول قانون اساسی تأکید داشته‌اند. اگر در دهه شصت گفتمان اصلاحات توسط جمع محدودی مطرح و پیگیری می‌شد، بایستی خداوند متعال را شکرگذار باشیم که با رشد و آگاهی عمومی در جامعه ما اکثریت چشم‌گیری از مردم و فعالان سیاسی امروز بر چنین گفتمانی تأکید می‌ورزند و بر اجرای آن ایستاده‌اند.

اخیراً تلاشهایی در جهت بازخوانی (تفسیر) چپ گرایانه از افکار مهندس بازرگان صورت می‌گیرد. هدف از ارائه چنین بازخوانی‌هایی چیست؟

نمی‌دانم چه کسانی چنین تلاشی را در دستور کار خود قرار داده‌اند و قلب واقعیت چه فایده‌ای دارد. افکار و اندیشه‌های مهندس بازرگان خوشبختانه در مجموع آثار ایشان و مجموعه اسناد نهضت آزادی ایران تا سال ۸۸ در اختیار علاقمندان قرار دارد. مهندس بازرگان براساس این اسناد و مدارک، نه چپ بود و نه راست؛ او مسلمانی بود ایرانی و مصدقی، معتدل و میانه رو. بر پایه این سخن امام علی(ع) در نهج‌البلاغه "البیمن و الشمال مضله و الطریق الوسطی هی الجاده": راست روی و چپ روی (افراط و تفریط) موجب گمراهی است. میانه‌روی و اعتدال راه درست و دستیابی به اهداف متعالی انسانی است.

اما اگر منظور از "چپ" عدالت اجتماعی است بله مهندس بازرگان صد در صد طرفدار عدالت اجتماعی بوده است اما نه بر مبنای راهکارها و تئوری‌های مارکسیستی که منادیان آنها هم هرگز نتوانسته‌اند به این مدینه فاضله دست پیدا کنند. اگر از "راست" منظور سرمایه‌داری افسارگسیخته است مهندس بازرگان مخالف چنین شیوه‌ای بوده است و زندگی شخصی او نیز گواه بر این مدعا است. محور اندیشه مهندس بازرگان، برپایه آیات محکم قرآنی و تجربه بشری، رشد و تعالی انسان است و پیش‌نیاز چنین برنامه‌ای "اختیار و آزادی" انسان است و این امر با عقلانیت جمعی و اصول مدیریت اجتماعی و برنامه‌ریزی قابل دستیابی است. نه دیکتاتوری پرولتاریا که آزادی و اختیار را از انسان‌ها سلب می‌کند می‌توانست چنین دستاوردی داشته باشد نه حاکمیت مطلق سرمایه داری که آنهم آزادی و اختیار را عملاً از انسان‌ها سلب می‌کند. فرایند توسعه آزادی و حاکمیت ملی و عقلانیت جمعی می‌تواند راه را برای رشد و کمال انسان فراهم سازد. مروری بر سخنرانی خدمات و خیرات در ایران مهندس بازرگان (مجموعه آثار ۱۶) که در خرداد ماه سال ۵۹ در بحبوحه سلطه تفکر گروه‌های چپ بعد از انقلاب در حسینیه ارشاد ارائه شد دیدگاه اقتصادی آن مرحوم را نشان می‌دهد.

آیا مهندس بازرگان در آثار خود از جمله اثر خدمات و خیرات در ایران که اشاره کرده‌اید بطور مشخص نگاه اقتصادی خاصی را ارائه کرده‌اند؟

مهندس بازرگان در جایگاه کارشناس اقتصادی وارد بحث در این حوزه نشده‌اند. اما به لحاظ اجتماعی و سیاسی با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی در آثار خود از جمله همین اثر "خدمات و خیرات در ایران" به ادبیات چپ گرایانه بعد از انقلاب با استناد به آیات قرآن واکنش نشان داده‌اند. در این اثر ضمن تشریح سوابق تاریخی خدمات، خیرات و مبرات در ایران در سالهای

قبل و بعد از انقلاب به آفت دولتی شدن اینگونه خدمات در سالهای بعد از انقلاب اشاره می‌کنند و با ذکر آیات متعدد قرآن که در آنها زکات، انفاق و صدقات را در کنار نماز که ارتباط با خدا است وسیله‌ای برای ارتباط با مردم (جامعه) و زمینه رشد و فلاح انسان و جامعه معرفی می‌کند و در جمع‌بندی بر این عقیده تصریح می‌کنند:

”در اسلام، برخلاف مارکسیسم، از یکطرف مالکیت را مجاز و کسب درآمد و معاش، تقریباً واجب شمرده است. از طرف دیگر خواسته شده است که از مال و درآمد در راه خلق و خدا خرج کنند. عمل اول مستلزم حرکت و تدبیر و تلاش است و سبب تربیت اخلاقی و تکامل نیروی خلاقه انسان می‌شود و در عمل دوم که رها کردن مال است و محتاج عقیده و عشق و اراده می‌باشد. تمرین برای تسلط بر نفس و بکارانداختن فکر و تقویت اراده در شخص می‌باشد. اراده همان نیروی

اصلی شخصیت است و صفت بارز خداوند در خلاقیت؛ یعنی لازمه تشبه و تقرب ما به او.

(م ۱۶ - صفحه ۲۷۵)

در بخش دیگری از این اثر مهندس بازرگان در فضای ملتهب بعد از انقلاب که گروه‌های مارکسیستی و چپ بر رسانه‌ها حاکم شده بودند بینش اقتصادی خود را این چنین توصیف می‌کند:

”اسلام خیلی زودتر و بیشتر از مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی، دلسوز بینوایان و خواهان محو فقر و درد و حسرت و مشوق آبادانی و خدمات عمرانی بوده است. با این تفاوت که آنها می‌گویند دولت باید عهده‌دار این کارها شده و بصورت خشک و مکانیکی عمل نماید و مایه و ابتکار و اختیار را از افراد گرفته و ملت را تبدیل به لشگری از غلامان که اهرام مصر و تخت جمشیدها را می‌ساختند، بنماید. ولی اسلام می‌خواهد هر کسی به صورت فردی یا دسته‌جمعی، ولی با اشعار و آشنایی و ارادی، به طوع و رغبت، از راه ایمان و محبت و خالی از آزار و منت عهده‌دار خدمات و کفالت همکیشان و هم‌نوعان گردد.“ (م آ- ۱۶ - صفحه ۲۸۲)

در عمل، مهندس بازرگان خود در طول چند دهه پایه‌گذار بسیاری از نهادهای مدنی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در این راستا بوده‌اند که در کارنامه ایشان منعکس می‌باشد.

مهندس بازرگان در ادامه همین بخش از کتاب ”خدمات و خیرات“ پیامدهای اجتماعی و سیاسی بینش اقتصادی را چنین شرح می‌دهند: ”لازمه انفاق، حضور و فعالیت بخش خصوصی است؛ با آزادی درآمد شغل آزاد و درآمد در حد مشروط مشروع ... همین طبقه مولد بی‌نیاز،

به دلیل شغل آزاد و درآمد مستقل که داشتند توانسته است در برابر استبداد و استیلای خارجی اعتراض و اعتصاب (بصورت بستن بازار) بنماید و خواسته‌هایی را اعلام نماید. طبقه متوسط آزاد، در طی تاریخ، از ارکان تشیع بوده است”.

برای آگاهی بیشتر در این بحث و دیدگاه‌های زنده یاد مهندس بازرگان، علاقمندان می‌توانند به ۲۸ جلد مجموعه آثار آن مرحوم که تاکنون توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان تنظیم و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است، مراجعه نمایند.

گفتمان انقلاب اسلامی:

اجرای بدون تنازل قانون اساسی^۱

سالها مبارزه کرده‌اند. یکی که به قول خودش می‌خواست «پلی‌تکنسین» (فنی) باشد، از جبر روزگار و شرط اخلاقیه هیأت یک «پلیتیسین» (سیاست‌ورز) شناخته شده درآمد و دیگری از انقلابی که در خارج و داخل برای پیروزی آن تلاش کرده بود، از شهرداری تهران در ماههای نخست به چندین بار زندان و محدودیت رسید. با این حال، هر دو مبارز انقلابی دیروز، سالهاست بر مشی اصلاح‌طلبانه پای می‌فشارند. مشی‌ای که در همان دهه ۴۰ هم تحت رهبری مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله طالقانی سعی در پیشبرد آن داشتند؛ اما انسداد سیاسی - و به روایت میثمی: دور زدن مکرر قانون اساسی از سوی شاه - مانع از آن حرکت اصلاح‌طلبانه شد. با این حال، در این میزگرد، هر دو فعال سیاسی با سابقه نگاهی انتقادی به روند گذشته هم دارند و احتمالاً گذارهایی قابل دفاع‌تر از سلطنت به جمهوریت را محل بحث قرار می‌دهند.

گفتنی است قرار بود در این میزگرد چهره‌هایی از نحله‌های دیگر جریان اصلاحات نیز حضور یابند که به دلایلی محقق نشد. امید آنکه در فرصت‌های آتی بتوان ابعاد جدی مباحثه لطف‌الله میثمی و محمد توسلی را با دیگر فعالان سیاسی و فکری نیز گشود.

به نام خدا. بنظرم آمد اینطور بحث را شروع کنیم که با توجه به اینکه دو بزرگوار در انقلاب حاضر بودید و از سال‌ها قبل از اینکه انقلاب جدی شود مبارزه و سابقه زندان داشتید و در جریان ریز حوادث قرار داشتید؛ از چه زمانی برای شما محسوس شد که از حالت اعتراض و حالت نیروی اپوزیسیونی که به هر حال اعتراض و انتقاد به وضع موجود دارد، فراتر رفتید و در حال یک کنش انقلابی و به دنبال تغییر سیستم هستید. از چه زمانی این برای شما محسوس شد که از حالت اعتراضی فراتر باید رفت؟

توسلی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. چون بحث اصلی ریشه‌های انقلاب است، فکر می‌کنم ابتدا مقداری بحث را بازتر کنیم و کمی عام‌تر نگاه کنیم و بعد به واکنش‌های شخصی برسیم. بر این اساس، اگر بخواهیم خیلی فشرده محوربندی کنیم، ریشه‌های انقلاب اسلامی را در چند محور می‌توان خلاصه کرد. محور اول عملکرد استبدادی نه تنها رژیم پهلوی، بلکه سابقه ۲۵۰۰

^۱ میزگرد سخن ما درباره ریشه‌های انقلاب با حضور محمد توسلی و لطف‌الله میثمی - ۱۳۹۳/۱۲/۵

ساله استبدادی در کشور ماست و طبیعتاً در ۵۰ سال رژیم پهلوی هم این فرهنگ اقتدارگرایی ادامه پیدا می‌کند. متقابلاً - تا آنجا که ما سراغ داریم - آگاهان جامعه از انقلاب مشروطه به این طرف، در درجه اول در پی نفی استبداد بودند. پیش از آن، شاه، حاکمیت مطلقه داشت و مساوی با قانون قلمداد می‌شد؛ از این رو، در انقلاب مشروطه بحث قانونگذاری و محدود شدن اختیارات شاه و حکومت بر پایه قانون مطرح می‌شود و بحث مجلس، انتخابات و تفکیک قوا شکل می‌گیرد. ما این مسأله را هم در انقلاب مشروطه، هم در نهضت ملی ایران، و بعد هم در انقلاب اسلامی می‌بینیم. ما در همان سال‌های ۶۰-۶۱ مجموعه نوارهایی که در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا، دی ماه و در استقبال از امام بود، بررسی و پیاده کردیم که مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آوردند. این مجموعه شعارهای مردم نشان می‌دهد ۳۸ درصد شعارها، ضد استبداد است. ۳۱ درصد مطالبات از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است...

یعنی چه مطالباتی از جمهوری اسلامی؟ مثلاً نان و مسکن و ...؟

توسلی: نخیر، آن چیزها اصلاً مطرح نبود اتفاقاً. این را توضیح خواهم داد. ۱۶ درصد بحث رهبری آیت‌الله خمینی است و ۱۵ درصد هم یاد و تصاویر چهره‌های فرهنگی و مذهبی همچون شریعتی، طالقانی و منتظری و شهدای انقلاب بخصوص حنیف نژاد و بدیع‌زادگان و سعید محسن است. بنابراین، بصورت آماری هم که نگاه می‌کنید ۳۸ درصد وزن قابل ملاحظه‌ای است که در انقلاب اسلامی هم نگاه اصلی، نگاه ضد استبدادی بوده است. در کنار نفی استبداد، محور دوم نفی سلطه بیگانگان یا استیلای خارجی است که این اصطلاحی بود که مهندس بازرگان به کار می‌برد برای اینکه با فرهنگ مارکسیست‌ها تداخل و تلاقی نداشته باشند. مردم در ۲۰۰ سال اخیر که حضور روس‌ها و انگلیس‌ها و بعد آمریکایی‌ها مطرح می‌شود، بیگانگان را همواره به‌عنوان یک عامل مهم و تاثیرگذار در عقب‌ماندگی خودشان ارزیابی می‌کردند. منتها دو نگاه در تحلیل‌های تاریخی ما وجود داشته است. البته، بعضی جریان‌ها بخصوص مارکسیست‌ها و حزب توده اصلاً به بحث استبداد توجه نداشتند و مبارزه با امپریالیسم را مطرح می‌کردند و تصورشان این بود که دشمن اصلی ما امپریالیسم است. یعنی اگر مشکل امپریالیسم و استعمار حل شود، همه مسایل حل می‌شود. حال آنکه افرادی مثل مهندس بازرگان ضمن تأکیدی که بر نقش استعمار و استیلای بیگانگان در عقب‌ماندگی ما داشتند - همانطور که در دفاعیات سال ۴۳ در دادگاه نظامی در باره

اینکه «چرا با استبداد مخالف هستیم» آوردند. اعتقاد داشتند دست استعمار همیشه از آستین استبداد بیرون آمده است. یعنی، تا موقعی که استبداد است همواره استعمار و استیلای بیگانگان هم هست. بنابراین، راهبرد این است که ما ریشه استبداد را بزیم و با فرهنگ استبدادی مقابله کنیم. نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد، نمونه زنده این رویکرد است. دکتر مصدق می‌خواست استبداد و رژیم شاه را محدود و کمرنگ کند، اما نهایتاً انگلیس و آمریکا از طریق همکاری‌های دربار توانستند کودتای ۲۸ مرداد را با کمترین هزینه انجام دهند. شعار کلیدی انقلاب هم بر همین دو محور استوار است. مردم شعار دادند آزادی و در واقع نفی استبداد، استقلال یعنی نفی سلطه بیگانگان. اینها آرمان‌ها بود. برنامه هم برای اینکه بتوانیم آرمان آزادی و استقلال را محقق کنیم، استقرار جمهوری اسلامی است. بنابراین، راهکار اینکه ما به آزادی و آرمان آزادی و استقلال برسیم، حاکمیت ملت و جمهوریت بود؛ آن هم در چارچوب ارزش‌های اسلامی که فرهنگ جامعه ما ست. اما در مورد تجربه‌ای که بعنوان فعال سیاسی از روند انقلاب دارم؛ باید گفت از نظر تحلیلی رویکرد انقلابی بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ به وجود آمد. یعنی بعد از ۱۵ خرداد و سرکوبی که شاه کرد، همه گروه‌های سیاسی چه در داخل و چه خارج به این جمع‌بندی رسیدند که مبارزه قانونی جواب نمی‌دهد و باید سراغ مبارزه مسلحانه رفت. هم دوستانی که در خارج بودند این فکر را مطرح کردند و هم جریان اسلامی و مارکسیست‌ها در داخل همه دنبال این فکر رفتند. ضمن آنکه گفتمان جهانی آن دوره هم مبارزه مسلحانه بود و طبیعی است که فعالان سیاسی ما هم آگاهانه دنبال چنین راهبردی بروند. این روند حتی به‌رغم شکستی که جنبش مسلحانه در سال ۵۴ می‌خورد و ساواک هم مجاهدین خلق و هم فداییان خلق را سرکوب می‌کند، ادامه پیدا کند. به عبارت دیگر، تغییر مواضع مجاهدین در سال ۵۴ واقعا ضربه سنگینی به مبارزات زد. اما به‌رغم اینها جنبش اجتماعی ما آنچنان قوی بود که توانست این ضربات را در درون خودش هضم کند و راه را ادامه دهد. از طرف دیگر، از سال ۴۱ که روحانیت مبارز وارد عرصه مبارزات سیاسی می‌شود و بعد نقش مراجع به ویژه آیت‌الله خمینی در حضور و فعالیت سیاسی به تدریج دامنه اعتراضات گسترش پیدا می‌کند تا اینکه در سال ۵۷ زمینه‌های پیروزی انقلاب را تجربه می‌کنیم.

شما هم این روند را قبول دارید مهندس میثمی؟

میثمی: من در این زمینه، یک انسجامی دارم که ظاهراً از مشروطیت شروع می‌شود و نهضت

ملی را تبیین می‌کند و به مسایل روز هم می‌کشد. آن انسجام هم این است که از مشروطیت تا حالا دو محور رو در روی هم بوده‌اند. یکی قانون اساسی و قانونگرایی و احیای قانون اساسی و جریان دیگر هم، هم دور زدن قانون اساسی، دور زدن مردم و سرکوب. این دو، پا به پای هم جلو آمدند. محور هم رشد ملت بود. مثلاً یادم است در انقلاب می‌گفتند دیو چو بیرون رود، فرشته درآید. من می‌گفتم این شعار غلطی است. (جاء الحق و زهق الباطل). حق دائم در حال رشد کردن است و فضا را برای باطل تنگ می‌کند تا آنکه باطل برود. یعنی هر قدمی که حق رشد کرده، باطل کم‌رنگ و بی‌رنگ شده و از بین رفته است. زمان مصدق، مردم در فراندوم آخر، آنقدر رشد کرده بودند که شاه فرار کرد؛ چون فضا برای نفس کشیدن نداشت. در این روند، مشروطیت، تحولی بود که فراتر از فقه و کلام هم رفت. یعنی اصل، آرای مردم شد. آرای مردم و حاکمیت مردم اصل بود که این بالاتر از مبارزه علیه استبداد و استعمار هم بود. محور قانون اساسی هم مردم بودند. حتی در سلطنت و رژیم سلطنتی، آن ماده‌ای که مربوط به سلطنت موروثی بود می‌گفت سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رای مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شود. یعنی در قانون اساسی مشروطه، این رای مردم بود که شاه را انتخاب می‌کرد و این را علما و روشنفکران ما گنجانده‌اند. قانون اساسی یک ویژگی داشت که در جامعه متکثر ما، دین و فقه تبدیل به حقوق و قانون شد و در نتیجه، هر فردی اعم از لائیک، سکولار، مذهبی سنتی، مذهبی روشن، سنی، شیعه، یهودی، ارمنی و زرتشتی همه در پرتو قانون، شهروند شدند. پشتوانه این هم دین بود. ویژگی دیگر قانون اساسی، ساماندهی جمعی بود. برای اولین بار، اندیشه اجتماعی در ایران شکل گرفت و حاصل داد. همین حالا هم ده نفر روشنفکر نمی‌توانیم روی امضای یک اندیشه به توافق برسیم و هرکدام یک ایده را داریم؛ ولی در قانون اساسی، یک ملت جمع شد و گفت ما این اندیشه را داریم، یعنی یک سازماندهی جمعی صورت گرفت. اتفاق دیگر آن بود که روشنفکری و نواندیشی ایران هم از آنجا شروع شد. انقلاب مشروطه نقطه عطف نواندیشی دینی در ایران بود. بنابراین، مهمترین دستاورد مشروطه قانون اساسی و قانونگرایی بود. ما پیش از این دور باطل استبداد و هرج و مرج را در تاریخ ایران داشتیم. این دور استبداد و هرج و مرج با قانون حل شد. قانون وظیفه شاه، وظیفه رعیت، وظیفه نماینده مجلس و دیگران را مشخص کرده است. در مقابل، عده‌ای بودند که می‌خواستند قانون را دور بزنند و می‌گفتند اصلاً نوشتن قانون اساسی مطابق با اسلام نیست، بلکه نشانه غربزدگی است. این دو هم در مشروطیت برابر

هم بودند. در ادامه محمدعلی شاه آمد و قانون و پارلمان را سرکوب کرد تا رسید به رضاخان. رضاخان با کودتا، علیه قانون اقدام کرد. با تشکیل مجلس مؤسسان، رضاخان پادشاه شد. این پادشاهی او اولین دور زدن مهم قانون اساسی بود و همه هم از ترس شان تایید کردند. او طی ۱۰ سال تبدیل به بزرگترین فئودال ایران شد. رضاشاهی که هیچ نداشت، از راه غصب بزرگترین فئودال ایران شد. او در اقدام بعدی خود، قانون مقدمین علیه امنیت را گذراند که خلاف قانون اساسی بود. یعنی می گفت هر سه نفری که تشکل پیدا کنند، از سه تا ده سال زندان دارند یا بعنوان مرام سوسیالیستی یا اقدام علیه سلطنت. دور زدن بعدی قانون اساسی او این بود که گفت اینها به دادگستری بروند. دادگستری هم قضات شریفی داشت که ریشه در انقلاب مشروطیت داشتند و برنمی تافتند. آن قضات را هم با اینکه قانون می گفت قضات را نمی توانند منتقل کنند مثلاً رئیس دیوان عالی کشور، منصورالملک و همه قضات را به شهرستانها فرستاد که این قانون مقدمین را عمل کند. اقدام بعدی او علیه قانون اساسی، در ازدواج محمدرضا با فوزیه رخ داد که با یک قیام و قعود در مجلس شورای ملی گفتند درست است فوزیه مصری است؛ ولی به صفت ایرانی است! اینها موارد متعدد دور زدن قانون اساسی بطور آشکار بود که در دوران رضاشاه رخ داد. اما هر بار دور زدن قانون اساسی از سوی حکومت، مرادف بود با یک رشد در مردم. بعد از عزل رضاخان و روی کار آمدن محمدرضا پهلوی هم، به بهانه ترور شاه، مجلس مؤسسان در سال ۲۸ تشکیل شد. این در شرایطی بود که در نتیجه رشد ملت، در شهریور ۲۰ احزاب متعددی تشکیل شده بودند و خیلی در جامعه آزادی داشتیم. در نتیجه، مجبور شدند برای سرکوب، مجلس مؤسسانی تشکیل دهند و قانون اساسی را یک دور بزرگ زدند که انحلال مجلس و مجلسین دست شاه افتاد. طبق این مصوبه، شاه در یک آن می توانست مجلسین را منحل کند و تمام پرونده های سیاسی که پیش از این به دادگستری می رفت، به دادگاه نظامی رفت. یعنی اصلاً دادگستری و عدالت سرکوب شد. از این به بعد تمام محاکمات نیروهای مبارز به دادگاه های نظامی افتاد. مصدق، فاطمی، مجاهدین، نهضت آزادی، فدائیان اسلام، موتلفه، فدائیان و.. همه تحت محاکمات نظامی قرار گرفتند. بدیع زادگان در جلسه دادگاه می گفت: «آقای رئیس دادگاه! شما تیمساری هستید که سرباز شاه هستید. عکس شاه بالای سرتان است. اتهام ما هم این است که علیه شاه هستیم. پس از اول محکوم هستیم». یعنی کار به اینجا کشید که دور زدن قانون اساسی به بن بست های عجیبی کشید. بنابراین، ما از همان ابتدای حکومت محمدرضا از یک جهت با رشد ملت مواجهیم و از

جهت دیگر هم با دور زدن‌های خیلی آشکار قانون اساسی. این دور زدن‌ها بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ خیلی آشکار شد. مثلاً نفیسی (شهردار وقت تهران) در کنگره «آزادزنان-آزاد مردان» گفت: «از این به بعد هر کسی انقلاب سفید را قبول ندارد نه می‌تواند نماینده شود و نه می‌تواند مدیرکل شود و نه در نظام جایی داشته باشد». این حذف رسمی و سیستماتیک تمام نیروها بود. در همان زمان، ما همگی پیش آقایان میلانی و شریعتمداری رفتیم و پیگیری کردیم تا اینکه ایشان اعلامیه دادند و انتخابات بعد از ۱۵ خرداد را تحریم کردند. اولین باری که مراجع ما تحریم کردند و قهری بین مردم و نظام سلطنتی بوجود آمد، بعد از ۱۵ خرداد بود. مرجع تقلید شیعیان آقای خمینی هم زندان بودند و قیامی به آن عظمت بوجود آمد. فردوست در خاطراتش می‌نویسد که رشد مردم به حدی بود که اگر ظهر ۱۵ خرداد نمی‌رفتند نماز بخوانند و ناهار بخورند و در این فاصله سربازان با مسلسل بیایند و در خیابان سنگر بگیرند، تهران سقوط کرده بود. شاه به خانه نعمت‌الله نصیری (رئیس شهربانی) فرار کرده بود. این را قره‌نی به من می‌گفت و اطلاع داشت. بعد از تجربه ۱۵ خرداد، شاه فضا را تنگ‌تر کرد. شاه به جایی رسید که حتی حزب مردم و حزب ملیون (که احزاب درباری بودند) هم منحل شدند و حزب رستاخیز درست شد. شاه گفت همه به حزب رستاخیز بیایند؛ اگر نمی‌خواهند بیایند یا ساکت باشند یا اگر می‌خواهند مخالفت کنند، پاسپورت بگیرند و به خارج بروند! کار قانون اساسی به جایی کشید که گفت ما یک قانون اساسی داریم و یک نظام شاهنشاهی داریم. یعنی نظام شاهنشاهی را هم در کنار قانون اساسی مطرح کرد و برجسته‌تر از قانون اساسی. این خیلی در دوران ما ملموس بود. مثلاً سرهنگ بهزادی که مرا در دادرسی ارتش بازجویی می‌کرد، من می‌گفتم ما عضو نهضت آزادی هستیم و کاری خلاف قانون نکرده‌ایم. گفت شما خلاف قانون نیستید، خلاف مصالح عالی‌هستید. یعنی با شاهنشاه خوب نیستید. علاوه بر قانون اساسی و نظام شاهنشاهی موروثی، سومین موضوعی که طرح شد آن چند ماده اصلاحات انقلاب سفید شاه بود. چهارمی هم حزب رستاخیز شد. پنجمی هم این بود که عده‌ای که می‌دانستند شاه سرطان دارد، به او می‌گفتند کنار برو تا ولیعهد بیاید می‌گفت نه، مصداق نظام شاهنشاهی هم خود من هستم. بعضی‌ها نظام سلطنتی را قبول داشتند و شاه را قبول نداشتند. می‌گفت نه، نظام سلطنتی هم با من عجین شده. یعنی خودم‌محوری و انانیت را به جایی رسانده بود که تیمسار جم در خاطراتش می‌گوید که من رئیس ارتش بودم نمی‌دانستم آیین نامه ارتش، مخالفت با شوروی است، مخالفت با عراق است. مثلاً در جنگی که پاکستان

و هند داشتند ما به نفع پاکستان با هند مبارزه کردیم، در ظفار عمل می‌کردیم، آخرش هم با مردم درگیر شدیم، چریک‌ها که شروع کردند شاه گفت آسپه‌های ارتش می‌توانند تمام مجاهدین و فدائیان را سرکوب کنند. می‌گفت ما اصلاً نمی‌دانستیم در ارتش چکار کنیم. وقتی شاه رفت همه چیز به اراده اعلیحضرت مربوط بود و شاه که رفت، ارتش فروپاشید. یعنی دیکتاتور و منیت به اینجا رسید؛ متقابلاً رشد مردم هم بیشتر شد. شاه وقتی مأیوس شد که دید همه مؤسسات بازرگانی و تکنوکرات‌ها و همه دانشگاه‌ها و استادان و دانشجویانی که خودش درست کرده بود؛ با او مخالف شده‌اند. طبقاتی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد بعنوان حامیان خودش ساخته بود، آنها هم قبولش نداشتند. به همین جهت است که شعاری همچون «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» راهبردی است. این شعار، یعنی همه اصول قانون مثل هم هستند و نباید چیزی کم رتبه شود. این چیزی بود که از ابتدای مشروطیت تا حالا بوده است. مقابلش هم دور زدن قانون اساسی بود. من می‌گویم اجرای بدون تنازل قانون اساسی و بدون برجسته‌سازی. اما شاه آمد و یک اصل را برجسته کرد. حتی چیزی که در قانون نبود، (حق انحلال مجلسین) را وارد قانون کرد و شد رویه. بر این اساس، من علت اصلی انقلاب را دور زدن قانون اساسی می‌دانم. همانطور که آقای بازرگان وقتی در سال ۴۳ محاکمه شدند، گفتند تاکنون ما از قانون دفاع می‌کردیم؛ اما از این به بعد مبارزات در کادر قانون نخواهد بود.

آقای مهندس! خود این گفته مهندس بازرگان دچار تناقض با تحلیلی که ارائه کردید، نیست؟ شما می‌گویید نیروهایی که مقابل شاه بودند، اجرای قانون اساسی را پیگیری می‌کردند؛ اما اینکه در سال ۴۳ آقای بازرگان این مطلب را بیان می‌کنند به این معنی نیست که هم شاه و هم مخالفانش از کادر قانون خارج شده بودند؟

میشمی: من نقدی به جنبش مسلحانه دارم. آقای بازرگان که گفت تا حالا ما مبارزات قانونی کردیم یک پیش‌بینی بود که از این به بعد مبارزات دیگر در این مسیر نخواهد بود. پیش‌بینی کرد و پیش‌بینی او هم درست درآمد؛ ولی ما هم نفهمیدیم که آقای بازرگان مخالف قانون نیست. سال ۵۱ که آقای ثابتی و حسین‌زاده (سران ساواک)، آقای سحابی و مهندس بازرگان را در ساواک خواسته بودند، گفته بودند چرا شما مجاهدین را محکوم نمی‌کنید. شما که مبارزه مسلحانه را قبول ندارید. گفته بودند شما به قانون عمل کنید، مبارزه مسلحانه خودش کمرنگ و بی‌رنگ می‌شود. من هم در سرمقاله شماره ۲۵ و ۲۶ مجله چشم‌انداز ایران در این باره نقد کردم که

چرا قانون اساسی را نفی کردیم؟ چرا پارلمانتاریزم را نفی کردیم؟ این ایراد به ما وارد است و اگر ما این کار را نمی‌کردیم؛ این همه شهید نمی‌دادیم. حتی در دادرسی ارتش که می‌رفتیم در بازجویی می‌گفتیم ما سلطنت را قبول نداریم، مبارزه مسلحانه هم می‌کنیم، قانون اساسی را هم قبول نداریم. اختلافی بین اینها نمی‌افتاد. همه آنها متحد می‌شدند علیه ما. حتی در دادرسی ارتش بودند افسرانی که...

این نقد شما متوجه مجاهدین است یا کل نیروهای مبارز؟

میشمی: مجاهدین، فدائیان و کل نیروهای بعد از ۱۵ خرداد. حتی در انقلاب هم که شد من به خود انقلاب هم نقد دارم. اگر در مقطع انقلاب می‌گفتیم طبق قانون اساسی انقلاب مشروطیت که علما بودند و اندیشمندان بودند، اندیشمندان بزرگی هم بودند. شاه به موجب رای مردم می‌تواند شاه باشد. وقتی رای مردم متوجه او نیست و رفراندومی شد در بهشت زهرا، در تاسوعا عاشورای سال ۵۷، مرحوم امام اعلامیه دادند غروب عاشورا که این کمر نظام سلطنتی دیگر شکسته شد با این. یعنی رای مردم متوجه آنها نبود. ما از همان قانون می‌توانستیم رژیم شاهنشاهی را هم نفی کنیم و دیگر «سلطنت‌طلبی» هم به‌وجود نمی‌آمد و تبدیل به یک هویت نمی‌شد. تمام هزینه‌هایی که ما دادیم بعد از انقلاب به این خاطر بود. قبل از انقلاب ما چندان هزینه‌ای ندادیم. اما بعد از انقلاب در کودتای نوژه بود که سلطنت‌طلبان تبدیل به یک هویت شدند. ما اگر از قانونی که خود سلطنت‌طلبان قبول داشتند این نتیجه را می‌گرفتیم [چنین مسایلی بوجود نمی‌آمد]. بنابراین، من معتقدم که نقد به ما (نیروهای مبارز) هم قبل از انقلاب وارد است و هم در مقطع انقلاب. حتی مرحوم طالقانی در کاخ سعدآباد همان شب ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ ماه رمضان سخنرانی کردند و گفتند اگر چند ماده همین قانون اساسی را برداریم، خیلی خوب است. واقعیت هم، همین بود. قانون اساسی مشروطه، یک قانون اساسی ستبری بود. اما بعد از ۱۵ خرداد شاه به قانون عمل نمی‌کرد. قانون مظلوم بود. ما چرا دشمنش شدیم؟ این چیزی بود که در فضای آن موقع حتی مهندس بازرگان هم به ما نهیب نزد و مبارزه مسلحانه را تأیید کرد. تأییدش که درست؛ ولی ای کاش می‌گفت که قانون را نفی نکنید. به‌عنوان مرشد و معلم یا علما و روحانیت، مرحوم امام، باید این را می‌گفتند. هیچکس به ما نگفت که قانون چه گناهی دارد؟ حالا هم در قانون اساسی ما، عین قانون اساسی مشروطیت حتی ولایت فقیه هم مشروط به پذیرش عامه است. آنجا سلطنت مشروط به رای مردم بود، اینجا تمام مواد قانون اساسی ما

مشروط به پذیرش عامه است. همچنان هم دو جریان در برابر هم قرار دارند: یک جریان احیای قانون اساسی است و یک جریان دور زدن آن. مثلاً آقای مصباح که می‌گوید ولی فقیه انتخابی نیست، رای مردم یعنی چه؟ بایستی بت آزادی را شکست. رهبر اکتشافی است و منتخب خبرگان نیست؛ اینها همه دور زدن قانون اساسی است. من از مرحوم بازرگان پرسیدم که چرا با وجود ولایت فقیه به این قانون اساسی رای دادید؟ شما که قبول نداشتید. گفت اینقدر مخالفت با قانون و قانونگرایی زیاد بود که ما دیدیم باید به نفس قانونگرایی رای دهیم. مصدق می‌گفت نهضت ملی ایران، احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت است. نهضت ملی با آن همه عظمتی که از مشروطیت عظیم‌تر بود و تا عمق روستاها رفت و چهار مرجع بزرگ، ملی شدن را فتوا دادند. مرجع تامه آیت‌الله بروجردی، مصدق را تایید می‌کرد. با این همه، مصدق گفت احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود. حالا نمی‌دانم چه فضایی بود که ما جوان‌ها به این مسأله مهم و راهبردی توجه نداشتیم. من هم بعد از سال‌ها وقتی بازجویی شدم و شکنجه و بی‌خوابی دیدم گفتم واقعا هر انقلابی یک ایجابی می‌خواهد، یک نفی دیگر. ایجاب ما چیست؟ من دیدم بهترین کار، شعار «استقلال/ آزادی/ عدالت» است که از مشروطیت بوده. ما چرا این را رد کردیم؟ چرا رای مردم را در قانون اساسی رد کردیم؟ اینکه قانون اساسی را نفی کردیم؛ واقعا ظلمی بود که خودمان به خودمان کردیم...

شما این نقد را قبول دارید؟ بخصوص آنجا که به نوعی مهندس بازرگان را هم در برمی‌گیرد...
توسلی: چارچوب خوبی را آقای مهندس میثمی مطرح کردند و بنده هم در این چارچوب چند توضیح اضافه می‌کنم. از دو زاویه می‌شود به مسأله نگاه کرد. یک زاویه همین قانونگرایی و دور زدن قانون است که اشاره کردند. یک زاویه هم پشت این نگاه است. کسانی بودند که دنبال اقتدارگرایی و حاکمیت مطلقه بودند و مردم را رعیت می‌دانستند؛ در مقابل نگاه دیگری که دنبال حاکمیت ملت بودند و مردم را شهروند تلقی می‌کردند. اگر با این نگاه رویدادها را بررسی کنیم؛ از انقلاب مشروطه، نهضت ملی ایران و انقلاب اسلامی ایران، دقیقا این دو نگاه در مقابل هم همیشه صف‌آرایی کردند و - همانطور که اشاره کردند و توضیح دادند - فرآیند رشد و آگاهی مردم در طول این صد سال، موجب شده که به تدریج هر چه آگاهی مردم بالاتر رفته؛ مطالبات حقوق اساسی ملت، پررنگ‌تر و قوی‌تر دنبال شده است. مثلاً در انقلاب مشروطه می‌بینید که شیخ فضل‌الله نوری در مقابل آخوند خراسانی و میرزای نائینی قرار می‌گیرد. در

نهضت ملی هم همین است. پس از انقلاب هم می‌بینید که در مجلس خبرگان قانون اساسی این دو نگاه به وضوح وجود دارد و در مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی کاملاً مشخص است. مثلاً اصل ۲۶ قانون اساسی که مطرح می‌شود بحث‌های مفصل انجام می‌شود. مرحوم دکتر بهشتی موافق صحبت می‌کند، عده‌ای دیگر مخالف صحبت می‌کنند. این اصل ۲۶ قانون اساسی که صراحت دارد فعالیت احزاب علی‌الاطلاق باید آزاد باشد از ۶۶ نفر، ۵۰ نفر رای مثبت به این اصل دادند. ۱۶ نفر مخالف بودند. همفکران آن ۱۶ نفر اتفاقاً بعد از دهه ۶۰ عملاً در وزارت کشور مسؤلیت داشتند و در نتیجه، قانون احزاب عملاً اجرا نشد. در واقع، نگاه آن ۱۶ نفر حاکم شد و آن ۵۰ نفر نگاه‌شان حذف شده است. ما این دو نگاه متفاوت را حتی در مجلس کنونی هم شاهد هستیم. اما نکته دیگری که به نظر من مهم است، اینکه روشنفکران ما از انقلاب مشروطه در این فرآیند مشارکت داشتند. مراجع و روحانیت هم در این فرآیند آگاهی‌بخشی و تعالی‌بخشی حضور داشتند. اما در آن ۲۰ ساله اختناق دوران رضا شاه، حوزه و روحانیت سرکوب شد و در حالت انفعال قرار گرفت. بنابراین، بعد از شهریور ۲۰ عملاً روحانیت نتوانست بازیابی و در عرصه سیاسی فعال شود. فقط یک استثنا هست. آن استثنا هم آیت‌الله خمینی است که در سال ۲۱ کتاب کشف‌الاسرار را در پاسخ به حکمی‌زاده می‌نویسد. اتفاقاً آقای خمینی هم بعد از سال ۲۱ دیگر هیچ کار توضیحی ندارند. آقای خمینی هم تا سال ۴۱ سکوت مطلق دارند. برای روشنفکران هم، سال‌های ۳۹ و ۴۰ یک نقطه عطف است که فضای باز سیاسی و حقوق بشر در زمان کندی پیش آمد. در این فضا، جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران تشکیل شد و فضای جدیدی به‌خصوص در دانشگاه و عرصه عمومی ما به‌وجود آمد. در سطح دولت هم، دکتر امینی می‌خواست برنامه اصلاحات آمریکا را اجرا کند. اما شاه گفت نه، من خودم انجام می‌دهم. بنابراین، امینی را کنار گذاشتند، فضا بسته شد، دفاتر جبهه ملی و نهضت آزادی بسته شد؛ و عملاً تنها نهاد اجتماعی که بالقوه در جامعه ما حضور داشت، روحانیت بود. برای اینکه این پتانسیل را که در جامعه ما وجود داشت از بین ببرند، بحث لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کردند که چند محور مناقشه برانگیز داشت: شرکت زنان در انتخابات، اصلاحات ارضی و سوگند به کتاب آسمانی بجای قرآن. رژیم شاه می‌دانست و هر آدمی که فهم متوسطی داشت می‌دانست که مطرح کردن کتاب آسمانی به جای قرآن، واکنش در پی خواهد داشت. اولین بیانیه که مراجع قم دادند که سه امضای کلیدی دارد: آیت‌الله خمینی،

آیت‌الله شریعتمداری و (اگر اشتباه نکنم) آیت‌الله گلپایگانی. این مراجع با هر سه مورد مخالفت کردند. کتابی را آقای مهندس میثمی در نشر صمدیه چاپ کرده‌اند با عنوان: «تعامل نهضت آزادی با روحانیت». بنظرم کار پژوهشی عمیق و تاریخی است که یکی از نقاط کلیدی ریشه‌های انقلاب را نشان می‌دهد. آقای سیدحمید روحانی هم در جلد اول کتاب نهضت امام خمینی اسنادش را آورده‌اند. ضمن ملاقات‌های حضوری که سران نهضت آزادی با مراجع داشتند، توضیح دادند که مگر امروز مردان ما حق رای دارند که آقایان به دنبال حق رای زنان هستند؟ هدفشان از اصلاحات ارضی چیست؟ هدفشان از سوگند به کتاب آسمانی چیست؟ مگر می‌شود این جامعه که اکثریت آن مسلمان هستند، معلوم است که مبنای سوگند آن باید قرآن باشد. این لایحه پوست خریزه‌ای است که زیر پای شما گذاشتند تا با برجسب "ارتجاع" روحانیت را در افکار عمومی بی اعتبار سازند. مشکل اصلی امروز ما همین دربار شاه و استبداد است که بایستی مورد توجه قرار گیرد. آقای سیدحمید روحانی بعد از گزارش رویدادها و درج چند بیانیه نهضت آزادی که عینا کلیشه شده است؛ در جمع‌بندی اشاره می‌کنند که نگاه مراجع به خصوص آقای خمینی عوض شد و نگاهشان مستقیماً علیه شاه و دربار متوجه شد و سپس آن حوادث فیضیه پیش آمد، سخنرانی‌ها و رخدادهایی که به ۱۵ خرداد سال ۴۲ منجر شد.

یعنی، شما می‌گویید روشنفکران به روحانیت خط دادند در انقلاب؟

توسلی: بله، روشنفکران با روحانیت تعامل داشته‌اند. کتاب "تعامل نهضت آزادی با روحانیت" بطور مستند تمام سوابق تاریخی این رویداد را در اوایل دهه ۴۰ آورده است. تعامل روشنفکران دینی با روحانیت یک تعامل تعالی‌بخش بوده که اتفاقاً این واژه را نویسنده در آن کتاب به کار برده‌اند. در واقع، از یک سو روشنفکران دینی کوشش کردند آن انفعالی که روحانیت در دوره بیست ساله سرکوب رضاخان پیدا کرده بودند، از بین برود تا وارد عرصه عمومی شوند. از طرف دیگر، روشنفکران که به‌تنهایی قادر به ایجاد تحول اساسی در جامعه نبودند؛ توانستند روحانیت و این ظرفیتی که در بسیج توده‌ها وجود دارد، وارد عرصه عمومی و مبارزات اجتماعی کنند؛ که این روند ب‌تدریج تا پیروزی انقلاب ادامه پیدا کرد. البته، در انقلاب سال ۵۷ تمام ملت ایران حضور داشتند؛ ولی عموم تحلیلگران قبول دارند که روشنفکران دینی در کنار روحانیت دو پایه اساسی بودند که با تعامل و همکاری زمینه‌های پیروزی انقلاب را فراهم کردند.

چطور این تعامل و همکاری بعد از انقلاب ادامه پیدا نکرد؟ آیا تفاوت مبانی وجود داشت؟

توسلی: اگر به مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی که امام در پاریس داشتند نگاه کنید، تاکید بر حق حاکمیت ملت است، تأکید بر جمهوریت است، می‌گویند جمهوریت همان جمهوری که در فرانسه هست. حتی اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نمی‌شود. بنابراین، در فرآیند آگاهی‌بخشی و فرآیند گذار به دموکراسی که ملت ما تا سال ۵۷ و پیروزی انقلاب طی کرد؛ این همراهی دیده می‌شود. اما به تعبیر مهندس بازرگان «انقلاب در دو حرکت» بود؛ گام اول همه متوجه ملت و حاکمیت ملت است. پیش‌نویس قانون اساسی هم که تهیه شده بود همین پیام را داشت. پیش‌نویسی که امام و مراجع همه تایید کردند و قرار بود به فراندوم بگذارند، کاملاً روشن بود. این سوال بعدی است که بعد از پیروزی انقلاب چگونه این تغییر مواضع مطرح شد. این بحث جداگانه‌ای است که ما در مورد ریشه‌های انقلاب صحبت می‌کنیم و نمی‌خواهم به آن بحث بپردازم. بنابراین، این فرآیند کاملاً روشن است که هم روشنفکران دینی ما و هم حضور روحانیت و به‌خصوص شخص آیت‌الله خمینی بخاطر آن ایستادگی و به تعبیری که من در جاهای مختلف داشته‌ام نبوغ و هوشمندی و قاطعیتی که ایشان داشتند؛ موجب شد که انقلاب با این گفتمان به پیروزی برسد: گفتمان پاسخ به مطالبات تاریخی ملت ایران برای نفی استبداد و نفی سلطه بیگانگان و جمهوریت یعنی حاکمیت ملت بر پایه ارزش‌های اسلامی. بنابراین، تا پیروزی انقلاب یک انسجام و هماهنگی وجود دارد و تعامل تعالی بخش است.

اما راجع به نقدی که برادرمان راجع به مهندس بازرگان و مبارزه مسلحانه دارند؛ به نظر من هم، این نقد وارد است. با این توضیح که مهندس بازرگان در دادگاه به رژیم شاه هشدار داده که اگر شما فرصت ایجاد نکنید که ما مبارزه قانونی انجام دهیم، سر و کار شما با گروه‌هایی خواهد افتاد که با زبان اسلحه با شما صحبت می‌کنند. چرا مهندس بازرگان این حرف را می‌زند؟ برای اینکه گفتمان جهانی آن روز، در شرایطی که سرکوب است و فعالان سیاسی دنبال تحول هستند، راهکار پذیرفته شده فقط مبارزه مسلحانه بود. شما ادبیاتی را که در آن دهه در سطح جهانی مطرح بود، نگاه کنید؛ همین گفتمان است. به همین دلیل دوستان ما نیز که در خارج از کشور بودند، بدون ارتباط با داخل به این گفتمان رسیدند و سازمان «سماح» را برای مبارزه مسلحانه تشکیل دادند. این ساده نیست که دکتر چمران، دکتر یزدی یا بنده که برای دکترها به آمریکا رفته بودم تمام زندگی و برنامه‌مان را لغو کنیم و دنبال این گفتمان برویم. نشان می‌دهد گفتمان حاکم بر ذهنیت روشنفکران آن دهه همین بوده است. در داخل، مجاهدین خلق اولیه با همان گفتمان

حرکت کردند، چریک‌های فدایی با همین گفتمان حرکت کردند. حتی مهندس بازرگان هم تحت تاثیر این گفتمان قرار گرفت؛ اما بینش و مشی خود او با مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز همخوانی داشت. شما اگر مجموعه رویدادهای سال ۵۷ را نگاه کنید، مهندس بازرگان چه در مذاکراتی که در پاریس با امام داشتند چه در شورای انقلاب چه در جلسات شورای مرکزی نهضت که ما داشتیم از اواخر سال ۵۶ همواره روی همین استراتژی تاکید داشتند و همانطور که وقتی بحث شورای سلطنت مطرح شد پیشنهاد خیلی مشخص به آقای خمینی این بود که شما بعد از ۱۵ آبان ۵۷ که شاه در آن مصاحبه صریحا گفت من صدای انقلاب شما را شنیدم که آغاز توبه شاه است که البته همه گفتند خیلی دیر شده...

میثمی: توبه او، پذیرش انقلاب بود. خواست مردم را پذیرفت.

توسلی: اما بعد از مصاحبه تلویزیونی شاه، پیشنهاد آقای مهندس بازرگان به امام این بود که شورای سلطنت در اختیار شماست. شاه که می‌خواهد و باید برود. آقای خمینی اعضای شورای سلطنت را انتخاب کنند. شورای سلطنت بطور طبیعی انتخابات آزاد برگزار کند. مجلس تشکیل شود و خود مجلس در چارچوب همان قانون اساسی، بصورت دموکراتیک نظام شاهنشاهی را به نظام جمهوری تبدیل کند. بدون اینکه خونریزی شود و هزینه‌ای پرداخت شود. بدون این تحولات پر هزینه؛ تغییر رژیم می‌تواند شکل بگیرد. بر اساس این نگاه؛ مهندس بازرگان قبل از انقلاب هم همین راهبرد را دنبال می‌کرد؛ اما بگذارید این را هم اضافه کنم که حتی دوستان ما وقتی این پیشنهاد در فرانسه مطرح شد، با آن مخالفت کردند. زیرا باور داشتند که رژیم جدید باید از درون یک تحول درآید. چرا؟ چون هنوز هم در سال ۵۷، این دوستان ما تحت تاثیر گفتمان جهانی چپ و انقلابی بودند. هنوز این گفتمان عوض نشده بود؛ اما مهندس بازرگان همان گونه که در سوابق تاریخی نهضت منعکس است بر این راهبرد تاکید داشت.

آقای مهندس اشاره کردند که الگوی آقای بازرگان برای تغییر رژیم و پیشنهادی که به امام دادند به چه شکل بود، شورای سلطنت. آیا همین روال هم در مسیر قانونی که خودتان اشاره می‌کنید، می‌گنجد؟ یعنی مشابه همین روندی نمی‌شد که رضا شاه هم تغییر رژیم داد از قاجار به پهلوی؟ یعنی این الگوی بازرگان در چارچوب تعریف قانونگرایی شما قابل طرح بود؟

میثمی: من نکته‌ای راجع به این می‌گویم و بحثم را در موارد دیگر ادامه می‌دهم. اینطور که از آقای دکتر یزدی شنیدم، آقای جواد سعید که آن موقع رئیس مجلس شورای ملی بوده،

پیشنهاد می‌کند که شورای سلطنتی، بختیار را به مجلس بیاورد و با قید سه فوریت عزل کند و بعد هم مجلس منحل شود. بعد دیگر امام خمینی نخست‌وزیر تعیین کنند. مرحوم امام از دکتر یزدی می‌پرسند نظر شما چیست؟ دکتر یزدی مخالفت می‌کنند. می‌گوید ما همیشه مخالف این بودیم که شاه مجلس را منحل کند، حالا شورای سلطنت مجلس را منحل کند؟ با این کار، تمام حرف‌های گذشته مصدق و نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی و همه مبارزات زیر سوال می‌رود. این بود که نشد (اینطور که دکتر یزدی توضیح می‌دادند). اما نظر من این است که اگر این کار هم می‌شد؛ انقلاب شتابی گرفته بود که هیچکس نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد. همان روز که بختیار روی پشت بام آمد؛ مردم می‌گفتند: بختیار سگ بی‌اختیار، سگ زرد برادر شغال است، بختیار سلطنت محال است. اصلاً این شعار در سراسر تهران بود و در این فضا اصلاً نمی‌شد. ممکن است درست بوده باشد، ولی ممکن نبود. البته، اگر امام به این می‌رسید و می‌پذیرفتند، می‌توانستند مردم را قانع کنند. ببینید فضا چطور بود که حتی وقتی امام گفتند خانه ساواکی‌ها نریزد همه مخالف امام شده بودند که یعنی چه به خانه ساواکی‌ها نریزیم؟ امام می‌گفت احترام همه واجب است. بچه‌هاشان چه گناهی دارند. آبروی آنها در محل می‌رود. چنین چیزهایی وجود داشت.

اصولاً یکی از پرسش‌هایی که درباره انقلاب وجود دارد؛ همین موقعیت امام است. چطور در حالیکه نیروهای مختلفی از روشنفکران دینی، مارکسیست‌ها، مبارزان مسلح و... در صحنه بودند، جامعه و نیروها رهبری امام را پذیرفتند؟

میثمی: وقتی در ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه ایران را به دو منطقه تحت‌الحمايه شمال و جنوب تقسیم کردند؛ مرحوم مدرس می‌گوید یکی از ویژگی‌های انقلاب مشروطیت این بود که کادریایی ساخت که توانستند استقلال را باز پس بگیرند و با اشغال کشور مقابله کنند. این خیلی نکته مهمی است. یعنی، انقلاب مشروطه چه عظمتی داشت و چه آدم‌هایی را ساخت. در مرحله بعد، می‌بینیم مدرس، مصدق و احمدشاه با قرارداد وثوق‌الدوله مبارزه می‌کنند، حجت می‌شوند، اتمام حجت می‌کنند و به تدریج در مردم پذیرش پیدا می‌کنند. مصدق با مجلس موسسانی که رضاشاه را شاه کرد، مخالفت می‌کند. در ادامه، مصدق با قرارداد ۱۹۳۳ مبارزه می‌کند. مصدق با مجلس موسسان سال ۱۳۲۸ و مصوبه حق انحلال مجلسین مخالفت می‌کند. مصدق با اتمام حجت‌ها و دلسوزی‌هایی که کرد به تدریج برای مردم تبدیل به حجت شد. پیدایش رهبری اینطور بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم، نهضت مقاومت ملی به این دلیل که با رژیم کودتا مقابله می‌کرد، در مردم پایگاه پیدا کرد که خود را در تشکیل جبهه ملی دوم نشان داد. مثلا در اعتراضات و مواضع سال‌های ۳۹ تا ۴۲، دانشجویان جبهه ملی و نهضت آزادی را پذیرفته بودند. از سال ۴۱ که روحانیت به میدان آمد مواضع خوبی اتخاذ کردند، مبارزه قانونی کردند و قبل از ۱۵ خرداد ترکیبی از نهضت آزادی و جبهه ملی و نیروهای رسمی روحانی به اتحادی رسیده بودند علیه استبداد و بی‌قانونی شاه. بعد از ۱۵ خرداد هم که مرحوم امام دائم مبارزه می‌کرد؛ با کاپیتولاسیون مبارزه می‌کرد. علما انتخابات را تحریم می‌کردند. همینطور زندان رفتند، تبعید شدند. و نهایتا، حجت شدند برای مردم. در شرایط بعد از ۱۵ خرداد که کم‌کم چریک‌ها به میدان آمدند و مجاهدین، تا سال ۵۴ هژمونی پیدا کردند. تمام سران جبهه ملی مجاهدین را تایید می‌کردند. روحانیون همه تایید می‌کردند. حتی تا ترور شمس‌آبادی هیچ روحانی با مبارزه مسلحانه مخالفت نکرد. نهضت آزادی و سرانش مجاهدین را تایید می‌کردند. اعضای جوان‌تر نهضت آزادی یا عضو سازمان شده بودند و یا همکاری و حمایت می‌کردند. جریان چپ حمایت می‌کرد. حتی مرحوم امام در سال ۵۴ می‌خواستند مجاهدین را تایید کنند که از درون فروپاشی شدند. بعد هم امام جشن‌های شاهنشاهی را محکوم کردند. اعدام‌های بی‌رویه را محکوم می‌کردند. به جایی رسید که مردم گفتند: «خمینی! تو نوری از خدایی، فریادی از دل‌هایی، رهبر مایی». اینطور رهبر به‌وجود می‌آید. ولی وقتی انقلاب با اتحاد نیروها به ثمر رسید؛ دیگر ۲۲ بهمن که شد بی‌بوته کردن انقلاب شروع شد. گفتند انقلاب نه ربطی به مشروطیت دارد، نه ربطی به نهضت ملی دارد، نه ربطی به مجاهدین دارد و نه فداییان خلق و نه نهضت آزادی! اینها استراتژی «بی‌بوته کردن انقلاب» بود که شروع شد و عوارضی هم که بعدا داشتیم، از همین بود. البته، امام با نیروهای جبهه ملی و نهضت آزادی هم برخورد تعاملی و تعالی‌بخش کردند، از همه حتی به پدر رضایی‌ها گفتند به مجاهدین بگویید خیلی‌ها علیه شما حرف می‌زنند، شما کار کنید من از شما حمایت می‌کنم. در آن جلسه آقایان رئیس‌طوسی و دکتر رفیعی بودند و شاهد این گفتار هستند. امام با همه نیروها برخورد تعاملی داشتند.

همان جلسه که حاج احمدآقا صحبت کرد بعد از انقلاب را می‌گویید؟

میشمی: بعد از انقلاب را یاد نمی‌آید. این برای پاریس است که پدر رضایی‌ها اشکش درآمد. خود من که در دهه فجر با ایشان ملاقات کردم یک ساعت صحبت و تفقد کردند. گفتند

الحمدالله از بصیرت باطنی برخوردارم، امیدوارم بصیرت ظاهری شما هم خوب شود. با من چریک که علائم چریکی هم داشتم، اینطور برخورد کردند. بنابراین، انقلاب از همه نیروها بود. اما بعد راهبرد «بی‌بته کردن انقلاب» شکل گرفت؛ گفتند انقلاب از گوشه آسمان افتاد و ۲۲ بهمن الهی بود. در ادامه هم که روند دور زدن قانون اساسی شروع شد. تا آنجا که شخصیت‌های رسمی می‌گویند «برانداز قانونی» هم داریم. اگر قانونی است، چرا برانداز است؟ اگر قانون برانداز است، بازنگری بگذارید که اصلاح شود. یعنی چه که قانون برانداز است؟ یعنی راه مبارزه قانونی را می‌بندند. من دقیقا یاد تجارب خودم می‌افتم. سال ۴۳ که من از زندان آزاد شدم همین حسین‌زاده (بازجوی ساواک) به من گفت دیگر نبینم کار سیاسی کنی. سال ۵۰ دوباره دستگیر شدم همان فرد بازجوی من شد. بازجوی شما هم شد رضا عطاریور. گفت چرا آمدی؟ گفتم این بار مبارزه مذهبی کردم، قرآن و نهج البلاغه. بعد از شیراز که آزاد شدم او گفت دیگر نه مبارزه مذهبی کن و نه سیاسی و ما هم چیزی نگفتیم. سالی که شب ۲۸ مرداد که من نابینا شدم و بعد از چهار روز که حرف زدم و خودم را شناساندم، همین حسین‌زاده بالای سر من آمد و گفت مگر قول ندادی مبارزه سیاسی و مذهبی نکنی؟ گفتم شما که همه راه‌های سیاسی و مذهبی را بستید، آن را که عیان است چه حاجت به بیان است. راهی دیگر نگذاشتید. دیگر به اینجا کشیده شد!

آقای مهندس! شما اشاره‌ای داشتید به بحث عوامل تسریع انقلاب. همان بحث را در قالبی به‌روزتر مطرح می‌کنم. همانطور که می‌دانید، در یکی دو سال اخیر شاهد انتشار یک سری کتاب و فیلم‌هایی هستیم از سوی نیروهای سلطنت‌طلب یا کسانی که مدافع انقلاب نیستند و در خارج از کشور حضور دارند و عموماً انقلاب را بروز و ظهور آن را تا حد زیادی فرومی‌کاهند به بی‌تصمیمی شاه، بیماری شاه و اینجور عوامل. حتی افرادی مثل آقای ثابتی صریحا مواردی از قبیل اینکه عزم لازم برای سرکوب گسترده نزد شاه نبود را عامل اصلی می‌دانند که سیر انقلاب سرعت پیدا کرد. برخی هم، در این میان کشورهای خارجی مثل آمریکا و فضای باز را موثر می‌دانند در تردیدی که نزد شاه پیش آمد. نظر شما در قبال این تحلیل‌ها چیست؟ اگر واقعا شاه به جای بختیار، نیروی قدرتمندتری می‌آورد یا حتی در دولت از هاری سرکوب سراسری گسترده‌تری صورت می‌گرفت، آیا واقعا انقلاب از بین می‌رفت و موفق نمی‌شد؟

توسلی: خوب است در همین بحث ریشه‌های انقلاب که مطرح کرده اید برای اینکه بتوانم به

آقای ثابتی و برنامه‌هایی که شبکه «من و تو» در این سال‌های اخیر پخش کرده پاسخ دهیم، کمی جلوتر برویم که چگونه شد که فرایند آگاهی‌بخشی این صد ساله به‌رغم سرکوب جنبش مسلحانه بعد از ۵۴، جنبش اجتماعی توانست ادامه پیدا کند و زمینه‌های پیروزی انقلاب فراهم شود. در پاسخ‌های قبلی به نقش اصلی مردم در انقلاب و روند پیگیری مطالبات اشاره کردیم. در اینجا به رخدادهای تاریخی که زمینه‌ساز تسریع انقلاب شده اند اشاره می‌کنم. بطور خلاصه می‌توانیم به چند محور اشاره کنیم چون باز کردن این رویدادهای تاریخی ساعت‌ها وقت می‌خواهد. من فقط اشاره می‌کنم. بعضی از عوامل تاثیر گذار در پیروزی انقلاب مربوط به عملکرد رژیم شاه است که تازیانه ای برای رشد و آگاهی و انسجام جنبش اجتماعی بود. مثل جشن‌های ۲۵۰۰ ساله. مثل تغییر تقویم شمسی. هر کدام از این رخدادهای استفاده‌ای که رسانه‌ها و فعالان سیاسی - اجتماعی و هم روحانیت مبارز انجام می‌دادند؛ موجب آگاهی بیشتر مردم و تشدید شتاب روند انقلاب می‌شد. آن نامه ۱۷ دی ماه ۵۷ روزنامه اطلاعات که با نام احمد رشیدی مطلق منتشر شد؛ موجب شد که آن حوادث اربعین‌ها پیش بیاید. ابتدا واکنش در قم بود، بعد در تبریز و بعد یزد. خود این برنامه‌ها موجب شتاب تحولات بعدی شد. اما قبل از این رخدادهای رفتار و برخی اقدامات شاه است که باید به آنها هم توجه کرد: یکی بلندپروازی‌های شخص شاه در مساله نفت است که خود بحث مفصلی دارد. اتفاقاً سالیوان، آخرین سفیر آمریکا در ایران، هم در کتاب خاطراتش این بخش را به‌عنوان کارشناس خارجی که مسایل ایران را دنبال می‌کرده، برجسته کرده و می‌گوید با بالا رفتن قیمت نفت و ریخت‌وپاش‌هایی که می‌کردند، انسجام مدیریت شاه و دستگاه‌ها از بین رفت. البته علاوه بر آن پیامد مثبت هم داشته که کیسه مردم هم پر می‌شود و طبقه متوسط در آن موقع گسترش پیدا می‌کند. بطوری که در دوران اعتصابات سال ۵۷ که کمیته تنظیم اعتصابات تشکیل شده بود و آقای دکتر سبحانی از سوی امام مسئول آن بود، دوستان ما گروه‌هایی تشکیل داده بودند که از همین بازاری‌ها کمک‌های مالی جمع می‌کردند، به تمام نقاط کشور می‌رفتند و به کارکنان کارخانجاتی که فعالیت خود را متوقف کرده بودند و موسساتی که تعطیل کرده بودند کمک مالی می‌کردند تا بتوانند اعتصاب خود را دنبال کنند. انبار صنایع ما پر بود. بازاری‌ها حساب‌هاشان پر بود. خانواده‌ها ذخیره داشتند و می‌توانستند مقاومت کنند. این هم از پیامدهای مثبتی است که مردم ما می‌توانستند در آن شرایط بحرانی مقاومت کنند و به اعتصاب ادامه دهند. از نکات منفی که اتفاقاً سالیوان هم اشاره می‌کند و زمینه‌ساز تسریع

انقلاب است یکی اصلاحات ارضی است که در زمان شاه انجام می‌شود. زمین‌های بزرگی که مالکان داشتند و می‌توانستند تولید کشاورزی بالا داشته باشند، خرد شد؛ تقسیم زمین‌ها موجب می‌شود تولید پایین بیاید و بعد هم چون اقتصادی نبود، بسیاری از فرزندان آنها که نمی‌توانستند در روستاها کار کشاورزی کنند، به سمت شهرها می‌آیند و مهاجرت به شهرهای بزرگ بخصوص تهران و حاشیه‌ها گسترش پیدا می‌کند. یکی از موتورهای انقلاب هم همین افرادی هستند که از روستاها به شهرهای بزرگ آمدند. عدم توفیق برنامه‌های صنعتی شاه هم به‌رغم شاخص‌های خوبی که داشت، در انقلاب مؤثر بود. ما نیروی کارآمد برای مدیریت صنایع و توسعه صنایع نداشتیم. ما در سال ۵۷ برای پروژه‌های راهسازی که در دفترمان نیاز به مهندس داشتیم، مهندس به اندازه کافی در ایران وجود نداشت، پزشک به اندازه کافی نبود. خود من مجبور شدم به پاکستان بروم و مهندس پاکستانی استخدام کنم تا به‌عنوان مهندس ناظر در پروژه‌ها با شرکت ما همکاری کنند. یعنی کمبود نیروی انسانی کارآمد موجب شده بود شاه نتواند به نیازهای برنامه‌های توسعه پاسخ دهد. عامل مهم دیگر شخصیت خود شاه بود؛ آن تبختر و خودبزرگ بینی که داشت موجب واکنش بسیار منفی در بدنه کارشناسی کشور بود. در اواخر دهه ۴۰ و دهه ۵۰، در جلسات سازمان برنامه که با حضور شاه برنامه‌های توسعه که توسط کارشناسان تهیه و تنظیم می‌شد و کاملاً علمی و راهبردی بود؛ شاه با تبختر دست را بر چانه‌اش می‌گذاشت و می‌گفت این را حذف کنید و این را اضافه کنید؛ بدون اینکه نظرش هیچ پشتوانه علمی داشته باشد. این گونه برخوردهای اقتدارگرایانه شاه با کارشناسان آثار بسیار منفی در پی داشت. این نوع مثال‌ها، که ناشی از رفتارهای اقتدارگرایی و استبداد شاهنشاهی است، از جمله عوامل داخلی است که در جهت انسجام مردم و تقویت جنبش اجتماعی سال ۵۷ اثر داشته است. اما چه عوامل بیرونی موجبات تسریع انقلاب را فراهم کرد؟ به نظر من یکی از عوامل موثر، مشابه سال‌های ۳۹-۴۰، بحث حقوق بشر کارتر بود که زمینه‌های تسریع انقلاب را فراهم کرد. در اواخر سال ۵۶ جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر تشکیل شد. اسناد فعالیت این جمعیت در جلد نهم دفتر دوم اسناد نهضت آزادی ایران آمده است. خدمات این جمعیت، که مهندس بازرگان رئیس شورای آن بود، سکوی پرشی برای رفع محدودیت‌های فعالان سیاسی بود. چه کسانی که در تبعید و یا زندان بودند و یا پرونده در دادگاه‌ها داشتند. خدا رحمت کند آقای احمد صدر حاج سیدجوادی که مسؤول کمیته حقوقی جمعیت بودند و دوستان خارج از کشور که در نهاد‌های

بین المللی پرونده های حقوق بشر ایران را دنبال می کردند. نمی خواهم در این جا به مصادیق اشاره ای داشته باشم. اما عملکرد این جمعیت عامل موثری بود در رفع موانع حضور فعالان سیاسی و تشدید مبارزات و گسترش مبارزات و تسریع روند انقلاب. عامل تاثیرگذار دیگر، که بنظر بنده از عوامل کلیدی است؛ دیپلماسی انقلاب است که قبلا هم توضیح داده ام و در اینجا هم مختصری اشاره می کنم. اواخر سال ۵۶ در شورای نهضت آزادی که تازه تجدید فعالیت شده بود؛ خدا رحمت کند آقای صدرحاج سید جوادی که معمولا این جلسات ما در آن شرایط در منزل ایشان تشکیل می شد. این تحلیل مطرح بود که ما برای برخورد با رژیم استبدادی شاه دو راهبرد پیش روی ماست. یکی تقویت جنبش اجتماعی و رشد و آگاهی مردم است تا مثل سیل بتواند این کنده استبداد را بکند. برای اینکه ریشه کن کردن این کنده تسهیل شود، باید دید چگونه این کنده توانسته دوام بیاورد؟ بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، آمریکا بود که بیشترین حمایت را از رژیم شاه داشت و مشاوران نظامی آمریکا در ایران حضور گسترده داشتند. در واقع مستشاران نظامی امریکایی بودند که رژیم شاه را مدیریت و هدایت می کردند. بدون موافقت آنها شاه نمی توانست کاری انجام دهد. بنابراین، کاهش حمایت آمریکا از رژیم شاه می توانست عامل موثری در تسهیل روند انقلاب باشد. بر پایه چنین تحلیلی برنامه دیپلماسی تصویب شد و چهار نفر انتخاب شدند. آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، احمد صدر حاج سیدجوادی و بنده هم به عنوان مترجم انتخاب شدیم. این مذاکرات از اردیبهشت سال ۵۷ آغاز شد که من تا شهریور ماه این مسئولیت را برعهده داشتیم که متن مذاکرات در جلد ۱۸ و ۲۴ اسناد تنظیم شده سفارت آمریکا چاپ شده است. من در بازجویی های طولانی بازداشت سال ۶۷ توضیح دادم که این اسناد از برگ های زرین تاریخ انقلاب اسلامی است. از شهریور ۵۸ آقای مهندس امیرانتظام - که خدا او را سلامت بدارد- بار مسئولیت را به دوش کشید. اگر مجموع مذاکرات را نگاه کنید، در این دیپلماسی انقلاب چند محور اصلی مطرح بود. یک، ما متوجه شدیم اطلاعات امریکایی ها در مورد رژیم شاه محدود و ناقص است. سالیوان هم در خاطراتش به همین مطلب اشاره می کند. بنابراین، در گام اول، دادن اطلاعات واقعی از رژیم شاه بود که آنها اطلاعات خود را اصلاح کنند. دوم، این مذاکرات موجب شد که همزمان با رشد اجتماعی و عقب نشینی که در زمان نخست وزیر شریف امامی، بعد از هاری و بعد بختیار که گام به گام انجام شد، موجب شد که نهادهایی مثل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بتوانند با سران ارتش مذاکره

کنند و به تدریج به رگم ضربه‌ای که در ۱۷ شهریور به جنبش اجتماعی خورد و شوکی به آن وارد شد، حرکت ادامه پیدا کند. تحلیل ما بعد از ۱۷ شهریور این بود که جنبش سه چهار سال عقب افتاده است و بایستی کمربندها را سفت کنیم. اما این مذاکرات و دیپلماسی انقلاب باعث شد که در روز حقوق بشر که در آن سال با روز تاسوعا تقارن داشت، هماهنگ شود و راهپیمایی شکل گیرد. وقتی اجتماع میلیونی در روز تاسوعا انجام شد، در عاشورا جمعیت وسیع‌تر و گسترده‌تر شکل گرفت. همه تحلیلگران این جمع بندی را داشتند که آن راهپیمایی و مطالبات مردم عملاً فراندومی بود که ملت ایران رژیم شاه را نمی‌خواهد و به دنبال تحول هست و رهبری ما هم آیت‌الله خمینی است. چون مسؤول تبلیغات ستاد راهپیمایی‌ها در تاسوعا و عاشورا و هم استقبال از امام بودم، حدود ۵۰-۶۰ گروه خبرنگاران خارجی را سازماندهی و مدیریت می‌کردیم، هر گروه خبرنگار توسط یکی از دوستان که به زبان آن‌ها مسلط بود راهنمایی و مدیریت می‌شد. این سازماندهی موجب شد که پوشش خبری گسترده و اطلاع‌رسانی کامل در سطح جهانی داشته باشیم. و رسانه‌های خارجی هم پوشش می‌دادند. بنابراین، خود دیپلماسی انقلاب به نظر بنده چه مذاکرات داخل و چه مذاکراتی که امام در پاریس انجام می‌دادند که اسنادش را آقای دکتر یزدی در جلد سوم خاطرات آورده اند؛ بسیار مهم است. یعنی اگر دیپلماسی انقلاب نبود؛ به نظر بنده انقلابی نبود. نمی‌توانست انقلاب به این صورت شکل بگیرد. پیامد دیپلماسی و شتاب تحولات انقلاب و عوامل دیگری که به آن‌ها اشاره شد، از جمله رفتار شاه، موجب شد بتدریج آمریکا و سایر کشورهای ذینفع نسبت به حفظ رژیم شاه متزلزل بشوند. دیدارهایی که نمایندگان کشور های آمریکا، انگلیس و فرانسه بعد از آبان ماه با شاه داشتند ابتدا به دنبال محدود کردن اختیارات شاه بودند اما با ارزیابی توان روحی شاه و عمق و گسترش انقلاب نهایتاً در کنفرانس گوادلوپ تسلیم مطالبات انقلاب و برکناری شاه شدند. گزارش‌های سالیوان در نیمه دوم سال ۵۷ نشان می‌دهد که شرط اول حل بحران ایران خروج شاه از ایران است؛ که این امر در ۲۶ دیماه به وقوع می‌پیوندد. در این راستا اگر دیپلماسی و مدیریت انقلاب نبود نتیجه سفری که هایزر به ایران داشت قطعاً بحث کودتا مطرح می‌شد. ترنر رئیس سیا در خاطرات خود به صراحت گفته اشتباهی که ما در انقلاب اسلامی کردیم، این بود که فریب دیپلماسی انقلاب را خوردیم و دیگر تکرار نکردیم و بهمین علت در تحولات سال‌های بعد در اندونزی ۵۰۰ هزار نفر کشته شدند و ما آنجا تسلیم مطالبات مردم نشدیم!!

پس شما این ادعایی که امثال ثابتی دارند که مقداری قبول می‌کنید که به هر حال شاه با کنار کشیدن در برابر سیاست خارجی که آمریکا داشت و تاکید داشت مدارا با مخالفان باشد، عملاً پیروزی مخالفان را زمینه‌سازی کرد؟ یعنی اگر شاه به آمریکایی‌ها بی‌توجهی می‌کرد (اینکه امکانش را داشت یا نداشت بحث دیگری است)، می‌توانست جلوی انقلاب را بگیرد؟
توسلی: ما عوامل مختلف تاثیر گذار بر انقلاب را بررسی می‌کنیم. رخدادی مثل انقلاب نمی‌تواند تک‌سببی باشد. احتمالاً ده‌ها سبب موجب پیروزی انقلاب شده است. البته برخی از عوامل چون خواست و حرکت مردم اصلی است. اما ما باید مجموعه عوامل را بررسی کنیم. من می‌گویم دیپلماسی انقلاب، عامل موثری بود. به‌هرحال، آمریکایی‌ها در آن شرایط نگران تسلط شوروی بر ایران و خاورمیانه بودند. طبیعی است که در این مذاکرات خیلی روشن و خیلی شفاف گفته می‌شد که این انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی با رژیم شوروی همخوانی ندارد بنابراین، منافع راهبردی شما هم در این است که شما با انقلاب اسلامی کنار بیایید. در تحلیل سالیوان هم این هست که دیپلماسی انقلاب در آنها اثر کرده بود. دیپلماسی یعنی همین. شما بتوانید طرف را متقاعد کنید که عقب‌نشینی کند.

یعنی، آنها نگران انقلاب مارکسیستی در ایران بودند؟

توسلی: از مجموع نگرانی که سالیوان داشته و از این مذاکرات چنین برمی‌آید...

میثمی: بله. قطعاً از چپ که می‌ترسیدند.

توسلی: از چپ می‌ترسیدند. برای اینکه نیروهای چپ در ایران قوی بودند. منظور از چپ هم، فقط حزب توده نبود. مجاهدین خلق هم چپ بود. چریک‌های فدایی خلق هم چپ بود. ما با یک طیف گسترده از نیروهای چپ مواجه بودیم که حتی جنبش اصغر حاج سیدجوادی را در بر می‌گرفت. همین رخدادهایی که بعد از ۱۳ آبان ۵۸ اتفاق افتاد؛ به هر حال، ناشی از جریان چپ بود. نمی‌خواهم در اینجا وارد آن بحث بشوم. آمریکایی‌ها هم چنین شناختی داشتند و نگران نفوذ شوروی در منطقه بودند که بحث افغانستان پیش آمد. یعنی اگر انقلاب مقاومت نمی‌کرد، مثل افغانستان می‌شد. اما در کنار دیپلماسی انقلاب، محور دیگری که به‌عنوان عاملی که روند تحولات را تشدید و انقلاب را زمینه‌سازی کرد، فساد دربار بود. منتها فساد در حد خانواده دربار بود. ما قبل از انقلاب که مهندسین مشاور داشتیم هرگز سراغ نداشتیم کسی در وزارتخانه‌ها دنبال رشوه باشد. اصلاً زیرمیزی سابقه نداشت! اما عامل مؤثر دیگر در پیروزی انقلاب و تسریع

جنبش اجتماعی، شخصیت خود شاه بود. روانشناسانی که شخصیت شاه را تبیین کرده‌اند؛ دو ویژگی را درباره شاه مطرح می‌کنند. یکی شکل‌گیری شخصیت او در دوران کودکی و تحت آن خشونت و اقتداری که رضاشاه در درون خانواده داشت. خانواده‌هایی که پدر این روش را دارد بخصوص پسران خانواده، شخصیت ضعیف و منفعل پیدا می‌کنند. اعتماد به نفس‌شان کاملاً رشد نمی‌کند. عامل دوم هرزگی و زنبارگی شاه است که این هم تاثیرگذار بوده است. خیلی از کسانی که زندگی شاه را مستند تصویر کرده‌اند، این دو عامل را عامل اصلی ضعف شخصیتی او دانسته‌اند. بنابراین، این نوع آدم‌ها در شرایطی خیلی گنده‌گویی می‌کنند؛ اما وقتی در مقابل فشار قرار بگیرند یک دفعه می‌پاشند و نمی‌توانند تصمیم‌گیری کنند. یکی از عوامل مهم این است که شاه منفعل بود و وقتی جنبش اجتماعی گسترش پیدا کرد، در این جایگاه نبود که بتواند سرکوب کند. بعضی‌ها تحلیل می‌کنند که عواطف انسانی او موجب شده که اینطور عمل کند ولی بنظر من و با این تحلیل روانشناسی در این جایگاه و توانایی نبود که بتواند با جنبش اجتماعی مردم برخورد کند. اما سوال اصلی این است که ۱۷ شهریور را چه کسی دستور داد؟ به نظر من آن را هم شاه نباید دستور داده باشد. به نظر می‌رسد، مشاوران نظامی و مستشاران آمریکایی عامل این اقدام بوده‌اند. البته این امر نیاز به بررسی بیشتری دارد.

اما فراتر از این نکات، مهم این است که تمام گروه‌های اجتماعی برسر رفتن شاه، وحدت داشتند. یعنی «مرگ بر شاه» یک شعار ملی شده بود. این خیلی مهم است؛ در این مورد اختلاف‌نظر در هیچ‌کدام از گروه‌های اجتماعی وجود نداشت. این هم یکی از عوامل مهم و موثر در پیروزی انقلاب است؛ یعنی وحدت کامل در شعار سلبی.

یک عامل مهم دیگری که باید اشاره کنم، هجرت امام از نجف به پاریس است. این هم، یک عامل مهم و تاثیرگذار است. با مطالعه جلد دوم و سوم خاطرات آقای دکتر یزدی ملاحظه می‌شود که انقلاب یک تربیون جهانی پیدا کرده که توانسته پیامش را به جهان معرفی کند و آن ارزش‌های انسانی انقلاب را در رسانه‌های عمومی و در بام جهان مطرح کند و افکار عمومی جهان را نسبت به انقلاب جلب کند. این عامل خیلی مهمی بود که جریانی که در سیاست‌گذاری آمریکا دنبال کودتا بودند؛ نتوانستند کاری بکنند. به عبارت دیگر؛ افکار عمومی دنیا هم به کمک پیروزی انقلاب آمد.

عامل موثر دیگر که پیامد عملکرد مدیران انقلاب است، تمایل تدریجی کشورهای خارجی

به انقلاب است. اگر مواضع آمریکا را در مذاکرات اردیبهشت ۵۷ بررسی کنید و آن را با مذاکراتی که در ماه‌های بعد انجام شد مقایسه کنید؛ کاملاً تفاوت ملموس است و می‌بینید اینها گام‌به‌گام عقب نشینی می‌کنند. کشورهای اروپایی هم به همین ترتیب. یعنی آن کنفرانس گوادلوپ که تشکیل می‌شود در واقع آنجا نطفه بسته می‌شود که هایزر به ایران می‌آید.

البته سلطنت‌طلبان همین را نشانه نقش خارجی‌ها در انقلاب معرفی می‌کنند...

توسلی: بله. بعضی‌ها با کج‌فهمی یا سوءنیت می‌خواهند بگویند ریشه‌های انقلاب در دست خارجی‌ها بوده است. نقش BBC را در انقلاب مطرح می‌کنند. طبیعی است وقتی که انقلاب می‌شود کشورهایی که منافع خود را از دست می‌دهند به دنبال منافع خودشان باشند. طبیعی است که BBC در راستای منافع انگلیس عمل کند. طبیعی است که امریکایی‌ها دنبال منافع خودشان باشند و بخواهند در راستای منافع خودشان از انقلاب ما بهره‌برداری کنند. آیا این واقعیت؛ اصالت، مردمی بودن و ریشه‌دار بودن انقلاب را می‌تواند مخدوش کند؟ به نظر بنده هرگز؛ ادعایی که بعضی ارائه می‌کنند، انسجام و منطقی ندارد. اما سوال اصلی این است؛ کسانی در سال‌های اخیر تلاش می‌کنند از انحراف‌هایی که بعد از انقلاب به وجود آمده و مدیریت انقلاب نتوانسته به همه مطالبات تاریخی مردم جامه عمل بپوشاند، بهره‌برداری کنند و با ارائه آمار و مقایسه شرایط قبل از انقلاب با شرایط امروز؛ اصالت انقلاب را زیر سوال ببرند و روی نسل جوان ما، تاثیر بگذارند. از جمله مصاحبه‌ای است که اخیراً آقای ثابتی انجام داد و در کتاب «دامگه حادثه» منتشر شده است. ثابتی شخص اصلی ساواک و مدیر کل اداره سوم ساواک بود که نقش اصلی در سرکوب فعالان سیاسی و اجتماعی و در بدنامی ساواک داشت. این سوال مطرح است که آقای ثابتی که قبل از انقلاب از ایران رفت، در این سی سال کجا بود و تا کنون چه می‌کرده اند؟! ما می‌دانیم افرادی که در دهه‌های اخیر از ایران خارج شدند حتی در حد یک دانشجو وضعیت آنها مشخص است. سؤال من این است که این آقای ثابتی که مهره کلیدی ساواک بوده، در این ۳۰ سال کجا بوده و چه می‌کرده؟ در کدام سیستم اطلاعاتی همراه بوده؟ ما این تحلیل را داریم که در هر انقلابی، کشورهایی که منافع خود را از دست می‌دهند برای بازیابی منافع خود، معمولاً چند کار انجام می‌دهند. یکی ایجاد هرج و مرج و ناامنی و عدم ثبات که آن انقلاب نتواند ریشه پیدا کند و تثبیت بشود؛ که بعد از انقلاب شاهد بوده ایم. دوم مهره‌چینی عوامل نفوذی در درون انقلاب که بتوانند به این هرج و مرج دامن بزنند که شواهد عینی این را

هم از همان سال ۵۸ دیده ایم. تصور اینکه کشورهای خارجی که منافع راهبردی خودشان را در اثر انقلاب از دست داده اند ما را رها کرده و در نهادهای حساس کشور ما نفوذ نکرده باشند بسیار دور از واقعیت به نظر می رسد. چه کسی می توانست بهتر از آقای ثابتی مدیریت این برنامه را تقبل کند؟ آیا آقای ثابتی در این ارتباط نقشی نداشته است؟ سوم، تحمیل جنگ فرسایشی و پیامد های تخریبی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن است؛ که در هر سه مورد، بعد از انقلاب شاهد آن ها بوده ایم. کسانی که با این تحلیل در نا بسامانی های بعد از انقلاب نقش کلیدی داشته اند پس از سی سال حالا مصاحبه می کنند و دستاورد های خودشان را به رخ مردم ما می کشند!! متأسفانه مصاحبه گر هم خودش به آقای ثابتی سوال القا می کند!! این هم جای سوال دارد که چگونه این مصاحبه هماهنگ شده؟ خبرنگار خودش سوالاتی را القا می کند و از ثابتی حرف می کشد؟ و می گوید قبل از انقلاب که ما شکنجه نداشتیم!! و با تحریف واقعیت ها شرایط قبل و بعد از انقلاب را مقایسه می کند. طبیعی است که او دنبال تاثیرگذاری بر نسل های دوم و سوم بعد از انقلاب است که از درون پایه ها اعتماد مردم را سست کند. چگونه است که حالا آقای ثابتی دلسوز ملت ایران شده و پس از سی سال دستاورد های خودش را به رخ مردم ایران می کشد!!

همزمان سریال ها و فیلم هایی که رسانه های خارج از کشور می سازند و با بکار بردن بهترین تکنیک ها و بهترین مستنداتی که در اختیار دارند، چهره ای مظلوم از خانواده پهلوی و عوامل رژیم شاه تصویر می کنند!! من افراد زیادی را دیده ام که پس از دیدن این فیلم ها تحت تاثیر قرار گرفته اند. این نقش هنر است که می تواند پیام را، اگر چه کاذب، تاثیر گذاری کند. این نقدی است که ما باید در درجه اول به خودمان وارد کنیم که زمینه ها را برای این برنامه های تبلیغاتی فراهم کرده ایم که آنها بتوانند در راستای برنامه های خود بهره برداری کنند. اما آیا آنها می توانند تاثیر جدی داشته باشند؟ جای تامل و تردید وجود دارد که این تبلیغات بتواند تاثیر دراز مدت داشته باشد. بله اگر ما به موقع روش های خودمان را اصلاح نکنیم این برنامه های تبلیغی می تواند میزان پایبندی ملت ما، به ویژه نسل جوان را به آرمان های انقلاب کاهش دهد و دست کم آنان را نسبت به مسائل اجتماعی منفعل سازد. به عنوان نمونه این فضایی که در دانشگاه های ما، به خصوص در ۸ سال دولت گذشته به وجود آمد، زمینه پذیرش این ادعاها را فراهم می آورد. واقعا چرا هنوز هم عده ای نمی خواهند فضای دانشگاه های ما باز شود؟ آیا آنها دنبال منافع ملی هستند؟ من به

دفعات هم گفته‌ام، فضای دانشگاهی که بسته و دانشجویان آن منفعل باشند، نسلی که از چنین دانشگاهی بیرون می‌آید مگر می‌تواند مدیری خلاق و کارآمد برای مدیریت آینده کشور و اجرای برنامه های توسعه کشور باشد؟ چهار و نیم میلیون دانشجوی ما با تمام بافت جامعه ما ارتباط ارگانیک دارد، مطالبات مردم را دنبال می‌کند، اگر این دانشجویان منفعل باشند، انفعال به جامعه ما بر می‌گردد. ولی خوشبختانه در برنامه روز ۱۶ آذر امسال دانشکده فنی دانشگاه تهران که بنده حضور داشتم شاهد شور و هیجان و زنده بودن دانشجویان بودم. برخی اشتباه می‌کنند که فکر می‌کنند می‌توانند برای همیشه زنده بودن دانشگاه و روحیه‌ای که نسل جوان دارد را از بین ببرند. اینطور نیست. البته تاثیر دارد؛ ولی نسل جوان ما عموماً زنده هستند.

جمع‌بندی بنده این است که متأسفانه بعد از انقلاب ما نتوانسته ایم به‌رغم همه تلاش‌هایی که شده، به آرمان‌هایی که مردم در انقلاب داشتند برسیم. اما در این ۳۶ سال رشد و آگاهی مردم ما بالا رفته است. به همین مناسبت در دوم خرداد می‌بینید به‌رغم آن شرایط، کوچک‌ترین روزنه‌ای که پیش می‌آید، مردم ۲۰ میلیون رای به آقای خاتمی می‌دهند. به‌رغم آن که در ۸ سال دولت بعدی محدودیت‌هایی در جامعه ما به‌ویژه در دانشگاه و برای احزاب و نهاد های مدنی و رسانه‌های مستقل وجود داشت، ولی می‌بینیم در سال ۹۲ باز هم به آقای روحانی با همان گفتمان، ۱۸-۱۹ میلیون مردم رای می‌دهند و امید در جامعه ما زنده است. به‌رغم همه موانع، نگاه بنده این است که مردم ما آگاه و متوجه شده‌اند که تغییرات رادیکال امکان‌پذیر و مفید نیست. تغییرات باید تدریجی و گام‌به‌گام باشد. همان واژه «صبار شکور» که آموزه قرآنی است و به ما آموزش می‌دهد که باید از حداقل امکانات، حداکثر استفاده را داشته باشیم، صبوری به خرج دهیم و از فرصت‌هایی که وجود دارد استفاده کنیم و این رشد و آگاهی خودمان و مردم را توسعه دهیم. این رشد و آگاهی، تضمین‌کننده تداوم جنبش اصلاحات در ایران و انشاءالله دستیابی به مطالبات تاریخی ملت ما است. من همیشه گفته‌ام از انقلاب مشروطه ما ۱۰۰ سال بیشتر نمی‌گذرد. ما انتظار داریم یک شبه آرمان‌های جنبش مشروطه در این صد سال محقق شود. در حالیکه برای اروپایی‌ها ۴-۵ قرن طول کشیده تا توانسته‌اند یک نظام دموکراتیک متعادل را داشته باشند. ما هم باید صبوری بخرج دهیم، بایستیم و پیگیری کنیم با همان صبوری و شکوری و انشاءالله خداوند هم کمک می‌کند.

آقای مهندس میثمی! شما هم در خصوص بحثی که در رسانه‌ها و کتاب‌ها مطرح شده،

به‌عنوان کسی که در جریان انقلاب قرار داشتید نظرتان را بفرمایید؛ چه در مورد زمینه‌های طرح این ادعاها و چه پاسخی که در این باره دارید...

میثمی: کسانی که این ادعاها را می‌کنند؛ خودشان می‌دانند که سرکوب بوده؛ ولی نتوانستند مانع پیروزی انقلاب شوند. اگر سرکوب هم بیشتر می‌شد بالاخره در خود جناح حاکمیت، اختلاف به‌وجود می‌آمد. مثلاً سال ۵۵ در خود ساواک انشعابی ایجاد شد. ما در زندان بودیم، از طریق وحید افراخته، زنجیره‌ای سه هزار تک نویسی از طریق او انجام شده بود و سه هزار آدمی که مستعد بودند برای عضوگیری سازمان مجاهدین را لو داده بودند. ما منتظر بودیم اینها دستگیر شوند ولی هر چه صبر کردیم دیدیم سر و کله اینها در زندان پیدا نشد. بعد فهمیدیم در ساواک اختلاف شده. می‌گویند ما همه را سرکوب کردیم، حالا چه؟ ما چه داریم بگوییم به مردم؟ برنامه ما چیست؟ این است که گفته بودند اگر این سه هزار نفر را بگیریم، به زندان می‌آیند و آموزش می‌بینند و چریک می‌شوند و بیرون می‌روند؛ بنابراین، باید برنامه را عوض کنیم. آقای عضدی از سربازجوه‌های معروف، همین ناصری بود که دانشجوی حقوق بود سال ۴۱، آمد و گفت از این به بعد تصمیم گرفتیم از این به بعد اگر کتاب تضاد مائو را هم بخوانید، زندانی ندارد. در حالیکه خواندن کتاب تضاد آن موقع ده سال زندان داشت. بچه‌ها از اینجا فهمیدند که ساواک به‌عنوان یک ارگان امپریالیسم برید. یعنی دیگر در برابر مقاومت مردم، دانشگاهیان، بازاری‌ها روحانیت کم آورده است. مثلاً وقتی کسی را شکنجه می‌کردند و زیر شکنجه شهید می‌شد، مثلاً مهدی محسن یا سادات یا هوشمند خامنه‌ای، تا یک ماه شکنجه‌ها متوقف می‌شد. یعنی در درون خود بازجوها هم به‌عنوان اینکه بالاخره فطرتی از انسانیت داشتند، می‌گفتند آخر این چه کاری است که ما می‌کنیم؟ چرا باید این همه دانشمند، این همه اندیشمند و تحصیلکرده را بزنی و داغون کنیم؟ واقعاً خودم که نابینا شده بودم در زندان شهربانی طبقه چهارم زندان در ساواک بود. یک افسر ساواک هم مواظب ما بود. می‌گفت مهندس، به خدا من به حال شما غبطه می‌خورم که مثلاً نه اهل دود هستی نه اهل شراب، نه اهل دختربازی و نه این کثافت‌ها، آرزو دارم فرزندم مثل شما باشد فقط کمی افراطی هستید! یا مثلاً اتفاقی که برای پرستار ساواک (خانم ذوالقدر) افتاد. ماجرا این بود که فردی به نام «مراد نانکلی» کارمند مهندس بازرگان و از بچه‌های مجاهد را آورده بودند و به او گفته بودند اسلحه از چه کسی گرفتی؟ گفته بود: می‌دانم ولی نمی‌گویم. یعنی، حتی به بازجو دروغ نگفته بود. آنها بر سرش زده بودند، بیهوش شده بود، بغل من جان

کند. خدا رحمتش کند. خانم ذوالقدر که پرستار بود، برای او نذر گوسفند حضرت عباس کرد که او زنده بماند و من تعجب می‌کردم، می‌گفتم خدایا اینها سیگنال هستند؛ اینها آیه هستند که به من نابینا نشان می‌دهی. یا مثلا در اوین که بودم سرم را کف زمین می‌گذاشتم، آن زیرزمین، سربازها سینه می‌زدند در قرارگاه اوین، برای عاشورا سینه می‌زدند، گفتم خدایا انقلاب می‌جوشد حتی در اوین. به هر حال، اینها سیگنال بود. یادم است با مادرم بعد از انقلاب در مشهد بودم، نشسته بودم و در حرم چیزی می‌نوشتیم. یکی آمد پهلوی من و گفت چطوری؟ گفتم هیچ. گفت آن موقع که زندانی بودی در اوین من آنجا بودم. گفتم بله من یک خاطره‌ای دارم که بچه‌های سرباز عزاداری می‌کردند و من گوش می‌دادم. گفت من نوحه‌خوان آنها بودم. به هر حال، چنین آدم‌هایی بودند. یا از اوین به دادگاه نظامی می‌رفتیم سربازی بود از تبریز که دیپلمه بود. همه‌اش به من می‌گفت مهندس، یوزی دارم، در برو، بخدا می‌خواهم نجاتت دهم، واقعیت هم می‌گفت. گفتم نه، اگر من فرار کنم بقیه را اذیت می‌کنند. به هر حال همه اسیر هستیم. این چیزها در درون نظام شاهنشاهی بود. برادر من رئیس شهرک غرب بود، تیمسار برنجیان رئیس فرمانده ضداطلاعات نیروی هوایی بود. گفته بود ۴ درصد پرسنل ارتش، تفکر خمینی را دارند که من همین خبر را به دکتر مجابی در پاریس دادم و ضبط کرد و همین خبر را نزد امام برد و به ایشان داد. یعنی امام می‌دانست اگر با این شتابی که مردم دارند، اگر ارتش به میدان بیاید فروپاشی می‌شود. ۴ درصد که او می‌دانست و بقیه سربازان و افسران هم از خود مردم بودند. این قانون الهی است که در هر جمعی حاکم است. حتی در سوره آل عمران داریم که از اهل کتاب هستند کسانی که شب‌ها نماز شب می‌خوانند و ویژگی‌هایی دارند که از مسلمانی ما خیلی بهتر است. بنابراین، در محیط‌های بسته هم خدا نمی‌گذارد که کاملا بسته شود. این قانون الهی است و اینها نمی‌توانستند بیش از این خوشونت کنند. ساواک به‌عنوان ارگان سرکوب برید.

یعنی شما معتقد هستید این بحث باز شدن فضا از سال ۵۶ به بعد غیر از فشارهایی که کارتر و در جهان غرب علیه ایران وجود داشت، در خود سیستم هم ریشه داشته؟
 میثمی: در مقاومت مردم ریشه داشت. به هر حال، من از نزدیک شاهد مقاومت‌ها بودم. فرض کنید من ۱۶ ماه انفرادی بودم، من نابینا بدون ملاقات، بدون کتاب، بدون هم سلولی، ۱۶ ماه دوام آوردم دیگر. بالاخره این مقاومتی که می‌دیدند به هر حال ثابتی در سلول من آمد گفت تو که بابایت کاسب بوده، نظام شاهنشاهی به آمریکا فرستاده تو را، چرا با این نظام درافتادی؟

گفتم علت درافتادنم رفتن به آمریکا بود. گفت چطور؟ گفتم: دیدم آنجا دولت فدرال تحت عنوان «قانون حفاظت» تمام چاه‌های نفت آمریکا را زیر نظر دارد، تا قطره قطره‌اش را حساب دارد که چاه به آب نمک نخورد، به شن نخورد، صیانت چاه‌ها و مخازن حفظ شود. اما وقتی من به ایران آمدم دیدم، تخته گاز می‌کشند و چاه‌ها تخریب می‌شود. حتی یک آمریکایی بغل ما بود که کشته شد، من کنارش بودم. ما می‌خواستیم سر چاه برویم، مخالف بودیم، موج در دریا زیاد بود. تهران می‌گفتند حتما بروید، دستور آمده. اصلا این چیزها بود که منی که «پلی‌تکنسین» بودم شما مرا «پولیتیسین» کردید! من یک آدم متخصص بودم؛ شما مرا سیاستمدار کردید. هر چه داد کشیدیم مخازن نفت داغان می‌شود، آن را نابود می‌کنید، گوش نمی‌دادند. آن وقت ثابتی سکوت کرد و هیچ نگفت. در سلول را باز کرد و رفت. بالاخره استدلال بود.

ولی الان حرف می‌زند!

میثمی: استدلال بود و مقاومت. شاه از دانشکده فنی خیلی لجش می‌گرفت که سه شهید را دادند، رئیس دانشگاه، دکتر سیاسی استعفا داد ولی حاضر نشد استاده‌ها را اخراج کند. بعد یک سری دانشگاه درست کرد و گفت اینها دیگر دانشگاه خود من هستند. آنها هم مبارز شدند، استادهای آنجا. وقتی دید یکپارچه دانشگاهیان به انقلاب پیوستند. آقای شهید رجایی، من مسئولش بودم....

در سازمان مسئول ایشان بودید؟

میثمی: بله. تا ۷ ماه مسئولش بودم. آقای مهندس می‌دانند. شهید رجایی می‌گفت دکتر اقبال در یک عروسی گفته که مبارزه مسلحانه در دانشگاه‌ها توده‌ای شده و در دانش‌آموزان هم رسوخ می‌کند. اگر به ده میلیون دانش‌آموز پیوند بخورد دیگر جلوی این انقلاب را نمی‌شود گرفت. دکتر اقبال گفته بود. به هر حال، ما در همان نظام کسانی را می‌دیدیم که آدم پاکی بودند. مثلا کارمند سازمان برنامه بودند و مثل ما بودند. ما در زندان مقاومت می‌کردیم؛ آنها در سازمان برنامه عضو علنی ما بودند. واقعا نه دزد بودند، نه چیز دیگر. برنامه ریزی و کنترل می‌کردند. نظارت می‌کردند.

توسلی: سالم بودند.

میثمی: همین مهندس معین‌فر در سازمان برنامه بود. همانطور آقایان ربانی، عربزاده و... یعنی، شما می‌گویید امکانی وجود داشت که سازوکار و سازمانی اداری و اجرایی و تا

حدی سیاسی سیستم و کشور آنطور به هم نریزد؛ ولی تغییر به وجود بیاید؟ یعنی، امکان تغییر رژیم بدین شکل امکان داشت؟

میثمی: این را آقای مهندس گفتند. دکتر امینی، عاقد قرارداد کنسرسیوم بود. بزرگترین خدمت را به شاه کرد. تاج‌بخش شاه بود. امینی قرارداد کنسرسیوم را امضا کرد. شاه این را هم برنتافت. یعنی کسی که خادم نظام سلطنتی بود و خودش هم منصوب کرده بود، منتخب پارلمان یا منتخب مردم هم نبود. پارلمان هم منحل کرده بود به تقاضای امینی، شاه پارلمان را منحل کرد و با تصویب‌نامه کار می‌کرد. این را هم نتوانست تحمل کند. حتی می‌گویند به او پیشنهاد کردند ولیعهد را بیاور که تو مریض هستی. اول قبول کرده بود و آن را هم رد کرده بود. یعنی حاضر نبود هیچ امتیازی بدهد. من مثالی می‌زنم؛ ما مدتی قبل در مجله با رئیس انجمن NA (معتادان گمنام) مصاحبه داشتیم. می‌گفتم این معتادان چگونه نجات پیدا می‌کنند؟ گفت باید به استیصال برسند. یعنی زن و بچه و همه را فدا کنند، ماشین، موتورسیکلت، باغ، مگر اینکه در رودخانه‌ای می‌روند و به تخته سنگی بخورند یا به شاخه درختی و متوقف شوند. من شاه را اینطور می‌دیدم که معتاد قدرت بود. دیگر موعظه روی او کارگر نبود. باید همین راهی که می‌رفت را برود تا به شاخه درختی بخورد، به مقاومتی و سدی که آن هم مقاومت مردم بود که با هلی‌کوپتر آمد و جمعیت را که دید گفت چه شده؟ مردم از کجا آمدند برای تظاهرات؟ من اصل را مقاومت مردم می‌دانم و مقاومت مردم حتی روی ساواکی‌ها هم اثر می‌گذاشت. به نظر من، در ساواک هم در سال ۵۵ انشعاب شد. این ارگان که برید، به نظر من فضا باز شد. نظرم این است که خط کارتر و حقوق بشر بعد از این بود، وقتی فهمیدند ارگان سرکوب‌شان هم دیگر کارایی ندارد و نمی‌تواند دستگیر کند و مخالف سرکوب است؛ مجبور شدند فضا باز شود. بازجوی ساواک آمد و گفت دیگر کتاب خواندن آزاد است. فقط اسلحه نباشد. آن چیزی که آقای بازرگان گفته بود. یعنی مبارزه قانونی بود و کاری نمی‌کردند این چیزها پیش نمی‌آمد. من حالا هم معتقد هستم، من باید به قانون ارج بنهم و اجرای بدون تنازل و بدون برجسته‌سازی قانون اساسی اصلی‌ترین شعار است که میلیون‌ها آدم پشتش دارد. حتی آقای آذری قمی در خرداد ۷۶ گفت مملکت دچار بحران شد. اجماع فقها، روی ناطق نوری بود ولی آرای مردم روی خاتمی بود. بعد به مقام رهبری گفته بودند وقتی اجماع فقها روی یک نفر است، شما ولی‌فقیه هستید، باید فقه را تقویت کنید و این ثمره آرای مردم را نپذیرید و تنفیذ نکنید. ولی ایشان آرای مردم را تنفیذ کرد. آقای آذری قمی

در رساله می‌گوید اینجا قانون اساسی بر ایدئولوژی سنتی پیروز شد و ایدئولوژی سنتی شکست خورد. گفتم که انقلاب مشروطیت و قانونگرایی فراتر از فقه و کلام حوزوی است و ما باید قدرش را بدانیم.

توسلی: راجع به این سوال که چه راهکاری در سال ۵۷ وجود داشت که از انقلاب جلوگیری کند، این سوالی است که مطرح است. به نظر من شاه اگر عقلانیت داشت اگر در نیمه اول سال ۵۷ انتخابات آزاد برگزار می‌کرد، انقلاب نمی‌شد.

میشمی: او امینی را هم نتوانست تحمل کند. انتخابات آزاد که اصلاً قابل تصور نبود! توسلی: همه مستبدان تاریخ به همین نقطه می‌رسند. یعنی همچنان در راه خود می‌روند تا آنجا که به درجه توبه می‌رسند. بهترین داستان، داستان فرعون در قرآن است. چه روزی گفت به خدای موسی ایمان می‌آورم؟ آن موقعی که غرق شد....

راز محبوبیت و ماندگاری نام مصدق^۱

به مناسبت ۱۴ اسفند سالروز درگذشت زنده یاد دکتر محمد مصدق جا دارد به واکاوی راز رمز محبوبیت دکتر مصدق پس از نیم قرن پرداخته شود. این امر نه به این علت است که آن مرحوم نیازی به چنین یادآوری و بازخوانی سوابق تاریخی داشته باشد؛ بلکه این نیاز جامعه امروز ماست که شناخت واقعی در خصوص دلایل ماندگاری نام شخصیت های تاریخی و معاصر چون مصدق باید داشته باشند.

بررسی علل توجه نسل جوان بعد از انقلاب به شادروان دکتر مصدق به رغم بدآموزی های کتب درسی این دوره و محدودیت های رسانه ای بسیار آموزنده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیز رژیم شاه تلاش گسترده ای را در عرصه تبلیغات داخلی و خارجی برای حذف نام دکتر مصدق به کار بست اما نتیجه آن کاملاً معکوس بود.

امروز ملت ایران به ویژه جوانان و دانشجویان آرمان های خود را در افکار، منش، شخصیت و عملکرد دکتر مصدق بصورت شفاف متجلی می بینند و به همین علت یاد او را گرامی می دارند. این ارزشها و مطالبات تداوم شعارها و آرمان های مبارزات یکصد ساله ملت ایران در انقلاب مشروطیت، نهضت ملی ایران و انقلاب اسلامی بهمن ماه ۵۷ است. آرمان آزادی، استقلال و حاکمیت ملت (جمهوریت) و ارزشهای دینی که در انقلاب اسلامی ۵۷ به آن اضافه شده است مطالبات یکصد ساله ملت ایران را تشکیل می دهد.

شادروان دکتر محمد مصدق در طول خدمات بیش از نیم قرن خود برای کرامت بخشیدن به انسان و به حساب آوردن او در اداره کشور از طریق تأمین آزادی انتخابات و مشارکت دادن مردم در انتخابات و شکل گیری نهادهای مدنی و ایفای نقش در تعیین سرنوشت خود، مقابله با موانع اصلی این راه یعنی استبداد و تأمین آزادی ها و حقوق اساسی ملت ایران و برخورد مستمر و پیگیر با استیلای بیگانگان و تأمین استقلال سیاسی کشور را سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود.

استقبال گسترده مردم به آقای سیدمحمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد سال ۷۶ نیز به خاطر اعلام مطالبات مردم ایران در برنامه توسعه سیاسی ایشان بود. تداوم حمایت مردم از آقای خاتمی در سال های اخیر نیز به علت صداقت و تأکید مستمر ایشان بر این مطالبات

^۱ منبع: پایتخت کهن شماره ۱۹ - ۱۳۹۳/۱۲/۱۴

است.

خصوصیات و عملکرد دکتر مصدق

دکتر مصدق در مجلس شانزدهم از علی منصور نخست وزیر خواست قبل از اصلاح قانون اساسی مورد نظر شاه دو برنامه مورد نظر او را انجام دهد:

- تجدیدنظر در قانون انتخابات

- تجدیدنظر در قانون مطبوعات

دیدگاه دکتر مصدق برای زمینه‌سازی حاکمیت ملت بعد از گذشت نیم قرن امروز برای مردم ما بیشتر قابل درک است. دکتر مصدق در همین زمان با تشکیل مجلس مؤسسان و تقویت پایه‌های حکومت شاه به مخالفت پرداخت. اما شاه می‌گفت که جبهه ملی را به لحاظ نظرات مبهم و منفی‌اش خطرناکتر از حزب توده می‌داند او بر این اعتقاد تأکید داشت که "قدرت حکومت باید از شاه نشأت بگیرد" و اصرار داشت که سلطنت در سنت‌های مردم ریشه دوانده و در فکرشان غیرقابل تفکیک است و صریحاً اقرار می‌کرد که در امور دولت دخالت کرده و به این کار ادامه خواهد داد و یک نخست‌وزیر قوی را نخواهد پذیرفت مگر آنکه خود او را منصوب کرده باشد. برنامه دولت دکتر مصدق به هنگام معرفی کابینه در تاریخ ۱۳۲۰/۲/۱۲ شامل دو ماده بود:

۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت بر طبق قانون اجرای اصل ملی شدن مصوب نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها

دکتر مصدق برای تأمین آزادی بیان و عقیده پس از انتخاب شدن به نخست وزیری در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۱۱ دستوری به شرح زیر صادر کرد:

"شهربانی کل کشور: در جرایم ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هرچه نوشته باشند و هر کس نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد لکن در سایر موارد بر وفق مقررات قانون باید عمل شود".

دکتر مصدق می‌گفت:

"من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر آنچه که ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه خواهم کرد"

شادروان دکتر مصدق هرگز در مقام رهبری سیاسی و نخست‌وزیری بر مردم کشورش که صادقانه او را دوست می‌داشتند دروغ نگفت، برای حفظ قدرت و ادامه زمامداری، قدمی را برای فریب مردم برنداشت و هیچ‌گاه بر سر منافع و مصالح کشورش با بیگانگان سازش نکرد. براساس شناخت چنین خصوصیتی از مرحوم دکتر مصدق، شادروان مهندس بازرگان در نطق افتتاحیه خود در جلسه تأسیس نهضت آزادی ایران در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۵ گفت ما مسلمان، ایرانی و مصدقی هستیم و در ارتباط با علت مصدقی بودن می‌گویید: "مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ... ما مصدق را بعنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد تجلیل می‌کنیم و به این سبب از "تر" و (راه مصدق) پیروی می‌کنیم.

جمع‌بندی

مطالعه و آشنایی با افکار، اندیشه و عملکرد شادروان دکتر مصدق می‌تواند ملت ما را در پاسداری از اصول و آرمان‌های اصیل و اولیه انقلاب اسلامی سال ۵۷ یاری رسانده و تقویت کند.

تاسی به گفتمان شخصیت‌های تاریخی چون مصدق می‌تواند راه را برای تحقق آرمان‌های مبارزات ملت ایران در صد سال اخیر یعنی آزادی، استقلال، جمهوریت و حاکمیت ارزشهای انسانی و اسلامی و رشد و توسعه همه‌جانبه هموار نماید. بزرگداشت دکتر مصدق موجب تقویت هویت ملی و انسجام بیشتر مردم در اجرای برنامه توسعه سیاسی است.

تجربه تاریخی نشان داده است که استبداد دشمن حافظه تاریخی ملت‌هاست که هویت هر جامعه را تشکیل می‌دهد. مستبدین برای گسست حافظه تاریخی ملت‌ها، از دو ابزار بهره می‌جویند. تحریف سوابق تاریخی و یا حذف و بی‌اعتباری سوابق تاریخی.

تجربه تاریخی بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تاکنون نشان می‌دهد که ملت هوشمند و نسل جوان و فرهیخته کشور ما حافظه تاریخی خود را حفظ کرده و برای پاسداری از مطالبات بر حق ملت ایران بار سنگین مسئولیت را همواره بر دوش خود احساس کرده است. درود و رحمت خدا بر شادروان دکتر محمد مصدق و همه خدمتگزاران صدیق ملت ایران

تقویت امید با صبر و تلاش^۱

ارزیابی واقع‌بینانه عملکرد دولت یازدهم نشان می‌دهد که ظرفیت و امکانات این دولت برای تحقق وعده‌های آقای دکتر روحانی در دوران انتخابات ریاست جمهوری و همچنین پاسخگویی به نیازها و انتظارات بر حق مردم، کافی نیست. زیرا از يك سو دولت یازدهم، باتوجه به جو حاکم بر مجلس، آزادی عمل لازم برای انتخاب همکاران مناسب برای اجرای این تعهدات را در اختیار نداشته است. وزرائی هم که از غربال مجلس نهم عبور کرده‌اند نیز با چالش‌های جدی روبرو بوده‌اند که نمونه آن محرومیت دانشگاهیان از خدمات دکتر فرجی‌دانا در وزارت علوم و آموزش عالی بود. از سوی دیگر میراث هشت سال دولت‌های نهم و دهم نه‌تنها در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی حتی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی دولت یازدهم را با چالش‌های جدی روبرو ساخته است که آمار و اسناد آن‌ها در گزارش‌های مسئولان و رسانه‌ها منعکس بوده و به آگاهی جامعه رسیده است؛ بنابراین نیازی به تکرار آن‌ها در این یادداشت کوتاه نیست.

آنچه در اینجا لازم است اشاره کنم اشاعه فرهنگ نقض قانون، گسترش فساد مالی واداری و نهایتاً افت اخلاق در مدیریت کشور و به تبع آن در جامعه است. با وجود این واقعیت‌ها عملکرد دولت یازدهم را، بر پایه گزارش‌ها و آمار منتشر شده، بایستی در این مدت مثبت ارزیابی کرد و با تقویت امید در شهروندان و دعوت همگان به صبر و تلاش برای رویارویی با چالش‌ها و مسائل و مشکلات پیش‌روی دولت یازدهم؛ با راهکارهای زیر زمینه‌های تقویت و حمایت از اقدامات راهبردی و مفید دولت تدبیر و امید را بطور مستمر فراهم کرد:

۱- فعالان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی با حساسیت عملکرد دولت یازدهم را بطور مستمر بررسی کنند و در موارد لازم با نقد مشفقانه عملکردها و ارائه پیشنهادات اصلاحی، مدیران مربوطه را پشتیبانی کنند. سپس با یادآوری وعده‌های دولت در انتخابات و مطرح کردن نیازهای راهبردی جامعه، زمینه‌های تقویت تعامل تعالی بخش بین بدنه جامعه را با مدیریت دولت فراهم سازند. برای تقویت این فرآیند طبیعی است که مدیران ذیربط دولت یازدهم نیز به ویژه در وزارت کشور، وزارت ارشاد اسلامی و وزارت اطلاعات، برای تقویت نهادهای مدنی، فعالیت احزاب سیاسی و رسانه‌ها در چارچوب قانون مسئولیت سنگینی بر عهده دارند تا ارتباط مردم با مسئولان

^۱ یادداشت محمد توسلی در پاسخ به نظر خواهی ماهنامه «چشم‌انداز ایران» در باره «روند طی شده و چشم انداز پیش روی روحانی» - ۱۳۹۳/۱۲/۱۸

دولت تنظیم و تقویت شود.

۲- اولویت رفع مشکلات سیاست خارجی کشور به ویژه در زمینه «هسته‌ای» و بحران‌های ناشی از تحریم‌ها عملاً تمرکز دولتمردان را از پیگیری تنگناهای سیاست‌های داخلی کاهش داده است. اگر فعال شدن نهادهای مدنی، احزاب سیاسی و رسانه‌های مستقل در چارچوب قانون، همانگونه که اشاره شد، برای کمک به اجرای برنامه‌ها و وعده‌های دولت یازدهم ضروری است. کاهش محدودیت‌های فعالیت این نهادها از طریق اجرای بدون تنازل اصول قانون اساسی به ویژه اجرای اصول فصل‌های سوم و پنجم و هفتم قانون اساسی که بعضاً مغفول مانده است و همچنین ابلاغ و پیگیری اجرای لایحه حقوق شهروندی که حدود یکسال روی آن کار کارشناسی گسترده صورت گرفته، ضروری است.

۳- با توجه به مسائل و مشکلات جدی که دولت یازدهم با آنها روبروست و مقاومت‌هایی که برای اصلاح مدیریت کشور و اجرای برنامه شفاف سازی گردش مالی دولت وجود دارد، شهروندان نیز بایستی واقع بین باشند. فرایند اصلاحات زمانبر بوده و مستلزم تدبیر و صبوری است. انتظار آنکه در کوتاه مدت کوهی از مشکلات انباشته شده گذشته مرتفع شود واقع بینانه نیست. از سوی دیگر تلاش همه جانبه دولت مردان در دو سال پیش رو برای تحقق وعده‌های دولت تدبیر و امید و همه شهروندان به ویژه نهاد های اجتماعی ضروری است.

۴- اگر شهروندان بایستی واقع بین باشند و با توجه به ابعاد مسائل و مشکلات کشور صبوری به خرج دهند تا دولت بتواند با تدبیر نسبت به رفع مشکلات اقدام و به وعده های خود عمل نماید از سوی دیگر دولتمردان هم باید توجه داشته باشند که شهروندان با هیچ کسی عقد اخوت و پیمان دائمی نبسته‌اند. اگر وجدان عمومی جامعه تشخیص دهد که دولتمردان عزم لازم را برای جامه عمل پوشاندن به تعهدات خود ندارند، بطور طبیعی امید خود را از دست خواهند داد. در این صورت نبایستی انتظار داشته باشند حمایت و پشتیبانی رای دهندگان خرداد ماه سال ۹۲ ادامه پیدا کند.

به نظر می‌رسد، به رغم همه کاستی‌ها و بیم‌ها، وجدان عمومی جامعه با صبوری و ایستادگی نسبت به عملکرد دولتمردان دولت یازدهم خوشبین و امیدوار است. مردم با امید در انتظار تحقق وعده‌های محقق نشده دولت یازدهم هستند؛ زیرا گفتمان و راهبرد اصلاحات را پذیرفته‌اند. البته حفظ این امید مسئولیت بسیار سنگینی را متوجه دولتمردان و فعالان سیاسی - اجتماعی، برای

۴۵ مجموعه آثار از ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶

آگاهی بخشی، میکند.

حالا نوبت تعامل با شهروندان است^۱

به نظر شما نتیجه مذاکرات اخیر در لوزان را فقط می‌توان حل یک مشکل بین‌المللی برای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی کرد یا می‌توان از آن به عنوان یک تغییر ریل و گفتمان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نام برد؟

رویکرد دولت یازدهم در مذاکرات هسته‌ای از جمله در لوزان پارادایم جدیدی است که با تدبیر و واقع بینی و شناخت اصول دیپلماسی همراه است. دیپلماسی در پرونده‌های پیچیده‌ای مانند موضوع هسته‌ای ایران مستلزم شناخت مناسبات جهانی و زبان و فرهنگ طرف‌های مقابل است تا بتوان بر پایه منطق از حقوق و منافع ملی دفاع کرد و دور از توهم‌های ذهنی و با بده بستان‌های متعادل مخاطرات و تهدیدها را به فرصتی برای خروج از بحران‌های کنونی کشور فراهم نمود. امید است این رویکرد و گفتمان بر سیاست خارجی کشور تداوم داشته باشد به طوری که در چارچوب منافع ملی بتوان با پایان دادن به روابط خصومت آمیز کنونی در روابط بین الملل مناسبات عادلانه و مودت آمیز خود را با همه کشورهای جهان به ویژه کشورهای منطقه تنظیم کرد.

اگر قائل به این باشیم که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ما به یک گفتمان جدید رسیده‌ایم، آیا می‌توان گفت که گفتمان غرب ستیزی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دچار تحول پارادایمی شده و ما شاهد تغییر نگاه به غرب از زاویه‌ای جدید خواهیم بود؟ اگر رویکرد دولت یازدهم در سیاست خارجی کشور نهادینه شود، طبیعی است مناسبات ما در چارچوب راهبردهای تامین «امنیت ملی» به صورت «کامله الوداد» و احترام متقابل تنظیم خواهد شد و نیازی به شعارهای غرب ستیزی و یا شرق ستیزی وجود نخواهد داشت. اصولاً در شرایط جهان امروز و انفجار و گردش آزاد اطلاعات که عملاً ما در «دهکده جهانی» زندگی می‌کنیم و سرنوشت امنیت، اقتصاد، سلامت و محیط زیست، بهم وابسته شده است و ضرورتاً بایستی با جهان تعامل داشته باشیم چاره‌ای جز تحول در رفتارها و مناسبات ما با جهان، البته با حفظ ارزش‌های فرهنگی خودمان، وجود ندارد.

اگر سیاست خارجی فعلی را نتیجه اعمال سیاست‌های عمل گرایانه بدانیم، بعد از توافق

^۱ پاسخ محمد توسلی به سوالات هفته نامه «صدآ» - ۱۳۹۴/۱/۲۲

ما در حوزه‌های سیاست داخلی و اقتصادی، می‌توانیم انتظار چه تغییرات کلانی را داشته باشیم؟ آیا هدف گذاری‌ها و جهت حرکت کلی نظام در آستانه یک شیقت پارادایم قرار خواهد گرفت؟

پیامدهای تحول در گفتمان سیاست خارجی در واقع پاسخ به ضرورت تحول در سیاست‌های داخلی و گشودن مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم است که امروز نه تنها بخش خصوصی به شدت با آن روبروست بلکه مدیریت دولت «متورم شده» را با چالش‌های جدی روبرو ساخته است.

همانگونه که در برنامه‌های دولت یازدهم وعده داده شده است چاره‌ای جز سبک کردن وظایف و ساختار دولت در حد سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و نظارت عمومی و پاسخ به نیازهای راهبردی شهروندان و واگذاری خدمات اجرایی و خدماتی به بخش خصوصی و شهروندان در شهرها و استان‌ها در چارچوب قانون «مدیریت واحد شهری»، نیست.

آرایش سیاسی نیروها و جناح‌های داخلی بعد از این تغییر چه سمت و سوی خواهد یافت؟ آیا ما شاهد همین طیف بندی در فضای قدرت سیاسی خواهیم بود یا امکان دارد شاهد ظهور و بروز ادبیات و گفتمان سیاسی جدید و شکل‌گیری جناح‌ها حول آن محور و در نتیجه تغییر الگوهای رفتاری و اولویتهای سیاسی جناح‌ها خواهیم بود؟ در این صورت چه مواردی ممکن است در صدر اولویتهای سیاسی جناح‌ها در ساخت سیاسی جدید قرار داشته باشد؟

پیش‌نیاز تحولات مورد نیاز در عرصه مدیریت، امنیت و اقتصاد کشور که به آنها اشاره شد اجرای برنامه‌های توسعه سیاسی و اجرای اصول مغفول قانون اساسی و تامین عدالت قضایی است به طوری که شهروندان با برخورداری از امنیت از حقوق شهروندی برخوردار باشند و در مدیریت کشور احساس مشارکت مدنی فعال پیدا کنند و حالت انفعال به روحیه فعال و پرنشاط و امید تبدیل شود. در این راستا ضروری است به تدریج دولت و فعالان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همفکری و تلاش هماهنگ داشته باشند. پیش‌نیاز چنین تحول مبارکی پیروی از آموزه قرآنی «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (آل عمران - ۶۴) تمرکز بر وجوه اشتراک و پرهیز از برجسته کردن اختلافات و احترام متقابل جناح‌های سیاسی کشور و تعامل و گفت و گو و همکاری سالم و قانون مند در راستای منافع ملی و در چارچوب قانون است.

گذار ما از تقابل با دنیا به مرحله تعامل، یادآور تصمیمی است که منجر به پذیرش قطعنامه

۵۹۸ شد. با توجه به اینکه پیش و پس از آن روی داد شاهد بودیم که در برخی حوزه‌ها فضای سیاسی کمی بسته‌تر شد و از آن فضای خاص به عنوان یکی از ملزومات مستقر کردن نظم جدید یاد می‌شود. در فضای فعلی به نظر شما، دستیابی به توافقی جامع با غرب و البته در نظر گرفتن این سخن رئیس‌جمهور که گفته هسته‌ای گام اول است و به دنبال دوستی با کشورهای هستیم که با آنها تخاصم داشته‌ایم، چه تغییری در موازنه نیروهای سیاسی ایجاد خواهد کرد و اگر نیاز به مهار انرژی برخی گروه‌ها باشد، به عقیده شما کدام طیف یا جناح‌ها در این راستا ممکن است محدودتر شوند؟

شرایط و مسائل و مشکلات امروز جامعه ما با شرایط پس از جنگ تحمیلی و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ متفاوت به نظر می‌رسد. در پی اجرای گام اول دولت تدبیر و امید و تعامل با دنیا، اگر گام دوم یعنی تعامل با شهروندان و اجرای برنامه‌های توسعه سیاسی و تامین حقوق شهروندی نباشد و نگاه نیروهای سیاسی تندرو و افراطی برای بسته‌تر شدن فضای سیاسی غالب شود مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم گشوده نخواهد شد. راهبرد همدلی و هم‌زبانی و تقویت مناسبات دولت و ملت در سال جاری را در همین راستا می‌توان ارزیابی و استقبال کرد. به نظر می‌رسد توسعه فضای باز سیاسی، تقویت جامعه مدنی و فعالیت احزاب قانونی و منتقد و ایجاد فضای سالم برای گفت‌وگو بین افراد و گروه‌های جناح‌های سیاسی بتدریج بستری برای تفاهم بیشتر فراهم خواهد کرد و افراد و جریان‌های افراطی و تندرو بتدریج تعدیل شده و خود را با رای اکثریت مردم هماهنگ خواهند کرد. در این راستا نیازی به محدود کردن هیچ طیف یا جناحی از نیروهای سیاسی که التزام به قانون اساسی دارند وجود نخواهد داشت. همانگونه که اشاره شد دستیابی به آزادی و دموکراسی نیاز به طی فرآیندی طولانی و یادگیری دارد. دولت می‌تواند بستر لازم را برای تقویت این فرآیند فراهم سازد. بدیهی است این فرآیند تدریجی و گام به گام خواهد بود و صبوری و خویشتن‌داری و واقع‌بینی همگان را می‌طلبد.

دغدغه‌های دکتر یداله سحابی^۱

در سیزدهمین سالروز درگذشت زنده یاد دکتر یداله سحابی (۱۳۸۱-۱۲۸۴) که چند دهه در عرصه فرهنگ، علم، سیاست با صداقت و امانت منشأ خدمات ارزشمندی بوده‌اند، جا دارد برای گرامی داشت یاد او محورهایی از خدمات آن مرحوم بازگویی شود؛ به امید آن که برای تقویت ایمان و امید جامعه به ویژه نسل جوان مفید و مؤثر باشد.

توسعه انسانی

محور اصلی خدمات و تلاش‌های دکتر سحابی که دغدغه اصلی او را تشکیل می‌داده است «توسعه انسانی» است که پیش نیاز برنامه‌های توسعه پایدار کشور می‌باشد. تلاش‌های او را در این خصوص می‌توان در دو بعد ایجابی و سلبی خلاصه کرد. در بخش ایجابی زمینه سازی برای آموزش و توسعه فرهنگ از طریق ایجاد نهادهای آموزشی و عضویت در نهادهای سیاست گزار در عرصه آموزش و فرهنگ، دغدغه اصلی دکتر سحابی را در طول هفت دهه تلاش‌های او را به خود اختصاص داده است.

اما در بخش سلبی دغدغه دکتر سحابی تلاش برای رفع موانع توسعه انسانی است. او و هم‌راهانش مهندس مهدی بازرگان و آیت‌اله سید محمود طالقانی به حق دریافتند که فرهنگ استبدادی و حاکمان مستبد و خودکامه مانع اصلی «توسعه انسانی» در کشور ماست. از این رو بخش قابل توجهی از زندگی دکتر سحابی، در کنار تلاش‌های فرهنگی - اجتماعی به تلاش‌های سیاسی و مبارزه با استبداد سلطنتی در سال‌های قبل از انقلاب و پاسداری از اصول و آرمان‌های اصیل انقلاب ۵۷، در سال‌های پس از انقلاب اختصاص یافته است.

مشارکت در نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، بنیان‌گذاری نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ همراه با مهندس بازرگان و آیت‌اله طالقانی، مشارکت در تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در سال ۱۳۵۶، و مشارکت در تأسیس جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران در سال ۱۳۶۴ قسمتی از تلاش‌های سیاسی و اجتماعی دکتر سحابی را در بخش سلبی تشکیل می‌دهد.

مروری بر نطق‌های قبل از دستور مجلس اول و نامه‌های دردمندان آن مرحوم به مقامات

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۱/۲۳

عالی جمهوری اسلامی که بعضاً در رسانه‌ها منتشر می‌شد و حمایت بی دریغ از زندانیان نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۸۰ و تحصن چند ساعته در مجلس ششم و بالاخره حمایت از جنبش اصلاحات و صدور بیانیه تاریخی برای حمایت از آقای سید محمد خاتمی در انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری در ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۸۰ نمونه‌هایی از تلاش‌های جمعی و فردی آن مرحوم تا سال‌های پایانی عمر آن مرحوم برای تقویت فرآیند گذار به دموکراسی و تأمین آزادی، استقلال و حاکمیت قانون در کشور بوده است.

تقویت نهادهای مدنی

یکی دیگر از تلاش‌های برجسته دکتر سبحانی در کنار یاران دیرینشان مهندس بازرگان و آیت‌اله طالقانی پایه‌گذاری نهادهای اجتماعی و ایجاد بسترهایی برای تقویت روحیه کار جمعی است. تقویت، انجمن‌های اسلامی دانشجویان از سال ۱۳۲۱ تأسیس دانشسرای تعلیمات دینی، تأسیس انجمن اسلامی معلمان (۱۳۳۷)، مؤسسه فرهنگی اخلاق (۱۳۳۵) و مشارکت در تأسیس نهادهای سیاسی و اجتماعی که قبلاً اشاره شد، بخشی از تلاش‌های دکتر سبحانی را در این خصوص تشکیل می‌دهد. تأسیس نهادهای آموزشی و دبیرستان کمال، و دبیرستان کوثر از جمله خدمات دکتر سبحانی است که تا پایان عمر مورد توجه و اهتمام آن مرحوم بود.

مهمترین ویژگی‌های شخصیتی دکتر سبحانی

توجه به عناصر تشکیل دهنده شخصیت دکتر سبحانی از یک سو «ایمان، توکل، تقوی و عمل صالح (به تعبیر قرآن)» و از سوی دیگر خصوصیات رفتاری برجسته آن مرحوم در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی چون صداقت، اخلاق سیاسی، سلوک اجتماعی، نظم، پرکاری، خدمت به مردم، تواضع، احترام به دیگران، زندگی ساده و وقف اموال شخصی برای خدمات فرهنگی، اولویت دادن به منافع ملی در مقابل منافع شخصی و حزبی، پرهیز از تک‌روی و خودخواهی و روحیه کار منضبط اجتماعی و تشکیلاتی می‌تواند برای جامعه امروز ما به ویژه فعالان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جهت برون رفت از بحران‌های اخلاقی و اجتماعی کنونی به ویژه تقویت هویت ملی و دینی نسل جوان کشور مفید و آموزنده باشند. علاقه‌مندان می‌توانند دو جلد زندگینامه ایشان را که منتشر شده است مورد مطالعه قرار دهند و برای درس‌آموزی از تجربه زندگی آن مرحوم و راز و رمز یک عمر انسجام فکری و عملی که در ایمان و عمل صالح آن بزرگواران نهفته است بهره‌گیری نمایند.

در پایان به یکی از خاطرات که نمودار بارز تواضع و اخلاق تشکیلاتی دکتر سحابی است و تا پایان عمر همواره بر آن پایبند بودند اشاره می‌کنم. پس از درگذشت مهندس بازرگان در دیماه سال ۱۳۷۳ انتظار می‌رفت با توجه به سوابق و قدمت دکتر سحابی به طور طبیعی آن مرحوم در شورای مرکزی نهضت آزادی ایران به سمت دبیر کل انتخاب شوند. اما در اولین جلسه بعد از درگذشت مهندس، دکتر سحابی شخصاً آقای دکتر ابراهیم یزدی را برای دبیر کلی پیشنهاد کردند و خودشان هم به ایشان رأی دادند و بعد از آن هم همواره هماهنگ با اهداف جمعی با نهضت آزادی تلاش کردند.

روحش شاد و راه و منش آن بزرگواران پر رهرو باد.

نقش آفرینی احزاب مانع بروز و ظهور دولت های پوپولیستی است^۱

گام های خوبی از جمله در زمینه پروژه سلامت و حتی در زمینه کاهش فشار بر رسانه ها، مطبوعات و حتی امنیت اجتماعی برای فعالان سیاسی، اجتماعی و احزاب برداشته شده است. مهندس محمد توسلی، در گفت و گو با گروه سیاسی خبرگزاری برنا، به تحلیل سیاست های داخلی و خارجی دولت حسن روحانی پرداخت. او هم مانند بسیاری دیگر از تحلیل گران، اعتقاد دارد رئیس جمهور، در زمینه ی سیاست خارجی به موفقیت هایی دست پیدا کرده است، همان طور که در وعده های انتخاباتی اش وعید داده بود.

وی در این خصوص گفت: واقعیت این است که دولت آقای دکتر حسن روحانی در بین مجموعه مشکلات داخلی و خارجی، اولویت را برای حل مشکلات سیاست خارجی و به ویژه پرونده هسته ای قائل شده است تا امکانات لازم برای پرداختن به مشکلات داخلی به ویژه مسائل اقتصادی و معیشتی مردم فراهم شود. البته این نگاه به این معنی نیست که در سیاست داخلی بی تفاوت بوده اند. گام های خوبی از جمله در زمینه پروژه سلامت و حتی در زمینه کاهش فشار بر رسانه ها، مطبوعات و حتی امنیت اجتماعی برای فعالان سیاسی، اجتماعی و احزاب برداشته شده است اما تا دستیابی به وعده هایی که ایشان در انتخابات به مردم داده اند فاصله زیادی وجود دارد.

او ادامه داد: این امید وجود دارد با گشایش در تنظیم مناسبات دیپلماتیک با همه کشورهای جهان براساس احترام متقابل و قوانین بین المللی و تنظیم توافق نامه هسته ای هم گشایشی در زمینه های اقتصادی فراهم شود و هم با اجرای قانون زمینه تقویت فعالیت احزاب قانونی مطابق قانون اساسی محقق شود. بدیهی است تخلفات احزاب مطابق بندهای ۱۶ و ۱۷ قانون احزاب بایستی در دادگاه صالحه مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی رسیدگی شود.

مهندس توسلی به نقش دولت یازدهم در زمینه تقویت احزاب به خصوص برای شرکت در انتخابات اشاره کرد و بیان داشت: دولت آقای حسن روحانی در زمینه تدوین حقوق شهروندی و آماده شدن فضای سیاسی کشور گام های اولیه را برداشته است اما به علت مخالفت و کارشکنی گروه های افراطی و تندرو که به دفعات در دستگاه های امنیتی - قضایی اعلام کرده اند که "هیچ

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار خبرگزاری «برنا» - شمین چراغی - ۱۳۹۴/۱/۲۳

چیز عوض نشده است!!”

این فعال سیاسی با توجه به مسئولیتی که رئیس جمهور در خصوص نظارت بر اجرای اصول قانونی بر عهده دارد، خاطر نشان کرد: ضروری است ایشان بر اجرای اصول فصل‌های سوم و پنجم قانون اساسی تأکید و پیگیری نماید و برای اجرای اصول مغفول قانون اساسی از جمله اصل ۲۶ قانون اساسی و ماده ۶ قانون احزاب که در آنها تصریح شده است فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی آزاد است و نیازی به اخذ مجوز ندارد و کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب صرفاً مسئولیت صدور پروانه برای احزاب را دارد تا به لحاظ حقوقی رسمیت پیدا کنند و مانند شرکت‌های تجاری بتوانند از مزایای رسمی در مراجع قانونی از پروانه بهره‌برداری کنند، تأکید نماید.

شهردار سابق تهران، در ادامه تشریح قانون احزاب به مفهوم جرم سیاسی پرداخت و بیان کرد: پیگیری نهایی شدن لایحه «جرم سیاسی» که بیش از سه دهه است در دستور قوه قضاییه و مقننه قرار دارد می‌تواند فعالیت احزاب سیاسی را در جایگاه طبیعی خود قرار دهد و فعالیت آنها را قانونمند و مؤثر سازد. در چنین شرایطی احزاب می‌توانند نقش مؤثری در تنظیم و قانونمندی انتخابات پیش‌رو در سال ۱۳۹۴ را ایفا کنند. تجربه کشورهای توسعه یافته نشان می‌دهد که احزاب سیاسی در تربیت کادرهای مسئول نقش مؤثری دارند و از این طریق هم مشارکت مردم در اداره کشور جلب و افزایش پیدا می‌کند و هم احزاب پاسخگویی اقدامات خود خواهند بود و از ظهور ناگهانی دولت‌های پوپولیستی که با عوام فریبی، زمام‌مدیریت کشور را به دست می‌گیرند و هزینه‌های سنگینی بر جامعه تحمیل می‌کنند و هیچگاه پاسخگو هم نبوده‌اند، جلوگیری به عمل می‌آید.

مهندس محمد توسلی در آخر به راهکارهای گره‌گشا و اقدامات دولت در این حوزه اشاره کرد و گفت: همانگونه که اشاره شد راهکار اصلی التزام همگان اعم از دولت و مردم و همه دستگاه‌های ذیربط به قانون است. اگر حقوق اساسی ملت یعنی حقوق شهروندی و آزادی بیان و اجتماعات و حق فعالیت آزاد احزاب مطابق اصول قانون اساسی تأمین شود و مردم احساس امنیت و مشارکت فعال در انتخابات داشته باشند و این احساس واقعی در جامعه تقویت شود که مردم در جامعه اسلامی طبق اصل ۵۶ قانون اساسی منشاء قدرت هستند، زمینه‌های همدلی و هم‌زبانی مردم با دولت فراهم می‌شود و شکافی بین دولت و ملت وجود نخواهد داشت و زمینه‌های موفقیت برنامه‌های توسعه و امنیت کشور فراهم خواهد شد.

اخلاق و نظم تشکیلاتی دکتر یدالله سحابی^۱

در سیزدهمین سال درگذشت زنده یاد دکتر یدالله سحابی بازگویی خصوصیات شخصیتی آن مرحوم می تواند یادآوری آموزنده ای برای همه علاقه مندان راه ایشان به ویژه نسل جوان امروز باشد. دکتر سحابی در طول چند دهه عمر پر بارش خدمات ارزشمندی در عرصه های فرهنگی، علمی، اجتماعی و سیاسی در کنار یاران دیرینشان چون زنده یادان مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی و دکتر احمد صدر حاج سید جوادی داشته اند.

در این یادداشت مایلیم به برخی از خصوصیات اخلاقی و نظم تشکیلاتی آن مرحوم اشاره ای داشته باشیم. حضور و نحوه سلوک این بزرگواران در نهادهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی برای ما یک الگو بودند. ایشان در عمل به ما درس اخلاق دموکراتیک و کار جمعی و تشکیلاتی می دادند. ایشان و سایر پیشگامان، در جلسات همکاری های جمعی از جمله در شورای مرکزی نهضت آزادی ایران برای خودشان بیش از یک رأی ساده قائل نبودند و همواره تابع تصمیمات جمعی بودند.

در برخی موارد در جلسات علیرغم این که پیشنهادی مطرح می شد که مخالف بودند نظراتشان را مطرح می کردند، اما وقتی به تصویب اکثریت می رسید به رأی جمع احترام می گذاشتند و برای اجرایی کردن آن مصوبه تلاش می کردند، این خصوصیت را شما در کمتر اشخاصی می توانید سراغ بگیرید که برای اجرایی کردن برنامه هایی که خود موافق نباشند تلاش کنند. اما هیچگاه ما از مهندس بازرگان و دکتر سحابی نشنیدیم و ندیدیم که بگویند چون ما رأی نداده ایم، همراهی و همکاری نمی کنیم. روحیه بالایی که در کار جمعی داشتند، برای همه ما الگو بودند.

طبیعی است که در طول سالیان همکاری نزدیک خاطرات زیادی در این رابطه با ایشان داشته باشیم. در اینجا به طرح یک یا دو خاطره که مربوط به نظم و پیوند تشکیلاتی آن مرحوم است اکتفا می کنم. دکتر سحابی و مهندس بازرگان حدود ۶۰ سال همکاری و فعالیت مشترک با یکدیگر داشتند و در این عرصه احترام متقابل فراوانی برای هم قائل بودند. دکتر اگر چه زیاد اهل سخنرانی و اهل قلم نبودند اما همواره برای گفتمان مهندس بازرگان احترام خاصی قائل بودند و اندیشه

^۱ یادداشت محمد توسلی در نشریه «پایتخت کهن» - ۱۳۹۴/۱/۲۹

ایشان را مورد تمجید قرار می دادند. یکی از نمونه های بازر اخلاق جمعی ایشان اولویت دادن به کار جمعی بود. در سال ۱۳۸۰ که من به همراه جمعی از اعضای نهضت آزادی ایران و فعالان ملی- مذهبی بازداشت شدیم، ایشان به رغم کهولت سن و محدودیت هایی که داشتند موضوع بازداشت ها را با علاقه و احساس مسئولیت پیگیری می کردند و مکاتبات فراوانی را با دستگاه قضایی و مقام رهبری انجام دادند که در دو جلد یادنامه ایشان و برخی از نشریات منتشر شده است. موقعی که احساس کردند این اقدامات به نتیجه نرسیده است برای دیدار رییس مجلس جناب آقای مهدی کروبی به مجلس رفتند و می خواستند به حالت تحصن در مجلس بمانند تا مشکل زندانیان حل شود. البته با قول مساعدی که آقای کروبی برای رسیدگی به وضعیت زندانیان دادند ایشان در مجلس نماندند. در این دیدار از آنجا که مرحوم مهندس عزت الله سحابی نیز در جمع بازداشت شدگان بودند، برای جلوگیری از این شائبه که دکتر سحابی به خاطر فرزندش به مجلس آمده است، به رغم پیوند عمیق عاطفی که با مهندس سحابی داشتند، اعلام کردند: "من برای عزت نیامده ام برای نهضت آمده ام". در واقع ایشان روح کار جمعی و تعلق تشکیلاتی خودشان را بر عاطفه پدری اولویت دادند.

اواخر اسفند سال ۱۳۸۰ که پس از قریب یکسال بازداشت در سلول های زندان ۵۹ عشرت آباد آخرین نفر با وثیقه آزاد شدم به دیدار دکتر سحابی رفتم. روی تخت خوابیده بودند. موقعی که صدای مرا شنیدند به سختی روی تخت بلند شدند و مرا در آغوش گرفتند و ضمن ابراز محبت گفتند که در انتظار دیدار شما بودم. صحنه بسیار سنگین و در عین حال تالم آور بود. اشک شوق از چهره مان جاری شد. با توجه به وضعی که در ایشان دیدم کمک کردم که روی تخت قرار بگیرند و پس از لختی از ایشان خدا حافظی کردم تا بتوانند استراحت کنند. دخترشان سرکار خانم زهره سحابی که در منزل مراقب ایشان بودند بعدا به من گفتند که دیگر پدر سخنی نگفت. تا این که در ۲۳ فروردین به دیار ابدی و دیدار معبود شتافت.

روحش شاد و راه این زنده یادان پر رهرو باد

جایگاه احزاب در انتخابات پیش‌رو^۱

مردمسالاری و حاکمیت ملت و سپردن کار مردم به دست مردم یکی از مطالبات ملت ایران در انقلاب مشروطه، نهضت ملی ایران و انقلاب اسلامی سال ۵۷ بوده است. این مطالبات در اصول قانون اساسی به ویژه اصول فصل پنجم به ویژه در اصل ۵۶ قانون اساسی تبلور پیدا کرده است. "حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع خود یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند" و در اصل پنجاه و هشتم "اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود...".

تجربه جهانی نیز نشان می‌دهد که در کشورهای توسعه یافته، برگزاری انتخابات آزاد و سالم و تعیین نمایندگان واقعی مردم و سپردن کار مردم به دست مردم از جمله دستاوردهای مطالبات دموکراسی‌خواهی در دویست سال اخیر بوده و در دوران جدید یگانه سازوکار مؤثر و تنها، شیوه مسالمت‌آمیز در دستیابی به دموکراسی و حاکمیت ملت و گردش مسئولان در چارچوب گفت‌وگو است. اصلاح‌طلبی و تحقق برنامه‌های توسعه پایدار بوده است.

در کشورهای در حال توسعه حضور مردم در انتخابات و مبارزه پارلمانی به عنوان مؤثرترین روش و اصولی‌ترین و کم هزینه‌ترین راه دستیابی به آرمان‌های مردمسالاری و حاکمیت ملی است. از اینرو حضور در انتخابات و تقویت فرایند دموکراسی یک وظیفه ملی و دینی است. در این فرایند آگاهی‌بخش هم حاکمان و هم مردم به تدریج آموخته می‌شوند و نهال دموکراسی بارور می‌شود. در این راستا احزاب سیاسی نقش تعیین کننده‌ای در سازماندهی و تربیت فعالان سیاسی - اجتماعی و برنامه‌ریزی برای پاسخ به نیازها و آرمان‌های شهروندان و پاسخگویی در قبال مردم بر عهده دارند. تجربه نشان داده است در غیاب احزاب سیاسی مستقل و ریشه‌دار در جامعه فرصت برای عوام فریبی در کشورهای در حال توسعه فراهم می‌شود و در این شرایط در فرایند دموکراسی و انجام برنامه‌های توسعه اختلال به وجود می‌آید.

بر پایه چنین ضرورت‌هایی وزارت کشور و همه نهادهایی که مسئولیت برگزاری انتخابات

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته نامه پایتخت کهن - شماره ۲۵ - ۱۳۹۴/۲/۱۹

را بر عهده دارند بایستی زمینه حضور همه احزاب سیاسی که به قانون اساسی التزام دارند اعم از اصلاح طلبان و محافظه کاران (اصول گرایان) را در انتخابات پیش روی مجلس دهم فراهم آورند تا در يك رقابت آزاد و سالم مردم فرصت شنیدن برنامه های احزاب مختلف را پیدا کنند و به نمایندگانی که معرفی می کنند با آگاهی رأی دهند. اگر شرایط برگزاری انتخابات آزاد و سالم فراهم باشد احزاب نبایستی نسبت به حضور یا عدم حضور حزب یا گروه خاصی حساسیت نشان دهند. زیرا در فضای آزاد انتخاباتی که گردش اطلاعات آزاد است و دیدگاه ها و برنامه های احزاب مختلف مطرح می شود، مردم با آگاهی نسبت به برنامه احزاب و سوابق نامزدهای آنها می توانند انتخاب شایسته داشته باشند. اگر در مقطعی اشتباهی رخ داده باشد در فرایند عمل و بررسی عملکرد نمایندگان مذکور در انتخابات بعدی مردم رأی خود را اصلاح خواهند کرد.

در شرایط حساس و بحرانی کشور و منطقه انتخابات پیش روی مجلس دهم و نقش احزاب و تعامل تعالی بخش بین آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. نه تنها احزاب اصلاح طلب و اصول گرا (محافظه کار) بایستی انسجام درونی خود را تقویت و هماهنگ کنند بلکه در چارچوب وجوه اشتراك فیما بین نظیر تأکید بر عقلانیت، اعتدال و منافع ملی در برنامه ها و پرهیز از سیاست های افراط و تدروی و... هماهنگی، تعامل و همکاری داشته باشند تا با انتخاب نمایندگان واقعی و شایسته مردم ایران در مجلس بتوانند به وظائف سنگین خود در پاسداری از حقوق اساسی ملت و منافع ملی و هماهنگی بیشتر با دولت یازدهم منتخب مردم، عمل نمایند.

انتخابات استانی در این شرایط به سود بی‌ریشه‌هاست^۱

محمد توسلی، اولین شهردار بعد از انقلاب و از فعالان سیاسی باسابقه کشور و یاران مهندس مهدی بازرگان در نهضت آزادی است. توسلی جزو آن دسته اصلاح طلبانی است که نگاه مثبتی به طرح استانی شدن انتخابات مجلس ندارند. وی معتقد است تا زمانی که شوراها به نهادهایی قدرتمند همچون پارلمان‌های شهری تبدیل نشوند و احزاب ریشه‌دار هم در کشور امکان فعالیت و شکل‌گیری نداشته باشند؛ طرح‌هایی چون استانی شدن انتخابات مفید و در راستای توسعه سیاسی نیست.

با توجه به مجموعه شرایط موجود در فضای سیاسی کشور، اقدام مجلس در تصویب طرح استانی شدن انتخابات را چطور ارزیابی می‌کنید و این طرح، چه تأثیری می‌تواند بر انتخابات و آرایش نیروها داشته باشد؟

موضوع استانی شدن انتخابات که در مجلس مطرح شده و امروز مورد توجه محافل سیاسی قرار دارد؛ در ادوار قبل مجلس نیز مطرح شده بود، اما هر بار با استدلال‌هایی تصویب نشد. اینکه انگیزه مجلس نهم در طرح و پیگیری این موضوع چیست؛ نکته‌ای است که جا دارد به آن توجه کنیم. اما مستقل از اینکه طراحان استانی شدن انتخابات چه هدفی از اقدام خود دارند؛ ما باید بطور کلی ببینیم که آیا استانی شدن انتخابات در راستای فرایند توسعه سیاسی و جلب مشارکت بیشتر مردم در اداره کشور و در راستای منافع ملی هست؟ و در چه شرایطی این طرح می‌تواند پیامدهای مثبتی در پی داشته باشد. من برای آنکه این بحث را مقداری باز کنم؛ مقدمه‌ای را عرض می‌کنم. در قانون فعلی، پایه انتخابات در شهرهاست. بنابراین، مردمی که در یک شهر هستند؛ به کاندیداهایی که عموماً اهل همان شهر هستند و از آنها شناخت دارند، رأی می‌دهند. و بعد هم از کسی که به نمایندگی آن شهر انتخاب می‌شود، انتظار دارند به مطالباتی که در چارچوب نیازهای مردم آن شهر مطرح است، پاسخ دهد. به همین جهت، بخش قابل توجهی از وقت نمایندگان مجلس به سفر به حوزه انتخابیه، سرکشی از منطقه و پاسخگویی به مراجعات مردم شهرستان اختصاص می‌یابد و بخشی از سؤالات و نطق‌های نمایندگان در صحن مجلس هم مربوط به مشکلاتی است که شهروندان آن شهر دارند و از طریق نماینده خود در مجلس

^۱گفتگوی خبرنگار صدا با مهندس محمد توسلی - منبع: هفته نامه صدا - ۱۳۹۴/۲/۲۷

مطرح و پیگیری می‌کنند. در این شرایط، اگر ما بخواهیم انتخابات را استانی کنیم؛ طبیعتاً تعداد نمایندگانی که در یک استان انتخاب می‌شوند، الزاماً از همه شهرها نخواهند بود. بنابراین، مردم همه شهرها مستقیماً نماینده نخواهند داشت و انگیزه‌شان برای حضور و مشارکت در انتخابات کاهش پیدا خواهد کرد و در این صورت، طرح استانی شدن انتخابات در راستای اهداف توسعه سیاسی و جلب مشارکت مردم در سرنوشت خویش نخواهد بود.

اما در چه شرایطی استانی شدن می‌تواند مفید و در راستای توسعه سیاسی باشد؟ پاسخ به این پرسش را باید با توجه به نقش شوراها در مدیریت سیاسی و اجتماعی کشور داد. شوراها می‌توانند نقش مؤثری در اداره شهرها و استان‌ها برعهده گیرند؛ مشروط به اینکه شوراها در جایگاه طبیعی خود قرار داشته باشند. شوراها به جای آنکه «شورای شهرداری» باشند؛ بایستی «شورای شهر» بوده و بر همه خدمات مورد نیاز شهروندان در شهر اشراف داشته باشند. متأسفانه قانونی که شورای انقلاب درباره اختیارات شوراها تصویب کرد و در مرحله بعد در اصول قانون اساسی نیز منعکس شد، بعدها دچار تغییر شد و از اختیارات این نهاد به تدریج کاسته شد. بطوری که امروز شوراها در شهرها - و بویژه کلانشهرها و از جمله تهران - نقش مؤثری در انجام وظایفی که شورا باید داشته باشد، ندارند و عملاً به ماشین امضایی برای مدیریت اقتدارگرای کلانشهرها تبدیل شده‌اند. در حال حاضر، تعداد اعضای شوراها نه تناسبی با جمعیت و مطالبات شهرها دارد و نه زیرمجموعه‌های کارشناسی دارند که بتوانند مسایل پیچیده مدیریت شهری را بررسی و در آن راستا سیاستگذاری و برنامه‌ریزی کنند و در مرحله بعد، بتوانند بر روند اجرای مصوبات خود نظارت کنند. در حال حاضر، این فرآیند در کشور انجام نمی‌شود و به همین جهت، شوراها در جایگاه واقعی خود قرار ندارند. ضمن اینکه بسیاری از خدماتی که در شهر ارائه می‌شود، در اختیار شورای شهر نیست، بلکه در اختیار دولت است. خوشبختانه، در دولت یازدهم به کوشش جمعی از کارشناسان، آن ایده و برنامه‌های که ما در اول انقلاب مطرح کردیم؛ خوب تدوین شده و در قالب طرحی با عنوان «مدیریت واحد شهری» درآمده است. من نمی‌دانم الآن این طرح در چه مرحله‌ای از تصویب قرار دارد؛ اما معتقدم که در صورت تصویب و اجرای این طرح، شورای شهر می‌تواند در جایگاه طبیعی و قانونی خود و در چارچوب اصول قانون اساسی قرار بگیرد. در این صورت، مردم هر شهر در راستای نیازهای خود با نمایندگان شورای شهر خود ارتباط خواهند داشت و بنابراین، خواهند توانست نیازهای خود را از طریق شورای شهر تأمین کنند. علاوه بر

شورای شهر، شورای عالی استان‌ها هم وجود دارد که می‌تواند در سطح استان‌ها، نیاز مردم استان‌ها را هماهنگ با سیاست‌های کلان دولت مطرح و پیگیری کنند.

در این چارچوب، مجلس شورای ملی (که بعد از انقلاب مجلس شورای اسلامی نام گرفت) طبیعتاً باید در سطح ملی عمل کند. در این صورت، کسانی باید بعنوان نماینده وارد مجلس شوند که نگاه ملی داشته باشند و دیگر، ارتباطی با مسایل روزمره زندگی مردم شهر و حتی استان نخواهند داشت. به نظر می‌رسد، در این حالت است که انتخابات استانی موضوعیت پیدا می‌کند و نمایندگان مجلس خواهند توانست به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و نظارت در سطح ملی بپردازند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت تا زمانی که شوراهای شهر در جایگاه طبیعی خود قرار نگرفته باشد؛ انتخابات استانی نه تنها مفید نیست، بلکه مخل خواهد بود و می‌تواند برنامه‌های توسعه سیاسی را با مشکلاتی روبه‌رو کند.

یک بعد مثبتی که برای طرح استانی شدن انتخابات بیان می‌شود، این است که با اجرای این طرح، اهمیت شناخت مستقیم و اعتبار محلی و منطقه‌ای نامزدها که در سطح هر شهر وجود دارد، کمتر می‌شود و در نتیجه، احزاب و نیروهای سیاسی قدرت بیشتری می‌گیرند و آنها مسؤلیت معرفی نامزدها و تعریف برنامه برای آنها را برعهده خواهند گرفت. آیا شما این نظر را قبول دارید؟

اگر احزاب سیاسی ریشه‌دار در کشور بودند و می‌توانستند مدیریت دولت را تصدی کنند؛ این گزاره قابل بررسی بود. اما در شرایط کنونی که ما احزاب توانمندی که طبق قانون بتوانند چنین نقشی را ایفا کنند، نداریم؛ چگونه می‌توان چنین روندی را محقق کرد؟ در هیچ دوره‌ای از انتخابات ریاست‌جمهوری، فرد پیروز بعنوان کاندیدای یک حزب به میدان نیامده و متعهد به اجرای برنامه‌های یک حزب نبوده است. در حالیکه در کشورهای دارای دموکراسی پارلمانی مثل فرانسه و انگلستان، حزب دارای اکثریت مجلس دولت را در اختیار می‌گیرد و در کشورهای دارای نظام ریاستی چون آمریکا، نامزدهای احزاب قوی و باسابقه در برابر هم قرار می‌گیرند. وقتی در کشور ما چنین جایگاهی برای احزاب وجود ندارد؛ طبعاً در صورت استانی شدن انتخابات هم نمی‌توانند نقش مؤثری در توسعه سیاسی ایفا کنند.

مدافعان ایده استانی شدن انتخابات معتقدند چنین طرحی می‌تواند زمینه تشکیل احزاب ریشه‌دار و قدرتمند را فراهم کند. یعنی، تا وقتی که ساختار انتخابات پارلمانی به صورتی

نباشد که حضور احزاب را الزامی کند؛ حزب قدرتمند هم نخواهیم داشت...

یعنی، مدافعان طرح می‌گویند ما ابتدا اختلالی در ارتباط موجود بین نمایندگان مردم و مجلس شورای اسلامی برقرار می‌کنیم؛ بدون آنکه شوراها را در جایگاه طبیعی خود قرار داده باشیم و الآن بخواهیم با این رویکرد، احزاب نامزدهای خود را در استان‌ها معرفی کنند و بعد نمایندگان برآمده از لیست احزاب در مجلس اکثریت داشته باشند تا با دولت منتخب مردم هماهنگی بیشتری داشته باشد. رد یا تأیید چنین ایده‌ای نیازمند تأمل بیشتری است. من نمی‌دانم در شرایطی که احزاب جدی هنوز در کشور شکل نگرفته‌اند، آیا استانی شدن انتخابات عملاً فرصت را برای کسانی که در شهرها ریشه ندارند و می‌خواهند با استفاده از رانت‌هایی که دارند، از طریق انتخابات استانی و مستقل از ارتباط ارگانیک با مردم انتخاب شوند، فراهم نخواهد کرد؟ بنابراین، من نمی‌توانم پیامد اجرای این طرح را در شرایط کنونی مثبت ارزیابی کنم.

اگر فرض بگیریم این طرح برای همین دوره از انتخابات مجلس تصویب و اجرایی شود؛ احزاب و گروه‌های اصلاح‌طلب باید چه سازماندهی برای ارائه لیست‌های استانی داشته باشند؟ آیا لیست‌ها باید توسط نخبگان و اصلاح‌طلبان همان استان تهیه شود و یا اینکه تصمیمات باید در تهران گرفته شود؟

اگر چنین اتفاقی بیافتد؛ بطور طبیعی نامزدهای هر استان باید توسط افراد بومی سرشناس همان استان که به شرایط آن استان آگاهی کامل دارند؛ انتخاب شوند و بنابراین، جریان اصلاح‌طلب در استان این اولویت را دارد که در تهیه و تدوین لیست‌های انتخاباتی پیشگام باشد. البته، اگر در چارچوب یک نگاه اصلاح‌طلبی در سطح ملی نگاه کنیم؛ طبیعی است که استان‌ها می‌توانند با ستاد مرکزی انتخاباتی اصلاح‌طلبان نیز هماهنگی داشته باشند. این هماهنگی بسیار مفید خواهد بود تا همه استان‌ها بتوانند در مورد ضوابط انتخاب افراد، شکل حضور در انتخابات، شعارها و برنامه‌های کلان و راهبردی به شکلی هماهنگ عمل کنند. ضمن آنکه چه بسا افرادی که در استان‌های مجاور باشند و در هر دو استان هم مورد توجه و اقبال مردم باشند، در صورت هماهنگی با ستاد مرکزی، شخصیت‌های اصلاح‌طلب محبوب، ریشه‌دار و با سابقه خواهند توانست در استان‌های مختلف حضور پیدا کنند و با حضور چنین افرادی تعادل و توازن در لیست‌های انتخاباتی بوجود خواهد آمد. بنابراین، اگر استانی شدن انتخابات الزامی شود؛ اصلاح‌طلبان هم می‌توانند از چنین ظرفیت‌هایی استفاده کنند. اما اولویت آن است که قبل از اجرای قانون ”

مدیریت واحد شهری ” تا آنجا که ممکن باشد نمایندگان استانی از همه شهرهای استان انتخاب شده باشند تا ارتباط مردم شهرها با نمایندگان بومی خودشان نیز تامین شود.

فراتر از بحث استانی شدن انتخابات، پیشنهاد شما به احزاب و گروه‌های اصلاح طلب برای انتخابات مجلس دهم چیست؟ با توجه به زمان باقیمانده تا انتخابات و پارامترهای مؤثر بویژه ردصلاحیت‌های احتمالی، چه الگویی باید در پیش گرفته شود؟

به نظر من، طیف احزاب و گروه‌های اصلاح طلب در استان‌ها باید جلسات هماهنگی خود را برای انتخابات تشکیل دهند و علاوه بر این، با نهادهای مدنی در استان‌ها هم ارتباط بگیرند؛ چرا که ارتباط منظم با نهادهای مدنی (گرچه سیاسی نیستند) می‌تواند در مقطع انتخابات خیلی مفید باشد. ظاهراً، تلاش‌های مثبتی در تعدادی از استان‌ها برای همراهی و هماهنگی اصلاح طلبان انجام شده و از طریق تبادل نظر و گفت‌وگو، ساختاری بوجود آمده که می‌تواند بستر خوبی برای شناسایی، انتخاب و معرفی شایسته‌ترین افراد در انتخابات آتی مجلس باشد. اصلاح طلبان باید با آمادگی قبلی از همه بخواهند در انتخابات ثبت نام کنند تا در نتیجه حضور گسترده نامزدها، شانس تأیید صلاحیت و حضور عملی در انتخابات را بالا ببرند. تجربه تاریخی نشان داده که ما در کارهای جمعی ضعیف هستیم و خصوصیات فردمحور و خودخواهی‌ها و منیت‌هایی که ریشه در ساختار فرهنگ استبدادی جامعه ما دارد، اغلب بر منافع ملی و عمومی سایه می‌اندازد. ما باید از گذشته درس بگیریم و همچون کشورهای توسعه‌یافته بیش از اختلافات، بر روی وجوه اشتراک تکیه کنیم. جریان اصلاح طلب باید این خودسازی را صورت دهد و فرهنگ کار جمعی را درون خود و در کل کشور گسترش دهد. ما باید تأکید کنیم که همه اصلاح طلبان دلسوز کشور هستند، ملتزم به قانون اساسی هستند، خواستار بهبود وضع موجود هستند. حال، ممکن است در سطح تاکتیک‌ها اختلافاتی وجود داشته باشد. یا آنکه برخی افراد و گروه‌ها به دلایل تاریخی اختلافاتی با هم داشته باشند. همه ما باید این رشد شخصیتی را پیدا کرده باشیم که گذشته را مبنا قرار ندهیم و در عوض، نگاهمان به حال و آینده باشد و کوشش کنیم در چارچوب این وجوه اشتراک کنار هم قرار بگیریم تا جریان اصلاحات را به‌رغم محدودیت‌های موجود، سازماندهی کنیم و نقشی کلیدی در انتخابات مجلس ایفا کنیم. به یاد داریم همان هماهنگی محدودی که در انتخابات ۹۲ بوجود آمد؛ چه تأثیر مهمی بر تحولات کشور گذاشت و منجر به پیروزی آقای روحانی شد. با توجه به اهمیتی که مجلس دهم در آینده جنبش اصلاحات در ایران

خواهد داشت؛ باید این سعه صدر، واقع بینی و آینده نگری از سوی همه اصلاح طلبان تقویت شود تا آمادگی سازمانی و زمینه های یک انتخابات پرشور را در اسفند ماه امسال فراهم آورند.

مصدق نماد اصلاح طلبی^۱

بررسی زندگی و خدمات دکتر محمد مصدق به ویژه دوران کوتاه ۲۸ ماهه نخست‌وزیری آن زنده‌یاد نشان می‌دهد که راهبرد او گفتمان اصلاح طلبی و انجام اصلاحات در چارچوب قانون و با روش مسالمت‌آمیز و تدریجی یا "گام به گام"، متناسب با شرایط اجتماعی بوده است. به رغم حضور پررنگ فرهنگ مارکسیسم به ویژه حزب توده و القای روش‌های رادیکال در ادبیات سیاسی آن دوران، دکتر مصدق همواره با واقع‌بینی در برنامه‌های خود بر این استراتژی پایبند ماند و تسلیم نیروهای فشار نشد. بر پایه چنین نگاهی می‌توان مصدق را نماد و الگوی جنبش اصلاح طلبی ایران بعد از انقلاب مشروطه ارزیابی کرد و اندیشه و برنامه‌های او را "نقشه راه" جنبش اصلاح طلبی دانست.

مهمترین خدمات دکتر مصدق را علاوه بر تأکید بر اسلامیت و ایرانیت به عنوان دو عنصر تشکیل دهنده هویت ایرانیان می‌توان در دو محور قطع استیلای بیگانگان و توسعه اقتصادی از طریق ملی کردن صنعت نفت و پیگیری برنامه توسعه سیاسی از طریق اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها خلاصه کرد. در محور اول دکتر مصدق از طریق هنر دیپلماسی و با آشنایی با زبان و فرهنگ آنها، توانست بدون اینکه تسلیم بیگانگان شود با کمترین هزینه از استعمار کهن انگلیس خلع ید کند و حقوق ملت، استقلال و عزت ایرانیان را احیا کند. در محور دوم با توجه به فرهنگ استبدادی و اقتدارگرایی دیرین در فرهنگ عمومی جامعه راهکار او برگزاری انتخابات آزاد و سالم در سطح شوراهای شهری و مجلس شورای ملی بود تا مدیریت از بالا و نظام آمرانه سلطنتی به تدریج مدیریت از پایین شکل بگیرد و مردم بر سرنوشت خود حاکم شوند. این روند تأثیر شگرفی بر روحیه و تحول فرهنگی مردم ما داشت. به رغم عوامل بازدارنده‌ای که موجب کودتای ۲۸ مرداد گردید و وقفه‌ای در فرایند گذار به دموکراسی به وجود آورد، که بایستی در باره آن به تفصیل سخن گفت، اما آثار فرهنگی-اجتماعی این دوران زمینه‌ساز تحولات اجتماعی دهه‌های بعد تا پیروزی انقلاب سال ۵۷ گردید.

مردم ایران به ویژه نسل جوان به رغم تبلیغات منفی دوران شاه و حذف نام دکتر مصدق از کتاب‌ها و رسانه‌ها و نام خیابانی که مردم به نام او در راهپیمایی‌های دوران انقلاب نام‌گذاری

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۲/۲۹

کرده بودند، اندیشه و برنامه‌های دکتر مصدق را پاسخگوی مطالبات تاریخی خودشان ارزیابی کرده‌اند و به همین مناسبت در فرصت‌های مناسب یاد او را گرامی می‌دارند.

براین اساس به رغم نقدهایی که به برخی از تصمیمات دکتر مصدق وارد شده است که البته جای تأمل و بررسی دارد و در این مختصر پرداختن به آن مقدور نیست، شادروان دکتر مصدق همواره به عنوان يك شخصیت تأثیرگذار نه تنها در تاریخ معاصر ایران بلکه در تحولات منطقه مورد تقدیر قرار گرفته است و در سطح جهانی نیز شخصیت و راهکارهای اصولی دکتر مصدق در کنفرانس‌های بین‌المللی مورد ارزیابی و تقدیر قرار گرفته است. از این رو دکتر مصدق همواره به عنوان يك شخصیت ملی و جهانی مطرح بوده و اندیشه و راه مصدق الگوی آموزنده‌ای برای رهبری و فعالان جنبش اصلاح‌طلبی ما بوده است. در همین راستا زنده یاد مهندس بازرگان در جلسه تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ گفت: ” ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم... مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم... ما مصدق را بعنوان یگانه رئیس دولت که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشت و توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند ... تجلیل می‌کنیم و به این سبب از (تز) و راه مصدق پیروی می‌کنیم”. راه و یاد او گرامی باد.

رمز پایداری مهندس سحابی^۱

در چهارمین سالروز درگذشت مهندس عزت‌اله سحابی و هاله سحابی دختر فرهیخته آن زنده‌یاد مایلم، در این یادداشت مختصر، مروری بر خصوصیات اخلاقی و شخصیتی و رمز پایداری آن مرحوم در طول چند دهه مبارزه همراه با سختی‌ها و ابتلاهای سنگین، داشته باشم؛ به امید آن که برای نسل امروز جامعه ما آموزنده باشد.

شاید مهمترین پرسش کلیدی برای نسل جوان جامعه امروز ما این واقعیت باشد که چهره‌هایی چون مهندس سحابی واجد چه خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی بوده‌اند که پس از چند دهه تلاش و مبارزه تا آخرین لحظات زندگی به اندیشه و راه خود پایبند بوده و با صبوری و تحمل هزینه‌های سنگین ایستادگی کرده‌اند. به نظر بنده پاسخ این پرسش این است که مهندس سحابی علاوه بر تأثیرپذیری از محیط خانوادگی، همانگونه که خود او در خاطراتش آورده است تحت تأثیر فضای فرهنگی پدرش دکتر یداله سحابی و همچنین معلمانی چون مهندس مهدی بازرگان و آیت‌اله سیدمحمود طالقانی بوده و مبانی فکری و اعتقادی خود را مستقیماً از آموزه‌های قرآنی اخذ کرده و با مطالعه مستمر با ایمان و احساس وظیفه دینی و اجتماعی وارد عرصه فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی شده و بر پایه این اعتقادات و آگاهی‌ها مصائب و سختی‌های دوران مبارزه برایش قابل تحمل گردیده است.

مهندس سحابی ابتدا در دوران دانشجویی در فضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران ضمن آشنایی با آموزه‌های قرآنی و فعالیت دانشجویی پایه‌های شخصیت فکری و اجتماعی خود را شکل می‌دهد و در دوران نهضت ملی و پس از کودتای سال ۳۲ در نهضت مقاومت ملی به فعالیت سیاسی می‌پردازد و زندان این دوران را تجربه می‌کند. در سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی ایران تأسیس می‌شود از کادرهای اصلی بوده بطوریکه در بهمن سال ۱۳۴۱ همراه بنیانگذاران و فعالان نهضت آزادی بازداشت و پس از محاکمه به مدت چهارسال دوران زندان را تحمل می‌کند. در سال ۱۳۵۰ در جریان کمک به زندانیان مجاهدین خلق بازداشت و با ایستادگی در مقابل ساواک به ۱۱ سال حبس محکوم می‌شود که در آستانه انقلاب پس از هفت سال آزاد می‌شود. بعد از انقلاب او سمت‌هایی از جمله عضویت شورای انقلاب، رئیس سازمان برنامه

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته نامه پایتخت کهن - ۱۳۹۴/۳/۶

و بودجه، و نماینده مردم تهران در مجلس اول شورای اسلامی و در بسیاری از کمیسیون‌های تخصصی دهه شصت همکاری داشته است.

بعد از انقلاب، به لحاظ فعالیت سیاسی، با توجه به مسئولیت رهبران و فعالان نهضت آزادی در دولت موقت مهندس سحابی و جمعی از اعضا که مسئولیت نداشتند تشکیلات نهضت آزادی را اداره کردند. مهندس سحابی با توجه به اختلاف دیدگاه‌هایی که به ویژه در زمینه مواضع اقتصادی با مهندس بازرگان پیدا کرده بود همراه با چند تن دیگر از اعضا در سال ۵۸ از نهضت جدا شدند. این جدایی و انشعاب از نهضت با انشعاب‌های متعارف احزاب سیاسی کاملاً متفاوت بوده است. زیرا همواره روابط دوستانه و برادرانه خود را با سران و فعالان نهضت آزادی حفظ کردند و در عرصه‌های مختلف همکاری‌های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی مستقل از نهضت آزادی داشتند. از این رو به لحاظ اخلاق و سلوک سیاسی - اجتماعی همه کسانی که چنین فرایندی را برای تکوین شخصیت خودشان طی کرده‌اند چون مهندس سحابی می‌توانند الگویی برای همکاری‌های اجتماعی باشند.

دغدغه‌های مهندس سحابی همانگونه که خود در آثارش تصریح کرده است حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران و توسعه پایدار کشور بوده است. مهندس سحابی به رغم مطالعه آثار مارکسیستی و محشور بودن با سران حزب توده، مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در دوران زندان و بطور طبیعی تأثیرپذیری از آنان هرگز به مبارزه طبقاتی که مارکسیست‌ها منادی آن بودند باور نداشت. او معتقد بود که در شرایط عینی ایران منافع کارگران و کارفرمایان در یک راستا قرار دارد و اگر بورژوازی ملی و صنایع در ایران توسعه پیدا کند و چرخ کارخانه‌ها بچرخد کارگران می‌توانند به حقوق و دستمزد خود برسند. مهندس سحابی با مطالعه سرگذشت کشورهای در حال توسعه در قاره آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا و آمار و اطلاعات بانک جهانی از وضعیت اقتصادی کشورهای جهان و با استفاده از تجربه مدیریت سازمان برنامه و بودجه و تعامل و تبادل نظر با کارشناسان حرفه‌مند آن سازمان اطلاعات و دانش اقتصادی گسترده‌ای بدست آورده بود و برای توسعه نظریات کارشناسی داشت و بهمین علت بعد از دولت موقت و شورای انقلاب و مجلس اول در بسیاری از کمیته‌های تخصصی در دولت‌های بعدی به عنوان مشاور عالی دعوت می‌شد و او از اینگونه همکاری‌ها مضایقه نمی‌کرد. شاید آخرین تجربه اینگونه همکاری‌ها در دوران مدیریت مرحوم دکتر سیدعلی اکبر شبیری‌نژاد در مرکز تحقیقات سازمان

تأمین اجتماعی بود که جمعی از کارشناسان خبره در آن همکاری می‌کردند.

مهندس سحابی به ویژه در دوران هفت سال بازداشت دهه پنجاه خود همانگونه که اشاره شد مطالعات عمیقی در زمینه مسائل اقتصادی داشت و بطور طبیعی بعد از آزادی، مواضع اقتصادی او با سران نهضت آزادی ایران از جمله مهندس بازرگان هماهنگ نبود. به همین مناسبت برخی از مواضع سیاسی - اقتصادی او در شورای انقلاب نیز با مواضع مهندس بازرگان در دولت موقت از جمله ملی کردن صنایع که پیامد طبیعی آن حذف مدیران کارآفرین صنایع در بخش خصوصی گردید، هماهنگ نبود. به رغم این تفاوت دیدگاه‌ها در سالهای بعد از انقلاب و تجربیات بعدی مهندس سحابی در فرصت‌هایی طی مصاحبه‌هایی تصریح کرد در مواردیکه با مهندس بازرگان تفاوت دیدگاه داشتیم حق با بازرگان بود. این اخلاق و خصوصیات شخصیتی و تواضع که در رفتار مهندس سحابی شاهد بودیم به نظر بنده بیشتر مرهون مأنوس بودن او با قرآن است. بنده این برداشت را هم در دوران بازداشت سال ۵۰ که در سلول با هم بودیم و هم در ضمن ارتباطات شخصی که با ایشان در دوره‌های مختلف داشتیم بدست آورده‌ام. شاید ذکر خاطره‌ای در اینجا بتواند این برداشت را مجسم کند.

مهندس سحابی در جلسات خصوصی متعدد در سالهای بعد از انقلاب برای اینکه ریشه‌های قرآنی مسائل و مشکلات معیشتی مردم و اقتصادی کشور را در سالهای بعد از انقلاب بیان کند معمولاً آیه ۱۱۲ سوره نحل را با مکث روی کلمات و به آرامی از حفظ تلاوت می‌کرد. گویی این آیه قرآن را آنقدر تکرار کرده و روی مفاهیم آن تأمل کرده است که از هر کلمه يك مفهوم و کاربرد اجتماعی برای تحلیل و تبیین شرایط اقتصادی روز توجه او را به خود جلب می‌کرد:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا فَرِيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾

و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید پس

[ساکنانش]

[به جای شکر، با سرمستی و غرور] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای

آنچه انجام می‌دادند طعم گرسنگی و هراس [از ناامنی] را به [مردم] آن چشاندند.

به نظر می‌رسد تکرار این آیه در مناسبت‌های مختلف توسط مهندس سحابی در محیط

خانوادگی و دوستان همفکر آنقدر برای معرفی نگاه راهبردی آن مرحوم برجستگی دارد که خانواده محترم این آیه را بر دیواره سنگی مجاور آرامگاه زنده‌یادان مهندس سحابی و هاله سحابی در منظر بازدیدکنندگان قبرستان لواسان قرار داده‌اند. روحشان شاد و راهشان پررهرو باد.

چهره واقعی شهید دکتر چمران^۱

به مناسبت سالروز شهادت دکتر مصطفی چمران (۱۳۶۰-۱۳۱۱) ضمن گرامی داشت یاد و خاطره آن شهید بزرگوار؛ معرفی چهره واقعی و زمینه های شکل گیری شخصیت او می تواند برای نسل جوان امروز ما آموزنده باشد. از این رو در پاسخ به سوالات مطرح شده برخی از خاطرات گذشته خود را نیز به این مناسبت در اینجا بازنشر می کنم.

در دوران تحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران (۱۳۴۰-۱۳۳۵) با نام دکتر چمران بعنوان شاگرد ممتاز دانشکده فنی و عضو فعال انجمن اسلامی دانشجویان آشنا شدم. معروف بود که در کلاس درس ترمودینامیک شادروان مهندس بازرگان، مصطفی چمران در این درس از مهندس بازرگان نمره ۲۲ گرفته است. مهندس بازرگان ۲ نمره به جزوه دانشجو اختصاص می داد. او با بهره مندی از هوش و استعداد فوق العاده و خط و ذوق هنری سرشار علاوه بر نمره ۲۰ امتحانات درسی، ۲ نمره کامل جزوه را نیز گرفته بود.

یادآوری این نکته در اینجا خالی از لطف نیست که در آن دوران عموماً اعضای انجمن اسلامی دانشجویان و فعالان جنبش دانشجویی از شاگردان خوب و ممتاز دانشگاهها بودند، علی شریعتی، مهدی بهادری نژاد، علی اکبر معین فر، ابراهیم یزدی، عزت اله سبحانی، کاظم سامی، حبیب اله پیمان، هاشم صباغیان و... در زمره این دانشجویان دهه سی هستند.

در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۳۲ که کماندوهای رژیم شاه به صحن دانشکده فنی یورش بردند و سه تن از دانشجویان را به شهادت رساندند، مصطفی چمران ورودی مهر سال ۳۲ در صحنه حضور داشت و چند سال بعد در سال ۱۳۴۱ مشاهدات و احساس خود را با قلم بسیار شیوایی به رشته تحریر درآورد و در نشریه شانزده آذر شماره مخصوص شهیدان ۱۶ آذر منتشر گردید و یک اثر ماندگار از خود بر جای گذاشت. این گزارش دقیق ترین و جامع ترین روایت از ۱۶ آذر است و در چند دهه گذشته به دفعات تجدید چاپ شده است. متن این گزارش نمودار احساس لطیف و شناخت عمیق دکتر چمران از مسائل سیاسی - اجتماعی ایران است.

بعد از کودتای سال ۳۲ و تشکیل نهضت مقاومت ملی دکتر چمران در دوره دانشجویی در

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته نامه پایتخت کهن - ۱۳۹۴/۳/۳۱ - این متن با عنوان «ناگفته های دیدار چمران» در تاریخ ۱۳۹۵/۴/۱ در هفته نامه «کرگدن» بازنشر شده است.

کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران فعال بود و از جمله کادرهای تربیت شده این دوره از فعالیت نهضت مقاومت ملی است. البته دکتر چمران در سال ۱۳۳۶ که با رتبه اول از دانشکده فنی در رشته الکترومکانیک فارغ التحصیل می شود با استفاده از بورس تحصیلی در سال ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل به آمریکا می رود.

در سال ۱۳۴۱ که برای ادامه تحصیل در رشته دکترای حمل و نقل و ترافیک ابتدا به کشور آلمان و سپس به آمریکا رفتم، در آنجا ضمن همکاریهای اجتماعی و سیاسی از نزدیک با دکتر چمران آشنا شدم، تواناییهای ذهنی و روحی و ابعاد مختلف شخصیت او مرا تحت تأثیر قرار داد. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در همان سال به همت دکتر مهدی بهادری نژاد و همکاریهای دکتر یزدی، دکتر چمران و جمعی از دانشجویان مسلمان سایر کشورهای اسلامی پایه گذاری شده بود و در سالهای بعد با شکل گیری گروه فارسی زبان انجمنهای اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا بستر فرهنگی - اجتماعی گسترده و تأثیرگذاری پدید آمد که در تحولات سالهای قبل از انقلاب نقش مهمی ایفا کردند.

دکتر چمران با رفتار هوشمندانه و متینی که داشت در سازمانهای دانشجویی و سیاسی ایرانیان مقیم آمریکا از احترام و منزلت ویژه‌ای برخوردار بود و در جذب همکاری افراد رفتار بسیار نافذی داشت. او با سازمان دانشجویی و جبهه ملی آمریکا با حضور جمعی از نیروهای ملی قدیمی از جمله دکتر شایگان، دکتر محمد نخشب، دکتر ابراهیم یزدی و... تشکیل شده بود همکاری نزدیک داشت و مسئولیت تهیه نشریه "اندیشه جبهه" را بعهدہ داشت.

در یکی از سفرهایی که به شرق آمریکا داشتم در ایالت نیوجرسی چند روزی میهمان دکتر چمران بودم. در آنجا شاهد زندگی عارفانه او با همسر آمریکائیش بنام "پروانه" بودم که چمران این نام را بر او گذارده بود در حالیکه تخلص خود او "شمع" بود و مناسبات آنها واقعاً چون شمع و پروانه بود. در زیرزمین منزل دکتر دستگاه تکثیری وجود داشت که نشریه اندیشه جبهه تهیه می شد و خود او کارهای اجرایی نشریه را نیز انجام می داد.

دکتر چمران خود تعدادی از مقالات این نشریه را تهیه می کرد. با توجه به شرایط اجتماعی - سیاسی ایران بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ و به بن بست رسیدن خط مشی مبارزات قانونی و علنی، تدارک مبارزات مسلحانه و بسترسازیهایی فرهنگی - اجتماعی در آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفته بود. به همین علت بخشی از مقالات به معرفی انقلابهای جهانی به ویژه انقلاب الجزایر و جهاد

از نگاه قرآن و نهج البلاغه اختصاص داشت. دکتر چمران مقالاتی درخصوص جهاد داشت و با قلم روان و شیوای خاص خود جایگاه جهاد را در فرهنگ اسلامی ارائه می‌کرد.

در سال ۱۳۴۱، دکتر چمران به همراه جمعی از فعالان سابق نهضت مقاومت ملی مقیم خارج از کشور از جمله دکتر شریعتی، دکتر یزدی، مرحوم صادق قطب زاده و مرحوم پرویز امین، نهضت آزادی ایران خارج از کشور را تأسیس کردند. بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ و تحلیل شرایط ایران، در راستای گفتمان و تجربه جهانی برای ایجاد تحول در شرایط اختناق و سرکوب، سازمان سماع (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) را، بر پایه استراتژی مبارزه مسلحانه، پایه‌گذاری کردند و جمعی در مصر برای پیگیری مبارزات مسلحانه با رژیم شاه، آموزش‌های لازم را فرا گرفتند که اسناد آن در کتب تاریخی از جمله تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران تالیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا، منتشر شده است. دکتر چمران در دوره اول آموزشی، آموزش‌های لازم را فرا گرفت و در دوره‌های بعدی خود مسئول آموزش بخش مهمی از برنامه بود.

در مدت چند ماه اقامت در مصر و کسب آموزش‌های لازم و زندگی جمعی در کنار دکتر چمران بیش از پیش با سجایای اخلاقی، انسانی، منش عارفانه و روح ایثارگری و فداکاری او در راه عقیده و ایمان در کنار تواناییهای جسمی و ذهنی او آشنا شدم. در این سفر تاریخی دکتر یزدی را همسر و همه فرزندان او همراهی می‌کردند ولی دکتر چمران ابتدا به تنهایی به مصر آمده بود و از این جهت هزینه‌های سنگینی بر خانواده او تحمیل شد. به همین علت بعد از پایان چند دوره آموزشی دکتر چمران به آمریکا مراجعت کرد و همراه با خانواده به مصر برگشت تا دوره‌های آموزشی بعدی را دنبال کند.

به دلایل چندی سازمان سماع پس از مدتی متوقف شد اما دکتر چمران به دعوت امام موسی صدر و با معرفی مهندس بازرگان در اوایل سال ۱۳۵۰ به لبنان برگشت و تا پیروزی انقلاب سال ۵۷ مدرسه فنی جبل العامل شهر صور واقع در جنوب لبنان و جنبش امل را پایه‌گذاری کرد و نقش مؤثری در تربیت نسل جوان جنبش و شیعیان لبنان ایفا کرد.

در اردیبهشت سال ۵۷ که بعد از یازده سال ممنوعیت خروج از کشور، توانستم به خارج بروم از جمله در جنوب لبنان با شهید دکتر چمران دیدار داشتم. این دیدار در شرایطی صورت می‌گرفت که ارتش اسرائیل جنوب لبنان را تا ارتفاعات مشرف به مدرسه صنعتی صور اشغال کرده بود و نیروهای فلسطینی منطقه را ترك کرده بودند. اما دکتر چمران با شاگردان و همزمان

خود در مدرسه فنی صور مانده بودند و در مقابل صهیونیستها مقاومت می‌کردند. شرایط سخت زندگی دکتر چمران و برنامه روزانه او با جوانان جنوب لبنان و حالت عاشقانه او در راه خدمت به محرومین در حالی که به علت شرایط سخت زندگی عملاً خانواده خود را از دست داده بود، تعالی روحی و عرفان، او را برای تحمل شرایط سخت در راستای برنامه کمک به انسان های محروم آماده می‌کرد. مقایسه شرایط زندگی دکتر چمران در آمریکا و شغل علمی بسیار برجسته او در شرکت بل (Bell) و مسئولیت او که طراحی اقمار مصنوعی بود و در بازدیدی که در سال ۱۳۴۲ از آنجا داشتم مرا در جریان جزئیات پروژه خود قرار داده بود با وضعیت زندگی او در لبنان، منش و بینش و اوج تعالی روح لطیف انسانی او و عشق خدمت به مردم محروم را نشان می‌دهد.

دکتر چمران بعد از پیروزی انقلاب عاشقانه برای سیراب کردن عطش روحی خود و خدمت، به ایران آمد، سمت های معاونت در امور انقلاب، بعد از آقای دکتر یزدی که به وزارت امور خارجه رفتند، و سپس وزیر دفاع دولت موقت را پذیرفت. دکتر چمران عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران و هیئت امنای روزنامه میزان بود. او در انتخابات اولین دوره مجلس از طریق لیست "همنام" که مدیریت آن با دوستان مهندس بازرگان بود به مجلس راه یافت. بعد از آغاز جنگ تحمیلی، نماینده امام در شورای عالی دفاع بود و ستاد جنگهای نامنظم را در اهواز تشکیل داد و با بهره‌گیری از هوش و تجربیات نظامی و مهندسی خود و در حالیکه از کمترین امکانات نظامی برخوردار بود شهر اهواز و خوزستان را از اشغال ارتش عراق نجات داد و سرانجام در همان جبهه نیز شهید شد و عاشقانه و عارفانه به معبود خود پیوست که این بخش از زندگی دکتر چمران و رویدادهای پیرامون آن نیاز به تفصیل بیشتری دارد.

در بهمن ماه سال ۵۹ پس از پذیرش استعفای بنده از مسئولیت مدیریت شهرداری تهران به جبهه های جنوب رفتم و در اهواز در محل ستاد جنگ های نامنظم چند روز با ایشان دیدار داشتیم . در این دیدار دکتر کمال خرازی و مهندس مهدی چمران نیز حضور داشتند . جا دارد روزی این دو بزرگوار درد دل دکتر چمران و مسائلی که در ستاد مزبور و منطقه علیه او می‌گذشت برای ثبت در تاریخ بازگو کنند و دوستان و بدخواهان او را در آن شرایط بحرانی معرفی کنند.

در این سفر دکتر چمران به من گفت ما نیاز به مدیریت مهندسی و پشتیبانی جبهه داریم و شما باتوجه به سوابق آموزشی و شغلی می‌توانید به ما کمک کنید . بازدید از جبهه های جنگ، شرایط

خطیر منطقه و روحیه ایثار و فداکاری و صداقتی که در جبهه حاکم بود و احساس وظیفه و تکلیف جایی برای تأمل و درنگ باقی نمی گذاشت. باتوجه به اطلاعاتی که درخصوص مشکلات ستاد دریافت کرده بودم، پیشنهاد دکتر چمران را مشروط پذیرفتم و خواستم موافقت شورایعالی دفاع را که اتفاقاً اکثرأ در اهواز حضور داشتند برای این مسئولیت کسب کنند. به تهران مراجعت کردم تعدادی خودرو لندروور و استیشن و آنچه در حساب شخصی موجود داشتم برای ستاد جنگهای نامنظم فرستادم چون به پول و وسیله نقلیه نیاز مبرم داشتند. پس از چندی که تلفنی از آقای مهندس مهدی چمران درخصوص نظر شورایعالی دفاع سؤال کردم گفت: "موافقت نکردند!" سوالی که امروز می تواند برای نسل جوان ما مطرح باشد، همانگونه که درخصوص مهندس سحابی نیز عنوان کردم، این است که شخصیت هایی چون دکتر چمران چه زمینه های تربیتی داشته اند که در طول چند دهه زندگی پر فراز و نشیب همراه با شرایط بسیار سخت همواره "پایدار" بوده و تردیدی در پیمودن راه انتخابی خود پیدا نکرده اند؟ بررسی زمینه های تربیتی این اشخاص، همانگونه که در کتاب یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران به کوشش آقای دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، آمده است، نشان می دهد که این افراد در دوره دانشجویی ابتدا با معارف قرآنی طالقانی در مسجد هدایت و افکار و اندیشه های مهندس بازرگان و گفتمان روشنفکری دینی آشنا می شوند و پس از شکل گیری شخصیت فرهنگی - اجتماعی خود وارد عرصه فعالیت های اجتماعی و سیاسی شده اند. دکتر چمران نیز این فرایند را طی کرده بود و طی چند دهه تلاش مستمر تا زمان شهادتش به اندیشه و گفتمان مهندس بازرگان وفادار بود و در هر شرایطی با حفظ ایمان و توکل عارفانه به "عمل صالح" پرداخته است. شاید برخی اظهارات دکتر چمران در دوران جنگ تحمیلی از جمله تاکید خود او در گفت و گوهای دیدارمان در بهمن ماه ۱۳۵۹ در ستاد جنگ های نامنظم اهواز که گفت: " بسیج مردم در جبهه های جنگ مرهون نفوذ کلام امام است" و "مهندس بازرگان نمی توانست چنین نقشی داشته باشد"، موجب سوء تفاهم و مبنایی برای برداشت های ناصوابی از هویت فکری دکتر چمران و گاهی حذف گذشته او شده است. در حالی که چنین اظهار نظری کاملاً کارشناسی و واقعبینانه بوده است و مهندس بازرگان و یاران آن زنده یاد در نهضت آزادی ایران نیز نه تنها هرگز چنین ادعایی مبنی بر توان بسیج توده های مردم را نداشته اند بلکه به خاطر چنین واقعیت اجتماعی در ایران، در طول چند دهه تلاش های خود، همواره بر سیاست " تعامل تعالی بخش" با روحانیت تاکید داشته اند. در

این خصوص قبلاً توضیحاتی داشته ام.

آثار اجتماعی رمضان^۱

آموزه قرآنی در خصوص فریضه روزه ماه مبارک رمضان (بقره - ۱۸۳) ^۲ و دعاهای مستند از امامان (ع) الگوهای شاخص آموزه های قرآنی که در روزها و سحرهای ماه مبارک رمضان می خوانیم نوید بخش خودسازی انسان های مومن و تقویت ملکه " تقوی" و پرهیزکاری است. مروری بر مفاهیم این آموزه ها و دعاهای روحبخش نشان می دهند که انسان مومن در این فرایند میهمانی ربوبی به استناد " ایاک نعبد و ایاک نستعین" فقط به ربوبیت پروردگاری توجه دارد و مرتب تکرار می کند: " یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت الرب العظیم" و خواستار بهترین و کامل ترین صفات الهی است: " اللهم انی استلک من رحمتک باوسعها" و با نگاه آخرت نگر بدنبال خدایی و متصف شدن به صفات الهی است. در فرایند خودسازی این ماه مبارک به مراسم شب های "قدر" که می تواند زمینه " احیای انسان را فراهم کند می رسیم. و سرانجام در پایان یک ماه خودسازی در جشن " فطر" و شکر گذاری برکات و دستاوردهای خودسازی که خداوند برای بندگان مومن خود ارزانی داشته است؛ نماز شکر بر پا می کنیم و در خطبه های آن " نه بار" محور های این فرایند مطالبات خودسازی را تکرار می کنیم: " اللهم اهل الکبریاء و العظمه... اهل العفو و الرحمه و اهل التقوی و المغفره..." و در نهایت مصداق عینی مطالبات خود را در اسوه ها و الگوهای بهره مند شده از این فرایند یعنی " محمد" پیامبر و شاگردان اول این پیام " آل محمد" مطرح می کنیم: " ان تدخلنی فی کل خیرادخلت فیہ محمدا و آل محمد و ان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد...".

در معارف اسلامی علاوه بر عید " فطر" عید "قربان" نیز مورد تاکید قرار گرفته است که یکی نگاه به بازگشت انسان به " فطرت" پاک الهی خویش دارد و بیشتر جنبه خودسازی فردی دارد و دیگری

"عید قربان" است که به خود سازی جمعی برای حرکت بسوی ارزش های توحیدی. آنچه مایلیم در این مختصر، به اشاره، مورد بررسی و تاکید قرار گیرد پایش آثار اجتماعی این خودسازی ها و تحولات درونی انسان ها در عرصه عمومی است. ما باید بعد از هر رمضان در درجه اول خودمان را ارزیابی کنیم و در مرحله بعد بتوانیم با شاخص هایی آثار اجتماعی رمضان

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱/۴/۱۳۹۴

را در جامعه مورد ارزیابی و پایش قرار دهیم. بطور طبیعی در جامعه ایمانی بایستی انتظار داشته باشیم که در پی هر رمضان با شاخص هایی به تدریج ارزش های ناشی از "تقوی" چون اخلاق، صداقت و پاکدستی، روحیه خدمت به مردم، پای بندی به تعهدات اجتماعی و التزام به قانون و... در خلق و خوی مردم افزایش پیدا کرده باشد و شاهد نشاط و آرامش بیشتری در فضای جامعه باشیم. اگر ما شاهد رشد این ارزش های اجتماعی پس از هر رمضان در وضعیت فردی و اجتماعی خودمان نباشیم ضرورتا بایستی برای شناخت علل و رفع آن ها اهتمام جدی بورزیم. بطور کلی آفت و عوامل تضعیف کننده "تقوا"ی فردی و اجتماعی هواهای نفسانی انسان چون خودخواهی ها، حسادت ها و کینه ورزی ها ست که می توان در فرصت بیشتری به تحلیل این شرایط پرداخت. اما آنچه آموزه های قرآنی به عنوان ریشه های اصلی این گونه ناهنجاری های اجتماعی برای دوری انسان از فطرت انسانی خود مطرح می کند دو عامل "ظلم" و "جهل" است که سرمایه ی "اختیار" و "آزادی" را که خداوند بصورت امانت در اختیار انسان قرار داده است، به چالش می کشد (احزاب - ۷۲)^۱. بنابراین راهکار راهبردی برای رفع ناهنجاری های اجتماعی تعمیم و گسترش عدالت و خشکاندن ریشه های جهل و نادانی در جامعه است. با آرزوی قبولی طاعات و عبادات آگاهانه و توفیق دستیابی به آثار فردی و اجتماعی ماه مبارک رمضان.

^۱ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

اصلاح طلبان از خود شروع کنند^۱

«اصولا دو جریان در جامعه ایران مخالف وفاق ملی هستند. اول، جریان برانداز که به طور مشخص با جریان اصلاحات و هر نوع گفتمانی که بخواهد نظام جمهوری اسلامی را تقویت کند و موانع اصلاح و بهبود فضای کشور را از میان بردارد، مخالف هستند. دومین نیروی مخالف، جریان‌های انحصارطلب هستند». این تقسیم‌بندی را محمد توسلی، رییس دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران، ارائه می‌دهد. تشکلی که در سال ۱۳۸۱ پس از بازداشت چند ماهه اغلب اعضای خود، جزوهای تحلیلی با عنوان «وفاق ملی» منتشر و پس از آن، مکاتباتی را در قالب مذاکره با دیگر نیروهای سیاسی با سایر احزاب (مشارکت و مؤتلفه اسلامی) آغاز کرد. توسلی در گفت‌وگوی پیش‌رو، ضمن تحلیل و تبیین سوابق طرح بحث «وفاق ملی» در جامعه ایران، از پیشنهاد این موضوع در افطار اخیر رییس‌جمهور استقبال کرده و خواستار تدوین سند «منشور وفاق ملی» شده است.

آقای مهندس! اخیرا آقای کرباسچی در افطاری سران احزاب که نمایندگانی از سوی دو جناح به میزبانی رئیس‌جمهور حضور داشتند؛ بحث «نهضت مذاکره ملی» و پیشنهاد گفت‌وگو میان نیروهای سیاسی را مطرح کردند. به‌عنوان یک فعال سیاسی با سابقه کشور، بفرمایید طرح چنین مباحثی در فضای سیاسی ایران چه سابقه و پیشینه‌ای دارد؟

باید از طرح چنین پیشنهادی در شرایط کنونی استقبال کرد. هم باید از برگزاری این نشست از سوی رئیس‌جمهور و با حضور طیف متنوع احزاب سیاسی کشور استقبال کنیم و هم باید سوابق تاریخی بحث «وفاق ملی» و «مذاکره ملی» و موانع تحقق آن را برشماریم و برای رفع این موانع برنامه‌ریزی شود و تقسیم وظیفه‌ای بین احزاب سیاسی و مسوولان جمهوری اسلامی صورت گیرد تا زمینه‌های تحقق این نیاز استراتژیک جامعه به تدریج فراهم شود. اما از منظر تاریخی باید گفت که ما وفاق ملی را طی ۱۰۰ سال اخیر در مقاطع مختلف تجربه کرده‌ایم. انقلاب مشروطه حاصل یک وفاق ملی بود. در نهضت ملی شدن صنعت نفت وفاق نسبی را شاهد بودیم که زیرساخت تحولات بعدی را فراهم کرد. انقلاب ۵۷ نمونه بارز وفاق ملی است که به طور مشخص آحاد ملت ایران به صحنه می‌آیند و اگر وفاق بین نیروها نبود، امکان پیروزی انقلاب وجود نداشت. اما بعد از انقلاب به دلایلی وفاق تضعیف شد تا آنکه در دوم خرداد ۷۶ زمینه وفاق ملی بار دیگر به

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار هفته نامه «صدا» - ۱۳/۴/۱۳۹۴

وجود آمد و ملت ایران با هوشمندی تاریخی خود توانست در انتخابات حضور پیدا کند و با ۲۰ میلیون رأیی که به آقای خاتمی داد، وفاق و همدلی خود را نشان داد. در سال ۸۰ و در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز به رغم تلاش‌هایی که صورت گرفته بود تا موانعی در برابر حضور مجدد آقای خاتمی ایجاد کنند، به دلیل وجود زمینه‌های وفاق ملی، مردم بار دیگر پای صندوق‌های رأی حاضر شدند و ۲۲ میلیون رأی به آقای خاتمی دادند و توانستند ویژگی تاریخی خود را نشان دهند. من نمی‌خواهم به حوادث سال ۸۸ اشاره کنم. نهایتاً در ۲۴ خرداد سال ۹۲ هم بار دیگر وفاق به وجود آمد. این وفاق نه تنها در سطح جامعه، بلکه حتی در سطح مسوولان و مقامات جمهوری اسلامی به ویژه مقام محترم رهبری نیز جلوه‌گر شد. ایشان در انتخابات سال ۹۲ بحث «حق الناس» بودن رأی مردم را مطرح تصریح کردند که اگر کسانی به جمهوری اسلامی هم باور ندارند، به خاطر تمامیت ارضی و منافع ملی ایران در انتخابات شرکت کنند. به نظر من، این سخن مصداق «وفاق ملی» است؛ یعنی به خاطر منافع ملی، همه در انتخابات مشارکت کنند. در نتیجه، به رغم محدودیت‌هایی که در تایید نامزدهای ریاست جمهوری وجود داشت، مردم با همین نگاه به نامزدی که نسبت به سایرین صاحب صلاحیت بیشتری می‌دانستند، رو کردند و با نزدیک به ۱۹ میلیون رأی به آقای روحانی، بار دیگر همدلی، همفکری، همراهی و وفاق خود را به نمایش گذاشتند. بنابراین، مجموعه این تجارب نشان می‌دهد که ملت ما در ادوار مختلف تاریخی به وفاق ملی گرایش داشته‌اند. در عین حال، باید گفت اگر موانع عدم تحقق وفاق در این ۱۰۰ سال شکل گرفته و انحرافی از وفاق ملی به وجود آمده، مشکل اصلی متوجه روشنفکران جامعه ماست که در این زمینه باید بیش از پیش واکاوی کرد.

غیر از سابقه‌ای که از بعد اجتماعی و مردمی تحقق وفاق ملی در سده اخیر اشاره کردید؛ در سطح نیروهای سیاسی طرح این بحث چه سوابقی دارد؟ آیا نیروهای سیاسی هم پیشنهادی مشخص در این زمینه داشته‌اند؟

پس از دوم خرداد و به ویژه بعد از سال ۱۳۸۰، زمینه‌ای به وجود آمده بود تا جنبش اصلاحات در ایران توسعه پیدا کند. در عین حال، موانعی هم در این جهت وجود داشت. قبل از انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری در سال ۸۰، با بازداشت‌های گسترده‌ای که انجام شد، تلاش کردند جوی ایجاد شود که آقای خاتمی برای بار دوم انتخاب نشود. اما به رغم این تلاش‌ها، مردم مجدداً در سال ۸۰ در انتخابات شرکت و با رأی بیشتری آقای خاتمی را در جایگاه ریاست جمهوری ابقا

کردند. در بحث‌هایی که همان زمان در نهضت آزادی ایران داشتیم، این تحلیل مطرح شد که نهایتاً آن را در قالب بیانیه‌ای تحت عنوان «وفاق ملی؛ مبانی نظری و راهکارهای عملی، چرا و چگونه؟» در ۲۰ تیرماه ۱۳۸۱ منتشر شد. در آن بیانیه که در قالب جزوه‌ای تحلیلی منتشر شد، تلاش کردیم مبانی نظری و عملی و موانع تحقق وفاق ملی را باز کنیم و به سهم خود به‌عنوان نهادی اجتماعی، وظیفه آگاهی‌بخشی خود را ایفا کنیم.

بیانیه چه واکنش‌هایی به همراه داشت؟

در آن شرایط، طبیعتاً جریان‌هایی که با اصل وفاق ملی موافق نبودند، واکنش نشان دادند. اصولاً دو جریان در جامعه ایران مخالف وفاق ملی هستند. اول، جریان برانداز که به طور مشخص با جریان اصلاحات و هر نوع گفتمانی که بخواهد نظام جمهوری اسلامی را تقویت کند و موانع اصلاح و بهبود فضای کشور را از میان بردارد، مخالف هستند. سلطنت‌طلبان و اپوزیسیون برانداز هیچگاه خواستار تعامل و توافق بین جامعه و نظام سیاسی نیستند و مخالفت خود را با تلاش‌ها و اقدامات اصلاح‌طلبان ابراز هم می‌کنند. دومین نیروی مخالف، جریان‌های انحصارطلب هستند. این طیف از نیروها تصور می‌کنند تنها خود باید حاکمیت و قدرت سیاسی را به شکل انحصاری و اقتدارگرایانه در اختیار داشته باشد و از این منظر هم، مردم را نه «شهروند» که «رعیت» تصور می‌کنند و حقوق شهروندی را قبول ندارند. طبیعتاً انحصارطلبان هم با این نگاه، نمی‌توانند با وفاق ملی که همه مردم ایران و همه احزاب و گروه‌های سیاسی را در بر می‌گیرد، همراهی کنند. این در حالی است که نهضت آزادی در بیانیه تحلیلی خود تأکید کرده بود همه نیروها و جریان‌های سیاسی پایبند به آرمان‌ها و شعارها و مطالبات روزهای نخست انقلاب که به قانون اساسی التزام دارند، باید بتوانند در روند سیاسی کشور مشارکت داشته باشند.

با توجه به این سابقه و پشتوانه تحلیلی، تعریفی که می‌توانید از وفاق ملی و موانع تحقق

آن در کشور ارائه دهید، چیست؟

غیر از آن دو جریان که اشاره کردم اصولاً به شکل مبنایی با وفاق ملی موافق نیستند؛ جریان‌هایی هم صرفاً در سطح تاکتیکی وفاق ملی را می‌پذیرند. یعنی وفاق ملی را یک ارزش نمی‌دانند، بلکه آن را صرفاً تاکتیکی برای کسب و ورود به قدرت می‌دانند. اما طیف دیگری هستند که به وفاق ملی نگاهی استراتژیک دارند و معتقدند تحقق منافع ملی ایران در گرو آن است که همه ملت ایران و همه نیروهای سیاسی و اجتماعی که به آرمان‌ها و اندیشه‌های ملی پایبند

هستند، بتوانند در حاکمیت ملی مشارکت داشته باشند. گروه دیگری از نیروها، فراتر از تاکتیک و استراتژی، به وفاق ملی به عنوان یک «فریضه» نگاه می‌کنند و در واقع، نگاهی اخلاقی به وفاق ملی دارند. طبیعتاً این گروه‌های اجتماعی مختلف که نگاه‌های متفاوتی به بحث وفاق ملی دارند، در برنامه‌ریزی سیاسی کشور، جایگاه و تاثیرگذاری متفاوتی هم دارند. بر این اساس، می‌توان گفت بخشی از موانع تحقق وفاق ملی موانع فرهنگی است. با توجه به فرهنگ استبدادی که همه ما از آن متأثر هستیم و کار جمعی در بین ما ضعیف است؛ خصلت‌های قدرت‌طلبی، انحصارطلبی و دنیاطلبی در مقابل نگاه خداپرستی (توحیدی) قوی است و در واقع، دچار خودپرستی هستیم. همه چیز را برای خودمان می‌خواهیم. طبیعتاً این ویژگی‌های فرهنگی، دستیابی به وفاق ملی را در جامعه ما دشوار می‌کند، مگر در مقاطعی که آرمان‌های ملی مطرح می‌شود که در سایه آن، مردم احساس حاکمیت ملی و شخصیت می‌کنند و روی خصلت‌های منفی تاریخی سرپوش گذاشته و خلق و خوی مردم واقعا متحول می‌شود. به طور مشخص بعد از انقلاب ۵۷، خود ما در مدیریت شهری تهران شاهد این تحول در خلق و خوی مردم نسبت به انقلاب و مدیران منتخب انقلاب بودیم و می‌دیدیم که مردم چگونه با طیب خاطر در پروژه‌های شهری و کمک‌های داوطلبانه در شوراهای محلی و سایر عرصه‌ها مشارکت می‌کردند. به تدریج که تقابل‌ها، تنازع‌ها و حذف‌ها شکل می‌گیرد و گروه‌های انحصارطلب قدرت بیشتری پیدا می‌کنند، مردم هم از خصایل همفکری، همدلی و همراهی دور می‌شوند. با این حال، وجدان جامعه همواره در لحظات تاریخی این خصلت‌ها را بازتولید کرده است. همانطور که موارد و مصادیق بروز وفاق ملی در سده اخیر را اشاره کردم، بار دیگر شرایطی فراهم می‌شود که عقل جمعی مردم به این جمع‌بندی می‌رسد که چاره‌ای جز وفاق ملی نیست. امروز هم که در افطار ویژه آقای رئیس‌جمهور که نمایندگان احزاب سیاسی حضور داشتند، آقای کرباسچی پیشنهاد مذاکره و وفاق ملی را مطرح می‌کند، نمودار آن است که کشور ما از زوایای مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نیز از لحاظ فشارها و تهدیدهایی که در منطقه وجود دارد، در شرایط بحرانی به سر می‌برد و می‌طلبد با توجه به تهدیدهایی که متوجه منافع ملی، امنیت ملی و برنامه توسعه کشور ماست، باید در کنار هم جمع شویم و روی اصولی مشترک توافق کنیم تا زمینه خروج از این تهدیدها و اجرای برنامه‌های توسعه ملی فراهم شود. باید یادآور شوم که «وفاق» به لحاظ ریشه لغوی از باب مفاعله است. یعنی، «وفاق» دو طرف دارد و وقتی که یک موافقت جمعی وجود داشته باشد، این مصدر قابل اطلاق

است. غیر از ریشه‌های فرهنگی، وفاق ملی دارای ریشه‌های سیاسی نیز هست. احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف در جامعه حضور دارند. اما هنوز رشد و آگاهی لازم برای آنکه همه نیروها تابع قانون باشند و همه حق دارند و برخی برای خود حق ویژه قائل نباشند، شکل نگرفته است. در جامعه امروز ما، هنوز برخی جریان‌های خود را «خودی» و دیگران را «غیرخودی» می‌دانند. هنوز تقسیم‌بندی شهروندان به «درجه یک» و «درجه دو» در ذهنیت برخی افراد و جریان‌ها حاکم است. تفسیر نادرستی از اصول قانون اساسی را شاهدیم که بخش مهمی از فصل سوم (حقوق ملت) را اجرا نشده باقی گذاشته است و در موارد صریحی مثل حضور هیات منصفه در محاکمات سیاسی (اصل ۱۶۸)، تعریف جرم سیاسی، بی‌نیازی احزاب از مجوزها (اصل ۲۶) و... هنوز وفاق و برداشت مشترکی از اصول قانون اساسی (که میثاق بین مردم و حاکمان است) وجود ندارد. علاوه بر این، فعالیت گروه‌های تندرو و تعصبات برخی جریان‌ها، فقدان امنیت برای فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی و... از موانع وفاق ملی هستند. اما علی‌رغم همه این موانع، همچنان می‌بینیم که در مقاطعی وجدان عمومی ضرورت وفاق ملی را درک می‌کند و دنبال این است که آن را به‌عنوان نگاهی استراتژیک (راهبردی) و بعضاً اخلاقی، مطرح کند. بر این اساس، باید امروز هم از طرح بحث وفاق ملی استقبال کرد و راهکارهای عملی فراهم‌سازی تدریجی زمینه‌های تحقق آن در شرایط کنونی را شناسایی کرد.

شما به نیروهای انحصارطلب به‌عنوان یکی از مخالفان وفاق ملی اشاره داشتید. یکی از استدلال‌هایی که از سوی این طیف در برابر ایده‌هایی چون وفاق یا آشتی ملی عنوان می‌شود، آن است که این ایده‌ها خاص کشورهای استورهای است که با بحران‌های حاد نظیر جنگ داخلی و یا تجزیه‌طلبی درگیر هستند. به عبارتی، شرایط امروز ایران را در سطح طرح ایده‌هایی نظیر وفاق یا آشتی ملی نمی‌دانند. شما برای این استدلال چه پاسخی دارید؟

به نظر من، اشتباه است اگر بگوییم کشور ما با بحران روبه‌رو نیست. ما سال‌هاست که نه تنها بحران اقتصادی داریم که امروز تکیه کلام همه مدیران کشور به خصوص رئیس‌جمهور (به‌عنوان رئیس دستگاه اجرایی کشور) است؛ بلکه با بحران آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی و فراتر از آن با بحران سیاسی در کشور مواجه هستیم. علاوه بر اینها، بحران ملموس دیگر «بحران مدیریت» است که یکی از ریشه‌های اصلی بحران در دولت‌های هشت ساله احمدی‌نژاد نیز بود. در این دولت‌ها، افرادی مدیریت کشور را تصدی کردند که نه تجربه و نه صلاحیت این کار را نداشتند.

تمام آمار و اطلاعات نشان می‌دهد که این بحران مدیریت موجب شد تا فساد گسترده در آن دوران به وجود بیاید و بحران اقتصادی کشور ما را تشدید کند. بنا به نظر بسیاری از کسانی که منصفانه شرایط تحویل دولت دهم به دولت یازدهم را ارزیابی می‌کردند، همان تعبیری که آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی سال‌ها قبل درباره قوه قضاییه به کار برد که «ویرانه‌ای را تحویل گرفتیم»، در قوه مجریه هم مصداق داشت و واقعا دولت ویرانی را تحویل آقای روحانی دادند. ابعاد مختلف این ویرانه طی دو سال گذشته در رسانه‌ها منعکس شده و چیزی نیست که فردی منصف و دارای نگاه کارشناسی، بتواند آن را انکار کند و سرپوشی بر این واقعیت‌های ملموس بگذارد. حتی بسیاری از جریان‌ات اصولگرا هم که مورد احترام ما هستند و امیدواریم در تعامل با آنها زمینه وفاق ملی را فراهم کنیم، این واقعیت‌ها را تایید می‌کنند. چنانکه قوه قضاییه به بخشی از تخلفات و فسادهای دولت قبل رسیدگی کرده و به تدریج، شواهد عینی این بحران مدیریتی خود را نشان می‌دهد. وقتی در رسانه‌ها به طور مشخص به هزاران تخلف رئیس دولت قبل اشاره می‌شود که به طور رسمی در قوه قضاییه منعکس شده و از طرف مجلس گزارش شده؛ این پرسش شکل می‌گیرد که در کدام دوره ما با این شدت گرفتار بحران مدیریت بوده‌ایم؟ بنابراین، کشور ما درگیر بحران‌های مختلف مدیریتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که به اعتقاد ما، همه این بحران‌ها در بحران سیاسی ریشه دارد و تا بحران سیاسی جامعه ما حل نشود و طبق اصل ۵۶ قانون اساسی مردم بر امور کشور حاکمیت شفاف و روشن پیدا نکنند، طبیعتاً سایر بحران‌ها هم حل نخواهد شد و به همین دلیل است که فکر «وفاق ملی» مطرح می‌شود تا همه ملت ما از طریق تشکیل نهادهای مدنی و احزاب سیاسی قانونی در چارچوب قانون اساسی بتوانند در مدیریت جامعه مشارکت داشته باشند و این احساس مشارکت تعمیم پیدا کند. در این صورت است که هیچ گروهی به خود اجازه نخواهد داد تا مستقل از سایر گروه‌های اجتماعی برای خود حق حاکمیت انحصاری قایل شود.

در مقابل دو جریان «براندازان» و «انحصارطلبان» به‌عنوان مخالفان وفاق ملی، به نظر می‌رسد که اصلاح‌طلبان به‌عنوان نیروی پیشبرنده و مطرح‌کننده وفاق و مذاکره ملی به حساب می‌آیند که تاکنون هم در مقاطع مختلف تاریخی، این مساله را طرح کرده‌اند. فکر می‌کنید نیروهای اصلاح‌طلب فراتر از طرح موضوع، چه اقدامات مشخصی را باید برای پیشبرد و تحقق ایده وفاق ملی صورت دهند؟

به نظر من، گام اول را خود طیف جریان‌های اصلاح‌طلب باید بردارند. اگر خود اصلاح‌طلبان نتوانند بین خودشان وفاق ایجاد کنند، چگونه می‌توان انتظار داشت که بین اصلاح‌طلبان و اصولگرایان وفاق حاصل شود؟ بنابراین، گام اول اعلام آمادگی احزاب و گروه‌های سیاسی - اجتماعی اصلاح‌طلب برای ورود به فاز مذاکره سیاسی با هدف تحقق وفاق ملی است. اگر در این گام احزاب اصلاح‌طلب هیچگونه تمایزی برای خود قائل نباشند و همه احزاب و گروه‌های سیاسی که به اهداف و آرمان‌های اولیه انقلاب پایبند هستند و به قانون اساسی التزام دارند، بتوانند گام اول را بردارند؛ این گام، گام بلندی به پیش خواهد بود. ممکن است جا افتاده باشد اما به نظر من، هنوز با برداشتن این گام فاصله داریم. هنوز در بین طیفی از گروه‌های اصلاح‌طلب به طور کامل زمینه این همکاری فراهم نشده است. در گام دوم، بایستی اصلاح‌طلبان با سایر گروه‌های سیاسی که عمدتاً اصولگرا تلقی می‌شوند (معتدل‌ها و حتی گروه‌های تندرو) نیز زمینه‌های گفت‌وگو را فراهم کنند. در این گفت‌وگوها باید شرایط بحرانی کشور و ضرورت گفت‌وگو برای وفاق ملی مطرح شود. در این جا جا دارد به آیه قرآنی اشاره کنم که آقای کرباسچی هم در مقدمه صحبت خود به آن اشاره کردند^۱. توجه به این آیه قرآنی می‌تواند برای همه جریان‌های سیاسی - اعم از اصلاح‌طلبان و اصولگرایان - مبنایی اعتقادی و آموزه‌ای قرآنی باشد تا بر پایه آن، مناسبات خود را شکل دهند. در سال‌های ۸ و ۱۳۳۷ که ما در مسجد هدایت پای درس‌های «پرتویی از قرآن» آیت‌الله طالقانی می‌رفتیم، ایشان طبق روش خود ایستاده سخنرانی می‌کردند و ما هم روی زمین می‌نشستیم. ایشان در همان حالت به ما اشاره می‌کردند که «قُلْ تَعَالُوا» (بیایید بالا). یعنی منیت‌ها و خودخواهی‌ها را کنار بگذارید، سطح فکرتان را بالا بیاورید، اینقدر خمود و گرفتار تبحر نباشید تا بالا بیایید. «الی کلمه سواء بیننا و بینکم». می‌دانیم که خطاب این آیه با اهل کتاب است. قرآن به اهل کتاب می‌گوید ما و شما اختلافاتی داریم اما عقلانیت حکم می‌کند که روی وجوه اشتراک تکیه کنیم. یکی از ویژگی‌های فرهنگ استبدادی این است که من و شما اگر ۹۵ درصد هم اشتراک داشته باشیم، ذهنمان روی همان ۵ درصد اختلاف متمرکز می‌شود. با مقداری پژوهش در اجتماع، این مساله آشکار می‌شود. قرآن به اهل کتاب می‌گوید «الَا نَعْبُدُ اِلَّا اللّٰهَ» (جز خدای واحد نپرستیم) و «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ

^۱ قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اِلَّا نَعْبُدُ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ (آل عمران - ۶۴)

دون‌الله» (کسی را به جای خدا ارباب نگیریم). بنابراین، وقتی خداوند این آموزه را به ما می‌دهد که در قبال غیرمسلمانان چنین عمل کنیم و بر اشتراکات تکیه داشته باشیم، طبیعی است که بین خودمان هم باید این آموزه قرآنی را رعایت کنیم. ما همه مسلمانیم، ایرانی هستیم، پیامبر واحد و کتاب آسمانی واحد داریم. حال، بخشی از ایرانیان از اهل سنت هستند. چرا وقتی این همه اشتراکات داریم، باید بیاییم و روی جزئیات فقهی تشیع و تسنن متمرکز شویم و بگوییم با هم اختلاف داریم؟ آیا این رویه با آیه قرآن همخوانی دارد؟ این آیه‌ای است که به نظر من، باید روی آن کار شود؛ چراکه واقعا آموزنده است. الان در کشورهای پیشرفته کودکان را از همان دوران دبستان و دبیرستان طوری تربیت می‌کنند که وقتی وارد عرصه دانشگاهی می‌شوند روی نقاط اختلاف تمرکز نمی‌کنند و حتی اگر یک دانشجو با فرد دیگر تنها ۲۰ درصد اشتراک داشته باشد، به همان ۲۰ درصد توجه می‌کند و به سایر موارد و اختلافات کاری ندارد. به همین جهت هم، این جوامع توسعه پیدا می‌کنند. در مقابل، ما در عرصه عمومی ایران می‌بینیم که مدام به نقاط اختلاف پرداخته می‌شود که نشان می‌دهد از آموزه‌های قرآنی دور افتاده‌ایم. مورد آموزه دیگر در فرهنگ دینی ما، نامه شماره ۵۳ حضرت علی(ع) به مالک اشتر است. در آنجا می‌گوید: «ای مالک! تو باید همه رحمت، محبت و لطف خود را نسبت به همه داشته باشی؛ چراکه شهروندان مصری یا برادران دینی تو هستند و یا در انسانیت با تو مشترک هستند». آیا از این قوی‌تر می‌توان حقوق شهروندی را تعریف کرد؟ امام می‌گوید مستقل از اینکه افراد هم کیش و هم عقیده حاکم نباشند، به صرف آنکه انسان هستند؛ باید با همه یکسان رفتار شود. به نظر من، این آموزه‌های دینی می‌تواند مقداری در جهت عبور از موانع فرهنگی تحقق زمینه‌های وفاق ملی در جامعه ما کمک کند. نیروهای سیاسی باید با هم گفت‌وگو کنند. ممکن است در مواردی هم اختلاف داشته باشند و یا دچار اختلافات تاریخی باشند. باید اختلافات و تعارضات تاریخی را کنار گذاشت و مسایل حال و آینده را نگاه کرد و در جهت مصالح ملی با هم گفت‌وگو کرد. البته همزمان، باید گام دیگری برداشت که همانا فراهم کردن شرایط حداقلی برای فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی است. در واقع، علاوه بر اصلاح‌طلبان، حاکمیت هم وظیفه دارد تا موانع برطرف شود. همین که وزیر اطلاعات می‌گوید ما به مسایل شخصی افراد ورود نمی‌کنیم، گامی در جهت فراهم‌سازی حداقل هاست. اصولا وظیفه وزارت اطلاعات ایجاد امنیت و احساس امنیت در جامعه است و نه به وجود آوردن حس هراس و ناامنی (حتی برای مخالفان). حاکمیت باید شرایطی را فراهم

آورد که همه بتوانند در چارچوب قانون فعالیت کنند. اگر این گام‌ها، از سوی دولت و مجموعه نیروهای سیاسی برداشته شود؛ آنگاه در مرحله بعد می‌توان «منشور وفاق ملی» را تهیه و تدوین کرد. در این منشور، تعاریف، اصول، مبانی و اهداف فعالیت‌های سیاسی مشخص می‌شود. همچنین، برنامه‌ریزی برای پیشبرد فرآیندی است که ما را از شرایط کنونی به نقطه مطلوب (ایده‌آل) وحدت و وفاق جامعه برساند. منشور می‌تواند این فرآیند تدریجی و گام به گام را تعریف و تقسیم وظایف کند تا با کمک گروه‌های سیاسی و اجتماعی و نهادهای حاکمیتی بتوان منشور وفاق ملی را اجرا کرد و گام‌های موثری در جهت تحقق وفاق ملی برداشت که نتیجه آن، تامین منافع ملی و امنیت ملی و زمینه‌سازی برای توسعه ملی و حل مشکلات کشور خواهد بود.

به مسوولیت دولت هم اشاره داشتید. با توجه به اینکه دولت یازدهم با صبغه «فراجناحی» تشکیل شد و رئیس‌جمهور سعی کرد از معتدلین و عقلای هر دو جناح در کابینه خود استفاده کند؛ مشخصاً دولت روحانی چه نقشی می‌تواند در جهت فراهم‌سازی زمینه‌های مذاکره و وفاق ملی ایفا کند؟

دولت برداشتن گام اول خود را در همان ابتدای کار با تدوین پیش‌نویس لایحه حقوق شهروندی و نظرخواهی از کارشناسان شروع کرد. این لایحه الان آماده است اما با گذشت دو سال از تشکیل دولت، هنوز از سوی رئیس‌جمهور ابلاغ نشده. گام اول دولت باید ابلاغ همین لایحه حقوق شهروندی باشد که می‌تواند زمینه‌های سیاسی وفاق ملی را در کشور فراهم کند. اصولاً دموکراسی یعنی اینکه با وجود اختلاف عقاید، همه حقوق شهروندی دارند و از حق شرکت در انتخابات، فعالیت سیاسی و مشارکت در حاکمیت ملی برخوردار هستند و می‌توانند در قالب شوراهای شهر و روستا و در سطح ملی در مجلس، این حاکمیت و مشارکت سیاسی را عینیت بخشند و با تقسیم وظایف، همه نیروهای اجتماعی در جایگاه خود قرار می‌گیرند. طبیعتاً بقیه قوا (قضاییه و مقننه) هم باید هماهنگ با برنامه وفاق ملی حرکت کنند. یعنی مجلس باید منشور وفاق ملی را به صورت قانون در بیاورد و در آن وظایف دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی را مشخص کند. وقتی این منشور تبدیل به قانون و لازم‌الاجرا شد، قوه قضائیه هم مسوولیت خواهد داشت تا از اجرای موازین قانونی حفاظت کند. بنابراین، هر سه قوه کشور و نیز همه نهادهای مشورتی و حاکمیتی باید خود را با برنامه و منشور وفاق ملی هماهنگ کنند.

نکته دیگر آن است که بحث «مذاکره ملی» همزمان با نقطه اوج مذاکرات هسته‌ای ایران

مطرح شد. تحلیل شما از این همزمانی چیست؟ آیا مذاکرات خارجی ایران (به ویژه با آمریکا) می تواند به الگویی برای تقویت گرایش به مذاکره در داخل تبدیل شود؟

قطعاً می تواند کمک کند. همانطور که ما تجربه کردیم با سیاست تنش زدایی، تعامل و گفت و گو می توانیم مشکلات خود را در سطح جهانی حل کنیم؛ آیا اینقدر خودمان رشد پیدا نکرده ایم که تنش های داخلی را هم از طریق گفت و گو حل کنیم؟ چه دلیلی دارد که ما نتوانیم تجربه خود در سطح جهانی را در سطح داخلی و ملی هم تکرار کنیم؟ بنابراین، مذاکرات خارجی ایران برای حوزه داخلی هم تجربه مفیدی است. به خصوص اینکه به امید به نتیجه رسیدن مذاکرات و انجام توافق، این تصور نباید در جامعه به وجود بیاید که فردای توافق همه مشکلات حل خواهد شد. حل مشکلات بین المللی ایران و رفع تحریم ها فرآیندی خواهد داشت که حداقل تا پایان سال ۹۴ طول خواهد کشید تا این فرآیند تعهدات پیاده شود و به تدریج پیامدهای تحریم با برنامه ریزی همه جانبه رفع شود. در چنین شرایطی اگر پروژه «وفاق ملی» محقق شود، بستری برای حل مشکلات داخلی کشور خواهد بود تا با مشارکت همه مردم و گفت و گو بتوان در زمان کوتاه تری این برنامه ها اجرا و بحران ها حل شود. به نظر من، مقطع کنونی را باید مقطعی تاریخی دانست که با تجربه مذاکرات و تنش زدایی خارجی و نوعی بازخوانی گذشته و رفتارهای داخلی بتوانیم مناسبات سیاسی را هم در سطح احزاب و هم در سطح دولت - ملت حل کنیم، شکاف ها را پر کرده و هماهنگی کاملی را بین ملت و حاکمیت به وجود آوریم که در آن، هم نهادهای حاکمیتی در سر جای خود باشند و هم احزاب، مطبوعات و نهادهای مدنی بتوانند نقش واسط و ناظر خود را ایفا کنند. از این منظر، شاید بتوان به فال نیک گرفت که در آستانه حل مشکل تحریم ها و مذاکرات هسته ای، چنین گام بلند داخلی هم برداشته شود.

سوال جدی که وجود دارد درباره چشم انداز واکنش جریان مقابل است. آیا جریان راست به عنوان نیروی متصل به قدرت اصولاً انگیزه و منفعتی برای ورود به فاز مذاکره سیاسی در راستای وفاق ملی با اصلاح طلبان و نیروهای بیرون از قدرت دارد؟ ضمن آنکه شما تجربه گفت و گو و مکاتبه با موتلفه اسلامی در زمان حیات مرحوم عسگر اولادی در دهه ۸۰ را دارید که البته بیش از مکاتبه به محاکمه نهضت آزادی از سوی موتلفه تبدیل شد و عملاً نتیجه ملموسی به همراه نداشت...

من نمی دانم دوستان موتلفه چگونه می اندیشند؛ ولی نگاه ما در نهضت آزادی این است که

حزب مولفه اسلامی یک جریان با سابقه تاریخی است که باید در جایگاه خود حضور داشته باشد و این حضور را برای سلامت تحولات جامعه ایران مفید می‌دانیم. ما همیشه نسبت به جریان مولفه اسلامی احترام قائل بوده‌ایم البته به‌رغم کم‌لطفی‌ها و بی‌مهری‌هایی که داشتند. آن مکاتبات دهه ۸۰ هم با این هدف بود که با تکیه بر آموزه‌های قرآنی و معارف دینی که داریم، گفت‌وگو و تحمل یکدیگر را یاد بگیریم. امروز هم باید با تکیه بر عقلانیت، بر وجوه اشتراک تکیه کنیم و نه اختلاف و افتراق. ما باید با مذاکره و گفت‌وگو، وجوه اشتراک خود را توسعه دهیم. من معتقدم ما می‌توانیم نه تنها با مولفه بلکه با همه احزاب و گروه‌های سیاسی (چه اصلاح‌طلب و چه اصولگرا) تعامل داشته باشیم. ما در نهضت آزادی و جریان‌های نواندیشی دینی سابق مربوط به تعامل تعالی‌بخش با روحانیت از دهه ۲۰ به بعد را داریم که کتاب‌هایی هم در این باره منتشر شده است. ما همیشه اعتقاد داشته‌ایم که باید با روحانیت و اسلام سنتی به شکلی تعالی‌بخش تعامل داشته باشیم و این آموزه‌ها را از آیات قرآن و تجربه تاریخی گرفته‌ایم و عقلانیت هم به آن حکم می‌کند...

خواست و رویکرد شما به گفت‌وگو با محافظه‌کاران و سنت‌گرایان مشخص است. پرسش درباره نوع مواجهه آنهاست که ظاهراً به علت تکیه بر قدرت، اصولاً منفعتی در گفت‌وگو و تعامل نمی‌بینند...

من فکر می‌کنم ما با اتکا به وظیفه دینی و اجتماعی که داریم، باید عمل کنیم. ما وظیفه امر به معروف و نهی از منکر داریم و از این جهت، باید به این برادران بگوییم که روش شما جز آنکه تیشه بر ریشه نظام و فراتر از آن منافع ملی ایران بزند، حاصلی در بر ندارد. به خصوص با شرایط بحرانی حاکم بر منطقه، بیش از پیش باید بر منافع ملی تکیه کرد و با کنار گذاشتن اختلاف‌های کوچک، با هم گفت‌وگو کنیم. همه تحلیل‌ها حکایت از آن دارد که هدف اصلی همه بحران‌های منطقه‌ای، نظام جمهوری اسلامی و ایران است. در این شرایط، باید دست به دست هم دهیم تا هم تمامیت ارضی کشور و هم اقتدار جمهوری اسلامی را حفظ کنیم و در چارچوب قانون اساسی (میثاق ملی) مناسبات خود را تنظیم کنیم.

به‌عنوان سوال آخر، فکر می‌کنید تحولات سیاسی آینده به‌ویژه انتخابات مجلس دهم و تغییر احتمالی ترکیب آن می‌تواند در تقویت حرکت به سمت وفاق ملی موثر باشد؟
من نسبت به آینده امیدوار هستم و فکر می‌کنم تحولاتی که در داخل کشور شکل می‌گیرد،

در جهت تشکیل مجلسی هماهنگ‌تر با دولت است. مجلسی که از عقلانیت و انسجام بیشتری برخوردار باشد تا بتواند در چارچوب منافع ملی به وظایف خود عمل کند. من به آینده خوشبین هستم.

هنوز تا به بارنشستن دستاوردها صبوری لازم است^۱

مذاکرات ایران و شش قدرت جهانی پیرامون مسئله هسته‌ای ایران که قریب ۲۰ ماه طول کشید، یک رویداد مهم تاریخی است و توافق جامع حاصل شده که پیامد سیاست تنش‌زدایی با جامعه جهانی است، دستاورد مهمی برای دیپلماسی کشور و منافع ملی محسوب می‌شود. جا دارد این موفقیت دستگاه دیپلماسی کشورمان را به دکتر حسن روحانی، رئیس‌جمهور، دکتر محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه و همچنین تیم مذاکره‌کننده که با صبوری و دانش کافی توانستند مذاکرات را به نتیجه برسانند، تبریک بگوییم. امید است دستاوردهای این توافق تاریخی بتواند نصیب ملت ایران و باعث ارتقای امنیت ملی و حل مشکلات جاری کشور شود. اما در اینجا لازم است چند نکته مهم یادآوری و بر آنها تأکید شود. ملت ما به‌طور طبیعی انتظار دارند بعد از رفع تحریم‌ها، در حوزه اقتصادی گشایش‌هایی ایجاد و مشکلات جاری برطرف شود. این موضوع اگرچه انتظاری بحق است اما باید توجه داشت که به‌ثمرنشستن دستاوردهای توافق در حوزه اقتصاد نیاز به زمان دارد و طبق توافق ممکن است رفع این تحریم‌ها چندین ماه طول بکشد. در این زمینه، هم دولت خواسته‌های مردم را دنبال می‌کند و هم مردم با صبوری، حل مشکلات کشور را پیگیری خواهند کرد. نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد این است که دولت یازدهم در دوسالی که از عمر آن می‌گذرد بیشترین وقت خود را صرف دیپلماسی هسته‌ای و مذاکرات در سطح جهانی با شش کشور کرده است. البته حل مسئله هسته‌ای ایران یکی از وعده‌های دولت دکتر روحانی بود که خوشبختانه به ثمر نشسته است. اما ایشان در انتخابات وعده‌های دیگری نیز در خصوص سیاست‌های داخلی مطرح کرده بودند که جا دارد پس از این موفقیت، دولت و به‌خصوص مدیران ذی‌ربط به‌موقع در جهت تحقق وعده‌های انتخاباتی دکتر روحانی در حوزه سیاست داخلی تلاش کنند و به آنها جامه عمل بپوشانند. در این میان به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین وعده سیاست داخلی دولت یازدهم، اجرای قانون و تأمین حقوق شهروندی بود که حتی در زمینه حقوق شهروندی کار کارشناسی آن انجام و لایحه آن نیز تهیه شده است که جا دارد ابلاغ شود تا با ایجاد فضای مساعد داخلی، نهادهای مدنی، احزاب و رسانه‌ها بتوانند در چارچوب قانون فعالیت خود را توسعه دهند. به‌علاوه دولت در جهت ارتقای امنیت داخلی تلاش لازم را

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۴/۲۴

معمول دارد تا سرمایه‌گذاران در چنین فضایی جاذبه لازم را داشته باشند تا با به‌گرددش درآوردن چرخ‌های اقتصادی کشور، رکود فعلی اصلاح و زمینه اشتغال فراهم شود. به‌طور خلاصه در این برهه تاریخی، شایسته است هم دولت و هم مردم صبور ایران با واقع‌بینی، زمینه‌های لازم را برای بهره‌گیری از دستاوردهای این توافق جامع تاریخی، هم در عرصه داخلی، هم منطقه‌ای و هم بین‌المللی فراهم کنند.

دلواپسان و توافقی هسته‌ای^۱

اینکه بهانه و انگیزه دلواپسان برای مخالفت و کارشکنی در مذاکرات و توافق جامع هسته‌ای چیست بهتر است از خود آنها سؤال شود تا بطور شفاف نظرات و دیدگاه‌های خودشان را در این خصوص ابراز دارند. اما آنچه لازم است در اینجا مورد بحث و تأکید قرار گیرد، تأمین آزادی بیان و اظهارنظر مخالفان و انتقادکنندگان در جامعه از جمله به برنامه‌های دولت یازدهم و توافق هسته‌ای در چارچوب قانون است. قانون اساسی به ویژه در اصول فصل سوم و سایر قوانین موضوعه از جمله حقوق شهروندی که لایحه آن توسط ریاست جمهوری تهیه شده است حدود اختیارات شهروندان را برای اظهارنظر و نقد عملکرد حاکمان تعیین کرده است. در آموزه‌های قرآنی نیز نگاه اصلی فریضه امر به معروف و نهی از منکر اختصاص به نقد عملکرد حاکمان دارد. اهمیت حیاتی این فریضه برای حفظ سلامت نظام اجتماعی در حدیست که مولای متقیان علی (ع) در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: نسبت تمام عبادات از جمله نماز، روزه، حج و حتی جهاد فی سبیل‌الله به امر به معروف و نهی از منکر مانند آب دهان در مقابل آب دریای بی‌کران است (کنفته فی بحر لجی).

باتوجه به چنین دیدگاه ویژه‌ای در قانون اساسی و آموزه‌های قرآن و معارف اسلامی و نقش سازنده‌ای که اظهارنظر مخالفان و انتقادکنندگان در حفظ سلامت مدیریت جامعه و جلوگیری از انحراف مسئولان دارد نه تنها هرگز نبایستی نگران اظهارنظر جمعی به عنوان «دلواپسان» درخصوص مذاکرات و توافق هسته‌ای بود؛ بلکه باید از انتقاد سازنده آنها هم استقبال کرد و اگر دامنه اعتراض و انتقاد آنها خارج از محدوده قانون و مصالح و منافع ملی باشد می‌توان بطور مقتضی به آنها مشفقانه تذکر داد. اما آنچه می‌تواند موجب نگرانی باشد محدودیت اظهارنظر برای همه شهروندان و گردش آزاد اطلاعات است. نقد عملکرد دولت و حاکمان اگر مشفقانه، مستدل و کارشناسی باشد بطور طبیعی بایستی مورد استقبال مسئولان نظام قرار گیرد و به موقع نسبت به اصلاح برنامه‌ها و تصمیمات خود اقدام نمایند. و اگر اظهارنظر و نقدی با سوء نیت و با مبانی غیرمستدل و غیرکارشناسی صورت گیرد بطور طبیعی سایر شهروندان و صاحب‌نظران و حتی خود مسئولان پاسخ لازم را ارائه خواهند داد. این گونه گردش آزاد اطلاعات و تبادل نظر

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته نامه «پایتخت کهن» - ۱۳۹۴/۵/۳

در عرصه عمومی بطور طبیعی پیوند ملت - دولت را تقویت می کند و پیامد آن تقویت نظام خواهد بود.

بعلاوه آنچه می تواند موجب نگرانی باشد از يك سو آزادی اظهار نظر و تجمعات جمعی با عنوان "دلوپسان" برای نقد در بحرانی ترین روزهای مذاکرات و توافق هسته ای و از سوی دیگر محدودیت سایر گروه های اجتماعی و صاحب نظران برای برگزاری اجتماعات و پاسخگویی به آنهاست. اجرای بدون تبعیض قانون و رعایت عدالت قضایی برای همه شهروندان راهبردی است که می تواند از اینگونه نگرانی ها جلوگیری کند.

مذاکرات هسته ای با درایت و صبوری تیم مذاکره کننده دولت یازدهم پس از ۲۲ ماه تلاش پیگیر موفق به دستیابی به توافق جامع تاریخی و تأمین منافع ملی شده است که جا دارد باز هم از تلاش ها و خدمات ارزشمند جناب آقای دکتر محمدجواد ظریف و تیم مذاکره کننده هسته ای و جناب آقای دکتر روحانی رئیس جمهور محترم سپاسگزاری و قدردانی بعمل آید. در چنین شرایطی اگر دولت غاصب اسرائیل و برخی کشورهای منطقه به شدت مخالف این توافق هستند دلائل آنها قابل فهم و پذیرش است. آنچه موجب سؤال و ابهام است مخالفت برخی از رسانه ها و دلوپسان در داخل کشور با نفس مذاکرات و توافق جامع هسته ای است که قابل توجیه نیست. این روند بطور طبیعی موجب آگاهی بیشتر مردم نسبت به منطق و انگیزه مخالفان مذاکره و توافق هسته ای شده و خواهد شد و لذا در انتخابات پیش روی مجلس مردم براساس شناخت و آگاهی خود عمل خواهند کرد.

ضرورت تسریع در بازگشایی انجمن صنفی مطبوعات^۱

به نظر شما، آیا خبرنگاران در آزادی خواهی ملت ایران و پیشرفت و بهبود زمینه‌های فرهنگ، سیاست و اقتصاد نقشی دارند؟

بدون تردید خبرنگاران رسانه‌ها در کنار نهادهای مدنی و احزاب سیاسی، در یک جامعه باز و دموکراتیک و در حال گذار به دموکراسی نقش اساسی در پاسداری از آرمان‌ها، انعکاس دیدگاه‌ها و مطالبات مردم از جمله در خصوص آزادی خواهی و برنامه‌های توسعه و پیشرفت جامعه دارند و به صورت پل ارتباطی دو طرفه بین مردم و حاکمان زمینه‌های تعامل و تبادل نظر فیما بین را فراهم می‌کنند. اگر در اصول قانون اساسی و معارف اسلامی امر به معروف و نهی از منکر جایگاه رفیعی در جلوگیری از انحراف و ایجاد تعادل و بستر سازی لازم برای پیشرفت و توسعه جامعه دارند، خبرنگاران رسانه‌ها در این عرصه نقش مهمی برای اطلاع رسانی، آگاهی بخشی و تامین امکانات لازم جهت گردش آزاد اطلاعات و آگاهی بخشی در جامعه ایفا می‌کنند.

اگر دانستن و آگاهی حق هر شهروندی است که در جریان رویدادهای واقعی جامعه خود قرار گیرند، خبرنگاران رسانه‌ها در این عرصه نقش کلیدی و خطیری بر عهده دارند. در جامعه امروز ارتباطات و حوزه اطلاع رسانی بصورت علمی بسیار توسعه پیدا کرده است و ضرورتاً خبرنگاران بایستی از دانش و تخصص لازم در زمینه خاص اطلاع رسانی خود از جمله در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بهره‌مند باشند تا بتوانند به طور موثر عمل کنند. بعنوان مثال خبرنگاری که بخواهد در زمینه حوزه مدیریت شهری اطلاع رسانی کند الزاماً علاوه بر دانش کلی ارتباطات بایستی با مفاهیم و سئوالات مختلف در حوزه مدیریت شهری و سوابق تاریخی آنها آشنا باشد تا با شناخت مسائل بتواند به رسالت آگاهی بخشی خود در زمینه تنظیم اخبار و گزارش‌ها و در موارد لازم بررسی و نقد رویکردها و عملکردها به طور موثر عمل نماید. در شرایط کشورهای در حال توسعه که خبرنگاران از امنیت لازم برخوردار نیستند و یا در دوران جنگ و درگیری‌ها، خبرنگاران برای انجام رسالت اطلاع رسانی خود معمولاً با مخاطرات و پرداخت هزینه‌های بسیار سنگین برای خود و خانواده روبرو می‌شوند در این شرایط حساس بسیاری از خبرنگاران برای انجام این وظایف و رسالت حرفه‌ای خود با ایثار و فداکاری قهرمانانه ایستادگی

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار نشریه پایتخت کهن - ۱۳۹۴/۵/۱۷

می‌کنند و از خود و حرفه خبرنگاری نام نیک بر جای می‌گذارند. در سطح جهانی و به خصوص در کشور خودمان در دهه‌های اخیر شاهد چنین خبرنگارانی بوده‌ایم که با حفظ شرافت قلم و اخلاق حرفه‌ای به رسالت آگاهی بخشی خود عمل کرده‌اند، ایستاده‌اند و هزینه‌های بسیار سنگینی را هم متحمل شده‌اند و از خود نام نیک در حرفه خبرنگاری و اجتماعی به ثبت رسانیده‌اند و نام و یادشان همواره در جامعه ما زنده و مورد احترام بوده است.

به نظر شما دولت یازدهم چه اقدامات مفیدی را نسبت به خبرنگاران برای جبران توقیف و تعطیلی نشریات انجام دهد؟

در دولت یازدهم در حد انتظار تاکنون اقدامات موثری برای تامین امنیت شغلی و آزادی عمل آنها در چارچوب قانون بعمل نیامده است. اگر چه رسانه‌ها به طور نسبی آزادتر از دوران دولت قبل به خدمات خود عمل می‌کنند، اما چند مورد تجربه محدود توقیف روزنامه‌ها نشان داد که امنیت شغلی خبرنگاران در حد وعده‌های رئیس جمهور محترم در دولت یازدهم مورد عمل قرار نگرفته است. امید است بعد از حل و فصل مسائل و مشکلات سیاست خارجی و اجرایی شدن «برجام» و توافق هسته‌ای و اعلام لایحه حقوق شهروندی؛ خبرنگاران با امنیت و آرامش خاطر بیشتری بتوانند به وظیفه آگاهی بخشی خود عمل کنند.

هر صنفی در کشور دارای تشکل است، به نظر شما چرا روزنامه‌نگاران از برخورداری انجمن صنفی محروم هستند؟

با حساسیت خاصی که روی رسانه‌ها و خبرنگاران در سالهای اخیر وجود داشته است متأسفانه به رغم اینکه بازگشایی انجمن صنفی مطبوعات در برنامه‌های اصلاحات فرهنگی-اجتماعی دولت یازدهم پیش بینی شده است اما تاکنون این انجمن نتوانسته مجوز لازم را برای تجدید فعالیت خود دریافت کند. این امید وجود دارد که پس از رتق و فتق مسائل سیاست خارجی، دولت یازدهم با تمرکز به مسائل سیاست داخلی مشکلات سر راه بازگشایی دفتر انجمن صنفی مطبوعات و تجدید فعالیت آنها در چارچوب قانون فراهم شود و به این ضرورت و انتظار روزنامه‌نگاران جامعه عمل پوشانده شود.

راهکار های تامین نیاز های شهروندان در دوران ”پسا تحریم“^۱

توافق هسته ای و ”برجام“ بدون تردید موجب ارتقاء جایگاه ایران در منطقه و جهان شده و چالش های سیاسی در داخل آمریکا که از جمله در نطق رئیس جمهور آمریکا و اختلاف آشکار دولت او با ما با دولت غاصب اسرائیل در دانشگاه واشنگتن بروز و نمود پیدا کرده است؛ پیامد سیاست واقع بینانه تنش زدایی در سیاست خارجی دولت یازدهم و درایت و توانمندی تیم مذاکره کننده هسته ای و حمایت و پشتیبانی همه جانبه نهادهای مسئول کشور بوده است.

اینک دولت یازدهم و همه صاحب نظران جامعه در مقابل این سوال مهم قرار گرفته اند که چگونه از این دستاورد های مهم و توافق تاریخی در راستای منافع ملی و پاسخ به نیاز های واقعی کشور و شهروندان استفاده بعمل آید. راهکارهای مهم و شفافی در سخنان اخیر رئیس جمهور محترم و در سخنان، یادداشت ها و اظهار نظر صاحب نظران، در روز های اخیر، مورد تاکید قرار گرفته است که ضرورتا جمع بندی آن ها مورد عمل قرار خواهند گرفت. در راهکار های بخش اقتصادی که تامین رفاه و معیشت مردم را با اولویت هدف قرار می دهد؛ تمرکز بر سرمایه گذاری جهت تقویت زیر ساخت ها، فعالیت تولیدی اشتغال زا، حذف اقتصاد دلالی، تمرکز بر توسعه بخش خصوصی واقعی، توسعه اشتغال و کاهش بیکاری، افزایش درآمد، توزیع عادلانه امکانات در سطح جامعه و ... مورد تاکید قرار گرفته است که با برنامه ریزی شایسته پیگیری خواهد شد. اما با توجه به سرمایه گذاری های سنگینی که در این بخش ضرورت دارد و محدودیت های منابع دولت، حتی با آزاد شدن منابع مالی محدود بلوکه شده، اجبارا بایستی زمینه سرمایه گذاری های لازم برای اجرای برنامه های توسعه اقتصادی توسط بخش خصوصی واقعی (اعم از ایرانیان داخل و خارج کشور) و در صورت ضرورت سرمایه گذاری خارجی فراهم شود. طبیعی است که سرمایه گذاری آزاد نیاز به امنیت سرمایه گذاری است و این شرایط جز با حاکمیت قانون و شفافیت و توسعه سیاسی امکان پذیر نیست. برای کاهش و حذف رانت های موجود ضرورتا بخش خصوصی واقعی در برنامه ریزی ها مورد توجه قرار می گیرد تا بدنه متورم دولت و بخش های وابسته به دولت که بخش اعظم بودجه دولت را به خود اختصاص داده است؛ به تدریج به بخش خصوصی با اشتغال و تولید مفید منتقل شوند. در صورتیکه این روند با جدیت دنبال شود

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۵/۱۹

زمینه تحول فرهنگی و اجتماعی نیز در جامعه در پی خواهد داشت.

علاوه بر مسئله معیشت مردم و رفاه عمومی که بخش عظیمی از جامعه ما درگیر آن است، مشکل محیط زیست و سلامت شهروندان که بخش قابل توجهی از آن متأثر از مشکل ترافیک کلانشهرهاست نیز در اولویت برنامه ریزی‌ها بایستی مورد توجه خاص قرار گیرد. در کلانشهرها به ویژه در تهران مشکل ترافیک و آلودگی هوا علاوه بر زمان تلف شده روزانه شهروندان؛ آمار مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا تکان دهنده است. در این خصوص راهکارهای کارشناسی برای خروج از این بحران شهرهای کشور در سه دهه گذشته ارایه شده اما کمتر مورد توجه قرار گرفته است که جا دارد باز هم به آن‌ها پرداخته شود.

بطور خلاصه، اجرای برنامه‌های لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای مبرم شهروندان در دوران "پسا تحریم" و اجرای برنامه "برجام" نیاز به جلب همکاری، همفکری و همدلی همه شهروندان دارد که پیشین‌از آن تامین حقوق شهروندی، آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت تصریح شده در قانون اساسی و قوانین جهانشمولی است که جمهوری اسلامی نسبت به اجرای آن‌ها متعهد شده است. این مهم نیز همان گونه که در سیاست خارجی با بهره‌گیری از سیاست تنش‌زدایی از طریق گفت و گو و تعامل سازنده با موفقیت انجام شده است؛ در عرصه سیاست داخلی نیز سیاست تنش‌زدایی با پذیرش و اجرای حقوق شهروندی و تقویت فضای باز سیاسی و گفت و گو در چارچوب قانون و منافع ملی، می‌تواند با موفقیت انجام شود و زمینه لازم برای وفاق ملی و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی را فراهم سازد.

بازرگان تا پایان راه به انتقال آرام قدرت اعتقاد داشت^۱

محمدجواد روح: «اینکه ما کنار هم بنشینیم و گفت‌وگو کنیم آن زمان اصلاً برایمان قابل تصور نبود». این را دکتر بهروز برومند می‌گوید؛ در میزگردی با حضور محمد توسلی. زمانی که اشاره می‌کند، خیلی دور نیست؛ نه تنها به دهه ۴۰ و شکاف‌ها و تعارضات درون جبهه ملی اشاره دارد، بلکه به ابتدای انقلاب هم. زمانی که ملی‌گرایان و لیبرال‌ها در بامداد انقلاب بر مصدر دولت نشستند و دبیرکل نهضت آزادی ایران نخستین نخست‌وزیر امام شد. تحولات جامعه ایران پس از انقلاب اما برای بسیاری نیروها تجربه‌آموز بوده است. نیروهای ملی و ملی - مذهبی چون اولین سوژه رادیکال‌ها بودند، در این آموختن هم پیشگام شدند. بدین ترتیب است که برومند، عضو حزب ملت ایران، برای بازرگان و سحابی‌ها در سطح داریوش فروهر (رهبر مقتول این حزب) احترام قائل می‌شود. نیروهای ملی و ملی - مذهبی اما سال‌ها قبل‌تر از این هم با یکدیگر اتحاد داشتند؛ در زمان ماه عسل نیروهای ملی در دولت محمد مصدق، چهره‌ای که هم توسلی به نمایندگی از نهضت آزادی، و هم برومند در دفاع از مشی و منش سیاسی او هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند. آنها از مشروطه‌خواهی مصدق به عنوان راهی یاد می‌کنند که جز از آن طریق که مصدق رفت، رفتی نبود و به همین جهت هم برای طیف‌های متنوع جبهه ملی و حتی اصلاح‌گرایان پس از انقلاب الگو شد. راهی که در آن قرار بود شاه سلطنت کند و نه حکومت؛ رویکردی مشروطه خواهانه که محمدرضا شاه نپذیرفت تا توفان جمهوری خواهان و براندازان بیاید و سلطنت و مشروطیت را با هم ببرد...

معروفترین جمله‌ای که از دکتر مصدق در تاریخ ایران به یادگار مانده و به‌خوبی مشی مشروطه‌خواهانه این رهبر سیاسی را به نمایش می‌گذارد، همان است که گفت: «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت». این عبارت در مقطعی مطرح شد که محمدرضا پهلوی، به‌عنوان یک پادشاه جوان، در برابر نخست‌وزیران قدرتمند و ریشه‌دار همچون فروغی، قوام، حتی رزم‌آرا و نهایتاً مصدق دچار نقطه ضعف بود و درعین حال، جنبش اجتماعی حامی نهضت ملی پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در اوج قدرت و پویایی می‌نمود. با این وجود و علیرغم خواست مشروطه‌خواهانه‌ای که دکتر مصدق بیان کرد؛ شاه نه تنها به سلطنت اکتفا نکرد، بلکه کودتا کرد و بعد از کودتا هم به سمت دیکتاتوری رفت. سؤالی که بر این مبنا می‌توان پرسید، این

^۱ بررسی ابعاد سیاسی پروژه مشروطه خواهی و اصلاح طلبی در میزگردی با حضور دکتر بهروز برومند و مهندس محمد توسلی - منبع: مهرنامه شماره ۴۳ - مرداد ماه ۱۳۹۴

است که: آیا شعار دکتر مصدق واقع بینانه بود؟

برومند: از دید من، شروع کوشش‌های اجتماعی دکتر مصدق در جهت برقراری مشروطه کلا بر این مبنا بود که مردم به پا خاستند علیه خودکامگی درونی و وابستگی بیرونی. محمدرضا شاه در روزهای اول هیچ‌کاره بود. اما چه خودش و چه پدرش، مصداق جمله‌ای از مخبرالسلطنه هدایت بودند. هدایت که شش سال وزارت رضاشاه را برعهده داشت، می‌گفت: «در حکومت رضاشاه، هیچکس اختیاری نداشت. در تمام امور، آن امر باید به نظر مبارک می‌رسید...».

مشابه همین را تقی‌زاده هم گفت که ما در دوران رضاشاه آلت فعل بودیم!

برومند: بله. به همین جهت، وقتی بناست که همه چیز بر اساس «نظر مبارک» باشد؛ دیگر از اساس با بنیاد مشروطه جور در نمی‌آید. به‌ویژه آنکه برداشت زنده‌یاد دکتر مصدق این بود و بارها هم به جهات مختلف گفته بودند که این نهضت، نهضتی است برای ستیز با خودکامگی درونی و بیرونی که وجه بیرونی آن، همان استعمار بود و در آن زمان، روس و انگلیس بودند و هنوز آمریکا مطرح نبود. بنابراین، آنچه شاه و قبل از آن پدرش می‌خواستند انجام دهند، با مشروطه‌خواهی سازگار نبود و بی‌شک، مصدق تا پایان زندگی و سرتاسر زندگی خود، آدمی بود مشروطه‌خواه. اما به سؤال من پاسخ ندادید. آیا شعار «شاه سلطنت کند و نه حکومت» واقع بینانه بود؟ اینکه دکتر مصدق چه می‌خواست، یک بحث است و اینکه آیا خواست او با توازن قوا تطابق داشت، موضوعی دیگر...

برومند: اگر معنای این شعار، طرفداری از مشروطه بود؛ واقع بینانه بود. چرا که اگر غیر از این می‌خواست راهی را برگزیند، باید ایران به همان سیستم پادشاهی قدیم بازمی‌گشت و یا سیستم خلافت عباسی! اگر مصدق می‌خواست ایران مشروطه باشد، این شعار هم واقع بینانه بود. اگر هم بخواهیم به این مسأله بپردازیم که زورشان به طرف مقابل نمی‌رسید، آنگاه در خیلی مسایل دیگر هم این صدق می‌کند که اگر قدرت تغییر و اصلاح وضع موجود را نداریم، به واقعیتی در یک سطح پایین‌تر تسلیم شویم. آن‌وقت این روند دیگر حد و مرز نخواهد داشت. به‌عنوان نمونه، زن و شوهری با هم در خیابان پیاده‌روی می‌کنند. یک نفر می‌خواهد به زن تجاوز کند و زور شوهر هم به او نمی‌رسد. آیا در این شرایط، واقع بینانه است که شوهر اعتراض کند و یا باید بایستد و بگوید حالا که زور من به او نمی‌رسد، اجازه دهم هر کاری می‌خواهد بکند؟! موضع مشروطه‌خواهانه مصدق هم، عین همین است. در حوزه سیاست خارجی و مسأله نفت

هم، خیلی‌ها می‌گویند اگر ایشان پیشنهاد بانک بین‌الملل را می‌پذیرفت، یا سقوط نمی‌کرد و یا وضع امروز ما بهتر بود. در واقع، پرسش اصلی آن است که آیا ما در جریانات اجتماعی باید به سطح پایین‌تر راضی شویم یا نه؟ این مسأله امروز هم وجود دارد و بسیاری تحت این عنوان که کاری نمی‌شود کرد، عافیت‌طلبی پیشه می‌کنند. مگر در دوران آقای احمدی‌نژاد، جز این بود که منتقدان می‌دانستند هرچه بگویند به جایی نخواهد رسید؛ اما با این حال، از طرح مواضع و هشدارهای خود دریغ نمی‌کردند. بنابراین، اگر بخواهیم واقع‌بینی را بدین شکل معنا کنیم، بسیاری از کوشش‌های اجتماعی هرگز نباید صورت بگیرد. به عبارتی، اصولاً این سؤال درست نیست که بگوییم آیا شعار مصدق واقع‌بینانه بود یا نه؟ از نظر خود او، ناگزیر بود. حتی با آنکه می‌دانست، شکست هم خواهد خورد؛ ولی ناگزیر بود که این شعار را بگوید و بر موضع مشروطه‌خواهانه خود بایستد.

آقای مهندس! ارزیابی شما در این باره چیست؟ آیا با آرایش‌قوایی که آن زمان وجود داشت، اصولاً زمینه مناسبی برای طرح بحث «شاه سلطنت کند و نه حکومت» فراهم بود؟

محمد توسلی: ما اگر زندگی دکتر مصدق را از دوران انقلاب مشروطه مدنظر قرار دهیم، خواهیم دید که در مقطع انقلاب مشروطه آن زنده یاد جوانی ۲۴ ساله بودند و در جریان رویدادهای پس از انقلاب مشروطه و دوران رضاخان قرار داشت و با شناخت و آگاهی از گفتمان انقلاب مشروطه در مراحل مختلف زندگی شخصی و سیاسی خود همواره بر این ارزش‌های متعالی و در جهت منافع ملی ایستادگی و موضع‌گیری کرده است. بنابراین، به نظر من آنچه دکتر مصدق در قبال عملکرد شاه و سلطنت عنوان می‌کرد، واقع‌بینانه و با نگاهی راهبردی بوده است. برای اینکه زمینه اجتماعی و نگاه راهبردی دکتر مصدق را توضیح بدهم، اشاره ای به این نکته می‌کنم که انقلاب مشروطه چرا بوجود آمد و اهداف و آرمان آن چه بود؟ هدف اصلی انقلاب مشروطه برخورد با اقتدار و استبداد شاهان قاجار بود که در آن تنها «کلام ملوک» نافذ بود و جامعه از بالا مدیریت می‌شد و مردم همه رعیت بودند. راهکار محدود و مشروط کردن اختیارات شاه در چارچوب قانون و تفویض اختیار به نمایندگان منتخب مردم در مجلس و دولت منتخب مجلس بود و در یک کلمه حاکمیت «قانون» بود. انقلاب مشروطه در عین حال در شرایطی رخ داد که اروپا متحول شده بود. ایرانی‌ها به فرنگ سفر می‌کردند، ظواهر تمدن را می‌دیدند و در بازگشت به ایران آن را بازگو می‌کردند. انقلاب صنعتی در انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹

شکل گرفته بود. افکار و اندیشه‌های نو ناشی از تحولات جدید اروپا از طریق نویسندگانی چون عبدالرحمن کواکبی در سوریه، روحانیونی چون آخوند خراسانی، میرزای نائینی و روشنفکرانی نظیر آخوندزاده و آدمیت در ایران منتقل می‌شد. افرادی که با مبانی تمدن غرب آشنا شده بودند، نمی‌توانستند وضعیت کشور را تحمل کنند. دنبال راهکار برون رفت از آن شرایط ناهنجار بودند. راهکار هم این بود که به جای آنکه قدرت در دست یک نفر متمرکز و حکومت از بالا باشد؛ باید اختیار در چارچوب قانون بین مردم توزیع شود و مدیریت از پایین شکل بگیرد. انقلاب مشروطه با این هدف شکل گرفت و برای آنکه قدرت قائم‌به‌فرد نباشد، حاکمیت قانون را شعار خود قرار داد. آن‌هم قانونی که نتیجه خواست مردم باشد. شخصیت دکتر مصدق در چنین فضایی شکل گرفته است. ما بعد از کودتای ۱۲۹۹ هم می‌بینیم که دکتر مصدق در مسؤلیت‌هایی که در وزارتخانه‌ها و یا به‌عنوان مستوفی در خراسان دارد، هیچگاه اهل مماشات نیست و همواره بر جایگاه قانون تکیه و تأکید دارد و اگر در مواردی خلاف این را می‌دید، از مسؤلیت کنار می‌رفت. برای آنکه بینش و اندیشه دکتر مصدق را بهتر بشناسیم، به سندی زنده اشاره می‌کنم. در مجلس پنجم که بحث ماده واحده برای انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی مطرح شد، دکتر مصدق یک سخنرانی تاریخی دارد که من بخش‌هایی از آن را عیناً به نقل از کتاب «مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت» بقلم سرهنگ غلامرضا نجاتی، جلد اول صفحات ۱۶ تا ۲۱، نقل می‌کنم: «... اگر گفتید خانواده قاجار بد است، بسیار خوب؛ هیچکس منکر نیست. باید تغییر کند. البته امروز کاندیدای مسلم شخص رییس‌الوزراست. خوب، آقای رییس‌الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچکس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است، پادشاهش هم مسؤول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم، آقایان هم تحصیلکرده و درس‌خوانده و دارای دیپلم هستند. ایشان پادشاه مملکت می‌شوند؛ آن‌هم پادشاه مسؤول! هیچکس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و ما باید سیر قهقهرا بکنیم و بگوییم: پادشاه، رییس‌الوزرا و حاکم و همه چیز است. این، ارتجاع و استبداد صرف است. در ممالک مشروطه، رییس‌الوزرا مهم است، نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس، یک رییس‌الوزرای را به کار بگمارد. خوب، اگر ما قائل شویم که آقای رییس‌الوزرا پادشاه شوند، آنگاه در کار مملکت هم دخالت کنند، همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند، در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رییس‌الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر

سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند، زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم». در ادامه، خطاب به آقاسید یعقوب! می‌گوید: «شما مشروطه‌طلب بودید. آزادیخواه بودید. مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما این است که یک نفر در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است! پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بی‌آئید بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. آزادی نمی‌خواستیم؛ یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم بشود! اگر مقصود این بود که بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم.... ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، شاه داریم، ما رئیس‌الوزرا داریم، ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسؤولیت مبرا است.... اگر شما می‌خواهید رئیس‌الوزرا شاه بشود - شاه بامسؤولیت - این ارتجاع است! و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه، پادشاه مسؤول باشد.... خدایا! تو شاهد باش! من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می‌دانم». البته علیرغم مخالفت چهره‌هایی چون دکتر مصدق، این ماده واحده با اکثریت آرای ۸۰ تن از ۸۵ نماینده مجلس تصویب می‌شود و بدین ترتیب، سلسله قاجاریه بعد از ۱۳۴ سال (قمری) در روز ۱۵ آذر ۱۳۰۴ منقرض و به خاندان پهلوی منتقل می‌شود. این نطق، نشانه بارز نگاه راهبردی دکتر مصدق است. پرسش اساسی این است که اگر دکتر مصدق می‌خواست گفتمانی غیر از مشروطه‌خواهی داشته باشد، باید دنبال کدام گفتمان می‌رفت؟

همین جا سؤالی مطرح می‌شود. می‌دانیم که در آخرین روزهای دولت دکتر مصدق، ابتدا حزب توده و در ادامه برخی از نزدیک‌ترین یاران دکتر مصدق، همچون دکتر حسین فاطمی، شعار «جمهوریخواهی» سر دادند و حتی مجسمه شاه را برانداختند. آیا با توجه به قدرت اجتماعی حامی دکتر مصدق و فرار شاه، آیا اعلام جمهوری از سوی ایشان قابل طرح نبود؟
توسلی: به نظر من، در آن شرایط این پیشنهاد واقع‌بینانه نبود و نمی‌توانست برای تحولات اجتماعی دستاورد مثبتی در پی داشته باشد.

چرا؟

توسلی: دلیل آن این است که ما فکر می‌کنیم ریشه این فرهنگ استبدادی و اقتدارگرایانه، فقط در یک شخص و در آن بالاست. در حالیکه مشکل و ریشه اصلی جامعه ما فرهنگ استبدادی

در کل جامعه ماست. جمله معروفی از علی(ع) در نهج البلاغه هست که می فرماید: کما تکنونوا تولى عليکم. در واقع، پذیرش این فرهنگ استبدادی در متن جامعه است که در آن بالا بروز پیدا می کند. غیر از تلاش های فرهنگی که دکتر مصدق در مقاطع مختلف داشته، شاید قوی ترین اثری که از طریق آن توانست این گفتمان را مطرح کند؛ مدافعات ایشان در دادگاه نظامی است. ریشه این اندیشه همین است که تا وقتی فرهنگ جامعه تغییر پیدا نکند، انتظار آنکه با تغییراتی رادیکال بتوان به نتیجه رسید، کاملاً غیر واقع بینانه است و به همین جهت، مصدق به تغییرات تدریجی و اصلاحات اعتقاد داشت و باوری به تغییرات رادیکال نداشت. این نگاه ایشان صرفاً به عرصه برنامه های سیاسی اختصاص نداشت. ما این نگاه را در عرصه برنامه های اقتصادی و اجتماعی ایشان هم می بینیم. برای نمونه برای اصلاحات در بخش کشاورزی قانون ۲۰ درصد حقوق مالکانه را مطرح می کنند که بر اساس آن، به جای آن که دست به عمل انقلابی بزنند، فقط ۲۰ درصد از حقوق مالکان را کم و از این ۲۰ درصد، ۱۰ درصد را به زارع و ۱۰ درصد آن به ستاد و صندوق سپرده می شود تا دانش و فناوری را در اختیار کشاورزان قرار دهند و ارتقاء کیفیت و بهره وری کشاورزی را فراهم کنند. دکتر مصدق از طریق راهکارهای اصلاحی و تدریجی، تلاش داشت تا به تدریج فکر و مناسبات جامعه متحول شوند. چون می دانست تا وقتی فرهنگ عوض نشود، ساختارها تغییر نخواهد کرد. ما به دلیل همین فرهنگ استبدادی، در کارهایمان عجول هستیم و از دیگران عقب مانده ایم. مثال زنده آن، بقول آقای دکتر سریع القلم، مقایسه کشور ما با ژاپن است که همزمان با انقلاب مشروطه تحولات اجتماعی خود را آغاز کرد؛ ما در این ۱۰۰ سال با احتساب نفت حدود درآمد ۱۰۰۰ میلیارد دلاری داشته ایم، اما ژاپن سالانه ۵۰۰۰ میلیارد دلار تولید داشته است. تفاوت ما با آنها این است که آنها توانسته اند تحولات را از پایین آغاز کنند، اما ما مدام در پی تغییرات رادیکال و از بالا بوده ایم. برومند: این نکته را هم من اضافه کنم که نخستین بار، شعار جمهوریخواهی در ایران نه توسط حزب توده یا شهید فاطمی که توسط رضاخان سر داده شد. این، نشان می دهد که مسأله اصلی اسم سیستم نیست؛ بلکه رسم آن است. جمهوری الزاما از مشروطه بهتر نیست یا مشروطه نظامی عقب تر از جمهوری نیست. اگر مبنای کار رأی مردم باشد؛ تنها تفاوت در شکل سیستم هاست. صرف جمهوری شدن، جلوی استبداد و خودکامگی را نمی گیرد. همانطور که صدام، حسنی مبارک و بن علی رییس جمهور بودند و اکنون، بشار اسد رییس جمهور است. نظام جمهوری، حتی مانع از موروثی شدن حکومت هم نمی شود.

همانطور که بعد از رضاشاه، محمدرضاشاه آمد؛ در سوریه هم، بعد از حافظ اسد، بشار اسد آمد! از نظر ماهیت، چه تفاوتی بین سیستم ریاست‌جمهوری بشار اسد با پادشاهی رضاخان و محمدرضا پهلوی وجود دارد؟ نحوه عملکرد در هر دو سیستم، بی‌اعتنایی به آرای مردم و وابستگی خارجی است. نمی‌شود کسی با آزادی سر سازگاری نداشته باشد و وابسته نشود. چرا که به نیروی داخلی متکی نیست و باید به خارج اتکا کند. یعنی، هر جا که آزادی نیست: بدانید که استعمار و وابستگی خارجی هم هست. فقط در صورتی وابستگی خارجی از بین می‌رود که استبداد از بین رفته باشد. همانطور که آقای مهندس گفتند، اگر مردم به اندازه کافی رشد پیدا کنند، اسم سیستم حتی اگر «پادشاهی» هم باشد (و نه حتی «پادشاهی مشروطه»)، جلوی خودکامگی را خواهند گرفت. اما اگر رشد کافی پیدا نکنند؛ نام سیستم جمهوری هم باشد، باز همان آس است و همان کاسه! «جمهوری» و «مشروطه» فقط نامگذاری است. از دید من، تاکنون مبارک‌ترین اتفاقی که در مسایل اجتماعی ایران رخ داده؛ جنبش مشروطه‌خواهی و پیروزی مشروطه‌خواهان بوده است. با آنکه اسم سیستم «جمهوری» نشد، اما مردم بیشتر سر کار آمدند. به همین مناسبت، شاید یکی از روشن‌بینی‌های زنده‌یاد مصدق این بود که زیر بار شعار تند «جمهوریخواهی» - که صرفاً دل آدم را خنک می‌کرد - نرفت. اگر پیشنهاد زنده‌یاد شهید دکتر فاطمی پذیرفته می‌شد و دکتر مصدق جمهوری اعلام می‌کرد، نتیجه چه می‌شد؟ آیا جلوی کودتای ۲۸ مرداد گرفته می‌شد؟ اتفاقاً، در بحبوحه تغییر رژیم، کودتای ۲۸ مرداد خیلی زودتر پیش می‌آمد. طرز تفکر احترام به قانون در نزد دکتر مصدق چنان بود که وقتی به او گفتند نصیری را اعدام کن، گفته بود بر اساس کدام قانون؟ آیا اگر این کار را کنم، قانون را زیر پا نگذاشته‌ام؟ این اصل که «قانون را زیر پا نگذاریم»، بسیار مهم است. ممکن است زمانی یک نفر به یک تبت خوب قانون را زیر پا بگذارد، ولی این بدعت می‌شود تا بعدها یک مقام خودکامه‌ای بتواند بگوید مصدق هم خلاف قانون کرده بود و من هم می‌کنم. این، فقط دیدگاه زنده‌یاد مصدق نبود. زنده‌یاد لطفی، وزیر دادگستری مصدق، را در خیابان طوری زدند که چشمش داشت کور می‌شد. گفتند بفرست تا ضارب را بگیرند. گفت: چطوری؟ بایستی مراحل قانونی طی شود! آن زمان اینطور نبود که هرکسی را که مشکوک باشند علیه مصالح ملی یا مصالح نظام اقدام کرده، بازداشت کنند. اعتقاد بر این بود که انجام هرکاری قانون می‌خواهد. بنابراین، مسأله ما مشروطه و جمهوری نبود. اگر دکتر مصدق رئیس‌جمهور هم بود، سرنوشت‌اش با ۲۸ مرداد عوض نمی‌شد. یک دنیا علیه او به پا خاسته بودند. نه تنها آمریکا

و انگلستان و فرانسه که روسیه هم علیه مصدق با آنها همراه شده بود. این ساده‌اندیشی است که بگوییم اگر مصدق به جای نخست‌وزیر نظام مشروطه سلطنتی، رییس‌جمهور می‌بود؛ قدرت و عملکرد آنها کم‌اثرتر می‌شد.

البته سؤال من در مقام طرح اولویت و ترجیح جمهوریت بر مشروطیت نبود. بلکه بیشتر به شرایط خاص روزهای آخر دولت مصدق برمی‌گشت. به خصوص بعد از آن کودتای ناکام ۲۵ مرداد با شرایطی مواجه بودیم که در مملکت شاهی حضور نداشت، نیروهای اجتماعی همچون حزب توده و طرفداران سلطنت در اوج درگیری‌های خیابانی بودند و عملاً بلبشویی بر کشور حاکم بود. اگر در این شرایط، دکتر مصدق اعلام جمهوری می‌کرد (به‌عنوان یک اکت سیاسی و نه الزاماً باور به تغییر نظام)، نمی‌توانست مؤثر باشد؟ به عبارت دیگر، در شرایطی که نیروها دچار بلاتکلیفی بودند؛ اعلام جمهوریت نمی‌توانست در جهت تعیین تکلیف و جلوگیری از کودتا مؤثر باشد؟

برومند: اولاً شاه ۱۳۳۲ از زمین تا آسمان با شاه ۱۳۵۲ تفاوت داشت...

توسلی: منظورتان ۵۷ است؟

برومند: نه. سال ۵۲ اوج قدرت شاه بود؛ و الا ۵۷ که ذلیل بود! شاه در سال ۳۲ آدمی بسیار ناتوان بود، اما در ۵۲ خدای مملکت بود و اقداماتی چون جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را برپا کرد. پس ما نمی‌توانیم آن قضاوتی را که درباره اهمیت شاه در سال ۱۳۵۲ داریم، به ۱۳۳۲ هم تعمیم دهیم. در سال ۱۳۳۲، محمدرضا پهلوی هیچ‌کاره مملکت بود. اگر ما برداشت سال ۱۳۵۲ را از محمدرضا پهلوی داشته باشیم، حرف شما درست است و با رفتن او همه کار می‌شد کرد. اما در سال ۱۳۳۲ با رفتن محمدرضا، عملاً اتفاقی نیافتاده بود! او رفته بود، اما پایه‌های قدرت استبدادی و وابستگی به خارج همچنان بودند. برادران رشیدیان که از شاه دستور نمی‌گرفتند، از سفارت انگلیس دستور می‌گرفتند. آنچه که مصدق را زمین زد، سفارت بود. دید درست مصدق این بود که جلوی یک خونریزی وحشتناک را گرفت. اگر او می‌خواست بایستد، آنها با جنگ خیابانی و تدابیری که داشتند، وارد عمل می‌شدند.

برخی مانند نورالدین کیانوری مدعی هستند اگر مصدق اجازه می‌داد، حزب توده آماده بود علیه کودتا وارد عمل شوند...

برومند: حزب توده آن زمان نقش بازی می‌کرد. ما در طول تاریخ، همیشه این نگاه‌های غلط

را داشتیم. خیلی‌ها آن زمان فکر می‌کردند اگر مصدق برود، شاه هم نیست و در نتیجه، گزینه راحت و بی‌بربرگرد حزب توده خواهد بود که یک شبکه نظامی هم در ارتش داشت.

یعنی جمهوری کمونیستی حاکم می‌شد؟

برومند: آن هم نمی‌شد. نمی‌گذاشتند. کما اینکه بعداً دم آنها را بریدند. مصدق می‌دانست که کشتار خواهد شد؛ حتی اگر قدرت حزب توده را هم می‌داشت. او یک افشارطوس (رییس شهربانی) را داشت که او را کشتند. می‌دید که قدرت‌های خارجی برای حذف او ایستاده‌اند. چرا که اعتبار قضیه ملی شدن نفت، فقط جنگ لفظی نبود. مسأله سود استعمارگران و استثمارگران در سراسر گیتی مطرح بود. فقط ایران و حتی نفت نبود. اندونزی بود، مصر بود، کانال سوئز بود، قهوه آمریکای لاتین بود، طلای فلان کشور افریقایی بود و... تمام اینها در صورت موفقیت ملی شدن نفت در ایران، در خطر می‌افتادند. بنابراین، استعمار با تمام توان و اتحاد تمام ایستاده بود. دید درست مصدق این بود که از خود پرسید با چه نیرویی به جنگ قدرتی بیش از این بروم؟ من تا آنجایی که توان دارم، باید بروم. این یک نگاه راهبردی بود. امروز با گذشت بیش از ۶۰ سال می‌بینیم که هم نام و هم راه و روش مصدق مانده است. او همین را می‌خواست. می‌دانست که در آن شرایط، نه ایران، نه مصر، نه یوگسلاوی، نه آرژانتین و نه هیچ کشور جهان سوّمی دیگر توان ایستادگی در برابر استعمارگران را ندارد. اما اگر این نهضت جلو برود و آشنایی‌ها بیشتر شود، نتیجه خواهد داد. کما اینکه وقتی بعدها جنبش عدم‌تعهد شکل گرفت، رسماً اعلام کردند که از دکتر مصدق الهام گرفته‌اند. امروز می‌بینیم علیرغم اینکه قدرتی مانند آمریکا پیدا شده که با وجود آنکه تمام عوامل استعمارگری استعمار سابق را در اختیار دارد، دچار دردسر است. علت همان رشد آگاهی‌های ملی و بین‌المللی است. شاید اگر مصدق اعلام جمهوری می‌کرد، آن جنبش در نطفه خفه می‌شد. در عوض، ایشان به دادگاه نظامی رفت و همه‌چیز را گفت و حرف‌هایش را نه تنها در تاریخ ایران که در دنیا ثبت کرد. کما اینکه بعدها نهر، تیتو، سوکارنو همه اقرار کردند که از مصدق الهام گرفته‌اند.

همینطور جمال عبدالناصر...

برومند: بله، ناصر. می‌دانید اولین کسی که خلیج فارس را «خلیج عربی» خواند، ناصر بود. یعنی، ارادتی به ایرانی‌ها نداشت؛ ولی عنوان داشت که رهبری فکری او مصدق بود. بنابراین، گرچه با اعلام جمهوری مصدق دل خود و بسیاری دیگر را خنک می‌کرد؛ اما چه بسا وقتی

یک شبه مشروطه سلطنتی تبدیل به جمهوری می‌شد، نظم همه امور به هم می‌ریخت و کودتا خیلی راحت تر صورت می‌گرفت. بنابراین، این خیلی ساده لوحانه است که فکر کنیم مصدق با اعلام جمهوری می‌توانست جلوی کودتای ۲۸ مرداد را بگیرد؛ این، ناشی از عدم شناخت استعمارگران و منافع آنهاست.

توسلی: به نظر من هم، این پرسش مهمی است که جا دارد روی آن بیشتر تأمل کنیم. همانطور که اشاره کردم، آزادیخواهی دکتر مصدق از انقلاب مشروطه سرچشمه می‌گیرد. در دوران بیست ساله رضاخان تا مجلس پنجم ایستاد، در مجلس ششم هم حضور دارد، تا آنکه در مجلس هفتم انتخابات به شکلی برگزار می‌شود که یک رأی هم نمی‌آورد! شانزده سال خانه نشین می‌شود تا شهریور ۱۳۲۰. ملی شدن صنعت نفت که دکتر مصدق بر آن تکیه داشت و ایستاد، اوج تدبیر مصدق و یاران او بود. انگلستان ایران را ملک طلق خود می‌پنداشت. آبادان بزرگترین پالایشگاه جهان بود. انگلیسی‌ها بیشترین سرمایه‌گذاری را در ایران کرده بودند و انتظار نداشتند روزی کسی در ایران پیدا شود که به آنها بگوید از کشور ما بیرون بروید. اصلاً چنین احتمالی به ذهنشان خطور نمی‌کرد. مجموعه مذاکراتی که آن زمان بین هیأت نمایندگی انگلستان به ریاست استوکس با دولت ایران انجام شد. در ادامه، سفر دکتر مصدق به آمریکا و دیدار وی با رئیس‌جمهور این کشور نشان می‌داد که تا اینجا آمریکا می‌کوشد با ایران هماهنگ باشد و انگلیس را وادارد تا مقداری کوتاه بیاید. اما همراهی آمریکا با ایران تا آنجا بود که منافع خودش در سطح جهان به خطر نیافتد. قرارداد آمریکا با نفت عربستان (آرامکو) ۵۰-۵۰ بود؛ بنابراین، اگر ملی شدن نفت ایران را می‌پذیرفت، دیگر نمی‌توانست پاسخگوی عربستان باشد. به همین جهت، تلاش داشت به شکلی ایران و انگلیس را به پذیرش فرمول ۵۰-۵۰ متقاعد کند و نهایتاً، شل را وارد ایران کند. بعد از آن هم که شورای امنیت در مورد رسیدگی به پرونده ایران رأی عدم صلاحیت داد، نهایتاً در دادگاه لاهه قاضی انگلیسی (با نمایی از استقلال قضاوت انگلیسی) به نفع ایران رأی داد. اگر این روند را از نظر بگذرانیم و مجموعه گزارش‌های شپرد سفیر انگلیس و یا سایر کارشناسان خبره وزارت خارجه انگلیس را بخوانیم؛ خواهیم دید آنها همه نیرهای مؤثر ایران را بسیج کرده بودند، با همه ارتباط داشتند، همه را خریده بودند و یا به شکلی بر آنها تأثیر غیرمستقیم داشتند. بنابراین، مصدق تنها شده بود. تیم جبهه ملی و یاران نزدیک دکتر مصدق (از جمله آیت‌الله کاشانی، مکی، بقایی و...) از انتخابات مجلس هفدهم دچار تعارض می‌شوند و آن خلق و خوی

فرهنگ استبدادی، منیت‌ها، خود خواهی‌ها، خودبرتربینی‌ها و... مؤثر واقع می‌شود. به‌رغم پشتوانه اجتماعی و حمایت مردمی، عوامل استعمار انگلیس توانستند مجموع آنها را مدیریت کنند. مثلاً خیلی ساده، فرزندان آیت‌الله کاشانی در انتخابات مداخله می‌کردند و طبعاً، دکتر مصدق باید مقابل آنها می‌ایستاد. به‌همین سادگی، زمینه‌ای فراهم می‌شد تا روابط دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی برهم بخورد. یا در مورد مکی، نقطه آغاز اختلاف ظاهراً این بود که چرا در هیأت همراه دکتر مصدق در سفر آمریکا حضور نداشته است؟ در مقابل، کودتاگران سرمایه‌گذاری خود را روی زاهدی و دیگر عوامل کودتا کرده بودند. ضمن آنکه عوامل قدیمی انگلیس مثل سیدضیاء فعال بودند. در چنین شرایطی، دکتر مصدق دنبال الگوسازی و اقدام راهبردی بود. می‌دانست که کار در آن مقطع به انجام نمی‌رسد؛ اما راه باید ادامه پیدا کند. صرفاً به عنوان یک مثال تاریخی، ما امروز علی (ع) را امام و الگو می‌دانیم. آیا ایشان همانطور که خود می‌فرماید، در تدبیر از معاویه کمتر بود؟ اما هیچ‌گاه خلاف اخلاق عمل نکرد. حضرت علی (ع) دنبال این بود که الگوسازی کند و نشان دهد یک انسان طراز مکتب اسلام چگونه باید عمل کند. به نظر من، افرادی نظیر دکتر مصدق یا مهندس بازرگان به جای هدف قرار دادن قدرت دنبال نهادینه کردن ارزش‌ها و الگوسازی بودند...

نه پیروزی و شکست...

توسلی: نه صرفاً پیروزی.

برومند: آن‌هم پیروزی بدون پایه که تداوم نداشت. یعنی، اگر هم آن زمان پیروز می‌شدند؛ بعداً آن راه ادامه پیدا نمی‌کرد. شک نکنید که سقوط پهلوی تا حد زیادی، حاصل آن آگاهی‌ها بود و آن نفرتی که مردم از پهلوی دوم پیدا کرده بودند. توسلی: حوادث تاریخی اگر خوب تحلیل شود، آموزنده خواهد بود. البته، می‌توان حوادث و چهره‌های تاریخی را هم نقد کرد. اما این نقد، باید واقع‌بینانه باشد. تجربه تاریخی نشان می‌دهد دکتر مصدق الگویی برای تداوم مبارزات آزادی‌بخش در ایران بوده است. به‌همین علت، مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۰ در مقام تبیین مواضع نهضت آزادی ایران می‌گوید: ما مسلمانیم، ایرانی و مصدقی. مصدقی را هم پیروی از راه مصدق معرفی می‌کند.

برومند: یعنی، کسی عاشق چشم و ابروی مصدق نبود! مسأله آن راه بود.

توسلی: بله. مهندس بازرگان هم می‌گوید: «ما شخص‌پرست نیستیم». آن راه و فکر اهمیت

دارد. یعنی آزادیخواهی از طریق مبارزات قانونی، مسالت آمیز و تدریجی. برای ادامه بحث، کمی از مقطع دکتر مصدق و کودتا فاصله بگیریم. مشخص است که شاه بعد از کودتا و استقرار دوباره در قدرت، به شدت به ملی گرایان و بعدها جبهه ملی بدبین بود و عملاً آنها را نیرویی می دانست که به دنبال براندازی او و یا حداقل مسلوب‌الید کردن او هستند. شاید یکی از دلایل آن هم، طرح شعار جمهوریخواهی از سوی دکتر فاطمی، به عنوان یار نزدیک مصدق، بود...

برومند: من اصلاح کنم. آنچه شاه می‌خواست، مقابله با همان شعار «شاه سلطنت کند و نه حکومت» بود. می‌دانست که ملی‌گرایان نه می‌توانند و نه می‌خواهند اعلام جمهوری کنند. ولی برای شاه قابل قبول نبود که سلطنت کند، نه حکومت! این علت مخالفت شاه بود، نه طرح شعار جمهوری. و آلا، او هم همچون پدرش می‌توانست خود را رئیس‌جمهور بنامد.

یعنی، شاه هم یاران مصدق را همچنان مشروطه‌خواه می‌دانست؟

برومند: می‌دانست که مشروطه‌خواه هستند و نمی‌خواهند که او شاهی باشد که حاکم هم باشد. می‌خواستند شاه سلطنت کند و نه حکومت؛ ضمن آنکه وظایف شاه مشروطه برای سلطنت کردن هم مشخص بود. انتخاب نخست‌وزیر با رأی مجلس صورت می‌گرفت و نه اینکه رأی مجلس با اراده شاه باشد. در حالیکه نخست‌وزیرهای بعد از کودتا را اول شاه تعیین می‌کرد، سپس مجلس نظر می‌داد و نهایتاً شاه حکم می‌داد. محمدرضا این وضعیت را نمی‌خواست. حالا چه اسم آن حاکم، رئیس‌جمهور، شاه‌شاهان یا هرچیز دیگر می‌بود. او قدرت می‌خواست و قدرت برای سوءاستفاده در جهت منافع شخصی. دقیقاً به این نتیجه رسیده بود که بایستی اموال همه مردم را بخورد! کماینکه همانطور که پدرش نصف زمین‌های مازندران را تصاحب کرده بود، خود شاه هم با راه‌اندازی بنیاد پهلوی در این مسیر حرکت کرد. بنابراین، برای شاه مهم این نبود که اسم‌اش چیست؛ مهم برایش این بود که رسم‌اش چیست. می‌خواست که تعیین‌کننده همه‌چیز باشد و وزرا دستش را ببوسند و طبق اراده او عمل کنند. شاه در سال ۱۳۳۲ بچه‌ای بود که با دیدن بازداشت نصیری، از کشور فرار کرد. اما در سال ۱۳۵۲ هرکاری می‌کردند، شاه فرار نمی‌کرد. به همین جهت، شاه تمامی عواملی را که مغایر با قدرت مطلق خود می‌دید، کنار گذاشت. اصلاً سلطنت برایش اهمیتی نداشت؛ حکومت برایش مهم بود. می‌خواست صاحب‌اختیار تام و همه‌چیز به میل او باشد. اگر کسی در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به محمدرضا پهلوی انتقاد

می‌کرد، حتی اگر وزیر هم بود، فردا دیگر وزیر نبود. بنابراین، ساده‌اندیشی است که فکر کنیم شاه به این خاطر که جبهه ملی، نهضت آزادی و حتی حزب توده دنبال رییس‌جمهوری هستند، نگران بود. نگرانی شاه از این جهت بود که دنبال قدرت او هستند. چنانکه بعدها هم به صراحت عنوان کردند اعلیحضرت بفرمایید سرجایتان و شاه باشید. اما شاه این را نمی‌پذیرفت.

در این طرف قضیه هم البته نکاتی مطرح است. می‌دانیم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد نهضت مقاومت ملی و در سال‌های بعد جبهه ملی دوم به‌عنوان نیروهای مشروطه‌خواه تأسیس شد. اگر بپذیریم که یکی از الزامات راهبرد مشروطه‌خواهی و اصلاح‌طلبی، استمرار در کنش سیاسی و نیز گفت‌وگو و تعامل با قدرت حاکم (حتی رژیم استبدادی) است، این پرسش وجود دارد که چرا ملی‌گرایان بعد از ۲۸ مرداد و حتی در دوران دولت امینی (که به‌رحال چهره‌ای میانه‌رو و از اعضای کابینه مصدق بود)، حاضر به تعامل نشدند؟

برومند: با کی؟ با امینی؟

به‌رحال، حاضر به ورود به دولت هم نشدند...

توسلی: همانطور که اشاره کردید، بعد از کودتای ۲۸ مرداد کسانی که راه مصدق را باور داشتند و می‌خواستند آن را ادامه دهند، بلافاصله و یکی دو روز بعد از کودتا در منزل آیت‌الله سیدرضا زنجانی جمع می‌شوند و هسته نهضت مقاومت ملی شکل می‌گیرد. سال‌های ۳۲ تا ۳۹ (زمان تشکیل جبهه ملی دوم) مقطع مهمی است. در این مقطع، نیروهای نهضت مقاومت ملی دنبال آن بودند که رژیم کودتا مشروعیت پیدا نکند و نگذارند برنامه‌های آمریکا در ایران، پایه‌های استبداد را تحکیم ببخشد. شما اگر مجموعه آثار باقیاننده این دوره را ملاحظه کنید، خواهید دید هم نیروهای ملی در قالب احزابی که بعدها عضو جبهه ملی شدند، همکاری داشتند و هم افراد منفرد در آن بودند. نهضت مقاومت ملی مجموعه‌ای بودند که تا سال ۱۳۳۹ در بازار، در دانشگاه، در استان‌ها، در میان کارگران و کارمندان سازماندهی گسترده‌ای انجام داده بودند و توانستند این نقش را ایفا کنند که رژیم کودتا مشروعیت پیدا نکند. بطوری که از سال‌های ۳۶ و ۳۷ خود آمریکا هم متوجه شد دیگر این روش قابل تداوم نیست. نهایتاً در دوران ریاست‌جمهوری کندی مجبور شدند برای حفظ اعتبار خودشان، فضای سیاسی را باز کنند که در نتیجه آن، جبهه ملی دوم تشکیل می‌شود. در همین مقطع، مهندس بازرگان هم جمع‌بندی خود را در اولین سخنرانی خود در جشن انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج در سال ۱۳۳۶ با عنوان «احتیاج

روز» ایراد می‌کند. موضوع آن سخنرانی این بود که چرا ما نتوانسته‌ایم کار جمعی بکنیم؟ یعنی، همان مشکلات فرهنگی ناشی از فرهنگ استبدادی که دکتر مصدق برای حل آن برنامه‌ریزی می‌کرد؛ مهندس بازرگان هم در این سخنرانی مطرح می‌کند. در سال ۱۳۳۹ همین کادرهای نهضت مقاومت ملی موتور محرکه تشکیل جبهه ملی دوم بودند. تحلیل من این است که به دو دلیل در جبهه ملی با مشکل مواجه شدیم. اول اینکه رهبران جبهه ملی که در شورای جبهه ملی دوم اکثریت داشتند، تحلیل‌شان با کادرهای نهضت مقاومت ملی یکسان نبود. از جمله در مورد دکتر امینی که سؤال کردید؛ اینها معتقد بودند حال که دکتر امینی از طرف آمریکا آمده و با شاه برخورد می‌کند، ما چوب لای چرخش نگذاریم. ولی رهبران جبهه ملی باور داشتند که امینی وابسته به آمریکاست و خود ما باید قبول مسؤلیت کنیم و دولت تشکیل دهیم.

یعنی تصور می‌کردند امینی باید سقوط کند و بعد شاه مجبور شود از میان اعضای جبهه ملی نخست‌وزیر انتخاب کند؟

توسلی: بله. آنها می‌دانستند که شاه با امینی موافق نیست. کادرهای نهضت مقاومت ملی این تحلیل را داشتند که علیرغم گرایش امینی به آمریکا، مسأله اصلی ما برخورد با استبداد است و نه برخورد با امینی. اتفاقاً امینی ارتباطات نزدیک و تنگاتنگی با نیروهای ملی داشت و می‌خواست زمینه‌ای برای فعال شدن آنها فراهم کند تا بتواند برنامه آمریکا را پیاده کند. اما با این وجود، امینی هم نتوانست کار کند. چون شاه قدرتی را خارج از حیطه اختیار و قدرت خود را بر نمی‌تابید. او می‌دید کسی از آمریکا آمده و دارد بر کشور مدیریت می‌کند و طبعاً از خود می‌پرسید پس من چکاره‌ام؟ همانطور که وقتی دکتر مصدق به شاه می‌گوید شما سلطنت کنید، نه حکومت؛ شاه جمله معروفی دارد که پس من چمدانم را بردارم و بروم! شاه تصور می‌کرد بودنش مستلزم داشتن قدرت مطلقه است. به همین جهت، مدتی بعد از روی کار آمدن امینی شاه راهی آمریکا می‌شود و در دیدار با کندی قول می‌دهد همان برنامه‌های اصلاحی را خودش اجرا کند. بعد از آن است که محدودیت‌های مجدد علیه جبهه ملی آغاز می‌شود و بعد از بسته شدن باشگاه جبهه ملی و نهضت آزادی و تشکل‌های دیگر، نهایتاً به مسأله انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌رسیم که شاه تلاش می‌کند از طریق آن، روحانیت به‌عنوان آخرین پتانسیل بالقوه باقیمانده اجتماعی را هم سرکوب و از سر راه برنامه‌های خود خارج کند.

برومند: در این مورد، یک داستان بسیار روشن است. الان شما می‌توانید من و آقای مهندس

توسلی را کنار هم بنشانید. چرا که گذشت زمان به هر دوی ما یاد داده که دشمن کیست. زمان به هر دوی ما آموخته که اگر من الآن سر مهندس توسلی را زیر آب هم کنم، خودم به جایی نخواهم رسید. زمانی تلقی ملی‌گرایان و همه نیروهای سیاسی این بود که سعی کنیم همه کسانی را که طرز فکرشان شبیه ما نیست، از دور خارج کنیم؛ بدون توجه به اینکه آیا واقعا جانشین آنها ما و یا روند ما خواهد بود؟ امروز ما این را یاد گرفته‌ایم که بتوانیم حرف یکدیگر را گوش کنیم. توسلی: و اینکه جامعه متکثر است.

برومند: و اینکه نه ایشان صد در صد درست می‌گویند و نه من. و یاد گرفتیم با استفاده از اندیشه‌های هم و جمع‌بندی آن، یک روند راهبردی بهتر درست کنیم. امروز ما این خرد را پیدا کرده‌ایم که عقل کل نیستیم. متأسفانه، این شناخت و خرد آن زمان نبود.

یعنی اپوزیسیون هم، تقریباً مثل خود شاه بود.

برومند: تقریباً. با این تفاوت که شاه قدرت مطلقه را داشت و می‌توانست من و ایشان را به جان هم بیاندازد. کما اینکه واقعه کشته شدن آن معلم معروف (آقای خانعلی) و بعد از آن، واقعه اول بهمن دانشگاه تا حد زیادی توطئه رژیم شاه بود که منجر به سقوط امینی شد. البته، به همین سادگی هم نیست که بگوییم اگر امینی می‌بُرد؛ سهمی از این بُرد به جبهه ملی می‌رسید. ممکن بود برای جبهه ملی و حتی نهضت آزادی بدتر شود. در واقع، دو تفکر عمده در مورد تقابل شاه و امینی در جبهه ملی وجود داشت. یک تفکر اعتقاد داشت که «ز هر طرف که شود کُشته، سود اسلام است!». این تفکر غالب که من هم آن را پذیرفته بودم، می‌گفت وقتی ما قادر نیستیم نه جای امینی بنشینیم (چون حمایت آمریکا را نداریم) و نه جای شاه؛ چه شاه ببرد و چه امینی، ما بازنده‌ایم. بنابراین، نباید گذاشت که به دست ما شاه یا امینی برنده شود. باید گذاشت که دو طرف یکدیگر را تضعیف کنند؛ آنگاه ممکن است نیروی تازه‌پایی که باقیمانده نهضت مقاومت ملی و به جبهه ملی دوم تبدیل شده بود، قدرت بگیرد. نکته مهم این است که جبهه ملی دوم جبهه یکسانی نبود. نیروهای شناخته‌شده و نشده حزب توده در میان احزاب و جریان‌های جبهه ملی نفوذ داشتند. من اینجا می‌توانم به خود حزب ملت ایران اشاره کنم. در این حزب که کاملاً ناسیونالیست بود، یکی از افراد هم‌شبهه و زیردست بنده آقای بود به نام شکرالله پاک‌نژاد. ایشان در حزب ملت ایران نفوذ کرده بود و تندترین راه‌حل‌ها را مطرح می‌کرد. مثلاً به من می‌گفت خانه مادریات را بفروش و به فلسطین برویم! مطمئنم چنین افرادی از نفوذی‌های حزب توده یا

ساواک در سایر احزاب ملی و نهضت آزادی هم نفوذ کرده بودند.

البته خود توده‌ای‌ها هم می‌گویند درون این حزب هم نفوذی وجود داشته...

برومند: آن نفوذی‌ها که از ساواک بودند. البته، شکرالله پاک‌نژاد که من اسم بردم؛ عضو حزب توده نبود. اما بعدا یکی از سران جریان‌ات چپ شد. آقای پاک‌نژاد یک سال در منزل من زندگی می‌کرد. اما بعدها دیدم که تمام روش‌های او در مخالفت با باورهای بنیادین من بوده است. ضمن آنکه آنها «مبارزان تمام‌وقت» بودند. امثال من گاهی وقت‌ها دنبال درس خواندن می‌رفتیم. اما آنهایی که با تیت دیگری می‌آمدند، تمام‌وقت فعال بودند. در کنار این‌ها، عوامل ساواک هم بودند. از جمله فردی بود به نام ناصری که دانشجوی ممتاز حقوق شد و در جشن فارغ‌التحصیلی خود عکس بزرگ مصدق را در دست گرفت. مدتی بعد دیدیم هرکسی از اعضای حزب را در خیابان می‌گیرند، می‌گویند با ناصری بودم. همین شخص بعدها به یکی از شکنجه‌گران معروف ساواک تبدیل شد! طبعاً، جبهه ملی و اعضاء و احزاب آن نمی‌توانستند تمام این موارد را کنترل کنند. بنابراین، نمی‌شود در مورد سازمان‌های نوپایی که در زیر دیکتاتوری رشد کردند، همانطور قضاوت کنیم که در صورت رشد آنها در فضایی آزاد می‌شد قضاوت کرد. این سازمان‌ها ابزاری نداشتند که با آن افراد را بسنجند که چه کسی به ایدئولوژی آنها (اعم از اسلام، ناسیونالیسم و یا کمونیسم) واقعا باور دارد و چه کسی نیرو و عامل نفوذی است. تمام این مسایل باعث می‌شد که ما نتوانیم در جبهه ملی روش هماهنگی داشته باشیم. اگر من می‌خواستم از موضع امروز با مسایل آن روز برخورد کنم، حتماً به بزرگان جبهه ملی می‌گفتم اختلافات را کنار بگذارید و همه با هم جمع شوید. کما اینکه معتقدم یکی از اشتباه‌های بزرگ جبهه ملی دوم، نپذیرفتن نهضت آزادی ایران بود. البته، عنوان این نپذیرفتن آن نبود که شخص آقای مهندس بازرگان محل انتقاد است؛ بلکه عنوان می‌کردند ایشان به‌عنوان شخص بیاید، اما به‌عنوان یک دسته حزبی نمی‌تواند بیاید. بعدها معلوم شد خیلی از کسانی که این شیطنت‌ها را می‌کردند؛ از روی باورهایشان نبود، روی مأموریت‌هایشان بود. من به‌عنوان حزب ملت ایران می‌پذیرم که بسیاری از تصمیمات ما تحت تأثیر آن شرایط، نادرست بود. به این دلیل که همه آگاهی‌ها و همه امکانات و نیز تجربه امروز را نداشتیم. به همین جهت، معتقدم هیچ‌گاه نمی‌توانیم با ارزش‌های امروزی درباره گذشته قضاوت کنیم. بلکه باید به زمان بروز رخداد تاریخی بازگشت، تمام امکانات را سنجید و آنگاه داوری کرد.

اگر بخواهید با همان امکانات و شرایط آن روز داوری کنید، چه خواهید گفت؟

برومند: اگر به آن زمان برگردیم؛ من معتقدم همه بهترین تلاششان را کردند. برای من همواره زنده‌یادان مهندس بازرگان و سحابی‌ها با زنده‌یاد داریوش فروهر که بسیار به ایشان نزدیک بودم، نمی‌توانم بگویم کدام‌یک بر من اثر مثبت یا منفی کمتری یا بیشتری داشتند. من برای همه آنها احترام یکسانی قائل هستم. در حالیکه در دهه ۴۰ و حتی در روزهای نخست انقلاب، بدبختی ما این بود که نفهمیدیم دشمن کیست و خطر در کجاست. همه ما دیگری را خطر مطلق می‌پنداشتیم. در مورد امینی هم، من با برگشت به عقب می‌گویم چون از سوی آمریکا آمده بود، نمی‌توانست تأمین‌کننده منافع همه ایرانیان باشد. ما بایستی ماهیت آمریکا را درست بشناسیم. آمریکا، شوروی و انگلستان زمان امینی همان‌هایی بودند که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. بزرگترین خطر برای این کشورها، «نیروی مستقل ملی» است؛ چه با باورهای اسلامی و چه با باورهای غیراسلامی.

اما آن زمان رییس جمهوری دموکرات چون کندی در آمریکا بر سر کار آمده بود که گفتمانی کاملاً متفاوت با آیزنهاور و حتی ترومن داشت. او آمده بود تحولات جدی را درون آمریکا صورت دهد و در عرصه بین‌المللی هم در همان دوره کوتاه مسؤولیت، تحولات جدی و سرنوشت‌سازی را رقم زد. آیا برای ملی‌گرایان ایرانی بین کندی و آیزنهاور تفاوتی نبود؟ مثل الان که به هر حال، نیروهای سیاسی ایران و حتی حکومت بین او با ما و بوش تفاوت قائل شدند...

برومند: این نگاه بود. اما در عین حال، این باور هم بود که ما کسانی نخواهیم بود که بخواهیم از امتیازات کندی استفاده کنیم. چنانکه بعداً نشان داده شد که کندی امکانات خود را در اختیار هیچ نیروی غیروابسته‌ای نمی‌گذاشت و صرفاً تحقق منافع خود را می‌خواست. این مسأله را امروز هم آقای او با ما باصراحت می‌گوید. چنانکه در بازار تجارت، فردی که امکانات مالی خیلی زیادی دارد؛ به راحتی شریک ضعیف‌تر خود را می‌خورد. حتی اگر فرض کنیم آمریکا این نیت را هم داشت که با مردم ایران مشارکت کند، ما در شرایطی نبودیم که این امر محقق شود. امیدوارم زمانی رشد ملی ما به جایی برسد که حتی اگر آمریکا هم نخواهد، از امکانات آن استفاده کنیم. حتی از امکانات روس‌ها هم استفاده کنیم. اما برای آن کار، بایستی یک قدرت اولیه‌ای داشته باشیم. شاید امروزه در جایگاه بهتری باشیم که بتوانیم با هم بنشینیم و برنامه‌ریزی کنیم. ولی در آن شرایط، این قدرت وجود نداشت.

توسلی: من اضافه کنم تحلیل نهضت آزادی هم این نبود که امینی را تأیید یا حمایت کنیم؛ بلکه می‌گفتیم چوب لای چرخ او نگذاریم. ما اعتقاد داشتیم مسأله و مشکل اصلی ما استبداد و قدرت مطلقه شاه است و هر عاملی که بتواند این قدرت مطلقه را تضعیف کند، مناسب است و نباید چوب لای چرخ آن بگذاریم.

بعد از کنار رفتن امینی، حوادث ۱۵ خرداد و تشدید جو امنیتی جبهه ملی سیاست «صبر و انتظار» را در پیش گرفت. از نظر شما، در چارچوب همان بحثی که داشتیم مبنی بر اینکه فعالیت سیاسی اصلاح طلبانه باید استمرار داشته باشد، آیا این سیاست در راستای راهبرد «مشروطه‌خواهی» بود یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا این سیاست تحت تأثیر بسته شدن فضای سیاسی به جبهه ملی تحمیل شد و یا ناشی از تحلیل مشخص بود؟

برومند: من مثالی از یک بیماری می‌زنم. اگر یک بیماری امروز مریض مرا ضعیف کرده باشد؛ به او خواهیم گفت مدتی بخواب و استراحت کن تا جان‌گیری و بتوانی به کار پردازی. یعنی، در آن شرایط جبهه ملی یا به دلیل سیاست‌های نادرستی که داشت و یا به هر دلیل دیگر، به سرنوشتی دچار شد که مجبور بود مدتی استراحت کند. نامه سه نفره داریوش فروهر، کریم سنجابی و شاپور بختیار در سال ۱۳۵۷ به شاه، روند امور را روشن می‌کند و نشان می‌دهد دیکتاتوری کار را به جایی رسانده بود که قابل تداوم نبود. این نامه نشان می‌داد که حداقل این سه گروه به باور مشترکی رسیده بودند. البته، تا جایی که من می‌دانم؛ در برهه‌ای قرار بود آقای مهندس بازرگان هم باشند. البته این نامه همچنان مبتنی بر همان رویکرد مشروطه‌خواهی است و در آن از شاه خواستند همان شاه مشروطه باشد و در امور، دخالت نکند و کار را به نمایندگان مردم بسپارد.

توسلی: همان گونه که می‌دانید متن این نامه به قلم مهندس بازرگان است! برومند: از طرف دیگر، داریوش فروهر درست پیش از کشته شدن، مصاحبه‌ای با روزنامه «خرداد» داشت و در آنجا باور خود را نسبت به آمدن امام چنین بیان می‌کند: «درست است که امام بیرون از کشور بودند و شاید هم بشود تعبیر کرد که در برابر بساط شاه و ساواک در آن وقت، در دسترس نبودند؛ اما به هر حال، حرفی که در دل مردم بود و یا شاید هم بر سر زبان‌ها می‌آمد که مردم ایران از نظام سلطنتی و وجود شاه بیزار شده‌اند، ایشان روشن‌تر از بقیه می‌گفت». یعنی اینکه در آن شرایط، تمام گروه‌ها به حرف مردم به اینجا رسیده بودند.

آقای مهندس! در همان دهه ۴۰ دادگاه مهندس بازرگان انجام می‌شود و در آن، ایشان آن جمله معروف خود را بیان کرد که «بعد از ما کسی با شما به زبان قانون صحبت نخواهد کرد».

آیا بیان چنین سخنی از سوی مهندس بازرگان، عدول از مشروطه‌خواهی نبود؟

توسلی: آقای دکتر در بخشی از صحبت خود اشاره کردند جبهه ملی ناچار شد مدتی استراحت کند. به نظر من، بعد از فشارهایی که بر جبهه ملی، نهضت آزادی و مجموعه گروه‌های سیاسی وارد شد و از مهرماه ۱۳۴۱ که لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح شد؛ فضای جدیدی در جامعه به وجود آمد. در این شرایط که پای روحانیت به صحنه مبارزه کشانده شد، سران جبهه ملی آمادگی نداشتند مشارکت کنند، ولی نهضت آزادی ایران آمادگی داشت و مشارکت و دفاع کرد. به این دلیل است که آقای دکتر می‌گویند سران جبهه ملی استراحت می‌کردند. در حالیکه نهضت آزادی ایران، روحانیت را به عرصه مبارزه کشانده بود و بنابراین، وقتی حادثه ۱۵ خرداد رخ داد، باید درباره آن و در حمایت از آقای خمینی بیانیه می‌داد. در حالیکه سران جبهه ملی در زندان آمادگی نداشتند که بیانیه بدهند...

برومند: این از اشتباه‌های بزرگ جبهه ملی بود. شاید توان آن را هم نداشتند.

توسلی: شاید موافق نبودند. اما من ترجیح می‌دهم بگویم آمادگی نداشتند.

شاید هم سابقه ذهنی منفی از روحانیت داشتند...

برومند: گفتن دلیل آن سخت است. ما که از درون ذهن تک تک رهبران جبهه ملی اطلاع

نداریم!

توسلی: به همین جهت هم من می‌گویم آمادگی نداشتند و به‌هرحال، این کار نشد. اما در مورد دادگاه سران نهضت آزادی و مهندس بازرگان که مطرح کردید؛ به نظر من یکی از نقاط کلیدی تاریخ ماست. مدافعات مهندس بازرگان در دادگاه، نشان بارز نگاه راهبردی ایشان است که ریشه در انقلاب مشروطه دارد؛ چرا که او هم فرزند مشروطه است، سابقه همکاری و حضور در نهضت ملی دکتر مصدق را دارد و حال، این مدافعات ادامه همان راه است. این مدافعات ادامه و به‌روزشده همان گفتمان مشروطه‌خواهی است. اما این سؤال شما که چرا مهندس بازرگان آن حرف را زد، ممکن است امروز قابل نقد باشد. درعین حال، باید بپذیریم که همه ما انسانیم، تحت تأثیر شرایط و گفتمان جهانی قرار می‌گیریم. در آن دوران گفتمان جهانی برای تحول در شرایط سرکوب مبارزه مسلحانه بود. احتمالاً مهندس بازرگان به این علت آن نگاه را مطرح کرده

است. اما فقط مهندس بازرگان نبود که این پیام را در دادگاه مطرح کرد که به گوش شاه برسد؛ بعدها مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق هم به همین برنامه جامه عمل پوشاندند. خود ما هم که در آمریکا بودیم و اصلاً ارتباطی با داخل نداشتیم، به همین تحلیل رسیدیم. مرحوم دکتر چمران، قطب‌زاده، دکتر یزدی، بنده و جعی دیگر از دوستان احساس مسؤولیت کردیم تا زندگی و کار و درس را رها کنیم، به مصر برویم و آموزش‌های نظامی و کار تیمی ببینیم و این آموزش‌ها را انتشار دهیم. چون گفتمان جهانی برای مقابله با شرایط سرکوب، همان گفتمان بود. اما امروز که به گذشته برمی‌گردیم، و هزینه‌های پرداخت شده و دستاورد های آن را ارزیابی می‌کنیم از منظر دیگری می‌توان مسأله را دید. این نکته را سال گذشته مهندس لطف‌الله میثی در میزگرد مشترکی که در نشریه «سخن ما» داشتیم، عنوان کرد که برای من هم بسیار جالب بود. نظر ایشان آن بود که جنبش مسلحانه، کار واقع‌بینانه‌ای نبود. ما باید آن شرایط را تحمل می‌کردیم و مبارزات قانونی را با پرداخت هزینه کمتری ادامه می‌دادیم. به همین مناسبت بود که نهضت آزادی بعد از انقلاب از کنگره تیرماه ۱۳۵۹ همواره بر «مبارزه قانونی، علنی و مسالمت‌آمیز» تأکید کرده است.

برومند: البته خیلی از آنهایی که سراغ جنبش مسلحانه رفتند، دست‌پرورده‌های نهضت آزادی بودند...

توسلی: درست است. اصولاً بنیان‌گذاران مجاهدین خلق اولیه، جوانانی بودند که از گفتمان نهضت آزادی جدا شدند. اما من می‌خواهم بگویم آن صحبت مهندس بازرگان هم در مقام طرح این نکته است که اگر شما نتوانید مخالفان قانونی را تحمل کنید، بطور طبیعی گفتمان جایگزین طوری است که دست به اسلحه خواهند برد. صحبت مهندس بازرگان، بیان واقعیت تاریخی آن زمان بود. اما اینکه آیا این روند درست بوده یا نبوده؛ امروز تحلیل ما این است که ما هزینه‌های بسیار سنگینی پرداخت کرده ایم. ما بهترین فرزندان بهترین خانواده‌های ایران را فدا کرده ایم. در حالیکه با هزینه بسیار کمتر می‌توانستیم مبارزه را ادامه دهیم.

با تداوم فضای سرکوب و کنار رفتن نیروهای سیاسی در مدت بیش از یک دهه، نهایتاً به مرحله انقلاب می‌رسیم. سؤال مهمی که در اینجا وجود دارد این است که چرا در مقطع انقلاب، نیروهای مشروطه‌خواه نتوانستند رهبری جنبش را به دست بگیرند؟ در حالیکه مشروطه‌خواهان با اقداماتی از قبیل نامه آقایان سنجابی، فروهر و بختیار به‌نوعی پیشدستی کرده بودند و قبل

از آنکه چندان رهبری امام و گفتمان الغای سلطنت و حکومت پررنگ شود، وارد عمل شده بودند. اما ما می‌بینیم نه تنها گفتمان مشروطه‌خواهی تسلیم گفتمان براندازی سیستم می‌شود؛ بلکه افرادی منتسب به جریان‌ها و احزاب مشروطه‌خواه چون دکتر یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر خود در مقام مشاوران ارشد رهبری انقلاب درمی‌آیند. چرا این اتفاق رخ داد؟

برومند: پاسخ این سؤال، بحث بسیار مفصلی را می‌طلبد. اما به اختصار می‌توانم بگویم پدیده‌هایی در انقلاب وجود داشت که شب‌ها دور هم می‌نشستند و برنامه‌ریزی می‌کردند و فردا صبح ناگهان همان برنامه را اجرا می‌کردند. به یک مثال بارز اشاره می‌کنم که خودم شاهد آن بوده‌ام. ما در استقبال از امام شرکت داشتیم و تلقی این بود که ما خیلی نزدیک خواهیم رفت. در آن شرایط، امام برگزیده مردم بود. عصر همان روز ۱۲ بهمن که امام برگشتند، ما در شورای ملی پزشکان در بیمارستان امام‌خمینی جلسه داشتیم. هلیکوپتر حضرت امام آمد و در محل بیمارستان که آن زمان به «هزار تخته‌خوابی» معروف بود، نشست. من یک ماشین فوردد داشتم. مرحوم آقای اشراقی هم جلوداری کردند. امام هم آمدند در این ماشین بنشینند. اما بعد در ماشین یکی از پزشکان به نام دکتر فرامرز سلیمانی (که اتفاقاً کلیمی هم هستند) نشستند و رفتند سه کوچه پایین‌تر. در آنجا ماشین به دلایل امنیتی تغییر کرد و رفتند. حال، می‌بینیم با آنکه ما اینقدر درگیر قضایای انقلاب بودیم؛ دست‌هایی ما را کنار می‌گذارد. این تنها دیداری بود که من با امام داشتم. یعنی، یک جریانات سازمان‌یافته‌ای سعی می‌کرد امثال بنده را کنار بگذارد. به نخست‌وزیری مهندس بازرگان هم رضایت دادند تا بتوانند بیشتر جا بیافتند. اما بعد کار را به جایی رساندند که مهندس بازرگان مجبور به استعفا شد. یعنی در آن شرایط، جریاناتی مثل نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، فعالان باسابقه سیاسی و... نگران سرنوشت کشور، انقلاب و مردم بودند؛ اما عده‌ای برنامه داشتند تا محصول کار همه را در دست بگیرند.

اما سؤال من برمی‌گردد به قبل‌تر. مثلاً اواخر سال ۵۶ و اوایل ۵۷ که اولین نشانه‌های اعتراض به رژیم خود را نشان داد...

برومند: آنها از همان موقع برنامه داشتند. بعدها ما فهمیدیم آنها از همان زمان برنامه‌ریزی‌های خود را داشتند و قوای خود را تجهیز می‌کردند تا بهنگام نگذارند شخصیتی مانند مهندس بازرگان، به‌عنوان نخست‌وزیر منتخب امام و رییس اولین دولت پس از انقلاب، نتواند ادامه دهد. یا باید فکر کنیم که خود حضرت امام می‌دانستند که دارند چه می‌کنند و مهندس بازرگان را انتخاب

نکرده بودند که تا ادامه دهد. یا باید فکر کنیم که عناصر دیگری از قبل خود را آماده کرده بودند تا کار را از دست مهندس بازرگانِ نوعی بگیرند که نهایتاً هم گرفتند. آن جریانی که نهایتاً قدرت را به دست گرفت، از ابتدا اصلاً شناخته شده نبود. در مقطع انقلاب، ما می‌گفتیم «شاه برود» و بعد از آن را مردم انتخاب کنند. اما گروهی بود که اعتقاد داشت وقتی شاه رفت، ما باید آمادگی سوار شدن داشته باشیم. در همین جهت هم بود که از همان اولین تظاهرات، عکس‌های زنده‌یاد دکتر مصدق را جمع می‌کردند با این توجیه و شعار که فقط عکس امام باشد؛ چون امروز فقط امام مطرح است. بنابراین، هدف آنها از ابتدا حاکم شدن یک گروه خاص بود.

توسلی: من به‌عنوان کسی که از همان سال ۵۶ و ۵۷ در مدیریت انقلاب حضور داشتم، در جریان ریز مسائل در داخل بودم. من فکر می‌کنم بر اساس همان تحلیلی که قبلاً داشتیم؛ نباید مشکل را به بیرون حواله دهیم، بلکه مشکل از خود ماست. در انقلاب مشروطه، مشکل خود روشنفکران ما بودند که نتوانستیم با روحانیت تعامل کنیم و دو طرف چنگ به صورت هم انداختند و در نتیجه آن، طی کمتر از ۱۵ سال استبداد بازتولید شد. در دوران ۲۸ ماهه دولت دکتر مصدق هم، درست است که بیگانگان و پایگاه استبداد (دربار) عامل اصلی کودتا بودند، اما این کار را به دست چه کسانی پیش بردند؟ به دست روشنفکران و نیروهای سیاسی. در سال ۵۶ و ۵۷ هم برنامه‌های اصلی در اختیار ملّیون بود. مگر مسؤولان کمیته‌های راه اندازی نفت و اعتصابات و ستادهای تظاهرات تاسوعا، عاشورا، استقبال از امام و... چه کسانی بودند؟ بیشتر همین نیروهای ملّی و نهضت آزادی بودند. اگر هم روحانیون در این جمع‌ها حضور داشتند، بیشتر جایگاه تشریفاتی داشتند. نیروهای مؤتلفه اگر هم بودند، پشت صحنه بودند. جرأت ورود و قبول مسؤولیت مستقیم را نداشتند. دستور شهید دکتر بهشتی بود که اسمتان در مسؤولیت‌ها نباشد؛ نگران بودند که ضربه بخورند. افرادی چون مهندس بازرگان که در داخل کشور بودند و نگاه راهبردی داشتند؛ معتقد بودند که انتقال قدرت باید آرام انجام شود. منتهی، هنوز گفتمان جهانی عوض نشده بود. دوستان خود ما هم در خارج از کشور همین گفتمان را داشتند. موافق نبودند که از طریق فرایندشورای سلطنت، کار انتقال نظام آرام و از راه قانونی انجام شود. می‌گفتند که تحوّل و تغییر رژیم باید از درون انقلاب در بیاید.

ظاهرا دکتر یزدی هم از مخالفان نظر مهندس بازرگان بود...

توسلی: بله، ایشان هم مخالف بود. چون در خارج از کشور هم گفتمان انقلابی حاکم بود.

واقعیت امر این است که بیگانگان همواره به دنبال منافع خود بوده‌اند و در این، تردیدی نیست. اما در نهایت، خود ما عامل اصلی هستیم. آن زمان، همه نیروها در شعار «شاه باید برود» با هم وحدت داشتیم و حتی آقای خمینی می‌گفتند: «شاه برود، عیدالله بیاید!!».

برومند: سؤال اینجاست که چطور ما ملی‌گرایان و روشنفکران نتوانستیم با هم تعامل کنیم؛ اما گروه مقابل توانستند؟

توسلی: خیلی روشن است. چون جریان مقابل انسجام تاریخی و فرهنگی داشتند... برومند: ولی همگی یکسان نبودند. ضمن آنکه شما هم، همان انسجام فرهنگی و چند قرن سابقه را داشتید.

توسلی: نه! به هیچ وجه. بطور مشخص، روحانیت یک جریان تاریخی است. یک صنف است با حضور گسترده در جامعه. شما به هر روستایی که بروید، یک روحانی هست. روحانیت ما، مجموعه منسجمی بود. آنها سال‌ها با هم کار کرده بودند و تشکیلات خاص خود را داشتند. برومند: اما همین روحانیت بعد از رضاشاه نتوانسته بود برگردد و سوار کار شود...

توسلی: بله بخاطر دو دهه سرکوب رضاخان! اما در آستانه انقلاب شرایط عوض شده بود. هماهنگی روشنفکران دینی و روحانیت بود که توانست مومنتوم (تکانه) و زمینه پیروزی انقلاب را ایجاد کند. اما نکته مهمتری که من در اینجا به آن اشاره می‌کنم، این است که درست است ما در مقطع انقلاب ضربه خوردیم؛ اما از نگاهی راهبردی و تاریخی، این فرآیند باید طی بشود. روحانیت باید در جریان ابتلاء قرار می‌گرفت تا جامعه ما بتواند مشابه آن چند قرنی که در اروپا طی شد و نهاد کلیسا نهایتاً در جایگاه طبیعی خود در جامعه قرار گرفت، به نظر می‌رسد، در جامعه ما هم این فرآیند طی می‌شود و نهاد دین از نهاد قدرت جدا خواهد شد و در جایگاه طبیعی خود در عرصه عمومی، با همان رسالت پیامبران و مصلحان، قرار خواهد گرفت. بنابراین، فرآیندی که در انقلاب رخ داد؛ یک فرآیند اجتناب‌ناپذیر تاریخی بوده است. حال ممکن است من یا شما در جایی اشتباه کرده باشیم، اما به نظر می‌رسد در یک نگاه کلان تحلیل تاریخی تا این فرآیند طی نشود؛ مسایل ایران پابرجا خواهد ماند.

برومند: پس مسؤولیت ما در این میان چیست؟

توسلی: در چارچوب این فرآیند، من، شما و همه، باید به این واقعیت برسیم که مشکلات اصلی جامعه کدام است و به وظیفه خود عمل کنیم. جریان‌ها و نهادهای دیگر هم باید در جایگاه

طبیعی خود قرار بگیرند تا حاکمیت ملت، حقوق بشر، آزادی و دموکراسی در جامعه ما استقرار پیدا کند و زمینه توسعه پایدار فراهم شود. به نظر من، این فرآیندی است که امروز در کشور ما اتفاق می‌افتد. عناصر شاخص آن را هم در حوزه و هم در متن جامعه می‌بینیم. این فرآیندی که به تدریج حوزه در جایگاه طبیعی خود قرار بگیرد، به نظر من در حال طی شدن است. منتهی اینکه چقدر این فرآیند زمان می‌خواهد، قابل پیش‌بینی نیست.

مردم همچنان امیدوار به آینده^۱

به مناسبت هفته دولت، جا دارد عملکرد دو ساله دولت یازدهم مورد ارزیابی قرار گیرد. این ارزیابی می‌تواند در دو بخش کلی سیاست خارجی و داخلی صورت گیرد. در بخش سیاست خارجی، دولت موفق به دستاورد بزرگ توافق تاریخی «برجام» با کشورهای ۱+۵ شده است. این توافق در راستای سیاست تنش‌زدایی دولت با کشورهای خارجی و تأمین منافع ملی صورت گرفته و جایگاه ایران را در سطح جهانی ارتقا بخشیده است. واکنش‌های گسترده در هفته‌های اخیر نشان می‌دهد که نه تنها در داخل کشور بلکه در سطح جهانی به ویژه در کشورهای طرف مذاکره این توافق با استقبال اکثریت مردم نیز روبرو شده است.

سوابق مخالفان «برجام» در آمریکا و منطقه به ویژه دولت غاصب اسرائیل و عربستان سعودی ماهیت جنگ‌طلبانه و رقابت‌های سیاسی آنان را در منطقه به تصویر کشیده است. بر این اساس عملکرد دولت یازدهم را در عرصه سیاست خارجی به رغم محدودیت‌ها بایستی مثبت و گره‌گشا برای حل بسیاری از مشکلات پیش‌رو در سیاست خارجی و داخلی ارزیابی کرد و از تیم مذاکره کننده و دولت آقای دکتر روحانی تقدیر و سپاسگزاری بعمل آید.

اما عملکرد دولت یازدهم در عرصه داخلی متفاوت است. دولت دکتر روحانی از يك سو با پیامدهای عملکرد ناهنجار دولت گذشته نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی روبرو بوده است که آمار و اطلاعات تکان‌دهنده آنها در رسانه‌ها از زبان مسئولان به دفعات بازگو شده است و از سوی دیگر برای انجام برنامه‌های اصلاحی با محدودیت‌ها به ویژه امکانات اعتباری در دو سال اخیر روبرو بوده است که در کسری بودجه‌های مصوب سال‌های ۹۳ و ۹۴ و میزان ناچیز بودجه‌های عمرانی دولت و ارقام تخصیص یافته کاملاً منعکس می‌باشد.

به رغم این واقعیتها، انتخاب همکاران دولت یازدهم را در مجموع بایستی خوب ارزیابی کرد. عملکرد همکاران دولت یازدهم در برخی از بخش‌ها چون بهداشت و سلامت را می‌توان خیلی خوب و در برخی از بخش‌ها چون فرهنگی و دانشگاه‌ها تا حدودی خوب و در برخی از بخش‌ها که با محدودیت اعتبارات عمرانی روبرو بوده است متوسط و حتی زیر متوسط و ضعیف

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - کارنامه دو ساله دولت یازدهم - ۱۳۹۴/۶/۳

ارزیابی کرد.

در حالی که امنیت اجتماعی و رعایت آزادی‌های قانونی در این دو سال در سطح جامعه به مراتب بهتر از دولت گذشته قابل ارزیابی است اما دولت یازدهم تاکنون نتوانسته است به بسیاری از تعهدات و وعده‌های انتخاباتی خود جامه عمل بپوشاند و رضایت شهروندان را جلب نماید. اما به رغم این واقعیت‌ها مردم عموماً نسبت به آینده امیدوار هستند و انتظار دارند دولت پس از فراغت نسبی از تنش‌های سیاست خارجی و رفع تحریم‌ها و گشایش‌ها بتواند برای تحقق وعده‌های خود پیگیری لازم را بعمل آورد.

در این فرایند، چالش اصلی پیش‌روی دولت دکتر روحانی عمل به سوگندی است که در پیشگاه ملت ایران یاد و امضا کرده است که: "... از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کنم..." این حقوق به ویژه در اصول فصول سوم و پنجم قانون اساسی به تفصیل آمده است و شاید فصل الخطاب همه این اصول قانون اساسی در اصل پنجاه و ششم آن که مربوط به حق حاکمیت ملت است تبلور پیدا کرده باشد. برای احقاق این حق اساسی که مطالبات ملت ما را از انقلاب مشروطه تاکنون بخود اختصاص داده تأمین شرایط انتخابات آزاد و سالم است.

به نظر می‌رسد اظهارات منطقی و حقوقی اخیر رئیس‌جمهور محترم در زمینه تفکیک امر نظارت از اجرای انتخابات که با واکنش‌هایی مواجه شده است؛ دولت یازدهم و همه کنشگران و احزاب سیاسی را در سال جاری با چالش جدی روبرو خواهد کرد.

بر این اساس، ارزیابی عملکرد دولت یازدهم در عرصه سیاست داخلی و عمل به وعده‌های انتخاباتی دکتر روحانی با نتیجه عملکرد دولت در انتخابات پیش‌رو ارتباط پیدا خواهد کرد. انتظار و امید می‌رود همانگونه که دولت در عرصه سیاست خارجی با درایت و توانایی و با هماهنگی و حمایت مقامات ارشد نظام موفق به تنش‌زدایی در سیاست خارجی و دستیابی به توافق تاریخی "برجام" شده است و پیامدهای مثبت آن به تدریج در زندگی و معشیت مردم حاصل خواهد شد، در عرصه سیاست داخلی نیز زمینه‌های تنش‌زدایی، گفت و گو و تفاهم ملی برای حضور گسترده مردم در انتخابات پیش‌رو با رعایت "حق الناس" مطابق اصول قانون اساسی فراهم گردد.

جایگاه بازگشت به قرآن در اندیشه طالقانی^۱

در سی و ششمین سالگرد درگذشت آیت الله سید محمود طالقانی جا دارد مبانی اندیشه و منش آن مرحوم و سایر پیشگامان روشنفکری دینی مورد بازخوانی و واکاوی قرار گیرد؛ زیرا امروز از جهاتی بیش از دهه بیست راهبرد های آن زنده یاد و یاران و هم فکرائشان شادروانان مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی در شرایط امروز ایران و منطقه می تواند پاسخ گوی مسائل و مشکلات پیش رو باشد.

طالقانی اندیشه بازگشت به قرآن را از همان آغاز تلاش اجتماعی خود در سرمقاله اولین شماره مجله دانش آموز در سال ۱۳۱۹ مطرح می کند. در آن سر مقاله حدیث مفصلی از پیامبر(ص) نقل می کند که مضمونش بازگشت به قرآن است. (اذالتبست علیکم الفتن کقطع الیل المظلم، فعلیکم بالقرآن): یعنی وقتی شرایط اجتماعی به نحوی تیره و تاریک می گردد که تشخیص حق و باطل دشوار می شود، به قرآن رجوع کنید. شرایط فرهنگی و اجتماعی ایران در آن سال ها این ضرورت را پیش روی طالقانی و بازرگان می گذارد. زیرا جامعه ما از یک سو به لحاظ فرهنگی آن چنان گرفتار پیرایه ها و خرافات تاریخی و قشری گری و تحجر مذهبی شده بود که نسل جدید و تحصیل کرده ارتباط فکری خود را با نسل قدیمی با نگاه اسلام سنتی قطع کرده بود. راهکار این پیشگامان برای التیام این گسست نسلی زدودن این پیرایه های تاریخی از طریق بازگشت به قرآن بود و بر این باور بودند تا این خرافات پالایش نشود و ما به فطرت اصیل انسانی خود و متن اصلی قرآن (سرچشمه زلال وحی) بازنگردیم، زمینه تحول جامعه فراهم نمی شود. از جمله آیات قرآن که در صدر اندیشه ایشان قرار داشت و بعدا در مرامنامه نهضت آزادی ایران نیز آمد، آیه مبارکه «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» بود. بنابراین آن پیشگامان اصلاح جامعه را از درون جامعه و از طریق ایجاد تحول فرهنگی و اجتماعی می دیدند.

از سوی دیگر بعد از شهریور بیست که فضای سیاسی نسبتا باز شده بود و روشنفکران به ویژه نسل جوان دانشگاهی عموما تحت تاثیر افکار و اندیشه مارکسیزم که حزب توده منادی آن بود قرار داشتند ایجاب می کرد به القای شبهه های آنان پاسخ داده شود. در این فضای فرهنگی اجتماعی است که طالقانی با زمینه قبلی خانوادگی و تحلیل شرایط آن روز بر خلاف سیره و روش

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته نامه «پایتخت کهن» - ۱۳۹۴/۶/۲۱

متداول روحانیون حوزه؛ حرکت آگاهی بخش خود را ابتدا با نسل نوجوان و جوان و دانشجویان و دانشگاهی شروع میکند. پیشگامان روشنفکری دینی به ویژه طالقانی و بازرگان در طول چند دهه تلاش های فرهنگی اجتماعی خود از جمله طالقانی در آثار پرتوی از قرآن و بازرگان در سیر تحول قرآن مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ و بازگشت به قرآن مجموعه آثار ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ همواره بر این اندیشه خود اهتمام و تاکید می ورزیدند.

امروز به نظر راقم این سطور جامعه ما بیش از آن دوران، با توجه به ابهامات و پرسش های جدیدی که به ویژه توسط نسل جوان در جامعه ما مطرح شده است، نیازمند بازگشت به قرآن است؛ زیرا در جامعه ما نیز پیرایه ها و خرافات کم نیست و عملکردها با آرمان های اعلام شده و انتظارات مردم فاصله زیادی دارند. امروز متأسفانه شاهد هستیم که با توسعه دروغ، فساد و آسیب های اجتماعی، اخلاق و رفتار فردی و اجتماعی ما با آموزه های قرآنی بسیار فاصله دارد و مشمول آن نهیب علی (ع) در نهج البلاغه هستیم که: ” نکند که دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند”.

بعلاوه امروز ما در منطقه شاهد گرایش های انحرافی به نام اسلام و توسعه خشونت های عریان در این کشورهای اسلامی هستیم. در نتیجه نیاز به بازگشت به قرآن و معرفی آموزه های اصیل اسلامی که انسانی و رحمانی و دور از خشونت و توأم با عقلانیت است، داریم. این امر نشان دهنده ضرورت بازگشت به اندیشه طالقانی و بازرگان در شرایط کنونی و توسعه تلاش های فرهنگی و آگاهی بخش در این زمینه است.

آن چه که امروز به عنوان بنیادگرایی و نماد فعال آن داعش در منطقه مطرح است؛ از یک سو متأثر از اندیشه وهابیت ابن تیمیه است که با پشتیبانی کشور های حاشیه خلیج فارس به ویژه عربستان دنبال می شود و از سوی دیگر استیلا و حمایت های کشورهای خارجی به ویژه اسرائیل برای تغییر جغرافیای منطقه خاور میانه در راستای منافع راهبردی آنان است. مقابله با چنین طرح توطئه آمیز که حیات مسلمانان را در سال های اخیر با مخاطرات جدی روبرو ساخته است، که گوشه ای از آن فاجعه مهاجرت اخیر آوارگان جنگی به کشورهای اروپایی است، در دو بعد فرهنگی و سیاسی می تواند انجام شود. در بعد فرهنگی مقابله با مبانی اندیشه داعش است که ظاهراً در واکنشی به تمدن غرب با برداشت های سلفی می خواهند به نوع زندگی صدراسلام آن هم عناصر فرهنگ قبیلگی در چهارده قرن قبل، بازگردند. در حالی که این برداشت ها مغایر

آیات محکم قرآن است. آیات محکم و راهبردی قرآن همواره بر پاسداری ارزش های انسانی و رحمانی اسلام و واقع بینی و عقلانیت تاکید دارد. از این رو راهبرد بازگشت به قرآن، البته در فضای باز که امکان گفت و گو و تعامل فکری وجود داشته باشد، می تواند برای زدودن این گونه پیرایه ها و برداشت های نا صواب مفید و سازنده باشد. امروز متأسفانه برخی از روشنفکران ما سلفی گری بنیادگرایان از جمله داعش را فرزند روشنفکری دینی که بر بازگشت به قرآن تاکید داشته اند دانسته اند!! که مقایسه ای مع الفارق است و در جای خود این نگاه نقد شده است.

. نوع نگاه طالقانی به ویژه در تفسیر پرتوی از قرآن و سایر آثار ایشان و همچنین آثار بازرگان در این زمینه روشنگر است. موضوع شناخت انسان در قرآن در آثار طالقانی و بازرگان کاملاً برجسته است. به استناد آیات قرآنی، انسان، مختار و بنابراین آزاد تعریف می شود. اگر اختیار از انسان سلب شود یعنی آزادی از او گرفته شود دیگر ارزشی برای انسان باقی نمی ماند. به تعبیر دیگر راه کمال و رشد انسان برخوردار از موهبت اختیار و آزادی خدا دادی است. در همین رابطه، این بزرگان ضمن تحلیل شرایط تاریخی ایران مشکل اصلی جامعه ما را فرهنگ استبدادی و حاکمان مستبد که این موهبت الهی را از انسان ها سلب می کرده اند دانسته اند. در مدافعات مهندس بازرگان در دادگاه نظامی سال ۴۳ زیر عنوان ” چرا با استبداد مخالفیم ” به تفصیل در باره ریشه ها و تاثیرات فرهنگ استبدادی در خشکاندن استعداد های انسان ها و اتلاف امکانات جامعه و ایجاد وقفه در برنامه های پیشرفت و توسعه، توضیح داده اند. بنابراین اساس اندیشه طالقانی و بازرگان بر پایه آموزه های قرآنی و تجربه بشری؛ آزادی انسان و رفع استبداد است. آزادی، عدالت، کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت انسان، پایه های اندیشه طالقانی و بازرگان را تشکیل می دهد. هدف ایشان در نهایت حضور فرهنگ دینی در عرصه عمومی است. این تفاوت نگاه طالقانی و بازرگان و سحابی با جریان های چپ و اسلام سنتی است که در آثارشان کاملاً مشهود است. در این گفتمان ضمن آن که حاکمیت ارزش های دینی در عرصه عمومی مطرح می شود، اما میان نهاد دین و نهاد قدرت جدایی وجود دارد. البته امروز این شناخت با تجربه سی و چند ساله بیشتر از گذشته مورد توجه است.

قربانیان منا؛ تألم جمعی، تدبیر سیاسی^۱

حادثه دلخراش کشته شدن حجاج در منا واقعه‌ای بسیار تلخ و جانکاه است. روی دادن چنین ضایعه انسانی در مراسم حج کم‌سابقه و در عین حال بسیار تألم‌انگیز است. این واقعیت که خانواده‌هایی که منتظر استقبال از حجاج خود بوده‌اند امروز باید آنها را تشییع جنازه کنند واقعیتی است که نمی‌توانیم به راحتی از کنار آن عبور کنیم. آگاهی بر این واقعیت در کل جامعه فضای دردآوری ایجاد می‌کند به طوری که امروز همانطور که مسئولان نیز اعلام کرده‌اند برای جامعه روز عزای عمومی است. امروز لازم است همه خودمان را جای این خانواده‌ها بگذاریم و با آنها نهایت همدردی را داشته و صمیمانه تسلیت گو باشیم و در عین حال بدانیم این حجاج به قصد قربت و نزدیکی و لبیک گفتن به خدا رهسپار حج شدند.

با وجود این، در رابطه با این حادثه چند مساله قابل طرح و بررسی است. در ابتدا باید اشاره کرد همانطور که زنده یاد دکتر علی شریعتی می‌گوید هدف و محور اصلی حج وحدت مسلمانان و کشورهای اسلامی حول ارزش های توحیدی است. حوادثی نظیر حادثه سهمگین منا نباید موجب خصومت، دشمنی و پراکندگی مسلمانان شود بلکه باید مسلمانان را بیش از گذشته به یکدیگر نزدیک و زمینه‌های وحدت کشورهای اسلامی را فراهم کند. ارائه تحلیل‌های یکطرفه و بعضاً سیاسی از جانب برخی گروه‌ها و افراد به جای التیام درد و تلاش همه کشورهای اسلامی برای حل مشکل باعث نمک پاشیدن بر زخم و پراکندگی است. همانطور که رئیس دولت یازدهم در پیامشان به مناسبت این حادثه تاکید کردند تشکیل کمیته حقیقت‌یاب در این زمینه ضروری است تا دلایل این رخداد ظالمانه مشخص و پیگیری شود. همچنین پیشنهاد رئیس اسبق سازمان همکاری های اسلامی آقای سید محمد خاتمی می‌تواند راهکار مناسبی برای این موضوع باشد. متأسفانه در گزارش‌های متعددی که در این چند روز منعکس شده است گزارش‌های یکطرفه هم از جانب مسئولان عربستان سعودی و هم از طرف برخی رسانه‌های ایرانی ارائه می‌شود. برای مثال در گزارش‌های عربستان زائران ایرانی مقصر جلوه داده می‌شوند که باعث ازدحام و حادثه بوده‌اند که به هیچ وجه این فاجعه را توجیه نمی‌کند. دولت عربستان سعودی به دلیل اینکه متولی و مسئول برگزاری حج است در این زمینه مسئولیت دارد و باید پاسخگو باشد؛ اما برخورد

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۷/۷

سیاسی با این موضوع شایسته نیست. خوشبختانه خبرنگارانی از ایران در زمان حادثه در محدوده منا حضور داشته‌اند، گزارش‌های عینی و موثقی از این حادثه ارائه می‌دهند. برای مثال یکی از گزارش‌ها درباره گشودن ناگهانی مسیر یک‌طرفه برای رمی جمرات اشاره می‌کند که این سؤال را ایجاد می‌کند چرا این تصمیم برای گشودن مسیر گرفته شده است؟ همچنین سؤال دیگری که بعد از شنیدن این گزارش‌ها مطرح می‌شود این است که چرا نسبت جانباختگان حجاج ایرانی تناسبی با جانباختگان و آسیب دیدگان سایر کشورها ندارد؟ اینها از جمله سئوالاتی است که برای بررسی همه‌جانبه این حادثه تالم‌بار کمیته حقیقت‌یاب باید در دستور کار خود قرار دهد. اما نکته‌ای که در آخر باید به آن اشاره شود مساله تدبیر سیاسی است. در حال حاضر منطقه خاورمیانه با بحران‌های زیادی روبه‌رواست مخصوصا بحران یمن که نقش عربستان در آن غیرقابل انکار است. دیپلماسی و عقلانیت حکم می‌کند این حادثه بهانه‌ای نشود برای افزایش تنش‌های منطقه.

پیام عاشورا^۱

در آستانه ماه محرم همه ساله شاهد فضای جدیدی از شور و هیجان در کوی و برزن شهرها و آمادگی برای عزاداری و گرامی‌داشت یاد شهیدان عاشورا به ویژه سالار آنان امام حسین (ع) هستیم. درخصوص فلسفه این عزاداری‌ها به تفصیل عالمان، پژوهشگران و صاحب‌نظران سخن گفته‌اند. آنچه در این یادداشت مختصر مایلیم اشاره‌ای داشته باشیم پیام یا پیام‌های عاشورا برای امروز منطقه ما است. از دوران نوجوانی به یاد دارم که یکی از شعرهایی که بر سردرب و دیوار مساجد و حسینیه‌ها نصب می‌شد و می‌شود این جمله بود که: *إن الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة* حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است. در زیارت وارث هم همواره تکرار می‌کنیم که حسین وارث پیام همه پیامبران از جمله سیره پیامبر اسلام و آموزه‌های قرآنی است.

این پیام همه پیامبران و چکیده آموزه‌های قرآن که در بینش و منش و رفتار امام حسین (ع) در واقعه عاشورا تجلی داشت چیست؟ و چه کاربردی برای زندگی بشر و امروز ما دارد؟ از مجموعه سخنان امام حسین (ع) و حادثه تاریخی عاشورا در کربلا می‌توان پیام‌ها و درس‌هایی برای امروز جمع‌بندی و ارائه کرد که عالمان و صاحب‌نظران در این خصوص آثار ارزشمندی ارائه کرده‌اند.

در این نوشتار به طرح سه پیام که به نظر راقم این سطور پیام‌های اصلی عاشورا است بسنده می‌کنم به امید آنکه مورد توجه و نقد قرار گیرد.

۱. ایستادگی در مقابل عاملان ظلم و جهل

به نظر می‌رسد مهم‌ترین پیام عاشورا ایستادگی امام حسین (ع) در مقابل عاملان ظلم و جهل باشد که قرآن مشکل و مانع اصلی دستیابی انسان به امانت اختیار و آزادی که پیشیناز کمال اوست معرفی می‌کند (احزاب-۷۲). حاکمان خودکامه و مستبد چون فرعون با سلب آزادی و آگاهی مردم زمینه تداوم قدرت خود را فراهم می‌کنند (زخرف-۵۴). در این راستا، یزید بن معاویه که بدون بیعت و رضایت مردم صرفاً به خواست معاویه زمام امور کشور پهناور اسلامی را بعهده گرفت؛ برای تحمیل حاکمیت خود از این شیوه حاکمان خودکامه بهره گرفت و با نادیده گرفتن حقوق اساسی مردم ابتدا صاحبان اندیشه

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۸/۳

و شخصیت‌های تأثیرگذار در افکار عمومی آن عصر را یا در اختیار گرفت و یا نسبت به حذف و یا خانه‌نشین کردن آنها برنامه‌ریزی کرد. در آن شرایط، پیامد حذف شخصیت‌های منتقد، بسته شدن فضای سیاسی و گردش آزاد اطلاعات، ترویج فساد، شکاف طبقاتی، ظلم و توسعه خرافات و پیرایه‌های مذهبی و نهایتاً جهل و نادانی مردم برای بقا و تداوم قدرت بود.

گزارش‌های تاریخی حاکی است که یزید در سال ۶۰ هجری به ولید بن عتبه والی مدینه نامه‌ای محرمانه نوشت و خواست " فوراً از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیر و به آنها هیچگونه مهلتی نده تا بیعت کنند". امام حسین (ع) در پاسخ فرمود: "بیعت موضوع مهمی است که نمی‌توان در خفا انجام داد. آنگاه که همه مردم را برای بیعت خواستی به ما اطلاع بده آنچه شایسته دانستم انجام می‌دهم". امام حسین (ع) که با خصوصیات شخصی و روش حکومتی یزید موافق نبود و او را شخصی فاسد، فاسق، متجاوز به حقوق مردم و شرابخوار می‌دانست نمی‌خواست با او بیعت کند و چون از دستور قتل خود در صورت عدم بیعت مطلع شد شبانه با افراد خانواده خود و همراهان، مدینه را به قصد مکه ترک گفت و چون در مکه نیز امنیت نداشت به دعوت مردم بسوی کربلا حرکت کرد. مجموعه رویدادهای این سفر و سخنان آن حضرت با یاران و کسانی چون "حر" که مأموریت ممانعت از ادامه سفر و اجرای دستور یزید را دنبال می‌کردند بسیار آموزنده است و حاوی پیام‌های آن حضرت برای شیوه‌های برخورد با حکومت‌های خودکامه چون یزید است. گزارش‌های تاریخی به وضوح نشان می‌دهد که آن حضرت هرگز قصد برخورد رادیکال و جنگ و خون‌ریزی با عوامل حکومتی یزید را نداشت و حتی در شرایطی که مردم کوفه از دعوت خود عدول کردند و لشگر عمرسعد راه را بر او سد کردند و سخنان آگاهی بخش او در مردم کوفه و لشگریان یزید تأثیر نگذاشت درخواست کرد که اجازه دهند با افراد خانواده برگردند و به محل دیگری بروند. اما حکومت خودکامه یزید و کارگزاران او بر پایه فرهنگ جامعه قبیلگی آن دوران در صورت عدم بیعت فقط گزینه جنگ و کشته شدن را در مقابل او قرار دادند. در این شرایط است که امام حسین (ع) برای پاسداری از پیام پیامبران و آموزه‌های قرآن در شرایطی که فرهنگ قبیلگی حاکم است در مقابل حکومت خودکامه یزید ایستادگی می‌کند و هرگز تسلیم درخواست ناحق آنها

نمی شود.

این پیام و استراتژی امام حسین (ع)؛ ایستادگی در مقابل حاکمان خودکامه در طول قرون گذشته همواره مورد تقدیس و عمل بسیاری از رهبران اجتماعی ملت های دیگر نیز که حتی باور اسلامی نداشتند با شیوه های مدنی مورد عمل قرار گرفته است.

۲. رسالت آگاهی بخشی

روش ایستادگی امام حسین (ع) در فرایند رخداد تاریخی عاشورا در متن وصیتنامه آن حضرت، که به هنگام خروج از مدینه در اختیار محمد بن حنفیه قرار گرفت، منعکس است. آن حضرت برنامه و رسالت آگاهی بخشی خود را اینچنین توضیح می دهند:

”و ائی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و ائما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی (ص) اریدان امر بالمعروف و النهی عن المنکر“.

”و من نه برای خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور مردم است.“

این انگیزه و پیام اصلاح طلبی از طریق انجام فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر و آگاهی بخشی در سخنان آن حضرت در طول سفر و تا آخرین روزهای حیات که به شهادت آن حضرت انجامید کاملاً برجسته است. این بینش و اندیشه راهبردی امام حسین که بر گرفته از آموزه های قرآنی است با فرهنگ قبیلگی و جاهلی اموی آن دوران، که ظاهر دین را وسیله ای برای کسب قدرت قرار داده بودند، کاملاً در تقابل بود.

مبانی این رسالت آگاهی بخش در آیات متعدد و محکم قرآنی (از جمله آل عمران ۱۰۴ و ۱۱۰ - اعراف ۱۵۷ - لقمان ۱۷) و سخنان پیامبر اسلام (ص) و ائمه علیهم السلام مورد تأکید قرار گرفته است. در اینجا فقط به یک نمونه اشاره می شود.

حکمت شماره ۳۷۴ نهج البلاغه، جایگاه و اهمیت این رسالت آگاهی بخشی را در مقابل سایر عبادات و وظائف دینی برجسته نموده است: ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و نهی عن المنکر الا کنفته فی بحر لجمی

”همه کارهای نیک (عبادات) و (حتی) جهاد در راه خدا در مقایسه با فریضه امر به معروف و نهی از منکر مانند آب دهان در مقابل آب دریای بیکران است.“

رسالت آگاهی بخشی امام حسین در عاشورا همانگونه که اشاره شد در سخنان همه پیامبران و ائمه (ع) مورد تأکید قرار گرفته است. طبیعی است مقدمه این امر واجب در جامعه اسلامی نیز واجب است. بدون گردش آزاد اطلاعات در جامعه و تأمین شرایط آزادی بیان و اجتماعات انجام این فریضه الهی و قرآنی امکانپذیر نیست. بنابراین معیار و شاخص يك جامعه ایمانی و اسلامی که بخواهد منادی پیام عاشورا باشد در گرو آزادی بیان و اجتماعات و گردش آزاد اطلاعات و تأمین امنیت آن است.

۳. آزادی

پس از آنکه لشکریان عمر سعد وقعی به سخنان آگاهی بخش امام حسین (ع) در کربلا نگذاشتند و با پیشنهاد بازگشت او و افراد خانواده و یاران او موافقت نکردند و با آنان با شیوه‌های مرسوم خشونت جامعه قبیلگی دوران جاهلیت به نام دین برخورد کردند، در آن صحنه کارزار امام حسین لشکریان را اینچنین مخاطب قرار داد:

«ان لم یکن لکم دین و لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم»

«اگر دین ندارید و نگران سرنوشت و آخرت خود نیستید (لااقل) در دنیای خود آزاده باشید».

این بیان امام حسین (ع) حاوی پیام آزادی و حریت، نه تنها برای مسلمانان و مؤمنان بلکه برای بشریت است و به خوبی نشان می‌دهد که لازمه دینداری؛ حریت و آزادی است. انسان‌هایی که بویی از انسانیت و آزادی نبرده باشند نمی‌توانند منادی دینداری و آخرت نگری باشند که اگر چنین ادعایی داشته باشند عملکردشان چون همه یزیدیان تاریخ و امروز عملکرد داعش در منطقه است.

اگر لشکر عمر سعد بر پایه برداشت فرهنگ قبیلگی خود از اسلام سر امام حسین (ع) را از بدن جدا و برای یزید به شام می‌فرستد امروز ادامه دهندگان همان فرهنگ با مناسبات سیاسی - اقتصادی پیچیده قرن بیست و یکم در منطقه خاورمیانه با بکارگیری خشونت عریان و سبعت تمام بنام اسلام سر انسانهای دیگر را از بدن جدا و با افتخار تصاویر آنان را در رسانه‌های خود منتشر می‌کنند.

امروز مسلمانان جهان به ویژه ما ایرانیان که افتخار پیروی از راه و سیره امام حسین (ع) را در کارنامه خود داریم؛ بیش از پیش نیاز به آشنایی و بکار بردن پیام‌های انسانی و رحمانی

مجموعه آثار از ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ ۱۳۳

آموزه‌های قرآنی و گرامی‌داشت یاد این پیشگامان و اسوه‌های این آموزه‌های اسلامی و
قرآنی داریم.

پیامدهای اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری^۱

زمانی که دانشجویان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها سرگرم مقدمات تسخیر سفارت آمریکا بودند دولت موقت تا چه اندازه در جریان اقدامات‌شان بود، آیا در مورد کاری که می‌خواستند انجام دهند اطلاعی به دولت داده بودند و اگر دولت موقت خبر داشت چرا برای ممانعت از این اقدام فعالیتی انجام نداد؟

زمانی که موضوع اشغال سفارت آمریکا مطرح شد، کسی خبر نداشت و ناگهان اتفاق افتاد. نه دولت موقت، نه شورای انقلاب و نه رهبر فقید انقلاب از این موضوع اطلاعی نداشتند. آنگونه که بعدها خود دانشجویان گزارش کردند، دانشجویان فعال دانشگاه‌های مختلف جلساتی داشتند و برای این کار برنامه‌ریزی کردند. پنج نفر هم در راس آنها بودند. آقای اصغرزاده از دانشگاه شریف یکی از پنج نفر اصلی بودند و برخی معتقد هستند که خود آقای اصغرزاده طراح اصلی و نظریه‌پرداز این پروژه بودند.

آقای اصغرزاده در یکی از مصاحبه‌هایشان به این موضوع اشاره دارند که طرح اولیه را ایشان مطرح می‌کنند.

بله. این جمع تنها با یک نفر مشورت می‌کنند و او آقای موسوی خویینی‌هاست. آقای موسوی خویینی‌ها این کار را تایید می‌کنند.

دانشجویان می‌خواهند که موضوع را با امام هم مطرح کنند اما آقای موسوی خویینی‌ها مخالفت می‌کند و می‌گوید اگر مطرح کنید قطعاً آقای خمینی مخالفت خواهند کرد. به همین دلیل هیچ‌یک از مسئولان جمهوری اسلامی پیش از اجرا در جریان این طرح قرار نمی‌گیرند و همه پس از حادثه مطلع می‌شوند. بنابراین دولت موقت هم در جریان نبود و در ساعت ۱۱ صبح روز یکشنبه ۱۳ آبان که این اتفاق می‌افتد، دولت هم در جریان قرار می‌گیرد.

اما چند روز بعد از انقلاب اقدام مشابه چند ساعته‌ای اتفاق افتاده بود. هشت روز قبل از ۱۳ آبان نیز محمدرضا پهلوی وارد آمریکا شده بود که در جامعه ایران بازتاب منفی داشت. در این شرایط دولت موقت چنین اتفاقی را پیش بینی نمی‌کرد؟

قطعاً همین طور است. بررسی سوابق نشان می‌دهد که هم آقای سالیوان، سفیر آمریکا در

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار هفته نامه «صد» - ۱۳۹۴/۸/۱۶

ایران نامه نوشتند که احتمال گروگانگیری بالاست و اگر چنین اتفاقی بیفتد، ما امنیت نداریم. هم آقای لمبرت هم در مصاحبه‌ای که با آقای اصغرزاده دارد بر این مسئله تاکید کرده است. بعدها گزارش‌هایی نیز در آمریکا منتشر شده که آنها محتمل می‌دانستند که پذیرش شاه در آمریکا باعث گروگانگیری خواهد شد. بعدها مشخص می‌شود که در آمریکا جمهوری خواه‌ها به خصوص راکفلر و کسینجر، کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا را مجبور می‌کنند که ورود شاه به آمریکا را بپذیرد. اگر به کل فرآیند گروگان‌گیری نگاه کنیم، می‌بینیم از یک طرف جوان‌های ۱۸ ساله پر از شور و احساس انقلابی بودند که علاقمند بودند در جریان انقلاب نقشی ایفا کنند و با سابقه‌ای که آمریکایی‌ها در ایران داشتند، طبیعی بود که دانشجویان بخواهند از فرصت حضور شاه در آمریکا واکنشی داشته باشند؛ آمریکایی‌ها کودتای ۲۸ مرداد را در کارنامه خود داشتند و در ۲۵ سال پس از آن یعنی تا سال ۵۷ در برنامه سرکوب مردم و جلوگیری از توسعه مملکت ما نقش داشتند. مشاوران نظامی و اطلاعاتی آمریکا اینجا بودند و نهادهای مختلف را به نوعی اداره می‌کردند. از طرف دیگر مجموعه قرائن و شواهد نشان می‌دهد کسانی در آمریکا برنامه‌ریزی کرده بودند با استفاده از شیوه شناخته شده (Provocation) این احساس دانشجویان را در جهت برنامه‌های خود تحریک کنند و به همین منظور زمینه دعوت شاه به آمریکا فراهم می‌شود. ابراهیم اصغرزاده هم می‌گوید هدف آن‌ها از تسخیر سفارت آمریکا اعتراض به عملکرد آمریکایی‌ها در جهت مقابله با انقلاب بوده و از جمله اعتراض به این که چرا به محمدرضا پهلوی پناه داده‌اند. او تاکید می‌کند که هدف‌شان ساقط کردن دولت موقت نبوده است، اما در عمل گروگانگیری پایان کار دولت موقت را به دنبال دارد. جنابعالی چه تحلیلی در این زمینه دارید؟

اظهارنظری که دانشجویان آن روز داشتند با اظهار نظر امروزشان متفاوت است و البته این امری طبیعی است. آنها آن زمان ۱۸ ساله بودند اما امروز بعد از ۳۶ سال کاملاً پخته شده‌اند، تحصیلات عالی دارند و با دنیا در ارتباط هستند. هدف اولیه آنها این بود که ۴۸ ساعت در سفارت باشند و بر افکار عمومی آمریکا فشار بیاورند تا شاه از آمریکا خارج شود. در حول و حوش این واقعه اما اتفاق دیگری هم رخ داده بود و آن سفر مهندس بازرگان، دکتر یزدی و دکتر چمران به الجزایر برای حضور در جشن سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر بود. در حاشیه این برنامه دیداری با برژینسکی مشاور امنیتی کارتر انجام می‌شود. این سفر چند روز قبل از ۱۳ آبان

انجام شده بود. آقای مهندس بازرگان پس از بازگشت در یک مصاحبه مطبوعاتی بیان کردند که گفت‌وگو درباره روشن کردن مطالبات ملی ما همچون دارایی‌ها و قراردادهای مان صورت گرفته است. پس از انتشار خبر این مذاکره جو تندی علیه این اقدام ایجاد می‌شود. به عنوان مثال حزب جمهوری اسلامی در همان روز ۱۳ آبان بیانیه‌ای می‌دهد و اعتراض می‌کند که چرا آقای بازرگان با برژینسکی ملاقات کرده، در حالی که رهبر انقلاب حملات خود به امپریالیست‌های جهانخوا را آغاز کرده‌اند. همچنین صداوسیما و مجموعه رسانه‌ها حملات وسیع و گسترده‌ای نسبت به این مذاکرات به راه می‌اندازند. رسانه‌های ما عمدتاً در اختیار گروه‌های چپ بود. در پاسخ به این انتقادات؛ مهندس بازرگان جمله‌ای گفتند که معروف شد. گفتند نه من هویدا هستم و نه امام شاه که بخواهم برای ملاقات اجازه بگیرم. اگر نخست وزیری حق نداشته باشد به همراه وزیر امور خارجه و وزیر دفاعش در حاشیه کنفرانسی با هیات خارجی در رابطه با موضوعات ملی گفت و گو کند، به درد لای جرز می‌خورد. مهندس بازرگان در اینگونه اظهارنظرها بسیار شفاف و صریح بودند.

امام در جریان این مذاکرات بودند؟

آقای دکتر یزدی کلیات سفر را با امام مطرح کرده بودند. در ادامه باید اشاره کنم که در همان روز ۱۳ آبان در سراسر کشور راهپیمایی گسترده‌ای بود و شعارهای ضدآمریکایی نیز داده می‌شد. حوادث مختلفی در جریان بود؛ هم اشغال سفارت و هم حملات به مهندس بازرگان و هم راهپیمایی و شعارهای ضد آمریکایی. آیا اینها در کنار هم می‌توانست اتفاقی باشد؟ حزب جمهوری اسلامی هم که در آن زمان شرایط ویژه‌ای داشت، چنین بیانیه‌ای را صادر کرده بود. فضا به شدت علیه دولت موقت ملتهب بود و بیشترین حملات را حزب توده و چپ‌های مارکسیست و حتی چپ‌های مذهبی در سال ۵۸ علیه دولت موقت داشتند. در آن زمان یکی از دانشجویان گفته بود که ما برای پایین کشیدن دولت موقت این اقدام را کرده ایم!

همانطور که اشاره کردم، ابتدا دولت موقت در جریان اشغال سفارت نبود. اما وقتی در جریان فرار گرفت، به شدت مخالفت کرد. به همین دلیل در روز چهاردهم هیات دولت تشکیل می‌شود و تا دیر وقت موضوع را بررسی می‌کنند و با توجه به اینکه دولت موقت پیش از آن، سه مرتبه تقاضای استعفا داده بود و مشکلاتی با شورای انقلاب داشت، دولت موقت پیشنهاد کرده بود که خود شورای انقلاب مسئولیت اداره کشور را به عهده بگیرد تا تداخلی که در مدیریت

کشور وجود دارد از بین برود. بنابراین این پیشنهادی بود که از قبل، دولت موقت روی میز داشت و وقتی این اتفاقات افتاد و فضا به شدت ملتهب شده بود، حتی برخی از وزرا شواهدی داشتند که بر اساس آن حتی نمی‌توانستند در وزارتخانه‌هایشان پا بگذارند و امنیت نداشتند. در چنین شرایطی دولت موقت تصمیم گرفتند استعفا بدهند. روز ۱۵ آبان آقای مهندس ابوالفضل بازرگان، معاونت مالی- اداری، استعفای دولت را به قم بردند و تحویل امام می‌دهند. اتفاقاً همان روز من هم در قم بودم، کنفرانسی با حضور شهرداران سراسر کشور در تهران برگزار شده بود و هماهنگ کرده بودیم که در جلسه پایانی دیداری با امام داشته باشیم. امام در حالی که ملتهب بودند در جمع ما آمدند و از من خواستند خیلی خلاصه صحبت کنم. من هم کوشش کردم که موارد را خلاصه بگویم. امام درباره مسائل مطرح شده بسیار فشرده سخن گفتند و سریع رفتند.

آقای ابوالفضل بازرگان نامه استعفا را به امام می‌دهند. در آن روز امام اعضای شورای انقلاب به خصوص دکتر بهشتی، آقای موسوی اردبیلی و دکتر باهنر را به قم احضار می‌کنند و می‌خواستند که استعفا را نپذیرند ولی در همین فاصله صدای جمهوری اسلامی ایران استعفا را پخش می‌کند. مشخص نیست که چگونه خبر استعفا از نخست وزیری به آقای قطب زاده می‌رسد. این جمع در راه بازگشت از قم بودند که می‌شنوند رادیو استعفا را منتشر کرده، از میانه راه برمی‌گردند و تصمیم می‌گیرند استعفا پذیرفته شود. امام طی ابلاغ مورخ ۱۵/۸/۵۸ به شورای انقلاب؛ می‌نویسند: با توجه به استعفای جناب آقای مهندس بازرگان ضمن "قدردانی از زحمات و خدمات طاقت فرسای ایشان در دوره انتقال، و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم.." و شورای انقلاب را مأمور اداره کشور می‌کنند.

پس از آن شورای انقلاب مسئولیت مدیریت کشور را برعهده می‌گیرد و مرحوم بهشتی برنامه شش ماده‌ای دولت شورای انقلاب را اعلام می‌کنند. البته شخص مهندس بازرگان هم عضو شورای انقلاب بودند و همکاری‌شان با شورا قطع نمی‌شود.

حتی امام برای چند وزیر حکم شورای انقلاب می‌زنند و به نوعی همان وزرا کار خود را ادامه می‌دهند و تنها تفاوتش این است که به جای اینکه زیر مجموعه دولت موقت باشند، زیر مجموعه شورای انقلاب کار می‌کنند.

بله. در اینجاست که دانشجویانی که در آن زمان اعتراض داشتند که دولت بازرگان انقلابی

نیست، باید به این سوال پاسخ دهند که پس از استعفای دولت موقت چه تحولی به وجود آمد؟ وقتی باز هم همان آدم‌ها سرکار آمدند، این امر نشان می‌دهد که پشت این فشارها اهداف دیگری مد نظر بوده است.

واکنش شورای انقلاب به گروگانگیری چه بود؟

علاوه بر دولت موقت، شورای انقلاب هم ابتدا با گروگانگیری مخالف بودند ولی بیان نمی‌کردند. فقط مرحوم دکتر بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی به طور خلاصه مطرح می‌کنند: "امروز جوانان با ایمان که پذیرش شاه را توهین به ملت ایران می‌دانند به عنوان اعتراض سفارت آمریکا را اشغال کردند" ولی موضع‌گیری نمی‌کنند. ماجرای مخالفت شورای انقلاب را مهندس سبحانی، که آن موقع عضو بودند، در خاطراتشان آورده و نوشته‌اند زمانی که ماجرا مطرح شد همه مخالف بودند چرا که ما وظیفه داریم امنیت سفارت آمریکا را حفظ کنیم و به لحاظ قانونی و تعهدات بین‌المللی نمی‌توانیم پاسخگو باشیم.

شخص رهبر فقید انقلاب هم از ماجرا بی‌خبر بودند. عصر ۱۳ آبان آقای دکتر یزدی ملاقاتی با امام دارند و آنطور که در خاطراتشان نقل کرده‌اند امام دقیقاً همان دستوری را به ایشان می‌دهند که روز ۲۴ بهمن ۵۷ داده بودند، یعنی روزی که چریک‌های فدایی خلق به داخل سفارت آمریکا رفته و سفارت را اشغال کرده بودند. در آن روز امام دستور داده بودند که طبق عرف بین‌المللی عمل کنید و چریک‌ها را از سفارت خارج کنید. آقای مهدوی کنی که مسئولیت کمیته مرکزی را داشتند نیروهای پاسدار در اختیار دکتر یزدی می‌گذارند. دکتر یزدی به داخل سفارت رفتند، با آنها صحبت کردند و آنها را از سفارت خارج کردند.

اما در عمل اتفاق دیگری می‌افتد و امام به نوعی از تسخیرکنندگان سفارت در ۱۳ آبان

حمایت می‌کنند.

بله. در روز چهاردهم امام در دیداری با کارکنان بیمه می‌گویند «عده ای از جوانان ما به سفارت آمریکا رفته‌اند که کار جاسوسی انجام می‌دهند... این انقلاب، انقلابی بزرگتر از اول است». این اولین واکنش رسمی امام است. سوال اصلی این است که در فاصله عصر یکشنبه ۱۳ آبان تا فردای آن روز چه اطلاعاتی به امام می‌رسد که نظر امام عوض می‌شود و در عمل از اشغال سفارت حمایت جدی می‌کنند؟ چرا که دانشجویان در فاصله این یک روز که اسناد را بررسی نکرده بودند و اولین افشاگری دانشجویان ۵۰ روز بعد از آن است که می‌گویند مستندهایی دارند

که حمل بر جاسوسی پیدا کرده‌اند. این سوال را کسی پاسخ نداده است. اما من در توضیح این اتفاق تحلیلی دارم و این تحلیل بر اساس شناختی است که در دوران حضور در عراق و ارتباط نزدیک با ایشان دارم. در برنامه‌ای که در سال ۱۳۴۴ در خاورمیانه با شهید چمران و دکتر یزدی داشتیم، ماموریت من در عراق بود و حدود شش ماه با ایشان در ارتباط نزدیک بودم، علاوه بر این ارتباط، آثار ایشان را هم دیده بودم. بر این اساس تحلیلیم این است که آیت‌الله خمینی به لحاظ سیاسی از نبوغ خاصی برخوردار بودند. در زمان اشغال سفارت، وقتی ایشان موج گسترده جریان چپ را می‌بینند؛ کوشش می‌کنند آن موج گسترده را مهار کنند تا جریان امور را به دست بگیرند. دقت کنیم که در آن زمان حزب توده با تمام سازمان‌های تشکیلاتی و اطلاعاتی‌اش در ایران حضور داشت، مجاهدین خلق از زندان آزاد شده و به صورت سازمان‌یافته و مسلح در کشور بودند. بقیه نیروهای چپ هم همینطور. در جامعه ما نیروهای چپ با تفکرات ضدامپریالیستی و ضدآمریکایی نفوذ کرده و جامعه را تحت تاثیر خود قرار داده بودند و توان تشکیلات سازمان‌یافته و نظامی داشتند. به نظر من در این شرایط، که هنوز نهادهای بازدارنده مستقر نشده بودند، رهبر فقید انقلاب تنها راهی که داشتند تا این موج گسترده که قابلیت تبدیل شدن به سیل ویرانگری برای نظام جمهوری اسلامی را داشت مهار کنند این بود که بر این موج سوار شوند و در عمل هم همین اتفاق می‌افتد و امام می‌توانند این موج را آرام کنند. مستقل از تحلیلی که من دارم، این رویکرد از زبان مرحوم دکتر بهشتی هم نقل شده که گفته بودند ما باید سوار این موج شویم و از آن استفاده کنیم. امام این بحران را مدیریت کردند و گام به گام همه این گروه‌ها از صحنه خارج شدند.

همانطور که شما هم اشاره کردید، طرح اولیه آن‌ها گروگان‌گیری برای ۴۸ ساعت بود و اما بعد در عمل روند امور از دست طراحان خارج شد و این گروگان‌گیری ۴۴۴ روز طول کشید. آیا بعد از گروگان‌گیری این امکان وجود داشت که همان روزهای ابتدایی ماجرا خاتمه پیدا کند؟ عملاً خیر؛ وقتی این جو ملتهب به وجود می‌آید و مطالبات هم به تدریج متحول می‌شود دیگر مطالبات محدود به این نیست که شاه را از آمریکا اخراج کنند تا گروگان‌ها را آزادکنیم. در شعارهای بعدی می‌گویند که باید شاه را تحویل دهند و اگر تحویل ندهند گروگان‌ها را محاکمه می‌کنیم. در مرحله بعدی موضوع جنایات آمریکا در طول دوران پهلوی مطرح می‌شود و می‌گویند که با چنین دولت جنایتکاری مذاکره نمی‌کنند. بعد از آن هم می‌گویند که باید محاکمه گروگان‌ها

به محاکمه امپریالیسم آمریکا تبدیل شود. این شعارهای رادیکال جریان چپ بود که به مطالبات عمومی تبدیل می‌شود. دانشجویان هم عملاً با این مطالبات هماهنگ می‌شوند و در نهایت گفته می‌شود آزادسازی گروهان‌ها دست‌کم باید تا پایان انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا به تعویق بیفتد. اینها سیر تحول مطالبات است. از طرف دیگر دانشجویان پیرو خط امام دیگر نه حرف دولت شورای انقلاب را گوش می‌دهند و نه عملاً حتی حرف امام را.

دلیل دیگری که برای طولانی شدن می‌شود اضافه کرد، جو چپ زده جامعه است. جریان‌ات چپ از شعار راهبردی «تداوم انقلاب» استفاده می‌کردند. آنها حاکمیت جمهوری اسلامی را قبول نداشتند و خود را انقلابی مترقی می‌دانستند و به دنبال حاکم کردن افکار و اندیشه‌های چپ خود بودند. آنها توانستند با توسعه فضای احساس انقلابی مطالبات را به تدریج بالا ببرند.

ظاهراً چون دانشجویان حرف کسی را قبول نمی‌کردند، امام در ۵ بهمن ۵۸ تصمیم‌گیری در موضوع گروهان‌ها را به مجلس واگذار می‌کنند. آن هم مجلسی که در ۷ خرداد ۵۹ تشکیل می‌شود. در شهریور ۵۹ کمیسیون خاصی با سرپرستی آقای موسوی خویینی‌ها برای بررسی موضوع گروهان‌ها در مجلس تشکیل می‌شود. سرانجام در ۱۱ آبان ۵۹ یعنی حدود یک سال پس از گروهانگیری، کمیسیون طرحی را برای آزادی گروهان‌ها ارائه می‌کند. در این فاصله مذاکرات دیپلماسی هم پیگیری می‌شود و در ابتدای بهمن ۵۹ که ریگان در کاخ سفید مستقر شده بود، گروهان‌ها آزاد می‌شوند. یعنی ماجرا آنقدر ادامه پیدا می‌کند که کارتر از کاخ سفید خارج شود در حالی که شرایط کارتر برای آزادی گروهان‌ها شرایط خوبی بود.

یادآوری این سوابق و تحلیل‌ها برای جامعه امروز ما می‌تواند مفید باشد زیرا اتفاقاتی که امروز برای برجام می‌افتد، در مجلس اول هم اتفاق افتاده بود و می‌بینیم که در کمیسیون برجام نیز جمعی مطالبات را بالا می‌برد.

روز بعد از تسخیر سفارت آمریکا، اتفاق مشابهی در سفارت انگلیس می‌افتد چرا آن ماجرا دامنه‌دار نمی‌شود؟

روز چهاردهم آقای موسوی خویینی‌ها وارد سفارت می‌شوند و بر کارهایی که آنجا انجام می‌شده، نظارت داشتند. در همان روز چهاردهم مرحوم سید احمد خمینی نیز از قم به تهران می‌آیند، وارد سفارت می‌شوند و مورد استقبال دانشجویان قرار می‌گیرند. خبر مهم دیگر این است که در روز چهاردهم حدود ۱۲۰ نفر به سفارت انگلیس حمله کرده و آنجا را هم اشغال می‌کنند،

سفارت انگلیس موضوع را به وزارت امور خارجه اطلاع می دهند و پاسداران کمیته به آنجا رفته و اشغال کنندگان را اخراج می کنند. آقای سید احمد خمینی روز پانزدهم در داخل سفارت آمریکا مصاحبه می کنند و می گویند کسی حق ندارد هیچ سفارتخانه‌ای حتی سفارت انگلیس را اشغال کند.

در زمان شروع تسخیر سفارت گروه‌های مختلف چه موضعی نسبت به این اتفاق داشتند و مشخصاً نهضت آزادی چه نظری داشت؟ حتی نهضت آزادی هم در آن مقطع این کار را تأیید کرده‌اند تا جایی که در بیانیه ۱۵ آبان خود آورده بود «دانشجویان انقلابی مسلمان با تصرف سفارت آمریکا با وضوح تمام خصلت ضد استعماری انقلاب اسلامی ایران را اعلام کرده‌اند و مردم مبارز ایران با تأیید خود نشان داده‌اند که به خوبی راهی را که باید در پیش داشت تشخیص داده‌اند.» و حتی از شورای انقلاب درخواست می کند رابطه سیاسی با آمریکا را قطع کند. این بیانیه با چه هدفی صادر شده بود؟

همه گروه‌های اجتماعی، به دلیل سابقه عملکرد آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به ویژه پس از تأیید امام، از این رخداد حمایت کردند و نهضت آزادی ایران هم حمایت کرد. در آن زمان با توجه به جو ضد امپریالیستی و استعماری حاکم بر فضای سیاسی ایران زمینه اعتراض به آمریکا در همه جا وجود داشت؛ بنابراین نهضت هم بر اساس مواضع خود بیانیه می دهد و حمایت می کند.

نهضت آزادی با دولت موقت قرابت زیادی داشته و دلیل استعفای دولت تسخیر سفارت بوده، اما بیانیه نهضت درست همان روزی منتشر می شود که استعفای دولت پذیرفته می شود، این دو گزاره چگونه با هم جمع می شوند؟

اگر اسناد نهضت را بررسی کنید می بینید نگاه دوستانی که نهضت را در آن دوره اداره می کردند با نگاه مهندس بازرگان و کسانی که در دولت بودند در پاره ای از موارد متفاوت بود و در بسیاری از موارد مانند سایر گروه‌ها مشی نقدگونه به دولت موقت داشتند. بنابراین وقتی چنین موجی در جامعه به وجود می آید، طبیعی است که کسانی که آن موقع اداره نهضت را بعهده داشتند نظر خود را به عنوان بیانیه نهضت منتشر کنند. اما مهندس بازرگان همان موقع به دفعات مخالفت خودشان را بطور اصولی در باره اشغال سفارت آمریکا مطرح و آن را عملی خلاف مصالح ملی و شیطانی توصیف کردند.

از جمله نقدهایی که اعضای نهضت آزادی به جریان تسخیر سفارت و حوادث پس از آن داشته‌اند به انتشار گزینشی اسناد سفارت آمریکا برمی‌گردد. به نظر شما هدف منتشرکنندگان چه بود و چرا همه اسناد علی السویه منتشر نشد؟

در این زمینه دو بحث است یکی اینکه اسناد را گزینشی منتشر کردند. مثلاً اسناد افرادی که در شورای انقلاب بودند مثل مرحوم دکتر بهشتی و آیت الله موسوی اردبیلی که در مذاکرات بودند را منتشر نکردند و در واقع این اسناد بعدها منتشر شد. موضوع دیگر بحث افشاگری دانشجویان است. در سه شنبه چهارم دی ماه ۵۸ یعنی ۵۰ روز بعد از اشغال سفارت، ساعت ۱۰ و نیم شب در یک برنامه زنده سیما دو نفر از دانشجویان پیرو خط امام علیه نهضت آزادی ایران افشاگری کردند. روز بعد، نهضت در واکنش به این افشاگری طی نامه ای به شهید قدوسی دادستان کل دادگاه های انقلاب اسلامی علیه دو دانشجو مذکور اعلام جرم می‌کند. در این نامه به امضای آقایان احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی آمده است: "... دو نفر از آقایان جوان ... یک سلسله اظهارات و استدلال های نادرست بیان داشتند. به نهضت آزادی ایران (که سوابق مبارزات اسلامی و ملی آن بر ملت ایران روشن است) اتهام و انتساب سازشکاری با بیگانگان و خیانت و نفع طلبی دادند. اینجانبان ... ضمن اعتراض به موسسه رادیو تلویزیون نسبت به عمل این آقایان که خلاف اسلام و قانون اساسی بوده و در جهت مخدوش کردن و تضعیف انقلاب اسلامی و رهبر عالیقدر آن می باشد، اعلام جرم می نمائیم ...". اقدام دوم صدور بیانیه ای با عنوان " دعوت به مناظره و بحث آزاد" است که در آن آمده است " ... عمل دو نفر جوان گوینده صحنه دیشب با هیچ معیار سیاسی، حقوقی، اخلاقی و اسلامی و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی تطبیق نمی کنند...". در این بیانیه ضمن جلب توجه دانشجویان به آموزه های اخلاقی قرآن در پایان آن آمده است که: " بودم آن روز من از طائفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان". البته دانشجویان بعدها از نهضت آزادی و مهندس بازرگان عذرخواهی می‌کنند. اما در آن شرایط نتیجه این اقدام تضعیف مدیریت انقلاب و در راستای اهداف و برنامه های مخالفان انقلاب اسلامی بود. این شیوه در تاکتیک‌های حزب توده هم منعکس شده بود. شعار «مرگ بر لیبرال» همانگونه که کیانوری تصریح کرد قبل از انقلاب توسط حزب توده طراحی شده بود. در آن زمان حتی چپ‌های مذهبی هم می‌گفتند که آزادی یک کالای لوکس است و موضوع اصلی ما امپریالیسم است.

به نامه اعلام جرم رسیدگی می‌شود؟

دقیق به خاطر ندارم اما بعید می‌دانم چراکه فضا به شدت ملتهب بود. گروه‌های چپ آنچنان سازماندهی کرده بودند که مردم شبانه روز در خیابان طالقانی مقابل سفارت حضور داشتند. خانم کاتوزیان همسر آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی که مربوط به گروه جنبش بودند، کتابی از خاطرات خود در این ایام نوشته‌اند و در آنجا نقل می‌کنند که ما که کوچکترین مجموعه از جریان‌های مستقر در مقابل سفارت بودیم، چند دیگ داشتیم تا برای کسانی که آنجا مستقر بودند تغذیه آماده کنیم. فضاهایی نیز برای نماز جماعت مردم و سخنرانی‌ها فراهم شده بود.

اشاره‌ای داشتید به تلاش جمهوری خواه‌ها در آمریکا برای پذیرش شاه در این کشور. منافع

آمریکایی‌ها در این زمینه چه بود؟

برنامه اشغال دو روزه سفارت دانشجویان، همان گونه که اشاره شد در فضای احساس انقلابی آن روزها، کاملاً طبیعی بود. اما در مقابل کسانی بودند که آگاهی داشتند اگر شاه به آمریکا برود گروگانگیری اتفاق می‌افتد و به رغم این آگاهی زمینه دعوت از شاه را توسط کارتر فراهم کردند. به نظر می‌رسد طرف مقابل از سیاست شناخته شده تحریک احساسات استفاده کرده باشند. یعنی سنگی در آب می‌اندازند و موجی ایجاد می‌کنند و بعد هم دنبالش می‌روند. نمونه دیگر برنامه تحریک احساسات در جنگ تحمیلی اتفاق می‌افتاد. جنگ تحمیلی هشت سال تداوم پیدا کرد و در طول این هشت سال کشورهای زیادی هم به ما و هم به عراق اسلحه دادند که جنگ را ادامه دهیم تا رس ما کشیده شود. به دفعات اتفاق افتاد که در مقاطعی برخی کارشناسان اظهار نظر می‌کردند که اگر ایران این حمله را هم بکند کار تمام است. مثلاً اگر بعد از پیروزی خرمشهر، بصره را هم بگیرد، کار تمام است و بغداد را هم گرفته‌اید. از این نوع القائات در رسانه‌ها می‌کردند.

هدف آن‌ها از این گونه اقدامات چه بود؟

انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب کلاسیک، مردمی و انسانی بود و در فضایی که در دوران حضور آیت الله خمینی در پاریس به وجود آمد و پوشش خبری رخدادهای انقلاب در طول سال ۵۷؛ پیام انقلاب افکار عمومی جهان را نسبت به مردمی بودن انقلاب تحت تاثیر قرار داده بود. اما کشورهای مثل آمریکا، اسرائیل و انگلیس که پس از پیروزی انقلاب منافع خود را در ایران از دست داده بودند طبیعی است که ما را رها نمی‌کردند و به دنبال این بودند که به دست خود ما

سرمایه و ارزش های انقلاب را از ما بگیرند. به طور کلاسیک برای مقابله با هر انقلابی، معمولاً سه کار انجام می دهند، اول اینکه بی ثباتی ایجاد می کنند تا انقلاب نتواند مستقر شود. برای بی ثباتی عوامل نفوذی خود را در ارگان های مختلف وارد می کنند تا برنامه هایشان را دنبال کنند. نمونه های عینی این عوامل نفوذی به دفعات در کشور دیده شده اند و امروز هم دیده می شوند و سوم جنگ به راه می اندازند. در مورد انقلاب ایران هم کشور هایی که منافع خود را از دست داده بودند همین سه گام را اجرا کردند.

این گروگانگیری یکی از مهمترین اتفاقاتی است که پس از انقلاب رخ داد و همچنان جامعه ما با آن درگیر است، به نظر شما پیامدهای گروگانگیری در ایران چه بود؟

اشغال سفارت و گروگانگیری در واکنش به پذیرش شاه در آمریکا توسط دانشجویان برای یکی دو روز قابل توجه است. اما طولانی شدن آن به لحاظ منافع ملی قابل ارزیابی است؛ چه داده ایم و چه گرفته ایم؟ یکی از پیامدهای این اقدام جنگ تحمیلی و آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن بود. این اتفاق آنقدر ادامه پیدا کرد که جنگ آغاز شد. ما در ۳۰ دی ۵۹ گروگان ها را آزاد می کنیم اما جنگ از شهریور همان سال آغاز شده بود. پیامد بعدی این است که در سطح جهانی منزوی شدیم چون با تبلیغات گسترده کشوری معرفی شدیم که برخلاف قوانین و تعهدات شناخته شده جهانی عمل کرده ایم. عکسهایی که از وضعیت گروگان ها در رسانه ها منتشر می کردند، ضربه ای اخلاقی به انقلاب اسلامی وارد کرد و افکار عمومی جهان که تحت تأثیر انقلاب قرار گرفته بودند، نگاهشان نسبت به انقلاب و مردم ایران تغییر کرد و این از پیامدهای گروگانگیری بود. آسیب های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، خنثی کردن اهداف انقلاب و ایجاد شکاف ملت و دولت از دیگر نتایج گروگانگیری بود. نسل جوان ما امروز وقتی به شرایط پیش و پس از انقلاب نگاه می کند، چه می گوید؟ آیا بدتر از این هم می شد ضربه ای به انقلاب زد؟ این شرایط از اشغال سفارت آغاز شد. آیا این برنامه ریزی شده نبود؟ آیا ما در دام نیفتاده بودیم؟ این روش کلاسیک "پرو و کیشن" است و در همه دنیا عمل می شود. خوشبختانه امروز جامعه ما و مسئولان ما این پختگی را پیدا کرده اند که می دانند چگونه با دنیا عمل کنند و موفق شوند. در سال ۵۸ چنین پختگی در میان آنها که باقی مانده بودند وجود نداشت و کسانی که آشنا با شرایط بین المللی بودند، زبان و فرهنگ آنها را می دانستند و می توانستند گفتگو کنند هم کنار گذاشته شده بودند و در نهایت دیپلماسی و مذاکرات، بیانیه الجزایر را به همراه دارد.

اولین خروجی این بیانیه این است که چهار میلیارد دلار وامی که بانک چیس منهن که راکفلر در راس آن بود، بلافاصله آزاد می‌شود. این وامی بوده که بدون مجوز قانونی به شاه داده بودند و به هیچ عنوان نمی‌توانست بازپرداخت شود. یعنی اینها باید چهار میلیارد دلار را پس می‌گرفتند و برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند. دست کم یکی از خروجی‌ها این بود که چهار میلیارد دلار به جیب راکفلر می‌رود. خروجی دوم این است که به هر حال با در نظر گرفتن رقابت دموکراتها و جمهوری خواهان، جمهوری خواهان نمی‌خواستند دوره کارتر ادامه پیدا کند. او تنها یک دوره چهار ساله توانست رئیس جمهور ایالات متحده باشد. کارتر در مذاکرات شرایط خوبی را پذیرفته بود با این شرط که پیش از پایان دوره او، گروگان‌گیری خاتمه یابد. بنابراین یکی از نتایج گروگان‌گیری این است که به دلایل مختلف ۴۴۴ روز طول می‌کشد و روزی گروگان‌ها آزاد می‌شوند که ریگان در کاخ سفید است. پیامد آن حضور چند دوره جمهوری خواهان در دولت آمریکا چون ریگان، بوش پدر و پسر و تحولات بعدی در منطقه خاور میانه است

بعد از این اتفاق اختلافات ایران و آمریکا تداوم یافت، این هم به نفع آمریکا بود که سفارتش

با همه نفوذی که در ایران داشت، ۳۶ سال بسته بماند؟

آمریکا به دنبال منافع راهبردی خود در منطقه است. آمریکا می‌خواست انقلاب را به زانو در بیاورد. البته ما رابطه مان را قطع نکردیم، این آمریکا بود که رابطه را قطع کرد. اگر آمریکا منافعش در حفظ سفارت بود، چرا باید خودش روابطش را قطع می‌کرد؟ آقای خمینی همیشه تا پیش از اشغال سفارت، همانطور که در خاطرات دکتر یزدی آمده است، گفته بودند با آمریکا کژدار و مریز رفتار کنید. این سوابق نشان می‌دهد که قطع رابطه و بسته شدن سفارت می‌تواند یکی از اهداف راهبردی آمریکا بوده باشد.

دستگاه دیپلماسی ایران در آن زمان برای حل مشکل فعال بود.

بله، پس از پذیرش شاه در آمریکا بلافاصله وزارت امور خارجه دولت موقت نسبت به این اقدام آمریکا اعتراض کرد. در فاصله این ۴۴۴ روز گفت و گو و دیپلماسی ادامه داشت. آقای دکتر شمس اردکانی که سفیر ایران در کویت بودند و صادق قطب زاده به عنوان وزیر امور خارجه دولت شورای انقلاب مذاکراتی داشته اند. در کنار این ها صادق طباطبایی نیز که در دولت موقت سخنگو بودند بر پایه احساس مسئولیت شخصی و با استفاده از ارتباط خانوادگی با رهبر فقید انقلاب برای حل و فصل مشکل گروگانگیری اقدام کرد. او تحصیل کرده آلمان بود و با ۲۰

سال زندگی در آن کشور ارتباطات کاملاً اجتماعی با مدیران سیاسی آلمان داشت. ضمناً ایشان خواهرزاده امام موسی صدر بود و از این جهت نیز ارتباطات منطقه‌ای داشت که تفصیل آن در خاطراتش آمده است. آقای دکتر طباطبایی با اجازه امام با گنشر وزیر امور خارجه آلمان ملاقات می‌کند و می‌گوید که ما علاقه‌مند هستیم که از طریق شما با آمریکا مذاکره کنیم. کارتر موافقت می‌کند. در جمع‌بندی این مذاکرات به چهار شرط می‌رسند. اما کارتر می‌پرسد که از کجا بدانند طباطبایی فرستاده امام است، قرار می‌شود چهار شرط هماهنگ شده با کارتر را امام در یکی از سخنرانی‌هایشان بگویند. آنها اطمینان پیدا می‌کنند که طباطبایی مورد تایید رهبر فقید انقلاب است. چهار شرط عبارتند از: اول، بازپس دادن اموال شاه و خانواده او. دوم لغو تمامی ادعاهای آمریکا علیه ایران، سوم تضمین آمریکا به عدم مداخله سیاسی و نظامی در ایران و چهارم آزاد کردن تمامی اموال و سرمایه‌های توقیف شده ایران.

اما در عمل فقط تا حدی شماره سوم این شروط محقق می‌شود؟

بله. این موارد را کارتر در نامه ۲۵ صفحه‌ای در اختیار آقای طباطبایی قرار می‌دهد و امام در اختیار آقای هاشمی رفسنجانی در مجلس می‌گذارد. مجلس این اطلاعات را در اختیار کمیسیون که آقای موسوی خویینی‌ها سرپرست آن است قرار می‌دهد. در نهایت این امر تصویب می‌شود و آن چهار شرط در مصوبه مجلس قید می‌شود. قرار می‌شود دولت رجایی آن را اجرا کند. مرحوم احمد آقا به آقای طباطبایی می‌گویند که چنین اتفاقی افتاده اما آقای طباطبایی به دلیل آشنایی با ترکیب دولت می‌گوید که من آمادگی ندارم با دولت همکاری کنم.

در دولت شهید رجایی مسئولیت اجرای مصوبه به آقای بهزاد نبوی داده می‌شود. آقای افتخار جهرمی که از وکلای شناخته شده هستند و دو نفر دیگر به کمک ایشان می‌روند. چون الجزایر حافظ منافع ما بود، چهار نفر از الجزایر نیز انتخاب می‌شوند، شامل سفیر الجزایر در ایران، سفیر الجزایر در آمریکا و دو نفر از مدیران مالی الجزایر. چهار نفر به ایران می‌آیند و آقای نبوی برخورد برادرانه‌ای با آنها می‌کنند و در نهایت آقایان نبوی و افتخار جهرمی به الجزایر می‌روند و در نهایت منجر به امضای دو بیانیه الجزایر و شش قرارداد پیوست آن می‌شود که از نظر محتوا و لغاتی که در آن به کار رفته در تاریخ اختلافات قضایی دنیا بی‌سابقه است. عنوانش بیانیه بود تا نیازی به مصوبه مجلس نداشته باشد. اولین پیامد این بیانیه، آزاد شدن چهار میلیارد دلار بانک چیس منهن راکفلر بود. بر اساس مفاد این بیانیه همه آمریکایی‌ها و ایرانی‌های آمریکایی‌تبار می‌توانند

مطالبات خود را به دادگاه لاهه عرضه کنند؛ یعنی مجوزی شد که همه کسانی که از ایران فرار کرده بودند بتوانند اموال خود را پس بگیرند و این خسارت سنگینی بود که ما در بیانیه الجزایر متحمل شدیم. ما از حدود بیش از بیست میلیارد دلار موجودیمان در آمریکا تا کنون چیزی نگرفته ایم و اگر چیزی هم باقی مانده باشد بلوکه شده است. در یک نگاه کلان به مسئله گروگانگیری ابتدا از شور و هیجان احساسی و انقلابی بهره برده ایم اما امروز که پیامدهای گروگانگیری را ارزیابی می‌کنیم می‌بینیم که این اقدام در راستای منافع ملی ما نبوده و هزینه‌های سنگینی برای مردم در پی داشته است. اگر این برداشت و تحلیل مورد پذیرش قرار گیرد؛ رخداد اشغال سفارت و شعار های آن می‌تواند تجربه و عبرتی باشد برای کسانی که امروز می‌خواهند برای کشور برنامه‌ریزی کنند.

بعد از دوم خرداد سال ۷۶ زمینه ای برای تنش زدایی در سیاست خارجی فراهم شد تا به تدریج دیوار بی‌اعتمادی شکسته شود. در این راستا جا دارد از آقای سید محمد خاتمی به نیکی یاد کنیم که ایشان در سال ۷۷ با بیان موثری خطاب به ملت آمریکا گفتند من درباره حوادث گروگانگیری ابراز تاسف می‌کنم. این اقدام پایه‌های تنش زدایی را به وجود آورد و باعث واکنش مثبتی در مردم آمریکا شد و آزرده‌گی که در ملت آمریکا پس از گروگانگیری به وجود آمده بود تا حدودی کاهش داد. اما لابی اسرائیل در آمریکا نسبت به این اقدام آقای خاتمی واکنش منفی نشان دادند. متعاقب آن خانم آلبرایت وزیر وقت امور خارجه آمریکا نیز نسبت به سیاست‌های مداخله جویانه آمریکا در ایران که برخلاف قوانین بین‌المللی بود از ملت ایران عذرخواهی کرد که آن هم اقدام مثبتی بود. در بیست ماهه مذاکرات اخیر هم هیات دیپلماسی ایران در همین راستا عمل کرد و کارنامه مثبتی در سطح جهانی از خود به جا گذاشته است.

آقای توسلی، در طول زمان، رویکرد اکثر تسخیرکنندگان تغییر کرده تا جایی که به نوعی می‌شود گفت موافقان تسخیر اکنون مخالف آن رویه و رویکرد هستند و منتقدان آن زمان اکنون به مدافع آن تبدیل شده‌اند. این تغییر رویکرد چگونه اتفاق افتاد؟

به مرور زمان کسانی که سلامت نفس داشته باشند وقتی با واقعیت‌ها روبرو و آگاه می‌شوند خود را اصلاح می‌کنند. مفهوم توبه در آموزه های قرآن همین بازگشت و اصلاح درونی انسان را نشان می‌دهد و تاکید می‌شود که همواره راه بازگشت باز است. بسیاری از اشخاصی که در سال‌ها اول انقلاب در آن جو احساسی به مهندس بازرگان و نهضت آزادی تهمت زده بودند

و متوجه اشتباه خود شدند مواضع خود را اصلاح کردند و در ملاقات حضوری و یا بصورت مکتوب حلالیت طلبیدند. حتی برخی نشریات مانند کیان به صورت مکتوب عذرخواهی کردند. امروز هم هنوز ما با افراد زیادی برخورد می‌کنیم که به صورت حضوری حلالیت می‌طلبند. اما اینکه چرا برخی به این نکته نرسیده‌اند و از این تجربه تاریخی بهره نمی‌برند، دلیل اصلی آن عدم آگاهی و یا حفظ منافع شخصی و گروهی است. در شرایط امروز با گردش آزاد اطلاعات که به طور نسبی از آن برخورداریم و انفجار اطلاعات و امکانات ارتباطی زمینه آگاهی مردم به مراتب بیشتر از گذشته فراهم شده‌است و این روند نقطه امید برای آینده کشور است.

جایگاه فعالیت دانشجویی در توسعه پایدار^۱

در دهه سی به ویژه سال‌های ۴۰ - ۳۵ که در دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم فضای سیاسی کشور و دانشگاه متفاوت بود. در سال ۳۵ فضای بسته بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ ادامه داشت، ولی دانشجویان فعال و شاداب بودند. به مناسبت ۱۶ آذر اجتماعی در پله‌های ورودی داخل سالن دانشکده فنی برگزار می‌شد و دسته گلی به یاد سه دانشجوی مظلوم دانشکده فنی روی پله‌ها قرار می‌گرفت و یک نفر با آگاهی از امکان بازداشت حتی با اعلام سکوت یاد آنان را گرامی می‌داشت و بازداشت می‌شد؛ البته بازداشت‌ها یک یا دو ماه بیشتر نبود و مشکلی برای ادامه تحصیل آنها در پی نداشت. این برنامه تا سال ۳۹ ادامه داشت. در سال ۳۹ که فضای سیاسی جدیدی در زمان کندی در کشور پدید آمد و جبهه ملی دوم و سپس در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران تشکیل شد، برای اولین بار روز ۱۶ آذر دانشجویان ضمن راهپیمایی در داخل دانشگاه در مقابل ساختمان دانشکده حقوق جمع شدند و دو تن از دانشجویان به این مناسبت سخنرانی کردند. یکی از سخنرانان شادروان خانم پروانه اسکندری بود که در سال‌های بعد با زنده یاد داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران ازدواج کرد. سال‌های ۳۹ و ۴۰ اوج جنبش دانشجویی ایران در دهه‌های قبل از انقلاب است و با جنبش دانشجویی جهانی ارتباط نزدیک داشت. کنفرانس جهانی دانشجویان (ISC) نشریاتی درباره سابقه جنبش دانشجویان ایران منتشر کرد و روز ۱۶ آذر را بعنوان روز جهانی دانشجویان اعلام کرد. ۱۶ آذر در سال ۱۳۴۰ با حضور گسترده ۱۲ هزار نفری دانشجویان در داخل دانشگاه برگزار شد. اما اول بهمن سال ۱۳۴۰ در فضای سیاسی ملتهب که شاه به دنبال حذف دکتر امینی نخست وزیر مورد حمایت آمریکا بود تا خود مجری برنامه‌ها باشد، اجتماع و تظاهرات دانشجویان در داخل دانشگاه با یورش گارد ویژه و کاماندوهای رژیم شاه روبرو شد و فاجعه‌ای رخ داد که چکیده آن در اعلامیه تاریخی دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران که خود در ساختمان دبیرخانه، شاهد صحنه‌های خون‌آلود و دلخراش دانشگاه بودند به تصویر کشیده شده است:

«امروز یکشنبه اول بهمن ماه ساعت یازده و ربع عده نظامی بدون آن که اتفاقی مداخله آنان را ایجاب نماید به محوطه دانشگاه وارد شده و جمعی از دانشجویان را مضروب و مجروح نموده‌اند.

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «چشم انداز ایران» - شماره ۹۴ - ۱۳۹۴/۹/۸

دانشگاه نسبت به این عمل رسماً اعتراض و تقاضای رسیدگی و تعقیب مرتکبین و مجازات آنان را از دولت نموده است و مادامی که نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نشود اینجانب و روسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود».

همزمان با توسعه جنبش دانشجویی در ایران، دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز ابتدا در سال ۱۳۳۹ کنفدراسیون دانشجویان ایران در اروپا را تاسیس کردند (CISE) و پس از برگزاری کنگره‌های لندن و پاریس نهایتاً در ژانویه ۱۹۶۳ (آذر ماه ۱۳۴۱) با پیوستن فدراسیون آمریکا، کنگره کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در شهر لوزان سویس برگزار شده در این کنگره، زنده یاد دکتر علی شریعتی، از سوی فدراسیون پاریس جریان ملی و اسلامی دانشجویی را نمایندگی می‌کرد و پرویز نیکخواه از فدراسیون انگلیس جریان چپ مارکسیست را. من نیز که مهر ماه سال ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل با پذیرش دکترا در رشته حمل و نقل و ترافیک به آلمان رفته بودم با معرفی رسمی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان نماینده در این کنگره حضور پیدا کردم و پیام دانشجویان دانشگاه تهران را قرائت کردم. مطرح کردن شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی» دانشگاه تهران در این کنگره تا حدی التهاب دو جریان دانشجویی را برای تمرکز بر وجوه اشتراک و منافع ملی کاهش داد.

اما در سال ۱۳۳۵ که وارد دانشکده فنی شدم با سابقه خانواده مذهبی و آشنایی با زبان عربی، قرآن و معارف اسلامی که در جلسات آموزشی دوران دبستان و دبیرستان کسب کرده بودم و علاقه‌مندی به فعالیت اجتماعی به طور طبیعی جذب عضویت و فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان شدم و با افکار و اندیشه‌ها و منش زنده یاد مهندس بازرگان در جلسات سخنرانی و البته نزدیک‌تر در کلاس درس دانشکده آشنا شدم و شب‌های جمعه در جلسات تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت با آموزه‌های قرآنی راهبردی که به زبان روز و قابل فهم نسل ما ارائه می‌شد آشنا شدم و بتدریج فعالیت‌های جمعی در انجمن و فعالیت سیاسی جبهه ملی دوم و سپس پیدا کردن هویت تشکیلاتی در نهضت آزادی ایران بر پایه باورهای دینی و تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی بتدریج شخصیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بنده شکل گرفت، به طوری که در سال ۱۳۴۱ که برای ادامه تحصیل به آلمان رفتم به طور خودجوش زمینه‌های شکل‌گیری و تشکیل گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا را فراهم کردم که بتدریج با پیگیری و همکاری دیگران در سال ۱۳۴۴ به ثمر نشست و همین روند در همه

سال‌های حضور در خارج از کشور و از سال ۱۳۴۶ در ایران تا امروز ادامه داشته است. بررسی چنین فرایندی در زندگی همه کسانی که به طور مستمر در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در طول چند دهه عمر خود پایدار بوده‌اند چون مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس علی اکبر معین‌فر، دکتر حبیب‌الله پیمان، مهندس هاشم صباغیان، مهندس لطف‌الله میثمی و ... نشان می‌دهد که آنان در دوران دانشجویی در فضایی حضور داشته‌اند که ابتدا شخصیت فرهنگی - اجتماعی آنان شکل گرفته است و سپس وارد عرصه سیاسی شده‌اند و این رمز پایداری آن‌ها بوده است.

براساس این تجربه تاریخی توصیه بنده در سال‌های گذشته همواره به اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان این بوده است که در برنامه‌ریزی‌های خود توسعه فرهنگی و اجتماعی دانشجویان را به لحاظ تقویت مبانی اعتقادی، آشنایی با تاریخ معاصر و تقویت روحیه کار جمعی در اولویت قرار دهند. طبیعی است حضور در عرصه سیاسی متناسب با شرایط و امکانات دانشجویی و آشنایی با تحلیل مسائل و اظهار نظر و نقد قانونمند عملکرد مسئولان می‌تواند به موقع بخشی از برنامه تقویت شخصیت اجتماعی آنان در دوران دانشجویی باشد. تجربه نشان داده است دانشجویانی که قبل از شکل‌گیری شخصیت فرهنگی - اجتماعی آنان وارد عرصه سیاسی به ویژه رادیکال آن، خارج از ظرفیت دوران دانشجویی، شده‌اند فعالیت آنان در این عرصه پایدار نبوده و عموماً بعد از مواجهه با شرایط سخت از فعالیت سیاسی فاصله گرفته‌اند.

طرفه آن‌که، در کشورهای توسعه یافته همزمان با برنامه تحصیل دانشجویان زمینه و تسهیلات لازم را برای فعالیت‌های اجتماعی مختلف دانشجویان فراهم می‌کنند تا دانشجویان متناسب با ذوق و علاقه خود ضمن برنامه تحصیلی در برنامه اجتماعی مورد علاقه خود نیز مشارکت کنند؛ زیرا شکل‌گیری شخصیت اجتماعی دانشجو، که سرمایه اجتماعی هستند، در کنار آموزش رشته تحصیلی برای توانمندسازی و ارائه خدمات بعدی او در فرآیند توسعه پایدار بسیار موثر می‌باشد. به طور کلی دانشگاه باید مهد پرورش جوانان و مظهر امید و آینده کشور باشد و لذا فارغ‌التحصیلان دانشگاهی که فضای شاداب و آزاد برای فعالیت اجتماعی آنان فراهم نشده باشد نمی‌توانند مدیران لایقی برای تصدی برنامه‌های سازندگی و توسعه آینده کشورشان باشند.

نسل ما در دانشگاهی تربیت شده است؛ اگر چه فضای جامعه کم و بیش بسته بوده، اما دانشگاه از استقلال نسبی برخوردار بوده که در لحن نامه دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران به

خوبی منعکس است.

به امید تقویت فضای آزاد و با نشاط دانشگاه‌ها و فراهم شدن تقویت فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان با بهره‌گیری از هفت دهه تجربه جنبش دانشجویی و زمینه‌سازی برای سازندگی و توسعه پایدار کشور.

رمز محبوبیت آیت‌الله منتظری^۱

۱

درسالهای بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ در خارج از کشور با نام آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری (۱۳۰۱-۱۳۸۸) در خبرهای مربوط به بازداشت و تبعید روحانیون مبارز طرفدار آیت‌الله خمینی آشنا شدم. اما در بازداشت سال ۵۰ در مدتی که در اطاق عمومی زندان "قرل قلعه" با مرحوم ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی و مرحوم مهندس سبحانی و جمعی از اعضای مجاهدین خلق بودیم مطلع شدم که آیت‌الله منتظری مرد شماره دو یاران آیت‌الله خمینی هستند و البته آیت‌الله ربانی شیرازی مرد شماره سه. رفتار مردمی و بی‌تکلف ربانی شیرازی و بحث‌های قرآنی آن مرحوم در جمع زندانیان مسلمان و ورزش مرتب او در حیاط قرل قلعه مورد توجه زندانیان بود. در سال‌های بعد تا سال ۵۷ آیت‌الله منتظری از تبعیدگاه سقز به زندان اوین منتقل شدند و در کنار آیت‌الله طالقانی شاهد اخبار صبوری و ایستادگی آنان هم در مقابل تنش‌های ریاست‌طلبی و تغییر مواضع مجاهدین خلق در سال ۵۴ و هم برنامه‌های جنگ روانی ساواک در زندان‌ها بودیم. آزادی آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری در آبان سال ۵۷ از زندان قصر و استقبال مردم از این دو روحانی عالیقدر از رخدادهای فراموش‌نشده آن سال‌هاست.

در سالهای ابتدایی بعد از انقلاب آیت‌الله منتظری همان جایگاه برجسته اجتماعی خود را در جمع روحانیون مبارز و حمایت بی‌دریغ از انقلاب و مواضع آیت‌الله خمینی و اسلام حوزوی را در کارنامه خود داشت. آیت‌الله منتظری بعد از آیت‌الله طالقانی امام جمعه تهران بودند و در مجلس خبرگان قانون اساسی به ریاست آن انتخاب شدند و در دفاع از پیشنهاد دکتر آیت برای اضافه کردن اصل ولایت فقیه به اصول قانون اساسی حمایت همه‌جانبه داشتند و در سال‌های بعد نظرات ایشان در زمینه مبانی فقهی حکومت اسلامی در هشت جلد تدوین و منتشر شده است. در مجلس خبرگان رهبری نیز در سال ۱۳۶۴ به قائم‌مقامی رهبری جمهوری اسلامی انتخاب شدند و تا فروردین سال ۶۸ که از این سمت برکنار شدند در مقاطع مختلف نقش مؤثری در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران داشتند. در این یادداشت به سیر تحولات نظری و مواضع فقهی و اجتماعی آن مرحوم به ویژه رابطه نهضت آزادی ایران با ایشان و در پایان به دلایل رمز پایداری

^۱ یادداشت محمدتوسلی که مهر نامه با چاپ آن موافقت نکرد با مختصر اصلاحاتی در پایتخت کهن منتشر شد - ۱۳۹۴/۹/۲۱

و محبوبیت آن مرحوم اشاراتی خواهم داشت.

۲

سیر تحول فکری آیت‌الله منتظری بسیار آموزنده است. بطور خلاصه، ایشان ابتدا کاملاً هماهنگ با دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی عمل می‌کردند و بسیار مورد توجه بودند ایشان بطوریکه بررسی مسائل فقهی و اظهارنظرها را به ایشان ارجاع می‌دادند و حتی بعد از برکناری از سمت قائم‌مقام رهبری و در عرصه سیاسی عنوان "فقیه عالیقدر" ایشان حفظ شد. اما در عرصه عمل و رویدادها بتدریج برخی از تصمیمات مقامات جمهوری اسلامی را با اصول قانون اساسی و مبانی فقهی و شناخت خود از آموزه‌های دینی و سنت پیامبر (ص) و رویه امامان (ع) در حکومت‌داری مغایر دیدند و با حفظ مصالح جمهوری اسلامی و اکنش تعالی‌بخش نشان می‌دادند از جمله در زمینه پاسداری از کرامت و حقوق ذاتی انسان (رساله حقوق) و بطور مشخص دفاع از حقوق زندانیان، حقوق مخالفان سیاسی و حقوق شهروندی بهائیان به رغم ضاله بودن آنان. در عرصه سیاسی بر "حق الناس" و حق شهروندان بر تعیین سرنوشت اداره کشور از طریق تشکیل و توسعه فعالیت احزاب در چارچوب قانون تأکید داشتند. آیت‌الله منتظری با استناد به روش حکومت داری حضرت علی (ع) به زندانی سیاسی و عقیدتی باور نداشتند و تأکید می‌کردند که آزادی مخالف و منتقد مادامی که صرفاً اظهارنظر می‌کند و دست به اسلحه نبرده است از لوازم حکومت دینی است. مجموعه نهایی دیدگاه‌های فقهی آیت‌الله منتظری در زمینه حکومت دینی نشان می‌دهد که آن مرحوم حاکمیت رأی مردم در عرصه سیاسی و اداره کشور (دموکراسی) و حقوق شهروندی تأکید می‌کنند و رضایت مردم را شرط مشروعیت حکومت می‌دانند و چون میرزای نائینی استبداد دینی را مغایر ارزشها و آموزه‌های اسلامی دانسته‌اند.

در نهایت در ارزیابی تجربه عملکرد جمهوری اسلامی ایران و خروج از مشکلات جاری، راهکار را جدایی نهاد دین از نهاد دولت می‌دانستند و نقش عالمان دینی را در عرصه عمومی و نظارت بر عملکرد دولت و آن هم در محدوده تخصصی خودشان یعنی فقهت توصیه می‌کردند.

۳

مروری بر اسناد روابط نهضت آزادی ایران با آیت‌الله منتظری در سالهای بعد از انقلاب نشان می‌دهند که هر دو دغدغه پاسداری از اصول و آرمان‌های انقلاب و اجرای اصول قانون اساسی و حفظ ارزش‌های اسلامی و منافع ملی را در کارنامه خود دارند. اما نهضت آزادی و مهندس

بازرگان نماد روشنفکری دینی از موضع دانشگاه و آیت‌اله منتظری از موضع حوزه و فقاقت. این هماهنگی و تعامل تعالی بخش در کارنامه سالهای قبل از انقلاب مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران با مراجع حوزه و روحانیون با مراجعه به اسناد تاریخی مشهود است. برای بررسی این روابط در سالهای بعد از انقلاب در اینجا به تعدادی از این اسناد به اختصار می‌پردازم:

حمایت از پیشنهاد هفته وحدت

در ارتباط با پیامی که آیت‌الله منتظری در تاریخ ۱۶/۱۰/۶۰ به مناسبت آغاز هفته وحدت داشتند هم مهندس بازرگان با ارسال تلگرام مورخ ۲۰/۱۰/۶۰ از ایشان به خاطر جلوگیری از برخی اقدامات "مسلمانان ناآگاه" که مورد سوء استفاده دشمنان شناخته می‌شود، سپاسگزاری کردند و هم نهضت آزادی ایران بیانیه تحلیلی در تاریخ ۱۷/۱۰/۶۰ در مورد هفته وحدت منتشر کرد. در این بیانیه و تلگرام مهندس بازرگان نکات زیر مورد تأکید قرار گرفته است:

"نهضت آزادی ایران از تاسیس هفته وحدت اسلامی به خاطر هم بستگی برادران شیعه و سنی که به دعوت آیت‌الله منتظری صورت گرفته است مشتاقانه استقبال نموده مشارکت خود را در این اقدام خیر ملی و منطقه ای اعلام می‌دارد."

"حضور و بروز گرایشها و سلیقه‌ها و بینشهای متفاوت اسلامی در میان مسلمانان از همان آغاز اسلام دیده شده و امر طبیعی اجتناب ناپذیر می‌باشد که لازمه رشد و استقرار و اختیار خدا خواسته انسان است اما تنازع و تخاصم‌ها مردود است و موجب ضعف و فشل مسلمانها می‌گردد. راه اصولی در جلوگیری از تنازعات و هموار ساختن راه تفاهم و نهایتاً وحدت، هما‌نطور که روش ائمه اطهار بوده است احترام به سلیقه‌ها و بینش‌ها و تحمل عقاید دیگران در چهارچوب مصالح اسلامی، بدون صرف نظر کردن از مواضع اصلی می‌باشد."

اعتراض به ایراد اتهام در نماز جمعه

بعد از سال ۶۰ شاهد بدعت جدیدی در مراسم نماز جمعه و شعارهایی علیه آقای مهندس بازرگان و یاران و همکاران ایشان بودیم. در این ارتباط نهضت آزادی ایران در تاریخ ۸/۳/۶۱ نامه سرگشاده‌ای به ائمه جمعه سراسر کشور نوشت و یک نسخه آن را به پیوست یادداشتی در تاریخ ۱۷/۴/۶۱ جهت آیت‌الله منتظری ارسال داشت. در این یادداشت آمده است: "باتوجه به مسئولیت حضرت‌تعالی در مورد برنامه نمازهای جمعه متمنی است دستور فرمایید در جهت اجرای هر چه بیشتر معیارها و ارزش‌های اسلامی در اجتماعات سازنده و وحدت‌آفرین نمازهای جمعه و

جلوگیری از انحرافات که احتمالاً از سوی افراد مغرض و یا ناآگاه به مبانی اسلامی دنبال می‌شود، اقدام ارشادی و مؤثر معمول بفرمایید.”

در نامه سرگشاده به ائمه جمعه به تفصیل در خصوص اهداف نماز جمعه از جمله آمده است

:

”... اعلام اقامه نماز جمعه از طرف رهبر انقلاب در نیمه اول سال ۵۸ به امامت مجاهد نستوه آیت‌اله طالقانی پاسخی به آرزوی دیرینه این ملت رنجیده و تحقق آرمان همبستگی تشیع سرخ علوی بود که با استقبال کم‌نظیر روبرو شد. ... نماز جمعه میقات همه عاشقان ذکر خدا، علاقمندان به اصلاح جامعه و رهروان راه انقلاب اسلامی ... و امام جمعه نماینده امام در بین مردم ... توضیح دهنده مشکلات دولتمردان به مردم و در یک جبهه، عاملی هماهنگ کننده و وحدت‌آفرین در جهت مصالح دولت و ملت گشت متأسفانه در برخی از این مراسم سب و لعن مؤمنین و فحش و تهمت به آنان (توسط گروهی معدود) تبدیل شده است.” ... ” بدیهی است سکوت امام جمعه در برابر عمل حرام و تفرقه‌افکن سب و لعن مؤمن اگر عامل تشویق کننده تلقی نشود، لااقل دلیلی برجواز این عمل شمرده خواهد شد.”

در ادامه آمده است: ”حضرت آیت‌الله منتظری نیز نگرانی خود را از دادن این گونه شعارها ابراز داشته واز بکار نیستن توصیه‌های ایشان در مورد جلوگیری از این شعارها اظهار عدم رضایت فرموده‌اند.”

در پایان نامه آمده است: ”ما از ائمه جمعه سراسر کشور به ویژه امام جمعه تهران انتظار داریم که از سنت سیئه سب و لعن مومن که عملی خلاف شریعت و قانون است جلوگیری فرموده با راهنمایی و ارشاد خود این رفتار غیراسلامی را ریشه کن سازند.”

حمله به دفتر نهضت

روز جمعه ۶ آبان ۶۲ حدود سیصد نفر از افراد سواره و پیاده به دفتر نهضت آزادی ایران در خیابان مطهری حمله کردند و ضمن ضرب و شتم افراد مستقر در دفتر و تخریب، اسناد و مدارک تاریخی نهضت را بردند. تفصیل این رخداد ضمن تلگرام مورخ ۶۲/۸/۸ به رئیس جمهور وقت گزارش شد.

جریان حمله به دفتر نهضت طی نامه ای به امضای آقایان ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان و محمد توسلی به آیت‌اله منتظری نیز گزارش شد. در این نامه آمده است: ”نهضت آزادی ایران که

خواستار تامین آزادی انتخابات بر طبق قانون اساسی است با اطلاع کتبی قبلی به وزارت کشور و مقامات انتظامی ... دعوت به یک سمینار در داخل ساختمان خود نموده بود که بعلت مخالفت وزارت کشور آن را موقوف نمود. اما با کمال تعجب و تأسف علی‌رغم تاکیدات حکیمانه هفته قبل جنابعالی دائر بر عمومیت انتخابات و عدم انحصار و اختصاص آن و رفتار عادلانه و اسلامی با گروه‌ها با نقشه قبلی بدون آن که از ناحیه ما کمترین حرف و حرکت و تجمعی صورت گرفته باشد با شکستن زنده‌ها و درها به طبقات و اطاق‌ها هجوم برده اشیاء، اسناد و کتب را تخریب و تاراج می نمایند و اینجانبان را وحشیانه مورد حمله قرار داده مضروب و مجروح می کنند بدون آنکه مأمورین کمیته و دادستانی و شهربانی که قبل از وقوع حمله در محل حضور داشتند اقدامی برای دستگیری و جلوگیری بنمایند. آیا شرع انور و قانون اساسی سزای تقاضای آزادی انتخابات و امر به معروف و نهی از منکر مؤدبانه و مسالمت آمیز را تهاجم و تخریب و ضرب و شتم می دانند؟ آیا این تحریکات و حملات سازمان یافته که همزمان با بیانات و توصیه‌های رهبر انقلاب و جنابعالی صورت گرفته است، به معنای تلاش برای بی اعتبار کردن این توصیه ها نمی باشد؟”

همچنین گزارش حمله به دفتر نهضت آزادی طی تلگرام شهری مورخ ۶۲/۹/۹ جهت استحضار رهبر فقید انقلاب ارسال شد که در پایان آن آمده است:

«در هر حال نهضت آزادی ایران با آنکه حق وظیفه شرعی دفاع از انقلاب اصیل و خدمت به جمهوری اسلامی را، پافشاری برای تامین آزادی انتخابات و تحقق حقوق افراد ملت می داند ... اگر رهبری انقلاب طرح مسئله انتخابات از طرف ما و خواستن آزادی واقعی و اجرای قانون اساسی را خلاف شرع و به زیان جامعه می دانند و انتخاب اصلح باید به دست گروه خاص صورت گیرد صریحاً و مستقیماً ابلاغ فرمایند ما در نهضت آزادی را بسته، کناری خواهیم نشست.

اعتراض به جمع آوری نشریات نهضت

روز ۲۱ دیماه ۶۲ چند مامور کمیته مستقر در کلانتری ۲۰ به دفتر نهضت مراجعه و به دستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، اقدام به جمع آوری دو فقره از نشریات اخیر نهضت نمودند. اولی تحت عنوان «آزادی و انتخابات» و دومی «سرگذشت تأسف بار سمینار تامین آزادی انتخابات» بود. همین اقدام نیز در سطح شهر صورت گرفته است. در خصوص این اقدام دادستانی طی تلگرام مورخ ۶۲/۱۰/۲۱ نهضت آزادی به آیت الله منتظری آمده است: ”... به دنبال فرمایش

حضرتعالی مبنی بر این که «آزادی انتخابات برای ما اصل است» تلگرامی نیز امروز برای ریاست محترم جمهوری مخابره نموده ایم و ضمن آن تقاضا شده است برای جلوگیری از اثرات سوء این عمل مقرر فرمایند دستور فوق هر چه زودتر لغو و آنچه از محل نهضت، و از روزنامه فروشی ها گرفته اند مسترد گردد.

پیامد حمله به مراسم ۲۲ بهمن

متعاقب حمله به مراسم جشن ۲۲ بهمن سال ۶۳ نهضت آزادی و مهر و موم کردن دفتر نهضت توسط دادستان تهران و پیرو پیگیری های بعمل آمده؛ نهضت آزادی ایران در تاریخ ۸ اسفند ۶۳ نامه ای به آیت الله منتظری با عنوان عواقب حمله به مراسم ۲۲ بهمن ارسال کرد که در آن آمده است: "... به دنبال مراجعات و مذاکرات متعدد و در اثر توصیه ای که به مقامات قضایی فرمودید و آقای دادستان عمومی تهران نیز بدان اشاره کردند سرانجام آقای دادستان طی نامه ای از کلانتری پنج خواستند که از نماینده نهضت آزادی تعهد بگیرند از این پس اقداماتی که روحیه افراد حزب اللهی را جریحه دار سازد خودداری نمایند. سپس در برابر گرفتن این تعهد دفتر نهضت را به نماینده اش مسترد دارند. حضرت آیت اله واقعاً جای تأسف است که در جمهوری اسلامی حزبی که همواره در چارچوب شرع و قانون اقدام می نماید مورد ضرب و جرح و شتم قرار گیرد. ... و وقتی از مقامات قضایی بخواهند از حقوق پایمال شده شان دفاع شود از آنها بخواهند تعهد دهند که از این پس اقدامی نکنند که ظالمان را به ظلم وادارد!! ... ما لازم دیدیم با نوشتن این نامه یکبار دیگر فریاد مظلومیت خود را به گوش جنابعالی برسانیم...."

نامه شخصی مهندس بازرگان به آیت اله منتظری

مهندس بازرگان در شرایط بحرانی و نگرانی از پیامدهای خطیر تداوم جنگ تحمیلی که مذاکرات و مکاتبات و نشریات تحلیلی متعدد نهضت آزادی ایران زمینه توقف جنگ را فراهم نکرده بود؛ آقای مهندس عبدالعلی بازرگان، فرزندشان، را برای گرفتن وقت ملاقات به قم فرستاده بودند و مورد قبول واقع نشده بود اجباراً نامه خصوصی مورخ ۱۰/۳/۶۵ با دست خط خودشان برای آیت الله منتظری ارسال می کنند و در آن مطالب مورد نظرشان را مطرح می کنند.

در ابتدای نامه تصریح می کنند که هدف از این ملاقات "برای شکایت از پیش آمد آدم ربائی در بهشت زهرا نبود" حادثه آدم ربائی روز ۲۵ اردیبهشت، حدود دو هفته قبل، اتفاق افتاده بود. در آن روز بمناسبت سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی،

دکتر احمد صدرحاج سیدجوادی و چند تن دیگر از فعالان نهضت برای حضور بر مزار آیت‌الله طالقانی و قرائت فاتحه به بهشت زهرا رفته بودند. در همان ورودی بهشت زهرا در حضور نیروی های کمیته و انتظامی این افراد ربوده و با چشم بسته به محل متروکه‌ای در کهریزک منتقل و صحنه اعدام آنان را به نمایش می‌گذارند و ضمن طرح اتهامات مختلف برای این اقدام خود؛ جرم اصلی را در خواست پایان جنگ تحمیلی بیان می‌کنند!!

خبر این آدم ربائی به سرعت منتشر شد. مهندس بازرگان در این نامه تصریح می‌کنند که قصد ما از مزاحمت برای آیت‌الله منتظری شکایت از پیش آمد آدم‌ربائی در بهشت زهرا نیست. ”بلکه می‌خواستیم پاره‌ای مسائل حاد و بحرانی روز را در خدمتتان مطرح و چاره‌جویی کنیم.“ محور مسائل مورد نظر در این نامه اینچنین آمده است :

(۱) بن‌بست اقتصادی ایران و عواقب انفجار آمیز اجتماعی آن، از قبیل ورشکستگی، قحطی، بیکاری و فروپاشی کلی، (۲) وضع خونبار جنگ و جبهه‌ها که کفگیر به ته دیگ‌ها رسیده بیم آن می‌رود که سرانجام ناچار به قبول صلح واقعاً تحمیلی با شرایط به مراتب بدتر از عاقبت گروگانگیری شویم،

(۳) آینده تاریک و باریک حاکمیت و حیثیت کشور با خوف از آشفتگیهای خونین انتقام‌آمیز، در پایان نامه آمده است : ”یقیناً آگاهی جنابعالی نسبت به مسائل فوق و وقوفتان به جریانات و بحران‌ها بیش از ما بوده و ما نمی‌آمدیم چیزی یاد بدهیم یا چیزی برای خودمان بخواهیم. مثل همیشه احساس وظیفه شرعی و ملی می‌نمائیم که همگی در برابر خدا و خلق بعهدہ گرفته‌ایم و نمی‌توانیم اینک که در جای دیگر گوش شنوا نمی‌بینیم در برابر فاجعه محتمل الوقوع ساکت بنشینیم.“

باتوجه به اطلاعاتی که به ویژه در سالهای اخیر در خاطرات مدیران جنگ و دولت وقت منتشر شده است احساس نگرانی مهندس بازرگان و یاران ایشان در نهضت آزادی امروز بیش از گذشته قابل فهم است.

حمله به دفتر نهضت و دستگیری اعضای نهضت و جمعیت

پس از انتشار نامه سرکشاده ”هشدار“ درخصوص پیامدهای تداوم جنگ تحمیلی در اردیبهشت سال ۶۷ از روز نهم خرداد ماه ضمن تعطیل دفتر نهضت آزادی، آقایان مهندس صباغیان، مهندس توسلی و خسرو منصوریان توسط دادستان انقلاب بازداشت شدند.

مهندس بازرگان دبیرکل نهضت آزادی در تاریخ ۱۴ خرداد ماه ضمن تلگرافی به آیت‌الله منتظری و گزارش رویدادها می‌نویسند:

”... از جنابعالی که مدافع متعهد انقلاب اسلامی و متعهد به آزادی و عدالت هستید و به قائم مقامی رهبری برگزیده شده‌اید، انتظار داریم مراقبت فوری و ممانعت جدی بعمل آورید تا از هر گونه اهانت و آزار و رفتارهای خلاف دین و قانون درباره منادیان حق و حقیقت جلوگیری شود و دفاتر نهضت و جمعیت هر چه زودتر آزاد گردد”.

همچنین نهضت آزادی ایران طی بیانیه مورخ ۲۸/۳/۶۷ ضمن ارائه توضیحات لازم و رد اتهامات عنوان شده از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب در پایان آن آورده است که:

”... (آیت‌الله منتظری) قائم مقام رهبری با صراحت و به کرات از ضرورت تساهل و تحمل عقاید سیاسی مخالف حاکمیت گفته‌اند و به باز شدن جو سیاسی و رفع ممانعت از فعالیت گروه‌های سیاسی مخالف حاکمیت که در چارچوب قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند تاکید کرده‌اند.”

شایان یادآوری است که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه و خاتمه جنگ اشخاص بازداشت شده پس از سپری کردن ۸/۵ ماه بازداشت در شرایط سلول انفرادی (۶ ماه اول در زندان توحید) و ادامه آن در زندان اوین، شب ۲۲ بهمن، بدون روشن شدن اتهام، صدور کیفرخواست و حکمی، آزاد شدند.

اعتراض به وضعیت ناهنجار دانشگاه‌ها

نهضت آزادی ایران در تاریخ ۲۵/۸/۶۷ طی نامه سرگشاده به آیت‌الله منتظری ضمن تایید مفاد مصاحبه‌های ایشان در خصوص وضعیت فلاکت بار دانشگاه‌ها به تشریح وضعیت دانشجویان و دانشگاه‌ها پرداخته است. در این نامه آمده است: ”... جنابعالی در پاسخ به پیام دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در مورد دانشگاه‌ها اظهار داشته اید: ” رسانه های گروهی و دانشگاه ها حوزه ها نباید تربیون گروه و جناح خاصی باشند و دیگران از تمام مزایا محروم گردند ... رشد و شکوفایی فرهنگ اسلام و انقلاب بدون احساس آزادی بیان امکان ندارد”. در ادامه نامه نهضت آزادی آمده است: ”به طوری که می‌دانید دانشگاه‌های ایران از سنگرهای عمده و قدیمی مبارزه و مقاومت مستمر علیه استبداد سلطنتی بوده است. اما امروزه دانشگاه‌های ایران در شرایط استبداد و اختناق بسر می‌برند و سکوت یأس و ناامیدی بر محیط‌های علمی سایه‌افکننده است.

سطح علمی مراکز دانشگاهی به طور بی سابقه‌ای سقوط کرده است و دانشگاهیان ایران عمدتاً و دانشجویان خصوصاً نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی بکلی بی اعتنا و بی تفاوت شده‌اند و یکی از علل عمده و اصلی این وضعیت خطرناک اعمال انحصار طلبانه و تنگ نظرانه اقلیتی است... که تمامی امکانات و اختیارات را با حمایت جناح‌هایی از حاکمیت به خود منحصر ساخته است و به دلیل این انحصار، سانسور و اختناق هیچ گروه سیاسی دیگر و حتی افراد با افکار غیر سیاسی مجاز به فعالیت و تشکیل اجتماعات و بحث و گفت و گوهای سیاسی سالم نمی‌باشد.

در ادامه نامه آمده است: جنابعالی مطرح کرده‌اید که ” ما اگر بخواهیم به حقیقت اول اسلام و اهداف عالی انقلاب برسیم و خرافه و جهل و بدعت‌ها در مقابل دستورات از جامعه بیرون برود راهی جز ایجاد محیط سالم و فضای باز و آزاد برای بحث‌های علمی و تشکیل میزگردهای سیاسی و اجتماعی و دادن فرصت به رشد و شکوفایی استعداد افراد نداریم. ”

در نامه نهضت اضافه شده است: « ما ضمن تایید این نظر معتقدیم برای شکستن این سدها و برداشتن موانع و تحقق آنچه در پیام خود توصیه کرده‌اید ارسال پیام به تنهایی اثری نخواهد داشت بلکه می‌بایستی در این جهت اقدامات عملی صورت گیرد و نمایندگان جنابعالی در دانشگاه‌ها پیش از هر کس خود را موظف و متعهد به اجرای نظرات اعلام شده بدانند. ”

در پایان این نامه تفصیلی که به ریشه مشکلات آن روز پرداخته شده است خطاب به آیت الله منتظری آمده است: ” مردم می‌گویند فرمایشات جنابعالی بسیار خوب و دلنشین می‌باشند و منعکس کننده دردها و محرومیت‌ها و فریادهای در گلو خفته آنان است. اما نباید گذاشت مسئولان کشور نسبت به این سخنان بی اعتنا باشند چرا که این بی اعتنایی‌ها سبب بی اثری سخنان جنابعالی خواهد شد و در نتیجه همان طور که خود در پیام به دانشجویان فرموده‌اید ”اگر شعارها زیاد باشد و یا عمل در سیاست داخلی و خارجی ما با شعارهایمان وفق ندهد ملت‌ها هم به ما و به شعارهایمان بی تفاوت خواهند شد. ”

در ادامه این نامه راهکارهای عملی در خصوص ”باز شدن فضای سیاسی” و برنامه‌ریزی برای ”بازسازی خرابیهای بعد از جنگ تحمیلی” ارائه شده است.

درخواست آزادی آیت الله منتظری

آیت الله منتظری از آبان ماه ۱۳۷۶ (حدود پنج ماه بعد از دوم خرداد) در پی سخنرانی

بمناسبت ۱۳ رجب و انتقاد از روند نا صواب تحولات در جمهوری اسلامی محصور شدند و ارتباطشان با جامعه قطع شد. با توجه به شرایط حصر و کهولت سنی، وضعیت جسمی و پزشکی ایشان پس از حدود پنج سال رضایت بخش نبود. در این شرایط آقای دکتر یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران در تاریخ ۲/۱۱/۸۱ نامه ای به آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور و ریاست شورای عالی امنیت ملی وقت ارسال کردند که در آن آمده است: "... با توجه به این که در هفته های اخیر وضعیت جسمی ایشان رو به وخامت گزرده و موجبات نگرانی خانواده، مقلدین و علاقمندان و قاطبه ملت ایران را فراهم ساخته است و ادامه این وضعیت موجب وهن نظام جمهوری اسلامی ایران در نزد افکار عمومی ایران و جهان می باشد درخواست نمودند تا " هرچه زودتر موجبات آزادی ایشان را فراهم سازند"

حدود یک هفته بعد در تاریخ ۸۱/۱۱/۱۰ حصر ایشان برداشته شد و بتدریج حال عمومی

ایشان بهبود بخشید.

دیدار ادواری و سالانه با آیت الله منتظری

تا سال ۱۳۷۳ که شادروان مهندس بازرگان در قید حیات بودند با توجه به محدودیت های آن دوران، مهندس بازرگان همراه چند نفر از اعضای نهضت به مناسبت ها و ضرورت ها دیدار هایی با ایشان داشتند که بیشتر تبادل نظر در خصوص مسایل جاری کشور به ویژه مسایل دوران جنگ تحمیلی بود. در یکی از این دیدارهای اولیه که ایشان هنوز سمت قائم مقام رهبری را داشتند نکته ای را که قبلا خطاب به آیت الله خمینی گفته بودند به ایشان منتقل کردند که: " قبای ولایت فقیه فقط به قامت آیت الله خمینی ارزنده است." آیت الله منتظری که احتمالا هنوز به ولایت انتصابی عامه فقها قائل بودند با روی گشاده معمول خودشان در مقابل مهندس بازرگان سکوت کردند و پاسخی ندادند. اما این نگاه فقهی ایشان در سال های بعد متحول شد بطوری که از سال ۱۳۷۶ تا پایان عمر به نظارت تقنینی فقیه اعلم آن هم در حوزه تخصصی فقاقت خود باور داشتند که در آثار ایشان آمده است.

اما بعد از رفع حصر و در سال هایی که دفتر ایشان آمادگی داشتند، همه ساله بعد از مراسم سالگرد مهندس بازرگان در مقبره آن مرحوم در شهر قم؛ جمعی از اعضا و علاقمندان نهضت شرکت کننده در آن مراسم، به دیدار آیت الله منتظری می رفتیم. در این دیدارها از جمله سال های ۱۳۸۴ تا آخرین دیدار در سال ۱۳۸۷ که گزارش آن ها در اسناد نهضت آزادی آمده است؛

آیت الله منتظری به مناسبت در خصوص سوابق خدمات مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران بیاناتی داشتند. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌کنم:

آیت الله منتظری در دیدار ۳۰/۱۰/۸۴ با دبیر کل و جمعی از اعضا و علاقمندان نهضت ضمن تقدیر از تلاش های نهضت آزادی ایران و دبیر کل فقید آن مهندس بازرگان؛ تاکید نمودند که نهضت در زمان استبداد شاهنشاهی که بسیاری سکوت پیشه کرده بودند حزبی اسلامی تاسیس نمودند و پای تمام هزینه های آن نیز ایستادند. اما در جمهوری اسلامی مورد ظلم واقع شدند. ایشان ظلم هایی که بر نهضت آزادی و برخی گروه های مستقل دیگر می رود را در این دانستند که در میان حاکمان فعلی جمهوری اسلامی برخی گمان می کنند که حزب باید تابع سیاست های حکومت باشد... ایشان با تاکید بر وجوب تشکل و تحزب برای مسلمین، ایجاد احزاب و جمعیت ها را برای اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر بصورت موثر در سطح جامعه امری واجب دانستند.

آیت الله منتظری همچنین در دیدار ۸۵/۱۰/۳۰ فرمودند: "...مرحوم مهندس بازرگان از افرادی بودند که واقعا الگوی دیگران بودند و در برهه ای از زمان بسیاری از کسانی که از دین بیگانه شده بودند؛ به اسلام، دین و معنویت جذب کرد ... خلاصه این که ایشان وجودش واقعا برای تمام نسل ها به ویژه نسل جوان جاذبه داشت ... ایشان از آن گروه آدم هایی بود که ساکت نبود و برای همین در زمان شاه یادتان هست به چه تبعید ها و زندان ها، مثل زندان برازجان و جاهای دیگر گرفتار می شد، با این حال ایشان وظایف خود را نسبت به جامعه انجام می داد. انسان وظیفه دارد حقایق را بگوید و صبر هم داشته باشد..."

بعد از سخنان ایشان آقای دکتر یزدی ضمن تشکر از رهنمود های ایشان گفتند: " ما وظیفه خودمان می دانیم که هر بار که بر سر مزار مرحوم مهندس بازرگان گرد هم می آئیم تا پیمان هایمان را تجدید کنیم... خدمت حضرتعالی هم برسیم. شما مجسمه استقامت و مقاومت هم در دوران استبداد ستم شاهی بودید و هم در این دورانی که بنام حکومت اسلامی کار هایی شده است و می شود که حقا درست نیست که این ها به نام اسلام انجام شود ... خوشبختانه نهضت آزادی ایران با پیروی از سنت های نیکویی که بزرگان به جا گذاشتند و جنابعالی هم اشاره فرمودید، دست از مقاومت و ایستادگی خودش بر نداشت و نمی دارد... تا زمانی که آزادی برای ملت ما تحقق پیدا نکرده است جنبش برای آزادی ادامه دارد..."

در سال ۱۳۸۶ به رغم ممنوعیت برگزاری عمومی مراسم سالگرد، روز جمعه پنجم بهمن ماه پس از حضور بر مزار مهندس بازرگان و خواندن فاتحه؛ طبق روال سال های گذشته دیداری با آیت الله منتظری داشتیم. ایشان در این دیدار فرمودند: " ناراحت نباشید... این روزها نیز می گذرد." ایشان ضمن تجلیل از مهندس بازرگان فرمودند: "... آن مرحوم جزو معدود افرادی بودند که مطابق عقیده اش عمل می کرد یعنی به نوعی منافق نبود که حرف و عملش دو تا باشد..." در خصوص رد صلاحیت های گسترده در آن سال فرمودند: " ما از اول انقلاب گفتیم استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. یعنی آزادی مردم، آزادی مردم در رأی دادن، در حرف زدن، اما این ها نمی گذارند مردم کسی را که دوست دارند و به او اعتماد دارند انتخاب کنند. ما ابتدای انقلاب گفتیم شورای نگهبان باشد تا انتخابات سالم تر و آزادتر برگزار شود، اما امروز نمی دانم بگویم این انتخابات است یا انتصابات..." در پایان آیت الله منتظری با ذکر خاطره ای از دکتر یزدی فرمودند: " من با امام در پاریس بودم، می خواستم حرفی خصوصی به امام بزنم که دکتر یزدی هم در اطاق بود، امام گفت حرفت را بزن ایشان خودی هستند. وبه این ترتیب اعتماد خود را به دکتر یزدی ابراز داشتند."

در ۲۹ آذر ۸۷ آیت الله منتظری در دیدار با آقای دکتر یزدی و جمعی از اعضای شورا و دفتر سیاسی نهضت آزادی ضمن اشاره به وقایع روز های انقلاب، از دین باوری و پایداری مرحوم مهندس بازرگان و روابط نزدیک دکتر یزدی با رهبر فقید انقلاب؛ در ادامه در خصوص مبانی فقهی و عقلی نظریه ولایت فقیه فرمودند: " نظرات فقیه بما هو فقیه تنها در امر فقهیه بر نظرات سایر مردم تقدیم دارد و ورود به مسائل دیگر مانند ایجاد رابطه با آمریکا یا روابط سیاسی با سایر کشور ها علی الاصول در حوزه ی کاری ولی فقیه قرار نمی گیرد و باید بوسیله کارشناس متخصص حل و فصل شود." ایشان در ادامه افزودند: " در زمان بازنگری قانون اساسی، به جهت ایراداتی که به افزایش اختیارات ولی فقیه و شمول مطلق این اختیارات داشته اند، با آن مخالفت کرده اند و باور دارند حتی پیامبر اکرم(ص) از حق ولایت مطلقه برخوردار نبوده است."

در چهارم بهمن ماه سال ۱۳۸۷ بمناسبت چهاردهمین سالگرد در گذشت مهندس بازرگان، مطابق معمول سال های گذشته به قم رفتیم تا با حضور بر سر مزار آن مرحوم و قرائت فاتحه با اهداف و منش این پایه گزار روشنفکری دینی معاصر ایران تجدید پیمان کنیم. در حالی که مراسم عمومی روز قبل در حسینیه ارشاد با ممانعت مقامات امنیتی مواجه شده بود؛ آیت الله منتظری

در دیدار با جمع یاران و علاقمندان مهندس بازرگان واکنش نشان دادند و فرمودند: "متأسفانه منصوبان امور ما فراموش کرده اند که یکی از شعارهایی که هم رهبر انقلاب هم ماها و هم همه مردم می دادند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود..." و سپس ادامه دادند: "مجلس ختم می خواهند برای مهندس بازرگان بگیرند می گویند نه، ...چه کسی این فرمان ها را می دهد؟ بالاخره کشور مال مردم است، تصمیم گیرنده مردم هستند، مردم تشخیص شان درست است، مردم عقل دارند، درایت دارند، شعور دارند، دنیای امروز به هم متصل است، مردم انتخابات کشور های دیگر را دیده اند، دیده اند که احزاب سیاسی واقعا آزادند، تبلیغ می کنند، انتخاب می کنند ... شعار های اول انقلاب از جمله آزادی بود، یعنی مردم آزادند ... من متصدیان را نصیحت می کنم که به اسم سالگرد انقلاب انعطاف پیدا کنند و با مردم آشتی کنند و مردم را آزاد بگذارید، سخت گیری نکنید..."

این آخرین دیدار سنواتی یاران نهضت آزادی ایران با آیت الله منتظری بود. البته قبلا در ۱۹ آذرماه سال ۸۷، روز حقوق بشر، آقای دکتر یزدی و جمعی از اعضای کانون مدافعان حقوق بشر با ایشان دیدار داشتند و به پاس خدمات و مواضع نظری و عملی ایشان در خصوص دفاع از حق و کرامت واقعی انسان تندیس تلاشگر حقوق بشر آن سال را به ایشان اعطا کردند.

در ۲۹ آذر سال ۱۳۸۸ که آیت الله منتظری جان به جان آفرین تسلیم و به دیار باقی رحلت کردند؛ یاران نهضت آزادی ایران نیز همراه با خیل عظیم جمعیت علاقمند به پیش و منش آن زنده یاد در مراسم تشییع جنازه با شکوه آن مرحوم شرکت کردند و راه و منش آن زنده یاد را گرامی داشتند.

۴

رمز محبوبیت آیت الله منتظری

سوابق علمی، اجتماعی و سیاسی آیت الله منتظری که به اختصار به گوشه هایی از آن اشاره شد نشان می دهند که آن مرحوم در عین فروتنی و تواضع از فرزاندگی و خصوصیات اخلاقی برجسته ای بهره مند بودند که می توان با فرهنگ قرآنی خصوصیات ایمانی و درونی آن مرحوم را با واژه های " صبر و تقوی و توکل " و همچنین حریت و آزادگی و خصوصیات بیرونی و عملکرد ایشان را " عمل صالح " و همچنین حق گوئی و ایستادگی در مقابل مظاهر " ظلم و جهل " توصیف کرد. در سال های قبل از انقلاب در نهضت روحانیت همراه آیت الله خمینی با

ایستادگی و روحیه بالا شرایط دوران زندان ها و تبعید ها را صبورانه تحمل کردند. در سال های بعد از انقلاب مسئولیت های مختلف برعهده داشتند اما در فرایند تجربه عملی حکومت دینی هم بتدریج دیدگاه های فقهی و نظری خود را اصلاح و تکامل بخشیدند و هم در مقابل هر عمل خلاف شرع و قانون ایستادگی کردند و شجاعانه واکنش نشان دادند و به رسالت آگاهی بخشی روحانیت متعهد و خدا و آخرت باور که همان رسالت همه انبیاء و مصلحان جامعه است عمل کردند. مروری بر سیر تحول فکری آیت الله منتظری در خصوص نظریه ولایت فقیه به وضوح این ویژگی های اخلاقی و شخصیتی آن مرحوم را به تصویر می کشد. کسی که ابتدا بر نظریه ولایت انتصابی عامه فقها تاکید می کرد و در مجلس خبرگان قانون اساسی از اضافه شدن این اصل به قانون اساسی با تمام قد دفاع می کند؛ بتدریج و در نهایت، در فرایند عمل و تجربه، به نظریه نظارت فقیه اعلم در عرصه عمومی متمایل می شوند و بر کرامت ذاتی انسان و حقوق بشر تاکید میکنند و مبانی فقهی دیدگاه های جدید خود را در آثارشان از جمله در رساله حقوق انسان (۱۳۸۳) منتشر می کنند.

به نظر می رسد، آیت الله منتظری چون شیخ مرتضی انصاری که نظریه استادش ملا احمد نراقی پایه گذار نظریه ولایت فقیه را مورد نقد قرار داد؛ به نقد برخی از دیدگاه های استادش آیت الله خمینی، به رغم پیامد های خطیر قابل پیش بینی آن، پرداخت و به رسالت آگاهی بخشی خود عمل کرد. پیامد چنین اقداماتی برکناری از قائم مقام رهبری و دوری از مناصب قدرت بود که با طیب خاطر پذیرفتند.

آیت الله منتظری به لحاظ اخلاق و تقوای اجتماعی در جایگاهی قرار داشتند که با شجاعت برخی تصمیمات گذشته خود را پس از آگاه شدن اصلاح نمودند. از جمله در سال های بعد که به پیامد های تسخیر سفارت آمریکا و گروگانگیری وقوف پیدا کردند تصریح کردند که: "من در آن فضا این عمل را تایید کردم؛ در حالی که امروز بر این باورم این کار بدون این که فایده چندانی برای کشور داشته باشد، ضررهای فراوانی به بار آورد و ملت آمریکا و دیگر ملت ها را نسبت به جمهوری اسلامی حساس و بد بین ساخت." به همین ترتیب در خصوص ادامه جنگ بعد از آزادی خرمشهر، دخالت حکومت در حوزه های علمیه، دفاع از حقوق زندانیان و حقوق بشر پس از وقوف با شجاعت اظهار نظر کردند. آموزه های قرآنی قانونمندی رمز محبوبیت انسان هایی در تراز آیت الله منتظری را در جامعه معرفی می کند: "خدای رحمان مومنان نیکوکار را

محبوب (همه) می گرداند - ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (مریم-
” (۹۶)

تجلیل و استقبالی که عالمان حوزه و خیل عظیم آگاهان جامعه در مراسم تشییع جنازه و
در مراسم های بعدی، به رغم محدودیت ها و در عرصه عمومی از آن زنده یاد کردند و می
کنند نمودار رمز پایداری و محبوبیت آیت الله العظمی حسینعلی منتظری است. روحشان شاد و
راهشان پر رهرو باد.

توضیح: مهرنامه با چاپ این متن موافقت نکرد با اصلاحاتی در پایتخت کهن با عنوان ”
تعامل مهندس بازرگان با آیت الله منتظری ” چاپ شد.

نقش گروه های سیاسی مختلف در سال های قبل و بعد از انقلاب^۱

مهمترین عوامل اعتراضات مردمی در روزهای پیش از انقلاب و مطالبات ملت ایران چه بود؟ زمینه های اعتراضات مردم در روزهای پیش از انقلاب ریشه تاریخی دارند. می توان این ریشه ها را از انقلاب مشروطه، نهضت ملی ایران مورد بررسی قرار داد. اما در جمع بندی این ریشه های تاریخی می توان به سه عامل اصلی اشاره کرد که در شعارها و مطالبات عمومی مردم در راهپیمایی های سال ۵۷ منعکس شد.

اول: "آزادی" و رهایی از عامل استبداد سلطنتی بود که در رفتار خودکامه شاه تبلور داشت. فرهنگ استبدادی با پیشینه ۲۵۰۰ ساله تار و پود رفتار ما ایرانیان را متأثر کرده است. برای مطالعه و بررسی عمیق این پدیده می توان به مدافعات زنده یاد مهندس بازرگان در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۳ با عنوان "چرا با استبداد مخالفیم" که در مجموعه آثار ۶ مهندس بازرگان چاپ شده است، مراجعه کرد. آن روزها تصور عمومی مردم این بود که با رفتن شاه مشکل استبداد برطرف و جامعه ما آزاد خواهد شد!! در حالیکه خارج کردن "شاه کوچولو" از درون شخصیت آحاد جامعه ما، مستلزم يك فرایند تحول فرهنگی - اجتماعی و نیاز به تلاش فراوان دارد.

دوم: "استقلال" و رهایی از استیلای بیگانگان در دویست سال اخیر به ویژه آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲.

سوم: "جمهوری اسلامی" و تأمین حاکمیت ملت بر سرنوشت خود براساس ارزش های فرهنگ اسلامی که باور اکثریت قاطع ملت ایران است. مهندس بازرگان با شناخت تاریخی خود بهنگام فراندوم جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین سال ۵۸ به استناد اساسنامه مصوب شورای انقلاب که قبلاً به تصویب رهبر فقید انقلاب نیز رسیده بود، "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را برای رأی گیری پیشنهاد کرد تا از برداشت های غیردموکراتیک از جمهوری اسلامی جلوگیری شود. اما آیت اله خمینی رهبر فقید انقلاب با این استدلال که در واژه "جمهوری" مفهوم دموکراتیک مستتر است و قبلاً در سخنان خودشان در پاریس نیز این امر را تصریح کرده بودند که جمهوری اسلامی مانند جمهوری در فرانسه خواهد بود، بر "جمهوری اسلامی" تأکید کردند.

^۱ مصاحبه محمد توسلی با نشریه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مشهد - ۱۳۹۴/۱۰/۱۲ - همین موضوع در گفتگوی محمد توسلی با نشریه دانشجویی «سیمیا» شماره هفتم به تاریخ ۱۳۹۵/۱/۱۲ بازنشر شده است.

چه افراد و گروههایی در پیروزی انقلاب اسلامی سهم عمده داشتند و رویکرد این افراد و گروه‌ها پس از پیروزی انقلاب نسبت به نظام جمهوری اسلامی چگونه بوده است؟

احزاب و گروههای اجتماعی زیادی در زمینه‌سازی تحولات سال ۵۷ و پیروزی انقلاب نقش داشتند، اما دو گروه روحانیون مبارز به رهبری آیت‌اله خمینی بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ و روشنفکران دینی بطور مشخص مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران سهم عمده‌ای در مدیریت و پیروزی انقلاب داشتند. سوابق تاریخی نشان می‌دهد که تعامل تعالی‌بخش رهبران نهضت آزادی ایران از دهه بیست و به ویژه در رخدادهای اوایل دهه چهل آغاز شد و در فرایند تحولات سال ۵۷ به اوج خود رسید. بطوریکه هم در خارج از کشور در عراق و در دوران اقامت رهبر فقید انقلاب در پاریس و هم در مسئولیت‌های مدیریتی رخدادهای سال ۵۷ در داخل کشور چون "راه‌اندازی نفت و تنظیم اعتصابات"، "ستادهای راهپیمایی‌های تاسوعا، عاشورا و استقبال از امام"، "دیپلماسی انقلاب" در داخل و خارج از کشور و... کاملاً این تعامل و همکاری‌ها مشهود است. اما در سالهای بعد از انقلاب به ویژه بعد از دولت موقت در چهاردهم بعد از انقلاب نهضت آزادی ایران همواره نقش پاسداری از اصول و آرمان‌های اصیل انقلاب و مطالبات تاریخی ملت ایران را برعهده داشته است و به فریضه امر به معروف و نهی از منکر عمل کرده‌اند و البته همیشه با محدودیت‌ها و تضییعات روبرو بوده‌اند. اینکه در قبال خط مشی تعامل تعالی‌بخش دهه‌های قبل از انقلاب نهضت آزادی با روحانیت؛ در دهه‌های بعد از انقلاب چگونه با روشنفکران دینی از جمله با نهضت آزادی عمل شده است و پیامدهای آن موضوعی است که می‌تواند مورد بررسی تاریخی قرار گیرد.

در سال‌های پس از انقلاب تا چه اندازه مطالبات مردم ایران که زمینه‌سازی انقلاب اسلامی بود محقق شده است؟

بررسی‌های تاریخی در سطح جهانی نشان می‌دهد که هیچ انقلابی تاکنون موفق به تحقق آرمان‌های اولیه خود نبوده است. انقلاب اکتبر شوروی، انقلاب کوبا، انقلاب چین، انقلاب الجزایر و... هیچ یک نتوانسته‌اند به آرمان‌ها و مطالبات خود جامعه عمل بپوشانند. بهمین علت در قرن بیستم گفتمان انقلاب از برنامه تحول‌خواهان در سطح جهانی خارج شده و گفتمان اصلاحات جایگزین آن شده است. بنابراین این انتظار که در انقلاب اسلامی ایران مطالبات مردم ایران بطور کامل محقق شده باشد دور از واقع‌بینی است. به رغم این واقعیت تاریخی و فراز

و فرودهایی که در دهه‌های بعد از انقلاب شاهد بوده‌ایم، انقلاب اسلامی دستاوردهائی از جمله حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور داشته است که امروز بیش از پیش با توجه به شرایط منطقه قابل توجه است؛ البته به رغم مجموعه توطئه‌هایی که بیگانگانی که منافع خود را بعد از انقلاب در ایران و منطقه از دست داده‌اند؛ بر کشور ما از جمله هشت سال جنگ تحمیل کرده‌اند.

پس از گذشت قریب به ۴ دهه از انقلاب نسبت متقابل انقلابیون دهه ۵۰ با انقلاب و نظام

چگونه است؟

انقلابیون دهه پنجاه از جمله سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی خلق بعد از انقلاب به تدریج حذف شدند. برخی چون مجاهدین خلق هنوز بر مواضع گذشته خود نسبت به نظام جمهوری اسلامی ایران ایستادگی می‌کنند ولی پایگاه خودشان را به خاطر عملکرد ناصوابشان از دست داده‌اند، برخی چون چریک‌های فدائی هماهنگ با تحول گفتمانی در سطح جهانی به خط‌مشی اصلاحات و مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز روی آورده‌اند، ولی تأثیر قابل‌توجهی در تحولات داخل کشور ندارند. البته برخی از انقلابیون دهه پنجاه که بعد از تغییر مواضع مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ بطور پراکنده شکل گرفتند و بعد از انقلاب بصورت منسجم با عنوان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در درون نظام همکاری داشتند با تحولات سال‌های اخیر البته با گفتمان اصلاحات عملاً در جایگاه اپوزیسیون وفادار به نظام و قانون اساسی قرار گرفته‌اند.

چه افراد، گروه‌ها یا نهادهایی در کنار گذاشتن و انزوای بخش بزرگی از انقلابیون در

سال‌های پس از انقلاب تأثیرگذار بوده‌اند و از این اقدامات چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

باتوجه به نقش روحانیون مبارز و گفتمان ولایت فقیه در تحولات سال‌های بعد از پیروزی انقلاب و نهادهای شکل گرفته که پایه‌های اقتدار نظام را تشکیل می‌دهند، بطور طبیعی گروه‌های انقلابی درون نظام که با هژمونی موجود هماهنگ نبوده‌اند، حذف شده‌اند. هدف آنان تأمین انسجام درونی نظام با حفظ مواضع خودشان قابل ارزیابی است.

به نظر شما چه اندازه گروه‌ها و احزابی که در این سالها از قطار انقلاب پیاده شده‌اند،

توانسته‌اند در سال‌های پس از انقلاب در جامعه ایران تأثیرگذار باشند و آیا حضور این گروه‌ها

در جامعه احساس می‌شود و یا انزوا پیشه کرده‌اند؟

به نظر می‌رسد گروه‌هایی که به دنبال قدرت بوده‌اند بعد از اینکه از قطار انقلاب پیاده شدند

عملاً تأثیری در تحولات اجتماعی نداشته‌اند و منزوی شده‌اند. اما گروه‌هایی که بدنبال تحولات

فرهنگی- اجتماعی بوده‌اند و ریشه تاریخی داشته‌اند فکر و گفتمان آنان در چند دهه گذشته بارورتر شده و مورد توجه جامعه به ویژه آگاهان جامعه قرار گرفته است.

توسعه جهانی تروریسم و پاسخ گفتمانی ایران به دنیا^۱

در روزهای پایانی سال ۲۰۱۵، می‌توان از دو رویداد مهم یاد کرد که اگرچه به ظاهر با هم تفاوت محتوایی دارند، اما تا حدودی با هم در ارتباط هستند. از یک‌سو، جهان توسعه تروریسم را در این سال تجربه کرد؛ تروریسم که پیش از این فقط در سطح خاورمیانه و محدود به کشورهایی مانند عراق و سوریه بود، در این سال به سطح جهان گسترش پیدا کرد و اروپا و آمریکا هم شاهد دهشت رفتارهای داعشیان بودند. برای ما ایرانیان، توسعه تروریسم در سطح بین‌المللی ابعاد دیگری نیز داشت. کشور ما، کشوری اسلامی است که با انقلاب اسلامی و با نگاهی از جنس روشنفکری دینی، سعی کرده اسلام را دینی رحمانی به دنیا معرفی کند. بزرگانی مانند مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی با استناد به آیات قرآن و کلام بزرگان دین بر آن بودند نشان دهند، برداشت‌های خشونت‌آمیز از دین، خرافه‌ها و پیرایه‌هایی است که به غلط به سنت پیامبر اکرم (ص) افزوده شده، درحالی‌که اسلام واقعی، اسلامی مهربان، اهل گفت‌وگو و رحمانی است. اینها در حالی است که در جوار ما، داعشیان به نام اسلام و اجرای موبه‌موی قوانین اسلام، سر مسلمانان و دیگر پیروان ادیان الهی را به‌عنوان کافر می‌برند. گسترده‌شدن و انتشار این خشونت هولناک در کشورهایی که روزگاری خود به تروریسم دامن می‌زدند و جلوه‌گری آن در کشورهایی مانند فرانسه، بلژیک و حتی آمریکا، باعث شد افکار عمومی جهان رودرروی تروریسم بایستد و با اتحاد بی‌سابقه‌ای مخالفت خود را با هرگونه خشونت در قالب قطع‌نامه سازمان ملل اعلام کند. اتحاد افکار عمومی در مقابل تروریسم به‌ویژه داعش، به اعتقاد من یکی از مهم‌ترین حوادث سال گذشته میلادی است که کاش روزگاری درباره اسرائیل هم عملی می‌شد؛ کاش خشونت اسرائیلی که به فلسطینی‌ها روا شده نیز در این سال‌ها می‌توانست افکار جهانی را جلب کند تا مقابله با آن در دستور کار نهادهای جهانی قرار بگیرد. در کنار این، جهان یک اتفاق خوب را هم تجربه کرده است؛ پایان مذاکرات هسته‌ای ایران که به تصویب برجام منتهی شد. این پدیده مثبت حکایت از عزم راسخ ایران و دیگر کشورهای جهان برای پایان‌دادن به تقابل‌های خشونت‌آمیز دارد. ما یک دهه درگیر این مذاکرات بودیم تا اینکه نگاه دکتر روحانی و سرلوحه قرارگرفتن سیاست تنش‌زدایی در سیاست خارجی توانست در ۲۰ ماه مذاکره فشرده پیچیده‌ترین

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳/۱۰/۱۳۹۴

مسئله ایران را حل و فصل کند. تاریخ نشان می‌دهد، افکار عمومی در ایران سابقه مذموم دانستن نفس مذاکره را داشته، اما ما امروز شاهد یک تحول فرهنگی در ایران هستیم که برای منافع ملی و در چارچوب عقلانیت، صلابت و منافع ملی، حتی با دشمن هم گفت‌وگو می‌کنیم تا خط بطلانی بر برخوردهای خشونت‌آمیز و کینه‌ورزی در سطح بین‌المللی بکشیم. این دو حادثه برجسته و چشم‌گیر سال گذشته میلادی حکایت از آن دارد که گفت‌وگو تنها راه پایان خشونت در دنیاست و ایرانی‌ها با پشتوانه‌ای که از دین رحمانی اسلام و گفت‌وگو دارند، خواستار پایان بخشیدن به گفتمان خشونت در دنیا هستند. امید است این راهبرد در سطح معادلات داخلی هم در دستور کار قرار بگیرد و گفت‌وگو در چارچوب قانون به اصل اساسی مسائل داخلی کشورمان هم سرایت پیدا کند.

شب تلخ بازرگان

چرا نهضت آزادی حبیبی را به دبیرکلش ترجیح داد؟^۱

«امشب تلخ‌ترین شب زندگی من بود.» این جمله‌ای بود که مهندس مهدی بازرگان در پایان جلسه نهضت آزادی ایران که به حمایت از دکتر حسن حبیبی به عنوان نامزد این حزب در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری انجامید، بر زبان راند. ماجرای اختلاف در نهضت آزادی ایران که به عدم حمایت از نامزدی مهندس بازرگان و جایگزینی دکتر حبیبی به جای ایشان انجامید؛ قبل از تشکیل دولت موقت کلید خورده بود. با تشکیل دولت موقت توسط مهندس بازرگان و همکاری جمعی از فعالان نهضت آزادی با دولت موقت، آن دسته اعضای نهضت آزادی ایران که در دولت مسوولیت نداشتند تصدی فعالیت‌های نهضت آزادی ایران را بر عهده گرفتند. در صدر این افراد مهندس عزت‌الله سحابی قرار داشت که پس از هفت سال از زندان آزاد شده بود. مهندس سحابی با نظرات راهبردی سران نهضت آزادی به ویژه دبیرکلش مهندس بازرگان تفاهم نداشت. این عدم تفاهم در دو جلسه مشورتی که پس از آزادی مهندس سحابی در روستای سینک در شمال شرق تهران با حضور اعضای قدیمی نهضت از جمله شادروانان مهدی بازرگان، یدالله سحابی و طالقانی برگزار شد، آشکار شد. محور این اختلاف تاکید مهندس سحابی بر مبارزه علیه امپریالیسم بود. در این ادبیات آزادی جایی نداشت. این در حالی بود که مهندس بازرگان، ضمن عنایت به مشکل استیلای بیگانگان، مشکل اصلی جامعه ایران را، با توجه به سابقه ۲۵۰۰ ساله استبداد دیرین تاریخی، استبداد می‌دانستند که بر تار و پود فرهنگ ما سایه افکنده است. تجربه تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر کشور ما نیز نشان داده است که دست استعمار یا استیلای بیگانگان همواره از آستین استبداد بیرون آمده است. بر این پایه، متن اسناد نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۵۸ - که با رعایت امانت جهت حفظ سوابق تاریخی، در قالب مجموعه اسناد نهضت منتشر شده است - در پاره‌ای موارد با نظرات رهبران و مصوبات کنگره‌های نهضت آزادی تفاوت‌هایی دارد. به عنوان نمونه، در حالی که دولت موقت با اشغال سفارت آمریکا، که تعهدات بین‌المللی دولت ایران را نقض می‌کرد، مخالف بود و مهندس بازرگان مخالف اصولی‌اش را با این اقدام

^۱ یادداشت محمد توسلی در دو ماهنامه «اندیشه پویا» - شماره ۳۱ - آذر و دیماه ۱۳۹۴

خلاف منافع ملی صریحا ابراز کرده بود، نهضت آزادی ایران در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۱۵ آبان ۵۸ از «اقدام انقلابی دانشجویان پیرو خط امام»، با تاکید بر خصلت ضد استعماری آن، حمایت کرد. این تفاوت دیدگاه‌ها زمینه‌ساز استعفای مهندس سحابی، دکتر حبیبی و ۱۲ تن دیگر از اعضای نهضت آزادی ایران در سال ۵۸ و اشتباه تاریخی نهضت آزادی در نامزد کردن دکتر حسن حبیبی برای اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود. در متن استعفای مهندس سحابی، دکتر حبیبی و جمعی دیگر از اعضای نهضت آزادی ایران بر نکاتی که نشان‌دهنده اختلاف دیدگاه ایشان با سران نهضت و بخصوص مهندس بازرگان بود تاکید شده بود از جمله در آن آمده بود که تحلیل و گفتمان «مدیران و پیشگامان نهضت آزادی ایران» جدا از واقعیت‌های سیر تحولات سیاسی و اجتماعی سال‌های اخیر ایران است و تحت تأثیر سیاست «حقوق بشر» غرب قرار گرفته‌اند و این اشتباه را ناشی از امر تاکتیکی یا ناشی از نقایص سازمانی ندانسته، بلکه آن را ناشی از اشتباهات بینشی و تاریخی تلقی می‌کردند. مهندس سحابی و یارانش همچنین بی‌توجهی مهندس بازرگان به نقش استعمار و امپریالیسم و به جای آن تاکید بر استعداد به عنوان مشکل اصلی جامعه را عامل اصلی عقب‌ماندگی نهضت آزادی از انقلاب و انقلابیون دانسته در مورد رهبری امام خمینی چنین نوشته بودند: «ایمان به رهبری امام خمینی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که امام را تبلور کامل آرمان‌های ضد استعماری، ضد استبدادی و ضد استثمار توده‌های قیام کرده و شهید داده ملت ایران دانسته و بدین دلیل رابطه طبیعی امامت امت بین ایشان و این ملت هدف‌دار برقرار است و لذا هرگونه مقابله و مخالفت با ایشان و مواضع اساسی ایشان را در حقیقت مقابله با امت و انقلاب امت، تلقی می‌کنیم».

البته می‌دانیم که مهندس عزت‌الله سحابی در سال‌های بعد، با صداقت ویژه‌ای که داشتند، در مصاحبه‌ها و یادداشت‌هایشان تصریح کردند که در مواردی که با مهندس بازرگان اختلاف نظر داشتند حق با مهندس بوده است.

با مشخص شدن تاریخ برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در بهمن ۵۸ موضوع گزینش نامزد نهضت آزادی برای انتخابات مطرح بود. از یک سو، همفکران مهندس سحابی علاقه‌مند بودند که دکتر حبیبی - که به لحاظ مواضع اقتصادی و سیاسی با آنان نزدیک‌تر بود - نامزد شود. از سوی دیگر، مهندس بازرگان با نامزد شدن دکتر حبیبی موافق نبودند. این در حالی بود که مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای در مهرماه در خصوص احتمال نامزدی خود در انتخابات

پیش روی ریاست جمهوری چنین گفته بود: « بنده فکر می‌کنم که چون از من می‌خواهند و ابراز می‌کنند و خواسته‌اند، وجدانا مشکل است که من شانه خالی کنم.»

در آن شرایط، دکتر سحابی با رهبر فقید انقلاب دیداری داشتند و در خصوص نامزد شدن اعضای برجسته نهضت برای انتخابات ریاست جمهوری نظر ایشان را جویا شدند. ایشان فرمودند: «آقای مهندس و شما در این انتخابات شرکت نکنید، بروید به مجلس». در جلسه شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، دو نظر از دو دیدگاه کاملا متفاوت در این خصوص مطرح بود. مهندس سحابی و همفکرانشان، به دلایلی که گفته شد، با نامزد شدن مهندس بازرگان موافق نبودند. برخی از موافقان مهندس بازرگان نیز دلیل عاطفی برای عدم حمایت از نامزدی مهندس بازرگان داشتند. با توجه به پیامدهای افشاگری‌های دانشجویان پیرو خط امام، آنان نگران تشدید اسائه ادب و برخوردهای غیراخلاقی مخالفان، در صورت نامزد شدن مهندس بازرگان، بودند. در آن شرایط ویژه، پیشنهاد مهندس بازرگان - که بسیار ناراحت به نظر می‌رسیدند - این بود که خود آقای مهندس سحابی نامزد شوند. اما مهندس سحابی، که به دلیل مسایل شخصی و خانوادگی آمادگی نداشت، دکتر حبیبی را پیشنهاد کرد. با توجه به اینکه موضوع استعفای مهندس سحابی و جمعی دیگر از اعضای نهضت آزادی از آذر ماه به طور خصوصی مطرح شده بود، مهندس بازرگان با پیشنهاد مهندس سحابی به شرطی موافقت کردند که ایشان و دوستانشان از نهضت خارج نشوند. پس از پذیرش این شرط از سوی آنان، شورای مرکزی با اکثریتی ضعیف به انتخاب دکتر حبیبی به عنوان نامزد نهضت آزادی در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری رای داد. در پی تصمیم بالا، ستاد انتخاباتی دکتر حبیبی تشکیل شد. آقای مهندس هاشم صباغیان مسوول ستاد و آقایان دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، دکتر علی اسپهبدی و... عضو آن ستاد بودند. اما پس از افشاگری دو تن از دانشجویان پیرو خط امام در سیمای جمهوری اسلامی دکتر حبیبی در مصاحبه با روزنامه کیهان از آن اقدام دانشجویان حمایت کرد. این در حالی بود که رهبران نهضت آزادی ایران علیه دانشجویان مذکور اعلام جرم کرده بودند و نهضت آزادی نیز در بیانیه‌ای اقدام دانشجویان و سیمای جمهوری اسلامی را تقبیح کرده بود این امر موجب اعتراض و ناراحتی شدید مهندس بازرگان و بسیاری از اعضای نهضت شد و مهندس صباغیان و دکتر بنی‌اسدی از ستاد دکتر حبیبی خارج شدند. اینچنین بود که دکتر حبیبی در مصاحبه‌های انتخاباتی، خود را نامزد منفرد معرفی نمود. با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری دکتر حبیبی با ۶۷۶ هزار رای تنها

۵درصد آرا را به دست آورد و این در حالی بود که مهندس بازرگان ماه بعد در انتخابات مجلس در تهران با کسب ۷۰درصد آرای تهران راهی مجلس شد. به این ترتیب تصمیم شورای مرکزی نهضت آزادی در نامزد کردن دکتر حبیبی را می‌توان یک اشتباه بزرگ تاریخی ارزیابی کرد. زیرا، به نظر می‌رسد، در صورت نامزد شدن مهندس بازرگان، ایشان به احتمال زیاد می‌توانست رأی اول یا دست کم رای بسیار سنگینی را کسب کند. انتخاب مهندس بازرگان به عنوان نخستین رئیس‌جمهور می‌توانست روند تحولات سیاسی دهه بعد را به کلی دگرگون سازد.

میز گرد «گفتمان ماندگار» مهندس بازرگان^۱

نصرالله لشنی: در مورد شخصیت مهندس بازرگان سخن بسیار گفته شده و هرکس او را به صفتی مشخص نموده است. در این بین اما شاید بهترین صفت و موجزترین معرفی این مرد بزرگ توسط مهندس سحابی صورت گرفته باشد. سحابی می‌گفت: «بازرگان موسس بود». آری به راستی بازرگان موسس بود. او در دو ساحت کلان تئوری و عمل، در وجوه و لایه‌ها و ابعاد متعدد و مختلف تاسیس‌های بسیاری کرده است. او را پدر روشنفکری دینی می‌دانند، او را پدر نهادگرایی و موسس نهادهای مدنی بسیاری می‌دانند. او را بنیان‌گذار شیوه‌ای خاص در سیاست‌ورزی و سیاست‌مداری می‌دانند. او را موسس گونه‌ای فهم دین و قرآن نیز گفته‌اند و بسیاری موارد و نمونه‌های دیگر که همه ذیل یک «گفتمان» شکل و انسجام گرفته‌اند. در واقع می‌توان گفت «بازرگان موسس یک گفتمان در ایران و جوامع اسلامی بوده است». گفتمانی که از تجمیع مولفه‌های گوناگون شکل و سامان گرفته است. برای شناخت این گفتمان باید به وجوه و مولفه‌های آن و رابطه‌ی اکمال متقابلی که این مولفه‌ها با هم دارند بپردازیم. دین، سیاست، حکومت، مردم، علم، فلسفه، خلق‌وخوی ایرانیان، اهداف انبیاء، قانون، شرق و غرب، مسلمانان، مسیحیان و یهودیان، انقلاب و جنگ و بسیاری موضوعات و مباحث دیگر که در نگاه اول مجموعه‌ای از موضوعات غیر مرتبط و ناهمگون به نظر می‌رسند اما ذیل یک گفتمان در رابطه با یکدیگر و مبتنی بر اصول و محورهای گفتمانی، نظم و انسجام می‌گیرند. برای شناخت گفتمان بازرگان نیز باید موضوعاتی این‌چنین، که بازرگان به آنها پرداخته را به بررسی بنشینیم و بازشناسیم. گفتمانی که بازرگان در انداخته و خود نمونه‌ی عینی آن است. گفتمانی که مولفه‌های آن را می‌توان در قول و فعل بازرگان بازشناخت و در ترازوی تاریخ به سنجش آورد.

گفتمان بازرگان، آزمون تاریخی خود را پس داده و تا اکنون ماندگار است. این که این ماندگاری تا کی تداوم و استمرار می‌یابد، نمی‌دانیم، چون پیش‌گو نیستیم و از آینده خبر نداریم. اکنون اما، به وضوح می‌بینیم که گفتمان بازرگان دوباره بر صدر نشسته و بسیاری را به درستی و صدق کردار و گفتار او قانع نموده است. راز ماندگاری گفتمان بازرگان چیست و چرا امروز بخشی بزرگ از جامعه‌ی روشنفکری ایران به آن برگشته‌اند؟

^۱ گفتگو به مناسبت ۲۱ امین سالروز خاموشی مهندس بازرگان - ویژه نامه مجله «پایتخت کهن» - شماره ۵۹ - ۱۳۹۴/۱۰/۲۹

توسلی: مهندس بازرگان پیش از شهریور ۲۰، به عنوان یکی از دانشجویان نخبه و برجسته‌ی کشور انتخاب می‌شود که برای ادامه‌ی تحصیل به فرنگ برود. هفت سال در فرنگ تحصیل علم و تجربه می‌کند. حاصل این تجربه و برخورد با غرب، طرح این پرسش است که چرا ما عقب مانده‌ایم؟ چرا کشورهای اروپایی به این مرحله از رشد و پیشرفت دست یافته‌اند، اما ما نتوانسته‌ایم؟ این پرسشی عمومی برای بسیاری کسان بود که به غرب رفته و آنجا را تجربه کرده بودند و دغدغه‌ی رشد و پیشرفت ایران داشتند. بخشی از تحصیل‌کردگان ما به این نتیجه رسیده بودند که با اندیشه و ایدئولوژی چپ (مارکسیسم) باید به حل مسائل و مشکلات موجود در ایران پردازند. برخی دیگر با شعار از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شدن و گروهی دیگر با نگاه ملی‌گرایی می‌خواستند بر مسائل و مشکلات فائق آیند و ایران را به رشد و شکوفایی برسانند و ... در این بین مهندس بازرگان با مرزبندی‌ای که با هریک از این دیدگاه‌ها داشت، جمع‌بندی‌اش این بود که تا جامعه و فرهنگ خود را نشناسیم و تشخیص ندهیم که موانع توسعه‌ی ما کدام‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانیم خدمت اساسی‌ای انجام دهیم و به حل مسائل و مشکلات پردازیم. بعد از شهریور ۲۰ که فضای سیاسی و اجتماعی باز می‌شود و احزاب و گروه‌ها شروع به فعالیت‌های گسترده و جدی می‌کنند، می‌بینیم که به موازات جریان‌ات چپ و ملی و ... که در صحنه‌ی اجتماع فعالیت می‌کردند، جریانی دیگر نیز پا به عرصه می‌گذارد که امروزه آن را “روشنفکری دینی” می‌نامیم. بازرگان به این نتیجه رسیده بود که چون در جامعه‌ی ایران با مسائل و مشکلاتی روبه‌روایم که ارتباطی تنگاتنگ با فرهنگ جامعه دارند، لذا برای حل آنها باید از مسیر اصلاح دینی عمل کنیم. روشن فکر کسی است که دغدغه‌های اجتماعی دارد و علاقمند است که در تحولات اجتماعی نقش داشته باشد. آن بخش از روشن‌فکرانی که با اصلاح دینی به تحولات اجتماعی می‌پردازند، روشن‌فکر دینی هستند. روشن‌فکر دینی واقعیتی است که حداکثر صد سال قدمت دارد. اما نواندیشی دینی قدمتی دیرین دارد و بعد از پیامبر اسلام همواره کسانی بوده‌اند که تلاش کرده‌اند با ایده‌ها و افکار نو، بینش اسلامی را نو کنند و نوآوری‌هایی هم داشته‌اند. بنابراین هر روشن‌فکر دینی، نواندیش دینی هم هست، اما هر نواندیشی الزاماً روشن‌فکر دینی نیست و ممکن است دغدغه‌ی حضور در عرصه‌ی اجتماعی را نداشته باشد.

بازرگان به عنوان یک روشن‌فکر دینی، از همان ابتدا، علل عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران را در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌دید. به همین مناسبت، می‌بینیم که دغدغه‌ی اصلی‌اش تا پایان

عمر نیز تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی است. اگرچه در برخی مواقع، بنابر ضرورت وارد عرصه‌ی سیاسی هم شده است. در دهه‌ی ۳۰ به تدریج و بنابر ضرورت‌هایی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تشخیص می‌داده، وارد عرصه‌ی سیاسی هم می‌شوند. اما در عرصه‌ی سیاسی نیز، نگاهش اجتماعی و فرهنگی است. با استناد به آیه *إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ*؛ به این جمع‌بندی می‌رسند که تا تحول فرهنگی و اجتماعی به وجود نیاوریم، امکان تحول در سایر زمینه‌ها هم وجود ندارد. لذا برای اصلاح دینی و امکان تحولات فرهنگی و اجتماعی، دو محور کلان را مورد توجه قرار می‌دهد و فعالیت‌هایش را بنابر آنها تنظیم می‌کند.

محور اول بحث زدودن خرافات و پیرایه‌های دینی است، که آن را یک مشکل عمده می‌دید و در زندگی و آثارش می‌بینیم که در عرصه‌های مختلف، با واقع‌بینی تلاش نموده به این مقوله بپردازد. بحث «بازگشت به قرآن» را هم که مطرح کرد، در همین راستا بود. و از آنجا که در جامعه‌ی ما، روحانیت نقش کلیدی در فرهنگ و اعتقادات مردم داشته، بازرگان تلاش کرد که تعاملی تعالی‌بخش با آنها داشته باشد و به اصطلاح پنجه به روی روحانیت نکشد. در واقع بازرگان و دیگر روشنفکران دینی، با درایت تلاش کردند که به تدریج روحانیت را از پیرایه‌ها و خرافات دینی دور و با خود همراه و هم‌آهنگ کنند. اوج این تعامل هم در سال ۴۱ است. وقتی روحانیت در مقابل انجمن‌های ایالتی و ولایتی یا حق‌رای زنان و اصلاحات ارضی و ... موضع می‌گیرند، بازرگان و دوستانش با دیدارهای خصوصی‌ای که بعضاً با مراجع دارند یا با بیانیه‌هایی که نهضت آزادی ایران انتشار می‌دهد، به مرور توانستند نگاه روحانیت و مراجع را از مسائلی این‌چنین برگردانند و آنها را متوجه‌ی مشکل اصلی که استبداد بود، کنند. آیت‌الله خمینی هم از آن به بعد است که بحث استبداد شاه را مطرح می‌کند و تا انقلاب هم تداوم می‌یابد.

اما محور دوم مقابله با فرهنگ استبدادی است. تشخیص مهندس بازرگان این بود که فرهنگ استبدادی یکی از موانع جدی توسعه‌ی کشور است و کارهای وسیعی در این زمینه انجام داده است. کارهایی مثل زمینه‌سازی برای کارهای فرهنگی و اجتماعی، تاسیس نهادهای مدنی، تولید آثاری مثل «بی‌نهایت کوچک‌ها»، «احتیاج روز»، و ... و مهمتر از همه «مدافعات» ایشان در دادگاه نظامی سال ۴۳ است. که در آنجا دو سوال طرح می‌کند: چرا گرفتار استبداد شده‌ایم؟ و چرا با استبداد مخالفیم؟ در همین زمینه تلاش‌های زیادی در مقاطع مختلف و به اشکال متعدد برای آزادی و حقوق بشر نیز انجام می‌دهند. جمع‌بندی من این است که بازرگان با توجه به مسائل

و مشکلاتی که در ایران وجود داشته، راه‌حلهایی را حول این دو محور ارائه می‌دهند و چون این مشکلات همچنان باقی‌اند، لذا میراث بازرگان ماندگار شده و بسیاری از مشکلات و بحران‌های جامعه ما می‌توانند با بهره‌گیری از بینش راهبردی و منش بازرگان قابل حل باشند.

لشنی: یکی از بحث‌هایی که آقای توسلی اشاره کردند موانع توسعه است، و اساساً محورهای تلاش بازرگان را هم در همین جهت بیان کردند. به این معنا که بازرگان برای برطرف نمودن موانع توسعه، خرافات‌زدایی و مقابله با فرهنگ استبداد را در پیش می‌گیرد. سوال این است؛ ارمغان بازرگان از غرب، برای توسعه و مقابله با موانع توسعه چیست؟ و اصلاً مواجهه‌ی بازرگان با غرب و دست‌آوردهای آن چگونه بوده است؟

محمد ترکمان: از دوره‌ی عباس میرزا به این سو، در مقاطع مختلف، دانشجویانی برای تحصیل به اروپا فرستاده شده‌اند. در میان کسانی که از سال ۱۳۰۶ به بعد برای تحصیل به اروپا می‌روند، می‌بینیم که مهندس بازرگان از یک وجوه متمایزای برخوردار است. آقای توسلی اشاره کردند که این دانشجویان به چند گروه کلی تقسیم می‌شدند که هر کدام برای حل مسائل و مشکلات راه‌حلهایی داشته‌اند. البته لازم به ذکر است که آن زمان اندیشه‌ی چپ خیلی در میان ایرانیان عمومیت نداشت و تعداد اندکی هستند که جذب ایدئولوژی مارکسیسم می‌شوند. در رأس‌شان هم دکتر تقی ارانی است. ارانی هم در ابتدا گرایش‌شان ایران باستان‌گرایی داشته که در ارتباط با مرتضی علوی - کسی غیر از بزرگ علوی - و احمد داراب و دیگران، در آلمان جذب جریان مارکسیسم می‌شود. در میان دانشجویان آن زمان بخشی عمده جذب ظاهر تمدن غربی می‌شوند. البته ممکن است از باطن آن تمدن هم اندوخته‌ای داشته و در رشته‌ی تخصصی خود کارهایی نیز کرده باشند، اما در کل شیفته و فریفته‌ی ظواهر می‌شوند. مهندس بازرگان این شیفتگی را ندارد و به نقد تمدن غرب هم می‌پردازد. در نوع مواجهه‌ی بازرگان خلاقیت و ابتکار می‌بینیم. واقعیات را آن‌طور که هستند می‌بیند و تحلیل می‌کند. خیلی‌ها تنها سطوح جوامع غربی را می‌بینند و توجه‌ای به عمق آن نمی‌کنند، بازرگان اما عمق تمدن غرب را می‌بیند و از آن تجربه کسب می‌کند. خوب دیده، خوب فهمیده و تحلیل کرده و خوب هم نقد کرده است. خیلی‌ها در سفری که به غرب داشته‌اند، گزارش کرده‌اند که در اروپا کسی اعتقاد دینی ندارد. این یک نگاه سطحی است. شاید به محله‌هایی رفته که مذهب به چشم نمی‌آمده و چنین دریافتی داشته است! اگر به چندتا کلیسا هم سر می‌زد، حتماً می‌دید که جمعیت عظیمی در این کلیساها مشغول

عبادتند و نتیجه می‌گرفت که در فرنگ دین هم وجود دارد. بازرگان این را می‌بیند و در "سوغات فرنگ" به آن اشاره می‌کند. تعاون و کارهای جمعی‌ای که در غرب وجود دارد را می‌بیند و از آنها به عنوان درس‌هایی که از فرنگ گرفته نام می‌برد. در "مدافعات" می‌گوید تابلوهایی که روی آنها نوشته بود "کمپانی" یا "شراکتی" توجه من را جلب کردند. تابلوهایی که تاریخ هم داشتند، مثلاً ۱۸۵۰ یا ۱۸۷۰ و ... بعد تاکید می‌کند این تابلو نشان دهنده‌ی یک موسسه‌ای است که عده‌ای در آن سالیان دراز با هم همکاری کرده‌اند و تاکنون تداوم داشته است. تاسف می‌خورد که چرا در ایران چنین نیست و برعکس مثالی داریم که می‌گوید "اگر شریک خوب بود، خدا هم شریک می‌گرفت". به جزئیات خیلی توجه می‌کند، مثلاً دقت می‌کند که در غرب در و پنجره‌ها خیلی محکم و عایق‌اند اما در ایران چنین نیست و ...

نباید فراموش کنیم که پیش از سفر به غرب، مولفه‌هایی در ایجاد شخصیت بازرگان تاثیر داشته‌اند و موجب شده که او از شخصیتی برخوردار باشد که بتواند با اعتماد به نفس و دقت و ریزی و نکته‌سنجی با غرب مواجه بشود و کسب تجربه کند. خانواده در تشکیل شخصیت بازرگان خیلی مهم بوده است. حاج عباس‌قلی تبریزی (بازرگان) پدر مهندس که آدم کنش‌گر و فعالی بوده و کارهای اجتماعی انجام می‌داده و کارآفرین بوده، مطمئناً در شخصیت مهندس بازرگان موثر بوده است. یا در میان معلمان، بازرگان از میرزا ابوالحسن‌خان فروغی یاد می‌کند. در گرایش‌های مذهبی بازرگان، که توحید را محور قرار می‌دهد، مقداری هم تحت تاثیر آموزه‌های فروغی بوده است. در مورد خرافه‌زدایی یا عدم پذیرش خرافه نیز، در آن زمان یک نحله‌ای بوده که البته با مردم عامی فاصله‌ی زیادی داشته‌اند، اما این نحله روی تفکرات بازرگان و تلاش او برای خرافه‌زدایی تاثیر داشته‌اند.

اکبر بدیع‌زادگان: البته در مواجهه‌ی مهندس بازرگان با غرب، یک نکته‌ی اساسی را باید در نظر بگیریم. ایشان در مدافعات‌شان می‌گویند وقتی قصد سفر به فرنگ را داشته‌اند، به پدرشان می‌گویند اگر اینجا بمانم دینم را از دست می‌دهم، اما اگر به فرنگ بروم احتمال دارد که در اعتقاداتم قوی‌تر بشوم. در واقع این نشان می‌دهد که بازرگان از همان ابتدا قصد شناخت غرب و توجه به عمق و باطن آنجا را داشته است. به هر علت، پرسش‌هایی برایش مطرح شده و به منظور یافتن پاسخ به این پرسش‌ها به غرب می‌رود. بنابراین از همان ابتدا به همه‌ی جزئیات توجه می‌کرده است. این مساله‌ی مهمی است که در مواجهه‌ی بازرگان با غرب باید در نظر

گرفته شود. برای همین است که وقتی وارد مدرسه مهندسی می‌شود به شعارهایی که در آنجا می‌بیند توجه می‌کند. در اینجا بنا بر گزارشاتی که می‌آمده، همه فکر می‌کردند که مردم اروپا و به‌خصوص فرانسه، ضد دین هستند، بازرگان با این پرسش که آیا این سخن درست است یا نه؟ با جامعه‌ی غرب برخورد می‌کند و می‌بیند که اصلاً این چنین نیست و آنها هم مردمی اهل دین و خدا و عبادات هستند. ممکن است برخی‌شان خیلی اهل دین نباشند، اما ضدیتی هم با دین ندارند. تعداد زیادی از مردم روزهای یک‌شنبه به کلیسا می‌روند و آداب و رسوم مذهبی را به جا می‌آورند. می‌بیند که مردم در کارهای اجتماعی فعال‌اند و با هم همکاری سازنده دارند. می‌بیند که در آن جامعه، غیر از قانون، اخلاق هم حاکم است و رفتار غیراخلاقی بسیار کم است. ما نمی‌بینیم که آقای بازرگان با دید منفی به غرب نگاه کند، حتماً چیزهای منفی هم در آنجا بوده، اما ایشان نمی‌آید آن منفی‌ها را برای ایرانیان تشریح کند، به وجوه و نکات مثبت می‌پردازد و آنها را برجسته می‌کند. چون پرسش داشته و پاسخ به این پرسش‌ها برایش مهم بوده‌اند، تلاش کرده که به عمق اجتماع توجه کند و در پی کسب تمام تجارب آن جوامع بوده است. مسأله‌ی توسعه در غرب و توسعه‌نیافتگی در ایران را در عمق جامعه و فرهنگ می‌دیده است و و این تفکر که آنها چون دین ندارند رشد کرده‌اند را از اذهان می‌زداید این است که وقتی به ایران می‌آید اقدام به کار فرهنگی و اجتماعی می‌کند و تلاش می‌کند نشان دهد رشد آنها به علت بی‌دینی یا ضدیت با دین نیست. در ابتدا هم مطلقاً وارد عرصه‌ی سیاسی نمی‌شود. پیشنهادهای هم برای فعالیت‌های سیاسی به ایشان شده است و به “حزب ایران” هم دعوت‌شان می‌کنند اما نمی‌روند. همکاری‌هایی داشته، در این حزب سخنرانی هم می‌کرده‌اند، اما این سخنرانی‌ها در جهت فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بوده است. بعد از کودتا، بر اساس دیدگاه‌های مذهبی‌ای که ایشان داشتند احساس وظیفه می‌کنند و وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شوند. زیربنای تفکر مهندس بازرگان یک زیربنای کاملاً دینی بوده و بنا بر وظایف دینی وارد عرصه‌ی سیاسی می‌شوند. در آشتی علم و دین هم می‌بیند که بین دست‌آوردهای علمی و تجربی و ... غرب با قرائت‌هایی که مذهب‌یون در ایران از اسلام دارند، تضادهای جدی هست و اگر نتوانیم بین این دست‌آوردهای بشری با آموزه‌ها و ایده‌های مذهبی تناسب و آشتی برقرار کنیم ممکن است دین را از دست بدهیم. در جلسه‌ای که پدر مرحوم طالقانی سخنران بوده‌اند آقای بازرگان از ایشان پرسشی می‌کند که آن را پس می‌زنند و می‌گویند غربی‌ها بی‌خود می‌گویند! آقای بازرگان می‌بیند که این با عقل جور در نمی‌آید و ما

نمی‌توانیم به اسم و بهانه‌ی دین هر دست‌آورد علمی و مثبتی را دور بریزیم. لذا برای حل این مسائل و این‌که ببیند در غرب چه نسبتی بین دین و توسعه و علم و دست‌آوردهای بشری برقرار شده به غرب می‌روند و با دقت و نکته‌سنجی به واقعیات توجه می‌کنند و با خود سوغاتی از فرنگ می‌آورند که با سوغات بسیاری دیگر متفاوت است.

لشنی: آقایان ترکمان و بدیع‌زادگان بیشتر به دقت بازرگان در مشاهداتی که از غرب داشته، پرداختند. آقای بدیع‌زادگان به نکته‌ی مهمی اشاره کردند، این‌که بازرگان مسائل و پرسش‌هایی داشته و برای حل آنها و یافتن پاسخی برای آنها به سطوح و لایه‌های جامعه‌ی غرب دقتی ویژه داشته است. بازرگان با نکته‌سنجی و ریزبینی‌ای که داشته به برخی تفاوت‌های عمیق بین رفتار ایرانیان و غربی‌ها پی می‌برد و مثل بسیاری فرنگ‌رفته‌های آن زمان دوست دارد و تلاش می‌کند که ایران هم به آن سطح از رشد و توسعه و ... برسد. اما مسالهی مهم این است که بنیان‌هایی که منتج به این تفاوت‌ها می‌شده‌اند را چه می‌دانسته است؟ این‌که غربی‌ها می‌توانسته‌اند سالیان سال مشارکت کنند، اما ایرانیان نه، آنها در کارها دقت به خرج می‌داده‌اند و در و پنجره‌های محکم و خوبی می‌ساخته‌اند و ایرانی‌ها نه و ... علت چه بوده است؟ می‌دانیم که بازرگان جامعه‌شناس نبود، اما کار جامعه‌شناسی هم انجام داده و اتفاقاً انتقادی هم برخورد کرده است. آثاری مثل "سازگاری ایرانی"، "سر عقب‌ماندگی ملل مسلمان" و ... از این دست‌اند. می‌خواهیم تحلیل جامعه‌شناختی بازرگان از مشاهداتی که داشته و تفاوت‌هایی که می‌دیده را بدانیم. بدانیم که این تفاوت رفتارها نتیجه‌ی کدام ویژگی‌ها و مولفه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است؟

مقصود فراستخواه: در بحث‌های دوستان به بخشی از این موضوع اشاره شد. اگر بخواهیم سیری که دوستان تصویر کردند را در ذهن مرور کنیم، می‌بینیم که مسالهی اولیه بازرگان "بحران هویت" بوده است. بازرگان جزو طبقه‌ی متوسط جدید ایران است که با دنیای جدید آشنا می‌شود و احساس می‌کند هویت ایرانی یا "ما بودن" ایرانی محل مناقشه شده است. برای مواجهه با این مسأله در میدانی از رقابت‌های هویتی و ایدئولوژیک، که انواع هویت‌ها اعم چپ‌ها و ملیون و ... حضور فعال داشته‌اند، بازرگان سه عنصر "ایرانی بودن"، "مسلمان بودن" یا نگاه مومنانه به عالم داشتن و "متجدد بودن" مبنی بر تحول و دگرگونی، آزادی و پیش‌رفت و ... را مبنای نگاه هویتی خود به تاریخ و جامعه ایران قرار می‌دهد. منتها یک نکته‌ی مهمی که در اینجا می‌بینیم و دوستان هم گفتند، امر سیاسی دال مرکزی تفکر بازرگان نیست. برخلاف برخی از کنش‌گران

حوزه‌ی عمومی که به هر دلیل معتقد بودند امر سیاسی از همه چیز مهم‌تر است، برای بازرگان امر اجتماعی و امر فرهنگی خیلی مهم‌تر است. حتی استبداد را ارتباط می‌دهد به صورت و ساختار ایرانی و تاریخ و مناسبات و معیشت ایرانیان. بنابر همین نگاه هویتی بازرگان، به پرسش شما هم می‌توانیم پاسخ بگوییم. ایشان بداعت‌ها و خلاقیت‌های خیلی خوبی داشت. با این‌که جامعه‌شناسی رشته‌ی تخصصی‌اش نبود، اما از یک گشودگی ذهن برخوردار بود که موجب می‌شد تجارب جدید کسب کند و با تفکر انتقادی و خلاق، و با نوآوری‌های فکری و معرفتی بتواند به ظرایفی توجه کند که از دید خیلی‌ها پنهان می‌ماند. یکی این‌که «ما آن‌طور که زندگی می‌کنیم، می‌اندیشیم». برخلاف آن قول مشهوری که تصور می‌رود اول فکر می‌کنیم، بعد زندگی می‌کنیم. این شاید در مورد افراد خاص و نخبه‌گان محدودی قابل توجیه باشد، ولی در سطح قاعده‌ی جامعه، آنچه مهم‌تر است متریال زندگی و زیست اجتماعی است و بر اساس این زیست است که افکارشان شکل می‌گیرد. مثلاً مرحوم بازرگان اشاره می‌کند که زیست روستایی، زیست ایلی سبب نوعی تقدیرگرایی در جامعه‌ی ایران شده است. می‌گوید کسی که در مناسبات سوداگری و بازرگانی نیست، داد و ستد نمی‌کند، اهل چانه‌زنی نیست. کسانی که اهل داد و ستد هستند، نوعاً در زندگی‌شان هم می‌خواهند نقد کنند، استقراء کنند و یک‌به‌یک ببینند و بررسی کنند و ... در زندگی روستایی مبتنی بر آبیاری دیم اما همه چیز به طبیعت و نهایتاً توکل به خدا واگذار می‌شود. نوعی تقدیرگرایی دینی یا غیردینی حاکم می‌شود که تدبیر و برنامه‌ریزی و مدیریت غایب است و برای مردم ملموس نیست. ایشان عنوان یکی از اولین آثارشان در دهه‌ی ۲۰، «فحش و تعارف در ایران است». در این اثر به خلیات، عادات اجتماعی و فرهنگی، و رفتار مردم توجه می‌کند. ایشان چون لایه‌های سیاسی را تمام جامعه نمی‌دانست، به عمق اجتماع توجه می‌کرد و لایه‌های فکری و فرهنگی را بسیار جدی می‌گرفت و نقدهای عمیقی از جامعه‌ی ایران می‌کند.

لشنی: راز ماندگاری گفتمان بازرگان را چه می‌دانید؟ برداشت بنده از قول مهندس توسلی این بود که چون گفتمان بازرگان حول دو محور خرافه‌زدایی از دین و مقابله با فرهنگ استبدادی شکل گرفته و از آنجا که این دو پدیده همچنان مسائل مبتلا به جامعه ما هستند، لذا گفتمانی با این محورها ماندگار شده است؟ نظر شما چیست؟

فراستخواه: در همان زمان مجالسی توسط آقای سنگلجی و ... برگزار می‌شدند که اتفاقاً بازرگان هم در آن مجالس شرکت می‌کرد، این افراد یک پروژه خرافه‌زدایی و دین‌پیرایی خیلی

بزرگ و حداکثری داشتند. پروژه‌ی خرقانی و نجم‌آبادی و سنگلجی یک پروژه‌ی خرافه‌زدایی حداکثری بود که حتی درگیر می‌شد با مسائل مذهبی خاص، اعتقادات و شعائر مذهبی شیعی و ... هزینه‌های گزافی هم بر سر این پروژه پرداختند. اما بازرگان، با این‌که در این مجالس شرکت هم می‌کرد، به دلیل برخی ملاحظات سیاسی و این‌که به امر سیاسی هم التفاتی داشت، دین‌پیرایی را به طور حداکثری دنبال نکرد و بخش بزرگی از مقبولات و مرسومات مذهبی متعارف جامعه را به عنوان مسلمات و مشهورات قبول کرده بود و حتی از این باورها برای پیش‌برد کار سیاسی و ترویج اهداف اجتماعی و فرهنگی خود استفاده می‌کرد. در اینجا بازرگان خیلی پروژه‌ی عقلانیت حداکثری را دنبال نمی‌کند. حتی در مورد مبانی عقیدتی و دینی یک نوع راست‌کیشی دارد و ارتدوکس است. بازرگان پراگماتیست نبود که به دلیل رسیدن به مقاصد سیاسی از دین استفاده کند، و همان‌طور که آقای بدیع‌زادگان گفتند، بازرگان عمیقاً ایمان داشت و در ایمان و الهیاتش راست‌کیش بود. لیبرالیسم معرفتی در بازرگان نبود. نوعی لیبرال‌منشی سیاسی و آزادمنشی از آغاز تا پایان عمرش می‌بینیم که صادقانه به آن وفادار بوده، اما وقتی نوبت به امر الهی و مسائل غایت و نجات و رستگاری می‌رسد، آن‌جا می‌ایستد و معتقد است انسانی که به این حقیقت‌ها استعلا نمی‌کند دچار خودپرستی می‌شود. و معتقد است که در تمدن بشری این مشکل وجود دارد و منشا انحطاط و بحران‌های بزرگی برای تمدن بشری شده و اتفاقاً از این منظر به نقد تمدن جدید می‌پردازد و می‌گوید تمدن جدید از خدا دور شده و به خودش بازگشته است.

پس بازرگان در مباحث عقل جدید انتقادی زیاد اوج نمی‌گرفت بلکه راز ماندگاری بازرگان در خاطره‌ی ایرانیان را باید در منش او دید. او مصلحت‌گرایانه — به معنای خلاف صداقت — با مسائل برخورد نمی‌کرد. چون به یک سلسله مبانی قائل بود و بر اساس آن مبانی عمل می‌کرد و موضع می‌گرفت. البته متحجر هم نبود و فکری باز داشت. در آیه‌ای از قرآن آمده است: *أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهُبُ جَفَاءً وَّ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ* (رعد / ۱۳) خدای متعال از آسمان آبی می‌فرستد — آب رحمت، آگاهی، خلاقیت، رشد و تعالی و ... — که هر وادی به اندازه‌ی خود از این آب بهره می‌گیرد. من فکر می‌کنم علت ماندگاری بازرگان این بود که قدر و اندازه‌ی شخصیت او و وادی

وجودی‌اش بزرگ بود. پدرش، ابوالحسن‌خان فروغی، دوستان و همراهانش، کشیش کاتولیک فرانسوی و ... ممکن است بر شخصیت بازرگان تاثیر داشته‌اند، اما مهم‌تر از همه‌ی اینها وادی و قدر وجودی بازرگان است. او ابتدا در وجودش وسعت یافت و بعد در بیرون؛ در واقع گستره‌ی وجودی بازرگان بود که سبب آن گشودگی ذهن، سبب خلاقیت و ایجاد آن دیدگاه عمیق انتقادی در باب مسائل جامعه و مهم‌تر از همه، سبب استقلال فکری او شد. در آیه می‌خوانیم وقتی که سیل می‌آید، کف روی آب، خروشان است و به چشم می‌آید، اما خیلی زود هم از بین می‌رود. آب زلال و سیال با کنار رفتن کف، هویدا می‌شود که برای مردم نیز سودمند است. گفتمان بازرگان، گفتمانی است که در یک انتخاب اجتماعی (Social Choice) توسط مردم انتخاب شد. نوعی عقلانیت در نهایت مردم را به اینجا رساند که این گفتمان برای‌شان سودمند است. این گفتمان هزینه‌ی کمی دارد، در جهت رهایی جامعه هست اما با هزینه‌ای معقول و کنترل شده! این که در دوره‌ای به بازرگان "جاده‌صاف کن امپریالیسم" می‌گویند، در دوره‌ای "سیاسی ورشکسته" اش می‌خوانند، در دوره‌های مختلف با انواع فحش‌ها و ناسزاهای سیاسی به ستیز با او می‌پردازند و در نهایت به حلالیت از او می‌شتابند، نشان از رشد نوعی عقلانیت اجتماعی دارد. به این نتیجه رسیده‌اند که گفتمان بازرگان سودمند است. بازرگان را نمی‌توان فراگفتمانی بررسی کرد و گفتمان‌ش هم آزادی‌خواهی و اصلاح‌طلبی توأم با اعتدال است. یک گفتمان آزادی‌خواهانه‌ی اعتدالی است. ضمن این که تحول جامعه‌ی ایران را می‌خواهد و پروسه‌ی تغییر در این گفتمان هست، اما این تغییر و تحول را معتدلانه می‌خواهد. لشنی: با عطف به فرمایشات آقای فراستخواه مبنی بر این که بازرگان مصلحت‌اندیش نبود، به تعبیر قرآن آب زلال و سیال و روانی بود که با کنار رفتن کف‌های خروشان و پر جوش و خروش روی آب، سودمندی‌هایش برای مردم روشن شد و این که گفتمان بازرگان اعتدال است و در همه‌ی زندگی تلاش نموده معتدلانه برخورد کند، اما در برهه‌ایی از تاریخ مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. در نقطه عطف انقلاب اسلامی، بازرگان مظلوم واقع می‌شود. برجسب‌های ناچسبی به او می‌زنند، امروز وقتی شعارهای علیه او، مقالات علیه او، نامه‌هایی که علیه او نوشته شده را مرور می‌کنیم، ترس همه‌ی وجود ما را فرا می‌گیرد، که چگونه ممکن است روشنفکران و نخبه‌گان یک جامعه چنین برخوردی با یکی از شریف‌ترین مردان تاریخ ایران داشته باشند؟ این همه ظلم علیه یک انسان، چه دلایل و عللی داشت؟

محمدجواد مظفر: به عنوان مقدمه و در تایید گفته‌های دوستان، تاکید می‌کنم که بازرگان دو

هدف عمده را پیگیری می‌کرد. ارائه یک دین پیراسته از خرافات و آشتی دادن جامعه، به‌خصوص قشر تحصیل کرده با دین، و مقابله با فرهنگ استبداد. حداقل سه نسل از جامعه‌ی تحصیل کرده‌ی ایرانی دین‌شان را مدیون بازرگان هستند. بازرگان در دوره‌ای با دین وارد عرصه‌ی عمومی می‌شود که روشنفکران و تحصیل‌کردگان و حاکمیت به شدت حامل تفکرات بیگانه - اعم از چپ و راست و ... - هستند و عموماً موضع ضد دین دارند. گویی درس خواندن و با سوادی و تجدد یک قرابتی با بی‌دینی داشت! اما بازرگان در این شرایط با آن شجاعتی که در او سراغ داریم فضاشکنی می‌کند و به عنوان یک استاد دانشگاه، یک تحصیل‌کرده‌ی مترقی و تحول‌خواه، دین‌داری را هم ارج می‌نهد و مردم و جوانان را به دین دعوت می‌کند. علم و دین را کنار هم نهاد و تلاش نمود نشان دهد که این دو دشمنی با هم ندارند. آثاری هم در همین راستا می‌نویسد و منتشر می‌کند. امروز ممکن است به این روش یا نتایج و دست‌آوردهای آن نقد داشته باشیم، اما این نگاه و برخورد بازرگان در جهت حفظ دین و دین‌داری مردم بود. در نقد استبداد هم همان‌طور که دوستان گفتند، از منظر دغدغه‌های اجتماعی عمل می‌کند. تلقی‌اش این است که استبداد ارکان اخلاقی و خصلتی انسان‌ها را فرومی‌پاشد. در جامعه‌ی استبدادی انسان چاپلوس و متملق، بی‌هویت، بدون اعتماد به نفس و ... ساخته می‌شود و تمام دغدغه‌ی بازرگان این بود که چنین انسانی ساخته نشود. حال به پرسش شما پردازیم؛ عشق و علاقه‌ی من به بازرگان از سال ۱۳۴۶ که تازه وارد عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شده بودم، شروع می‌شود. به محض ورود به این عرصه، با چند نام آشنا می‌شدیم؛ بازرگان، طالقانی، مطهری و شریعتی و ... در میان کتاب‌ها هم یکی از اولین کتبی که می‌خواندیم "راه طی شده"ی بازرگان بود. در همان سال‌ها، در محافل مذهبی شیراز، خودم کتاب "مذهب در اروپا"ی بازرگان را کنفرانس داده بودم. این مختصر را گفتم تا بدانیم که بازرگان پیش از انقلاب چه موقعیت اجتماعی داشت و میزان علاقه‌مندی جوانان و حتی روحانیت به بازرگان چه قدر زیاد بوده است. برخی از روحانیون نشست و برخاست و آشنایی با بازرگان را جزو افتخارات خود می‌دانستند. با این حال چه شد که در جریان انقلاب چنین برخوردی با او شد؟ معتقدم ساده‌اندیشی و نگاه ذهنی انقلابیون به تحولات، نکته‌ی اساسی در نوع برخوردی بود که آن زمان با بازرگان داشتند. البته خودبینی‌ها، قدرت‌طلبی‌ها، حسادت‌ها و بعضاً دشمنی‌ها هم بود، اما همه‌ی این‌ها بر بستری این چنین مهیا بروز می‌کرد و خود را زیر شور انقلابی پنهان می‌نمود. نسلی بودیم که درکی از قانون‌مندی و نظام

قانون‌مند جهان نداشتیم. فکر می‌کردیم همین که ذهنیت ما چیزی دیگر می‌خواهد، پس محقق می‌شود. تصور ما از رژیم شاه این بود که سراسر خائن، سرسپرده و عامل خارجی‌اند، بنابراین هر روز در کار خیانت به این کشور و ملت هستند. لذا اگر این خائنین را برداریم و آدم‌های خوبی به جای آنها بگذاریم امور کشور درست می‌شود! در آن روزها وقتی به شیراز برای دیدن مادرم می‌رفتم، در راه که نگاه می‌کردم تا چشم کار می‌کرد بیابان بود، با خود فکر می‌کردم که اگر یک حکومت سالمی بر سر کار باشد، این بیابان لم‌بزرع، سراسر سبزی و آبادی می‌شود. در راه که می‌رفتم با خودم مزارع سرسبز و اسب‌هایی که در آن چرا می‌کردند و کلبه‌هایی که وسط آن بود و بادی که بر گندم‌ها می‌وزید و ... را تصور می‌کردم که بعد از انقلاب و استقرار حکومت جدید به جای این بیابان‌ها می‌نشیند. فکر می‌کردیم تمام خرابی‌ها محصول خیانت است و اگر آدم‌های خوب به جای آدم‌های بد و خائن بنشینند، همه چیز درست می‌شود. هیچ درک و فهمی از قانون‌مندی و این‌که جهان هستی دارای قانون است و مثلاً از الف، ب نتیجه می‌شود و ... نداشتیم. بعد از انقلاب گفتیم می‌خواهیم در گندم به خودکفایی برسیم و باید همه‌ی مزارع را گندم بکاریم، نمی‌دانستیم با این کار مثلاً مزارع پنبه‌گران را که جزو مزارع درجه یک بودند را نابود می‌کنیم و ... این آرمان‌خواهی افراطی و فارغ از هرگونه عقلانیت و برنامه‌ریزی تنها در جوانان هم نبود. از صدر تا ذیل انقلابیون چنین می‌اندیشیدند و وعده‌های عجیب و غریبی که محقق شدنی نیستند به مردم می‌دادیم. یکی وعده می‌داد همه چیز مجانی می‌شود، دیگری وعده می‌داد همه به زودی صاحب خانه می‌شوند، آن یکی وعده می‌داد که در نظام بدون طبقه هرکس هر چقدر در توانش باشد کار می‌کند و هر چقدر که نیاز داشته باشد برداشت می‌کند و ... در چنین شرایطی که همه می‌خواهند با یک جنبش و یک شبه همه را صاحب همه چیز کنند! مهندس بازرگان سیاست گام‌به‌گام را مطرح می‌کند و یک جمله‌ی طلایی می‌گوید: «عزیزان من، نظام عالم نظام تدریج است». جمله‌ای که ما بعد از سه دهه، با صرف هزینه‌های سرسام‌آور به آن رسیدیم. همه‌ی عالم، ساختار وجودی عالم محصول تدریج و تکامل است. ما خدا نیستیم که بگوییم بشود، پس بشود! ما انسانیم و باید گام‌به‌گام و به تدریج به آن‌چه می‌خواهیم و مفید و سودمند می‌دانیم برسیم. «کن فیکون» تنها در قدرت خداوند است و نه بندگان خدا. ما نمی‌توانیم کن فیکون کنیم. اما آن زمان انقلابیون این حرف‌ها را لیبرالی و لیبرال را جاده صاف کن امپریالیسم می‌دانستند. دوران اصلاحات و دورانی که امروز تحت نام اعتدال مطرح شده، همه مؤید تفکر

آن مردی هستند که آن روزها حرفش را درک نمی‌کردیم.

لشنی: آقای فراستخواه می‌گویند با توجه به جنبش خرافه‌زدایی دهه‌ی ۲۰ در ایران، تلاش بازرگان برای خرافه‌زدایی و دین‌پیرایی، و عقلانی کردن دین، حداقلی است. آیا چنین است؟
توسلی: برای پاسخ به این سوال باید بدانیم که مبانی اندیشه‌ی بازرگان بر سه محور استوار است. ۱- معارف دینی و قرآن؛ از حدود ۳۰۰ اثری که از بازرگان باقی مانده ما یک اثر نمی‌بینیم که مستندات قرآنی در آن نداشته باشد. ۲- شناختی است که بازرگان از تاریخ و جامعه و فرهنگ ایران دارد. دوستان جامعه‌شناسی مثل آقای رضاقلی می‌گویند در حیرتیم از کسی که با این‌که رشته‌ی جامعه‌شناسی نخوانده اما این‌چنین ریزه‌کاری‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه را تبیین نموده که صحت آنها مورد تایید است یا لااقل خلاف آن را نمی‌توانیم ببینیم.

لشنی: مرحوم دکتر شریعتی نیز در نامه‌ای به آقای عبدالعلی بازرگان، راجع به کتاب سازگاری ایرانی گفته‌اند: «مثل همه‌ی نوشته‌های ایشان من جز اعجاب آمیخته با لذت، هوشیاری شگفت و قدرت خلق و ابتکار و تالیف و به‌خصوص نتیجه‌گیری و به کار گرفتن ماهرانه‌ی همه‌ی دانستی‌های گوناگون برای رسیدن و رساندن به مقصود دلخواه، هیچ نظری نمی‌توانم بدهم و به خود چنین حقی نمی‌دهم...» البته نقدهایی هم می‌کنند، اما همراه با تایید خلاقیت و ابتکار بازرگان در رشته‌ی جامعه‌شناسی است.

توسلی: بله؛ خیلی از دوستانی که تخصص‌شان جامعه‌شناسی است و منصفانه برخورد کرده‌اند به این اعجاب و حیرت اذعان کرده‌اند. این در واقع یکی از نقاط قوت گفتمان بازرگان است و یکی از عوامل ماندگاری آن هم محسوب می‌شود، توجه به تاریخ و فرهنگ جامعه‌ی ایرانی و برخورد انتقادی با آن. اما محور سوم مبانی اندیشه‌ی بازرگان آشنایی با فرهنگ غرب است. همراه با این سه محور، روحیه و برخورد واقع‌گرایانه‌ی بازرگان را هم در نظر بگیریم. هرگز شعارهای چپ نمی‌دهد و متناسب با زمان به اندیشه پرداخته و برای مسائل و پرسش‌های دوران پاسخ‌هایی یافته و گرفتار شعارزدگی نشده است. یعنی تلاش نموده که متناسب با ظرفیت جامعه راه‌حل و راه‌کار بدهد. در هر سه محور اندیشه و رفتار و کنش اجتماعی و سیاسی، ما می‌بینیم که بازرگان برخورد عقلانی، واقع‌بینانه و انتقادی داشته است. اما این‌که برای سنجش میزان این عقلانیت چه معیاری داریم، طبیعی است که نتیجه‌گیری ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد. آقای فراستخواه می‌فرمایند به نسبت جنبش خرافه‌زدایی آن زمان، تلاش بازرگان در عقلانی کردن دین،

حداقلی بوده است، اما من معتقدم که بازرگان در عقلانی کردن دین هم، عقلانیت به خرج داده و متناسب با شرایط و ظرفیت‌ها به این کار اقدام کرده است. یکی از دلایل ماندگاری بازرگان همین عقلانیت به خرج دادن در عقلانی کردن دین است. آیا امروزه از آن جنبش خرافه‌زدایی و افرادی که آن را رهبری می‌کردند کسی نامی شنیده یا برده می‌شود؟ اما تلاش بازرگان جهت عقلانی کردن دین ماندگار شده است. یک دلیل دیگر مبنی بر چرایی ماندگاری گفتمان بازرگان اضافه کنم و آن منش بازرگان است. اندیشه‌ورزان بسیاری در تاریخ آمده و رفته‌اند و کارهای انقلابی هم در حوزه‌ی اندیشه انجام داده‌اند، اما بازرگان اندیشه‌ورزی است که عامل به اندیشه‌اش هم هست. یک انسجام شخصیتی در او می‌بینیم که ناشی از ایمان و توکل و صداقت درونی‌اش است. چیزی را که بیان می‌کرده، عمل هم می‌کرده است. منشی که در شخصیت ایشان عینیت یافته و می‌توانیم آن را با بررسی زندگی‌اش به وضوح ببینیم. اگر صحبت از دموکراسی می‌کرد به اخلاق و موازین آن کاملاً پای‌بند بود و رعایت می‌کرد. هرگاه در یک موضوعی، نظری خلاف نظر ایشان تایید و تصویب می‌شد، با همه‌ی اختلافی که داشتند، چون رای اکثریت بود، خود مجری آن مصوبه می‌شد و عمل می‌کردند.

بدیع‌زادگان: آقای بازرگان همه‌جا سعی کرده و نشان داده‌اند که آموزه‌های دینی و آنچه که از قرآن برمی‌آید با علم ناسازگاری ندارند. البته قرآن راجع به همه‌ی دست‌آوردهای علمی حرف زده و طبیعی هم هست، چون قرآن کتاب علمی نیست، اما در جاهایی که راجع به برخی پدیده‌ها یا وقایع حرف زده و می‌توانیم قول قرآن را با دست‌آوردهای علمی بسنجیم، خلاف علم نیست. هیچ چیزی تاکنون در قرآن نبوده که با علم شناخته و ثبت شده مخالفت داشته باشد. در جایی هم اگر بین عقلانیت و علم با مذهب مورد پذیرش جامعه مغایرت‌هایی دیده‌اند، صراحتاً به آن نپرداخته و بیان نکرده‌اند. گاهی می‌بینیم که مردم اعتقاداتی دارند که به عنوان مذهب جا افتاده‌اند، با عقل جور نیستند و با اساس مذهب هم مطابقت ندارند. اما مورد پذیرش عامه هستند و همه آن را پذیرفته‌اند. آقای بازرگان در چنین مواقعی که می‌دیدند این اعتقاد ضرری به مردم نمی‌زند و خرافه‌ای مخدرگونه نیست و مانعی جدی بر سر راه رشد و توسعه و عقلانیت نیست، از کنار آن رد می‌شدند و چالش اعتقادی برای مردم ایجاد نمی‌کردند. وقتی عقیده یا باوری برای مردم و جامعه ضرر ندارد، حتی اگر برخلاف عقلانیت هم باشد، لازم نیست که حتماً با آن مخالفت بشود.

لشنی: اصلاح دینی به معنای انقلاب در اعتقادات مردم نیست و نامش را با خود حمل می‌کند و تلاش برای اصلاح است و اصلاح هم آن‌چنان که جناب مظفر فرمودند، تدریجی و گام‌به‌گام است. بنابراین به قول آقای بدیع‌زادگان ضروری نیست که در اصلاح دینی برخوردی حداکثری و انقلابی داشته باشیم. مثل برخی آقایانی که الان منکر برخی باورهای عمومی شده و به گمان این‌که کشف بزرگی کرده‌اند، با فریاد یافتم یافتم از خزینه‌ی تفکرات خود به بیرون دویده، وارد اجتماع شده و می‌گویند این باور و اعتقاد عقلانی نیست و نمی‌تواند صدق و صحت داشته باشد! با این‌که اصلاً چنین باوری از چه پایه‌ی عقلی و نقلی برخوردار است و آیا نتیجه‌ی ایشان صحت دارد یا نه، کاری نداریم، این موضوعی است که اهل فن باید به آن بپردازند، موضوع این است که اساساً چرا باید وارد بحث‌ها و موضوعاتی شد که هیچ ضرورتی ندارند و باور یا عدم باور به آنها مشکل و مساله‌ای نمی‌آفرینند. بنابراین است که اصلاح دینی بازرگان، حداقلی به نظر می‌رسد! آقای فراستخواه نظر شما چیست؟

فراستخواه: این درست است، اما من با گرفتار شدن در کیش شخصیت مخالفم. چون درست نیست تنها در ستایش بازرگان سخن بگوییم، هم ستایش منصفانه از بازرگان و هم پرسش منتقدانه از بازرگان لازم داریم. یک زمانی که جو چپ غالب بود نقد بازرگان و عبور از بازرگان مد روشنفکری بود امروز هم که جو نئولیبرال غالب است ستایش بازرگان مد شده است. در نتیجه دوستان تلاش می‌کنند انتقاداتی که به او وارد است را به هر ترتیبی توجیه کنند. نپرداختن به موارد غیرضروری یک امر است، تلاش حداقلی برای عقلانی کردن دین یک امر دیگر است. به اندیشه و تفکر بازرگان انتقاداتی وارد است. ما اگر از بازرگان ستایش می‌کنیم و این ستایش صادقانه‌ای هم است، ستایش یک ستاره نیست بلکه ستایش یک عملکرد (performance) است. ستایش یک تجربه است و این فهمیدنی است که مردم چرا بازرگان را می‌ستایند! چون از تندروی خیلی لطمه دیده‌اند، در نتیجه بازرگان را ستایش می‌کنند. این قابل درک است که چون از فساد لطمه دیده‌اند، پاکیزگی بازرگان را ستایش می‌کنند، چون افراطی‌گری و خشونت و درک خشن از دین‌داری را طی دهه‌های اخیر دیده‌اند، لذا به مشرب آزادمنشانه و دین‌داری نجیبانه‌ی او روی آورده‌اند. اما این به معنای قابل نقد نبودن بازرگان نیست! اجازه بدهید فقط برای نمونه سه محدودیت بازرگان را در اینجا به اختصار ذکر کنم: ۱/ محدودیت برابری‌خواهی به نفع حقوق رفاه اجتماعی قشرهای پایین و عبور کردن از مفروضات لیبرالی، ۲/ محدودیت معرفت

شناختی، ۳/ محدودیت راهبردی. نخست، به نظر من بازرگان در نقد نابرابری‌های سرمایه‌داری و حساسیت به بدبختی قشرهای نادر مثلاً در حد شریعتی یا آل‌احمد یا حتی عزت‌الله سبحانی و کل پروژه‌ی سوسیال دموکراسی اوج نگرفته است. دوم یک خطای معرفت‌شناختی تا حدی اثبات‌گرایانه داشت و نتوانست قلمرو علم و دین را خوب تفکیک کند. چون مهندس بود و فلسفه‌نخوانده بود و اساساً با فلسفه قدری هم سر‌ناسازگاری داشت. من به عنوان یک محقق که به بازرگان نگاه می‌کنم، می‌بینم او گرفتار فرهنگ رشته‌ای و تخصص دانشگاهی‌اش هم بوده و در محدودیت‌های رشته‌ایش نمی‌توانسته آن سلوک فلسفی و پرسش‌های مهیب فلسفی را دنبال کند. در نتیجه بخشی از دغدغه‌های تفکر انتقادی معرفت‌شناختی‌ای که برخی روشنفکران دیگر داشته‌اند، ایشان نداشت. ایشان در رویکرد اصلاحی خود به دین، تلاش کرده مثلاً در باد و باران و مطهرات و.... گزاره‌های علمی را از گزاره‌های مذهبی درآورند، در صورتی که به لحاظ معرفت‌شناختی این امر محل پرسش است. می‌خواهم بگویم ستایش ما از عمل‌کرد بازرگان بهتر است توأم با طرح این پرسش‌ها و ارائه این نقدها باشد، اما نه به شکل بیمارگونه! چون بازرگان هم باید در ظرف زمان خودش، در دوره‌ای از سطح تحولات جامعه و افق‌های معرفت‌شناختی ایران و حتی دنیا سنجیده و نقد و بررسی بشود. این به معنای قضاوت هم نیست، چون متأسفانه ما جامعه‌ای هستیم که فقط قضاوت و داوری می‌کنیم. پس در اینجا نمی‌خواهم در مورد بازرگان هم یک قضاوت منفی تولید کنم، می‌خواهیم به بررسی او بپردازیم و محدودیت‌های روشنفکری دینی را بفهمیم. نواندیشی دینی در تطور تاریخی خود محدودیت‌هایی داشته و الان هم دارد. این محدودیت‌ها در مورد بازرگان هم صدق می‌کنند. ما حتی می‌توانیم کنش سیاسی بازرگان را هم مورد بررسی قرار دهیم و آن را نقد کنیم. ممکن است برخی از پژوهش‌گرانی که مطالعات استراتژیک در تاریخ معاصر ایران دارند، یکی از خطاهای راهبردی بازرگان را ائتلاف با روحانیت بدانند. در این خصوص من در اینجا نمی‌خواهم نتیجه بگیرم ولی این ممکن است یک خطای سیاسی بوده باشد که نتیجه‌ی برآورد نادرست از میدان نیروها و تاثیر عمل‌کرد این میدان نیروها بر یکدیگر و مسائل دیگر باشد. این نمونه‌ها را برای مثال گفتم که بازرگان نیز قابل نقد است و در کنار ستایش صادقانه و صمیمانه‌ی او باید اندیشه و کنشش را هم نقد و بررسی کرد.

لشنی: به بازرگان نقدهایی هم شده است. از جمله نقدهایی که به بازرگان وارد می‌دانند این است که یکی از دست‌آوردهای عقلانیت، که علم است را، به قدری بزرگ و فربه کرد که جای

عقلانیت نشانند و در تلاش برای عقلانی کردن دین، به علمی کردن دین پرداخت. حال آن که عقلانیت گستره‌ای وسیع‌تر از علم دارد و هرچیز عقلانی ضرورتاً علمی نیست. اگرچه علم یکی از دست‌آوردهای اصلی و محکم عقلانیت است، اما عقلانیت دست‌آوردهای دیگری هم داشته است. بازرگان در تلاش برای عقلانی کردن دین این گستره‌ی وسیع عقلانیت را نادیده می‌گیرد و آن را در علم تنها فرومی‌کاهد.

فراستخواه: بله به همین خاطر است که می‌گویند بازرگان پوزیتیویست بوده است.

لشنی: البته پوزیتیویسم یک روش شناخت است، و عنایت داشتن به علم، لزوماً به معنای پوزیتیویست بودن نیست. بسیاری کسانی که به علم عنایت دارند و عنایت ویژه‌ای هم دارند، اما با پوزیتیویسم هم مخالف‌اند. قصد ورود به این بحث را نداریم و بهتر است به موضوع دیگری که آقای فراستخواه در نقد بازرگان مطرح نمودند بپردازیم. آقای ترکمان سوال بنده از شماست، با توجه به شناختی که از تاریخ ایران و به‌خصوص تاریخ معاصر دارید، آیا ائتلاف بازرگان با روحانیت را خطایی راهبردی می‌دانید؟ با توجه به بستر فرهنگی، اجتماعی و واقعیات تاریخی، آیا بازرگان ناگزیر از چنین ائتلافی بوده است؟

ترکمان: ابتدا در مورد بحث‌هایی که مطرح شد نکاتی را می‌گویم تا به این پرسش شما برسیم. چون آن بحث‌ها مقدمه‌ی پاسخ به این پرسش هم هستند. باید به عنای روحی مهندس بازرگان توجه داشت. خیلی‌ها در پی قدرت و پست و مقام وارد کنش سیاسی و فعالیت در احزاب می‌شوند. اما بازرگان این چنین نبود. حتی نخست‌وزیری را هم با اجبار و اکراه می‌پذیرد. مساله‌ی بعدی استقلال مالی بازرگان است. حتی در مواقعی که در شرایط سخت مالی قرار می‌گیرد، حاضر نیست خیلی مسائل را بپذیرد و بر اصول می‌ماند. بازرگان عنایتی ویژه به آزادی دارد و هرگز توسعه‌ی آمرانه و به قول برخی روشنفکران، دموکراسی هدایت شونده را نمی‌پذیرد و این را یک انحراف در دموکراسی می‌داند. زمانی که مرحوم دکتر مصدق ماموریت خلع ید را به ایشان پیشنهاد می‌دهند، بازرگان ابا دارد و می‌گوید من در این زمینه تخصصی ندارم. آقای مصدق هم می‌گوید من از شما تخصص نمی‌خواهم، به دلیل ویژگی‌هایی که دارید می‌خواهم در آنجا حضور داشته باشید.

فراستخواه: بازرگان آن زمان در دانشکده فنی سمت داشته و وقتی که این ماموریت را به ایشان می‌دهند، با این که می‌توانسته خیلی راحت با این توجیه که یک ماموریت بزرگ ملی به دستور

نخست وزیر است، برود، اما تمام مراحل اداری قانونی را انجام می‌دهد و رسماً از دانشکده‌ی فنی اجازه می‌گیرد و می‌خواهد که مجوز اداری برای ماموریتش داشته باشد و یک جانشین هم برای خود تعیین می‌کند و بعد می‌رود. یعنی هنجارهای حرفه‌ای و آکادمیک را رعایت می‌کند و در چارچوب آنها عمل می‌کرده است. این نکته‌ی بسیار ظریفی است که باید مورد توجه قرار گیرد. ترکمان: مرحوم بازرگان جزوه‌ی «بی‌نهایت کوچک‌ها» را در سال ۱۳۲۸ می‌نویسند. زمانی که جریانات سیاسی اعم از چپ و راست دنبال تسخیر قدرت سیاسی بودند و اگر خوش‌بینانه نگاه کنیم فکر می‌کردند با تسخیر قدرت سیاسی می‌توانسته‌اند سایر قضایا را هم حل کنند، ایشان عنوان می‌کنند که باید از کارهای کوچک شروع کنیم و نیاز به ساختن خود و تمرین و مشارکت داریم تا بتوانیم کشور را متحول کنیم. در مقاله‌ی «بازی جوانان با سیاست» حرفی می‌زند که بسیار درست و منطقی هم هست و می‌گوید در کشوری اگر هرکسی در جای خود قرار بگیرد و کارش را درست انجام دهد، اوضاع به سامان خواهد شد. اما بنابر برخی ضرورت‌ها وارد عرصه‌ی سیاسی می‌شود. در عرصه‌ی سیاسی هم به شدت با نمایش و کارهای هیجانی مخالف است. در جریان خلع ید هم با افرادی مثل حسین مکی که می‌خواستند موضوع را هیجانی و انتقامی کنند و کارهای نمایشی انجام دهند و تظاهرات راه بیندازند و قدرت‌نمایی و تحریک احساسات کنند، به شدت مخالفت می‌کند و می‌گوید بیاید کار کنیم؛ «بیگانه رفت، بیگانگی هم رفت، دیگر بیگانه باشیم». از همه مهم‌تر این که دنبال انتقام‌گیری نیست. چیزی که متأسفانه بعد از انقلاب ۵۷ همه دنبالش بودیم. این ویژگی‌های بسیار مهمی است که ما متوجه آنها نبودیم. خوشحال بودیم که یک رژیم جنایت‌کاری که سال‌ها جنایت و خیانت کرده، حالا باید مجازات بشود. البته این نگرانی هم بود که ممکن است کودتای ۲۸ مرداد تکرار شود و شاه دوباره قدرت بگیرد و باید تلاش کنیم که ارکان آن نظام را حذف کنیم. اما مهندس بازرگان معتقد بود نباید به این بهانه انتقام‌گیری کرد. باید قانونی عمل کرد، تحریک احساسات نکنیم و در محیطی هیجان‌زده عمل نکنیم و ...

در مدافعات در رفت با ایده و نظریه‌پردازی درباره‌ی نهادهای مدنی که بعدها در «احتیاج روز» تئوریزه و صورت‌بندی شد، می‌گوید: «درد ایران نه با تشکیل یک حزب سیاسی حل می‌شود، نه حتی با روی کار آمدن یک دولت ملی از طریق اکثریت در مجلس یا تحمیل و تصادفات سیاسی و آسمانی! آنچه لازم‌تر و واجب‌تر از همه چیز است، بعد از عشق و پرستش، تربیت دموکراسی و

امکان مجتمع شدن و همکاری است». مهندس بازرگان در نیمه اول سال ۱۳۳۴ در زندان به این جمع‌بندی می‌رسد که باید به ایجاد و تعمیق نهادهای مدنی و کارهای جمعی پرداخت. در پایان آن سال «متاع» یا مکتب تربیتی اجتماعی عملی را به اتفاق جمعی از جمله شهید مطهری در آن سال‌ها بنیان می‌گذارد و بعد از آن، با تقویت جریان چپ، چیزی که اصلاً مطرح نبود دموکراسی بود. اگر مطرح بود به این مفهوم بود که من بتوانم حرف بزنم نه مخالف من! ایشان معتقد بود که به واسطه فضای غیر دموکراتیک و حاکمیت استبداد و عادت بیشتر به زندگی فردی، ما بلد نیستیم دور هم جمع شویم، اگر هم جمع شویم حاضر به گذشت و همکاری نیستیم. خودش هم ابتدا «متاع» را بنیان می‌گذارد و نهادهای دیگری که در آنجا تمرین کنیم تا کار جمعی را یاد بگیریم. یعنی اول خودمان را اصلاح کنیم و خودمان را تربیت کنیم و کار جمعی را یاد بگیریم. این‌ها برخی ویژگی‌های بازرگان هستند که توجه به آنها مهم است.

اما در مورد ائتلاف بازرگان با روحانیت؛ در آغاز دهه‌ی ۴۰ اتفاقاتی می‌افتد و فضای سیاسی متفاوتی تحت تأثیر تغییرات سیاست قدرت‌های جهانی در منطقه شکل می‌گیرد. به ذهن بازرگان و تعدادی از دوستان او می‌رسد که برای مقابله با دیکتاتوری و بسط آزادی و توسعه و پیشرفت کشور نهضت آزادی را تشکیل بدهند. نهضت را در تقابل با جبهه ملی ایجاد نمی‌کنند و همچنان در جبهه عضویت دارند و فعالیت می‌کنند. اختلافاتی بر سر عضویت نهضت به عنوان یک حزب پیش می‌آید که در جریان آنها هستیم. در همین برهه‌ی جریانی در روحانیت و عالمان دینی به وجود می‌آید که مهندس آنها را تایید صددرصدی نمی‌کند و مثل تمام جریان‌ها برخورد مشروط با آنها دارد. ضمن این‌که ائتلافی هم انجام نداد. بعلاوه این‌که این جریان به عنوان یک نیرویی که می‌تواند در خدمت رهایی و پیشرفت کشور باشد، دیده می‌شد و کسی کوچک‌ترین تصویری غیر از این نداشت. با این حال آقای بازرگان موضع انتقادی داشت و تلاش می‌کرد که برخورد سازنده و تعالی‌بخش داشته باشند.

لشنی: دوستان اگر در مورد نقدهای آقای فراستخواه مطلبی دارند بفرمایند.

توسلی: بنده دو نکته را عرض می‌کنم. نه خود بازرگان چنین باوری داشتند که مصون از خطا و مطلق هستند و نه ما چنین باوری داریم. اتفاقاً ایشان روحیه‌ی بسیاری لطیفی در پذیرش نقد داشت و استقبال می‌کرد. اما این‌که ایشان فیلسوف نبود و فلسفه نخوانده بود، یک واقعیت است و ظاهراً هم میانه‌ی خوبی با فلسفه نداشت. اما سوال من این است، کسانی که طی این چند دهه

با فلسفه آشنا بوده‌اند چه نقشی در تحولات اجتماعی ایفا کرده‌اند؟ چه شناخت و آگاهی‌ای به جامعه داده‌اند که مهندس نداده است؟ البته فلسفه و فیلسوفان محترم‌اند و ما نمی‌خواهیم ارزش کار آنها را نادیده بگیریم، هدف نتیجه و خروجی کار است. چه خروجی‌ای در مسیر تحولات اجتماعی نسبت به کسانی که فلسفه نخوانده و فیلسوف نبوده‌اند، داشته‌اند؟ نکته‌ی دوم در مورد ائتلاف مهندس بازرگان با روحانیت است که برخی به آن نقد دارند. همان گونه که دوستان اشاره کردند مهندس بازرگان و یاران ایشان هیچگاه با روحانیت ائتلاف نکرده‌اند بلکه همواره به تعامل تعالی بخش و همکاری اجتماعی نظر داشته‌اند. به نظر من یکی از کارهای راهبردی روشنفکران دینی این بوده که روحانیت را از قالب داخلی و بسته خود بیرون و به عرصه‌ی عمومی آورد. با این کار موجب شد فرآیندی که چند قرن در اروپا طی شد تا نهاد روحانیت (کلیسا)، در یک فرایند اصلاح دینی، در جای‌گاه طبیعی خود قرار بگیرد، در زمانی کوتاه‌تر در حال طی شدن است. این یک تجربه‌ی تاریخی است که روحانیت را در یک آزمون اجتماعی قرار داد و شناخت جامعه را نسبت به عمل کرد نهاد روحانیت در پیوند با قدرت بالا برد. بعلاوه این که تعامل روشنفکری دینی با روحانیت موجب تحولاتی عظیم درون قشر روحانیت هم شده است. ما امروزه روحانیونی را می‌بینیم که در حوزه دارند تربیت می‌شوند اما موافق گفتمان بازرگان هستند و دارند همین گفتمان را مطرح می‌کنند.

فراستخواه: سوال این است که به چه قیمت جامعه باید این تجربه را کسب می‌کرد؟

هزینه‌های این همه اقدام‌های سیاسی برای جامعه معاصر ایران چقدر عقلانی بود و هست؟
توسلی: ما نباید از یک نکته‌ی راهبردی غافل شویم که اگر روشنفکران دینی در کنار روحانیت قرار نمی‌گرفتند، هیچ‌گاه تحولی چون انقلاب ۵۷ در ایران رخ نمی‌داد. روشنفکران توان بسیج عمومی را نداشتند. روحانیت توان بسیج توده‌ای داشتند و روشنفکران این بسیج را مدیریت کردند و موجب آن تحول در سال ۵۷ شد. این که این تحول به کجا ختم شد و چه هزینه‌هایی را به وجود آورد بحثی است که باید در فرصتی مناسب به آن پرداخته شود. اما، به نظر می‌رسد، همین تحول موجب می‌شود که روحانیت به تدریج در جای‌گاه طبیعی خودش، در عرصه عمومی، قرار بگیرد و انشالله زمینه‌های آزادی، دموکراسی و توسعه پایدار در جامعه‌ی ما فراهم شود. منتها فرآیندی است تدریجی، لیکن نه به سان اروپا که چند قرن طول کشیده است.

فراستخواه: بنده در مقاله‌ای هم این را توضیح داده‌ام که بازرگان در سیاست لیبرال بود اما

در دیانت راست‌کیش و همین راست‌کیشی بود که وی را به ائتلاف با روحانیت کشاند و اولین قربانی این ائتلاف هم خود بازرگان بود. البته روحانیت وقتی که در آزمون قدرت قرار می‌گیرند، بازرگان صادقانه به نقد عمل کرد آنها می‌پردازد و بنابر باورهایی که داشته، رفتار روحانیت در قدرت را نقد می‌کند.

بدیع‌زادگان: آقای بازرگان دید مثبتی به فلسفه نداشت، اما روی مباحث فلسفی کار کرده و به نظر من بی‌اطلاع از مبانی و اصول فلسفه نبود ولی به این نتیجه رسیده که فلسفه ما را گرفتار یک دور و تسلسل می‌کند و به یک نقطه‌ی روشنی نمی‌رساند. یعنی از مباحث فلسفی چیزی به دست بشری که نیازمند آن باشد، نمی‌رسد. بازرگان در پی نتیجه و دست‌آورد عینی جهت تحولات اجتماعی است که این را از عهده‌ی فلسفه خارج می‌داند.

به نظر من ارتباط مهندس بازرگان با روحانیت ائتلاف نبود. ائتلاف موقعی است که دو گروه مستقل از هم، روی مشترکات و برای وصول به یک هدف مشترک با هم ائتلاف می‌کنند و پس از حصول به هدف تعهدی نسبت به هم ندارند. بازرگان از اوایل دهه‌ی ۲۰ با تعداد انگشت‌شماری از روحانیون ارتباط فکری و همکاری اجتماعی و دینی نزدیک داشت. با آیت‌الله طالقانی در حدود سال ۱۳۲۲ آشنایی پیدا کرد و سپس این دو جاذب و مجذوب فکری یکدیگر شدند. با آقای مطهری یکی دو سال بعد و آن هم در محافل دینی روشنفکری و انجمن اسلامی دانشجویان پیوند فکری و همکاری اجتماعی پیدا کرد و تا روز شهادت ایشان پس از جلسه «متاع» («مکتب تربیت اجتماعی عملی» مکتبی که توسط زنده‌یاد مهندس بازرگان و یاران ایشان در سال ۱۳۳۴ تأسیس شده بود)، این ارتباط تنگاتنگ و درون خانوادگی روشنفکری دینی ادامه داشت اما در غیاب این دو روحانی بزرگوار، و بسیار اثرگذار، و نیز شهید مفتاح از دیگر همفکران ایشان، افتراقی پیش آمد و راه‌ها از یکدیگر جدا شد.

استاد فراستخواه گفتند بر اندیشه‌ی بازرگان انتقاداتی وارد است، می‌گویم درست است اگر انتقاداتی هست باید شفاف مطرح کرد چون ایشان انتقادپذیرند. یاد دارم در اوایل دهه‌ی ۶۰، در یک جلسه بی‌محابا تاختم که چرا این قدر به کمونیزم می‌تازید، چون کمونیزم دستی آهنین و چهره‌ای مهیب چون دژخیم دارد درون خود را خیلی خوب نمایان می‌سازد ولی کاپیتالیسم با دستی که پوشش نرم و لطیف دارد و چهره‌ای که لبخند به لب دارد، مردم را اغوا می‌کند. ایشان شنیدند، ابرو درهم نکردند و پاسخی هم ندارند، به نظر می‌رسید که مخالفتی با گفته‌ی من ندارند.

می‌گویند بازرگان پوزیتیویست است، او در قالب این ایسم‌های شناخته شده قرار نمی‌گیرد، پوزیتیویست هم نیست چرا که او تمام آثار خود را بدون توجه به اصول و ویژگی‌هایی که پوزیتیویست‌ها آن را مبنای نگرش و شناخت خود قرار می‌دهند، تدوین و تألیف نموده است، هر چند بسیاری از این آثار از نظر پوزیتیویست‌ها می‌تواند دارای نشان‌های بارزی از این مکتب باشد.

ترکمان: به عنوان یک نکته‌ی تکمیلی و یادآوری می‌گویم؛ آن بخش معترض روحانیت را روشنفکران دینی وارد عرصه‌ی سیاسی نکردند. بعد از قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اصلاحات ارضی، روحانیت به منظور اعتراض وارد میدان شد و تبدیل به یک جریان سیاسی منتقد حاکمیت شد. گروهی از مردم هم که هیچ ملجا و مأمونی نداشتند، در مقابل استبداد پهلوی به حمایت از آنها می‌پرداختند. روشنفکران دینی و بازرگان تلاش می‌کنند که این ظرفیت به جای اعتراض به حق رأی زنان، اصلاحات ارضی و مسائلی از این دست، به استبداد و مسائل جدی‌تری که موجب عقب‌ماندگی جامعه شده اعتراض کنند. سعی می‌کند برخورد تعالی‌بخش داشته باشند که نمونه‌ای از آن را در کتاب «مرجعیت و روحانیت» می‌بینیم. در ضمن مرحوم مهندس بازرگان و سایر رهبران نهضت آزادی قبل از ششم بهمن ۱۳۴۱ دستگیر و زندانی شدند و دخالتی در حوادث بعدی نداشتند.

لشنی: با تشکر از همه‌ی دوستان و اساتید گرامی از وقتی که گذاریدید و بحث‌هایی که درانداختید. دوست داشتیم بحث ادامه داشته باشد و موضوعات و مباحث دیگری را طرح و بحث می‌کردیم. اما فرصت محدود است و مجال تنگ و در همین جا باید متوقف شویم. امیدواریم در فرصت‌ها و جلسات دیگری بتوانیم به موضوعات ضروری دیگری نیز پردازیم.

تعامل مهندس بازرگان با آیت‌الله منتظری^۱

۱

با زنده یاد مهندس بازرگان (۱۳۷۳-۱۲۸۶) از سال ۱۳۳۵ در دانشکده فنی دانشگاه تهران آشنا شدم و تا روزهای پایانی عمر ایشان به عنوان دانشجو و در مراحل بعد در عرصه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ارتباط نزدیک و همکاری داشتم. اما با نام آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری (۱۳۸۸-۱۳۰۱)، که در این یادداشت مورد نظر هستند، در سالهای بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ در خارج از کشور در خبرهای مربوط به بازداشت و تبعید روحانیون مبارز طرفدار آیت‌الله خمینی آشنا شدم. در بازداشت سال ۵۰ در مدتی که در اطاق عمومی زندان "قزل قلعه" با مرحوم ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی و مرحوم مهندس سحابی و جمعی از اعضای مجاهدین خلق بودیم مطلع شدم که آیت‌الله منتظری مرد شماره دو یاران آیت‌الله خمینی هستند و البته آیت‌الله ربانی شیرازی مرد شماره سه. رفتار مردمی و بی‌تکلف ربانی شیرازی و بحث‌های قرآنی آن مرحوم در جمع زندانیان مسلمان و ورزش مرتب او در حیاط قزل قلعه مورد توجه زندانیان بود. در سال‌های بعد تا سال ۵۷ آیت‌الله منتظری از تبعیدگاه سقز به زندان اوین منتقل شدند و در کنار آیت‌الله طالقانی شاهد اخبار صبوری و ایستادگی آنان هم در مقابل تنش‌های ریاست‌طلبی و تغییر مواضع مجاهدین خلق در سال ۵۴ و هم برنامه‌های جنگ روانی ساواک در زندان‌ها بودیم. آزادی آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری در آبان سال ۵۷ از زندان قصر و استقبال مردم از این دو روحانی عالیقدر از رخدادهای فراموش‌نشده آن سال‌هاست.

در سالهای ابتدایی بعد از انقلاب آیت‌الله منتظری همان جایگاه برجسته اجتماعی خود را در جمع روحانیون مبارز و حمایت بی‌دریغ از انقلاب و مواضع آیت‌الله خمینی و اسلام حوزوی را در کارنامه خود داشت. آیت‌الله منتظری بعد از آیت‌الله طالقانی امام جمعه تهران بودند و در مجلس خبرگان قانون اساسی به ریاست آن انتخاب شدند و در دفاع از پیشنهاد آیت برای اضافه کردن اصل ولایت فقیه به اصول قانون اساسی حمایت همه جانبه داشتند و در سال‌های بعد نظرات ایشان در زمینه مبانی فقهی حکومت اسلامی در هشت جلد تدوین و منتشر شده است. در مجلس خبرگان رهبری نیز در سال ۱۳۶۴ به قائم‌مقامی رهبری جمهوری اسلامی انتخاب

^۱ یادداشت محمد توسلی در مجله «پایتخت کهن» - شماره ۵۹ - ۱۳۹۴/۱۰/۲۶

شدند و تا فروردین سال ۶۸ که از این سمت برکنار شدند در مقاطع مختلف نقش مؤثری در تحولات سیاسی- اجتماعی ایران داشتند. در این یادداشت به سیر تحولات نظری و مواضع فقهی و اجتماعی آن مرحوم به ویژه رابطه نهضت آزادی ایران با ایشان و در پایان به دلایل رمز پایداری و محبوبیت آن مرحوم اشاراتی خواهم داشت.

۲

سیر تحول فکری آیت‌الله منتظری بسیار آموزنده است. بطور خلاصه، ایشان ابتدا کاملاً هماهنگ با دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی عمل می‌کردند و بسیار مورد توجه بودند ایشان بطوریکه بررسی مسائل فقهی و اظهارنظرها را به ایشان ارجاع می‌دادند و حتی بعد از برکناری از سمت قائم‌مقام رهبری و در عرصه سیاسی عنوان "فقیه عالیقدر" ایشان حفظ شد. اما در عرصه عمل و رویدادها بتدریج برخی از تصمیمات مقامات جمهوری اسلامی را با اصول قانون اساسی و مبانی فقهی و شناخت خود از آموزه‌های دینی و سنت پیامبر(ص) و رویه امامان(ع) در حکومت‌داری مغایر دیدند و با حفظ مصالح جمهوری اسلامی و اکنش تعالی بخش نشان می‌دادند از جمله در زمینه پاسداری از کرامت و حقوق ذاتی انسان (رساله حقوق) و بطور مشخص دفاع از حقوق زندانیان، حقوق مخالفان سیاسی و حقوق شهروندی بهائیان... و در عرصه سیاسی بر "حق الناس" و حق شهروندان بر تعیین سرنوشت اداره کشور از طریق تشکیل و توسعه فعالیت احزاب در چارچوب قانون تأکید داشتند. آیت‌الله منتظری با استناد به روش حکومت داری حضرت علی(ع) به زندانی سیاسی و عقیدتی باور نداشتند و تأکید می‌کردند که آزادی مخالف و منتقد مادامی که صرفاً اظهارنظر می‌کند و دست به اسلحه نبرده است از لوازم حکومت دینی است. مجموعه نهایی دیدگاه‌های فقهی آیت‌الله منتظری در زمینه حکومت دینی نشان می‌دهد که آن مرحوم حاکمیت رأی مردم در عرصه سیاسی و اداره کشور (دموکراسی) و حقوق شهروندی تأکید می‌کنند و رضایت مردم را شرط مشروعیت حکومت می‌دانند و چون میرزای نائینی استبداد دینی را مغایر ارزشها و آموزه‌های اسلامی دانسته‌اند.

در نهایت در ارزیابی تجربه عملکرد جمهوری اسلامی ایران و خروج از مشکلات جاری، راهکار را جدایی نهاد دین از نهاد دولت می‌دانستند و نقش عالمان دینی را در عرصه عمومی و نظارت بر عملکرد دولت و آن هم در محدوده تخصصی خودشان یعنی فقاقت توصیه می‌کردند.

۳

مروری بر اسناد روابط مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران با آیت‌الله منتظری در سالهای بعد از انقلاب نشان می‌دهند که هر دو دغدغه پاسداری از اصول و آرمان‌های انقلاب و اجرای اصول قانون اساسی و حفظ ارزش‌های اسلامی و منافع ملی را در کارنامه خود دارند. اما مهندس بازرگان و نهضت آزادی نماد روشنفکری دینی از موضع دانشگاه و آیت‌الله منتظری از موضع حوزه و فقهت. این هماهنگی و تعامل تعالی‌بخش در کارنامه سالهای قبل از انقلاب مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران با مراجع حوزه و روحانیون با مراجعه به اسناد تاریخی مشهود است. برای بررسی این تعامل با آیت‌الله منتظری در سالهای بعد از انقلاب در اینجا به تعدادی از این اسناد به اختصار می‌پردازم:

حمایت از پیشنهاد هفته وحدت

در ارتباط با پیامی که آیت‌الله منتظری در تاریخ ۶۰/۱۰/۱۶ به مناسبت آغاز هفته وحدت داشتند هم مهندس بازرگان با ارسال تلگرام مورخ ۶۰/۱۰/۲۰ از ایشان به خاطر جلوگیری از برخی اقدامات "مسلمانان ناآگاه" که مورد سوء استفاده دشمنان شناخته می‌شود، سپاسگزاری کردند و هم نهضت آزادی ایران بیانیه تحلیلی در تاریخ ۶۰/۱۰/۱۷ در مورد هفته وحدت منتشر کرد. در این بیانیه و تلگرام مهندس بازرگان نکات زیر مورد تأکید قرار گرفته است:

"نهضت آزادی ایران از تاسیس هفته وحدت اسلامی به خاطر هم بستگی برادران شیعه و سنی که به دعوت آیت‌الله منتظری صورت گرفته است مشتاقانه استقبال نموده مشارکت خود را در این اقدام خیر ملی و منطقه‌ای اعلام می‌دارد."

"حضور و بروز گرایشها و سلیقه‌ها و بینشهای متفاوت اسلامی در میان مسلمانان از همان آغاز اسلام دیده شده و امر طبیعی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد که لازمه رشد و استقرار و اختیار خدا خواسته انسان است اما تنازع و تخاصم‌ها مردود است و موجب ضعف و فشل مسلمانها می‌گردد. راه اصولی در جلوگیری از تنازعات و هموار ساختن راه تفاهم و نهایتاً وحدت، هما‌نطور که روش ائمه اطهار بوده است احترام به سلیقه‌ها و بینش‌ها و تحمل عقاید دیگران در چهارچوب مصالح اسلامی، بدون صرف نظر کردن از مواضع اصلی می‌باشد."

اعتراض به ایراد اتهام در نماز جمعه

بعد از سال ۶۰ شاهد بدعت جدیدی در مراسم نماز جمعه و شعارهایی علیه آقای مهندس بازرگان و یاران و همکاران ایشان بودیم. در این ارتباط نهضت آزادی ایران در تاریخ ۶۱/۳/۸

نامه سرگشاده‌ای به ائمه جمعه سراسر کشور نوشت و يك نسخه آن را به پیوست یادداشتی در تاریخ ۱۷/۴/۶۱ جهت آیت‌الله منتظری ارسال داشت. در این یادداشت آمده است: "باتوجه به مسئولیت حضرتعالی در مورد برنامه نمازهای جمعه متمنی است دستور فرمایید در جهت اجرای هر چه بیشتر معیارها و ارزش‌های اسلامی در اجتماعات سازنده و وحدت‌آفرین نمازهای جمعه و جلوگیری از انحرافات که احتمالاً از سوی افراد مغرض و یا ناآگاه به مبانی اسلامی دنبال می‌شود، اقدام ارشادی و مؤثر معمول بفرمایید."

در نامه سرگشاده به ائمه جمعه به تفصیل در خصوص اهداف نماز جمعه از جمله آمده است

:

"... اعلام اقامه نماز جمعه از طرف رهبر انقلاب در نیمه اول سال ۵۸ به امامت مجاهد نستوه آیت‌الله طالقانی پاسخی به آرزوی دیرینه این ملت رنجیده و تحقق آرمان همبستگی تشیع سرخ علوی بود که با استقبال کم‌نظیر روبرو شد. ... نماز جمعه میقات همه عاشقان ذکر خدا، علاقمندان به اصلاح جامعه و رهروان راه انقلاب اسلامی ... و امام جمعه نماینده امام در بین مردم ... توضیح دهنده مشکلات دولتمردان به مردم و در يك جبهه، عاملی هماهنگ کننده و وحدت‌آفرین در جهت مصالح دولت و ملت گشت متأسفانه در برخی از این مراسم سب و لعن مؤمنین و فحش و تهمت به آنان (توسط گروهی معدود) تبدیل شده است" ... "بدیهی است سکوت امام جمعه در برابر عمل حرام و تفرقه‌افکن سب و لعن مؤمن اگر عامل تشویق کننده تلقی نشود، لااقل دلیلی برجواز این عمل شمرده خواهد شد." در ادامه آمده است: "حضرت آیت‌الله منتظری نیز نگرانی خود را از دادن این گونه شعارها ابراز داشته واز بکار نیستن توصیه‌های ایشان در مورد جلوگیری از این شعارها اظهار عدم رضایت فرموده‌اند."

در پایان نامه آمده است: "ما از ائمه جمعه سراسر کشور به ویژه امام جمعه تهران انتظار داریم که از سنت سیئه سب و لعن مومن که عملی خلاف شریعت و قانون است جلوگیری فرموده با راهنمایی و ارشاد خود این رفتار غیراسلامی را ریشه کن سازند."

حمله به دفتر نهضت

روز جمعه ۶ آبان ۶۲ حدود سیصد نفر از افراد سواره و پیاده به دفتر نهضت آزادی ایران در خیابان مطهری حمله کردند و ضمن ضرب و شتم افراد مستقر در دفتر و تخریب، اسناد و مدارک تاریخی نهضت را بردند. تفصیل این رخداد ضمن تلگرام مورخ ۶۲/۸/۸ به رئیس جمهور وقت

گزارش شد.

جریان حمله به دفتر نهضت طی نامه ای به امضای آقایان ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان و محمد توسلی به آیت اله منتظری نیز گزارش شد. در این نامه آمده است: «نهضت آزادی ایران که خواستار تامین آزادی انتخابات بر طبق قانون اساسی است با اطلاع کتبی قبلی به وزارت کشور و مقامات انتظامی ... دعوت به یک سمینار در داخل ساختمان خود نموده بود که بعلت مخالفت وزارت کشور آن را موقوف نمود. اما با کمال تعجب و تأسف علیرغم تاکیدات حکیمانه هفته قبل جنابعالی دائر بر عمومیت انتخابات و عدم انحصار و اختصاص آن و رفتار عادلانه و اسلامی با گروه‌ها با نقشه قبلی بدون آن که از ناحیه ما کمترین حرف و حرکت و تجمعی صورت گرفته باشد با شکستن زنده‌ها و درها به طبقات و اطاق‌ها هجوم برده اشیاء، اسناد و کتب را تخریب و تاراج می نمایند و اینجانبان را وحشیانه مورد حمله قرار داده مضروب و مجروح می کنند بدون آنکه مأمورین کمیته و دادستانی و شهربانی که قبل از وقوع حمله در محل حضور داشتند اقدامی برای دستگیری و جلوگیری بنمایند. آیا شرع انور و قانون اساسی سزای تقاضای آزادی انتخابات و امر به معروف و نهی از منکر مؤدبانه و مسالمت آمیز را تهاجم و تخریب و ضرب و شتم می دانند؟ آیا این تحریکات و حملات سازمان یافته که همزمان با بیانات و توصیه‌های رهبر انقلاب و جنابعالی صورت گرفته است، به معنای تلاش برای بی اعتبار کردن این توصیه ها نمی باشد؟» همچنین گزارش حمله به دفتر نهضت آزادی طی تلگرام شهری مورخ ۶۲/۹/۹ جهت استحضار رهبر فقید انقلاب ارسال شد که در پایان آن آمده است:

«در هر حال نهضت آزادی ایران با آنکه حق وظیفه شرعی دفاع از انقلاب اصیل و خدمت به جمهوری اسلامی را، پافشاری برای تامین آزادی انتخابات و تحقق حقوق افراد ملت می داند ... اگر رهبری انقلاب طرح مسئله انتخابات از طرف ما و خواستن آزادی واقعی و اجرای قانون اساسی را خلاف شرع و به زیان جامعه می دانند و انتخاب اصلح باید به دست گروه خاص صورت گیرد صریحاً و مستقیماً ابلاغ فرمایند ما در نهضت آزادی را بسته، کناری خواهیم نشست.

اعتراض به جمع آوری نشریات نهضت

روز ۲۱ دیماه ۶۲ چند مامور کمیته مستقر در کلانتری ۲۰ به دفتر نهضت مراجعه و به دستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، اقدام به جمع آوری دو فقره از نشریات اخیر نهضت نمودند. اولی تحت عنوان «آزادی و انتخابات» و دومی «سرگذشت تأسف بار سمینار تامین آزادی انتخابات»

بود. همین اقدام نیز در سطح شهر صورت گرفته است. در خصوص این اقدام دادستانی طی تلگرام مورخ ۶۲/۱۰/۲۱ نهضت آزادی به آیت‌الله منتظری آمده است: "... به دنبال فرمایش حضرت‌عالی مبنی بر این که «آزادی انتخابات برای ما اصل است» تلگرامی نیز امروز برای ریاست محترم جمهوری مخابره نموده ایم و ضمن آن تقاضا شده است برای جلوگیری از اثرات سوء این عمل مقرر فرمایند دستور فوق هر چه زودتر لغو و آنچه از محل نهضت، و از روزنامه فروشی‌ها گرفته اند مسترد گردد.»

پیامد حمله به مراسم ۲۲ بهمن

متعاقب حمله به مراسم جشن ۲۲ بهمن سال ۶۳ نهضت آزادی و مهر و موم کردن دفتر نهضت توسط دادستان تهران و پیرو پیگیری‌های بعمل آمده؛ نهضت آزادی ایران در تاریخ ۸ اسفند ۶۳ نامه‌ای به آیت‌الله منتظری با عنوان عواقب حمله به مراسم ۲۲ بهمن ارسال کرد که در آن آمده است: "... به دنبال مراجعات و مذاکرات متعدد و در اثر توصیه‌ای که به مقامات قضایی فرمودید و آقای دادستان عمومی تهران نیز بدان اشاره کردند سرانجام آقای دادستان طی نامه‌ای از کلانتری پنج خواستند که از نماینده نهضت آزادی تعهد بگیرند از این پس اقداماتی که روحیه افراد حزب اللهی را جریحه‌دار سازد خودداری نمایند. سپس در برابر گرفتن این تعهد دفتر نهضت را به نماینده‌اش مسترد دارند. حضرت آیت‌الله واقعاً جای تأسف است که در جمهوری اسلامی حزبی که همواره در چارچوب شرع و قانون اقدام می‌نماید مورد ضرب و جرح و شتم قرار گیرد. ... و وقتی از مقامات قضایی بخواهند از حقوق پایمال شده‌شان دفاع شود از آنها بخواهند تعهد دهند که از این پس اقدامی نکنند که ظالمان را به ظلم وادارد!! ... ما لازم دیدیم با نوشتن این نامه یکبار دیگر فریاد مظلومیت خود را به گوش جنابعالی برسانیم...."

نامه شخصی مهندس بازرگان به آیت‌الله منتظری

مهندس بازرگان در شرایط بحرانی و نگرانی از پیامدهای خطیر تداوم جنگ تحمیلی که مذاکرات و مکاتبات و نشریات تحلیلی متعدد نهضت آزادی ایران زمینه توقف جنگ را فراهم نکرده بود؛ آقای مهندس عبدالعلی بازرگان، فرزندشان، را برای گرفتن وقت ملاقات به قم فرستاده بودند و مورد قبول واقع نشده بود اجباراً نامه خصوصی مورخ ۶۵/۳/۱۰ با دست خط خودشان برای آیت‌الله منتظری ارسال می‌کنند و در آن مطالب مورد نظرشان را مطرح می‌کنند. " در ابتدای نامه تصریح می‌کنند که هدف از این ملاقات "برای شکایت از پیش‌آمد آدم‌ربائی

در بهشت زهرا نبود” حادثه آدم ربائی روز ۲۵ اردیبهشت، حدود دو هفته قبل، اتفاق افتاده بود. در آن روز بمناسبت سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر احمد صدرحاج سیدجوادی و چند تن دیگر از فعالان نهضت برای حضور بر مزار آیت الله طالقانی و قرائت فاتحه به بهشت زهرا رفته بودند. در همان ورودی بهشت زهرا در حضور نیروی های کمیته و انتظامی این افراد ربوده و با چشم بسته به محل متروکه ای در کهریزک منتقل و صحنه اعدام آنان را به نمایش می گذارند و ضمن طرح اتهامات مختلف برای این اقدام خود؛ جرم اصلی را در خواست پایان جنگ تحمیلی بیان می کنند!!

خبر این آدم ربائی به سرعت منتشر شد. مهندس بازرگان در این نامه تصریح می کنند که قصد ما از مزاحمت برای آیت الله منتظری شکایت از پیش آمد آدم ربائی در بهشت زهرا نیست. ” بلکه می خواستیم پاره ای مسائل حاد و بحرانی روز را در خدمتتان مطرح و چاره جوئی کنیم. ” محور مسائل مورد نظر در این نامه اینچنین آمده است :

(۱) بن بست اقتصادی ایران و عواقب انفجار آمیز اجتماعی آن، از قبیل ورشکستگی، قحطی، بیکاری و فروپاشی کلی،

(۲) وضع خونبار جنگ و جبهه ها که کفگیر به ته دیگ ها رسیده بیم آن می رود که سرانجام ناچار به قبول صلح واقعاً تحمیلی با شرایط به مراتب بدتر از عاقبت گروگانگیری شویم،
(۳) آینده تاریک و باریک حاکمیت و حیثیت کشور با خوف از آشفته گیهای خونین انتقام آمیز، در پایان نامه آمده است : ” یقیناً آگاهی جنابعالی نسبت به مسائل فوق و وقوفتان به جریانات و بحران ها بیش از ما بوده و ما نمی آمدیم چیزی یاد بدهیم یا چیزی برای خودمان بخواهیم. مثل همیشه احساس وظیفه شرعی و ملی می نمائیم که همگی در برابر خدا و خلق بعهدہ گرفته ایم و نمی توانیم اینک که در جای دیگر گوش شنوا نمی بینیم در برابر فاجعه محتمل الوقوع ساکت بنشینیم.”

باتوجه به اطلاعاتی که به ویژه در سالهای اخیر در خاطرات مدیران جنگ و دولت وقت منتشر شده است احساس نگرانی مهندس بازرگان و یاران ایشان در نهضت آزادی امروز بیش از گذشته قابل فهم است.

حمله به دفتر نهضت و دستگیری اعضای نهضت و جمعیت

پس از انتشار نامه سرگشاده ” هشدار ” در خصوص پیامدهای تداوم جنگ تحمیلی در اردیبهشت

سال ۶۷ از روز نهم خرداد ماه ضمن تعطیل دفتر نهضت آزادی، آقایان مهندس صباغیان، مهندس توسلی و خسرو منصوریان توسط دادستان انقلاب بازداشت شدند.

مهندس بازرگان دبیرکل نهضت آزادی در تاریخ ۱۴ خرداد ماه ضمن تلگرافی به آیت‌الله منتظری و گزارش رویدادها می‌نویسند:

”... از جناب‌عالی که مدافع متعهد انقلاب اسلامی و متعهد به آزادی و عدالت هستید و به قائم مقامی رهبری برگزیده شده‌اید، انتظار داریم مراقبت فوری و ممانعت جدی بعمل آورید تا از هر گونه اهانت و آزار و رفتارهای خلاف دین و قانون درباره منادیان حق و حقیقت جلوگیری شود و دفاتر نهضت و جمعیت هر چه زودتر آزاد گردد.”

همچنین نهضت آزادی ایران طی بیانیه مورخ ۶۷/۳/۲۸ ضمن ارائه توضیحات لازم و رد اتهامات عنوان شده از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب در پایان آن آورده است که:

”... (آیت‌الله منتظری) قائم مقام رهبری با صراحت و به کرات از ضرورت تساهل و تحمل عقاید سیاسی مخالف حاکمیت گفته‌اند و به باز شدن جو سیاسی و رفع ممانعت از فعالیت گروه‌های سیاسی مخالف حاکمیت که در چارچوب قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند تاکید کرده‌اند.”

شایان یادآوری است که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه و خاتمه جنگ اشخاص بازداشت شده پس از سپری کردن ۸/۵ ماه بازداشت در شرایط سلول انفرادی (۶ ماه اول در زندان توحید) و ادامه آن در زندان اوین، شب ۲۲ بهمن، بدون روشن شدن اتهام، صدور کیفرخواست و حکمی، آزاد شدند.

اعتراض به وضعیت ناهنجار دانشگاه‌ها

نهضت آزادی ایران در تاریخ ۶۷/۸/۲۵ طی نامه سرگشاده به آیت‌الله منتظری ضمن تایید مفاد مصاحبه‌های ایشان در خصوص وضعیت فلاکت بار دانشگاه‌ها به تشریح وضعیت دانشجویان و دانشگاه‌ها پرداخته است. در این نامه آمده است: ”... جناب‌عالی در پاسخ به پیام دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در مورد دانشگاه‌ها اظهار داشته‌اید: ” رسانه‌های گروهی و دانشگاه‌ها و حوزه‌ها نباید تربیون گروه و جناح خاصی باشند و دیگران از تمام مزایا محروم گردند... رشد و شکوفایی فرهنگ اسلام و انقلاب بدون احساس آزادی بیان امکان ندارد.” در ادامه نامه نهضت آزادی آمده است: ”به طوری که می‌دانید دانشگاه‌های ایران از سنگرهای عمده و قدیمی

مبارزه و مقاومت مستمر علیه استبداد سلطنتی بوده است. اما امروزه دانشگاه‌های ایران در شرایط استبداد و اختناق بسر می‌برند و سکوت یأس و ناامیدی بر محیط‌های علمی سایه‌افکننده است. سطح علمی مراکز دانشگاهی به طور بی‌سابقه‌ای سقوط کرده است و دانشگاهیان ایران عمدتاً و دانشجویان خصوصاً نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی بکلی بی‌اعتنا و بی‌تفاوت شده‌اند و یکی از علل عمده و اصلی این وضعیت خطرناک اعمال انحصار طلبانه و تنگ نظرانه اقلیتی است... که تمامی امکانات و اختیارات را با حمایت جناح‌هایی از حاکمیت به خود منحصر ساخته است و به دلیل این انحصار، سانسور و اختناق هیچ گروه سیاسی دیگر و حتی افراد با افکار غیر سیاسی مجاز به فعالیت و تشکیل اجتماعات و بحث و گفت و گوهای سیاسی سالم نمی‌باشد.

در ادامه نامه آمده است: جنابعالی مطرح کرده‌اید که ” ما اگر بخواهیم به حقیقت اول اسلام و اهداف عالی انقلاب برسیم و خرافه و جهل و بدعت‌ها در مقابل دستورات از جامعه بیرون برود راهی جز ایجاد محیط سالم و فضای باز و آزاد برای بحث‌های علمی و تشکیل میزگردهای سیاسی و اجتماعی و دادن فرصت به رشد و شکوفایی استعداد افراد نداریم. ”

در نامه نهضت اضافه شده است: « ما ضمن تایید این نظر معتقدیم برای شکستن این سدها و برداشتن موانع و تحقق آنچه در پیام خود توصیه کرده‌اید ارسال پیام به تنهایی اثری نخواهد داشت بلکه می‌بایستی در این جهت اقدامات عملی صورت گیرد و نمایندگان جنابعالی در دانشگاه‌ها پیش از هر کس خود را موظف و متعهد به اجرای نظرات اعلام شده بدانند. ”

در پایان این نامه تفصیلی که به ریشه مشکلات آن روز پرداخته شده است خطاب به آیت الله منتظری آمده است: ” مردم می‌گویند فرمایشات جنابعالی بسیار خوب و دلنشین می‌باشند و منعکس کننده دردها و محرومیت‌ها و فریادهای در گلو خفته آنان است. اما نباید گذاشت مسئولان کشور نسبت به این سخنان بی‌اعتنا باشند چرا که این بی‌اعتنایی‌ها سبب بی‌اثری سخنان جنابعالی خواهد شد و در نتیجه همان طور که خود در پیام به دانشجویان فرموده‌اید ” اگر شعارها زیاد باشد و یا عمل در سیاست داخلی و خارجی ما با شعارهایمان وفق ندهد ملت‌ها هم به ما و به شعارهایمان بی‌تفاوت خواهند شد. ”

در ادامه این نامه راهکارهای عملی در خصوص ” باز شدن فضای سیاسی ” و برنامه‌ریزی برای ” بازسازی خرابیهای بعد از جنگ تحمیلی ” ارائه شده است.

درخواست رفع حصر آیت الله منتظری

آیت الله منتظری از آبان ماه ۱۳۷۶ (حدود پنج ماه بعد از دوم خرداد) در پی سخنرانی بمناسبت ۱۳ رجب و انتقاد از روند نا صواب تحولات در جمهوری اسلامی محصور شدند و ارتباطشان با جامعه قطع شد. با توجه به شرایط حصر و کهولت سنی، وضعیت جسمی و پزشکی ایشان پس از حدود پنج سال رضایت بخش نبود. در این شرایط آقای دکتر یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران در تاریخ ۸۱/۱۱/۲ نامه ای به آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور و ریاست شورای عالی امنیت ملی وقت ارسال کردند که در آن آمده است: "... با توجه به این که در هفته های اخیر وضعیت جسمی ایشان رو به وخامت گزارده و موجبات نگرانی خانواده، مقلدین و علاقمندان و قاطبه ملت ایران را فراهم ساخته است و ادامه این وضعیت موجب وهن نظام جمهوری اسلامی ایران در نزد افکار عمومی ایران و جهان می باشد درخواست نمودند تا هرچه زودتر موجبات آزادی ایشان را فراهم سازند"

حدود یک هفته بعد در تاریخ ۸۱/۱۱/۱۰ حصر ایشان برداشته شد و بتدریج حال عمومی ایشان بهبود بخشید.

دیدار ادواری و سالانه با آیت الله منتظری

تا سال ۱۳۷۳ که شادروان مهندس بازرگان در قید حیات بودند با توجه به محدودیت های آن دوران، مهندس بازرگان همراه چند نفر از اعضای نهضت به مناسبت ها و ضرورت ها دیدار هایی با ایشان داشتند که بیشتر تبادل نظر در خصوص مسایل جاری کشور به ویژه مسایل دوران جنگ تحمیلی بود. در یکی از این دیدارهای اولیه که ایشان هنوز سمت قائم مقام رهبری را داشتند نکته ای را که قبلا خطاب به آیت الله خمینی گفته بودند به ایشان منتقل کردند که: " قبای ولایت فقیه فقط به قامت آیت الله خمینی ارزنده است." آیت الله منتظری که احتمالا هنوز به ولایت انتصابی عامه فقها قائل بودند با روی گشاده معمول خودشان در مقابل مهندس بازرگان سکوت کردند و پاسخی ندادند. اما این نگاه فقهی ایشان در سال های بعد متحول شد بطوری که از سال ۱۳۷۶ تا پایان عمر به نظارت تقنینی فقیه اعلم آن هم در حوزه تخصصی فقاقت خود باور داشتند که در آثار ایشان آمده است.

اما بعد از رفع حصر و در سال هایی که دفتر ایشان آمادگی داشتند، همه ساله بعد از مراسم سالگرد مهندس بازرگان در مقبره آن مرحوم در شهر قم؛ جمعی از اعضا و علاقمندان نهضت

شرکت کننده در آن مراسم، به دیدار آیت الله منتظری می رفتیم. در این دیدارها از جمله سال های ۱۳۸۴ تا آخرین دیدار در سال ۱۳۸۷ که گزارش آن ها در اسناد نهضت آزادی آمده است؛ آیت الله منتظری به مناسبت در خصوص سوابق خدمات مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران بیاناتی داشتند. در اینجا به برخی از این موارد اشاره می کنم:

آیت الله منتظری در دیدار ۸۴/۱۰/۳۰ با دبیر کل و جمعی از اعضا و علاقمندان نهضت ضمن تقدیر از تلاش های نهضت آزادی ایران و دبیر کل فقید آن مهندس بازرگان؛ تاکید نمودند که نهضت در زمان استبداد شاهنشاهی که بسیاری سکوت پیشه کرده بودند حزبی اسلامی تاسیس نمودند و پای تمام هزینه های آن نیز ایستادند. اما در جمهوری اسلامی مورد ظلم واقع شدند. ایشان ظلم هایی که بر نهضت آزادی و برخی گروه های مستقل دیگر می رود را در این دانستند که در میان حاکمان فعلی جمهوری اسلامی برخی گمان می کنند که حزب باید تابع سیاست های حکومت باشد...ایشان با تاکید بر وجوب تشکل و تحزب برای مسلمین، ایجاد احزاب و جمعیت ها را برای اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر بصورت موثر در سطح جامعه امری واجب دانستند.

آیت الله منتظری همچنین در دیدار ۸۵/۱۰/۳۰ فرمودند: "...مرحوم مهندس بازرگان از افرادی بودند که واقعا الگوی دیگران بودند و در برهه ای از زمان بسیاری از کسانی که از دین بیگانه شده بودند؛ به اسلام، دین و معنویت جذب کرد ... خلاصه این که ایشان وجودش واقعا برای تمام نسل ها به ویژه نسل جوان جاذبه داشت ... ایشان از آن گروه آدم هایی بود که ساکت نبود و برای همین در زمان شاه یادتان هست به چه تبعید ها و زندان ها، مثل زندان برازجان و جاهای دیگر گرفتار می شد، با این حال ایشان وظایف خود را نسبت به جامعه انجام می داد. انسان وظیفه دارد حقایق را بگوید و صبر هم داشته باشد..."

بعد از سخنان ایشان آقای دکتر یزدی ضمن تشکر از رهنمود های ایشان گفتند: " ما وظیفه خودمان می دانیم که هر بار که بر سر مزار مرحوم مهندس بازرگان گرد هم می آئیم تا پیمان هایمان را تجدید کنیم... خدمت حضرتعالی هم برسیم. شما مجسمه استقامت و مقاومت هم در دوران استبداد ستم شاهی بودید و هم در این دورانی که بنام حکومت اسلامی کار هایی شده است و می شود که حقا درست نیست که این ها به نام اسلام انجام شود ... خوشبختانه نهضت آزادی ایران با پیروی از سنت های نیکویی که بزرگان به جا گذاشتند و جنابعالی هم اشاره فرمودید، دست از

مقاومت و ایستادگی خودش بر نداشت و نمی دارد... تا زمانی که آزادی برای ملت ما تحقق پیدا نکرده است جنبش برای آزادی ادامه دارد...”

در سال ۱۳۸۶ به رغم ممنوعیت برگزاری عمومی مراسم سالگرد، روز جمعه پنجم بهمن ماه پس از حضور بر مزار مهندس بازرگان و خواندن فاتحه؛ طبق روال سال های گذشته دیداری با آیت الله منتظری داشتیم. ایشان در این دیدار فرمودند: ” ناراحت نباشید... این روزها نیز می گذرد.” ایشان ضمن تجلیل از مهندس بازرگان فرمودند: ”... آن مرحوم جزو معدود افرادی بودند که مطابق عقیده اش عمل می کرد یعنی به نوعی منافق نبود که حرف و عملش دو تا باشد...” در خصوص رد صلاحیت های گسترده در آن سال فرمودند: ” ما از اول انقلاب گفتیم استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. یعنی آزادی مردم، آزادی مردم در رأی دادن، در حرف زدن، اما این ها نمی گذارند مردم کسی را که دوست دارند و به او اعتماد دارند انتخاب کنند. ما ابتدای انقلاب گفتیم شورای نگهبان باشد تا انتخابات سالم تر و آزادتر برگزار شود، اما امروز نمی دانم بگویم این انتخابات است یا انتصابات...” در پایان آیت الله منتظری با ذکر خاطره ای از دکتر یزدی فرمودند: ” من با امام در پاریس بودم، می خواستم حرفی خصوصی به امام بزنم که دکتر یزدی هم در اطاق بود، امام گفت حرفت را بزن ایشان خودی هستند. وبه این ترتیب اعتماد خود را به دکتر یزدی ابراز داشتند.”

در ۲۹ آذر ۸۷ آیت الله منتظری در دیدار با آقای دکتر یزدی و جمعی از اعضای شورا و دفتر سیاسی نهضت آزادی ضمن اشاره به وقایع روز های انقلاب، از دین باوری و پایداری مرحوم مهندس بازرگان و روابط نزدیک دکتر یزدی با رهبر فقید انقلاب؛ در ادامه در خصوص مبانی فقهی و عقلی نظریه ولایت فقیه فرمودند: ” نظرات فقیه بما هو فقیه تنها در امر فقهیه بر نظرات سایر مردم تقدیم دارد و ورود به مسائل دیگر مانند ایجاد رابطه با آمریکا یا روابط سیاسی با سایر کشور ها علی الاصول در حوزه ی کاری ولی فقیه قرار نمی گیرد و باید بوسیله کارشناس متخصص حل و فصل شود.” ایشان در ادامه افزودند: ” در زمان بازنگری قانون اساسی، به جهت ایراداتی که به افزایش اختیارات ولی فقیه و شمول مطلق این اختیارات داشته اند، با آن مخالفت کرده اند و باور دارند حتی پیامبر اکرم(ص) از حق ولایت مطلقه برخوردار نبوده است.”

در چهارم بهمن ماه سال ۱۳۸۷ بمناسبت چهاردهمین سالگرد در گذشت مهندس بازرگان، مطابق معمول سال های گذشته به قم رفتیم تا با حضور بر سر مزار آن مرحوم و قرائت فاتحه با

اهداف و منش این پایه گزار روشنفکری دینی معاصر ایران تجدید پیمان کنیم. در حالی که مراسم عمومی روز قبل در حسینیه ارشاد با ممانعت مقامات امنیتی مواجه شده بود؛ آیت الله منتظری در دیدار با جمع یاران و علاقمندان مهندس بازرگان واکنش نشان دادند و فرمودند: "متأسفانه منصوبان امور ما فراموش کرده اند که یکی از شعارهایی که هم رهبر انقلاب هم ماها و هم همه مردم می دادند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود..." و سپس ادامه دادند: "مجلس ختم می خواهند برای مهندس بازرگان بگیرند می گویند نه، ...چه کسی این فرمان ها را می دهد؟ بالاخره کشور مال مردم است، تصمیم گیرنده مردم هستند، مردم تشخیص شان درست است، مردم عقل دارند، درایت دارند، شعور دارند، دنیای امروز به هم متصل است، مردم انتخابات کشور های دیگر را دیده اند، دیده اند که احزاب سیاسی واقعا آزادند، تبلیغ می کنند، انتخاب می کنند ... شعار های اول انقلاب از جمله آزادی بود، یعنی مردم آزادند ... من متصدیان را نصیحت می کنم که به اسم سالگرد انقلاب انعطاف پیدا کنند و با مردم آشتی کنند و مردم را آزاد بگذارید، سخت گیری نکنید..."

این آخرین دیدار سنواتی یاران نهضت آزادی ایران با آیت الله منتظری بود. البته قبلا در ۱۹ آذرماه سال ۸۷، روز حقوق بشر، آقای دکتر یزدی و جمعی از اعضای کانون مدافعان حقوق بشر با ایشان دیدار داشتند و به پاس خدمات و مواضع نظری و عملی ایشان در خصوص دفاع از حق و کرامت واقعی انسان تندیس تلاشگر حقوق بشر آن سال را به ایشان اعطا کردند. در ۲۹ آذر سال ۱۳۸۸ که آیت الله منتظری جان به جان آفرین تسلیم و به دیار باقی رحلت کردند؛ یاران نهضت آزادی ایران نیز همراه با خیل عظیم جمعیت علاقمند به بینش و منش آن زنده یاد در مراسم تشییع جنازه با شکوه آن مرحوم شرکت کردند و راه و منش آن زنده یاد را گرامی داشتند.

۴

رمز محبوبیت آیت الله منتظری

سوابق علمی، اجتماعی و سیاسی آیت الله منتظری که به اختصار به گوشه هایی از آن اشاره شد نشان می دهند که آن مرحوم در عین فروتنی و تواضع از فرزاندگی و خصوصیات اخلاقی برجسته ای بهره مند بودند که می توان با فرهنگ قرآنی خصوصیات ایمانی و درونی آن مرحوم را با واژه های " صبر و تقوی و توکل " و همچنین حریت و آزادگی و خصوصیات بیرونی و

عملکرد ایشان را "عمل صالح" و همچنین حق گویی و ایستادگی در مقابل مظاهر "ظلم و جهل" توصیف کرد. در سال های قبل از انقلاب در نهضت روحانیت همراه آیت الله خمینی با ایستادگی و روحیه بالا شرایط دوران زندان ها و تبعید ها را صبورانه تحمل کردند. در سال های بعد از انقلاب مسئولیت های مختلف برعهده داشتند اما در فرایند تجربه عملی حکومت دینی هم بتدریج دیدگاه های فقهی و نظری خود را اصلاح و تکامل بخشیدند و هم در مقابل هر عمل خلاف شرع و قانون ایستادگی کردند و شجاعانه واکنش نشان دادند و به رسالت آگاهی بخشی روحانیت متعهد و خدا و آخرت باور که همان رسالت همه انبیاء و مصلحان جامعه است عمل کردند. مروی بر سیر تحول فکری آیت الله منتظری در خصوص نظریه ولایت فقیه به وضوح این ویژگی های اخلاقی و شخصیتی آن مرحوم را به تصویر می کشد. کسی که ابتدا بر نظریه ولایت انتصابی عامه فقها تاکید می کرد و در مجلس خبرگان قانون اساسی از اضافه شدن این اصل به قانون اساسی با تمام قد دفاع می کند؛ بتدریج و در نهایت، در فرایند عمل و تجربه، به نظریه نظارت فقیه اعلم در عرصه عمومی متمایل می شوند و بر کرامت ذاتی انسان و حقوق بشر تاکید میکنند و مبانی فقهی دیدگاه های جدید خود را در آثارشان از جمله در رساله حقوق انسان (۱۳۸۳) منتشر می کنند.

به نظر می رسد، آیت الله منتظری چون شیخ مرتضی انصاری که نظریه استادش ملا احمد نراقی پایه گذار نظریه ولایت فقیه را مورد نقد قرار داد؛ به نقد برخی از دیدگاه های استادش آیت الله خمینی، به رغم پیامد های خطیر قابل پیش بینی آن، پرداخت و به رسالت آگاهی بخشی خود عمل کرد. پیامد چنین اقداماتی برکناری از قائم مقام رهبری و دوری از مناصب قدرت بود که با طیب خاطر پذیرفتند. آیت الله منتظری به لحاظ اخلاق و تقوای اجتماعی در جایگاهی قرار داشتند که با شجاعت، برخی تصمیمات گذشته خود را پس از آگاه شدن اصلاح نمودند. از جمله در سال های بعد که به پیامد های تسخیر سفارت آمریکا و گروگانگیری وقوف پیدا کردند تصریح کردند که: "من در آن فضا این عمل را تایید کردم؛ در حالی که امروز بر این باورم این کار بدون این که فایده چندانی برای کشور داشته باشد، ضررهای فراوانی به بار آورد و ملت آمریکا و دیگر ملت ها را نسبت به جمهوری اسلامی حساس و بد بین ساخت." به همین ترتیب در خصوص ادامه جنگ بعد از آزادی خرمشهر، دخالت حکومت در حوزه های علمیه، دفاع از حقوق زندانیان و حقوق بشر پس از وقوف با شجاعت اظهار نظر کردند.

آموزه های قرآنی قانونمندی رمز محبوبیت انسان هایی در تراز آیت الله منتظری را در جامعه معرفی می کند: ” خدای رحمان مومنان نیکوکار را محبوب (همه) می گرداند - ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (مریم- ۹۶) ”

تجلیل و استقبالی که عالمان حوزه و خیل عظیم آگاهان جامعه در مراسم تشییع جنازه و در مراسم های بعدی، به رغم محدودیت ها و در عرصه عمومی از آن زنده یاد کردند و می کنند نمودار رمز پایداری و محبوبیت آیت الله العظمی حسینعلی منتظری است. روحشان شاد.

آفرینش در تبعید^۱

سعید برآبادی: اولین دلیل برای این مصاحبه قرار بود به بهانه سالگرد درگذشت کریم کشاورز، نویسنده و مترجمی که در تبعید، کتاب مهم «چهارده ماه در خارک» را نوشت، که به موضوع «آفرینش در تبعید» پردازد و خاطرات تبعیدیانی که در رژیم شاهنشاهی توانسته اند آثار ارزشمند خود را به رشته تحریر درآورند، مرور کند. اما مجموعه ای از اتفاقات پیش بینی نشده، کار گفتگو با «محمد توسلی» را به تاخیر انداخت. این تاخیر به نظر مبارک می رسد؛ چرا که فرصت به وجود آمده، هم مصاحبه کننده و هم مصاحبه شونده را بر آن داشت تا در مفهوم تبعید و تاثیری که روی تبعیدیان می گذارد بیشتر مذاقه کنند. محمد توسلی با توجه به سابقه سیاسی و اجتماعی اش، نیاز به معرفی دوباره ندارد اما این بار از او نه به عنوان یک چهره سیاسی و حتی نخستین شهردار تهران بعد از انقلاب، بلکه به عنوان فردی که پیش از انقلاب علاوه بر تحمل زندان با تبعیدیان بسیاری از نزدیک آشنا بوده، خواسته ایم به «قانون» توضیح دهد که در آن روزگار، تبعید چگونه و چرا روی تبعیدیان چنان اثری می گذاشت که آنها بخش مهمی از تولیدات ادبی، مذهبی و سیاسی خود را در آن روزها به رشته تحریر درآورند. ۱۲ بهمن و آغاز روزهای پیروزی انقلاب ایران و مردم ایران بر سلطنت پهلوی بهانه خوبی شد برای انتشار این گفت و گو با یکی از بازماندگان مبارز قدیمی در دوران پهلوی، شاید زمانی مناسب تر از ۱۲ بهمن یافت نمی شد.

اولین مواجهه مستقیم شما با مسئله زندان و تبعید در چه سالی بود و در آن دوره چگونه به این چالش مهم نگاه می کردید؟

شرایط قبل از انقلاب، به خصوص در حوالی سالهای ۵۰ که جنبش های مسلحانه بر علیه حکومت پهلوی آغاز شده بود، شرایط ویژه ای بود و من در ارتباط با کمک به مجاهدین خلق، به همراه مهندس سحابی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت شدم. با توجه به سوابق مبارزات اجتماعی و سیاسی و این که عمده وقتم را در اروپا و آمریکا نیز صرف تلاش های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و ایجاد نهادهای مدنی کرده بودم، زندان که به نوعی تبعید اجتماعی محسوب می شد، فرصت و بهانه ای بود برای آشنایی با نهادهایی که در جهت مبارزه با رژیم دست به اقدامات مسلحانه می زدند. در این مدت تجربه سلول های دو نفره اوین، اتاق های عمومی زندان

^۱گفتگوی محمد توسلی با سعید برآبادی - روزنامه «قانون» - ۱۳۹۴/۱۱/۱۲

قزل قلعه و همراهی با دیگر زندانیان همچون آقایان ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی، مهندس سحابی و جمعی از مجاهدین خلق را داشتم. همچنین در ۶ ماهی که در زندان قصر بودم نیز با افسران حزب توده ۱ و برخی از افراد هیات های موتلفه و زندانیان حزب ملل اسلامی همچون آقای کاظم بجنوردی و دوستان شان آشنا شدم.

پس در ابتدا، زندان برای شما بیشتر فرصت آشنایی بود تا درگیر شدن با سختی هایش؟

بله، دقیقاً! از آن جایی که حکم حبس یک ساله داشتم، این زمان، فرصت مغتنمی بود که با افکار گروه های مختلف که آن زمان در زندان به سر می بردند آشنا شوم. کوشش کردم که با حدود ۵۰ گروه گوناگون سیاسی، اعتقادی و اندیشه ای آشنا شوم و چون جوان بودم، بستر این ارتباط، یادگیری و انتقال اطلاعات دوسویه بود. راستش هیچ گونه خستگی و ناراحتی ای از آن ایام به خاطر ندارم جز این که دنبال یادگیری و یاد دادن بودم و می خواستم بر اساس آشنایی هایی که در این شرایط جسته بودم، زمینه ای برای ارائه راهکارهای مفید در سطح اجتماعی و فرهنگی به دست بیاورم. به عنوان نمونه به خاطر دارم که در زندان قزل قلعه با دانشجویانی آشنا شدم که از نظر سطح سواد عمومی و بینش مسائل روز جامعه، مطلوب بودند، سعی کردیم با ارائه تحلیل های تازه از شرایط امروز و راهنمایی آنها به آنها کمک کنیم، راهکارهای تازه ای برای حل مشکلات جامعه خود پیدا کنند.

از این آشنایی ها بیشتر توضیح دهید. به نظر می رسد که بسیاری از چهره هایی که آن زمان فرصت دیدارشان در تبعید یا زندان فراهم می شد، بخش عمده ای از آثار خود را در فراغت زندان یا تبعید، خلق می کردند.

این موضوع، بحث قابل ملاحظه ایست چون ساخته شدن شخصیت اجتماعی من بیشتر تحت تاثیر آثاری است که بخشی از آنها در دوران تبعید و زندان خلق و تولید شده اند. شاید اگر کمی به عقب برویم، مهمترین آثاری که در دوران دانشجویی روی من اثر گذاشت، آثار مهندس بازرگان بودند که بخشی از آنها را در دوران زندان خود در فاصله سالهای ۳۴ تا ۳۵، مربوط به فعالیت های نهضت مقاومت ملی، به رشته تحریر درآورده بودند. بخش دیگر این آثار که در سالهای ۴۲ تا ۴۵ خلق شده نیز از کتاب های مهم مهندس بازرگان به شمار می روند که از آن میان می توانم به کتاب «ترمودینامیک» ایشان اشاره کنم که یک کتاب علمی است و در سطوح دانشگاهی تدریس می شد. این کتاب حاصل یادداشت های پراکنده ای است که او در سالها

مطالعه، فراهم کرده بود و در زندان، این فرصت را یافت تا با تعمق، مطالعه و نگرش دوباره به آنها، به صورت کتاب آماده چاپ کند. اثر «عشق و پرستش»، که با آثار «راه طی شده» و «ذره بی انتها» در جلد یکم مجموعه آثار ایشان منتشر شده اند، سه اثر پایه مهندس بازرگان به شمار می روند که روی جوانان تاثیر ویژه ای گذاشتند. به اعتقاد من، خود مهندس بازرگان با آن شخصیت والایی که داشت به محض قرار گرفتن در فضای تبعید و زندان، توان مضاعفی می یافت و می توانست آثاری خلق کند که از عمق وجودش نشات گرفته بود و روی مخاطب تاثیر فوق العاده می گذاشت. یکی دیگر از آثاری که او توانسته بود در زندان تولید کند، مجموعه بررسی های او و مهندس سبحانی در دوران زندان مبارزات نهضت مقاومت ملی بود؛ این کتاب که بعدها با نام «احتیاج روز» در مجموعه آثار هشتم منتشر شد، نگاهی موشکافانه به وضعیت روشنفکری و روشنفکران در ایران است و پاسخ به پرسش هایی از این دست که «چرا نمی توانیم به صورت گروهی و جمعی عمل کنیم؟» و «چرا تکروی ها، خودخواهی ها و خودبزرگ بینی ها وضعیت فعالیت ما را در مقابل نهاد حاکمیت به چالش می کشد؟». این کتاب همان طور که از نامش پیداست، هنوز هم احتیاج روز ماست. خاطرم هست که در جشن عید فطر سال ۱۳۴۶ ایشان در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در کرج این سخن رانی را ارائه دادند. انگار همین دیروز بود که من در آن جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان شرکت کردم و شاهد بودم که چطور مهندس بازرگان بی آن که نامی از مصدق ببرد، با گفتن این جمله که «همان پیرمرد...» باعث شد تمام شرکت کنندگان به احترام مصدق بایستند و یاد و خاطره اش را زنده کنند. از خاطرم آن نرود که در آن زمان یعنی بعد از کودتا، بردن نام مصدق خط قرمز محسوب می شد. این کتاب راهبردی هنوز هم بعد از ۵۰ سال که از نگارش آن در زندان می گذرد، مسائل روز جامعه روشنفکران ایران و مبارزان جامعه را به خوبی مورد بررسی قرار می دهد و به ما می گوید که چرا مبارزات نتوانسته ما را به سمت تحولات اجتماعی ای که در پی آن هستیم، سوق دهد. خود من تا به حال در دو یادداشت تفصیلی، شرح داده ام که چطور این نوشته ایشان در زندان، می تواند به صورت یک راهنمای عملی برای امروز جامعه ما باشد.

به نظر می رسد که مهندس بازرگان یکی از شخصیت های کلیدی پیش از انقلاب هستند که در دوره زندان و تبعید، آثار فراوانی را به رشته تحریر درآورده اند؟ آثاری که در این شرایط تولید شده بودند، چطور می توانستند روی قشرهای مختلف جامعه آن زمان تاثیر بگذارند؟

همین تجربه را در دوران فعالیت نهضت آزادی داشتیم، در اول بهمن ۱۳۴۱ رهبران و جمعی از فعالان بازداشت شدند چرا که در آستانه انقلاب شاه و ملت با انتشار بیانیه ای به تبیین اهداف واقعی شاه از این تصمیم دست زده بودند و بلافاصله همگی بازداشت شدند. فهرست آثار مهندس بازرگان در فاصله سالهای ۴۲ تا ۴۵ نشان می دهد که ایشان در این دوره لااقل ۱۶ اثر کلیدی خود را به رشته تحریر درآورده اند که برخی از آنها، از آثار کلیدی و راهبردی به شمار می روند. حتی دفاعیات ایشان در دادگاه نظامی که بعدها تحت عنوان «چرا ما دچار استبداد شده ایم؟ و چرا با استبداد مخالفیم؟» در مجموعه ششم آثار به چاپ رسیده، حکایت از آن دارد که حتی دفاعیات اظهار نشده ایشان در دادگاه هم می تواند ما را در حل پیچیده ترین مسائل روز کشور کمک کند. ایشان در آن کتاب به جوانان هم عصر خود نشان داد که چرا فرهنگ استبدادی یکی از ریشه های توسعه نیافتگی جامعه ما را تشکیل می دهد و چطور باید با آن مقابله کرد و مغلوبش ساخت. در این ۱۶ جلد کتاب می توان سراغ کتابی چون «سازگاری ایرانی» را گرفت که به بررسی روحیات ملت ایران اختصاص دارد و یا می توان اثر «سیر تحول قرآن» را، که در مجموعه آثار ۱۲ و ۱۳ آمده است، جستجو کرد که در تبعید نوشته اند. نگارش این اثر مربوط به زمانی است که به دلیل مشکلات پیش آمده با مدیران زندان قصر، ایشان و جمعی از دوستانشان را به زندان برازجان فارس تبعید کردند و مهندس بازرگان در شرایط بسیار سخت تبعید، قرآن را رها نکرده و بلکه به سیر و سلوک در آن پرداخته اند. «سیر تحول در قرآن» کتابی است که نشان می دهد، قرآن کلید علمی وحی الهی است؛ اثری نوشته شده توسط بشر نیست و از یک قانون مندی ویژه در سبک و محتوا برخوردار است. مهندس بازرگان در روزهای سخت تبعید برازجان با محاسبات و جداول و نمودارهای ریاضی قانون مندی نه تنها سیر تحول لفظی قرآن را مورد بررسی قرار دادند بلکه سیر تحول موضوعی آیات را هم کنکاش کرده اند. این اثر در سال های اخیر توسط پروفیسور بهنام صادقی، استاد دانشگاه استنفورد آمریکا، به روش سبک سنجی صحت مطالعات سیر تحول قرآن را مورد ارزیابی و تایید قرار داده است. این ۱۶ اثر بازرگان همگی در یک ویژگی خاص مشترک هستند که از فرصت تبعید و زندان و شرایط سخت آن به وجود آمده اند و به اعتقاد من، هر متفکری که در چنین شرایطی قرار می گیرد، می تواند آثاری متفاوت با آثار روزهای رهایی اش خلق کند که ماندگاری خاصی داشته باشد.

به نظر می رسد که در آن دوران، تبعید، حکمی برای ایجاد تنهایی اجتماعی فرد بوده تا با

دور کردن او از جامعه، خانواده و محل زندگی اش، زمینه در هم شکستن مقاومتش را فراهم کنند. فکر می کنید، فردی که در چنین شرایطی قرار می گیرد، چطور می تواند به آفرینش در حوزه های مختلف دلخوش باشد؟

کسانی که این افراد را روانه زندان می کردند یا به تبعید می فرستادند، به دنبال شکستن فرد بودند. آنها فرد را از محیط جامعه، خانواده و بستر زندگی خود دور می کردند تا دیگر نتواند در جامعه پیرامونی اش تاثیرگذار باشد و دور بودنش از جامعه و خانواده زمینه ای شود که به تدریج از لحاظ روحی و جسمی ضعیف شود. چنین موقعیتی از نظر من باید به شکل یک جنگ روانی مورد تحلیل قرار بگیرد چرا که بدون تردید اگر فرد تبعیدی، فردی که به زندان افتاده، آمادگی های لازم را نمی داشت، در طولانی مدت تحت فشار قرار می گرفت و تسلیم می شد. در این میان افرادی که روحیه بالا، ایمان قوی، توکل به خدا و پایبندی به ارزش های الهی داشتند تسلیم چنین پروژه ای نشدند و جنگ روانی نتوانست روی آنها تاثیر بگذارد. این در حالی است که آنها حتی از این شرایط سخت بیشترین بهره را برده و سعی کردند در جایگاهی قرار بگیرند که تا پیش از آن، امکانش را نداشتند. متوجه منظورم هستید؟ برخی از این تبعیدی ها یا زندانی ها، با ورود به فضای سخت زندان و تبعید، بخشی از موتورهای وجودیشان، که در شرایط عادی فعال نیست، روشن می شود و می توانند از تمام ظرفیت خود استفاده کنند.

خود شما هم که زندان را به نوعی تبعید اجتماعی ارزیابی می کنید، چنین تجربه ای داشته اید؟

خود من در چنین شرایطی قرار گرفته ام و آن فضا را با گوشت و پوست و استخوان تجربه کرده ام و توانسته ام حتی در دوره هایی کل قرآن را مرور کنم و از تعمق و تأمل در مفاهیم آن، به تابلویی منسجم از کلام الهی در ذهنم برسم و به صورت راهبردی به پیام های قرآن توجه کنم. تصویری که من از قرآن در روزهای زندان به دست آوردم، هیچ گاه در مراجعه های پراکنده روزمره قابلیت به دست آمدن، نداشت. این تجربه برای بسیاری از فعالان فرهنگی ما در رژیم پهلوی اتفاق افتاده؛ حتی مرحوم طالقانی هم در فاصله سالهای ۴۲-۴۵ که در زندان بودند، این فرصت را یافتند که کتاب ارزشمند «پرتوی از قرآن» را تکمیل و تدوین کنند. این تفسیر خاص و متفاوت از قرآن که حاصل جلسات ایشان در مسجد هدایت بود و نسل های بسیاری را در محدوده دهه های ۲۰ و ۳۰ تربیت کرد، پس از چاپ توانست تاثیر شگرفی بر فعالان اجتماعی،

فرهنگی و سیاسی کشور بگذارد.

بخش عمده ای از احکام صادر شده برای روحانیون در دوره پهلوی نیز، تبعید بود، چرا حکومت به جای زندان از حکم تبعید استفاده می کرد؟ در سالهای قبل از انقلاب، ساواک کوشش می کرد به جای زندانی کردن روحانیون، به آنها حکم تبعید بدهد. توجه داشته باشید که در آن شرایط صدور حکم زندان برای روحانیون، خصوصا بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، هزینه بردار بود و حکومت بسیاری از روحانیون سیاسی را به نقاط دور افتاده کشور تبعید می کرد. در همین دوره، آیت الله خمینی ابتدا به بورسای ترکیه و سپس به نجف تبعید می شوند، آیت الله طالقانی به کرمان، آیت الله منتظری به شهرهای مختلف و نهایتا به سقز و... در این دوره، روحانیون تبعیدی روی جامعه شهری تبعیدگاه خود تاثیرات اجتماعی و فرهنگی فراوانی داشتند که برای حکومت آثار منفی به همراه داشت و گاه حتی به جنبش های اجتماعی ختم می شد، همچنان که حضور آیت الله منتظری در کردستان به تحولات اجتماعی و سیاسی آن منطقه کمک فراوانی کرد. خاطره ای دارم از مرحوم احمدعلی بابایی که یکی از تجار بازار بودند و از وظایفشان این بود که در دوران تبعید به خانواده تبعیدیان و شخص تبعید شده سرکشی کنند؛ در این سرکشی ها، مرحوم علی بابایی، سعی در بهبود روحیه و کمک به حل مشکلات تبعیدی ها و خانواده هایشان داشتند. حضور چنین افرادی در بطن جامعه آن روزگار نشان می دهد که هر تبعیدی به ایجاد پدیده های اجتماعی ختم می شد که شخص تبعیدی در راس آن قرار می گرفت و نه تنها روی جغرافیای تبعیدگاه تاثیر می گذاشت بلکه در ایجاد گروه هایی که برای سرکشی به تبعیدگاه ها می رفتند، نقش داشت. به طور طبیعی این افراد در دوران تبعید خود، مطالعه داشتند، تحقیق می کردند و مجموعه فعالیت هایشان به ایجاد زمینه تحولات فرهنگی، اجتماعی و بعضا سیاسی ختم می شد.

به نظر می رسد این تاثیر به حدی است که برای ما که با فاصله بسیار زیاد از آن روزها ایستاده ایم، نام شهرهای تبعیدگاهی آشناتر از شهرهای همجوارشان است، مثلا تبعید آیت الله مدرس به کاشمر، شهر کاشمر را در خراسان به یکی از شهرهای مهم در آن منطقه بدل می کند.

برای این که پاسخ به چنین سوالی مستند باشد، بد نیست به گزارش فعالیت جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر مراجعه کنید که در سال ۱۳۵۶ و همزمان با باز شدن فضای سیاسی کشور تشکیل شد. دفتر این جمعیت در ابتدای خیابان قبا بود و مهندس بازرگان دبیرکلی این جمعیت

را بر عهده داشت. یکی از وظایف این جمعیت، پرداختن و رسیدگی کردن به مشکلات و مسائل تبعیدی ها، بازداشتی ها و زندانی ها در سراسر ایران بود و شما می توانید مجموعه مکاتباتی که با این مرکز شده را در دفتر دوم جلد نهم مجموعه آثار نهضت آزادی ایران مشاهده کنید. در این کتاب، مجموعه اقدامات جمعیت به تفصیل آمده و نشان می دهد که چهره هایی چون آیت الله خامنه ای، آیت الله محمدی گیلانی و... زمانی که در تبعید بوده اند در نامه هایشان چه درخواست هایی را مطرح کرده اند و جمعیت چه خدماتی به آن ها ارائه داده است و پیامد این تلاش ها چه تاثیری در توسعه جنبش اجتماعی داشته است.

به اعتقاد شما، تبعید در آن دوره، یک حکم فردی بود یا اجتماعی و فکر می کنید تاثیر چنین احکامی روی تفکری که این احکام را صادر می کرد چه بود؟

ظاهر تبعید، حکمی فردی است اما تاثیرش یک مسئله اجتماعی است. درست است که در ظاهر فردی تبعید می شد، اما واقعیت این است که دستگاه، سعی در تبعید یک گفتمان و یک فکر را داشت. اگر مدرس به کاشمر تبعید شد، برای در انزوا قرار دادن فکر و اندیشه اش بود و طبعاً حضور او در این شهر کوچک هم جریانی اجتماعی را به راه انداخت. در تبعید، جریانی اجتماعی به محاق می رود و تاثیرش را روی تبعیدگاه خود می گذارد؛ فضای اجتماعی شهر تبعیدگاه را تکان می دهد، حساسیت های عمومی و اجتماعی را در مردم به وجود می آورد و باعث می شود که در خاطره جمعی مردم نام شهر باقی بماند، چرا که حالا هم عرض نام شخصی شده که در آنجا تبعید بوده است. اما به نظر می رسد که در اواخر آن دوره حکومت به تجربه دریافته بود که با تبعید نمی شود فکری را سرکوب کرد.

انتخابات و فرایند گذار به دموکراسی^۱

سوال اصلی در شرایطی که با رد صلاحیت گسترده روبرو هستیم این است که وظیفه ما در انتخابات پیش رو چیست؟ پاسخ ما در ادوار و مقاطع گذشته، از همان مجلس اول، همواره حضور مردم در عرصه انتخابات بوده است. مهندس بازرگان، همانگونه که در نطق های پیش از دستور خود در مجلس اول گفتند، همواره بر مشارکت مردم در امر انتخابات تاکید داشتند و انتخابات را فرآیندی برای یادگیری دموکراسی و تربیت فرهنگی و سیاسی مردم می دانستند. متن اغلب نطق های ایشان در مجلس اول مبین همین مفهوم و گویای همین واقعیت است. در سه دهه گذشته نیز در سایر انتخابات هم ما عموماً بر همین خط مشی و سیاست راهبردی تاکید داشته ایم و همواره به ضرورت حضور و مشارکت مردم در انتخابات در راستای نیل به تحول و توسعه سیاسی و تقویت فرایند گذار به دموکراسی باور داشته ایم.

آن چه در هر مرحله بایستی مورد بررسی قرار گیرد ملاک ها و معیارهای شرایط انتخابات آزاد، سالم و رقابتی بر پایه اصول قانون اساسی و ضوابط شناخته شده در سطح جهانی است. تجربه سه دهه گذشته نشان می دهد که ما نبایستی در قبال برخی از رد صلاحیت ها مایوس شده و بذر ناامیدی را در دل مردم بکاریم. همانطور که گفته شد انتخابات یک فرآیند یادگیری و آگاهی بخش است که هم آحاد جامعه و هم مسئولان و متولیان امر انتخابات به تدریج با آن آشنا می شوند و خود را با قانون و ملاک های انتخاباتی هماهنگ تر می سازند. یادآوری رد صلاحیت مهندس بازرگان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۶۴ با آن سوابق روشن و واکنش ایشان و یارانشان در اعتراض و حضور در عرصه های انتخابات در مراحل بعد می تواند برای نسل جدید امروز آموزنده باشد. به یاد داریم که در دوم خرداد سال ۷۶ شورای نگهبان همه نامزدهای شناخته شده را رد صلاحیت کرد، اما از بین همان ۴ نامزدی که به هرحال توسط شورای نگهبان تایید صلاحیت شدند، در نهایت آقای سید محمد خاتمی انتخاب شد و همانطور که می دانیم این انتخاب نتیجه مردم زمینه تحول و توسعه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را در عرصه سیاست ایران رقم زد. رویدادی اثرگذار که نقشی کلیدی در ایجاد تحولات سیاسی و اجتماعی داشت و حاکمیت ۸ ساله دولت اصلاحات توانست نقش تعیین کننده و موثری را در فرآیند تقویت

^۱ یادداشت محمد توسلی در سرمقاله روزنامه «ستاره صبح» - ۱۳۹۴/۱۱/۱۸

دموکراسی ایفا کند.

باز بیاد بیاوریم که در سال ۹۲ هم صلاحیت بسیاری از نامزدها و حتی صلاحیت آقای هاشمی رفسنجانی تایید نشد، اما از بین کاندیداهای باقیمانده، انتخاب آقای دکتر روحانی، آغازگر فصل تازه‌ای در سیاست ایران شد و دولتی روی کار آمد که توانستند مذاکرات هسته‌ای را پس از سال‌ها به فرجامی روشن و امیدوارانه برسانند و تحریم‌های فلج‌کننده‌ای که بزرگترین آسیب را مردم متحمل شدند، از سر آنان بردارد. با این حال برجام با این امید به سرانجام رسید که این موفقیت در سطح مناسبات بین‌المللی دستاوردهایی هم در عرصه سیاست داخلی داشته باشد و به‌شکلی بستری شود برای تحول سیاسی و تعامل و مشارکت مردم در تقویت فرایند دموکراسی. در مقابل این تجربیات مثبت؛ البته با تجربه منفی انتخابات شورای شهر دوم تهران هم روبرو هستیم که در آن انتخابات، مردم با صندوق‌های رأی قهر کردند (خود زنی کردند) و پیامد طبیعی آن مشارکت حدود ۱۲ درصدی شهروندان در انتخابات بود و شورای شهری با جمع نا شناخته آبادگران و شهرداری آقای دکتر احمدی نژاد. و البته متعاقب آن دو دوره ریاست جمهوری وی و پیامد های تاریخی آن که ملت ایران هرگز آثار مخرب آن را فراموش نخواهد کرد. بر پایه این تجربیات تاریخی، به رغم رد صلاحیت های گسترده، مردم ما کماکان نسبت به آینده امیدوار خواهند بود و با هوشمندی در انتخابات پیش رو در هفتم اسفند ماه صبورانه بهترین تلاش خود را بکار خواهند بست و با آگاهی و تدبیر، بهترین گزینه‌های ممکن را در راستای منافع ملی گزینش خواهند کرد. بنده بر این باورم که حضور مردم در انتخابات پیش رو بسیار مهم است؛ اما آنچه مهمتر است، طی همان فرایند یادگیری است، پروسه‌ای که در طی این سه دهه همواره در جریان بوده و باعث رشد و آگاهی بیشتر مردم شده است.

خاطرات اولین نوروز بعد از انقلاب^۱

در دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷ چند رخداد اجتماعی بزرگ در مدیریت شهر تهران داشته‌ایم. اولین رخداد «روز پاکسازی» در آخرین جمعه اسفند ماه سال ۵۷ است که با استفاده از سنت قدیمی خانه تکانی پایان سال، با مشارکت وسیع شهروندان و حتی مدیران دولت و شخصیت‌های انقلاب چون مرحوم آیت‌اله طالقانی مرحوم داریوش فروهر نسبت به پاکسازی معابر و دیوارهای شهر اقدام شد که آثار اجتماعی گسترده‌ای در پی داشت. دومین رخداد برگزاری دیدار جشن اولین نوروز بعد از انقلاب در سالن یکصد هزار نفری آزادی است که موضوع این یادداشت است و به آن خواهیم پرداخت. سومین رخداد اجتماعی مهم برگزاری افطار عمومی مردم شهر تهران در اولین ماه مبارک رمضان سال ۵۸ در سالن ۱۲ هزار نفری مجموعه ورزشی غرب تهران است که نمایندگان کارکنان شهرداری نواحی و مناطق مختلف و نمایندگان شوراهای محلات و اعضای دولت موقت در آن حضور داشتند و آیت‌اله طالقانی در این برنامه سخنرانی داشتند. خاطرات رخداد اول و سوم قبلاً ارائه شده است.

اما جشن اولین نوروز بعد از انقلاب در شرایطی برنامه‌ریزی شد که فقط حدود سه هفته از (هشتم اسفند ماه) شروع خدمات بنده در مدیریت شهر تهران گذشته بود. یادآوری فضای اجتماعی آن روزهای بعد از پیروزی انقلاب به ویژه برای نسل جوان امروز که حضور نداشتند خالی از لطف نیست. در طول سال ۵۷، مجموعه اعتصابات، راهپیمایی‌ها، درگیری‌های نظامی به ویژه در روزهای بهمن ماه تا ۲۲ بهمن وضعیت شرایط جنگی در شهر به وجود آورده بود و التهاب تحولات سریع روحیه شهروندان را متاثر ساخته بود. در این شرایط بهره‌گیری از فرهنگ ملی ایرانیان جهت برپایی جشن نوروز فرصت مناسبی برای زدودن آثار التهاب دوران روزهای انقلاب در روحیه شهروندان بود. براین پایه برگزاری جشن اولین نوروز بعد از انقلاب در سالن یکصد هزار نفری آزادی برنامه‌ریزی شد. در این برنامه شهروندان به طور وسیع و اعضای دولت موقت انقلاب از جمله مرحومان مهندس مهدی بازرگان، دکتر یداله سحابی و دکتر احمد صدر حاج سید جوادی با لباسی نو در این جشن حضور پیدا کردند. شور و شغف و شادمانی در این برنامه کاملاً چشم‌گیر بود. در این برنامه مرحوم مهندس بازرگان سخنرانی کوتاهی داشتند و از

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «نسیم بیداری» - ۱۳۹۴/۱۲/۲

مردم خواستند به رسم دیرین نوروز سال نو را با نگاه به آینده و با شادمانی و امید خود را برای بازسازی و توسعه کشور آماده کنند. با کمال تأسف بعلت عدم هماهنگی مدیریت وقت صدا و سیما با دولت موقت این گونه برنامه‌ها ضبط تصویری نشده است تا نسل‌های امروز و فردای کشور بتوانند خاطرات آن روز را شاهد باشند. ارزیابی اینجانب و مدیریت شهرداری تهران از این رخداد و دستاوردهای اجتماعی آن مثبت بود و پیامدهای تحولی که در خلق و خوی مردم به وجود آمده بود و این نوع اقدامات اجتماعی زمینه را برای اجرای سایر برنامه‌های شهرداری تهران که نیاز به حمایت و همکاری شهروندان داشت از جمله اجرای مرحله اول طرح محدوده ترافیک هسته مرکزی که در شرایط عادی به لحاظ کارشناسی غیر عملی است، در شهریور ماه سال ۵۸ فراهم ساخت.

فهرست اصلاح طلبان واقع بینانه است^۱

در این دوره از انتخابات به نظر می‌رسد گفتمان اصلاح طلبان از سیاست صرف به سمت مسائل اقتصادی، محیط زیست، حقوق کارگران، معیشت مردم و مواردی از این قبیل غلتیده است، نظر شما چیست؟

با توجه به بحران اقتصادی جاری کشور و وضعیت ناهنجار قشرهای ضعیف جامعه از جمله کارگران و حقوق بگیران ثابت به طور طبیعی برنامه‌های اقتصادی مورد توجه شهروندان و نامزدهای مجلس مورد توجه مردم قرار گرفته است. از سوی دیگر شرایط بحرانی محیط زیست به ویژه در کلانشهرها که سلامت روانی و جسمی شهروندان را در معرض مخاطره قرار داده است. این موضوع نیز به طور طبیعی مورد توجه شهروندان و نامزدهای مجلس قرار گرفته است. اما تجربه جهانی و گذشته کشور خودمان نشان می‌دهد که مدیران کشور بایستی تعادلی بین برنامه‌های توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی خود فراهم کنند تا با تامین حقوق شهروندی و جلب مشارکت و حمایت هر چه بیشتر مردم اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی و رفع مشکلات کنونی امکان پذیر گردد.

ائتلاف اصلاح طلبان با اعتدالیون و اصولگرایان را چگونه ارزیابی می‌کنید، آیا این ائتلاف می‌تواند فصل جدیدی از مناسبات و معادلات سیاسی - حزبی را در ایران پایه گذاری کند؟

این ائتلاف در شرایط کنونی که نامزدهای اصلی جبهه اصلاحات رد صلاحیت شده اند کاملاً واقع بینانه و در راستای منافع ملی قابل ارزیابی است.

به نظر می‌رسد ترکیب نمایندگان مجلس آینده ملغمه‌ای از گروه‌های متکثر سیاسی باشد، نظر شما در این مورد چیست؟

مناسب ترین ترکیب مجلس در شرایطی شکل می‌گیرد که نمایندگان واقعی همه گروه‌های اجتماعی در فرآیند یک انتخابات آزاد، سالم و رقابتی در مجلس حضور داشته باشند و در راستای منافع ملی مطابق قانون برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و بر عملکرد دولت منتخب مردم نظارت داشته باشند.

حضور انحصاری هیچ یک از گروه‌های اجتماعی در راستای مصالح و منافع ملی و خدمت

^۱گفتگوی محمد توسلی با روزنامه «همدلی» - آیت وکیلان ملکی - ۱۳۹۴/۱۲/۴

به شهروندان نیست.

لیست یا ترکیب ۳۰ نفره اصلاح طلبان نمود چه ابعادی را مشخص می کند، به طور مشخص این کاندیدها بیشتر ناظر به مسائل اقتصادی هستند یا سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... لیست ۳۰ نفره شورای هماهنگی انتخاباتی اصلاح طلبان در شهر تهران پیامد شرایط کنونی کشور است و هدف اصلی آن تقویت راهبرد اعتدالگرایی و پرهیز از تندروی و اقدامات افراطی است تا دولت منتخب مردم بتواند با واقع بینی و درایت مسائل و مشکلات جاری کشور را مدیریت کند و به نیاز واقعی شهروندان پاسخ دهد.

نظرتان در مورد لیست اصولگرایان چیست، آیا آنگونه که می گویند به ائتلاف رسیده اند؟
لیست منتشر شده از سوی اصولگرایان (محافظه کاران) نمودار واقعیت این جریان اجتماعی در شرایط کنونی جامعه است. به نظر بنده محافظه کاران یا راست سنتی که تبلور آن عمدتاً در هئیت های مؤتلفه و جامعه روحانیت مبارز است جریان بهداشتی است که حضورشان در مجلس چون سایر گروه های اجتماعی می تواند مفید باشد تا فرآیند گذار به توسعه سیاسی و دموکراسی به تدریج با تعامل تعالی بخش و با هزینه های کمتر طی شود.

نظر حضرتعالی در مورد اقبال مردم به اصولگرایان چیست، فکر می کنید چه برخوردی با آنها در انتخابات خواهند داشت؟

با توجه به این که طیف اصول گرایان حمایت همه جانبه ای از عملکرد دو دوره دولت آقای احمدی نژاد داشته اند و مردم پیامدهای آنرا با پوست و گوشت و استخوان خود لمس کرده اند طبیعی است که اکثریت مردم نسبت به آنان اقبال نداشته باشند. اما همانگونه که توضیح داده شد حضور آنها متناسب با آرای طبیعی خودشان در مجلس دهم مفید خواهد بود.

ملاک ها و معیارهای انتخاب افراد قرار گرفته در لیست ۳۰ نفره اصلاح طلبان چگونه بوده است؟

پاسخ این سوال را شورای عالی انتخاباتی اصلاح طلبان می توانند ارائه کنند. بسیاری از تحلیلگران بر این عقیده اند که مجلس آینده را حامیان دولت فتح خواهند کرد، **نظر شما چیست؟**

پیش بینی در خصوص ترکیب مجلس آینده مشکل است. اگر وزارت کشور بتواند به وظایف ذاتی خود در فرآیند برگزاری انتخابات به طور کامل عمل کنند؛ به نظر می رسد مجلس دهم

همهانگ با دولت باشد و بتواند از برنامه‌های «برجام دو» حمایت و پشتیبانی کنند.

نوروز در قزل قلعه^۱

نوروز و گرامی‌داشت این سنت دیرین ملی، فرصت مناسبی است تا خاطرات مربوط به این زندان بسیار قدیمی شهر تهران که امروز آثاری از آن باقی نمانده است بازگو شود.

در بازداشت سال ۱۳۵۰ (۱۹ مهرماه) که در ارتباط با کمک به زندانیان مجاهدین خلق همراه با مهندس سحابی و آقای هاشمی رفسنجانی رخ داد مراحل بازجویی‌ها در زندان اوین صورت گرفت و پس از تشکیل پرونده همراه با برادرم آقای مهندس عبدالله توسلی که در همین ارتباط بازداشت شده بود، به زندان قزل قلعه منتقل شدیم. آن سال زمستان بسیار سرد و پربرفی بود. در ایام نوروز سال ۱۳۵۱ با جمعی از زندانیان مجاهدین خلق و آقایان ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی و مهندس سحابی با خانواده‌ها دیدار داشتیم. برای توصیف وضعیت این دیدارها معرفی موقعیت این زندان و برخی رخ داده‌های تاریخی بعدی شاید در اینجا خالی از لطف نباشد. ملاقات با خانواده‌ها در محوطه حیات ورودی قزل قلعه که زمین خاکی بود بطور جمعی و ایستاده صورت می‌گرفت. در این ملاقات‌ها فرصتی بود که زندانی با سایر خانواده‌ها هم دیدار داشته باشند. من با خانم و گاهی با فرزندم احسان که آن موقع سه ساله بود و در آن فضا می‌دوید و بازی می‌کرد ملاقات داشتیم. گاهی ملاقات ما با مهندس سحابی همزمان می‌شد و فرصتی بود که با دکتر سحابی پدر ایشان هم دیدار داشته باشم. صدای گرم زنده یاد دکتر سحابی بهنگام خداحافظی هنوز در گوش من طنین دارد که می‌گفت: «والعاقبه للمتقين». منظره ملاقات آقای هاشمی رفسنجانی با همسر و فرزندانشان، روی عبای ایشان که روی زمین خاکی پهن می‌کردند انجام می‌شد، مورد توجه همگان بود. میوه و شیرینی که خانواده‌ها می‌آوردند تحویل استوار ساقی می‌شد و پس از بازرسی به زندانیان تحویل می‌دادند. زندانیان مسلمان در اطاق بزرگ جنوبی با هم بودیم و برنامه‌های غذا و جلسات سخنرانی و کلاس‌هایمان با هم بود. در دو اطاق شمالی جمع زندانیان مارکسیست و دانشجویان نیز با هم زندگی می‌کردند.

زندانبان قزل قلعه استوار (ایوب) ساقی با قد بلند و لهجه غلیظ آذری بود. روحیه و مردانگی خاصی داشت. او برای زندانیانی که زیر شکنجه مقاومت می‌کردند احترام خاصی قائل بود و در مقابل زندانیانی که زیر شکنجه تحمل نمی‌کردند و اقرار می‌کردند همواره نگاه تحقیرآمیز داشت

^۱ یادداشت محمد توسلی در دو ماهنامه «چشم انداز ایران» - ۱۳۹۴/۱۲/۲۰

و می‌گفت: «تو که توان مقاومت نداری چرا چریک شده‌ای؟!» به همین مناسبت بعد از انقلاب با وساطت زندانیان با سابقه از جمله مرحوم داریوش فروهر از اعدام ساقی جلوگیری شد.

زندان قزل‌قلعه (قلعه سرخ) بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و تشکیل ساواک در سال ۱۳۳۵ در دوران ریاست تیمور بختیار بعلت تراکم زندانیان در زندان قدیمی قصر (امروز باغ موزه قصر) مورد استفاده قرار گرفت. این محل واقع در حاشیه ده امیرآباد در دوره قاجاریه جهت اقامت شبانه کاروان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. قزل‌قلعه دیوارهای بلند گلی و سقف گنبدشکل و برج نگهبانی داشت. دو طرف حیاط وسط حدود ۵۰ سلول انفرادی قرار داشت که با پنجره کوچکی مشرف به حیاط از نور و هوا استفاده می‌کرد. از طریق این پنجره بود که زندانیان سلول‌های انفرادی با زندانیان عمومی ارتباط برقرار می‌کردند. فراموش نمی‌کنم روزی که آقای صدر واثقی (حقوق‌دان متعهد) از این طریق با ما ارتباط برقرار می‌کرد و بخشی از حافظه تاریخی اوست که در دیدارها یادآوری می‌کنند. در وسط حیاط حوض نسبتاً بزرگ و درخت بید مجنونی بود که زندانیان خاطرات زیادی در کنار آنها داشته‌اند. مرحوم آیت‌اله ربانی شیرازی در هوای سرد در این حوض آب تیی می‌کردند و در کنار این درخت صبح‌ها ورزش می‌کردند و موجب تقویت روحیه جوان‌ترها می‌شدند و فضای امید و مقاومت را در زندان تقویت می‌کردند. در قسمت شمالی دو اطاق و در قسمت جنوبی یک اطاق بزرگتر قرار داشت که این سه بند برای زندانیان عمومی استفاده می‌شد.

اما سرنوشت زندان قزل‌قلعه نیز خواندنی است. ظاهراً بعد از سال ۱۳۵۱ با توسعه زندان اوین دیگر از زندان قزل‌قلعه استفاده نشده است و شاید ما آخرین گروهی بودیم که در آنجا قبل از نهایی شدن حکم نگهداری شدید. تعدادی از ما را ابتدا از قزل‌قلعه به زندان عشرت‌آباد و از آنجا به زندان کمیته مشترک (زندان توحید بعد از انقلاب و موزه عبرت امروز) و سپس به زندان قصر منتقل کردند که خاطرات آن قبلاً قلمی شده است.

آنچه در اینجا می‌خواهم ضرورتاً توضیح دهم سرنوشت این زندان است که در برخی از گزارش‌ها آمده و با واقعیت‌ها هماهنگ نیست و نیاز به توضیح اصلاحی دارد. در کتاب قزل‌قلعه - زندان سرخ پهلوی تألیف آقای یعقوب لطفی که در تاریخ ۱۳۹۱ توسط موزه عبرت ایران منتشر شده است آمده است: «پس از تعطیل زندان قزل‌قلعه در سال ۱۳۵۰ شمسی و سپس تخریب کامل توسط دولت موقت در سال ۱۳۶۰ (شهردار وقت تهران آقای توسلی)، این منطقه تبدیل

به میدان میوه و تره‌بار شد». (صفحه ۲۹)

اولاً: تا سال ۱۳۵۰ که ما در آن زندان بودیم هنوز قزل‌قلعه دایر بود. قاعدتاً در سال ۱۳۵۱ و یا بعد از آن این زندان تعطیل شده است. ثانیاً: زندان قزل‌قلعه که در طرح اجرایی بزرگراه شهید گمنام (ادامه شرقی بزرگراه جلال آل احمد) واقع شده بود در سال ۱۳۵۷ (قبل از پیروزی انقلاب) تخریب شده بود. در بازدیدی که بنده بعد از پیروزی انقلاب از این محل داشتم بسیار متأسف شدم که دیگر بازسازی و حفظ سوابق تاریخی آن امکان‌پذیر نبود.

ثالثاً: دولت موقت تا آبان سال ۵۸ بوده و بنده نیز در دیماه سال ۱۳۵۹ مستعفی شده بودم و در سال ۱۳۶۰ شمسی در شهرداری تهران نبودم.

رابعاً: در راستای طرح راهبردی میدان میوه و تره‌بار که بعد از پیروزی انقلاب در شهرداری تهران مطالعه و برنامه‌ریزی شد بود. زمین میدان مادر میوه و تره‌بار در شمال بزرگراه آزادگان شناسایی، انتخاب و محصور شد و در سال‌های بعد طرح آن اجرا شد. میدان‌های اقماری میدان میوه و تره‌بار در محلات مختلف شهری برنامه‌ریزی و تعدادی از آنها در طول سالهای ۵۸ و ۵۹ اجرا شد. یکی از این میادین میوه و تره‌بار اقماری در زمین باقیمانده از زندان قزل‌قلعه واقع در شمال بزرگراه شهید گمنام، غرب بزرگراه کردستان و شرق خیابان کارگر شمالی احداث شد و برای حفظ سوابق تاریخی بنام «میدان میوه و تره‌بار قزل‌قلعه» نامگذاری شد. البته در سالهای اخیر نام آن به «میدان میوه و تره‌بار جلال آل احمد» تغییر داده شده است. در اینجا لازم می‌دانم از آقای مهندس شیبانی (برادر آقای دکتر عباس شیبانی) که طرح معماری این میدان را با سبک معماری قدیمی و با نمای آجری تهیه و بر اجرای آن نظارت کردند بار دیگر تقدیر نمایم.

سال خرد ورزی^۱

آرزوی من در سال ۱۳۹۵ همدلی، عقلانیت، همکاری و مدارای بیشتر نجبگان و دولتمردان با هم و با شهروندان است. پیامد این روند موجب افزایش عقلانیت و خرد ورزی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و کاهش مشکل معیشتی مردم خواهد شد. اگر در سال گذشته شاهد موفقیت در مذاکرات هسته‌ای و تصویب و اجرای برجام بودیم دلیل اصلی آن خرد ورزی، عقلانیت و واقع بینی دولتمردان در برنامه تنش‌زدایی در سیاست خارجی و پذیرش گفت‌وگو و دیپلماسی برای حل مشکلات پیچیده حتی با کسانی که در جایگاه دشمن تلقی می‌شوند، بود. با توجه به فضای سیاسی ملتهب در منطقه که موجب رشد و توسعه خشونت ورزی، و تروریسم و ناامنی گردیده است، سیاست خارجی تقابل با افراط‌گرایی و تروریسم دولتمردان ایران مورد استقبال افکار عمومی جهان قرار گرفته و جایگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را ارتقاء بخشیده است. از سوی دیگر پیروزی چشمگیر اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران اعتدال‌گرا در انتخابات هفتم اسفند پیامد همدلی و توسعه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به ویژه در کلانشهرها بوده است که از فرصت‌ها با روش مسالمت‌آمیز و قانونی برای تحقق مطالبات بهره‌برداری کرده‌اند. امید است این روند در سال ۹۵ نیز تداوم پیدا کند.

در حال حاضر خلاء‌هایی در جامعه امروز ایران وجود دارد که آرزو مندم در سال پیش رو، بر طرف شود؛ خلاءهایی مانند قانونمداری بیشتر در سپهر عمومی، تقویت امنیت اجتماعی، پیشگیری از فساد و آسیب‌های گسترده اجتماعی و کاهش بیکاری و فقر از طریق توسعه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. این خلاءها نیز می‌تواند در سال جدید با توسعه عقلانیت و همکاری و مدارا (به تدریج) از میان برداشته شود.

^۱ یادداشت محمدتوسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۴/۱۲/۲۴

مصدق و ملی شدن صنعت نفت^۱

بازشناسی تاریخ نهضت ملی ایران به ویژه رخداد ملی شدن صنعت نفت امروز بیش از هر زمان دیگر، برای تقویت هویت ملی و انتقال آموزه‌های اندیشه سیاسی شادروان دکتر محمد مصدق به نسل کنونی یعنی شخصیت دادن به شهروندان و حاکمیت آنان بر سرنوشت خویش از طریق توسعه سیاسی، تقویت روحیه آزادیخواهی، استقلال‌طلبی و عدالت‌جویی، ضروری است.

دکتر مصدق با هوشمندی و درایت سیاسی، در حالی که در مجلس شانزدهم همراهانش در اقلیت بودند، با پشتیبانی و مقاومت مردم ابتدا لایحه نفت را در ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۹ در کمیسیون نفت به تصویب رساند و سپس با پیشنهاد ماده واحده، در جلسه ۲۴ اسفندماه مجلس شورای ملی لایحه ملی شدن نفت از تصویب نمایندگان گذشت و روز ۲۹ اسفند این مصوبه به تأیید مجلس سنا رسید و شاه نیز همان روز قانون مزبور را امضا کرد و بدین سان ملت ایران، دور اول مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت را با پیروزی به پایان رسانید.

ملی شدن صنعت نفت نه تنها نقش بزرگی در سرنوشت سیاسی-اقتصادی-اجتماعی کشور و ملت ایران داشت بلکه سرآغاز جنبش‌های اجتماعی در کشورهای در حال توسعه و مبارزات رهایی‌بخش ملل تحت ستم استعمارگران بود. به عنوان نمونه ملی کردن کانال سوئز و شکوفایی جنبش استقلال‌طلبی و آزادیخواهی مردم مصر با الهام از الگوی ملی شدن صنعت نفت ایران صورت گرفت.

دریغ که اختلاف در بین نخبگان، حضور فرهنگ استبدادی و بیرون آمدن دست استعمار انگلیس و آمریکا از آستین استبداد شاهنشاهی و پیامد آن شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد، ملت ایران نتوانست شیرینی پیروزی ملی شدن صنعت نفت را در کام خود حفظ کند و با پیگیری ارزشهای نهضت ملی و مطالبات تاریخی ملت ایران از فردای کودتا راه مصدق را در نهضت مقاومت ملی ادامه داد.

آمریکا در ماجرای نفت ایران ابتدا کنار ایران بود اما وقتی دید مصدق دنبال منافع ملی است و نمی‌تواند جایگزین استیلاى بریتانیا شود شروع به توطئه چینی برای سرنگونی دولت مصدق کرد. رخداد ۳۰ تیر پیش آمد. البته حضور و مقاومت ملت ایران و تأثیری که اعلامیه آیت الله

^۱ یادداشت محمد توسلی - «ماهنامه تهران» - ویژه نروزی - ۱۳۹۴/۱۲/۲۸

کاشانی در بسیج مردم داشت باعث بازگشت مصدق و اجابت خواست او مبنی بر در اختیار داشتن وزارت دفاع و ارتش شد. اما آمریکایی‌ها ساکت نشستند و حوادث ۹ اسفند را فراهم کردند و در نهایت در ۲۸ مرداد با کمک شوروی، انگلیس و دربار و عوامل داخلی خودشان یعنی توده نفتی‌ها و فراهم کردن زمینه‌های اختلاف میان مصدق و همکاران او همچون حسین مکی، مظفر بقایی و حائری زاده و کاشانی اتفاق افتاد و شد آنچه نباید می‌شد. مطالعه اسناد این دوران نشان می‌دهد که چگونه بیگانگان می‌توانند به دست خود ما حتی بدون اینکه بدانیم ایجاد تفرقه کنند. این مشکلی است که امروز هم در جامعه شاهد آن هستیم و کسانی سعی می‌کنند مثلاً از کنار هم قرار گرفتن نیروهای اصلاح طلب جلوگیری کنند.

امروز پس از شصت و پنج سال، بازخوانی رویدادها و دستاوردهای آن دوره برای همگان به ویژه مدیریت سیاسی کشور آموزنده است. دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران بدون تنش‌زایی در عرصه بین‌المللی با درایت و با استناد به قوانین بین‌المللی حقوق و منافع انسانی ملت ایران را استیفا و نفوذ و منافع ظالمانه بیگانگان به ویژه استعمار کهن انگلیس را قطع نمود. منش و بینش دکتر مصدق نه تنها الگویی برای مبارزان راه آزادی، استقلال و عدالت‌خواهی در ایران بوده است، بلکه شخصیت و روش‌های مدبرانه او در عرصه سیاست بین‌المللی مورد احترام و بررسی و تقدیر کارشناسان جهانی بوده است.

نهضت ملی ایران و ملی شدن صنعت نفت نه تنها به ملت ایران احساس خودباوری داد و یک تحول فرهنگی و بینشی در آن به وجود آورد بلکه در سایر کشورهای منطقه و نیز کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیز الگو بود و در تحولات بعدی که در این کشورها به وجود آمد تاثیر به سزایی گذاشت. دکتر مصدق به عنوان یک شخصیت ملی و جهانی مطرح است. چنانکه چندین سال قبل در آمریکا یک کنگره جهانی برای بزرگداشت دکتر مصدق برگزار شد که شخصیت‌های جهانی مشهوری در آن حضور پیدا کردند و مقالات خود را در تجلیل از دکتر مصدق ارائه دادند. اهمیت کار مصدق هم به لحاظ منافع ملی ما و هم تاثیر جهانی بسیار قابل توجه است. وقتی جان فاستر دالس وزیر امور خارجه آمریکا با الهیار صالح سفیر وقت ایران در آمریکا در خصوص نفت ایران دیداری داشت، دالس به سفیر ایران ابراز کرد که بهتر است ایران با کشورهای آمریکا و انگلیس کنار بیاید. فاستر دالس وقتی جواب شنید که مصدق اجازه نخواهد داد بیگانگان در امور ایران و نفت دخالت کنند و بهتر است آمریکا از کمک به انگلیسی‌ها خودداری کند و اجازه

بدهد ایران نفت خود را بدون دخالت خارجی اداره کند، پاسخ صریح و دردناکی می دهد که : ”اگر این منشور اصلی مصدق در ایران یعنی ملی شدن صنعت نفت عملی شود به مرور تمام کشورهای خاورمیانه و... به تقلید از ایران نفت کشور های خود را ملی خواهند نمود و از این راه بزرگترین لطمه به سیاست و اقتصاد آمریکا زده خواهد شد.”

اما نسل امروز، به رغم همه سمپاشی ها و بی مهری ها همچنان او را خادم ملت ایران و صادق ارزیابی می کند و اندیشه سیاسی او را راهبرد مبارزات سیاسی - اجتماعی خویش و الگویی برای رفع موانع توسعه کشور پذیرفته است و با افتخار راه او را می پیماید.

«نامه ای به آیندگان»^۱

سایت تاریخ ایرانی خواسته‌اند طی نامه‌ای به یک جوان که در سال ۱۴۴۴ دریافت خواهد کرد، رویدادهای مهم سال ۱۳۹۴ را گزارش کنم. اگر چه اهمیت چنین گزارشی برای نسل‌های آینده کشور قابل مقایسه با اهمیت گزارش نسل‌های گذشته برای نسل امروزه جامعه ما نیست، زیرا ثبت رخدادهای امروز در فضای مجازی و مکتوب آن‌چنان گسترده است که آیندگان همواره دسترسی به آنها خواهند داشت؛ اما از آنجا که حساسیت‌ها و زمینه‌های تحلیلی اشخاص در این گزارش‌ها ممکن است موثر باشد، به نگارش این نامه می‌پردازم.

با سلام و درود به جوان برومند و سرمایه اجتماعی امروز و فردای ایران عزیز؛ برای گزارش رویدادهای سال ۱۳۹۴ ابتدا مایلیم به ریشه‌ها و زمینه‌های این رویدادها اشاره‌ای داشته باشیم. شرایط اجتماعی سال ۱۳۹۴ پیامد مجموعه فرازاها و تحولات یک قرن گذشته کشورمان ایران، منطقه و جهان است. در طول یک قرن گذشته به دفعات این سؤال کلیدی برای نخبگان و روشنفکران جامعه مطرح بوده است که چرا ما نسبت به کشورهای توسعه یافته عقب مانده‌ایم؟ ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای توسعه یافته از نیروی انسانی با استعدادتر و منابع طبیعی غنی‌تر برخوردار است. مشکل کجاست؟ در این زمینه سخن بسیار گفته شده است. جمعی از روشنفکران از جمله زنده یاد مهندس بازرگان براین باور بوده‌اند که جامعه ما از دو مشکل فرهنگ استبدادی و پیرایه‌ها و خرافات مذهبی رنج برده و می‌برد. پیامد مشکل فرهنگ استبدادی در رفتار تکروی، خودخواهی، کینه‌ورزی و نداشتن روحیه کار جمعی و قانون‌گریزی ما ایرانیان نمود پیدا کرده و بجای بکارگیری عقلانیت و خردورزی در مدیریت امور دستخوش رفتارهای احساسی شده‌ایم. برای زدودن خرافات و پیرایه‌های مذهبی که در قرون متمادی در ادبیات مذهبی ما وارد شده راهکار «بارگشت به قرآن» و سرچشمه زلال وحی را مطرح و کار فشرده فرهنگی و اجتماعی در این خصوص در یکصد سال گذشته مورد عمل قرار گرفته است. مردم در سال ۱۳۹۴ از دستاوردهای این فرایند و همه تجربیات تاریخی به ویژه تجربه رخدادهای دهه شصت، دوم خرداد سال ۱۳۷۶، سال‌های ۱۳۸۴، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲ بهره‌گیری داشته‌اند.

امروز اکثریت قابل توجهی از جامعه ما به این رشد و بلوغ اجتماعی رسیده‌اند که منافع

^۱ یادداشت محمد توسلی - سایت تاریخ ایرانی - ۱۳۹۵/۱/۳

و امنیت ملی را با واقع بینی در سرلوحه اندیشه و عمل اجتماعی خود قرار دهند و با تأکید بر روش‌های میانه‌روی و اعتدال‌گرایی و پذیرش اصل تحولات تدریجی و گام به گام در مدیریت اجتماعی از افراطی‌گری و خشونت‌ورزی پرهیز کنند. به تدریج نخبگان و روشنفکران و فعالان سیاسی به این جمع‌بندی رسیده‌اند که بایستی به نظرات و دیدگاه‌های یکدیگر احترام بگذارند و در چارچوب قانون و از طریق گفت‌وگو و با روش‌های مسالمت آمیز برای حل و فصل مسائل کشور اقدام بنمایند. طی شدن این فرآیند پیش‌نیاز یک جامعه مردم سالار و دموکراتیک است که امید است نسل جوان دوران شما از دستاوردهای آن بهره‌مند شوند.

با این مقدمه کوتاه در این جا به برخی از رخدادها و مسائل و مشکلات سال ۱۳۹۴ برای آگاهی شما اشاره می‌کنم:

برجام

در بخش داخلی رخداد برجام از رویدادهای تاثیرگذار در فرآیند تحولات داخلی و مناسبات بین‌المللی بوده است. پس از حدود دو سال مذاکره در خصوص برنامه هسته‌ای ایران با مقامات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شش کشور قدرتمند جهانی سرانجام با هماهنگی آیت‌اله خامنه‌ای مقام محترم رهبری و تدبیر دکتر حسن روحانی رئیس جمهور دولت یازدهم و تلاش شبانه روزی و کارشناسانه گروه مذاکره کننده وزارت امور خارجه به سرپرستی دکتر محمد جواد ظریف سند مهم «برجام» (برنامه جامع اقدام مشترک) به تصویب رسید و با انجام تعهدات مشخص شده، تحریم‌های نا عادلانه کشورهای اروپایی و آمریکا علیه ایران به طور کامل برداشته شد. این موفقیت مرهون سیاست تنش‌زدایی و توان دیپلماسی دولت یازدهم در مناسبات بین‌المللی است که با جلب همکاری مدیران لایق و توانا برای این امر مهم چون دکتر ظریف و همکاران توانمند ایشان حاصل شده است و نه تنها در داخل کشور بلکه در سطح جهانی مورد تقدیر شایسته‌ای قرار گرفته است.

علت اصلی موفقیت تیم مذاکره کننده توان کارشناسی و اعتقادی آنان، آشنایی با زبان و فرهنگ مذاکره کنندگان خارجی به ویژه اروپایی و آمریکایی و حمایت‌های مردمی بود. آنان توانستند با تلاش مستمر و شبانه روزی خود که از ایمان و عشق آنان به مصالح و منافع ملی سرچشمه گرفته است و بهره‌گیری از ظرفیت‌های کارشناسی و انسانی خود به این مهم و رخداد تاریخی جامعه عمل بپوشانند. در اینجا لازم است نقدها و واکنش‌های منفی برخی رسانه‌ها و

گروه‌ها در طول مذاکرات هسته ای و برنامه برجام اشاره‌ای داشته باشم که عملاً خواسته یا ناخواسته هماهنگ با اعتراضات مقامات اسرائیل و برخی از کشورهای عربی چون عربستان سعودی و همچنین مخالفان این مذاکرات در کنگره‌های آمریکا به ویژه جمهوری خواهان بوده است. این مخالفت‌ها بهنگام بررسی موافقتنامه برجام نیز در مجلس شورای اسلامی توسط نمایندگان مرتبط با گروه پایداری و دولت آقای دکتر احمدی نژاد کاملاً چشم‌گیر و قابل تأمل بود. بررسی دلایل مخالفان نسبت به این دستاورد تاریخی نشان می‌دهد که جریانی که بهره‌مند از منافع خاص دوران تحریم‌ها بوده‌اند و با حذف تحریم‌ها منافع کلان آنها با مخاطره روبرو می‌شود دانسته یا ندانسته دست به این مخالفت‌ها زده‌اند. البته نقش احتمالی مستقیم و غیرمستقیم عوامل نفوذی را در این هماهنگی با مخالفان جمهوری اسلامی ایران را نباید از نظر دور داشت. آنچه در این عرصه مهم است رشد و آگاهی مردم جامعه ما است که با شناخت خود از این گروه اجتماعی؛ در انتخابات هفتم اسفند از رأی مجدد به آنان خودداری کرد و در نتیجه عموماً به مجلس دهم راه نیافتند.

انتخابات هفتم اسفند

از انقلاب مشروطه تا کنون، انتخابات یکی از رخدادهای مهم ایران بوده است. زیرا گذار از جامعه اقتدارگرا که در آن فرهنگ استبدادی حاکم بوده است به جامعه دموکراتیک و مردمسالاری از طریق صندوق‌های رای و پذیرش حق تعیین سرنوشت شهروندان طی می‌شود. بررسی کیفیت انتخابات در یک قرن گذشته در جامعه ما بسیار آموزنده است. مصلحین جامعه همواره بر آزادی و سلامت و رقابتی بودن انتخابات برای تقویت فرایند گذار به دموکراسی و حاکمیت ملت تأکید داشته‌اند. در نهضت ملی ایران یکی از دو برنامه زنده یاد دکتر محمد مصدق اصلاح قانون انتخابات در این راستا بود. بعد از انقلاب نیز رهبر فقید انقلاب بر اصل «میزان رای ملت است» همواره تأکید داشتند و در اصول فصل سوم و پنجم قانون اساسی به ویژه اصل ۵۶ قانون اساسی بر این مهم تأکید و تصریح شده است. نطق‌های تاریخی زنده یاد مهندس بازرگان در مجلس اول نیز بر این روند تأکید شده است. ایشان و یارانشان در نهضت آزادی ایران و همچنین جنبش اصلاحات به رهبری آقای سید محمد خاتمی از دوم خرداد سال ۷۶ همواره در جهت تقویت این فرآیند به ویژه با حضور در انتخابات تلاش نموده‌اند. در سال ۹۲ با بهره‌گیری از تجربه انتخابات سال ۸۸ این روند با انتخاب دکتر حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور دولت یازدهم

تا انتخابات هفتم اسفند ۹۴ تداوم یافته است.

در دو انتخابات مهم مجلس پنجم خبرگان رهبری و مجلس دهم شورای اسلامی به رغم پاره‌ای محدودیت‌های موجود در رد صلاحیت گسترده و کم سابقه حدود ۶۰۰ نفر از عالمان دینی نامزد مجلس خبرگان رهبری و حدود سه هزار نفر از نامزدهای طیف اصلاح طلبان که عموماً از فرزندان و مدیران انقلاب بودند؛ مردم، به ویژه در تهران، در مقابل چنین وضعیتی رشد و بلوغ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود را به نمایش گذاردند و در مقابل چنین برنامه‌ای به جای سرخوردگی، مایوس شدن و قهر کردن با صندوق‌های رأی؛ ایستادگی و مقاومت کردند و با سازماندهی و کار جمعی و تهیه لیستی عموماً از افراد شناخته نشده که تایید صلاحیت شده بودند موفق شدند با حفظ آرامش و با رای منفی و اعتراض در تهران به طور کامل (۳۰ نفر) و در برخی از شهرها اکثریت نمایندگان خود را به جریان اصلاحات و اعتدال‌گرایان اختصاص دهند. این انتخابات پیام‌ها و دستاوردهای زیادی برای نسل جوان امروز و فردای جامعه ما به ارمغان آورده است که دموکراسی و آزادی یادگرفتنی است و در فرآیند عمل اجتماعی و بتدریج با تلاش همگانی قابل دستیابی است. انتخابات هفتم اسفند حاوی این پیام مهم است که پیش‌نیاز یک جامعه مردمسالار و دموکراتیک رشد و بلوغ آحاد جامعه است که به عقاید و دیدگاه‌های یکدیگر در چارچوب قانون احترام بگذارند. و با مسالمت و مدارا و از طریق گفت و گو مناسبات خود را تنظیم کنند.

وضعیت اقتصادی کشور

به رغم توافق برجام و رفع تحریم‌ها وضعیت اقتصادی کشور در سال ۹۴ بسیار بحرانی است. ریشه این بحران اقتصادی که معیشت اکثریت جامعه امروز ما را متأثر ساخته است، بایستی در عملکرد دو دوره ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد و تشدید تحریم‌ها در این دوره معرفی کرد؛ سوء مدیریت در سیاست داخلی و خارجی، نقض مستمر قانون و حقوق شهروندی، عدم شفافیت، شعارهای احساسی و عوام‌گرایانه دولت‌های نهم و دهم و پرونده‌های قضایی که در دو سال اخیر در رسانه‌ها به طور وسیع منعکس شده است ابعاد مختلف این بحران را به نمایش گذارده است. با وجود در آمد نفتی بی سابقه بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار در این دوره؛ رکود فعالیت بخش تولید و بدهی‌های بر جای مانده آن دولت به بخش خصوصی و فسادها و آسیب‌های اجتماعی فراوانی که به جای مانده است؛ بازسازی اقتصادی کشور را در دولت

یازدهم پیچیده و زمان بر ساخته است. در این شرایط برنامه‌ریزی دولت یازدهم برای پاسخگویی به نیازهای معیشتی مردم در کوتاه مدت با دشواری روبرو شده است. به رغم شرایط دشوار اقتصادی و محدودیت‌های موجود مردم عموماً نسبت به عملکرد دولت یازدهم نظر مثبتی دارند و همانطور که در انتخابات هفتم اسفند نشان دادند، اصلاح مجلس شورای اسلامی و هماهنگی بیشتر مجلس با دولت یازدهم را جهت تسهیل برنامه‌های اصلاحی دولت جهت تحقق مطالبات بر حق مردم به ویژه در زمینه‌های اقتصادی ارزیابی می‌کنند و مردم نسبت به آینده امیدوار هستند.

امنیت ایران در فضای نا امن منطقه

در حالی که جنگ شدید در دو سال گذشته با گروه‌های تکفیری و داعش و النصره در کشورهای عراق و سوریه در جریان است و در کشور یمن نیز بیش از یکسال است که جنگ با عربستان سعودی و گروه‌های مخالف داخلی ادامه دارد و در ترکیه شاهد ناامنی و انفجارهای مرگبار در شهرهای استانبول و آنکارا هستیم و بیش از دویست و پنجاه هزار کشته و بیش از شش میلیون نفر آواره از کشورهای منطقه به ویژه از سوریه در کشورهای همسایه که جمعی نیز به سوی کشورهای اروپایی بخاطر نا امنی با شرایط سخت مهاجرت کرده و می‌کنند و نیز شرایط ناامنی که در کشورهای همسایه ما در افغانستان و پاکستان شاهد هستیم؛ کشور ما در سال ۹۴ از امنیت خوبی برخوردار بوده است و نیروهای امنیتی و نظامی و انتظامی با کنترل مرزها موفق به حفظ امنیت داخلی کشور شده‌اند که جای تشکر و تقدیر دارد. یکی از دلایل این امنیت هشیاری و هوشمندی ایرانیان است که بیشتر تمایل به استفاده از روش‌های قانونی، علنی و مسالمت آمیز برای تحولات اجتماعی دارند، بطوریکه زمینه‌ای برای توسعه فعالیت گروه‌های برانداز که از روش‌های افراطی و خشونت‌آمیز استفاده می‌کنند فراهم نشده است. حضور گسترده حدود ۶۰ درصد مردم در انتخابات هفتم اسفند و استفاده از صندوق رأی برای ابراز نظر و اعتراض؛ خود گوئی این واقعیت اجتماعی ایران و حضور غالب فرهنگ اصلاح‌طلبانه، سیاست‌ورزی قانونی و مسالمت‌جویانه و پذیرش تحولات تدریجی و گام به گام در بین مردم به ویژه فعالان سیاسی ایران است.

محیط زیست و ترافیک شهرها

یکی از مشکلات جدی مردم در کلانشهرها به ویژه کلانشهر تهران آلودگی محیط زیست

و کیفیت ناسالم هوا در بسیاری از روزهای سال است، بطوریکه سلامت شهروندان در معرض مخاطره جدی قرار دارد. گزارش‌های رسمی حاکی است که سالانه دست کم نزدیک به ۴۴۰۰ نفر در اثر آلودگی هوای شهر تهران جان خود را از دست می‌دهند. علاوه بر تلفات ناشی از آلودگی هوا، تراکم ترافیک روزانه از یک سو باعث اتلاف وقت شهروندان و از سوی دیگر تأثیرات سوئی بر روان و جسم شهروندان وارد می‌سازد.

نگاه "خودرو محور" در مدیریت حمل و نقل شهری یکی از ریشه‌های اصلی مشکل ایجاد آلودگی در هوای کلانشهرهاست. تا موقعی که این نگاه به "انسان محور" و توجه به نیاز سلامتی، آرامش و رفاه انسان متحول نشود، این روند ادامه خواهد داشت. زیرا بیش از ۷۰ درصد عامل آلودگی هوا مربوط به ترافیک و خودروهاست. البته خودروهای فرسوده و موتورسیکلت‌ها که چند برابر خودروی معمولی آلاینده تولید می‌کنند و همچنین کیفیت بنزین و گازوئیل مصرفی در شهرها نیز از عوامل مهم تشدید آلودگی هوای شهرهای کشور است. جمعیت تهران روزها ۱۲ میلیون و شب ۸ میلیون است. در سال ۱۳۹۴ در کلانشهر تهران ۶/۳ میلیون خودرو شماره‌گذاری شده وجود دارد و حدود ۲ میلیون خودرو شماره‌گذاری شهرستان نیز در سطح شهر تهران تردد دارند. روزانه ۱۴۰۰ دستگاه خودرو سواری نیز به این ناوگان اضافه می‌شود. گزارش‌های منتشر شده حاکی است که ایران هشتمین کشور آلوده جهان از نظر آلودگی هوای شهرهاست. مسأله‌ای با چنین ابعاد گسترده که سلامت و آرامش شهروندان را در معرض مخاطره قرار می‌دهد موضوعی است که عزم ملی و همکاری همه‌جانبه دولت و همه دستگاه‌های اجرایی از جمله شهرداریها را برای برنامه‌ریزی و حل این معضل می‌طلبد.

در شهرهای کشور های توسعه یافته که تعداد خودروها بیش از ایران است؛ در چند دهه اخیر با مطالعات گسترده راهکارهای واقع‌بینانه ای ارائه و مورد عمل قرار داده‌اند و کیفیت محیط زیست شهرها را ارتقاء بخشیده‌اند. در گذشته در کشورهای در حال توسعه و امروز حتی در کشورهای توسعه یافته راهکار پذیرفته شده تقویت حمل و نقل عمومی (شامل مترو، قطار سبک شهری، اتوبوس) و ایجاد و توسعه شبکه دوچرخه‌رانی و تقویت تسهیلات پیاده‌روی و همچنین ایجاد محدودیت برای خودرو سواری و موتورسیکلت است که متأسفانه امروز معابر شهری ما در اشغال خودروهای سواری و موتورسیکلت‌ها ست. شاید برای نسل جوان امروز و فردای ما جالب باشد که در کشورهای تولید کننده عمده خودرو

سواری چون آلمان، بطور متوسط حدود ۱۲ درصد سفرهای شهری با دوچرخه جابجا می‌شود و امروز "اتوبان دوچرخه‌رانی" بطول ۳۰ کیلومتر احداث کرده‌اند! در برخی از شهرهای اروپایی تا ۸۰ درصد سفرها با دوچرخه جابجا می‌شود، و در استرالیا که سیستم دوچرخه‌رانی در شهرها سیستم متداولی است برای افزایش دو برابر کردن تسهیلات آن در ده سال آینده برنامه ریزی و اعتبارات لازم را به آن تخصیص داده‌اند.

در ایران در سال‌های بعد از انقلاب در این زمینه اقدامات و مطالعات زیادی صورت گرفته است که علاقمندان می‌توانند به نشریات و منابع منتشر شده از جمله به مقاله "محیط زیست چالش اصلی ترافیک در کلانشهرها" که در صفحه ۱۷ فصلنامه جامعه مهندسان مشاور ایران پاییز ۱۳۹۴ به قلم راقم این نامه چاپ شده است، به آدرس www.irsce.org مراجعه فرمایند. به امید آنکه نسل جوان امروز و فردای ایران برای رفع مسائل و مشکلات بر جای مانده با ایمان و عشق به ایران و فرهنگ غنی ایرانی و بهره‌گیری از دانش و فناوری روز و با توکل به خدا و تقویت روحیه کار جمعی تلاش لازم را داشته باشند و موجبات عزت و سربلندی ایران آباد و آزاد و ایرانیان سرافراز و توسعه یافته را فراهم سازند.

دوستدار شما محمد توسلی

سوم فروردین ماه ۱۳۹۵

اولویت دادن به دو روی سکه توسعه^۱

مهمترین اولویت دولت یازدهم در سال جدید با توجه به دو رخداد مهم در سال گذشته یعنی به ثمر نشستن مذاکرات هسته‌ای ایران و شش قدرت جهانی و تصویب و اجرای برجام و همچنین انتخابات دهمین دوره مجلس شورای اسلامی که در سال جدید آغاز به کار خواهد کرد، برنامه‌ریزی در راستای ایجاد گشایش در معضلات و مسائل اقتصادی کشور است. بیشتر مردم ایران نوعی بحران اقتصادی و معیشتی را در عرصه‌های مختلف در سال‌های گذشته حس کردند و پشت سر گذاشتند. اما در عین حال همه امیدوار بودند و هستند که دکتر حسن روحانی، رئیس‌جمهور پس از حل مشکلاتی که در سطح سیاست خارجی کشور وجود داشت و از طریق مذاکره و گفت‌وگو منجر به رفع تحریم‌ها علیه ایران شد، سراغ مسائل معیشتی مردم برود و با استفاده از فرصت‌های پیش‌آمده مانند رفع و در مواردی محدود شدن تحریم‌ها، با انجام کار کارشناسی این مسائل را حل کند. اگرچه معتقدم این مهمترین انتظاری است که امروز ملت ایران از رئیس‌جمهورش دارد ولی لازم است در اینجا یک سؤال راهبردی نیز مطرح شود؛ آیا دکتر روحانی و کارشناسان دولت ایشان تنها با تمرکز بر برنامه‌ریزی اقتصادی به اهداف برنامه توسعه‌ای خود که از آن یاد میکنند مانند تحقق رشد ۵ درصدی و تورم زیر ۱۰ درصدی خواهند رسید؟ و مردم گشایشی در وضعیت معیشتی خود احساس خواهند کرد؟ مطمئناً پاسخ منفی است. زیرا برای تحقق این اهداف هم‌زمان با وعده‌های اقتصادی باید به برنامه‌های توسعه سیاسی، ایجاد امنیت اجتماعی و تحقق حقوق شهروندی که از جمله برنامه‌ها و وعده‌های انتخاباتی دکتر روحانی هم بودند، عمل شود. واقعیت این است که تا فضای جامعه ما امنیت لازم را در تمام حوزه‌ها به دست نیاورد امکان سرمایه‌گذاری چه داخلی و چه خارجی فراهم نخواهد شد. این دو حوزه مانند دو روی سکه هستند که اولویت دادن به یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل در کنار اولویت دادن به برنامه‌های اقتصادی ضروری است دولت در سال جدید در راستای توسعه سیاسی هم به تدریج اقدام کند. اولین گام در این زمینه می‌تواند تلاش برای ارایه و تصویب لایحه حقوق شهروندی که توسط خود دولت با جلب همکاری مردم و کارشناسان خبره تهیه شده است، در مجلس جدید باشد.

^۱ یادداشت محمد توسلی - روزنامه شرق - ۱۳۹۵/۱/۱۶

آموزه‌های سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان^۱

اشاره سرگذشت جنبش دانشجویی ایران در داخل و خارج از کشور بخش مهمی از تاریخ تحولات اجتماعی ایران را به خود اختصاص داده است، با توجه به پیوند نگاه اجتماعی و سیاسی نسل دانشجویان کشور در هر مقطع با واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی ایران و بالنده بودن آنها که همواره بازگو کننده واقعیات اجتماعی ایران بوده‌اند؛ بررسی سوابق تاریخی کنفدراسیون جهانی دانشجویان که در خارج از کشور تشکیل شده و در طول سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ فعالیت داشته است می‌تواند فرصتی برای انتقال تجربیات گذشته به نسل امروز و فردای جامعه ما باشد. در این یادداشت مایلم گزارشی از جریان حضور خود در کنگره لوزان ارائه کنم و در پایان اشاره‌ای تحلیل‌گونه به سیر تحولات فعالیت کنفدراسیون و زمینه‌ها و دلایل انشعاب‌ها و توقف فعالیت آن در سال ۱۳۵۳ خواهم داشت. با توجه به گذشت بیش از نیم قرن از آن خاطرات، ضرورتاً از گزارش‌های منتشر شده به ویژه از آخرین اثر به قلم آقای حمید شوکت که در سال ۱۳۹۱ با عنوان «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحاد ملی) توسط نشر نامک منتشر شده است استفاده کرده‌ام و از ایشان به خاطر تهیه این اثر ارزشمند سپاسگزاری می‌کنم.

حضور در کنگره لوزان

در مهر ماه سال ۱۳۴۱ پس از فارغ التحصیل شدن از دانشکده فنی دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل در رشته دکترای حمل و نقل و ترافیک ابتدا به آلمان دانشگاه فنی اشتوتگارت رفتم. حدود دو ماه پس از ورود به آلمان دعوت نامه‌ای از سازمان دانشجویان دانشگاه تهران به امضای رئیس آن سازمان آقای سید ابوالحسن بنی صدر دریافت کردم تا به عنوان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران در کنگره کنفدراسیون که در شهر لوزان سوئیس برگزار می‌شود شرکت کنم. لازم به یادآوری است که بنده در دوران دانشجویی، در طول سال‌های ۳۶ تا ۴۰، در فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم و سپس نهضت آزادی ایران حضور فعال داشتم و فعالان دانشجویی و آقای بنی صدر از نزدیک با بنده آشنایی داشتند.

برنامه کنگره در روزهای دهم تا پانزدهم دیماه ۱۳۴۱ اعلام شده بود. روز قبل از آن به همراه

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «اندیشه پویا» - ۱۳۹۵/۱/۳۰

دو تن از نمایندگان فدراسیون آلمان که در شهر اشتوتگارت مقیم بودند به شهر لوزان رفتیم. بتدریج نمایندگان فدراسیون‌های مختلف از جمله پاریس وارد لوزان شدند. حضور تاثیرگذار دکتر علی شریعتی از فدراسیون فرانسه به همراه همسرشان خانم دکتر پوران شریعت رضوی و فرزندان خردسال ایشان از جمله دکتر احسان شریعتی که حدود ۳ سال سن داشت در حاشیه کنگره از خاطرات به یاد ماندنی این کنگره است. در این کنگره نمایندگان رسمی فدراسیون‌های آمریکا، آلمان، سوئیس، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اتریش و جمعی نیز به عنوان ناظر و مشاور و همچنین نمایندگان سازمان‌های کنفرانس بین‌المللی دانشجویان (ISC) و اتحادیه‌های دانشجویی کشورهای مختلف حضور داشتند. (حمید شوکت - ۹۷) در اولین جلسه افتتاحیه کنگره رئیس انجمن دانشجویان ایرانی مقیم لوزان بعنوان مهماندار کنگره به کلیه نمایندگان و شرکت کنندگان در کنگره و با حضور بنده و آقای جزایری نمایندگان دانشگاه تهران که برای اولین بار در این کنگره شرکت کرده بودیم شادباش گفت و در این لحظه دو حلقه گل زیبا از طرف هیات مهماندار به گردن نمایندگان دانشگاه تهران آویخته شد. ارائه احساسات شدید و گرمی که از طرف اعضای کنگره نسبت به نمایندگان دانشگاه تهران ارائه می‌شد نشان از ارجمندی، ستایش و احترام شایسته کنگره نسبت به مبارزات درخشان دانشجویان دانشگاه‌های ایران بود و صحن کنگره را طوفانی از شور و هیجان در خود غرق کرده بود (حمید شوکت ۴۶۷). پس از رسیدگی به اعتبار نامه‌ها و رسمیت کنگره که به ریاست آقای حسن لباسچی به نام دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران و به نام شهدای جنبش دانشجویی ایران آغاز به کار کرد، در قسمت بعد برنامه کنگره که به خواندن پیامها اختصاص داشت ابتدا پیام دانشجویان دانشگاه تهران به کنگره لوزان توسط اینجانب قرائت شد، که کنگره را به دریایی از شور و احساس مبدل ساخت (حمید شوکت ۴۶۸). در اینجا لازم است تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند در خصوص جریان تهیه این پیام توضیح بدهم. این پیام در همان فضای کنگره با اصرار و پیگیری بنده توسط زنده یاد دکتر علی شریعتی تنظیم و نهایی شد. این پیام که حدود ۵/۴ صفحه کتاب را به خود اختصاص داده است (حمید شوکت ۴۸۳-۴۷۹) حاوی محورهایی است که گفتمان و دیدگاه‌های جنبش دانشجویی را در آن دوران به تصویر می‌کشد که جا دارد به همین مناسبت باز نشر شود. در این پیام آمده است، «امروز دانشگاه تهران تنها کارخانه دیپلم سازی نیست، سنگری است که تاریخ ما و آینده ما و سرنوشت ملت ما چشم بدان دوخته است.» در قسمت پایانی پیام، که فضای سیاسی - اجتماعی

آن دوران را نشان می‌دهد، چنین می‌خوانیم: «ما در اینجا سوگند یاد می‌کنیم که به ملت خویش و به تاریخ خویش ثابت خواهیم کرد که در جهاد مقدس وی پیش از آن که دانشجو باشیم سربازانی صمیمی و مصمم هستیم. ما در اینجا پیمان می‌بندیم و سوگند یاد می‌کنیم که داستان خونینی را که پرچمدار اسیر ما دکتر محمد مصدق در سرزمین ما آغاز کرده است به پایان خواهیم برد.»

در قسمت بعدی کنگره کمیسیون‌های مختلف تشکیل گردید تا در خصوص پیامها و قطع نامه‌های کنگره، خط مشی و برنامه، روابط بین‌الملل، اساسنامه و امور سازمانی بررسی و طرح‌های خود را تهیه کردند و برای تصویب در جلسات کنگره ارائه کردند که تفصیل آنها در گزارش‌های مکتوب کنگره لوزان آمده است.

در یکی از جلسات قبل از طرح مصوبات کنگره آقای جزایری نماینده دیگر دانشگاه تهران گزارشی از مبارزات دانشجویان دانشگاه تهران در سال‌های گذشته و به ویژه در یکسال قبل ارائه کرد که بازتابی از فداکاری‌ها و اقدامات با ارزش دانشجویان ایرانی در مبارزه با رژیم شاه بود و با شور هیجان مورد استقبال اعضای کنگره قرار گرفت (حمید شوکت ۴۷۴). شایان ذکر است که بعد از کنگره لوزان بنده آقای جزایری را ندیده‌ام و به ویژه در سال‌های بعد از انقلاب اثری در عرصه اجتماعی از او در ایران نبوده است.

در جلسات پایانی کنگره قطع نامه‌ها و پیام‌های کنگره که تهیه شده بود ارائه گردید. در بین پیام‌ها، پیام به دکتر محمد مصدق جلب توجه می‌کند که در آن آمده است: «نسلی که امروز تصمیم گرفته است که کاخ ننگین ستم را در وطن خویش فرو کوبد و خیمه تیره استعمار را فرود آورد، تاریخ خویش را به نام تو آغاز می‌کند...، به تو اعلام می‌کنم که بنایی را که پی ریختی می‌سازیم، جهادی را که آغاز کردی به پایان می‌بریم و دیوارهای استبداد را که شکافتی فرو می‌ریزیم ما اطمینان داریم دست‌های جوانی که امروز در دو دست پیر و توانای تو به پیمان جای می‌گیرند مسیر تاریخ ما را عوض خواهند کرد.» (حمید شوکت - ۵۰۵). همچنین در پیام‌های جداگانه‌ای نیز کنگره به «دانش آموزان و دانشجویان ایران» و به «ملت ایران» صادر کرد.

صف بندی سیاسی در کنگره

در این کنگره دو طیف ملی و اسلامی و چپ مارکسیست در مقابل هم صف آرایی کرده بودند. محور شاخص طیف ملی و اسلامی دکتر علی شریعتی از فدراسیون فرانسه و محور

شاخص طیف چپ مارکسیست پرویز نیکخواه از فدراسیون انگلیس بود. در همان فضای گفت و گوی پرتنش که در جریان مذاکرات وجود داشت بنده از رئیس جلسه، وقت صحبت خواستم و در صحبت کوتاهی با این مضمون: که ما دانشجویان اگر نتوانیم حول محورهای مشترک اتحاد و همکاری داشته باشیم از توده مردم چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم؛ سپس از اعضای کنگره خواهش کردم بایستند و با هم شعار دانشجویان دانشگاه تهران «اتحاد، مبارزه، پیروزی» را با صدای بلند سه بار تکرار کنند (حمید شوکت - ۴۷۸). این توضیحات و پیوند با شعار دانشجویان دانشگاه تهران زمینه همکاری بیشتری را در فضای این کنگره، و دوام فعالیت کنفدراسیون را برای حداقل دو سال بعد فراهم ساخت و بر این اساس کنگره لوزان را کنگره وحدت نامگذاری کردند.

حذف نام دکتر شریعتی در گزارش‌ها

در آثاری که برای تاریخچه کنفدراسیون تهیه و منتشر شده است از جمله اثر ارزشمند آقای حمید شوکت نام و حضور دکتر شریعتی را نه تنها در کنگره لوزان که حضور و جایگاه برجسته‌ای داشت و همه شاهد بودیم، بلکه از کنگره پاریس که او براساس گزارش خانم دکتر پوران شریعت رضوی همسر محترم ایشان در کتاب «طراحی از یک زندگی» (چاپخس ص ۷۴) نقش پررنگی در تبیین خط مشی کمیسیون‌ها و نوشتن اعلامیه‌ها و رفع اختلافات بین اعضای آن کنگره را داشت نیز بکلی حذف شده است. می‌دانیم که نویسندگان این آثار از جریان چپ کنفدراسیون هستند که منابع و اطلاعات کنفدراسیون را در اختیار داشته‌اند، طبیعی است که هم به لحاظ اندیشه و هم به لحاظ نقشی که دکتر شریعتی در اروپا و به ویژه از سال ۱۳۴۳ که به ایران بازگشتند در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران داشت با او موافق نباشند. زیرا افکار و آثار او نسل جوان و دانشجوی ایرانی را در داخل و خارج از کشور تحت تاثیر عمیق خود قرار داد و دیگر زمینه اجتماعی برای عرضه افکار جریان چپ مارکسیست چون گذشته فراهم نبود. اما چرا اینچنین تحریف تاریخ و حذف نام و حضور رسمی او در کنگره‌های کنفدراسیون؟!

تحولات درونی کنفدراسیون :

مروری اجمالی به گزارش‌های منتشر شده در خصوص فعالیت‌های کنفدراسیون بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ نشان می‌دهد که اختلاف بر سر خط‌مشی و مسئله رهبری سازمان کنفدراسیون از همان کنگره لندن در دیماه ۱۳۳۹ میان گرایش‌های سیاسی خارج از کشور وجود داشته است. در بین نیروهای جبهه ملی جریان مذهبی با طیف چپ تفاهم نداشتند و مجموعه با حزب توده که

از سازمان و پشتیبانی‌های احزاب کمونیستی شرق بهره‌مند بودند، رقاب داشتند. اما در سال‌های بعد که طیف انقلابی حزب توده با گرایش انقلابی مائوئیستی از حزب توده انشعاب کردند تقابل‌های جدیدی به وجود آمد. اما تا کنگره چهارم حضور چشمگیر نیروهای ملی و اسلامی جبهه ملی همانگونه که در خصوص کنگره لوزان توضیح داده شد یک نوع تعامل و همکاری با نیروهای چپ مارکسیست شکل گرفته بود و موجب تداوم فعالیت کنفدراسیون شده بود. اما به دلایلی که به اختصار به آن اشاره خواهیم کرد؛ ابتدا نیروهای ملی و مسلمان که در جبهه ملی خارج از کشور با جریان چپ مارکسیست آن در تقابل قرار گرفته بود از فعالیت کنفدراسیون کناره‌گیری و یا حذف شد. بعد از کنگره چهارم عملاً جریان چپ انقلابی مارکسیست کنترل کامل کنفدراسیون را در اختیار گرفت که در مواضع و اقدامات آنها؛ که به تدریج محدود شد کاملاً منعکس می‌باشد. شاید بتوان علل تضعیف و توقف فعالیت کنفدراسیون در سال ۱۳۵۳ را در دو بخش عوامل درونی و بیرونی به شرح زیر مورد ارزیابی قرار داد:

عوامل درونی:

- یکی از عوامل اصلی درونی، تضاد میان خط‌مشی اعلام شده کنفدراسیون که به دفعات به عنوان یک سازمان صنفی توصیف می‌شد و تصریح می‌کردند که به هیچ حزب و گروهی وابستگی ندارد اما عملاً کنفدراسیون فضای درگیری گروه‌های سیاسی بود.

- زمینه‌های فرهنگ استبدادی عامل اصلی همه گروه‌های اجتماعی است که موجب تکروی، خودخواهی، گروه‌گرایی و نداشتن روحیه کار جمعی بر پایه اهداف و برنامه‌های مشترک است. این واقعیت‌ها کنفدراسیون را به ویژه بعد از کنگره چهارم از اهداف طبیعی خود که بایستی اهداف یک تشکل صنفی را در راستای منافع ملی دنبال کند، منحرف کرد و عملاً پایگاه اجتماعی جریان چپ انقلابی مارکسیست شد و بنابراین همه نیروهای ملی و اسلامی چون ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران را حذف کرد.

جالب است آقای ابوالحسن بنی‌صدر خود در دیماه سال ۱۳۴۲ به عنوان نماینده دانشگاه تهران در کنگره لندن شرکت می‌کند و مورد استقبال قرار می‌گیرد (حمید شوکت - ۱۰۸) اما در کنگره چهارم که در دیماه ۱۳۴۳ در کلن آلمان برگزار می‌شود به همکاری خود ادامه نمی‌دهد. یکی از دلایل عدم همکاری آقای بنی‌صدر مخالفت با پیوستن کنفدراسیون به اتحادیه بین‌المللی دانشجویان (IUS) بود که از سیاست‌های دولت شوروی حمایت می‌کرد. (حمید شوکت -

۱۰۹). در شرایطی که جریان چپ مارکسیست در کنفدراسیون مسلط شده بود جناح مذهبی جبهه ملی از کنفدراسیون اخراج شد. مصطفی چمران که قبلاً در خرداد سال ۱۳۴۱ در نهمین مجمع عمومی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در دانشگاه برکلی کالیفرنیا به عنوان نخستین عضو افتخاری و دانی آن سازمان برگزیده شده بود پس از نوشتن مقاله‌ای در سال ۱۳۴۷ با عنوان "خداپرستی و ماتریالیسم" در ماهنامه نبرد دانشجو ارگان انجمن دانشجویان ایرانی در شمال کالیفرنیا، در شانزدهمین کنگره سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا که در شهریور ۱۳۴۸ در شهر برکلی کالیفرنیا تشکیل شد، عضویت افتخاری چمران را در آن سازمان لغو کرد (حمید شوکت - ۱۱۰)

سازمان کنفدراسیون به ویژه بعد از کنگره چهارم با حذف و کناره‌گیری نیروهای ملی و مسلمان عملاً با قطع ارتباط با جنبش ملی و اسلامی ایران در اختیار جریان چپ مارکسیست انقلابی قرار گرفت بطوری که بعد از کنگره چهارم در سال ۱۳۴۳ که پیام کوتاهی برای آیت‌اله خمینی ارسال کرد تا کنگره سیزدهم یعنی بیش از هفت سال به رغم نقش ایشان و نیروهای اسلامی در تحولات داخلی و حتی خارج از کشور از صدور پیام کوتاه نیز به ایشان خودداری کرد (حمید شوکت - ۲۵۴) و در این مدت به جای توجه به آنچه در ایران می‌گذشت و پیوند با فرهنگ و نیازهای مردم ایران، متمرکز بر قطعنامه‌های مفصل پیرامون "مبارزات خلق‌های آنگولا، موزابیک، گینو و..." بود (حمید شوکت - ۲۵۵)

سوابق نشان می‌دهد که به همین علت بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۳ که عملاً با انشعاب درونی فعالیت کنفدراسیون متوقف می‌شود کنگره‌ها عموماً در شهر فرانکفورت که پایگاه این جریان بود برگزار می‌شد.

عوامل بیرونی:

علاوه بر عوامل درونی، عوامل دیگری خارج از کنفدراسیون زمینه‌های محدودیت فعالیت و کاهش پایگاه اجتماعی کنفدراسیون را در بین دانشجویان ایرانی در خارج کشور فراهم ساخت. - شکل‌گیری و توسعه فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا: سال ۱۳۴۲ که بنده به آلمان رفتم زمینه‌های تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا در شهر گیسن آغاز شد و در سال ۱۳۴۴ با تشکیل اولین نشست فعالیت گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا آغاز شد و اولین نشریه آن با عنوان "اسلام مکتب مبارز" منتشر گردید و این

نهاد دانشجویی تا سال ۵۷ فعالیت گسترده‌ای در سطح اروپا و خاورمیانه داشت. همان سال ۱۳۴۱ در آمریکا نیز انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا به همت آقای دکتر مهدی بهادی‌نژاد و جمع دیگری از دانشجویان مسلمانان ایرانی و سایر کشورهای اسلامی تشکیل شد. در سال ۱۳۴۵ که آقای دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران از فعالیت های خاورمیانه به آمریکا برگشتند بتدریج گروه فارسی زبان انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا نیز شکل گرفت که فعالیت گسترده‌ای در دانشگاه‌های آمریکا تا پیروزی انقلاب داشتند. بطور طبیعی توسعه فعالیت فرهنگی - اجتماعی و تا حدودی سیاسی این نهادهای اجتماعی که با فرهنگ بومی کشور پیوند داشت پایگاه اجتماعی کنفدراسیون را تضعیف می‌کرد.

- تشکیل نهضت آزادی ایران خارج از کشور در سال ۱۳۴۱ و پیگیری تاسیس نهادهای فرهنگی - اجتماعی در اروپا و آمریکا برای دانشجویان ایرانی و آغاز فعالیت علنی از سال ۱۳۵۱ با انتشار نشریه پیام مجاهد و تقویت ارتباط با مبارزات داخل کشور و ارتباط نزدیک با آیت الله خمینی در نجف هماهنگونه که به تفصیل در جلد دوم خاطرات آقای دکتر ابراهیم یزدی «شصت سال صبوری و شکوی»، انتشارات کویر، ۱۳۹۴، آمده است بتدریج فعالیت کنفدراسیون را در خارج از کشور محدود به جریان چپ انقلابی مائوئیست کرد که عملاً ارتباطی با مبارزات اسلامی داخل کشور نداشت.

- انعکاس آثار مکتوب و صوتی سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد و انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های ایران بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ در خارج از کشور که بطور گسترده توسط انجمن‌های اسلامی دانشجویان توزیع می‌شد؛ نقش مؤثری در تغذیه فکری دانشجویان خارج از کشور داشت و موجب تقویت فکری و بی‌نیازی به ادبیات چپ مارکسیستی کنفدراسیون و احزاب چپ مقیم خارج از کشور می‌شد. شاید دلیل حذف نام و حضور دکتر علی شریعتی توسط نویسندگان تاریخچه کنفدراسیون در کنگره‌های پاریس و لوزان واکنش طبیعی به این نقش تأثیرگذار دکتر شریعتی در بین دانشجویان به ویژه در خارج از کشور باشد.

- سرکوب سازمان‌های انقلابی اعم از مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق بعد از سال‌های ۱۳۵۰ و همچنین شکست گفتمان فعالیت مسلحانه و انقلابی در سطح جهانی شاید عامل دیگری برای فروپاشی و انشعاب در درون سازمان کنفدراسیون قابل بررسی و ارزیابی باشد. - اما عامل مهم دیگری که در تضعیف و نهایتاً توقف فعالیت کنفدراسیون مؤثر واقع شده

است تصمیم دادستانی ارتش در اواخر سال ۱۳۴۹ است که به استناد قانون سال ۱۳۱۰ مبنی بر ممنوع بودن فعالیت کمونیست‌ها فعالیت کنفدراسیون را غیرقانونی اعلام کرد و ساواک دانشجویان عضو کنفدراسیون و خانواده‌های آنان را زیر فشار قرار داد و از این طریق علاوه بر نفوذ در تشکیلات کنفدراسیون، که در اسناد منتشر شده ساواک منعکس شده است. برای اعضای آن محدودیت‌ها و هزینه‌هایی فراهم کرد.

جمع بندی

بررسی سوابق جنبش دانشجویی در ایران و خارج از کشور نشان می‌دهد که این جنبش همواره از شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه متأثر بوده و در عین حال تعامل نیز داشته است. در شرایطی که فضای فعال اجتماعی ایران در اختیار حزب توده بوده است (قبل و بعد از شهریور ۱۳۲۰) فضای فرهنگی - اجتماعی دانشگاه‌های ایران بیشتر به افکار مارکسیستی تمایل داشته است. در دهه سی و در دوران نهضت ملی ایران که جبهه ملی تشکیل می‌شود بتدریج سازمان‌های دانشجویی به جبهه ملی متمایل می‌شود. بعد از شهریور بیست که فعالیت روشنفکران دینی توسط مهندس بازرگان، آیت‌اله طالقانی و دکتر سحابی آغاز می‌شود، بتدریج فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌های ایران نیز توسعه پیدا می‌کند. بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ که با تعامل تعالی بخش روشنفکران دینی با روحانیون مبارز به ویژه آیت‌اله خمینی وارد عرصه مبارزات سیاسی - اجتماعی می‌شوند بتدریج جنبش اجتماعی ایران با توده مردم نیز پیوند می‌خورد و دانشجویان مسلمان نیز از این پیوند و تعامل استقبال می‌کنند.

بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ که گفتمان مبارزه مسلحانه و انقلابی مورد توجه فعالان سیاسی ایران قرار می‌گیرد و به ویژه عرضه آثار فکری دکتر شریعتی بین سال‌های ۵۲ - ۴۸، جنبش دانشجویی ایران نیز متأثر از این گفتمان انقلابی شده است. در سال‌های بعد از انقلاب نیز همین روند تداوم داشته است که می‌تواند در فرصت دیگری مورد بررسی قرار گیرد.

به نظر می‌رسد سرگذشت و سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان نیز از همین روند پیروی کرده باشد. در اوج فعالیت‌های جبهه ملی دوم پس از تحولات سیاسی سال ۱۳۳۹ ابتدا در خارج از کشور کنفدراسیون دانشجویان متأثر از جبهه ملی (نیروهای ملی و مسلمان) و جریان حزب توده که در خارج از کشور حضور فعال دارد قرار می‌گیرد و تا کنگره چهارم همکاری ادامه پیدا می‌کند. اما بتدریج بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که روحانیون مبارز وارد عرصه

سیاسی می‌شوند، دانشجویان ملی و مسلمان خارج از کشور با پیروی از گفتمان روشنفکران دینی فعالیت خود را هماهنگ با تحولات داخل کشور توسعه می‌دهند. پیامد این روند موجب محدود شدن زمینه فعالیت جریان چپ مارکسیست انقلابی و توسعه فعالیت نهادهای اجتماعی مرتبط با روشنفکران دینی در خارج از کشور و تربیت کادرهایی می‌شود که در مدیریت انقلاب در خارج و داخل کشور نقش تعیین کننده پیدا می‌کنند و بسیاری از آنها در مدیریت دولت‌های بعد از انقلاب در جایگاه وزرا و مدیران نقش کلیدی ایفا کرده و می‌کنند.

خوشبختانه برخی تدوین کنندگان سوابق تاریخی کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران، امروز خود به این واقعیت تاریخی اذعان دارند که توقف فعالیت کنفدراسیون در سال ۱۳۵۳ به دلیل عدم توجه و گسست نظری و عملی آنان به فرهنگ بومی و تحولات داخلی کشور بوده است.

آقای حمید شوکت در صفحات ۲۵۹ - ۲۵۱ کتاب خود از جمله تاکید می‌کند که:

« کنفدراسیون هر چند از آیت‌اله خمینی همواره به نیکی و احترام یاد نمود، اما هیچ‌گاه سخنی از جنبش اسلامی که او مبلغ و محور آن بود به میان نکشید در اظهار نظرهای کنفدراسیون از تاثیر اجتماعی این حرکت بر وجدان عمومی جامعه و نقشی که در تشکل جوانان ایفا می‌کرد، حرف و سخنی در میان نبود محتوای پیام کوتاه کنگره سیزده و چهارده کنفدراسیون به آیت‌اله خمینی ... حاوی هیچ نکته برجسته‌ای نبود. نکته‌ای که نشان از آگاهی کنفدراسیون به تضاد میان خواسته‌های سازمانی عرفی با باورها و اندیشه رهبر جنبش اسلامی، بلکه حاصل نادیده انگاردن حرکت اسلامی و چه بسا انکار آن در ایران بود.»

عبرت‌ها و آموزه‌های سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی می‌تواند برای نسل امروز و فردای جامعه ما و پیشگیری از هزینه‌های سنگینی که بعلت عدم توجه به تجربیات تاریخی پرداخت می‌شود، مفید باشد.

تعامل بازرگان با مطهری^۱

آشنایی و همکاری آیت‌الله مطهری با مهندس بازرگان و روشنفکران مذهبی چگونه آغاز و تا انقلاب سال ۵۷ ادامه داشته است؟

سابقه آشنایی و همکاری نزدیک استاد شهید مطهری با زنده‌یاد مهندس بازرگان بخشی از پروژه تعامل تعالی‌بخش روشنفکران دینی با روحانیت حوزه را تشکیل می‌دهد که بررسی سیر تحول آن در سال‌های قبل و بعد از انقلاب برای تحلیل رخداد‌های تاریخی بسیار آموزنده است. ظاهراً این ارتباط و همکاری‌ها از همان سال‌های ۱۳۳۴ که شهید مطهری از قم به تهران می‌آیند آغاز شده است. بنده در سال ۱۳۳۶ که دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم در جلسات سخنرانی انجمن اسلامی دانشجویان با ایشان آشنا شدم. همکاری استاد مطهری در دهه سی با مهندس بازرگان و روشنفکران دینی آنقدر نزدیک بوده است که مهندس بازرگان بعد از آزادی از زندان‌های سال‌های ۳۴ و ۳۵ دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی که در پی تحلیل ریشه مشکلات همکاری‌های جمعی روشنفکران اقدام به تشکیل نهاد اجتماعی "متاع" (مکتب - تربیتی - اجتماعی - عملی) می‌دهد؛ مرحوم مطهری یکی از دعوت‌شدگان خاص آن جمع است که منشاء تأسیس بسیاری از نهادهای مدنی دهه‌های سی و چهل چون انجمن اسلامی مهندسین (۱۳۳۶) و انجمن اسلامی پزشکان (۱۳۳۷) و انجمن اسلامی معلمان (۱۳۳۷) و شرکت سهامی انتشار (۱۳۳۸) و... بوده است و این همکاری تا ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ که استاد پس از شرکت در جلسه متاع و به هنگام خروج از منزل مرحوم مهندس عزت‌اله سبحانی واقع در خیابان فخرآباد شهید می‌شود، ادامه داشته است. حتی افراد نزدیک به آنان از فعالیت و اعضای این نهاد اجتماعی باخبر نبودند. جزئیات سوابق تاریخی متاع در اسناد تاریخی آمده است و علاقمندان می‌توانند به آن اسناد مراجعه کنند.

نگاهی به مجموعه آثار شهید مطهری نشان می‌دهد که عموماً این آثار حاصل سخنرانی‌های آن مرحوم در جلسات انجمن اسلامی مهندسین است و پس از سال ۱۳۵۳ که ساواک فعالیت این نهاد مدنی را متوقف می‌سازد این سخنرانی‌ها در جلسات انجمن اسلامی پزشکان ادامه پیدا می‌کند.

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته‌نامه «صدآ» - ۱۳۹۵/۲/۱۱

تاریخ تحولات فرهنگی - اجتماعی در دهه‌های سی، چهل و پنجاه نشان می‌دهد که روشنفکران دینی به ویژه مهندس بازرگان با شهید مطهری ارتباط، همکاری نزدیک و تعامل تعالی‌بخش داشته‌اند و در برخی مقاطع چون دفاع از دکتر علی شریعتی که به ناحق از سوی متحجرین حوزه در دهه پنجاه مورد تهاجم قرار گرفته بود، نامه‌های مشترکی امضا کرده‌اند که سوابق آن در اسناد تاریخی آمده است. یکی از آثار این همکاری‌ها پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ برگزاری جلسات هم‌اندیشی بین روشنفکران دینی و روحانیون برجسته حوزه است که بنده به عنوان عضو انجمن اسلامی دانشجویان در آن جلسات حضور داشتم و از نزدیک شاهد این تعامل بودم. حاصل آن جلسات، که به ابتکار انجمن اسلامی مهندسين و مدیریت مهندس بازرگان برگزار شد، مقالاتی است که به صورت کتاب «مرجعیت و روحانیت» در سال ۱۳۴۱ منتشر شد. مقدمه کتاب و مقاله مهندس بازرگان و مقالات روحانیون از جمله استاد مطهری در این اثر ارزشمند که همان موقع به عنوان کتاب سال معرفی شد و آثار اجتماعی آن، نمودار سطح همکاری نزدیک استاد مطهری با روشنفکران دینی است. این همکاری‌های گسترده تاریخی زمینه‌های همکاری در مدیریت انقلاب اسلامی را در سال ۵۷ فراهم ساخت.

با بررسی تحولات منتهی به انقلاب، چه تئورسین‌هایی را می‌توان در طول این دوران برشمرد و چه تمایزی در کیفیت و اثرگذاری آن‌ها وجود داشته است و استاد مطهری چه جایگاهی در میان آن‌ها داشت؟ ایشان را می‌توان به مثابه تئورسین سیاسی معرفی کرد یا نیازمند تعریف یا واژه جدیدی در رابطه با او هستیم؟

همان‌گونه که توضیح داده شد روشنفکران دینی با روحانیون مبارز در طول چند دهه قبل از سال ۵۷ به ویژه بعد از رخداد‌های سال ۱۳۴۱ تعامل تعالی‌بخش داشته‌اند که در اسناد تاریخی سوابق آن آمده است. علاوه بر پیشگامان روشنفکران دینی چون مهندس بازرگان، نسل بعدی آنان به ویژه دکتر علی شریعتی به لحاظ نظری در زمینه‌سازی فرهنگی - اجتماعی انقلاب سال ۵۷ نقش تاثیرگذار و عمده‌ای ایفا کردند. در کنار روشنفکران دینی روحانیونی که ارتباط فرهنگی - اجتماعی با سران نهضت آزادی ایران داشتند چون شهید مطهری، شهید بهشتی و ... هم به لحاظ نظری و هم عملی در مدیریت انقلاب نقش مؤثری داشتند. نقش روشنفکران به ویژه روشنفکران دینی را می‌توان بیشتر در مدیریت انقلاب و تأثیرگذاری در اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی، و نقش روحانیون مبارز به ویژه آیت‌اله خمینی را بیشتر در بسیج توده‌های مردم که نقش اصلی در

انقلاب داشتند مورد ارزیابی قرار داد.

نقش استاد مرتضی مطهری در رخدادهای مدیریت انقلاب را از دو جنبه می‌توان مورد بررسی قرار داد. جنبه اول ریشه و ارتباط شهید مطهری با حوزه است که نقش او را در حاشیه رخدادهای بعد از سال ۱۳۴۱ و برنامه‌های آیت‌اله خمینی و هیئت‌های مؤتلفه می‌توان مشاهده کرد که او همواره مورد مشورت بوده است، اما در مقطع سال ۵۷ که تحولات داخلی در حال شکل‌گیری بود؛ موضع سیاسی شهید مطهری کاملاً روشن است. او باور داشت که رهبری انقلاب اختصاصاً بایستی در اختیار روحانیت و شخص آیت‌اله خمینی باشد.

شاید بهترین نشانه چنین تمایلی بررسی متن سخنرانی استاد مطهری است که قرار بود به مناسبت ۱۵ شعبان (۲۹ تیر ماه ۵۷) در اجتماعی که به دعوت رهبران نهضت آزادی قرار بود در زمینی واقع در تقاطع خیابان ولیعصر - طالقانی (امروز ساختمان تجاری متعلق به دانشگاه امام صادق) برگزار شود، ارائه کند؛ که البته ساواک از برگزاری آن جلوگیری کرد و آقایان مهندس بازرگان و مهندس صباغیان را در این ارتباط بازداشت کرد. متن این سخنرانی بعداً با عنوان «نهضت‌های اسلامی صدساله» توسط ایشان منتشر شد. موضع‌گیری سیاسی شهید مطهری در این سخنرانی برای جا انداختن رهبری روحانیت کاملاً مشهود است. البته بعد از عزیمت آیت‌الله خمینی از نجف به پاریس در معیت آقای دکتر ابراهیم یزدی در آبان ماه سال ۵۷ و سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و پیام‌های ایشان در پاریس و اعلام مواضع ایشان که در راستای مطالبات ملت ایران بود، مردم در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا با شعار «نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی» و «مرگ بر شاه» رهبری آیت‌الله خمینی را با صدای بلند در رسانه‌ها به گوش جهانیان رساندند و پس از این فرماندم است که شاه گفت: «صدای انقلاب مردم را شنیدم.»، اما جنبه دیگر ریشه آیت‌الله مطهری تأثیرات چند دهه همکاری نزدیک با روشنفکران دینی به ویژه با مهندس بازرگان، دکتر یداله سبحانی و آیت‌اله طالقانی در تصمیمات سیاسی مدیریت انقلاب و ارائه نگاه اجتماعی روشنفکران دینی از معارف اسلامی به طور مشخص تاکید بر آزادی و حقوق اساسی ملت برای تعیین سرنوشت خود و به طور خلاصه برداشت رحمانی از اسلام است که در سخنرانی‌ها و مقالات ارائه شده آن مرحوم در مدت حدود سه ماه پس از پیروزی انقلاب نیز منعکس است. به همین جهت شهید مطهری جهت حضور روشنفکران دینی و ملی در شورای انقلاب و انتخاب مهندس بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت که با واقع‌بینی صورت گرفت، نقش کلیدی

داشت.

همان‌گونه که توضیح داده شد استاد مرتضی مطهری هم ریشه در روحانیت و هم ریشه در روشنفکران دینی داشت و لذا جایگاه او را می‌توان محصول تعامل تعالی‌بخش روشنفکران دینی با روحانیت حوزه و پلی بین این دو نهاد اجتماعی مورد ارزیابی قرار داد. با توضیحاتی که ارائه شد تولیدات فکری شهید مطهری در تقویت فرایند تعامل روشنفکران دینی با روحانیت حوزه نقش مؤثری داشته است و از این بابت مکمل تلاش‌های فرهنگی - اجتماعی روشنفکران دینی و نهضت آزادی ایران بوده است.

گفته شده است که از همان ابتدای انقلاب و به بیان بهتر در ماه‌های منتهی به بهمن ۵۷، مخالفت‌هایی با مهندس بازرگان و نهضت آزادی وجود داشته است. شهید مطهری در این رابطه چه دیدگاهی داشت؟

جریان چپ مارکسیست به طور مشخص حزب توده که تمام سازمان و امکانات خود را قبل از انقلاب در ایران مستقر کرده بود و به قول کیانوری شعار «مرگ بر لیبرال» را برای برخورد با رهبران نهضت آزادی ایران همان موقع آماده کرده بودند، با جلب همکاری جریانی در حوزه که همان برداشت‌های شیخ فضل‌اله نوری را از اسلام داشت و به طور طبیعی با نگاه روشنفکران دینی و به طور مشخص دیدگاه‌های رهبران نهضت آزادی موافق نبودند، زمینه‌های این برخوردها به تدریج مدیریت شد. دیدگاه نهضت آزادی در واقع همان مطالبات تاریخی ملت از انقلاب مشروطه و نهضت ملی ایران بوده است که در شعارهای مردم در انقلاب اسلامی یعنی آزادی، استقلال و حاکمیت ملت بر پایه ارزش‌های اسلامی تبلور یافت؛ شهید مطهری که با این برداشت‌های رهبران نهضت آزادی به ویژه مهندس بازرگان از نزدیک آشنایی داشت هم خود معرف آن‌ها جهت قبول مسئولیت بود و تا پایان عمر نیز از آنان حمایت کرد و همان‌گونه که توضیح داده شد پس از شرکت در جلسه «متاع» در کنار رهبران نهضت آزادی به هنگام خروج از منزل مهندس سحابی، به شهادت رسید.

دیدگاه استاد مطهری در بستر زمان نسبت به کابینه مهندس بازرگان دچار چه تغییر و تحولاتی شد و متقابلاً چه تغییراتی در نگاه مهندس بازرگان و یاران ایشان نسبت به شهید مطهری به وجود آمد؟

رهبران نهضت آزادی ایران به ویژه مهندس بازرگان بر پایه وجوه مشترك نظری در طول چند

دهه با شهید مطهری همکاری نزدیک داشتند و بنده هیچگونه قرینه‌ای در تغییر دیدگاه‌های شهید مطهری نسبت به رهبری نهضت آزادی به ویژه در طول حدود سه ماه بعد از پیروزی انقلاب به یاد ندارم.

پس از استعفای مهندس بازرگان رویکرد و دیدگاه نسبت به ایشان و طیف هوادرشان به مرور دچار دگرگونی‌هایی شد. حیات شهید مطهری تا چه میزان می‌توانست از این دست صف‌بندی‌ها و برخوردها جلوگیری کند؟

تمام سوابق تاریخی، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نشان می‌دهد جریان تاریخی که با گفتمان رهبران نهضت آزادی ایران موافق نبودند در غیاب شخصیت‌های تأثیرگذاری چون شهید مطهری و شهید بهشتی و... به تدریج زمینه‌های محدودیت برای فعالیت نهضت آزادی فراهم کرده‌اند، غافل از آن‌که این گفتمان همان مطالبات تاریخی ملت ایران است که بر پایه فرهنگ بومی و ارزش‌های اسلامی و تجربیات تاریخی ایران و دستاوردهای بشری شکل گرفته و به تدریج با رشد و آگاهی مردم، همان‌گونه که در سیر تحولات سه دهه اخیر شاهد بوده‌ایم، توسعه یافته و خواهد یافت. بدیهی است همان‌گونه که اشاره شد حضور شخصیت‌های چون شهید مطهری و شهید بهشتی می‌توانست از این گونه محدودیت‌ها جلوگیری کند.

مشی سیاسی استاد مطهری به گونه‌ای بود که هم با اعضای نهضت آزادی ارتباط نزدیکی داشت و هم با جمعیت موتلفه رابطه حسنه‌ای داشت و به عبارت دیگر نقطه مشترک راست مدرن و راست سنتی بود. ایشان چگونه به این موقعیت رسیده بود که مورد توجه این دو گروه قرار داشت؟ با شهادت استاد مطهری به نظر می‌رسد دیگر فردی نبود که مورد وثاقت این دو گروه مهم باشد و همین فقدان را می‌توان یکی از عوامل افزایش اختلافات و فاصله در بین این دو گروه دانست. شما چه تحلیلی در این خصوص دارید؟

جایگاه و پایگاه اجتماعی استاد مطهری مسبوق به چند دهه تلاش‌ها و همکاری‌های فرهنگی و اجتماعی و شناخت ایشان از شخصیت‌های روشنفکران دینی و اسلام سنتی بوده است. بعد از شهادت این شخصیت‌ها همان‌گونه که توضیح داده شد طیف جریان‌هایی که با دیدگاه‌های رهبران نهضت آزادی موافق نبودند زمینه‌های اختلاف و محدودیت برای فعالیت آن‌ها را فراهم ساختند.

در دهه ۹۰، فکر می‌کنید روحیات، مشی و گرایش‌ات شهید مطهری در چه فرد یا افرادی

باز تولید شده است؟ چرا که دائماً از احساس نیاز به مطهری زمان گفته می‌شود.

در بین عالمان دینی که در سال‌های بعد از انقلاب در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها تربیت شده‌اند شخصیت‌های زیادی حضور دارند که امروز منادی همان گفتمان اسلام رحمانی شهید مطهری هستند که بر آزادی، دموکراسی و حقوق بشر بر پایه آیات محکم قرآن و سنت پیامبر و روش ائمه علیهم السلام تأکید می‌کنند؛ شما می‌توانید نمونه این شخصیت‌ها را در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه امروز ما مشاهده کنید که با شجاعت و صداقت همان گفتمان را در عرصه عمومی مطرح و پیگیری می‌کنند.

مواضع سیاسی علی مطهری در سال‌های اخیر را تا چه اندازه منبعث از آراء و نظرات پدرشان می‌دانید و اگر استاد مطهری زنده بود آیا به نظرتان در موضع‌گیری سیاسی همانند علی مطهری و شبیه او عمل کرد؟

استاد مرتضی مطهری در سال‌های قبل از انقلاب با نگاه راهبردی که داشتند برای تلاش‌های فرهنگی- اجتماعی اولویت قایل بودند و مستقیماً وارد عرصه فعالیت سیاسی نشدند. اما بعد از انقلاب به دنبال تحقق آرمان‌های فکری و اعتقادی خودشان بودند. به نظر می‌رسد مواضع سیاسی و عملکرد شجاعانه آقای علی مطهری فرزند صالح ایشان امروز در ادامه آرمان‌های پدرشان قابل ارزیابی است.

درس همکاری اجتماعی در انتخاب رئیس مجلس^۱

من اگر به جای آقای دکتر عارف بودم، به آقای علی لاریجانی می‌گفتم دوران چهارساله ریاست پارلمان را تقسیم کنیم؛ اما در سال اول، شما رییس باشید.

محمد توسلی

۱

آقای دکتر محمدرضا عارف را از سال‌ها پیش می‌شناسم. ایشان، همچون من فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران هستند و بعد هم، سال‌ها در آمریکا با دوستان ما در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا ارتباط داشتند. دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل کنونی نهضت آزادی ایران که پیش از انقلاب از مسؤولان انجمن دانشجویان آمریکا بودند؛ از ایشان شناخت داشتند و خود دکتر عارف با برادرم، مرتضی، در انجمن اسلامی دانشجویان کالیفرنیا هم‌دوره بودند. اما شناختی که امروز برای ما مثل عموم مردم از دکتر عارف وجود دارد؛ برگرفته از رفتار ایشان در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ است. جایی که ایشان با انصراف خود به نفع دکتر حسن روحانی، برای کار جمعی الگوسازی کردند و با انصافی که به خرج دادند، نشان داد حاضر است در جایی که پای مصالح و منافع ملی در میان است؛ از منافع و خواست‌های شخصی خود بگذرد. این رفتار، الگوسازی مهمی برای فرآیند کار جمعی و تشکیلاتی در فرهنگ سیاسی ایرانیان بود. این الگوسازی باید در انتخابات مربوط به ریاست مجلس دهم نیز، تداوم داشته باشد. آقایان عارف و لاریجانی، هر دو در شرایط سیاسی امروز ایران جایگاه بارزی دارند؛ یکی به دلیل آرای بالایی که در انتخابات تهران به دست آورده و آن دیگر، به دلیل تجربه زیادی که در مسؤولیت‌های مختلف درون نظام سیاسی به ویژه ریاست مجلس داشته است. من اگر به جای آقای دکتر عارف بودم، به آقای لاریجانی می‌گفتم دوران چهارساله ریاست پارلمان را تقسیم کنیم؛ اما در سال اول، شما رییس باشید. این رفتار می‌تواند الگویی اخلاقی در عرصه سیاسی به دست دهد. حتی اگر نتایج دور دوم انتخابات به گونه‌ای رقم بخورد که اصلاح‌طلبان و حامیان دولت اکثریت قاطع مجلس دهم را در دست بگیرند؛ باز هم جا دارد آقای عارف از آقای لاریجانی بخواهد تا در سال اول، همچنان ریاست مجلس را برعهده داشته باشد و طی این چهار سال، این مسؤولیت

^۱ یادداشت محمد توسلی در هفته نامه «صدآ» - ۱۳۹۵/۲/۱۱

میان دو طرف تقسیم شود. آقای عارف می‌تواند با این اقدام خود، به نمایندگی از اصلاح‌طلبان به محافظه‌کاران درس همکاری اجتماعی دهد و در عمل، زمینه‌های احترام به عقاید و سلیق دیگران را که پیش‌نیاز تحقق یک جامعه دموکراتیک و واجد توسعه سیاسی است؛ فراهم آورد.

۲

توافق و تعامل در جهت تعیین ریاست و مسؤولان ارکان پارلمان، همچنین تداوم راهی است که احزاب اصلاح‌طلب و اعتدالگرا بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ در پیش گرفتند و با ائتلاف و همراهی، بلوغ سیاسی خود را نشان دادند. ما در نهضت آزادی ایران، به‌عنوان یک حزب سیاسی دارای نیم‌قرن سابقه فعالیت و از سرگذراندن تجربه‌های گوناگون، اقدام اصلاح‌طلبان در جهت سازماندهی جبهه سیاسی خود در قالب شورای عالی سیاستگذاری که در انتخابات اخیر بروز یافت و دکتر عارف ریاست آن را برعهده داشتند، اقدامی مثبت می‌دانیم و معتقدیم یکی از دلایل موفقیت نسبی «لیست امید» در انتخابات مجلس دهم، تکیه بر همین راهبرد ائتلافی و سازماندهی مجموعه احزاب و شخصیت‌های سیاسی اصلاح‌طلب و حامی دولت می‌دانیم. اما نقدی هم در این میان وجود دارد و آن، اینکه اصلاح‌طلبان بنا به ملاحظاتی که داشتند؛ نه تنها در تهران (که از ابتدا گروه‌های اصلاح‌طلب خارج از جبهه رسمی اصلاح‌طلبان حضور نداشتند)، جایی در این سازماندهی جدید پیدا نکردند، بلکه در برخی استان‌ها هم که قبلاً همکاری‌هایی وجود داشت، به‌نوعی حریم نگاه داشتند. انتظار ما این است که وقتی جبهه اصلاحات تشکیل می‌شود؛ همه احزاب و گروه‌های سیاسی در آن حضور داشته باشند و اگر موانعی هست، باید بدانند که نگاه راهبردی از آن موانع مهمتر است. من به خاطر دارم که خود آقای خاتمی هم در دوران ریاست‌جمهوری، همین ملاحظات را نسبت به دوستان نهضت آزادی ما داشتند که امروز می‌بینیم علیرغم اعمال همه آن ملاحظات، ایشان با چه ممنوعیت‌ها و محدودیت‌هایی مواجه هستند. این، تجربه نشان می‌دهد که نیروهای سیاسی نباید تسلیم ملاحظات و موانع فراقانونی شوند.

۳

امروز جنبش اصلاحات و از جمله منتخبان مجلس دهم، باید بر ضوابط و موازین قانونی همکاری اجتماعی را با همه نیروهای ملتزم به قانون اساسی شکل دهند. شورای عالی سیاستگذاری انتخاباتی اصلاح‌طلبان، گام بزرگی بود که در این جهت برداشته شد که باید نقاط ضعف آن

برطرف شود. در جبهه محافظه‌کاران هم، ما باید آنها را تشویق کنیم تا بتوانند خود را سازماندهی کنند و همه گروه‌هایی که به نوعی به محافظه‌کاری گرایش دارند و به دنبال حفظ وضعیت موجود هستند؛ آنها هم منسجم شوند. تعامل بین جبهه اصلاح‌طلبان و جبهه محافظه‌کاران می‌تواند در راستای منافع ملی باشد. همانطور که ما از سال‌های قبل از انقلاب، تجربه تعامل تعالی‌بخش میان روشنفکران دینی و روحانیت را داریم؛ امروز هم، چنین تعاملی میان اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران ممکن و مفید است. همین که چهره‌هایی چون آقای لاریجانی از طیف رادیکال اردوگاه محافظه‌کاران جدا شده‌اند؛ به این دلیل است که از رفتار مجموعه اصلاح‌طلبان و حامیان دولت دریافته‌اند آنها به مبانی اخلاقی و قانونی پایبند هستند و اقدامات آنها به منافع ملی نزدیک‌تر است. ما اصلاح‌طلبان حتی باید به عقاید طیف‌های افراطی احترام بگذاریم و بدانیم که آنها هم در این جامعه، جایگاه و پایگاه دارند و باید بکوشیم در چارچوب یک تعامل تعالی‌بخش و در راستای مصالح و منافع ملی، روابط خودمان را با آنها تنظیم کنیم.

انتخابات و چالش احزاب در ایران^۱

اشاره

نتایج انتخابات هفتم اسفند به‌ویژه در تهران با تحلیل‌ها و تفسیرهای مختلفی همراه شده است. یکی از تحلیل‌ها این است که آیا لیستی رای دادن مردم به ۳۰ نامزد اصلاح‌طلبان و حامیان دولت و در ادامه ۳۰ نامزد لیست اصولگرایان، به‌معنای فراهم بودن بستر ایجاد نظام دوحزبی است؟ در پاسخی اجمالی به این پرسش، باید گفت که بحث نظام دوحزبی با واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه ما فاصله بسیار زیادی دارد. حتی تشکیل دو جبهه فراگیر کامل هم بسیار دشوار به نظر می‌رسد؛ اما این رویکرد، مبتنی بر یک نگاه راهبردی و در راستای منافع ملی است که در این راستا باید تلاش همه جانبه صورت گیرد. در رخداد انتخابات هفتم اسفند نیز، چند پدیده و عامل متفاوت موثر بودند. اول اینکه رأی مردم در هفتم اسفند، رأی اعتراض بود. یعنی، بعد از رد صلاحیت‌های گسترده، مردم در آخرین گام با تکیه بر بلوغ سیاسی خود و درکی که از شرایط داشتند؛ با آگاهی به لیست واحد اصلاح‌طلبان و حامیان دولت رای دادند تا به طرف مقابل این پیام را بدهند و بگویند کار شما خلاف تمایل ماست، خلاف میزان بودن رأی ملت است، خلاف قانون و خلاف منافع ملی است. حضور مردم، گرچه یک رأی اعتراضی بود؛ اما با یک واقعه تلخ هم همراه بود. چراکه درست نیست که در یک نظام دموکراتیک، ۳۰ نفر از یک جمع انتخاب شوند؛ اما ۳۰ نفر دیگری که میانگین اختلاف آرای آنها با گروه اول حدود ۵۰۰ هزار رأی است، کلاً حذف شوند. بنابراین، آنچه در انتخابات هفتم اسفند رخ داد؛ یک حرکت اعتراضی (Protest vote) بود که در این انتخابات، نماد و الگوی این اعتراض رأی دادن به کل لیست امید (به رغم عدم شناخت نسبت به اغلب نامزدهای آن و یا حتی عدم تایید برخی از آن‌ها در لیست خبرگان رهبری) بود. رأی اعتراض، آن طور که در کشور های پیشرفته معمول است، ممکن است مردم اعتراض خود را بصورت انداختن رأی سفید به صندوق و یا نوشتن نامی خاص ابراز کنند. شاید اولین بار ما پدیده رأی اعتراض را در انتخابات ریاست‌جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ شاهد بودیم که پس از رد صلاحیت‌های گسترده از جمله نامزدهای «جبهه تلاشگران آزادی» چون مهندس عزت‌الله سحابی، مهندس علی‌اکبر معین‌فر، دکتر ابراهیم یزدی و

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «مهرنامه» - ۱۳۹۵/۲/۱۲

دکتر حبیب‌الله پیمان و...، در شرایطی که هنوز مواضع آقای خاتمی روشن نبود این جبهه از مردم خواست که با رای سفید بصورت دموکراتیک اعتراض خود را نسبت به رد صلاحیت های فرا قانونی اعلام کنند. البته، پس از اعلام مواضع ایشان که عموماً همان مطالبات تاریخی ملت ایران و هماهنگ با مواضع جبهه مذکور بود، در فضای انتخابات دوم‌خرداد و گفتمان آقای خاتمی، عملاً آن رویکرد نمی توانست موفق باشد؛ بطوری که بسیاری از نزدیکان آن نامزد ها با آماده نبودن شرایط اجتماعی جامعه با این رویکرد همراهی نکردند و به آقای خاتمی رأی دادند. با این حال، آن اتفاق به سابقه‌ای تاریخی در این زمینه تبدیل شد ولی امروز با رشد و آگاهی جامعه و ضرورت ها این رویکرد با موفقیت مورد عمل قرار گرفت.

چالش‌های اصلی فعالیت‌های حزبی در ایران

اما بحث اصلی آن است که کدام چالش‌ها در برابر تغییر الگوی رقابت‌های سیاسی از شرایط کنونی به نظام دوحزبی وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش، باید به چالش‌های موجود در برابر توسعه و تثبیت فعالیت‌های حزبی در کشور اشاره کرد که در این میان، به دو چالش جدی‌تر زیر اشاره می شود:

۱

اولین چالش اصلی این رویکرد این است که هنوز بعد از قریب چهار دهه بعد از انقلاب اصل ۲۶ قانون اساسی که بر حق فعالیت آزادانه احزاب تأکید دارد، مورد پذیرش برخی مسؤولان کشور قرار ندارد. نگاهی به مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی نشان از آن دارد که همین اختلاف دیدگاه‌ها در آن مجلس نیز وجود داشت؛ آقای محمد یزدی، در مخالفت با اصل یاد شده اظهار داشتند: "سؤال من راجع به همین کلمه احزاب و شمول آن به حتی احزاب ضداسلامی است که جهات مختلف است. اگر چیزی موجب گمراهی باشد، ممنوع است. اگر يك حزبی، مثلاً حزب کمونیست، که فرمودید در بیان عقاید آزاد است تا جایی که اقدامی بر علیه امنیت و استقلال کشور نکند، اما نسبت به این که موجب گمراهی افراد باشد که در اصل قبل ممنوع اعلام می‌شود هر فعالیتی که بر علیه اسلام باشد موجب گمراهی می‌شود". (مشروح مذاکرات ص ۵۴۰) اما مرحوم دکتر بهشتی تمام قد از مفاد اصل ۲۶ و اینکه فعالیت احزاب باید علی‌الاطلاق آزاد باشد، دفاع و تصریح کرد: "اظهار نظر کردن و جلسه بحث و گفت و گو تشکیل دادن در باره کلیه مسائل فکری آزاد است، به شرط آنکه منجر به نقض و در هم شکستن اساس جمهوری اسلامی

نشود.... آن چه آزاد نیست عبارت است از مجامع و احزاب و جمعیت هایی که وجود آن ها در هم شکننده و سست کننده مبانی اسلام و جمهوری اسلام باشد (م. م. ص ۵۳۸). درحالیکه در همان مجلس، عده ای مخالف بودند و اعتقاد داشتند در نظام جمهوری اسلامی اصلا حزب و آزادی مخالفان معنا ندارد؛ با این حال اصل ۲۶ با اکثریت قاطع (۵۰ رأی موافق از ۶۶ رأی) به تصویب رسید (م. م. ص ۵۴۸). در مجلس اول نیز اصل ۶ قانون احزاب، که در آن تصریح شده است فعالیت احزاب و گروه ها آزاد است، با اکثریت بالا به تصویب می رسد. در همان مجلس اول که قانون احزاب را تدوین کردند؛ افرادی که بعدها در وزارت کشور مسئولیت داشتند، و همچنین برخی مدیران ارشد نظام نیز با رویکرد آزادی و فعالیت احزاب موافق نبودند. البته، در آن زمان شرایط دهه ۶۰ و فضای امنیتی و جنگی حاکم بود که عملا توجه می شد قانون اجرا نشود. البته، بعد از سال ۱۳۷۶ آقای خاتمی و دولت ایشان تلاش زیادی در جهت اجرای اصول مربوط به حقوق اساسی ملت مندرج در فصل های سوم و پنجم قانون اساسی و نیز اجرای قانون احزاب صورت دادند؛ ولی آن جریان محافظه کار طرفدار اسلام سنتی که از ابتدای انقلاب موافق چنین گفتمان و رویکردی نبود، با اقدامات دولت اصلاحات مقابله کردند و چوب لای چرخ آن گذاشتند. شاید شاهد زنده این برخوردها، برخوردی بود که در دوران اصلاحات در سال ۸۰ با نهضت آزادی ایران و فعالان ملی- مذهبی صورت گرفت. همه می دانند که این نهضت آزادی در اوایل دهه ۴۰ تأسیس شد و پیش از انقلاب، نقش مهمی در نهضت اسلامی و تعامل میان روشنفکران دینی و روحانیت مبارز داشت و پس از پیروزی انقلاب نیز، دبیرکل آن از سوی رهبری انقلاب با صدور حکمی همراه با تجلیل به عنوان نخست وزیر انقلاب تعیین شدند. حتی در حکمی که امام در پذیرش استعفای مهندس بازرگان صادر کردند، مجددا بر سوابق دینی، علمی، خدمات و صداقت ایشان تأکید کردند. اما محافظه کاران که در این سالها در کمیسیون ماده ۱۰ احزاب عضویت داشته اند؛ همواره مانع از صدور پروانه فعالیت برای این تشکیلات باسابقه شده اند که نشانه عدم پذیرش حق فعالیت آزادانه احزاب از سوی این نیروهاست. البته احزاب اصلاح طلب که پروانه هم داشتند بعد از رخدادهای سال ۸۸ با همین سرنوشت مواجه شدند.

و منیت‌هاست که باعث شده برای کار جمعی کمتر آمادگی داشته باشیم و نتوانیم در قالب یک حزب به صورت دموکراتیک، حول اهداف و آرمان‌های مشترک همکاری موفق داشته باشیم. تجربه تاریخی هم نشان از آن دارد که احزاب سیاسی ایران همواره با این چالش روبه‌رو بوده‌اند. در معارف دینی از جمله طبق آیه شریفه «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون» (آل عمران، ۱۰۴)؛ باید در جامعه ایمانی، جمعی (همفکر) باشند که به وظیفه دعوت به خیر، نقد و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند تا جامعه به رستگاری برسد؛ این رسالت را در ادبیات سیاسی جدید احزاب و نهاد های مدنی بر عهده دارند. آموزه این آیات قرآنی و سخنان پیشوایان دینی چون نهج البلاغه، نگاهی راهبردی است؛ که برای اجرای آن، ما باید از تجربه بشری و راهکار های تجربه شده که همان احزاب و نهاد های مدنی است استفاده کنیم. اما ما به لحاظ فرهنگی در این زمینه با مشکل تاریخی مواجه هستیم و یکی از چالش‌های اصلی شکل‌گیری احزاب در کشور بوده است. اگر قدیمی‌ترین حزب سیاسی جدی ایران را حزب توده بدانیم که ایدئولوژی و تجربیات تشکیلاتی خود را از شوروی وارد کردند و سایر احزاب ایران بعد از شهریور بیست سازماندهی حزبی و کار تشکیلاتی را از آنها آموختند؛ اما در خاطرات سران حزب توده می‌بینیم آنها هم در داخل خود با چنددستگی‌ها و چالش‌های جدی و پیچیده‌ای مواجه بودند که به نظر من، ناشی از مشکل فرهنگی است که همه ما ایرانیان داریم و لیبرال، مارکسیست، مسلمان یا ملی‌گرا هم ندارد. برای بررسی مصادیق چالش‌های احزاب، باید نگاهی داشت به روند تأسیس، فعالیت و برخورد با احزاب در کشور.

نگاهی به روند فعالیت احزاب در دوران جمهوری اسلامی

الف/ احزاب مهم قبل از دوم‌خرداد

بعد از تحولات ابتدای دهه ۶۰، تنها تعداد معدودی از احزاب سیاسی در عرصه باقی ماندند که به اجمال به آنها اشاره می‌شود:

حزب جمهوری اسلامی: این حزب با محوریت چند تن از روحانیون موثر انقلاب و حضور بسیاری از نیروهایی که خود را خط امامی و حزب‌اللهی می‌نامیدند؛ بلافاصله پس از پیروزی انقلاب تأسیس شد و به شکل گسترده‌ای عضوگیری کرد و حزب تأثیرگذار و اصلی در قدرت بود. اما وقتی جریان خط امام حاکم شد و سایر احزاب و جریان‌ها از حاکمیت حذف شدند؛ به

دلیل اختلافات داخلی بین دو طیف چپ و راست حزب، به قول آقای هاشمی رفسنجانی: «فتیله فعالیت آن پایین کشیده شد» و به تأیید امام، فعالیت خود را از اواسط دهه ۶۰ متوقف کردند. نهضت آزادی ایران: بعد از سال ۶۰ که همه احزاب منتقد کرکه فعالیت خود را پایین کشیدند؛ تنها حزب سیاسی که در جایگاه اپوزیسیون بود و در کشور مقاومت کرد و ایستاد، نهضت آزادی بود که به اعتبار رهبرانش همچون مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دکتر یزدی که از چهره‌های شاخص انقلاب بودند، تحمل شد. البته محدودیت‌ها و فشارها علیه نهضت آزادی همواره وجود داشت، اما فعالیت آن متوقف نشد تا سال ۱۳۶۷ که پس از صدور بیانیه «هشدار» دفتر نهضت بسته شد و چند تن را بازداشت کردند و مدتی بعد، با تغییر شرایط دوباره دفتر نهضت آزادی باز شد و فعالیت‌های محدودی داشت تا سال ۸۰ که شاهد بازداشت گسترده و طولانی مدت اعضای نهضت آزادی و متهم شدن آنها به «براندازی قانونی» بودیم و از سال ۸۸ هم فعالیت محدود آن به دستور مقامات متوقف شد.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: بعد از تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴، هفت گروه مسلح اسلامی شکل گرفت و بعد از انقلاب، با وحدت و سازماندهی مجدد خود را مجاهدین انقلاب اسلامی خواندند و حزبی درون قدرت بودند. سوابق مجاهدین انقلاب نشان از آن دارد که تا دهه ۷۰ و حتی اوایل دهه ۸۰، هنوز هم بحث «خودی و غیرخودی» را در نشریه خود (عصرما) مطرح می‌کردند و در دهه ۷۰، موضع‌گیری‌های خیلی حادی علیه نهضت آزادی داشتند و حضور احزابی خارج از گفتمان خود را برنمی‌تابیدند. خوشبختانه، در سال‌های بعد این نگاه را اصلاح کردند و برخی از اعضای مجاهدین انقلاب، با صداقت پذیرفته‌اند که سیاست قبلی آنها در این موارد اشتباه بوده است.

جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز: جامعه روحانیت مبارز که در آخرین ماه‌های قبل از انقلاب و توسط شاگردان و یاران نزدیک امام تأسیس شده بود؛ تشکیلاتی تماماً روحانی بود که تاکنون هم، حاضر نشده خود را در وزارت کشور به‌عنوان حزبی سیاسی ثبت کند. با بروز اختلاف‌نظرها درون جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز به‌عنوان تشکیلات روحانی جناح چپ شکل گرفت و از زمان تأسیس، نقش موثری هم در مناسبات سیاسی و مقاطع حساس به‌ویژه انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۷۶ ایفا کرده است.

موتلفه اسلامی: هیأت‌های موتلفه اسلامی مجموعه هیئت‌های مذهبی بودند که از قبل

از انقلاب و پس از حوادث سال ۱۳۴۲ زیر نظر آیت الله خمینی فعالیت داشتند. بقایای این هیأت‌ها، پس از انقلاب ابتدا در حزب جمهوری اسلامی بودند؛ اما با توقف فعالیت‌های این حزب، ابتدا تحت عنوان «جمعیت مولفان اسلامی» و سپس از اوایل دهه ۸۰ به عنوان «حزب مولفان اسلامی» فعالیت مستقل خود را ادامه دادند. مولفان را می‌توان حزبی محافظه‌کار و مبتنی بر اسلام سنتی و دارای دیدگاه‌های شفاف دانست که ریشه‌های تاریخی و سوابق مشخصی هم دارد.

دفتر تحکیم وحدت: در غیاب احزاب قوی و فراگیر، جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی از دهه ۶۰ به بعد، نقش مهمی ایفا کرد. در دهه ۶۰، دفتر تحکیم وحدت که متشکل از نمایندگان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های مختلف بود؛ درون قدرت قرار داشت و نقش مهمی در زمینه تسویه دانشگاه‌ها و ایجاد رعب و وحشت در هیأت‌های علمی و فضای دانشجویی ایفا کرد؛ اما به تدریج با ورود دانشجویان جدید و تحولات اجتماعی، جریان دانشجویی متحول شد. از اوایل دهه ۷۰ و با تغییر نسل دانشجویان دانشگاه‌ها، نهادهای دانشجویی بوجود آمد که همین نهادها، نقش مهمی در ورود آقای خاتمی به صحنه انتخابات دوم‌خرداد و پیروزی ایشان برعهده داشتند. اما پس از آن، امر بر خودشان مشتبه شد و تصور کردند آنها باید رهبری جریان اصلاحات را در اختیار داشته باشند. ضمن آنکه به دلیل نبود امکان ایجاد تشکل دیگر در دانشگاه‌ها، دانشجویانی با مبانی فکری متفاوت، وارد انجمن‌ها شدند و نهایتاً، دفتر تحکیم وحدت به تشکلی مقابل مجموعه اصلاح‌طلبان تبدیل شد و به تدریج از آقای خاتمی، قانون اساسی و کل جریان اصلاحات عبور کردند که این چپ‌روی‌ها به خود دانشجویان، جنبش دانشجویی و کل اصلاح‌طلبان و منافع و روند توسعه کشور آسیب جدی وارد ساخت.

ب/ احزاب مهم بعد از دوم‌خرداد

انتخابات ریاست‌جمهوری دوره هفتم در سال ۱۳۷۶ و انتخاب آقای خاتمی با آرای بالای مردم که شعارهایی چون جامعه مدنی و توسعه سیاسی را مطرح می‌کرد؛ چشم‌انداز تازه‌ای را برای فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی در کشور شکل داد. دوران فعالیت احزاب بعد از دوم خرداد را می‌توان به سه دوره ۷۶-۸۴، ۸۴-۸۸ و ۸۴-۹۲ تقسیم کرد. در دوره اول (۷۶-۸۴)، شاهد شکوفایی و فعال شدن احزاب و تأسیس صدها نهاد مدنی در کشور به ویژه در دانشگاه‌ها بودیم. با شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست‌جمهوری نهم و در چهارساله اول دولت

آقای احمدی‌نژاد (۸۸-۸۴) تا حدی از رونق فعالیت احزاب کاسته شد و فشارها در فضای سیاسی افزایش یافت. نهایتاً، در بازه زمانی سوم (۹۲-۸۸) و با بازداشت گسترده فعالان سیاسی و انحلال چندین حزب مهم اصلاح‌طلبان عملاً فعالیت حزبی بعد از سال ۸۸ در کشور تعطیل شد. در ادامه اشاره ای به مهمترین احزاب این دوره و روند فعالیت‌های آنها داریم:

جبهه مشارکت ایران اسلامی: با انتخاب آقای خاتمی به ریاست‌جمهوری، نیروهای اصلاح‌طلب حامی ایشان به تدریج در قالب حزب مشارکت ایران اسلامی شکل گرفتند که مشخص بود برای حمایت از دولت اصلاحات و سازماندهی و آموزش نیروها جهت پیشبرد اهداف جنبش دوم‌خرداد تأسیس شده است. سازمان مجاهدین انقلاب هم در این مقطع متحول شدند و با گفتمان جدیدی در کنار حزب مشارکت قرار گرفتند. هر دو این احزاب، در جریان محاکمات فعالان سیاسی پس از سال ۸۸ منحل اعلام شدند و با وجود اعتراض آنها، دیگر نتوانستند فعالیت رسمی و علنی خود را همچون سابق از سر گیرند.

شورای فعالان ملی- مذهبی: در نیمه اول دهه ۷۰ مهندس سحابی که تازه از زندان آزاد شده بودند؛ امتیاز مجله «ایران فردا» را دریافت کردند و محور فعال شدن جریان ملی- مذهبی را شکل دادند که نقطه اوج آن، حضور در انتخابات مجلس ششم تحت عنوان ائتلاف «نیروهای ملی- مذهبی» و « نهضت آزادی ایران» و انتخاب دکتر علی‌رضا رجایی به نمایندگی تهران بود که البته، حوادث بعدی و ابطال آرا، ایشان را از ورود به پارلمان بازداشت. فعالیت جریان ملی- مذهبی پس از بازداشت‌های گسترده سال ۸۰ کم‌رنگ شد و در حد انتشار بیانیه‌ها و برخی نشریات محدود شد.

حزب کارگزاران سازندگی ایران: اندکی پیش از دوم خرداد و در مقطع انتخابات مجلس پنجم (۱۳۷۴)، جمعی از وزرا و مدیران ارشد دولت آقای هاشمی‌رفسنجانی حزبی را با رویکرد توجه به تکنوکرات‌ها و آزادی‌های اقتصادی تأسیس کردند. کارگزاران سازندگی حزبی بود که از درون قدرت شکل گرفت و البته، در کنار نیروهای چپ و جریان دانشجویی نقش مهمی در پیروزی آقای خاتمی ایفا کرد. کارگزاران بعد از دوم‌خرداد، فعالیت محدود خود را متناسب با شرایط داشته‌اند. این حزب، به لحاظ حقوقی هیچ‌گاه منحل اعلام نشد؛ گرچه بعد از سال ۸۸ این حزب هم با بازداشت بسیاری از اعضای شاخص خود مواجه بود. کارگزاران بعد از انتخابات ۹۲ به‌نوعی تجدید سازمان دست زده و با برگزاری کنگره، انتشار اسناد و مواضع و اقدامات

رسانه‌ای به حزبی فعال در صحنه سیاسی تبدیل شده است.

حزب اعتمادملی: این حزب بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۴ و تجربه‌ای که آقای کروبی از این انتخابات کسب کرد؛ توسط ایشان تأسیس شد و در مدت کوتاهی، با امکانات رسانه‌ای و تشکیلاتی خود توانست جمعی از فعالان سیاسی و مدیران کشور را به خود جذب کند. علیرغم حوادث سال ۸۸ و حصر آقای کروبی، حزب اعتمادملی منحل نشد و بعد از توقف چندساله فعالیت‌ها، بعد از انتخابات ۹۲ به تدریج با محوریت آقای رسول منتجب‌نیا (به‌عنوان قائم‌مقام دبیرکل) فعالیت خود را از سر گرفته است.

ج/ روند فعالیت احزاب بعد از ۹۲

به‌رغم تمام موانعی که بر سر فعالیت احزاب در سال‌های پس از ۸۸ بوجود آمد؛ در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ اتفاقی افتاد که می‌توان آن را نقطه عطفی در مسیر توسعه سیاسی و گشایش بستر فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی دانست. آنچه در این انتخابات رخ داد؛ به‌خوبی نشان از آن داشت که ملت ما در این سه دهه بیکار نبوده‌اند و با مجموعه تلاش‌های آگاهی‌بخشی که در متن جامعه وجود داشته، مردم آگاه شده‌اند و توانستند بلوغ سیاسی خود را یک بار دیگر در سال ۹۲ نشان دهند. در انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم، تعداد زیادی از نامزدهای شناخته‌شده ردصلاحیت شدند. حتی آقای هاشمی‌رفسنجانی با داشتن مسؤولیت‌های مهمی چون ریاست مجلس خبرگان رهبری، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، دو دوره ریاست‌جمهوری و سه دوره ریاست مجلس از صحنه انتخابات حذف شد. نهایتاً، چند نامزد در صحنه باقی ماندند که مردم شناخت زیادی از آنها نداشتند. در جریان مناظره‌های تلویزیونی، دو نامزد عملاً نمایندگی دو جریان اصلاح‌طلب و محافظه‌کار را برعهده گرفتند که آقایان حسن روحانی و سعید جلیلی بودند. سایر نامزدها هم عملاً در سایه این دو گفتمان اصلی قرار گرفتند و به دو دسته تبدیل شدند که در ۲۴ خرداد ۹۲، مردم گفتمان اصلاح‌طلبی با شعار تدبیر و امید و اعتدال را برگزیدند. این گفتمان، علیه رادیکالیسم و در تداوم سیاست گام‌به‌گام بود که مهندس بازرگان در دهه ۶۰ مطرح می‌کرد و نیز، ادامه گفتمان اصلاح‌طلبانه‌ای که در دوم خرداد ۷۶ مورد اقبال جامعه قرار گرفته بود. این پدیده خیلی مهمی است که چهره‌ای همچون آقای دکتر روحانی که سال‌ها در مسؤولیت‌های مختلف نظام سیاسی حضور داشت؛ به‌طور طبیعی به گفتمان اعتدال و اصلاح‌طلبی رسیده بود. حتی در انتخابات ۹۲ دیدیم که فردی چون آقای دکتر ولایتی که مشاور مقام رهبری

است؛ شدیدترین انتقادات را متوجه نامزد محافظه‌کاران ساخت و عملاً در بین نامزدهای موجود، بیشترین قرابت گفتمانی - راهبردی را با دکتر روحانی از خود نشان داد. دکتر روحانی طی دوران ریاست‌جمهوری خود کوشش کرده تا به وعده‌هایی که داده بود، عمل کند. گام اول در این مسیر، رفع مسأله تحریم‌ها و مشکلات اقتصادی بود که خوشبختانه در این زمینه، با به‌کار گرفتن همکاران آشنا به فنون دیپلماسی، زیان و فرهنگ بین‌المللی توانستند نقشی تاریخی حتی در سطح دیپلماسی جهانی ایفا کنند و با مذاکراتی دوساله، برجام را به تصویب برسانند. اما علیرغم این توفیق بزرگ در صحنه خارجی، آقای روحانی نتوانست گام دوم را در عرصه داخلی بردارد و به وعده‌های خود عمل کند. مسایلی همچون تصویب لایحه حقوق شهروندی، بازگشایی احزاب تعطیل شده و انجمن صنفی روزنامه‌نگاران، اصلاح قانون احزاب، باز کردن فضای دانشگاه‌ها، افزایش آزادی‌های سیاسی و فرهنگی و... از وعده‌هایی بود که به دلیل مقابله و مقاومت جریان محافظه‌کار نتوانست به‌درستی محقق شود. اما علیرغم این وضعیت و وجود همه تنگناها و ردصلاحیت‌های گسترده، انتخابات هفتم اسفند نشان داد که مردم واقع‌بینانه عملکرد دولت روحانی را مدنظر دارند و با رأی اعتراض خود و فرستادن ۳۰ نامزد اصلاح‌طلبان و حامی دولت در تهران به مجلس، نشان دادند که با گفتمان مخالف روحانی موافق نیستند و همچنان با راهبرد اصلاحات و دوری از اقدامات رادیکال، همراهی می‌کنند.

جمع بندی

خروجی انتخابات هفتم اسفند که مبتنی بر رأی اعتراض بود؛ این پرسش را پیش آورد که آیا وقتی جریانی اقلیت شد، نباید در مجلس حضور داشته باشد؟ وقتی ما این شرایط را می‌بینیم؛ درمی‌یابیم که قوانین انتخاباتی ما دچار یک نقص اصولی است و بایستی قانون به‌نحوی اصلاح شود که همه گروه‌های اجتماعی متناسب با وزن خود در پارلمان حضور داشته باشند و این، پیش‌نیاز یک جامعه دموکراتیک است که هیچ نیرویی از صحنه سیاسی حذف نشود. اما چگونه می‌توان زمینه‌های چنین اصلاحی را در قانون انتخابات فراهم آورد؟ به نظر من، پیش‌شرط و پیش‌نیاز چنین نظامی این است که در گام اول، احزاب بر اساس مفاد اصل ۲۶ قانون اساسی و در همان چارچوب شناخته‌شده قانون احزاب تشکیل شوند؛ در این صورت همه نیروهای اجتماعی که التزام به قانون اساسی دارند، می‌توانند فعالیت کنند، در رقابت‌های سیاسی حضور داشته باشند و متناسب با وزن و پایگاه اجتماعی خود که در انتخابات مشخص می‌شود، با

ضرایی در پارلمان وارد شوند. در این زمینه، می‌توان از الگوهای مختلف انتخابات تناسبی که در سایر کشورها تجربه شده؛ با توجه به شرایط اجتماعی جامعه ایران، بهره برد و آنها را در کشور پیاده کرد. اما روشن است که تا وقتی احزاب تشکیل نشده باشند، امکان پیاده‌سازی این الگو وجود نخواهد داشت. اگر ما بخواهیم راهکاری درازمدت در این جهت داشته باشیم؛ از هم‌اکنون به دنبال تشکیل و سازماندهی دو جبهه محافظه‌کار و اصلاح‌طلب در جامعه باشیم که همه گروه‌های اجتماعی در این دو جبهه باشند. البته، برخی فعالان سیاسی از تشکیل «نظام دوحزبی» سخن می‌گویند و هرازچندگاه، بحث‌هایی چون تشکیل «حزب فراگیر اصلاح‌طلبان» یا «حزب فراگیر اصولگرایان» شنیده می‌شود. درحالی‌که یک بررسی واقع‌بینانه نشان از آن دارد که به دلیل دو چالش اساسی پیش‌گفته، در شرایط کنونی جامعه ما فاصله زیادی با ساختار دو حزبی دارد و نیروهای سیاسی عملاً امکان تشکیل دو حزب فراگیر را ندارند. در عوض، می‌توان الگویی را که جبهه ملی با رهبری دکتر مصدق در اوایل دهه ۴۰ مطرح کرد و جبهه را متکی بر احزاب تعریف کرد؛ در پیش‌گرفت و با تقویت و تثبیت آن الگو، به سمت تشکیل دو جبهه بزرگ سیاسی حرکت کرد. یک جبهه «محافظه‌کاران» هستند که دنبال حفظ وضع موجود هستند. جبهه دوم هم، «اصلاح‌طلبان» که با التزام به قانون اساسی به دنبال تغییرات مسالمت‌آمیز در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و پیشبرد برنامه‌های توسعه کشور هستند و علیرغم تفاوت دیدگاه‌ها در حوزه‌های مختلف فکری و اعتقادی، می‌توانند حول راهبرد اصلاحات متحد شوند و جبهه اصلاحات را سازماندهی کنند. البته محافظه‌کاران، خود را «اصولگرا» می‌نامند و به نظر بنده تعبیری واقع‌بینانه نیست؛ زیرا برخی اصلاح‌طلبان ممکن است، بسیار اصولگراتر از محافظه‌کاران باشند. برای تشکیل این دو جبهه، احزاب باید بر مبنای ظرفیت‌های قانون احزاب تقویت شوند. تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر «خودی/ غیرخودی» حذف شود و برخی جریان‌ها نگویند حال که ما هستیم، احزاب و گروه‌های قبلی نباشند. سیاست حذف کنار گذاشته شود و همه جریان‌هایی که به قانون اساسی التزام دارند، امکان فعالیت در قالب احزاب و حضور در این دو جبهه را پیدا کنند. وقتی به تدریج احزاب شکل گرفتند؛ با پیگیری این دو جبهه، قانون انتخابات باید در فرآیندی کارشناسی و حقوقی اصلاح شود و به الگوهای تناسبی درآید. در چنین چشم‌اندازی می‌توان مشکل انتخابات هفتم اسفند را مرتفع ساخت و همه احزاب کشور متناسب با وزن خود در مجلس حضور پیدا کنند و به وظائف ملی و دینی خود عمل کنند.

ریشه‌های امید در جامعه خشک نشود^۱

اخباری که اخیراً در رسانه‌ها منتشر شده مبنی بر خودکشی برخی از شهروندان در خیابان‌های شهر، این سؤال را مطرح می‌کند که انگیزه اصلی آنها از پایان دادن به زندگی خویش در فضای عمومی چیست؟ چنین تحلیلی قطعاً نیاز به حضور روان‌شناسان اجتماعی یا جامعه‌شناسان دارد تا با نگرش به رفتارهای آنها، از انگیزه‌های درونی‌شان سخن بگویند اما به‌عنوان یک شهروند که در شهری زندگی می‌کنم که در چندروز اخیر، فردی خودش را در یک خیابان حلق‌آویز کرده و فردی دیگر از بالای پلی در اتوبان، خود را به پایین پرت کرده است، پیش از هر چیز ابراز تأسف و تألم دارم و پس از آن، می‌اندیشم که ریشه چنین اقدامی را که به نظر می‌رسد به نوعی، اعتراض عمومی باشد، باید در بخش‌های مختلف جست.

در این میان، قطعاً یکی از ریشه‌های چنین اقداماتی، فقر اقتصادی و مشکلات معیشتی است که جامعه را فراگرفته و در بخش‌های مختلفی چون خدمات، صنعت و... به خوبی قابل مشاهده است. این بحران عمومی و فشارهای ناشی از آن، نه فقط بر نهادهای اقتصادی بلکه بر انسان‌های فعال در چنین نهادهایی نیز وارد می‌شود و گاهی ممکن است، دیرکرد در دریافت حقوق ماهانه، عقب‌افتادن اقساط بانکی، ناتوانی در رفع نیازهای مادی فرزندان و... عاملی شود برای اینکه فرد، تعادل روانی خود را از دست بدهد و سرچشمه‌های امیدش خشک شود. در گذشته، رسم چنین بود که افراد به صورت مخفی و بعضاً درون خانه‌های خود، دست به خودکشی می‌زدند اما امروز، گویی می‌خواهند اعتراضشان را به شکل عمومی نیز بیان کنند.

بعد از انتخابات سال ۹۲ شاهد رشد امید در جامعه بودیم که اوج آن، در تصویب برجام رخ نمود. تصور عمومی این بود که گره‌های اقتصادی و معیشتی مردم در یک زمان معقول و منطقی به مرور گشوده خواهد شد و جامعه، شاهد نتیجه اعتمادش به صندوق رأی خواهد بود. اما درست پس از تصویب برجام بود که کارشکنی‌ها آغاز شد و مذاکرات دوساله هسته‌ای که یکی از افتخارات دیپلماسی در ایران است با واکنش‌های منفی و بعضاً کارشکنانه مواجه شد. در آن سوی آب‌ها هم گروهی دست به اقداماتی زدند که تحریم‌ها کنار نرود و مشکلات با وجود تصویب برجام حل نشود اما اگرچه ما نمی‌توانیم در حوزه موانع خارجی اجرای برجام، قدمی

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۵/۲/۲۱

برداریم، کاش در زمینه اجرای آن در داخل کشور، ثابت قدم تر باشیم. به نظرم اتفاقات اخیر باید تلنگر و هشدار باشد برای مسئولان جامعه، چراکه اگر برجام به خوبی اجرا نشود و نتایج مثبتی در اقتصاد و امنیت اجتماعی جامعه نداشته باشد، زمینه ساز خشک شدن چشمه های امید در بطن جامعه است.

هشدار اخیر وزیر محترم کار در خصوص افزایش بحران های اجتماعی مبنی بر پنج برابر شدن فقر شهری و دوبرابر شدن فقر روستایی و گسترش اعتیاد به طبقات میانی جامعه، مسئولیت همگان به ویژه مسئولان و مدیران کشور را در قبال این هشدارها سنگین تر می کند. بر پایه فریضه امر به معروف و نهی از منکر این رخدادها بهانه ای است برای یادآوری مسئولیت سنگینی که دولت، نمایندگان مجلس دهم و دیگر مسئولان کشور در آستانه مجلس تازه بر دوش دارند. باید زمینه های حفظ امید و حل مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم را، با تعامل و تقویت روحیه همکاری جمعی، فراهم کنند.

چپ و سانسور شریعتی^۱

گزارشی از حضور در کنگره لوزان، شرح روند تقابل چپ‌های کنفدراسیونی با نیروهای ملی و مذهبی، نقدی بر روایت حمید شوکت و آموزه‌های سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان

سرگذشت جنبش دانشجویی ایران در داخل و خارج از کشور بخش مهمی از تاریخ تحولات اجتماعی ایران را به خود اختصاص داده است، با توجه به پیوند نگاه اجتماعی و سیاسی نسل دانشجویان کشور در هر مقطع با واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی ایران و بالنده بودن آنها که همواره بازگو کننده واقعیات اجتماعی ایران بوده‌اند؛ بررسی سوابق تاریخی کنفدراسیون جهانی دانشجویان که در خارج از کشور تشکیل شده و در طول سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ فعالیت داشته است می‌تواند فرصتی برای انتقال تجربیات گذشته به نسل امروز و فردای جامعه ما باشد. در این یادداشت مایلم گزارشی از جریان حضور خود در کنگره لوزان ارائه کنم و در پایان اشاره‌ای تحلیل‌گونه به سیر تحولات فعالیت کنفدراسیون و زمینه‌ها و دلایل انشعاب‌ها و توقف فعالیت آن در سال ۱۳۵۳ خواهم داشت. با توجه به گذشت بیش از نیم قرن از آن خاطرات، ضرورتاً از گزارش‌های منتشر شده به ویژه از آخرین اثر به قلم آقای حمید شوکت که در سال ۱۳۹۱ با عنوان «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحاد ملی) توسط نشر نامک منتشر شده است استفاده کرده‌ام و از ایشان به خاطر تهیه این اثر ارزشمند سپاسگزاری می‌کنم.

در مهر ماه سال ۱۳۴۱ پس از فارغ التحصیل شدن از دانشکده فنی دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل در رشته دکترای حمل و نقل و ترافیک ابتدا به آلمان دانشگاه فنی اشتوتگارت رفتم. حدود دو ماه پس از ورود به آلمان دعوت نامه‌ای از سازمان دانشجویان دانشگاه تهران به امضای رئیس آن سازمان آقای سید ابوالحسن بنی صدر دریافت کردم تا به عنوان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران در کنگره کنفدراسیون که در شهر لوزان سوئیس برگزار می‌شود شرکت کنم. لازم به یادآوری است که بنده در دوران دانشجویی، در طول سال‌های ۳۶ تا ۴۰، در فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان و سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم و سپس نهضت آزادی ایران حضور فعال داشتم و فعالان دانشجویی و آقای بنی صدر از نزدیک با بنده آشنایی داشتند.

برنامه کنگره در روزهای دهم تا پانزدهم دیماه ۱۳۴۱ اعلام شده بود. روز قبل از آن به همراه

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «اندیشه پویا» - ۱۳۹۵/۲/۲۶

دو تن از نمایندگان فدراسیون آلمان که در شهر اشتوتگارت مقیم بودند به شهر لوزان رفتیم. بتدریج نمایندگان فدراسیون‌های مختلف از جمله پاریس وارد لوزان شدند. حضور تاثیرگذار دکتر علی شریعتی از فدراسیون فرانسه به همراه همسرشان خانم دکتر پوران شریعت رضوی و فرزندان خردسال ایشان از جمله دکتر احسان شریعتی که حدود ۳ سال سن داشت در حاشیه کنگره از خاطرات به یاد ماندنی این کنگره است. در این کنگره نمایندگان رسمی فدراسیون‌های آمریکا، آلمان، سوئیس، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اتریش و جمعی نیز به عنوان ناظر و مشاور و همچنین نمایندگان سازمان‌های کنفرانس بین‌المللی دانشجویان (ISC) و اتحادیه‌های دانشجویی کشورهای مختلف حضور داشتند. (حمید شوکت، ص ۹۷)

در اولین جلسه افتتاحیه کنگره، رئیس انجمن دانشجویان ایرانی مقیم لوزان بعنوان مهماندار کنگره به کلیه نمایندگان و شرکت کنندگان در کنگره و با حضور بنده و آقای جزایری نمایندگان دانشگاه تهران که برای اولین بار در این کنگره شرکت کرده بودیم شادباش گفت و در این لحظه دو حلقه گل زیبا از طرف هیات مهماندار به گردن نمایندگان دانشگاه تهران آویخته شد. ارائه احساسات شدید و گرمی که از طرف اعضای کنگره نسبت به نمایندگان دانشگاه تهران ارائه می‌شد نشان از ارجح‌سازی، ستایش و احترام شایسته کنگره نسبت به مبارزات درخشان دانشجویان دانشگاه‌های ایران بود و صحن کنگره را طوفانی از شور و هیجان در خود غرق کرده بود (حمید شوکت، ص ۴۶۷). پس از رسیدگی به اعتبار نامه‌ها و رسمیت کنگره که به ریاست آقای حسن لباسچی به نام دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران و به نام شهدای جنبش دانشجویی ایران آغاز به کار کرد، در برنامه بعدی کنگره که به خواندن پیامها اختصاص داشت ابتدا پیام دانشجویان دانشگاه تهران به کنگره لوزان توسط اینجانب قرائت شد، که کنگره را به دریایی از شور و احساس مبدل ساخت (حمید شوکت، ص ۴۶۸).

در اینجا لازم است تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند در خصوص جریان تهیه این پیام توضیح بدهم. این پیام در همان فضای کنگره با اصرار و پیگیری بنده توسط زنده یاد دکتر علی شریعتی تنظیم و نهایی شد. این پیام که حدود ۵/۴ صفحه کتاب را به خود اختصاص داده است (حمید شوکت، ص ۴۸۳-۴۷۹) حاوی محورهایی است که گفتمان و دیدگاه‌های جنبش دانشجویی را در آن دوران به تصویر می‌کشد که جا دارد به همین مناسبت باز نشر شود. در این پیام آمده است، « امروز دانشگاه تهران تنها کارخانه دیپلم سازی نیست، سنگری است که تاریخ ما و آینده ما و

سرنوشت ملت ما چشم بدان دوخته است.» در قسمت پایانی پیام، که فضای سیاسی - اجتماعی آن دوران را نشان می‌دهد، چنین می‌خوانیم: «ما در اینجا سوگند یاد می‌کنیم که به ملت خویش و به تاریخ خویش ثابت خواهیم کرد که در جهاد مقدس وی پیش از آن که دانشجو باشیم سربازانی صمیمی و مصمم هستیم. ما در اینجا پیمان می‌بندیم و سوگند یاد می‌کنیم که داستان خونینی را که پرچمدار اسیر ما دکتر محمد مصدق در سرزمین ما آغاز کرده است به پایان خواهیم برد.»

در برنامه بعدی کنگره کمیسیون‌های مختلف تشکیل گردید تا در خصوص پیامها و قطع نامه‌های کنگره، خط مشی و برنامه، روابط بین‌الملل، اساسنامه و امور سازمانی بررسی و طرح‌های خود را تهیه کردند و برای تصویب در جلسات کنگره ارائه کردند که تفصیل آنها در گزارش‌های مکتوب کنگره لوزان آمده است.

در یکی از جلسات قبل از طرح مصوبات کنگره آقای جزایری نماینده دیگر دانشگاه تهران گزارشی از مبارزات دانشجویان دانشگاه تهران در سال‌های گذشته و به ویژه در یکسال قبل ارائه کرد که بازتابی از فداکاری‌ها و اقدامات با ارزش دانشجویان ایرانی در مبارزه با رژیم شاه بود و با شور هیجان مورد استقبال اعضای کنگره قرار گرفت (حمید شوکت، ص ۴۷۴). شایان ذکر است که بعد از کنگره لوزان بنده آقای جزایری را ندیده‌ام و به ویژه در سال‌های بعد از انقلاب اثری در عرصه اجتماعی از او در ایران نبوده است.

در جلسات پایانی کنگره قطع نامه‌ها و پیام‌های کنگره که تهیه شده بود ارائه گردید. در بین پیام‌ها، پیام به دکتر محمد مصدق جلب توجه می‌کند که در آن آمده است: «نسلی که امروز تصمیم گرفته است که کاخ ننگین ستم را در وطن خویش فرو کوبد و خیمه تیره استعمار را فرود آورد، تاریخ خویش را به نام تو آغاز می‌کند...، به تو اعلام می‌کنم که بنایی را که پی ریختی می‌سازیم، جهادی را که آغاز کردی به پایان می‌بریم و دیوارهای استبداد را که شکافتی فرو می‌ریزیم ما اطمینان داریم دست‌های جوانی که امروز در دو دست پیر و توانای تو به پیمان جای می‌گیرند مسیر تاریخ ما را عوض خواهند کرد.» (حمید شوکت، ص ۵۰۵). همچنین در پیام‌های جداگانه‌ای نیز کنگره به «دانش آموزان و دانشجویان ایران» و به «ملت ایران» صادر کرد.

ازصف بندی سیاسی در کنگره تا حذف نام دکتر شریعتی

در این کنگره دو طیف ملی و اسلامی و چپ مارکسیست در مقابل هم صف آرایی کرده بودند. محور شاخص طیف ملی و اسلامی دکتر علی شریعتی از فدراسیون فرانسه و محور

شاخص طیف چپ مارکسیست پرویز نیکخواه از فدراسیون انگلیس بود. در همان فضای گفت و گوی پرتنش که در جریان مذاکرات وجود داشت بنده از رئیس جلسه، وقت صحبت خواستم و در صحبت کوتاهی با این مضمون: که ما دانشجویان اگر نتوانیم حول محورهای مشترک اتحاد و همکاری داشته باشیم از توده مردم چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم! سپس از اعضای کنگره خواهش کردم بایستیم و با هم شعار دانشجویان دانشگاه تهران «اتحاد، مبارزه، پیروزی» را با صدای بلند سه بار تکرار کنیم (حمید شوکت، ص ۴۷۸). این توضیحات و پیوند با شعار دانشجویان دانشگاه تهران زمینه همکاری بیشتری را در فضای این کنگره، و دوام فعالیت کنفدراسیون را برای حداقل دو سال بعد فراهم ساخت و بر این اساس کنگره لوزان را کنگره وحدت نامگذاری کردند.

در آثاری که برای تاریخچه کنفدراسیون تهیه و منتشر شده است از جمله اثر ارزشمند آقای حمید شوکت نام و حضور دکتر شریعتی را نه تنها در کنگره لوزان که حضور و جایگاه برجسته‌ای داشت و همه شاهد بودیم، بلکه از کنگره پاریس که او براساس گزارش خانم دکتر پوران شریعت رضوی همسر محترم ایشان در کتاب «طراحی از یک زندگی» (چاپخس، ص ۷۴) نقش پررنگی در تبیین خط مشی کمیسیون‌ها و نوشتن اعلامیه‌ها و رفع اختلاف بین اعضای آن کنگره را داشت نیز بکلی حذف شده است. می‌دانیم که نویسندگان این آثار از جریان چپ کنفدراسیون هستند که منابع و اطلاعات کنفدراسیون را در اختیار داشته‌اند، طبیعی است که هم به لحاظ اندیشه و هم به لحاظ نقشی که دکتر شریعتی در اروپا و به ویژه از سال ۱۳۴۳ که به ایران بازگشتند در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران داشت با او موافق نباشند. زیرا افکار و آثار او نسل جوان و دانشجوی ایرانی را در داخل و خارج از کشور تحت تاثیر عمیق خود قرار داد و دیگر زمینه اجتماعی برای عرضه افکار جریان چپ مارکسیست چون گذشته فراهم نبود. اما چرا اینچنین تحریف تاریخ و حذف نام و حضور رسمی او در کنگره‌های کنفدراسیون؟!

تحولات درونی کنفدراسیون

مروری اجمالی به گزارش‌های منتشر شده در خصوص فعالیت‌های کنفدراسیون بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ نشان می‌دهد که اختلاف بر سر خط‌مشی و مسئله رهبری سازمان کنفدراسیون از همان کنگره لندن در دیماه ۱۳۳۹ میان گرایش‌های سیاسی خارج از کشور وجود داشته است. در بین نیروهای جبهه ملی جریان مذهبی با طیف چپ تفاهم نداشتند و مجموعه با حزب توده که

از سازمان و پشتیبانی‌های احزاب کمونیستی شرق بهره‌مند بودند، رقاب داشتند. اما در سال‌های بعد که طیف انقلابی حزب توده با گرایش انقلابی مائوئیستی از حزب توده انشعاب کردند تقابل‌های جدیدی به وجود آمد. اما تا کنگره چهارم حضور چشمگیر نیروهای ملی و اسلامی جبهه ملی همانگونه که در خصوص کنگره لوزان توضیح داده شد یک نوع تعامل و همکاری با نیروهای چپ مارکسیست شکل گرفته بود و موجب تداوم فعالیت کنفدراسیون شده بود. اما به دلایلی که به اختصار به آن اشاره خواهیم کرد؛ ابتدا نیروهای ملی و مسلمان که در جبهه ملی خارج از کشور با جریان چپ مارکسیست آن در تقابل قرار گرفته بود از فعالیت کنفدراسیون کناره‌گیری و یا حذف شد. بعد از کنگره چهارم عملاً جریان چپ انقلابی مارکسیست کنترل کامل کنفدراسیون را در اختیار گرفت که در مواضع و اقدامات آنها کاملاً منعکس می‌باشد. شاید بتوان علل تضعیف و توقف فعالیت کنفدراسیون در سال ۱۳۵۳ را در دو بخش عوامل درونی و بیرونی به شرح زیر مورد ارزیابی قرار داد:

عوامل درونی:

- زمینه‌های فرهنگ استبدادی عامل اصلی مشکل همه گروه‌های اجتماعی جامعه ماست که به علت تکروی، خودخواهی، گروه‌گرایی و نداشتن روحیه کار جمعی بر پایه اهداف و برنامه‌های مشترک در فعالیت‌های اجتماعی نمی‌توانیم موفق عمل کنیم.

- یکی دیگر از عوامل اصلی درونی، تضاد میان خط‌مشی اعلام شده کنفدراسیون که به دفعات به عنوان یک سازمان صنفی توصیف می‌شد و تصریح می‌کردند که به هیچ حزب و گروهی وابستگی ندارد اما عملاً کنفدراسیون فضایی برای درگیری گروه‌های سیاسی بود.

این واقعیت‌ها کنفدراسیون را به ویژه بعد از کنگره چهارم از اهداف طبیعی خود که بایستی اهداف یک تشکل صنفی را در راستای منافع ملی دنبال کند، منحرف کرد و عملاً پایگاه اجتماعی جریان چپ انقلابی مارکسیست شد و بنابراین همه نیروهای ملی و اسلامی چون ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران را حذف کرد.

جالب است آقای ابوالحسن بنی‌صدر خود در دیماه سال ۱۳۴۲ به عنوان نماینده دانشگاه تهران در کنگره لندن شرکت می‌کند و مورد استقبال قرار می‌گیرد (حمید شوکت، ص ۱۰۸) اما در کنگره چهارم که در دیماه ۱۳۴۳ در کلن آلمان برگزار می‌شود به همکاری خود ادامه نمی‌دهد. یکی از دلایل عدم همکاری آقای بنی‌صدر مخالفت با پیوستن کنفدراسیون به اتحادیه بین‌المللی

دانشجویان (IUS) بود که از سیاست‌های دولت شوروی حمایت می‌کرد. (حمید شوکت، ص ۱۰۹). در شرایطی که جریان چپ مارکسیست در کنفدراسیون مسلط شده بود جناح مذهبی جبهه ملی از کنفدراسیون اخراج شد. مصطفی چمران که قبلاً در خرداد سال ۱۳۴۱ در نهمین مجمع عمومی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در دانشگاه برکلی کالیفرنیا به عنوان نخستین عضو افتخاری و دانی آن سازمان برگزیده شده بود پس از نوشتن مقاله‌ای در سال ۱۳۴۷ با عنوان "خداپرستی و ماتریالیسم" در ماهنامه نبرد دانشجو ارگان انجمن دانشجویان ایرانی در شمال کالیفرنیا، در شانزدهمین کنگره سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا که در شهریور ۱۳۴۸ در شهر برکلی کالیفرنیا تشکیل شد، عضویت افتخاری چمران را در آن سازمان لغو کرد (حمید شوکت، ص ۱۱۰)

سازمان کنفدراسیون به ویژه بعد از کنگره چهارم با حذف و کناره‌گیری نیروهای ملی و مسلمان عملاً با قطع ارتباط با جنبش ملی و اسلامی ایران در اختیار جریان چپ مارکسیست انقلابی قرار گرفت بطوری که بعد از کنگره چهارم در سال ۱۳۴۳ که پیام کوتاهی برای آیت‌اله خمینی ارسال کرد تا کنگره سیزدهم یعنی بیش از هفت سال به رغم نقش ایشان و نیروهای اسلامی در تحولات داخلی و حتی خارج از کشور از صدور پیام کوتاه نیز به ایشان خودداری کرد (حمید شوکت، ص ۲۵۴) و در این مدت به جای توجه به آنچه در ایران می‌گذشت و پیوند با فرهنگ و نیازهای مردم ایران، متمرکز بر قطعنامه‌های مفصل پیرامون "مبارزات خلق‌های آنگولا، موزامبیک، گینو و..." بود (حمید شوکت، ص ۲۵۵)

سوابق تاریخی نشان می‌دهد که به همین علت بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۳ که عملاً با انشعاب درونی فعالیت کنفدراسیون متوقف می‌شود کنگره‌ها عموماً در شهر فرانکفورت که پایگاه این جریان بود برگزار می‌شد.

عوامل بیرونی:

علاوه بر عوامل درونی، عوامل دیگری خارج از اختیار کنفدراسیون زمینه‌های محدودیت فعالیت و کاهش پایگاه اجتماعی کنفدراسیون را در بین دانشجویان ایرانی در خارج کشور فراهم ساخت که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم:

۱

شکل‌گیری و توسعه فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا: سال ۱۳۴۱

که بنده به آلمان رفتم زمینه‌های تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا را در شهر گیسن فراهم کردم و در سال ۱۳۴۴ با تشکیل اولین نشست فعالیت گروه فارسی زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا آغاز شد و اولین نشریه آن با عنوان "اسلام مکتب مبارز" منتشر گردید و این نهاد دانشجویی تا سال ۵۷ فعالیت گسترده‌ای در سطح اروپا و خاورمیانه داشت. همان سال ۱۳۴۱ در آمریکا نیز انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا به همت آقای دکتر مهدی بهادی‌نژاد و جمع دیگری از دانشجویان مسلمانان ایرانی و سایر کشورهای اسلامی تشکیل شد. در سال ۱۳۴۵ که آقای دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران از فعالیت‌های خاورمیانه به آمریکا برگشتند بتدریج گروه فارسی زبان انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا نیز شکل گرفت که فعالیت گسترده‌ای در دانشگاه‌های آمریکا تا پیروزی انقلاب داشتند. بطور طبیعی توسعه فعالیت فرهنگی - اجتماعی و تا حدودی سیاسی این نهادهای اجتماعی که با فرهنگ بومی کشور پیوند داشت پایگاه اجتماعی کنفدراسیون را تضعیف می‌کرد.

۲

تشکیل نهضت آزادی ایران خارج از کشور در سال ۱۳۴۱ و پیگیری تاسیس نهادهای فرهنگی - اجتماعی در اروپا و آمریکا برای دانشجویان ایرانی و آغاز فعالیت علنی از سال ۱۳۵۱ با انتشار نشریه پیام مجاهد و تقویت ارتباط با مبارزات داخل کشور و ارتباط نزدیک با آیت الله خمینی در نجف هماهنگونه که به تفصیل در جلد دوم خاطرات آقای دکتر ابراهیم یزدی «شصت سال صبوری و شکوی»، انتشارات کویر، ۱۳۹۴، آمده است، بتدریج فعالیت کنفدراسیون را در خارج از کشور محدود به جریان چپ انقلابی مائوئیست کرد که عملاً ارتباطی با مبارزات اسلامی داخل کشور نداشت.

۳

انعکاس آثار مکتوب و صوتی سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد و انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های ایران بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ در خارج از کشور که بطور گسترده توسط انجمن‌های اسلامی دانشجویان توزیع می‌شد؛ نقش مؤثری در تغذیه فکری دانشجویان خارج از کشور داشت و موجب تقویت فکری و بی‌نیازی به ادبیات چپ مارکسیستی کنفدراسیون و احزاب چپ مقیم خارج از کشور می‌شد. شاید دلیل حذف نام و حضور دکتر علی شریعتی توسط نویسندگان تاریخچه کنفدراسیون در کنگره‌های پاریس و لوزان واکنش طبیعی به

این نقش تأثیرگذار دکتر شریعتی در بین دانشجویان به ویژه در خارج از کشور باشد.

۴

سرکوب سازمان‌های انقلابی اعم از مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق بعد از سال‌های ۱۳۵۰ و همچنین شکست گفتمان فعالیت مسلحانه و انقلابی در سطح جهانی شاید عامل دیگری برای فروپاشی و انشعاب در درون سازمان کنفدراسیون قابل بررسی و ارزیابی باشد.

۵

اما عامل مهم دیگری که در ایجاد محدودیت و نهایتاً توقف فعالیت کنفدراسیون مؤثر واقع شد تصمیم دادستانی ارتش در اواخر سال ۱۳۴۹ است که به استناد قانون سال ۱۳۱۰ مبنی بر ممنوع بودن فعالیت کمونیست‌ها فعالیت کنفدراسیون را غیرقانونی اعلام کرد و ساواک دانشجویان عضو کنفدراسیون و خانواده‌های آنان را زیر فشار قرار داد و از این طریق علاوه بر نفوذ در تشکیلات کنفدراسیون، که در اسناد منتشر شده ساواک منعکس شده است. برای اعضای آن محدودیت‌ها و هزینه‌هایی در پی داشت.

جمع بندی

بررسی سوابق جنبش دانشجویی در ایران و خارج از کشور نشان می‌دهد که این جنبش همواره از شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه متأثر بوده و در عین حال تعامل نیز داشته است. در شرایطی که فضای فعال اجتماعی ایران در اختیار حزب توده بود (قبل و بعد از شهریور ۱۳۲۰) فضای فرهنگی - اجتماعی دانشگاه‌های ایران بیشتر به افکار مارکسیستی تمایل داشت. در دهه سی و در دوران نهضت ملی ایران که جبهه ملی تشکیل می‌شود بتدریج سازمان‌های دانشجویی به جبهه ملی متمایل می‌شود. بعد از شهریور بیست که فعالیت روشنفکران دینی توسط مهندس بازرگان، آیت‌اله طالقانی و دکتر سحابی آغاز می‌شود، بتدریج فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌های ایران نیز توسعه پیدا می‌کند. بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ که با تعامل تعالی‌بخش روشنفکران دینی با روحانیون مبارز به ویژه آیت‌اله خمینی وارد عرصه مبارزات سیاسی - اجتماعی می‌شوند بتدریج جنبش اجتماعی ایران با توده مردم نیز پیوند می‌خورد و دانشجویان مسلمان نیز از این پیوند و تعامل استقبال می‌کنند.

بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ که گفتمان مبارزه مسلحانه و انقلابی مورد توجه فعالان سیاسی ایران قرار می‌گیرد و به ویژه عرضه آثار فکری دکتر شریعتی بین سال‌های ۵۲ - ۴۸، جنبش

دانشجویی ایران نیز متأثر از این گفتمان انقلابی شده است. در سال‌های بعد از انقلاب نیز همین روند تداوم داشته است که می‌تواند در فرصت دیگری مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد سرگذشت و سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان نیز از همین روند پیروی کرده باشد. در اوج فعالیت‌های جبهه ملی دوم پس از تحولات سیاسی سال ۱۳۳۹ ابتدا در خارج از کشور کنفدراسیون دانشجویان متأثر از جبهه ملی (نیروهای ملی و مسلمان) و جریان حزب توده که در خارج از کشور حضور فعال دارد قرار می‌گیرد و تا کنگره چهارم همکاری ادامه پیدا می‌کند. اما بتدریج بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که روحانیون مبارز وارد عرصه سیاسی می‌شوند، دانشجویان ملی و مسلمان خارج از کشور با پیروی از گفتمان روشنفکران دینی فعالیت خود را هماهنگ با تحولات داخل کشور توسعه می‌دهند. پیامد این روند موجب محدود شدن زمینه فعالیت جریان چپ مارکسیست انقلابی و توسعه فعالیت نهادهای اجتماعی مرتبط با روشنفکران دینی در خارج از کشور و تربیت کادرهایی می‌شود که در مدیریت انقلاب نقش تعیین کننده ای پیدا می‌کنند و بسیاری از آنها در مدیریت دولت‌های بعد از انقلاب در جایگاه وزرا و مدیران نقش کلیدی ایفا کرده و می‌کنند.

خوشبختانه برخی تدوین کنندگان سوابق تاریخی کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران، امروز خود به این واقعیت تاریخی اذعان دارند که توقف فعالیت کنفدراسیون در سال ۱۳۵۳ به دلیل گسست نظری و عملی آنان با فرهنگ بومی و تحولات داخلی کشور بود. آقای حمید شوکت در صفحات ۲۵۹ - ۲۵۱ کتاب خود از جمله تاکید می‌کند که: «کنفدراسیون هر چند از آیت‌اله خمینی همواره به نیکی و احترام یاد نمود، اما هیچ گاه سخنی از جنبش اسلامی که او مبلغ و محور آن بود به میان نکشید در اظهار نظرهای کنفدراسیون از تاثیر اجتماعی این حرکت بر وجدان عمومی جامعه و نقشی که در تشکل جوانان ایفا می‌کرد، حرف و سخنی در میان نبود محتوای پیام کوتاه کنگره سیزده و چهارده کنفدراسیون به آیت‌اله خمینی ... حاوی هیچ نکته برجسته‌ای نبود. نکته‌ای که نشان از آگاهی کنفدراسیون به تضاد میان خواسته‌های سازمانی عرفی با باورها و اندیشه رهبر جنبش اسلامی، بلکه حاصل نادیده انگاردن حرکت اسلامی و چه بسا انکار آن در ایران بود.»

عبرت‌ها و آموزه‌های سرنوشت کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی می‌تواند برای نسل امروز و فردای جامعه ما و پیشگیری از هزینه‌های سنگینی که بعلت عدم توجه به تجربیات

مجموعه آثار از ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ ۲۸۳

تاریخی پرداخت می‌شود، مفید باشد.

فرهنگ عمومی و حقوق شهروندی^۱

شهروند ذی‌حق است و رعیت، مکلف. این شاه بیت سخنان «محمدتوسلی»، فعال سیاسی است. با او درباره نسبت بین دموکراسی و حقوق شهروندی به گفت‌وگو نشستیم و پرسیدم چه می‌شود که شهروندی خود را در برابر دولت دارای حقوقی می‌داند و آن را مطالبه می‌کند و شهروندی دیگر فقط از تکالیفش مطلع است و بیش از آنکه مطالبه‌گر باشد، پاسخ‌گوست؟ به اعتقاد توسلی تعمیق نشدن دموکراسی در ایران یکی از زمینه‌هایی است که باعث می‌شود مردم خودشان را شهروند ندانند و دنبال حقوق شهروندی‌شان نروند. اگرچه او امیدوار است و می‌گوید مردمی که دولت اصلاحات و دولت تدبیر و امید را سرکار آوردند، رعیت‌های مکلف نبودند، بلکه شهروندانی هستند که هر روز بیش از پیش با حقوق شهروندی‌شان آشنا می‌شوند.

حقوق شهروندی مفهومی مدرن است به این معنا که پس از شکل‌گیری دولت‌های دموکراتیک در کشورهای غربی این مفهوم شکل گرفت. با توجه به این تاریخچه نسبت بین دموکراسی و حقوق شهروندی چیست؟ آیا می‌توان یکی را مقدم بر دیگری دانست؟ آیا می‌توان گفت حقوق شهروندی هم عامل ایجاد دموکراسی و هم معلول آن است؟

اینکه حقوق شهروندی مفهوم جدیدی است که از کشورهای توسعه‌یافته به کشور ما وارد شده، حرف درستی است. همانطور که می‌دانید اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم و با عنایت به تجربیاتی که کشورهای توسعه‌یافته از دو جنگ جهانی به دست آورده بودند، برای جلوگیری از خشونت، جنگ و کشتارهای احتمالی بعدی، در ۳۰ ماده تنظیم شد. متعاقب آن نیز کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل تشکیل شد که براساس این اعلامیه که جهانشمول و مورد تایید کشورهای عضو سازمان ملل هم هست، به رصد و پیگیری وضعیت حقوق بشر در کشورها می‌پردازد. با این وجود من معتقدم از نظر تاریخی قبل از سال ۱۹۴۸ اولین تلاش‌ها برای تحقق حقوق شهروندی در انگلیس و در قرن هفدهم انجام شده است. در این کشور بعد از یک قرن مبارزه انگلیسی‌ها برای به دست آوردن حقوق انسانی‌شان، اولین منشور حقوق شهروندی را به تصویب رساندند. شما اگر سیر تحولات فرهنگی اجتماعی اروپا را پیگیری کنید می‌بینید پس از قرون وسطی، مبارزاتی برای اصلاح دینی انجام می‌گیرد که منجر به آشنایی مردم به حقوق ذاتی‌شان و به تدریج توسعه انسانی می‌شود. پس از اصلاح دینی

^۱ گفتگوی محمد توسلی با ماهنامه «جامعه پویا» - شماره ۹ - ۱۳۹۵/۳/۴

دو حادثه مهم دیگر در تحولات اروپا اتفاق می‌افتد؛ یکی انقلاب صنعتی در انگلیس و دیگری انقلاب کبیر فرانسه که به نظر می‌رسد پیش‌نیاز انقلاب صنعتی در انگلیس همین تصویب و اجرای منشور حقوق شهروندی است که منجر به توسعه انسانی و در پی آن رشد علم و فناوری و انقلاب صنعتی را رقم می‌زند. این تحولات یک زنجیره است که بدون یکی، دیگری محقق نمی‌شود.

علاوه بر این پیشینه تاریخی، معتقدم حقوق بشر و شهروندی محور اصلی رسالت تاریخی همه انبیاست. وقتی تاریخ انبیا و به‌ویژه قرآن را که یک منبع دست اول و دست‌نخورده است مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که همه پیامبران رسالت اصلی‌شان تامین حقوق شهروندی و حقوق بشر بوده است.

منظورتان این است که حقوق بشر و شهروندی مفهومی غربی نیست؟

بله

براساس چه شواهدی؟

ببینید، قرآن آنجا که از گزینش انسان صحبت می‌کند به‌طور مشخص هدف از خلقت انسان را اختیار و آزادی انسان می‌داند (بقره - ۳۰ تا ۳۳ واحزاب - ۷۲). در آیات زیادی از قرآن بر آزادی و اختیار انسان تاکید صریح و روشن وجود دارد؛ بطوری که اگر آزادی از انسان سلب شود دیگر ارزشی برای او باقی نمی‌ماند. این موضوع البته بحث مفصلی است علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب "آزادی در قرآن" به قلم آقای مهندس عبدالعلی بازرگان که در دهه شصت منتشر شده، و در آن تمام آیات قرآن کریم درباره آزادی و اختیار انسان جمع‌آوری و ارایه شده است، مراجعه کنند. حتی در پذیرش اصل دین نیز هیچ اجباری وجود ندارد زیرا قرآن صریحا می‌گوید: "لااکراه فی الدین"؛ در ادامه اضافه می‌شود: چون انسان با توجه به فطرت انسانی‌اش می‌تواند راه گمراهی و هدایت را از هم تمیز دهد و پیامبران در این زمینه تنها نقش راهنمایی و آگاهی بخشی دارند. در آیاتی دیگر نیز موضوع حقوق بشر، که آزادی و اختیار انسان جزئی از آن است، تصریح شده است «لقد کرمتنا بنی آدم». در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این آیه مورد استناد قرار گرفته است. براساس این آیه محکم قرآنی؛ خداوند می‌گوید همه انسان‌ها از حق حیات، حیثیت و کرامت انسانی برخوردار هستند و جزئیات این حق حیات و آزادی نیز براساس آیات دیگر قرآن توضیح داده شده است. بنابراین اگر بخواهم بحثم را جمع‌بندی کنم باید بگویم رسالت پیامبران

مطابق نص صریح قرآن: آزاد کردن انسان از تمام غل و زنجیرها و موانعی است که انسان برای کسب آزادی و اختیار و حقوق ذاتی‌اش؛ پیش روی خود دارد. خداوند می‌فرماید: «و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم» (اعراف - ۱۵۷)، پیامبران آمده‌اند که غل و زنجیر را از دست و پا و ذهن انسان باز کنند تا انسان بتواند در سیر طبیعی و انسانی خود به رشد و کمال الهی برسد.

آیا از نظر تاریخی نیز شواهدی وجود دارد که نشان دهد حقوق شهروندی در کشورهای اسلامی پیش از آنکه در غرب مطرح شود، رعایت می‌شده است؟

بله، براساس متن نهج‌البلاغه که کلام علی(ع) است؛ به‌عنوان یک منبع تاریخی می‌توانیم نشان دهیم که در دوران پنج‌ساله حکومتشان در زمینه حقوق بشر و حقوق شهروندی چه کرده‌اند. در این خصوص علاقه‌مندان نیز می‌توانند به کتاب «آزادی در نهج‌البلاغه» نوشته مهندس عبد‌العلی بازرگان مراجعه کنند. سوابق تاریخی به وضوح نشان می‌دهند که در این دوران همه از آزادی اندیشه، بیان و عقیده به‌طور مطلق برخوردار بودند. تمام مخالفان علی(ع) حتی خوارج که برخورد‌های بسیار تند و تلخی با آن حضرت داشتند، از آزادی بیان کامل برخوردار بودند و موضوعاتی از قبیل تشویش اذهان عمومی که امروز از آنها یاد می‌شود به‌هیچ‌وجه در آن دوران مطرح نبود. حضرت علی(ع) فقط با کسانی که دست به شمشیر بردند، وارد جنگ شدند که در این جنگ هم البته حضرت هیچگاه آغازکننده نبودند و تنها دفاع کردند. تمام سوابق تاریخی و منابع دینی نشان می‌دهند که ما در آن دوران هیچگاه جرم سیاسی، زندانی سیاسی و سلول انفرادی نداشته‌ایم. سال ۱۳۶۷ که در زندان کمیته مشترک بودم، کتابی از کتابخانه زندان به دستم رسید به نام زندان در اسلام «السجن فی الاسلام»، این کتاب تز دکترای دانشجویی در دانشگاه بغداد بود که قبل از انقلاب در ایران ترجمه و چاپ شده بود. مستندات تاریخی در این کتاب نشان می‌داد که براساس منابع و سوابق تاریخی در اسلام هیچ فردی به‌خاطر ابراز عقیده یا تشکیل اجتماعی، زندانی نشده است. اتفاقاً در همان ایام آیت‌الله منتظری نیز تقریرات خودشان را در این زمینه منتشر کرده بودند و روزنامه کیهان نیز بخش‌هایی از آن را در سال ۱۳۶۷ منتشر می‌کرد؛ ایشان نیز همین واقعیت‌های تاریخی را که در اسلام جرم سیاسی و زندانی سیاسی در دوران پیامبر و حکومت حضرت علی وجود نداشته است تصریح کرده بودند. به‌علاوه در کشور خودمان و در فرهنگ ایرانی نیز می‌توان سابقه حقوق شهروندی را نشان داد. منشور حقوق بشر کوروش، که

یک اثر ماندگار و جهانی است، نشان می‌دهد که در فرهنگ ایرانی ما نیز برای انسان به ماهو انسان ارزش وجود داشته است.

اگر مفهوم حقوق شهروندی در ایران تا این اندازه ریشه‌دار است پس چرا امروز هم جرم و زندانی سیاسی داریم، هم آزادی بیان و عقیده به‌طور کامل اجرایی نمی‌شود و... مهمتر اینکه حتی مردم حس نمی‌کنند که اینها جزو حقوق ذاتی‌شان است، بلکه نگاهشان به حقوق شهروندی تکلیفی است که باید در قبال دولت‌ها انجام دهند؟

بله این یک واقعیت است که امروز فضای فرهنگی و اجتماعی ما به شکلی متحول شده و ما به‌قدری با حقوق بشر و شهروندی بیگانه شده‌ایم که فکر می‌کنیم این ارزش‌ها وارداتی و مدرن است و ما باید آنها را از جوامع دیگر بگیریم و در جامعه خودمان به کار ببریم. اما پاسخ سؤال شما را اگر بخواهم به‌طور خلاصه بدهم، باید حول دو محور اصلی بحث کنم: اول فرهنگ استبدادی است که در کشور ما وجود داشته و موجب شده حاکمیت‌های اقتدارگرا در کشور مستقر شوند. در نتیجه این فرهنگ، انسان‌ها به جای آنکه در جایگاه شهروند حضور داشته باشند، در جایگاه رعیت قرار داشته‌اند و مکلف بوده‌اند وظایفی را انجام دهند. واقعیت این است که رعیت هیچ حقی ندارد و تابع است و از همین رو تکلیف‌محور. وقتی فرهنگ استبدادی در جامعه وجود دارد مردم پذیرای یک حکومت اقتدارگرا می‌شوند. در واقع ارتباط تنگاتنگی بین فرهنگ اقتدارگرایی و مطالبه حقوق شهروندی وجود دارد. دوم پیرایه‌ها و خرافات مذهبی است که از قرون دوم و سوم هجری وارد ادبیات دینی ما شده است. زمینه‌های این خرافات را باید در فقه و تعلیمات فقهی که از همان قرون آغاز شد و متأثر از جامعه بدوی و فرهنگ قبیله‌ای عربستان آن زمان بود، جستجو کرد. در این دوران عموماً به جای آنکه قرآن به‌عنوان سرچشمه زلال وحی مورد توجه قرار گیرد، صرفاً مبانی فقهی مورد توجه قرار دارد. به‌طوری‌که امروزه هم مسلمانان اعم از سنی و شیعه بیشتر متأثر از منابع فقهی هستند که قدماً مطرح کرده‌اند. من معتقدم حتی بخشی از مشکلات امروز منطقه نیز ناشی از همین زمینه‌های فرهنگی است.

با این توضیحات باید سؤال اولم را تکرار کنم؛ با توجه به شرایطی که کشور ما دارد آیا می‌توان گفت دموکراسی بر حقوق شهروندی مقدم است؟ چون آنطور که شما گفتید فرهنگ استبدادی چنان ریشه‌دار است که حتی مردم به حقوق ذاتی خودشان آگاه نیستند. من معتقدم اگر حقوق شهروندی وجود نداشته باشد و انسان‌ها از حقوق خود بهره‌مند نباشند،

هیچ نظام دموکراتیکی پا نمی‌گیرد و اتفاقاً برعکس آنچه شما گفتید حقوق شهروندی پیش‌نیاز یک جامعه دموکراتیک است. اگرچه هیچ یک از اینها مطلق نیستند. به این معنی به تدریج که حقوق شهروندی در جامعه توسعه پیدا می‌کند، نظام دموکراتیک شکل می‌گیرد و همراه با توسعه دموکراسی افراد از حقوق شهروندی بیشتری برخوردار می‌شوند. در واقع تحقق دموکراسی و تامین حقوق شهروندی یک فرآیند است. فرآیندی که در کشورهای توسعه‌یافته نیز طی شده است. همانطور که گفتم در انگلستان یک قرن طول کشید تا انگلیسی‌ها توانستند اولین منشور حقوق شهروندی را تدوین کنند. در کشور ما هم ابتدا باید بر حقوق شهروندی تاکید کنیم تا آزادی اندیشه، بیان، اجتماعات و دیگر پیش‌نیازهای جامعه دموکراتیک که در قانون اساسی ما نیز در فصل سوم و پنجم مورد تاکید قرار گرفته، در میان مردم نهادینه شود. وقتی در جامعه‌ای به واسطه این حقوق شهروندی، نهادهای مدنی شکل گرفت، به تدریج مباحثی مثل انتخابات آزاد و سالم مطرح می‌شود که از طریق آن نمایندگان واقعی مردم انتخاب می‌شوند. از این رهگذر است که به مرور زمان پایه‌های دموکراسی تقویت می‌شود و در نهایت حاکمیت انسان بر سرنوشت خود که زیربنای حقوق شهروندی است، فراهم می‌شود. من مایلم در اینجا به اصول فصل‌های سوم و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اشاره کنم تا ببینید این اصول هم در جریان انقلاب مشروطه و هم انقلاب اسلامی مورد توجه بوده است؛ تمام بندهای فصل سوم قانون اساسی که از اصل ۱۹ آغاز می‌شود مربوط به حقوق شهروندی است. اصل نوزدهم می‌گوید: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. این بند یکی از پایه‌های اصلی حقوق شهروندی است. اصل بیستم می‌گوید: همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند. اصل بیست و یکم می‌گوید: دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید. اصل بیست و دوم می‌گوید: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند. اصل بیست و سوم می‌گوید: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد. جالب اینکه این اصل مطلق است و هیچ تبصره‌ای هم ندارد. اصل بیست و چهارم می‌گوید: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند. اصل بیست و پنجم می‌گوید: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط

و فاش کردن مکالمات تلفنی، سانسور، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون که این اصل صیانت از حریم شخصی انسان ها است. اصل بیست و ششم که می‌خواهم بر آن تاکید کنم می‌گوید: احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند. شما اگر مشروح مذاکرات قانون اساسی را بخوانید، می‌بینید که بر سر این اصل از قانون اساسی بحث مفصلی انجام شده است. از یک طرف افرادی مثل آقای محمد یزدی وجود دارند که مخالف آزادی فعالیت احزاب هستند و از طرف دیگر کسانی مثل مرحوم دکتر بهشتی هستند که تمام قد از آزادی علی‌الاطلاق فعالیت احزاب دفاع می‌کنند. نهایتاً این اصل با ۵۰ رأی موافق و ۱۶ رأی مخالف تصویب می‌شود. این اندیشه به آزادی علی‌الاطلاق احزاب باور ندارد. حتی ماده ششم قانون احزاب هم بر اینکه احزاب آزاد هستند، تاکید می‌کند.

این نشان‌دهنده این نیست که دموکراسی مقدم بر حقوق شهروندی است؟ و نیاز است برخی

از حقوق شهروندی از بالا و توسط دولت‌ها اعمال شود؟

خیر، بدون حقوق شهروندی و برخورداری از آزادی رأی دادن و انتخاب شدن؛ دموکراسی شکل نمی‌گیرد، هیچ‌کجای دنیا هم شکل نگرفته است. برای نمونه رخداد انتخابات هفتم اسفندماه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ از نظر من هفتم اسفندماه پس از ردصلاحیت‌های گسترده رقم خورد. مردم پس از این ردصلاحیت‌ها بود که پای صندوق آمدند و رای اعتراض دادند. اگر حق رای نباشد، مردم نمی‌توانند رای بدهند و دموکراسی را رقم بزنند. اجازه بدهید اشاره ای به اصول دیگری از قانون اساسی داشته باشیم؛ اصل ۵۶ قانون اساسی می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند». این اصل می‌گوید حق شهروندی، حق خداداد هر انسان است. تا این حق خداداد نباشد، حاکمیت ملت بر سرنوشت خود که پیش‌نیاز دموکراسی است فراهم نمی‌شود. اما طبیعی است در جوامعی که فرهنگ استبدادی و پیرایه‌های مذهبی وجود دارد، دموکراسی یک شبه اتفاق نمی‌افتد بلکه مردم باید گام به گام جهل و ناآگاهی و موانعی را که سر راه توسعه انسانی و تامین حقوق شهروندی وجود دارد، از پیش پای خود بردارند و به تدریج بر سرنوشت خود حاکم شوند و بعد حقوق شهروندی را محقق کنند. در سایر کشورها نیز این روند تدریجی بوده است. من برای

تحصیلات تکمیلی در سال های ۱۳۴۴-۱۳۴۲ در آمریکا مشغول تحصیل بودم. تبعیض نژادی بین سفید و سیاه آن روز بسیار عمیق و گسترده بود. در دانشگاه بین دانشجویان سفید و سیاه حریم وجود داشت. در اتوبوس ها سیاه پوستان باید در جایگاه مخصوص خود می نشستند و اجازه نداشتند به بخش سفیدپوست ها بیایند. امروز با گذشت ۵۰ سال به تدریج تحولات اجتماعی شکل گرفته است که یک سیاه پوست می تواند با رأی طبیعی مردم در جایگاه رئیس جمهور آمریکا قرار بگیرد. پس می بینید که در جامعه توسعه یافته ای مثل آمریکا هم نیاز بود این اتفاق به مرور روی دهد تا مردم بتوانند گام به گام از این حق ذاتی انسانی که همگان برابر هستند، برخوردار شوند.

شما به اصول قانون اساسی اشاره کردید که صراحتاً بر حقوق شهروندی تاکید دارند، چه می شود که علیرغم وجود قوانینی به این صراحت، حقوق شهروندی هنوز دغدغه است؟ به طوری که رئیس دولت یازدهم خود را موظف می داند در این زمینه سندی جداگانه تدوین کند. نقش دولت ها در این زمینه پررنگتر است یا مردم؟

برای پاسخ به این سؤال لازم است نگاهی به تاریخ تحولات اجتماعی ایران از زمان مشروطه تاکنون داشته باشیم. زیرا از زمان مشروطه تاکنون ما با مساله عدم اجرای حقوق شهروندی دست به گریبان بوده ایم. در زمان انقلاب مشروطه دو نگاه و رویکرد اصلی در زمینه حقوق شهروندان وجود داشت؛ اول نگاه و رویکرد شیخ فضل الله نوری که معتقد بود تمام آنچه برای اداره جامعه نیاز است در فقه موجود است و نیازی به قانون گذاری نیست. در مقابل این نگاه مراجعی مانند آخوند خراسانی و میرزای نائینی وجود داشتند که شواهد تاریخی نشان می دهد تحت تاثیر تحولات اجتماعی در جوامع پیشرفته آن زمان، معتقد به حکومت قانون و حقوق شهروندی بودند. این افراد هم با توجه به مبانی قرآنی و هم تجربیات جوامع بشری به دفاع از مبانی انقلاب مشروطه پرداختند. امروز وقتی ما مبانی و آثار فکری آخوند خراسانی را مرور می کنیم می بینیم بسیاری از مسائلی را که ما امروز بعد از گذشت چهار دهه از انقلاب با آن مواجه هستیم، آخوند خراسانی آن روز پیش بینی کرده است. یکی از اعتقادات آخوند خراسانی جدایی نهاد دین از نهاد قدرت است. این اعتقاد یکی از مراجع مورد قبول روحانیت است که آثار او هنوز هم در حوزه تلمذ می شود. مشکل اساسی امروز ما جریان اسلام سنتی است که مانع از اجرای کامل اصول قانون اساسی است. با این وجود من معتقدم ایستادگی روشنفکران ما در طول این چهار دهه باعث

شده که امروز جامعه ما از رشد و بلوغ بیشتری برخوردار باشد. امروز می‌بینیم بسیاری از کسانی که در دهه شصت هماهنگ با نگاه اسلام سنتی بودند، به تدریج به گفتمان اصلاحات و اعتدالی که مهندس بازرگان در همان دهه شصت بر آن تاکید کرده بودند، متمایل شده‌اند. این نتیجه ایستادگی کسانی مثل مهندس بازرگان است که علیرغم حذف شدن از قدرت باز هم بر اصولی مثل قانون‌مداری و عقلانیت تاکید کردند. من دولت اصلاحات و دولت تدبیر و امید را پیامد همین ایستادگی‌های روشنفکران جامعه می‌دانم. در اینجا باید به این موضوع هم اشاره کنم که یکی از ویژگی‌های روحانیت شیعه، برخلاف روحانیت تسنن که دولتی است، این است که با توده مردم در ارتباط است. به همین دلیل تحولات توده مردم بر روحانیت شیعه اثرگذار است و برعکس. امروز می‌بینیم که بسیاری از علمای دینی ما از قدرت جدا شده‌اند. به نظر می‌رسد این تحول هم به خاطر شناخت مسایل و مشکلات جامعه و هم تاثیر پذیری از ارتباط نزدیک با مردم بوده است و من معتقدم که این فرآیند طی شده و تداوم خواهد داشت. البته این تحولات یک شبه اتفاق نمی‌افتد و تلاش مستمر آگاهان جامعه را می‌طلبد که به تدریج هم مردم آگاه شوند و هم با صبر و تلاش آگاهان، به تدریج زمینه‌های اصلاح و تامین حقوق شهروندی بیشتر مردم فراهم شود.

شما معتقد هستید که در میان توده مردم آگاهی نسبت به حقوق شهروندی بالاتر رفته است؟

حتما همینطور است. تردید نکنید. شما اگر منحنی تحولات اجتماعی را از سال ۱۳۵۷ تاکنون ترسیم کنید، خواهید دید علیرغم افت و خیزهایی که وجود داشته، به‌طور میانگین، آگاهی‌ها رو به افزایش بوده است.

بر اساس چه شواهدی؟

یکی از این شواهد دوم خرداد ۱۳۷۶ است. شما می‌بینید علیرغم اینکه انتخاب آقای ناطق نوری قطعی به نظر می‌رسید اما مردم در صحنه حضور پیدا کردند و رای ۲۰ میلیونی به کسی دادند که منادی همین حقوق و ارزش‌های شهروندی بود. اصول فصل سوم و پنجم قانون اساسی جزو برنامه‌های رئیس دولت اصلاحات بود. این دوران را که در آن احزاب شکل گرفت، مطبوعات رشد کرد، بیش از سه هزار نهاد مدنی در دانشگاه‌ها ایجاد شد و... مقایسه کنید با دهه شصت. اما همان جریان اسلام سنتی چوب لای چرخ دولت اصلاحات گذاشت. از طرف دیگر برخی

ناپختگی‌ها هم به وجود آمد که نتیجه آن پیامد های هشت سال دولت‌های نهم و دهم بود. ما نمی‌توانیم بگوییم که دوم خرداد را مردم رقم زدند اما سوم تیر را اصولگرایان. در انتخاب آقای احمدی‌نژاد هم این مردم یا حداقل بخشی از مردم بودند که به احمدی‌نژاد رای دادند. به همین دلیل است که تاکید می‌شود تحقق دموکراسی و تامین حقوق شهروندی مستلزم زمان و طی فرآیندی است که آگاهان جامعه باید به آن بپردازند. به‌خاطر چپ‌روی‌هایی که در دوران اصلاحات به وجود آمد، مردم واکنش نشان دادند. در این دوران حتی برخی شعار عبور از رئیس دولت و عبور از قانون اساسی را می‌دانند. دفتر تحکیم وحدت که یک نهاد دانشجویی بود و باید قانونمند عمل می‌کرد جزو همین دسته بود و چوب لای چرخ دولت می‌گذاشت. البته چپ‌روی‌هایی هم در مجلس ششم وجود داشت که نتیجه آن رخداد های هشت سال بعد شد. اما تجربیات هشت سال احمدی‌نژاد منجر به انتخابات سال ۱۳۹۲ شد. در سال ۱۳۹۲ مردم عموماً به این نتیجه رسیدند که از مطالباتی که بالاتر از سطح واقعیات جامعه قرار دارد، پرهیز کنند. چرا مردم به روحانی رای دادند که چندان هم شناخته شده نبود؟ چون دیدند گفتمان او واقع‌بینانه‌تر است و باید آرام حرکت کنند. اتفاقاً یکی از قول‌های آقای روحانی همین حقوق شهروندی بود که کار سنگینی نیز روی آن انجام شده است و الان هم آماده است. سند حقوق شهروندی که در دولت روحانی تنظیم شده، ۲۱ بند دارد که از حق حیات، سلامت و زندگی شایسته ... آغاز می‌شود تا بند بیست و یکم که حق تابعیت و اقامت ایرانیان خارج کشور را مورد بررسی قرار داده است. اما رئیس‌جمهور نتوانست آن را به مجلس نهم ارائه کند چون می‌دانست در این صورت چه سرنوشتی در انتظار آن است. در واقع زمینه اجتماعی لازم برای ارائه این سند وجود ندارد. این سند مطالبه مردم و وعده رئیس‌جمهور هست اما موانعی در این راه وجود دارد که نمی‌تواند آن را اجرایی کند.

سؤال اصلی این است که چرا دولت باید بیاید برای مردم سند حقوق شهروندی تدوین کند. اگر آنطور که شما می‌گویید شهروندان ایرانی به این آگاهی رسیده‌اند که باید حقوق خود را مطالبه کنند پس چرا دولت خود را موظف دیده که بیاید سند تهیه کند؟ چرا مردم خودشان حقوقشان را مطالبه‌گری نمی‌کنند؟

من نگفتم به آگاهی کامل رسیده‌اند. مطلق نگاه نکنید. آگاهی نسبت به گذشته بیشتر شده

است.

آیا جامعه ایرانی اساساً خود را شهروند می‌داند که بخواهد حقوقی برای خود قائل باشد و آن را مطالبه کند؟

پاسخ به این سؤال هم نسبی است. تحولات فرهنگی و اجتماعی همواره فرآیندی است. شما ابتدای انقلاب را به خاطر ندارید. من در دو سال ابتدای انقلاب به این دلیل که شهردار تهران بودم، به عینه می‌دیدم که چطور انقلاب در خلق و خوی مردم اثرگذار بود. بسیاری از کارهایی که بلحاظ کارشناسی اجرای آن‌ها امکان‌پذیر نبود با حمایت و همکاری نزدیک مردم با موفقیت انجام می‌شد. از جمله همین طرح محدوده ترافیک هسته مرکزی شهر تهران که در جریان آن ۵۰ خیابان مرکزی تهران یک طرفه و در آن خطوط ویژه اتوبوسرانی احداث شد. اما چون این خلق و خوی متحول شده مردم ریشه‌دار و پایدار نبود و از طرف دیگر در نتیجه برخی اتفاقات حوادث دهه شصت تحولات بیشتر فکری و رشد و آگاهی مردم با مانع روبه‌رو شد؛ این روند ادامه پیدا نکرد. با این وجود من معتقدم رای مردم در دوم خرداد ۷۶، سال ۹۲ و هفتم اسفند ۹۴، نشان‌دهنده این است که آن آگاهی‌ها گام به گام رشد کرده است. اتفاقاً چون مردم مطالبه دارند، آقای روحانی وعده حقوق شهروندی می‌دهد ولی چون شرایط آماده نیست، آقای روحانی منتظر فرصت مناسب است. همین کارشکنی‌هایی که اتفاق می‌افتد، همین رسانه‌هایی که هر روز علیه دولت حرف می‌زنند، همین‌ها نشان می‌دهد که جریانی احساس خطر می‌کند. این جریان از چه چیز می‌ترسد؟ از نظر من از آگاهی و مطالبه‌گری مردم. شما همین آمار انتخابات هفتم اسفند را ببینید همه چیز برایتان روشن می‌شود. نسبت‌های فکری، سیاسی، جنسیتی و... که در این انتخابات رای آوردند را اگر با مجلس اول مقایسه کنید می‌بینید چقدر آگاهی مردم بالا رفته است. گرایش‌های فکری نمایندگان زن این مجلس از ابتدای انقلاب تاکنون بی‌نظیر است. این در حالی است که بسیاری از نخبگان جامعه هم رذصلاحت شده بودند.

چقدر اقتصاد سیاسی حکومت‌ها در اینکه حقوق شهروندی را حقوق ذاتی‌شان بدانند اثرگذار است؟ گفته می‌شود دولت نفتی در ایران اساساً امکان این را که مردم خود را در برابر دولت‌ها شهروند بدانند، سلب می‌کند.

این نظر درستی است. با این وجود من معتقدم علیرغم وجود دولتهای بعضاً رانتی در ایران، آگاهی مردم رشد پیدا کرده است. در کشورهایی که دولت‌ها منابع ثابت ندارند و باید کشور را با منابعی که از مردم اخذ می‌شود اداره کنند، زمینه‌های رواج فرهنگ حقوق شهروندی بهتر

فراهم است. امروز منابع طبیعی ما علیه حقوق شهروندی عمل می‌کند. با این وجود افرادی مثل دکتر مصدق هم وجود دارند که اولاً معتقد بود این منابع هم از آن مردم است و ثانیاً معتقد به حاکمیت مردم بود. در جریان انقلاب اسلامی هم همین ارزش‌ها مطرح بوده است؛ اما همانطور که اشاره کردم، موانعی باعث عدم تحقق این ارزش‌ها شده است.

آگاهی افراد از حقوق شهروندی‌شان چطور رشد پیدا می‌کند؟ چقدر خانواده‌ها در این زمینه موثر هستند؟ برخی معتقدند استبدادی که شما آن را مانع تحقق حقوق شهروندی می‌دانید، یکی از عرصه‌های اصلی بروزش خانواده‌هاست. این نظر را قبول دارید؟

اگر در خانواده و در روابط بین افراد فرهنگ دموکراتیک وجود نداشته باشد، در جامعه هم نمی‌توانیم منادی فرهنگ دموکراتیک باشیم. افرادی که به‌طور صادقانه منادی دموکراسی و حقوق شهروندی بوده‌اند، اول خودشان این ارزش‌ها را در شخصیت خودشان نهادینه کرده بودند. اگر به زندگی شخصی افرادی مثل دکتر مصدق یا مهندس بازرگان نگاه کنید، می‌بینید همه جا دموکراتیک عمل می‌کردند. بنابراین ارتباط تنگاتنگی بین این دو وجود دارد. ولی با فعالیت اجتماعی می‌توانیم عوارض ناشی از فرهنگ استبدادی را کاهش دهیم. اما در پاسخ به این سؤال‌تان که چگونه می‌توان آگاهی را افزایش داد، من معتقدم انفجار اطلاعات و رسانه‌های مجازی تاثیر بسیاری بر رشد آگاهی مردم داشته است. امروز مردم دیگر فقط وابسته به رسانه ملی نیستند و می‌توانند از منابع دیگر اطلاعات کسب کنند. حتی در روستاهای ایران امروز افراد با مفاهیم جدید آشنا شده‌اند. البته باز هم نباید مطلق صحبت کرد. هستند کسانی که همچنان دنبال قشری‌گری مذهبی و تحجر عقیدتی هستند. اما جمع‌بندی من این است که این فرآیند رو به جلو است و مجموعه شاخص‌ها نشان می‌دهد که در طول این چهار دهه مردم در راستای حقوق شهروندی‌شان تلاش کرده‌اند. علاوه بر این در دهه سی مهندس بازرگان یکی از راهکارهایی که برای دستیابی به آگاهی از حقوق شهروندی پیشنهاد دادند، ایجاد نهادهای مدنی بود. خود ایشان از جمله پیشگامان ایجاد این نهادها بودند. امروز هم مردم می‌توانند در زمینه ایجاد نهادهای مدنی در عرصه‌های مختلف تلاش کنند. از نهادهایی مثل گروه‌های ورزشی، زیست محیطی، خدمات اجتماعی، تا گروه‌های مطالعات تاریخی و قرآنی و... در این زمینه می‌توانند اثرگذار باشند. فرهنگ استبدادی باعث شده ما دچار ویژگی‌های مثل تک‌روی، خودخواهی و... شویم و این ویژگی‌ها از طریق کار جمعی و مشارکت به تدریج از بین خواهد کرد. از طرف دیگر ایجاد

نهادهای مدنی در حوزه حقوق شهروندی نیز بسیار مهم است.

به یاد مهندس سحابی^۱

در پنجمین سالروز درگذشت مهندس عزت‌اله سحابی و هاله سحابی دختر فرهیخته آن زنده‌یاد مایلم، مروری بر خصوصیات اخلاقی و شخصیتی و مبانی اندیشه و دیدگاه‌های اجتماعی و رمز پایداری آن مرحوم در طول چند دهه تلاش صبورانه که همراه با سختی‌ها و ابتلاهای سنگین روبرو بوده، داشته باشم.

مهندس سحابی فرزند دکتر یدالله سحابی در دوران دانشجویی خود در دانشکده فنی دانشگاه تهران با عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان با معارف قرآنی و اجتماعی آشنا شد و در مبارزات دانشجویی نقش فعالی داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد و تشکیل نهضت مقاومت ملی از عناصر فعال این نهضت بود که در جریان همین فعالیت‌ها نیز بازداشت شد. در سال ۱۳۴۰ از عناصر اصلی نهضت آزادی ایران بود و در همین ارتباط در سال ۴۱ همراه با سران نهضت آزادی بازداشت و چند سال از عمر خود را در زندان گذراند. در سال ۵۰ نیز در ارتباط با کمک به زندانیان مجاهدین خلق بازداشت و به یازده سال محکوم شد. مهندس سحابی پس از آزادی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی برای عضویت در شورای انقلاب دعوت شد و در این شورا نقش موثری در کمیته‌های آن داشت و در دوره‌ای که رییس سازمان برنامه کشور بود در برنامه ریزی برای توسعه کشور تلاش‌های بسیاری انجام داد که نه تنها پس از دولت موقت بلکه با تمام دولت‌های وقت در این زمینه همکاری کارشناسی داشت. او عضو مجلس خبرگان قانون اساسی و نماینده مردم تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی بود. به رغم این سوابق در سال‌های ۶۹ و ۷۹ نیز بازداشت شد که شرح تالمات او در این بازداشت‌ها خارج از ظرفیت این یادداشت است. اما او همواره به رسالت آگاهی بخشی و عمل به وظیفه دینی و اجتماعی خود تا پایان عمر ادامه داد.

پاسخ به این پرسش برای نسل جامعه امروز ما مهم است که چهره‌هایی همچون مهندس سحابی واجد چه ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی هستند که بعد از ۶۰ سال مبارزه تا آخرین لحظات زندگی نیز به اندیشه و راه خود پایبند بوده و از خود پایداری و صبوری به خرج داده‌اند؟ به نظر من، که از سال‌های دهه سی در عرصه‌های مختلف با آن مرحوم از نزدیک آشنایی داشته

^۱ یادداشت محمد توسلی در نشریه «امید ایران» - ۱۳۹۵/۳/۷

ام، پاسخ این است که مهندس سحابی علاوه بر تاثیرپذیری از محیط خانوادگی و شادروانان دکتر بدالله سحابی و مهندس مهدی بازرگان، مبانی فکری خود را مستقیماً از قرآن گرفت و لذا با نگاه آخرت‌نگرانه و احساس تکلیف دینی و اجتماعی وارد عرصه فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و در نتیجه تحمل مصائب و مشکلات زندگی برای او در طول زندگی پرفراز و نشیب‌اش سهل و قابل تحمل شده بود.

مهندس سحابی همواره بر عقلانیت، اعتدال و خردورزی تاکید می‌کرد و بر این باور بود که محور وحدت ملی ما ایران است و وقتی وحدت ملی حفظ شود مسائل دینی و اعتقادی ما نیز حفظ و حراست خواهد شد.

رویکرد مرحوم سحابی به لحاظ سیاسی به عنوان یک مسلمان با اتکا به آیات قرآن و آموزه‌های دینی رویکردی آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه بود و با تجربه‌ای که در مباحث اقتصادی داشت راه‌حل را توسعه ملی می‌دانست و در طول زندگی خود تلاش کرد راهبردهای خود را به طرق مختلف به مردم و مسئولان منتقل کند.

دغدغه‌های مهندس سحابی همانگونه که خود در آثارش تصریح کرده است حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران و توسعه پایدار کشور بوده است. مهندس سحابی به رغم مطالعه آثار مارکسیستی و محشور بودن با سران حزب توده، مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در دوران زندان و بطور طبیعی تأثیرپذیری از آنان هرگز به مبارزه طبقاتی که مارکسیست‌ها منادی آن بودند باور نداشت. او معتقد بود که در شرایط عینی ایران منافع کارگران و کارفرمایان در یک راستا قرار دارد و اگر بورژوازی ملی و صنایع در ایران توسعه پیدا کند و چرخ کارخانه‌ها بچرخد کارگران می‌توانند به حقوق و دستمزد خود برسند. مهندس سحابی با مطالعه سرگذشت کشورهای در حال توسعه در قاره آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا و آمار و اطلاعات بانک جهانی از وضعیت اقتصادی کشورهای جهان و با استفاده از تجربه مدیریت سازمان برنامه و بودجه و تعامل و تبادل نظر با کارشناسان حرفه‌مند آن سازمان اطلاعات و دانش اقتصادی گسترده‌ای بدست آورده بود و برای توسعه نظریات کارشناسی داشت و بهمین علت بعد از دولت موقت و شورای انقلاب و مجلس اول در بسیاری از کمیته‌های تخصصی در دولت‌های بعدی به عنوان مشاور عالی دعوت می‌شد و او از اینگونه همکاری‌ها مضایقه نمی‌کرد. شاید آخرین تجربه اینگونه همکاری‌ها در دوران مدیریت مرحوم دکتر سیدعلی‌اکبر شبیری‌نژاد در مرکز تحقیقات سازمان

تأمین اجتماعی بود که جمعی از کارشناسان خبره در آن همکاری می‌کردند.

زنده یاد مهندس سحابی در سال‌های پایانی عمر خود همواره تلاش کرد علی‌رغم کهولت سن به وسیله مصاحبه و نامه به مسئولان به وظیفه دینی و ملی خود عمل کند تا اینکه در دهم خردادماه ۱۳۹۰ پس از دو ماه اغماء جان به جان آفرین تسلیم کرد.

مهندس سحابی در جلسات خصوصی متعدد در سالهای بعد از انقلاب برای اینکه ریشه‌های قرآنی مسائل و مشکلات معیشتی مردم و اقتصادی کشور را در سالهای بعد از انقلاب بیان کند معمولاً آیه ۱۱۲ سوره نحل را با مکتب روی کلمات و به آرامی از حفظ تلاوت می‌کرد. گویی این آیه قرآن را آنقدر تکرار کرده و روی مفاهیم آن تأمل کرده است که از هر کلمه یک مفهوم و کاربرد اجتماعی برای تحلیل و تبیین شرایط اقتصادی روز توجه او را به خود جلب می‌کرد:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا فَرِيَةً كَانَتْ أَمِنَهُ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾

و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید پس

[ساکنانش]

[به جای شکر، با سرمستی و غرور] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای

آنچه انجام می‌دادند طعم گرسنگی و هراس [از ناامنی] را به [مردم] آن چشاند.

به نظر می‌رسد تکرار این آیه در مناسبت‌های مختلف توسط مهندس سحابی در محیط خانوادگی و دوستان همفکر آنقدر برای معرفی نگاه راهبردی آن مرحوم برجستگی دارد که خانواده محترم این آیه را بر دیواره سنگی مجاور آرامگاه زنده‌یادان مهندس سحابی و هاله سحابی در منظر بازدیدکنندگان قبرستان لواسان قرار داده‌اند. روحشان شاد و راهشان پررهرو باد.

مجلسی که همه گروه‌ها را نمایندگی می‌کند^۱

با تشکیل مجلس دهم و انتخاب هیئت رئیسه دائم آن می‌توان نگاهی تحلیلی به فرایند شکل‌گیری مجلس دهم، نقاط قوت و ضعف آن و به جایگاه گروه‌های اجتماعی مختلف در آن داشت و به ظرفیت چنین مجلسی برای هماهنگی با دولت یازدهم و پاسخ‌گویی به مطالبات مردم در شرایط خطیر کنونی اشاره کرد.

۱

شرایط برگزاری انتخابات مجلس دهم و ترکیب نمایندگان منتخب قابل مقایسه با ادوار گذشته نیست. زیرا در این انتخابات با رد صلاحیت‌های گسترده‌ای که انجام شد و نهایتاً افراد زیادی که واجد شرایط نامزدی برای مجلس دهم بودند، امکان حضور در مجلس را پیدا نکردند. بنابراین افراد رده سوم و چهارم در خیلی از شهرها از جمله تهران تأیید صلاحیت شدند. در تهران برای اولین بار لیست امید که مجموعه‌ای از اصلاح‌طلبان و حمایت‌کنندگان دولت و خط مشی اعتدال بودند، توانستند سی نفر را به طور کامل به خودشان اختصاص دهند. در خیلی از کلان‌شهرها نیز چنین اتفاقی افتاد. اکثر تحلیلگران این نگاه را داشتند که چون مردم از رد صلاحیت‌های فراقانونی شورای نگهبان ناراضی بودند، در انتخابات حضور پیدا کردند و با رأی اعتراضی خودشان این پیام را دادند که با این رد صلاحیت‌ها موافق نیستند؛ اما همچنان بر پیگیری مطالبات خودشان از طریق قانونی و صندوق‌های رأی تأکید می‌ورزند. در واقع مردم بدون اینکه لیست جدید کاندیداها را بشناسند با توصیه رهبران جنبش اصلاحات به این لیست‌ها رأی دادند تا نگاه اجتماعی خودشان را مطرح کنند و گفتمان اصلاحات و خواست تحول و تغییر در جامعه ایران را تکرار کنند و لزوم پاسخگویی به مبرم‌ترین نیازهای امروز جامعه ایران را در راستای منافع ملی و در چارچوب قانون محقق سازند. در فاصله اعلام نتایج انتخابات تا تشکیل مجلس، کنشگران سیاسی، دو نوع واکنش را در برابر انتخابات مجلس نشان دادند؛ برخی اصلاح‌طلبان این گفتمان را دنبال می‌کردند که چون مردم به لیست امید رأی دادند، قطعاً باید دکتر عارف، سر لیست تهران، در جایگاه ریاست مجلس قرار گیرد. در واقع برخی اصلاح‌طلبان این انتخاب را بعنوان یک ضرورت مطرح می‌کردند که اگر به این ترتیب عمل نشود باعث یأس و ناامیدی

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «همدلی» - ۱۳۹۵/۳/۱۳

مردم نسبت به اصلاح‌طلبان خواهد شد. در مقابل، دیگرانی بودند که نگرشی راهبردی به این مسئله داشتند و معتقد بودند که بهتر است با توجه به واقعیت‌های اجتماعی، جنبش اصلاحات کوشش کند که از منافع گروهی خودش در کوتاه‌مدت صرف‌نظر کرده و با نگاه راهبردی با دیگر نیروهای اجتماعی تعامل کند. تعاملی که بتواند در آینده زمینه‌های تحقق مطالبات اصلاح‌طلبان را در عمل فراهم آورد.

۲

اینک؛ رخداد‌های چند جلسه اول مجلس دهم و ارزیابی انتخابات موقت و دائم هیئت رئیسه مجلس نشان می‌دهند؛ که فراکسیون امید به رغم انسجام داخلی آن از اکثریت آراء مجلس برخوردار نیست و بنابر این نیاز به تعامل و همکاری با سایر گروه‌های مجلس دارند. در مرحله انتخاب هیات رئیسه موقت نتایج نمایانگر وزن اصلاح‌طلبان در مجلس دهم بود. آقای عارف شخصیت علمی و اخلاق اجتماعی برجسته خودشان را نیز پس از اعلام رأی به خوبی نشان دادند و در مرحله بعد؛ انتخابات را به آقای لاریجانی واگذار کردند و پایه‌های تفاهم و همکاری را در مجلس تقویت کردند.

ترکیب هیات رئیسه مجلس که در مرحله دائم موجب حضور پررنگ تر فراکسیون امید شده است نشان از پیامد این تعامل تعالی بخش در این فرایند است. اما آنچه ویژه‌گی خاصی به ترکیب هیئت رئیسه مجلس بخشیده است که با مجالس گذشته متفاوت به نظر می‌رسد حضور نمایندگان گروه‌های اجتماعی مختلف اعم از اصلاح طلبان لیست امید، محافظه‌کاران معتدل، محافظه‌کاران تندرو، افراد مستقل و اهل تسنن در هیئت رئیسه و مدیریت مجلس است.

۳

اما نکته دیگری در فرایند شکل‌گیری مجلس دهم به نظر می‌رسد که جا دارد در این جا به آن اشاره شود؛ موضوع جذب و معتدل کردن جمعی از محافظه‌کاران تندرو توسط آقای لاریجانی است که در مجلس نهم در مقابل خط مشی اعتدالی ایشان و همکاری با برنامه‌های دولت آقای روحانی ایستادگی کرده بودند. این فرایند اگر چه در این مرحله تاکتیکی هم بوده باشد، شاخص خوبی برای زمینه‌های تقویت همکاری و تعامل داخلی مجلس و همچنین تمرکز بر تلاش‌های مجلس برای همکاری با دولت در راستای منافع ملی و پاسخگویی به مطالبات برحق مردم قابل ارزیابی است.

این نگاه متکثر یک شاخصه مهم مجاس دهم می‌تواند مورد تاکید باشد و به گمان من پیش‌نیاز فعالیت دموکراتیک و زمینه‌ساز تقویت کار جمعی است. در یک جامعه دموکراتیک بایستی همه گرایش‌ها و نحله‌ها، در چارچوب و التزام به قانون اساسی حضور داشته باشند و به عقیده و دیدگاه یکدیگر احترام بگذارند و در راستای منافع ملی و در چارچوب قانون در جهت پاسخ به نیازهای مردم برنامه ریزی و گام بردارند. بنظر من این یکی از برجستگی‌های این مجلس است که هیچ گروهی در آن غایب نیست و برای جامعه‌ای که بخواهد فرایند دموکراسی را طی کند، این امریکی از مقدمات و پیش‌نیازهای ضروری آن است.

عربستان و راهبرد «زر و زور و تزویر»^۱

انتشار خبر تصمیم دبیرکل سازمان ملل درخصوص برداشتن موقت نام ائتلاف کشورهای عربی تحت نام عربستان سعودی از فهرست سیاه آن سازمان در روزهای اخیر، واکنش‌ها و تحلیل‌های مختلفی را در پی داشت. از یک سو بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل، اعلام کرده است که درج نام ائتلاف سعودی در فهرست سیاه که به دلیل کشتار کودکان اتخاذ شد اینک به علت تهدید قطع کمک‌های مالی به برنامه‌های سازمان ملل موجب این تصمیم شده است. وی در عین حال این تصمیم را دردناک‌ترین و دشوارترین تصمیم توصیف کرده است. از سوی دیگر دیده بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل ضمن اعتراض به این تصمیم سازمان ملل که تحت فشار کشورهای و گروه‌های مسلح ناقض حقوق کودکان در جنگ نیابتی یمن صورت گرفته است، این اقدام را موجب آسیب دیدن اعتبار جهانی سازمان ملل ارزیابی کرده‌اند.

در بررسی این رخداد باید به این سؤال پاسخ داد که چرا آمریکا در حالی که عوامل اصلی توسعه جنگ و خشونت در منطقه و ریشه مسائلی چون حادثه ۱۱ سپتامبر و حضور اتباع عربستان در آن بر کسی پوشیده نیست، کماکان از سیاست‌های تجاوزکارانه عربستان در منطقه و به‌ویژه یمن و کشتار مردم بی‌دفاع آن سرزمین از عربستان سعودی پشتیبانی می‌کند؟! و این در حالی است که نفوذ دلارهای نفتی عربستان می‌تواند با پوشاندن واقعیات جنایات جنگی علیه کودکان و شهروندان بی‌گناه یمن اعتبار جهانی سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری آن را زیر سؤال ببرد.

به نظر می‌رسد به قول زنده‌یاد دکتر علی شریعتی که در آستانه سالروز شهادت او قرار داریم (۲۹ خردادماه)، راهبرد «زر و زور و تزویر» در مدیریت حاکمان عربستان سعودی چنین پیامدهایی را در تحولات منطقه و سیاست‌های بین‌المللی موجب شده باشد. حاکمیت آل سعود در جایگاه نهاد دین و قدرت در عربستان و با دراختیار داشتن دلارهای نفتی و قدرت نظامی و سوءاستفاده از مناسک و ظواهر دینی این چنین در تقابل معارف اسلام رحمانی و ارزش‌ها و کرامت انسانی ایستادگی و بستری برای تأمین منافع کشورهای خارجی به‌ویژه آمریکا در منطقه فراهم می‌کند. به طور اختصار، راهکار خروج از این وضعیت در منطقه، ایجاد تحول و تأمین آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت ملت‌هاست که البته این تحول نیاز به طی فرایند توسعه آگاهی شهروندان

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۵/۳/۲۳

و زمان خواهد داشت. اعتراض نهادهای مدنی و حقوق بشری و دولت‌ها در سراسر جهان به‌ویژه در منطقه خاورمیانه در بازنگری و توقف اجرای چنین تصمیمی در سازمان ملل می‌تواند مفید و تأثیرگذار باشد.

ما و برکات شب های قدر^۱

ماه مبارك رمضان آن طور که آیات محکم قرآن توصیف می کند؛ ماه ضیافت الهی و زمینه سازی برای خودسازی و ایجاد تحول در نفوس انسان هاست. قرآن (بقره ۱۸۳) هدف و آثار روزه داری رمضان را تقویت ملکه تقوی در انسان معرفی می کند (لعلکم تتقون). واژه تقوی در فرهنگ قرآنی راز و رمز مهارکردن هوای نفس، خودخواهی ها و منیت ها و در نتیجه تعالی و کمال روح و روان انسان است.

درچنین فضای معنوی رمضان است که انسان با تزکیه خود می تواند قابلیت روحی دریافت رحمت الهی را، برای کسب کمال، تعالی و دانائی خود، پیدا کند (زمر ۹). این فرایند در ماه رمضان بطور نمادین در شب های قدر معرفی شده است. انسان های وارسته ای که با خویشتن داری و دعا و نیایش به درگاه پروردگار خویش و اعمال صالح، این ظرفیت و قابلیت را با تحول درونی خود پدید آورده باشند؛ به "قدر"، منزلت و شایستگی می رسند که بتوانند به تعالی روحی که همان فضیلت های انسانی و دانائی است نائل شوند.

قرآن مبین، اوج چنین فرایندی را که جهانشمول است، بطور ویژه و با مشیت الهی، در تجربه محمد مصطفی پیامبر اسلام (ص) که در فرایند بندگی خدا و پالایش درونی خود (پدیده اصطفاء) این قابلیت را کسب کرده بود، نشان می دهد. ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)، شب قدری که برای خود پیامبر (ص) نیز شناخته شده نبود (وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ). شب قدر اگر رخ دهد و انسان به درجه کمال، آگاهی و دانایی (تشخیص حق از باطل) برسد به تعبیر قرآن آن شب از هزار ماه (حدود هشتاد سال)، زندگی توأم با جهالت و نادانی برتر است (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

نزول فرشتگان حامل ربوبیت الهی در شب های قدر منوط و مشروط به احراز قابلیت انسان برای بهره مندی از این رحمت الهی شده است و این قابلیت در گرو تحول احوال درونی و ملکه تقوی در انسان است.

با این مقدمه می توان به طرح این سؤال پرداخت؛ جامعه اسلامی ما بعد از انقلاب؛ چه نسبتی با ارزش های يك جامعه ایمانی دارد که بر آنها حدود چهل رمضان و شب های قدر آنها

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۵/۴/۶

گذشته است؟ حاصل روزه‌داری و خودسازی شهروندان در این دوران چگونه قابل ارزیابی است؟ جامعه ما تا چه میزان توانسته است از برکات ماه رمضان و شب‌های قدر بهره‌مند شود؟

بدون تردید انسان‌هایی در جامعه ما این توفیق را داشته‌اند که با ممارست خود از برکات این ماه در زندگی شخصی خود بهره‌مند شوند. اما آیا برآیند این تحول انسانی در جامعه امروز ما کارنامه قابل قبولی را نشان می‌دهد؟ اگر شاخص‌های یک جامعه ایمانی را، صرف نظر از برخی ظواهر امر، بطور اختصار، آن‌طور که قرآن و سنت پیامبر توصیف می‌کنند، در ارزش‌هایی چون ارتقای مکارم اخلاق (انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق)، اقامه قسط و عدالت (حدید ۲۵) و تأمین کرامت و حقوق انسانی (لقد کرما بنی آدم)، بدانیم، متأسفانه واقعیت‌های جامعه با ارزش‌های این شاخص‌ها فاصله زیادی پیدا کرده است. موضوع افت اخلاق در فرهنگ عمومی، گسترش فساد اخلاقی و مالی و آسیب‌های اجتماعی گسترده که عناوین و آمار آنها تیتراژ رسانه‌ها را به خود اختصاص داده است، امروز بر کسی پوشیده نیست. فاصله طبقاتی و نابرابری در جامعه، که انتشار فیش‌های حقوقی اخیر برخی مدیران دولتی، نمونه کوچک آن است، به مراتب از گذشته بیشتر شده است. و همچنین عدم رعایت حقوق اساسی ملت که در اصول فصل سوم و پنجم قانون اساسی تصریح شده است، نشان می‌دهند که جامعه ما از ارزش‌های بنیادین اسلامی بسیار فاصله گرفته است. در اینجا از نقل آمار گزارش مؤسسات جهانی که جایگاه رعایت ارزش‌های اسلامی از جمله شفافیت را در جمهوری اسلامی ایران نسبت به سایر کشورهای جهانی ارائه و منتشر کرده‌اند، که البته موجب شگفتی و شرمساری است، صرف‌نظر می‌شود و فقط به سخن مولای متقیان علی (ع) که در ایام سالگرد شهادت او قرار داریم اشاره می‌کنم؛ نکند بی‌توجهی شما به قرآن موجب شود دیگران نسبت به عمل به معارف قرآنی از شما پیشی گیرند!!

اگر بپذیریم که جامعه امروز ما از ارزش‌ها و معیارهای یک جامعه ایمانی که هدف اصلی انقلاب اسلامی بوده فاصله دارد؛ آیا نبایستی هر چه سریعتر عالمان دینی، جامعه‌شناسان و پژوهشگران اجتماعی به بررسی ریشه‌ها و علل این انحراف‌ها بپردازند و با برنامه‌ریزی در جهت اصلاح آنها اقدام همه‌جانبه صورت گیرد؟

امید است عالمان دینی و همه آگاهان جامعه با تداوم تلاش‌های آگاهی‌بخش خود نسبت به اصلاح و رفع مشکلات کنونی جامعه اقدام نمایند و زمینه‌های بهره‌مندی عملی جامعه را از برکات ماه مبارک رمضان و شب‌های قدر فراهم سازند. با التماس دعا.

دردهای روزگار برادرکشی^۱

چرا آن هم‌افزایی که در کشورهای اسلامی حول محور دفاع از ملت فلسطین شکل گرفته بود، امروز به برادرکشی بین مسلمانان در منطقه تبدیل شده است؟

در فضای سال ۵۷ که انقلاب اسلامی ایران با زمینه‌های نهضت‌های مردمی و اسلامی در داخل و سخنان آیت‌الله خمینی در پاریس افکار عمومی جهان را متاثر ساخته و توجه مردم مسلمان منطقه به انقلاب اسلامی جلب شده بود و با حضور یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین - بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب - و رهبران احزاب و گروه‌های اسلامی از کشورهای مختلف در جشن پیروزی انقلاب، جو شادمانی، همکاری و همدلی مردمی را در کشورهای اسلامی منطقه فراهم کرده بود، آقای دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت زنده‌یاد مهندس بازرگان، پیشنهاد نام‌گذاری آخرین جمعه ماه رمضان را به نام «روز قدس» به رهبر فقید انقلاب ارائه کردند. در ۱۶ مرداد سال ۱۳۵۸ پیرو این پیشنهاد از مسلمانان جهان خواستند تا در آخرین جمعه ماه رمضان که «روز جهانی قدس» نام گرفت با برگزاری اجتماعات، حمایت خود از «حقوق قانونی مردم مسلمان فلسطین» و همبستگی با آن‌ها را اعلام کنند. البته سابقه برگزاری «روز جهانی فلسطین» در ماه اکتبر سال‌های قبل از پیروزی انقلاب در کشورهای عربی زمینه مطرح کردن چنین پیشنهادی بود. سازمان آزادی‌بخش فلسطین به مناسبت پیروزی فلسطینیان در دره کرامه بعد از شکست کشورهای عربی در جنگ چند روزه سال ۱۹۶۷ این مراسم را برگزار می‌کرد اما چون این روز هویت عربی داشت مسلمانان و سایر کشورهای اسلامی از آن استقبال نکردند. به همین سبب عنوان «روز جهانی قدس» که در آن ایام پیشنهاد شد و مورد استقبال بسیاری از مسلمانان و کشورهای اسلامی قرار گرفت، می‌توانست زمینه‌ساز وحدت و هماهنگی کشورهای اسلامی در چهارچوب اهداف مشترک اسلامی و منافع مشترک ملی در منطقه باشد. همان موقع مراسم روز قدس مورد استقبال گسترده مردم در شهرهای ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی قرار گرفت و بستر تاثیرگذاری برای حمایت از مطالبات برحق مردم مظلوم فلسطین و سازمان آزادی‌بخش فلسطین در افکار عمومی جهانی و زمینه‌ساز هماهنگی و وحدت کشورهای اسلامی به‌ویژه کشورهای عربی تاثیرگذار در منطقه خاورمیانه شد. در بهمن سال

^۱ یادداشت محمد توسلی در نشریه «کرگدن» - ۱۳۹۵/۴/۱۵

۱۳۵۸ که با تاکید وزارت امور خارجه دولت وقت در کنفرانس شهرداران پایتخت‌های کشورهای اسلامی در شهر مکه شرکت کردم، در جلسات و برخوردها چنین برداشتی را از سوی سایر شهرداران کشورهای اسلامی کاملاً احساس کردم.

حال سوال این‌جاست که چرا آن‌جا هم‌افزایی و هماهنگی که در منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی حول محور دفاع از ملت فلسطین و در تقابل با ظلم و جور دولت اشغالگر اسرائیل شکل گرفته بود، امروز به خصومت، دشمنی و برادرکشی بین مسلمانان در منطقه تبدیل شده است و گروه‌های اسلامی مختلف به نام اسلام با فجیع‌ترین شکل سر برداران مسلمان خود یا غیرمسلمانان را از تن جدا می‌کنند و کشورهایی چون سوریه و عراق و یمن به ویرانه تبدیل شده‌اند؟ فقط در سوریه قریب چهارصد هزار کشته و بیش از ده میلیون مسلمان آواره جهان شده‌اند و عملاً مشکل فلسطین و اسرائیل غاصب در منطقه به دست فراموشی سپرده شده است.

گزارش و تحلیل رخدادهای قریب به چهار دهه گذشته ایران و کشورهای منطقه که به شرایط کنونی منجر شده است، در ظرفیت این یادداشت کوتاه نیست.^۱ باید نقش کشورهای خارجی را بعد از انقلاب سال ۵۷ بررسی کرد؛ کشورهایی که به دنبال تامین منافع درازمدت خود در منطقه بوده‌اند و از زمینه‌های فرهنگی کشورهای منطقه بهره‌برداری کرده‌اند و آن‌جا هماهنگی اسلامی را به تفرقه و فرقه‌گرایی شیعه و سنی - البته به دست خود ما - تبدیل کرده‌اند. این‌که کشورهای دیگر به دنبال منافع خود در منطقه هستند، طبیعی است و در اختیار ما نیست. آنچه در اختیار ماست شناخت واقعیات فرهنگی - اجتماعی جامعه خودمان و پیشگیری از دامن زدن به زمینه‌های فرقه‌گرایی اعم از شیعه و سنی و تاکید بر وجوه اشتراک اسلامی و وحدت به جای اختلافات تاریخی است.

آموزه‌های قرآنی نیز درباره اهل کتاب بر همین راهبرد تاکید می‌کند: ای اهل کتاب بیایید بر سر کلام حقی که بین ما و شما مشترک است، یعنی پرستش خدای واحد بایستیم و زمینه همکاری مسالمت‌آمیز، وحدت و احترام متقابل خود را فراهم کنیم (آل عمران، ۶۴). وجوه اشتراک بین مسلمانان بسیار گسترده‌تر است؛ خدای واحد، کتاب واحد، پیامبر واحد و منافع منطقه‌ای مشترک. این‌که چرا در کشورهای اسلامی به جای تاکید بر وجوه اشتراک و منافع

^۱ در یادداشت‌های تفصیلی از جمله در گفت‌وگو با هفته‌نامه «صدا» ۱۶ آبان ۱۳۹۴ با عنوان «پیامدهای اشغال سفارت امریکا و گروگان‌گیری» به گوشه‌های از این سوابق اشاره داشته‌ام.

مشترک در رسانه‌ها بر اختلافات تاریخی تأکید می‌شود و راهبرد صریح قرآنی به دست فراموشی سپرده می‌شود جای بسی تأمل و بررسی دارد... فاعتبروا یا اولی الابصار.

بر پایه چنین واقعیاتی و با توجه به این‌که در حال حاضر بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی عملاً در منطقه هماهنگ با اسرائیل علیه مواضع ایران در حال کارزار هستند و در مجامع بین‌المللی چون کنفرانس کشورهای اسلامی و مجامع عربی، ایران و سوریه تنها مانده‌اند و حتی کشورهای لبنان و عراق به‌رغم حمایت‌ها و همکاری‌های نزدیک در شرایط حساس رأیشان در مقابل ایران قرار دارد و سازمان‌های فلسطینی نیز به‌رغم دریافت حمایت‌ها و کمک‌ها، در مواقع حساس با مواضع ایران تقابل نشان داده‌اند، به نظر می‌رسد ایده «روز جهانی قدس» که هدف آن تقویت وحدت نظر و مواضع کشورهای اسلامی حول مسئله قدس شریف بوده است، امروز به بازنگری و تقویت جدی نیاز دارد. در این شرایط می‌توان «روز وحدت اسلامی» را جایگزین و یا به آن علاوه کرد که نیاز مبرم منطقه و کشورهای اسلامی است. در این صورت باید برای فراهم کردن زمینه‌های این اقدام برنامه‌ریزی کنیم و خود در این راه پیشگام باشیم. برای این منظور ایجاد انسجام و هماهنگی مواضع همه نهادها با شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه و تأکید برنامه رسانه‌های رسمی کشور بر وجوه اشتراک اسلامی و پرهیز از پرداختن مسائلی فرعی و تفرقه‌انگیز بین فرق اسلامی بسیار ضروری است.

به نظر می‌رسد ادامه روند کنونی و اظهارنظرهای غیرمسئولانه اخیر برخی افراد در داخل و خارج از کشور زمینه تشدید بحران‌های منطقه‌ای و اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران و گسترش جنگ و خشونت در منطقه را فراهم خواهد کرد. با زمینه‌سازی عملی برای برگزاری «روز وحدت اسلامی»، البته ابتدا در داخل کشور و سپس در منطقه، می‌توان از چنین چشم‌انداز مخاطره‌آمیزی که منافع و امنیت ملی ما و منطقه را تهدید می‌کند پیشگیری کرد.

سر راه روحانی مانع می‌گذارند^۱

شما دولت های مختلفی را تجربه کرده اید به نظر شما چرا در دولت ها و رفتار مردم نوعی قانون‌گریزی وجود دارد (از زمان مشروطه تا کنون)؟

اینکه چرا در جامعه ما حاکمیت قانون بطور کامل وجود نداشته است؛ مشکلی است که ما از نهضت مشروطیت به این طرف با آن درگیر بوده ایم. مردم برای آنکه بتوانند اقتدارگرایی و قدرت مطلقه شاه (حکومت از بالا) را مهار و محدود کنند، در دوره مشروطه دست به تشکیل عدالتخانه و مجلس زدند. و همین امر موجب شد تا بستری فراهم شود که همه در مناسبات قدرت به تدریج قانونمند تر عمل کنند. در واقع حکومت ها یا نظام هایی که دنبال اقتدار هستند، همیشه خود را مساوی با قانون و گاهی فراقانون فرض می‌کنند. اما هنگامی که دولت ها از پایین شکل گرفته باشند (حکومت از پایین) یا به تعبیری دیگر دولت هایی که بر پایه حاکمیت ملت مطابق اصل ۵۶ قانون اساسی حضور داشته باشد، طبیعتاً خود مردم برای تنظیم امور و مناسبات قدرت به صورتی قانونی عمل خواهند کرد. در جوامعی که آزادی، دموکراسی و حقوق بشر نهادینه شود، قانون در آنها ساری و جاری است. اما برعکس در جوامعی که اقتدار گرایی وجود داشته باشد قانون در آنها به صورت نسبی رعایت می‌شود. بنابر این حاکمیت قانون و نوع دموکراسی و سطح آزادی های مورد عمل را می‌توان به عنوان یک شاخص قلمداد کرد و از طریق آن می‌توان کیفیت حکمرانی دولت ها را مورد بررسی قرار داد. اگر حکومتی یا دولتی قانون را در عالی ترین سطح آن رعایت کند، در واقع حقوق اساسی ملت را رعایت کرده است. به نظر بنده پس از انقلاب دولت آقای احمدی نژاد به عنوان نمونه یک دولت قانون‌گریز قابل ارزیابی است. بررسی عملکرد، رفتار و اظهار نظرهای ایشان در آن دوره که به وضوح در رسانه ها منعکس بوده است این واقعیت را دست کم برای اهل خرد روشن ساخته است. به عنوان نمونه نوع برخورد آقای احمدی نژاد با مجلس که مطابق قانون اساسی نماد تبلور حاکمیت مردم است این واقعیت را نشان می‌دهد که هرگز پایبند قانون نبود. پیامد عملکرد دولت احمدی نژاد در ابعاد مختلف موجب خسارات سنگینی به کشور و منافع ملی بوده است. در آن دوره علاوه بر بحران های سیاسی و مدیریتی جبران ناپذیری که به جامعه ایران تحمیل شد، بحران اخلاقی،

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار روزنامه «نوآوران» - محسن فیض الهی - متن کامل - ۱۳۹۵/۵/۱۸

اجتماعی و اقتصادی را نیز در ایران دامن زد. بنابراین دولت احمدی نژاد با هیچ دولت دیگری قابل مقایسه نیست.

چه اتفاقی در عرصه اجتماعی میافتد که دولت در اختیار پوپولیست ها قرار می گیرد؟

در شرایط اجتماعی که نهادهایی برای بقای خودشان نیاز به چنین دولت هایی داشته باشند زمینه های تقویت پایگاه اجتماعی (پوپولیستی) آن را فراهم می کنند. در این شرایط آن نهادها می توانند با دور زدن قانون منافع خود را تامین کنند. پیامد چنین شرایطی فسادهای گسترده ای است که به طور عمده در آن دوره در رسانه ها منتشر شده است. به عنوان نمونه گزارش درآمد های ۷۰۰ یا ۸۰۰ میلیارد دلاری که در این دوران از درآمد نفت در خزانه دولت وارد شده گزارش و ترازوی از هزینه های شفاف آن هرگز ارائه نشد تا معلوم شود این درآمد ها در کجا خرج شده است. به رغم اینکه در این دوران با این درآمد بالای نفتی می بایست وضعیت معیشتی مردم بهتر می شد؛ سفره های مردم نه تنها پر نشد بلکه به تدریج خالی و خالی تر هم شده است. دقیقاً در شکاف های این چنینی است که نمونه بابک زنجانی ها در این شرایط و در این فضا رشد می کنند و به جای اینکه این امکانات به طور متعادل در سطح جامعه توزیع بشود؛ یک عده قلیل این امکانات رو جذب کردند و قشر وسیعی از جامعه ما با مشکلات معیشتی روبرو می شوند و اختلاف طبقاتی تشدید می شود. دولت به پشتیبانی این نهادها توانست در مقابل مجلس، قوه قضائیه ایستادگی کند. تا جایی که قوه قضائیه نتوانست در مقابل جماعتی که این همه خسارت به کشور وارد کرده است و با وجود این همه تخلفات آشکار و قانونی که طبق گزارش های سازمان های نظارتی در رسانه ها آمده ایستادگی کند. این نشان از آن دارد که نهادهایی هستند که پایگاه و تکیه گاه قدرتمندی دارند و از دولت احمدی نژاد حمایت کرده اند.

مردم چرا به این دولت ها رای می دهند. چه زمینه ایی در جوامع باید فراهم و مهیا باشد

تا مردم جذب دولت های پوپولیستی شوند؟

مادامی که سطح آگاهی مردم پایین باشد تحت تاثیر شعار های عوام فریبی قرار خواهند گرفت. شرایطی که احمدی نژاد در سال ۸۴ توانست از آن استفاده بهینه کند. البته زمینه آن برخی چپ روی هایی بود که در دولت قبل از احمدی نژاد وجود داشت. منظور از این چپ روی ها، نهاد ها و افرادی بودند که خواهان رشد و توسعه تدریجی برنامه های اصلاحات نبودند و با اقدامات افراطی خود باعث شدند مطالبات تاریخی مردم و از همه مهمتر برنامه های دولت

اصلاحات بطور کامل محقق نشود و در این فضا بود که دولت احمدی نژاد سر برآورد. اما با رشد، بلوغ و توسعه آگاهی همه جانبه ای که امروز در جامعه شاهد هستیم قاطبه مردم ایران هرگز به احمدی نژاد و احمدی نژادها اعتماد نخواهند کرد. به نظر بنده فعالیت انتخاباتی و حرکت های تبلیغاتی اخیر احمدی نژاد آدرس اشتباه اردوی اصولگرایان به مردم و رقیبان خودشان است. هدف این فضاسازی ها تخریب دولت روحانی و عملکرد چهارساله مجموعه دولت است. به نظر بنده شورای نگهبان به احمدی نژاد اجازه نخواهد داد به قدرت باز گردد. چون بعید است نهاد شورای نگهبان صلاحیت احمدی نژاد را با توجه به این همه پرونده های تخلف که در زمان دولت ایشان انجام شده تایید نماید. با وجود این فرض که اگر در پی معرفی اشخاص جدیدی مثل قالیباف و سعید جلیلی هم باشند باز این افراد دارای سبب رأی محدود هستند و بیش از ۲۰ درصد آراء مردم را در بر نمی گیرد. بدون شک دلیل این درصد پایین آرا نیز هوشیاری و هوشمندی مردم نسبت به مناسبات قدرت و اشخاص در این جامعه است، که نشان از آن دارد مردم دیگر به آنها اعتماد نخواهند کرد.

شما اشاره ای به مطالبات تاریخی مردم کردید، به نظر شما چرا مردم ایران دسترسی ملموسی به مطالبات تاریخی پیدا نکرده اند، مثلا حداقل در کوتاه مدت، و اگر بخواهیم یکی از مطالبات تاریخی را به طور مشخص نام ببریم، عایدات نفت از زمان ملی شدن این صنعت تا کنون است. چرا عایدات نفت برای مردم نبوده است؟

یکی از موانع و مشکلات مهم در تحقق مطالبات تاریخی مردم ایران، فرهنگ استبدادی ۲۵۰۰ ساله است که در تار و پود رفتار ما ریشه دوانده است. علاوه بر فرهنگ استبدادی مانع دیگری که باز از اهمیت بالایی برخوردار است، وجود و جریان داشتن خرافات و پیرایه های مذهبی در جامعه ماست. شاید بتوان گفت از موانع بزرگ توسعه نیافتگی ایران همین وجود فرهنگ استبدادی و خرافات و پیرایه های مذهبی است. پیشگامان اصلاحات از مشروطیت همواره کم و بیش به این دو عامل توجه داشته اند. بعد از رخداد شهریور ۱۳۲۰ اشخاصی چون آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی با توجه به این شرایط محور اصلی تلاش های فرهنگی - اجتماعی خود را برای زدودن آثار فرهنگ استبدادی و خرافات و پیرایه های مذهبی متمرکز ساختند که در آثار منتشر شده آنان قابل بررسی و استفاده می باشد. این پیشگامان جنبش اصلاحات، بر این باور بودند که فقط با تحول در زیر ساخت های فرهنگی - اجتماعی جامعه،

که البته تدریجی خواهد بود، متناسب با آن تحقق مطالبات تاریخی ملت ما از دوران مشروطه امکان پذیر خواهد شد.

اصولاً طبق شواهد تاریخی (تاریخ قبل از انقلاب و بعد از انقلاب) می توان گفت، توجه زیادی به احزاب نشده است، و به محض رشد و بالغ شدن احزاب، موانعی بر سر راه آنها قرار گرفته که دیگر نتوانسته اند اهداف و کارایی خود را محقق کنند، به نظر شما چرا احزاب در ایران پا نمی گیرند؟

چالش ها و علل کندی شکل گیری احزاب در ایران ریشه در فرهنگ استبدادی و نهادهای اقتدارگرا در جامعه ما داشته است که قبلاً طی یادداشتی به آن ها پرداخته ام. در سال های بعد از انقلاب به رغم صراحت اصل ۲۶ قانون اساسی که در آن فعالیت احزاب علی الاطلاق آزاد است و در ماده ۶ قانون احزاب مصوب سال ۱۳۶۰ نیز این موضوع تصریح شده است؛ اما تا کنون به تقویت احزاب در ایران پرداخته نشده است. تجربه جهانی نشان داده است که پیش نیاز توسعه یافتگی در هر کشوری دموکراسی و برگزاری انتخابات آزاد و سالم از طریق احزاب قدرتمند است. احزاب و نهاد های مدنی حلقه واسط بین مردم و دولت منتخب مردم است. احزاب مرکز تربیت کادر های مدیریتی شایسته، پیگیر مطالبات مردم و ایفای نقش آگاهی بخشی و پاسخ گوی اقدامات خود در قدرت هستند. در چنین فرایندی است که زمینه های توسعه در جامعه می تواند فراهم شود.

یکی از شاخص هایی که نهادهای بین المللی طی اندازه گیری آن جایگاه کشورها را از لحاظ توسعه یافتگی رتبه بندی می کنند، توسعه سیاسی است. به نظر شما روحانی و دولت ایشان تا چه اندازه در راستای توسعه سیاسی موفق عمل کرده اند؟

وضعیت جامعه از لحاظ توسعه سیاسی و آزادی مطبوعات بهتر از دوره دولت قبل بوده است. اما به نظر بنده، دولت روحانی با توجه به وعده های انتخاباتی خود و مسئولیتی که طبق قانون اساسی برعهده دارد، در این زمینه توفیق قابل قبولی نداشته است. اما عملکرد دولت دکتر روحانی در سه زمینه موفق قابل ارزیابی است. یکی در زمینه سیاست خارجی است که توانسته اند مشکل و بحران سیاست خارجی را حل کند. بحرانی که می توانست منجر به جنگ شود و توانست سایه جنگ را از سر ایران و مردم ایران بردارد و گره کور چندین ساله تحریم ها که ناشی از بی تجربگی های سیاسی دولت قبل بود را باز کند. توافق هسته ای یا برجام نه تنها در کشور ما

بلکه در سطح کارشناسی جهانی به عنوان یک اتفاق بزرگ و تاریخی ارزیابی شده است. اگرچه تندورهای داخلی در ایران در پی آن بودند که این اتفاق بزرگ تاریخی را کوچک جلوه بدهند و ارزش آن را بی اعتبار جا بیاندازند. دستاورد دوم بزرگ روحانی، مهار بحران اقتصادی است. کوشش های روحانی در مهار تورم ستودنی است اگر چه با رکود توأم است. دستاورد سوم کنترل بحران مدیریت در ایران بود. کوشش هایی انجام دادند که در دولت خودشان نیروهای توانمند را جذب کنند. به بعضی از افراد این کابینه نقدهایی وارد است؛ اما در مجموع در جذب نیروهای کاردان عملکرد خوبی داشته اند.

اما از ضعف های بزرگ دولت روحانی در وزارت علوم و فضای فرهنگی اجتماعی دانشگاه هاست. در چنین فضایی که شخصیت اجتماعی دانشجویان نمی تواند رشد کند؛ فارغ التحصیلان آن نمی توانند مدیران لایقی برای اداره کشور در سال های آینده باشند. نقد دیگری که به عملکرد دولت روحانی وارد است عدم پیگیری و ارائه منشور حقوق شهروندی است که در سال های گذشته کار کارشناسی سنگینی روی آن انجام شده و در راستای وعده های داده شده انتظار می رفت اعلام یا بصورت لایحه ای به مجلس دهم ارائه شود.

شما در جایی اشاره کرده اید که روحانی در مسیر عملی کردن برنامه های خود با یک سری موانع روبرو هست که به راحتی اجازه عملی کردن شعارها و اهداف دولت اعتدال را به او نخواهد داد. آیا در این نقاط ضعفی بر شمردید، وجود موانع هم در آن لحاظ شده است؟ بله، معتقدم که روحانی در عملی کردن همه برنامه ها و شعارهایش با موانع جدی روبروست و اگر این موانع نبود روحانی می توانست موفق تر و بهتر عمل کند و کارنامه درخشان تری از خود بر جا می گذاشت. بعضی از احزاب و نهاد های مدنی که نمی توانند فعالیت داشته باشند چون نهضت آزادی ایران و ... بر این باور هستند که موانعی بر سر راه روحانی هست که نمی تواند موانع فعالیت قانونی آنان را برطرف سازد. از این رو انتظار دارند در دوره پیش رو به تدریج ایشان موفق به انجام تعهدات قانونی خود شود.

تا پایان دولت روحانی، تقریباً یکسال فرصت است. به نظر شما چه کارهایی است که روحانی باید در این مدت انجام دهد؟

روحانی باید متناسب با شرایطی که فراهم می کند شعار بدهد. و نباید خارج و فراتر از توانایی های خود و نیروهای دولتش، ایجاد انتظار بکند. دولت روحانی اگر چه رفع مشکل

معیشتی مردم را به درستی در اولویت برنامه های خود دارد اما به دین زمینه سازی در خصوص توسعه سیاسی از جمله تقویت نهاد های مدنی و احزاب و مهمتر از همه تامین آزادی بیشتر مطبوعات نباید انتظار موفقیت کامل در اجرای برنامه توسعه اقتصادی خود داشته باشد. در مدت باقی مانده این دوره ارائه برنامه های اصلاحی بعضی از قوانین و آئین نامه ها چون منشور حقوق بشر، جرم سیاسی و... میتواند تاثیر مثبتی در جلب اعتماد بیشتر مردم داشته باشد.

”اظهار نظر در باره محاکمات و اعدام های اخیر”^۱

در خصوص اعدام های اخیر جمعی از شهروندان زندانی لازم می دانیم، فارغ از صحت و سقم اتهاماتی که از طریق مراجع رسمی مطرح شده است، با توجه به بازتاب های گسترده آن در فضای عمومی، موارد زیر را اعلام و توصیه نمائیم:

طبق اصول قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه، دادرسی عادلانه حق تمامی شهروندان ایران است و نوع اتهامات یا موقعیت و مذهب افراد نباید در شیوه رسیدگی به اتهامات آنان تاثیر داشته باشد. بر اساس گزارش های منتشر شده، نحوه دادرسی متهمین علنی، شفاف و عادلانه نبوده و تشریفات قانونی رعایت نشده است. لذا این موضوع با توجه به شرایط منطقه موجب گردیده به شکاف های قومیتی و مذهبی در میان مردم دامن بزند، که این امر در تعارض با منافع و مصالح ملی است. برای پرهیز از این پیامد های سوء، در شرایطی که اتهامات سیاسی و امنیتی مطرح است و متهمین از اقلیت های قومی و مذهبی بوده اند ضرورتا دادرسی بایستی دقیق تر، قانونی تر و در فضای شفاف و در حضور افکار عمومی و بصورت علنی صورت می گرفت..

مبارزه و مقابله با افکار و جریانهای تندروی بنیادگرا و تروریستی، اگرچه ضروری است، اما اجرای آنها هنگامی در راستای حفظ منافع و مصالح ملی خواهد بود و پشتیبانی مردمی را همراه خواهد داشت که قانونمند بوده و موجب نقض حقوق شهروندی افراد نشود.

محمد توسلی - احد رضایی - هاشم صباغیان - علی اصغر غروی - غفار فرزندی - هادی

هادیزاده - ابراهیم یزدی

۱۹ مرداد ماه ۱۳۹۵

^۱ بیانیه با امضای محمد توسلی و جمعی از اعضای شورای نهضت آزادی ایران - ۱۳۹۵/۵/۱۹

خاطرات و درس هایی از کودتای ۲۸ مرداد

اوباش و فواحش را به خیابان آورده بودند^۱

در زمان کودتای ۲۸ مرداد، سال‌های اول دبیرستان را می‌گذراندم و نسبت به مسائل اجتماعی علاقه‌مند و پیگیر بودم، به همین مناسبت در روز ۲۵ مرداد در اجتماع میدان بهارستان که شهید دکتر فاطمی، دکتر شایگان و کریم پورشیرازی سخنرانی کردند، حضور داشتم. عکس یادگاری من مربوط به حاشیه اجتماع آن روز است که عکاسان تهیه می‌کردند. خاطره آن روز برای من، شور و هیجان ویژه‌ای دارد؛ مخصوصاً سخنرانی دکتر فاطمی و تندِ سخنان ایشان و بازتاب تاریخی که داشت، هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که او با تمام وجود علیه دربار و استبداد و اقتدارگرایی صحبت می‌کرد و هیچ تصور نمی‌کرد که این اقتدارگرایی و فرهنگ استبدادی فقط با سخنرانی از بین نمی‌رود و نیاز به فرایندی دارد که جامعه بتواند فرهنگ استبدادی را در بطن خود اصلاح کند تا به تدریج نمادهای استبدادی از بین بروند. دکتر فاطمی با احساس و روحیه آرمان‌گرایانه‌ای که داشت با نگاه راهبردی اما احساسی و غیرواقع بینانه سخن می‌گفت. آن زمان من نوجوان و سرشار از احساس بودم و البته شیفته صحبت‌های او در میدان بهارستان شده بودم. دکتر فاطمی از بالکن ساختمانی واقع در ضلع شمالی میدان صحبت می‌کرد که اجتماع مردم در میدان متمرکز شده بودند و سازمان برنامه و بودجه کنونی در شمال آن واقع است.

از ۲۵ تا ۲۸ مرداد فضای شهر تهران کاملاً ملتهب بود. عمدتاً نیروهای حزب توده در سطح شهر حضور داشتند و شعارهایی با این مضمون می‌دادند که: «با جنبش توده‌ای شاه فراری شده». به هر حال نوعی انفعال در مردم بوجود آمده بود و مردم مشاهده می‌کردند که به جای نیروهای ملی و طرفداران دکتر مصدق، حزب توده حاکم شده است. چپ‌روی حزب توده در عملکردشان آشکار بود؛ در آن چند روز مجسمه‌های شاه را در سطح شهر پایین کشیدند؛ این نوع اقدامات و شعارها فضای انفعال و بلا تکلیفی را در سطح شهر تهران حاکم کرده بود. منزل ما میدان شاپور در خیابان مولوی، کوچه «سعادت» مقابل ژاندارمری بود. روز ۲۸ مرداد من از همان کوچه وارد خیابان مولوی شدم و دیدم که وانت‌ها و کامیون‌هایی تردد می‌کنند که عده‌ای بر آنها سوارند و شعار می‌دهند. افرادی که سوار این ماشین‌ها بودند دو تیپ بودند؛ یکی اوباشانی مثل شعبان

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «همدلی» - ۱۳۹۵/۵/۲۸

بی‌مخ‌ها که به هیچ‌رو خوشنام نبودند و دیگری فواحشی که از خیابان کارگر و شهر نو آمده بودند و به نفع شاه شعار می‌دادند. این صحنه‌ها برای من خیلی ناگوار و سنگین بود. این افراد خانه مصدق را هم غارت کرده بودند و برخی از اموال سرقت شده را در دست داشتند. بعدها که اسناد و تاریخ را دنبال کردم، برایم بسیار سخت‌تر شد وقتی که فهمیدم چگونه اینتلیجنت سرویس انگلیس و سی‌آی‌ای آمریکا با همکاری خاندان پهلوی به ویژه اشرف و عوامل وابسته داخلی آنها توانستند با حداقل هزینه ممکن علیه دولت دکتر مصدق کودتا کنند. تحلیل من این است که از یک سو همکاران دکتر مصدق که در کنار او بودند، نگاه راهبردی او را برنتابیدند و نتوانستند هماهنگی خود را حفظ کنند. رویکرد اشخاصی چون آیت‌الله کاشانی و حسین مکی و مظفر بقایی (که بعدها اسناد همکاری او با سیا منتشر شد) و... نشان می‌دهد که به‌جای تاکید بر وجوه اشتراک و منافع ملی بر اختلاف‌نظرها و سلیقه‌ها تاکید ورزیدند. این رفتار ریشه در فرهنگ استبدادی جامعه ما یعنی خودخواهی‌ها، خود برتری‌ها و روحیه تک‌روی ما ایرانی‌ها دارد. بنظر می‌رسد که رهبران جبهه ملی ما هم در آن دوران با چنین بلیه اجتماعی درگیر بودند و نتوانستند همکاری و وحدت خود را حفظ کنند. اما، از سوی دیگر، آنچه که نقش کلیدی در انفعال مردم داشت، نقش تخریب فرهنگی حزب توده بود چون مردمی که بر نمی‌تابیدند شاهد حاکمیت حزب توده و مارکسیست‌ها در کشور باشند، منفعل شدند و شاهد آن سخن تاریخی مرحوم آیت‌الله بروجردی در آن ایام است با این مضمون که؛ ما بین حزب توده و شاه، شاه را انتخاب کردیم. این سخن تاریخی مهمی است و نشان می‌دهد چرا مردم در آن مقطع دچار انفعال و بی‌عملی شدند و بیگانگان توانستند با بهره‌گیری از پایگاه اقتدار و استبداد در ایران با حداقل هزینه کودتا را بر کشور ما تحمیل کنند. آنچه در این میان مهم است پیامدهای کودتاست که موجب شد فرایند دموکراسی در کشور ما چندین دهه عقب بیافتد و ما هنوز در حال طی کردن آن فرایند هستیم. به عقیده من، اگر رهبران جبهه ملی وحدت خودشان را حفظ می‌کردند و کارشکنی‌های داخلی وجود نداشت؛ کودتای ۲۸ مرداد شکل نمی‌گرفت. در چنین شرایطی؛ فرایند دموکراسی و توسعه کشور طی می‌شد و به شرایط انقلاب ۵۷ هم نمی‌رسیدیم و لازم نبود که هزینه‌های سنگین یک انقلاب بر کشور تحمیل شود. واعتبروا یا اولی‌الابصار.

زمینه‌ها و پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد^۱

برهه نهضت ملی ایران و کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ یکی از مقاطع مهم و تاثیرگذار در تاریخ یکصد ساله اخیر کشورمان است که جا دارد به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد برای درس‌آموزی به آن پرداخته شود و تلویحا به این سوال پاسخ داده شود که اگر کودتا رخ نداده بود با توجه به برنامه های اصلاحی دولت دکتر مصدق چه پیامدهایی برای کشور ما متصور بود؟

پس از انقلاب مشروطیت و باز تولید استبداد در قامت رضاخان، دو دهه استبداد سیاسی بر جامعه ما حاکمیت یافت. تحولات جهانی پس از جنگ جهانی دوم و شهریور ۱۳۲۰ و بردن رضاخان از ایران، یک دهه فضای نسبتاً باز سیاسی فرصتی برای بازسازی زیرساخت‌های فرهنگی - اجتماعی و پیگیری مطالبات انقلاب مشروطیت فراهم شد. ثمره این تلاش‌ها، شکل‌گیری نهضت ملی ایران و حکومت ۲۸ ماهه شادروان دکتر محمد مصدق است. برنامه ملی کردن صنعت نفت ایران و قطع سلطه و استیلای دیرین انگلیس، زمینه‌سازی برای حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش و فریاد آزادیخواهی و استقلال طلبی تحولات شگرفی نه تنها در فضای سیاسی - اجتماعی ایران بلکه امواج آن در منطقه گسترش پیدا کرد. بیگانگان به طور مشخص انگلیس و آمریکا و همچنین روسیه شوروی که منافعشان در معرض مخاطره قرار گرفته بود با برنامه‌ریزی راهبردی در مقاطع مختلف برای به زانو در آوردن و سقوط دولت ملی دکتر مصدق از هیچ اقدامی فرو گذار نکردند.

محاصره اقتصادی ایران از سوی انگلیس و آمریکا با همراهی روسیه شوروی، توطئه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ توسط ایادی بیگانگان از طریق دربار برای اجرای طرح ترور دکتر مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ و نهایتاً ایجاد شکاف در سطح رهبران نهضت ملی ایران و تشنج آفرینی‌های جناح‌های راست و چپ، از جمله رویدادهایی است که برای سقوط دولت ملی دکتر مصدق تدارک شده بود، اما با تدبیر دکتر مصدق و همکاران صدیقی او و حمایت قاطبه ملت ایران با شکست مواجه شده بود. در آخرین مرحله برنامه کودتای ۲۸ مرداد با همکاری سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا (سیا) و انگلیس MI-۶ از کانال عوامل وابسته به دربار پهلوی اجرا شد و با سقوط دولت ملی دکتر مصدق ضربه سنگینی بر نهضت ملی ایران و دستیابی به مطالبات تاریخی ملت ایران وارد گردید.

^۱گفتگوی محمد توسلی با نشریه «آیت ماندگار» - ۱۳۹۵/۵/۲۸

در این یادداشت ابتدا فرآیند شکل‌گیری زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد مورد بررسی قرار می‌گیرد و به نقش تاریخی پایگاه‌های استبداد برای اجرای برنامه‌های استیلای بیگانگان و نهایتاً نقض استقلال کشور اشاره خواهد شد.

زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را به طور مشخص در سه جبهه داخلی، بیگانگان و دربار پهلوی می‌توان مورد بررسی قرار داد. اما همانگونه که اشاره شد پس از اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع‌ید از مدیریت شرکت نفتی انگلیسی در آبادان توسط شادوران مهندس مهدی بازرگان و هیئت اعزامی همراه، انگلیس با همراهی آمریکا برای حفظ منافع نفتی خود در ایران و منطقه به طور مستمر برنامه‌ریزی کردند.

اسناد و مدارک منتشر شده ارتباط تنگاتنگ مثلث سفرای انگلیس، آمریکا - دربار پهلوی (علاء) و مخالفان دولت دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ (آیت‌اله کاشانی، مظفربقایی، حسین مکی و سید ابوالحسن حائری‌زاده و) را نشان می‌دهند.

جبهه داخلی

در جبهه داخلی عملاً زمینه‌ها پس از رخداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و پیروزی دکتر مصدق گسترش پیدا می‌کنند. آیت‌اله کاشانی که نقش برجسته‌ای در حمایت از دکتر مصدق داشت خواهان امتیازاتی برای اظهار نظر در خصوص انتخاب وزرا و سایر امور اجرایی کشور داشت که البته این امر مورد قبول دکتر مصدق نبود.

عدم تأمین انتظارات آیت‌اله کاشانی سر آغاز ایجاد شکاف و اختلاف در سطح فراقسیون نهضت ملی شد. در چنین شرایطی آیت‌اله کاشانی نامزد ریاست مجلس شد و با رأی بالا انتخاب گردید. دکتر مصدق با مداخله رئیس مجلس در امور اجرایی موافق نبود و به ادارات و نهادهای دولتی دستور داده بود به توصیه‌های کاشانی و فرزندان و اطرافیان وی ترتیب اثر ندهند. بتدریج آیت‌اله کاشانی که روزی در کنار دکتر مصدق بود نقش رهبری مخالفان دکتر مصدق را به دست گرفت.

حسین مکی نماینده اول تهران که خود را قهرمان خلع‌ید از شرکت نفت می‌دانست پس از ۳۰ تیر آشکارا مخالفت خود را با اختیارات دولت مصدق آغاز کرد و در جمع مخالفان دکتر مصدق قرار گرفت. و با مانورهای مختلف موجبات تضعیف دولت را تا سقوط مصدق فراهم ساخت. دکتر مظفر بقایی که امروز اسناد وابستگی وی به بیگانگان منتشر شده است از طریق

نطق‌های اعتراض آمیز خود در مجلس علیه دولت دکتر مصدق و حتی دعوت مردم به شورش و قیام علیه دولت در جبهه مخالفان قرار گرفت. قتل افشار طوسی رئیس شهربانی مقتدر دکتر مصدق براساس اعترافات منتشر شده در منزل وی برنامه‌ریزی شد و ضربه سنگین به اقتدار دولت دکتر مصدق وارد گردید.

علاوه بر جدا شدن جمعی از شخصیت‌های نهضت ملی که عمدتاً ریشه‌های خصلتی و شخصی داشت و مستقیم و غیر مستقیم توسط بیگانگان هدایت می‌شدند حدود یکماه پس از پیروزی ۳۰ تیر ماه که فرماندهی ارتش در اختیار دولت قرار گرفت، ۱۳۶ تن از افسران ارتش به دلیل عدم صلاحیت خدمتی بازنشسته شدند. ۱۵ تن از امرای ارتش نیز به همین علل پاکسازی شدند. این گروه که نسبت به بازنشستگی خود معترض بودند به سرپرستی سرلشگر فضل‌اله زاهدی، به عنوان رئیس کانون افسران بازنشسته و سناتور انتصابی شاه، کانون افسران بازنشسته را تبدیل به ستاد توطئه‌های ضد دولت ملی دکتر مصدق کردند.

در چنین شرایطی میدلتون کاردار سفارت انگلیس در گزارش خود به ایدن وزیر خارجه انگلیس گزارش می‌دهد:

«اپوزیسیون ایران نیرومندتر شده و ژنرال زاهدی موفق به جلب حمایت مخالفان و به عنوان تنها جانشین ممکن برای مصدق گردیده است» نخستین رویارویی آیت‌اله کاشانی و دکتر مصدق در پی نامه آیت‌اله کاشانی به مجلس اتفاق افتاد که با تمدید اختیارات دکتر مصدق مخالفت شده بود و آنرا خلاف شرع و قانون توصیف و تصریح کرده بود که وی به عنوان رئیس مجلس اجازه نمی‌دهد چنین لوایحی در دستور کار مجلس قرار گیرد.

البته هیئت رئیسه مجلس در پاسخ محترمانه‌ای درخواست آیت‌اله کاشانی را قانونی ندانستند. در تقابل اقدامات مخالفان، دکتر مصدق از طریق پیام‌ها و نطق‌های رادیویی مردم را در جریان حوادث روز قرار می‌داد و ریشه مسائل را که عمدتاً مربوط به مذاکرات نفت و ایستادگی دولت او برای استیفای حقوق ملت ایران و زیاده‌خواهی بیگانگان بود برای آگاهی مردم توضیح می‌داد.

مردم نیز برای حمایت از اقدامات دولت تظاهرات گسترده‌ای برپای می‌کردند (از جمله ۲۸ دیماه ۱۳۳۱). برای تشدید اختلافات عوامل پنهانی نامه‌های مجعولی علیه آیت‌اله کاشانی منتشر می‌کردند و از سوی دیگر نمایندگان مخالف مجلس برای تحریک عواطف مذهبی مردم علیه

دولت لایحه تحریم کامل مشروبات الکلی را مصراً پیگیری می‌کردند. در شرایط ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۱، دکتر مصدق به رغم تمامی توانایی‌ها و پایداری در مقابل بیگانگان و دربار پهلوی عملاً حمایت سازمانی جبهه ملی را به علت اختلافات پدید آمده از دست داده بود و عملاً فقط مردم در تظاهرات خیابانی از دولت پشتیبانی می‌کردند که بتدریج به طوری که توضیح داده خواهد شد بعلت فضای مبهم سیاسی در روز کودتا، مردم کاملاً بهت‌زده و بی تفاوت شدند.

جبهه خارجی و دربار

ارتباط سفرای انگلیس و آمریکا در این دوره آنقدر با شاه و دربار پهلوی نزدیک و هماهنگ است که می‌توان این دو جبهه را با هم مورد بررسی قرار داد.

از خاطرات مذاکره‌کنندگان از جمله مهندس حسینی که در مذاکرات حضور داشته نقل شده است، که پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران و شروع مذاکرات ایران و انگلیس برای تعیین میزان غرامت به شرکت انگلیسی، آمریکایی‌ها نیز در مذاکرات حضور داشتند و مواضع آنها با دولت ایران نزدیک بود. اما بتدریج که آمریکایی‌ها در مذاکرات شاهد پایداری و ایستادگی دکتر مصدق برای تامین منافع ملی ایران بودند و البته تلاش انگلیسی‌ها، نهایتاً آمریکا و انگلیس هماهنگ در مقابل ایران قرار گرفتند.

آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترومن از حزب دموکراتها برای حل و فصل موضوع نفت ایران پیگیری زیادی کردند ولی به نتیجه نرسید و با روی کار آمدن آیزنهاور از حزب جمهوری خواهان عملاً اوضاع به نفع انگلیس کاملاً تغییر پیدا کرد، به طوری که عدم موافقت دکتر مصدق با پیشنهاد مشترك انگلیس و آمریکا عملاً در اسفند ماه ۱۳۳۱ مذاکرات را با شکست مواجه کرد و همزمان طرح مشترك سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس MI-۶ و آمریکا CIA برای سقوط دولت مصدق آغاز گردید.

استراتژی انگلیس خودداری از دادن هر نوع امتیاز به ایران بود و آمریکا را کاملاً متقاعد ساخته بود. ایدن وزیر امور خارجه انگلیس در خاطراتش می‌نویسد:

«از اینکه با آمریکایی‌ها به تفاهم نزدیک شده بودیم خوشنود بودیم. اوضاع در ایران به طور جدی بحرانی می‌شد و من در این اندیشه بودم که باید توجه خود را به شق دیگر قضیه، یعنی برکناری مصدق معطوف نمایم نه سعی در امتیاز دادن به او...»

در ۹ اسفند توطئه بزرگی با ائتلاف گروه‌های وابسته به دربار پهلوی و عوامل خارجی برای سرکوب نهضت ملی ایران و ترور دکتر مصدق تدارک شده بود. شاه ظاهراً برای کمک به مذاکرات نفت با دکتر مصدق هماهنگ کرده بود که برای مدتی کشور را ترک می‌کند. در حالی که دکتر مصدق و جمعی از نمایندگان برای بدرقه شاه در دربار حضور داشتند، نیروهای سازمان یافته از یاران زاهدی و اوباش مانند شعبان جعفری کاخ شاه را محاصره می‌کنند و به نفع شاه شعار می‌دهند و به خانه دکتر مصدق حمله می‌کنند. شاه خطاب به تظاهر کنندگان می‌گوید: «من هیچگاه تهران را ترک نخواهم کرد». دکتر مصدق همان شب در گزارشی درباره موقوف ۹ اسفند می‌گوید: «مرغ از قفس پرید» و توطئه‌گران موفق به اجرای برنامه خود نمی‌شوند. دکتر مصدق از مجلس می‌خواهد ظرف مدت ۴۸ ساعت نخست وزیری به جای من انتخاب کنید والا به ملت گزارش خواهم داد.

مصدق در پاسخ هندرسن سفیر آمریکا روز ۹ اسفند گفت: «مادام که دربار پایگاه عملیات بریتانیا است و سعی در ایجاد اختلاف و نفاق در کشور دارند، او نمی‌تواند در زمینه اجرای برنامه اصلاحات و حل مسأله نفت اقدام شایسته بعمل آورد...»

شایان ذکر است که آیت‌اله کاشانی رهبر مخالفان دکتر مصدق نیز در این روز با ثریا همسر شاه ملاقات می‌کند و خواستار انصراف شاه از سفر به خارج از کشور می‌شود.

دکتر غلامحسین مصدق در خاطرات خود مربوط به ۹ اسفند پدرش می‌گوید:

«امروز پاك نامید شدم ... من فكر می‌کردم این جوان، با تجربه‌ای که از سرنوشت پدرش بدست آورده است، به کشورش، به مردم این مملکت خدمت می‌کند. چقدر او را نصیحت کردم و به گوشش خواندم که با مردم باش، به بیگانگان تکیه نکن، در روزگار سخت، این مردم هستند که از تو حمایت می‌کنند ... او به من دروغ گفت، فریب داد و قصد داشت به کشتنم بدهد. پدرم دیگر با محمدرضا شاه روبرو نشد و اصرار شاه برای دیدار او به نتیجه نرسید.»

پس از حادثه ۹ اسفند در طول حدود ۵ ماه تا مردادماه ۳۲ نیروهای طرفدار دولت دکتر مصدق و حمایت‌های مردمی از يك سو و مخالفان او به رهبری آیت‌اله کاشانی در مجلس، سفرای انگلیس و آمریکا و دربار پهلوی از سوی دیگر در تقابل جدی روبروی هم صف‌آرایی داشتند. سرلشگر زاهدی که تحت تعقیب قضایی بود با دستور مستقیم آیت‌اله کاشانی رئیس مجلس در مجلس تحت حفاظت بود و از آنجا نیروهای خود را فرماندهی می‌کرد. «پناهنده شدن

زاهدی به مجلس همزمان با فعالیت سازمان‌های جاسوسی MI-۶ و CIA و نیز نامزد کردن زاهدی برای جانشینی مصدق بود که در جلسه ۴ تیرماه ۱۳۳۲ در واشنگتن به تصویب رسیده بود».

نمایندگان مخالف دولت از مطرح شدن طرح هشت ماده‌ای که اختیارات شاه را محدود می‌کرد با شیوه‌های مختلف از جمله «ابستراکسیون» و از اکثریت انداختن مجلس استفاده می‌کردند. در حالی که در تجدید انتخاب رئیس مجلس دکتر معظمی با ۴۱ رأی بجای آیت‌اله کاشانی انتخاب شد علی زهری معاون دکتر مظفر بقایی به اتهام شکنجه متهمین قتل افشار طوسی دکتر مصدق را استیضاح کرد و در چنین شرایطی بیگانگان با همکاری دربار و جریان مخالف دولت در مقابل دولت ملی دکتر مصدق که از پشتیبانی ملت برخوردار بود راهی جز فراندم و نظر خواهی از ملت برای انحلال مجلس هفدهم باقی نمانده بود. زیرا از اوایل خرداد ۱۳۳۲ مجلس به صورت پایگاه تحریکات و توطئه‌های دشمنان داخلی و خارجی در آمده بود.

آیت‌اله کاشانی در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۲ پنج روز پس از شکست در انتخابات ریاست مجلس اعلامیه‌ای شدیدالحن علیه دولت مصدق صادر کرد و اقدام خود را «... برای بقای حقیقت اسلام و حفظ اصول قانون اساسی و مشروطیت ایران...» توجیه کرد. نمایندگان اقلیت، برای جلوگیری از همه‌پرسی تلاش کردند و حتی کوشیدند از آیت‌اله بروجردی و آیت‌اله بهبهانی، فتوایی علیه همه‌پرسی دریافت کنند اما موفق نشدند.

روز سی تیر تظاهرات وسیع و با شکوهی در تجلیل از قیام مزبور و پشتیبانی از مصدق انجام شد در تهران احزاب سیاسی طرفدار دکتر مصدق ضمن پشتیبانی، خواهان انحلال مجلس شدند. همزمان سرلشگر زاهدی در معیت گارد مجلس از بهارستان خارج شد و در پناهگاهی که «سیا» برای او تهیه دیده بود، مخفی گردید.

روز ۵ مرداد دکتر مصدق پیامی از رادیو خطاب به ملت ایران درباره مراجعه به آراء عمومی در زمینه ابقاء یا انحلال مجلس هفدهم فرستاد و در آن گفت:

«در مبارزه‌ای که پیش گرفته‌ایم، دو راه بیشتر وجود ندارد، یا مقاومت و پایداری، که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ملت ایران است، یا انقیاد و تسلیم که نتیجه‌اش ننگ و رسوایی ابدی و محرومیت از مزایای حکومت ملی و تحمل مفساد و مظالم حکومت فردی و دیکتاتوری است».

روز ۱۰ مرداد اعلامیه‌ای از سوی آیت‌اله کاشانی مبنی بر تحریم رفتارندم صادر شد. روز ۱۲ مرداد، در تهران و ۱۹ مرداد مردم شهرستان‌ها با شور و شغف و در محیطی آرام در همه‌پرسی شرکت کردند و با اکثریت قریب به اتفاق، به انحلال مجلس هفدهم رأی دادند.

طرح کودتای انگلیسی و آمریکایی ۲۸ مرداد، در جلسه روز ۵ تیرماه ۱۳۳۲ در دفتر جان فوستر دالس، با حضور مقامات سیاسی، اطلاعاتی و هندرسن سفیر امریکا در ایران، به تصویب رسیده بود و دستور آغاز عملیات آن صادر شده بود.

روز ۲۸ تیر کرمیت روزولت، فرمانده عملیات کودتا از مرز عراق وارد ایران شد. در سوم مرداد، اشرف، خواهر شاه که در تبعید در پاریس بسر می‌برد به تهران آمد و پیام «سیا» را به برادرش داد.

روز ۱۰ مرداد ژنرال شوارتسکف با گذرنامه دیپلماتیک و میلیون‌ها دلار اسکناس وارد تهران شد و مخفیانه با روزولت و زاهدی دیدار کرد. نیمه شب دهم مرداد، کرمیت روزولت با توپمیل بدون شماره و علامت دربار، از قرارگاه خود به دیدار شاه رفته و پیرامون طرح اجرای کودتا، با او مشورت کرده بود.

رئیس بخش خاورمیانه جاسوسی MI-۶ که نقش عمده‌ای در کودتا داشته درباره چگونگی طرح کودتا و توافق با آمریکایی‌ها گفته است: «... وقتی مصدق یکی دیگر از پیشنهادهای انگلستان و آمریکا را در زمینه مساله نفت رد کرد، سرانجام کاسه صبر دولت آمریکا لبریز شد. در ۱۸ مارس (۲۷ اسفند) ما در لندن پیامی از «ویزتر» دریافت کردیم که طی آن تاکید شده بود که «سیا» از هر حیث برای مذاکره با ما و بررسی تفصیلی تاکتیک‌های لازم جهت سرنگونی دکتر مصدق آماده است....»

روز ۲۰ مرداد مصدق، طی نامه‌ای به عنوان شاه، ضمن اعلام نتیجه رفتارندم، درخواست کرد فرمان انتخابات دوره هیجدهم صادر شود. متن نامه بدین شرح بود:

«چون در نتیجه مراجعه به آراء عمومی در تاریخ دوازدهم و نوزدهم مرداد ۱۳۳۲، ملت ایران به انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی رأی داده است، از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعا می‌شود امر و مقرر فرمایند فرمان انتخابات دوره هیجدهم صادر شود تا دولت مقدمات انتخابات را فراهم نماید....»

برای تفصیل حوادث ۲۸ مرداد و نقش بیگانگان و دربار و عوامل وابسته به آنان می‌توان

به منابع متعدد تاریخی از جمله به کتاب « مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت » تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی مراجعه کرد.

خلاصه:

در جمع بندی بحث زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد می‌توان به طور خلاصه به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تجربه کودتای ۲۸ مرداد و رخداد‌های مشابه تاریخی دویست ساله ایران همواره نشان داده است که سلطه و استیلای بیگانگان عمدتاً از طریق پایگاه‌های استبداد عمل کرده است. به عبارت دیگر همواره «دست بیگانگان از آستین استبداد بیرون آمده است». لذا تا موقعی که فرهنگ استبدادی و پایگاه‌های آن در جامعه وجود داشته باشد و آزادی و حاکمیت ملت تحقق پیدا نکرده باشد همواره استقلال کشور در معرض مخاطره قرار دارد و این امکان وجود دارد که بیگانگان با نفوذ در پایگاه‌های استبداد، سلطه و استیلای خود را برقرار کنند. اصل نهم قانون اساسی نیز بر این امر مهم تأکید دارد که: «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند ... و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»
۲. رهبران سیاسی که با تاریخ و فرهنگ ایران آشنایی عمیق داشته‌اند چون دکتر مصدق و مهندس بازرگان همواره در سخنان و آثار مکتوب خود آزادی را مقدم بر استقلال آورده‌اند، زیرا معتقد بوده‌اند که در جامعه‌ای که آزادی‌های قانونی رعایت نشود همواره استقلال کشور در معرض مخاطره قرار می‌گیرد.
۳. هرگز نباید تصور کرد که با کمک و همراهی بیگانگان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را می‌توان در کشور تأمین کرد. زیرا بیگانگان بطور طبیعی و در درجه اول به دنبال مطامع و منافع ملی خودشان هستند که الزاماً با منافع ملی ما هماهنگ نیست.
۴. هماهنگی روسیه شوروی با انگلیس و آمریکا عملکرد منافقانه حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد و شعارهای مخالفان علیه دکتر مصدق از جمله بیانیه‌های آیت‌اله کاشانی، سخنان مظفر بقایی در مجلس: «مصدق می‌کوشد شاه از مملکت برود و حزب توده سرکار بیاید»، فضای سیاسی مبهمی پدید آورد که کودتاگران با حداقل هزینه توانستند

دولت را ساقط کنند. در شرایطی که جبهه ملی عملاً متلاشی شده بود و سازمان‌های سیاسی نیز از توان تشکیلاتی لازم برای آگاهی بخشی برخوردار نبودند، مردم بهت‌زده به جمع اندک کودتاگران که جمعی از فواحش شهر در بین آنان بودند و به نفع شاه شعار می‌دادند نظاره می‌کردند. رهبران مذهبی چون آیت‌آله بروجردی در چنین فضایی گفته بودند که من بین توده‌ای‌ها و شاه، شاه را انتخاب کردم.

۵. بجز دکتر مظفر بقایی که اسناد وابستگی وی به بیگانگان محرز و منتشر شده است ریشه اختلاف رهبران نهضت ملی ایران به خصوص آیت‌آله کاشانی، حسین مکی و .. خصلت‌های شخصی، خودخواهی‌ها و خودبینی‌ها و قدرت‌طلبی‌های شخصی است که ناشی از فرهنگ استبدادی و نداشتن روحیه کار جمعی است که افراد و گروه‌ها آمادگی گذشت و رواداری از خود نشان نمی‌دهد و موقعی که «پای مصالح عموم به میان آید از مصالح خصوصی و نظرات شخصی صرف‌نظر نمی‌کنند». این ویژگی‌ها که در همکاری‌های برهه نهضت مقاومت ملی نیز ظهور و بروز پیدا کرد موجب شد که شادروان مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۶ سخنرانی «احتیاج روز» را در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج ایراد کنند که امروز هم «احتیاج روز» جامعه ماست.

چرا تهران مصدق ندارد؟^۱

توی دنیا شهری هست که مردمش ممکن است هر روز نام «مصدق» را به زبان بیاورند؛ شاید تعداد زیادی از آن‌ها مصدق را نشناسند و تنها برایشان عادت شده که زیر تابلویی آبی‌رنگ (پنهان شده در لای شاخ و برگ انبوده درختان) که با خط سفید رویش نوشته‌اند: «شارع مصدق»، از اتومبیل پیاده شوند؛ سوار شوند؛ یا زیرش بایستند و منتظر آمدن یک دوست باشند.

تهران اما از این چیزها ندارد؛ اصلاً همه ایران، مصدق ندارد و این قضیه‌ای است که توجه رسانه‌های خارج از کشور را هم به خودش جلب کرده؛ این امری عادی است که مردمان یک سرزمین، چهره‌های برجسته، تاریخ‌ساز و جهانی خود را فراموش کنند.

در این میان اما عده‌ای هرازچندگاهی و به نظر می‌رسد از روی وظیفه و درخواست مردم، فراخور مسئولیت خود، به بیان این مسئله پرداخته و نبود جایی در تهران برای محمد مصدق (رئیس دولت ملی؛ قهرمان ایرانی و کسی که صنعت نفت ایران را با قرار گرفتن مقابل استعمار خارجی و استثمار داخلی، ملی کرد) را با نزدیک شدن یا عبور از مناسبت‌هایی که به مصدق نزدیک است، نظیر کودتای ۲۸ مرداد، بار دیگر مطرح می‌کنند.

این بار پیشنهاد انصاری برای نامگذاری چهارراه پارک وی به نام مصدق؛ غلامرضا انصاری عضو کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران روز سه‌شنبه در تذکر پیش از دستور خود در جلسه شورای شهر تهران با اشاره به کودتای ۲۸ مرداد گفت: سال‌هاست که نام دکتر مصدق بر روی یکی از خیابان‌های قاهره نام‌گذاری شده اما متأسفانه در تهران هیچ نامی از مصدق بر خیابان‌ها نیست و پیشنهاد می‌کنیم چهارراه پارک‌وی یا خیابان نفت به نام دکتر مصدق نام‌گذاری شود.

این طرح اما تازگی ندارد؛ انصاری سال گذشته هم این پیشنهاد را مطرح کرده بود. احمد حکیمی‌پور عضو دیگر اصلاح‌طلب شورای شهر هم گفته بود: در تهران خیابانی به نام «دکتر فاطمی» که وزیر محمد مصدق بود، وجود دارد اما به نام دکتر مصدق که «کمر استعمار را شکست»، هیچ خیابان یا میدانی در شهر نام‌گذاری نشده است.

در آن زمان، معصومه آباد، عضو اصولگرای شورا که در آن زمان ریاست کمیته نام‌گذاری

^۱ گفتگوی محمد توسلی اولین شهردار تهران پس از انقلاب با خبرنگار «همدلی» - آساره کیانی - ۱۳۹۵/۶/۳

شورای شهر را بر عهده داشت، در پاسخ به پیشنهاد نامگذاری خیابانی به نام مصدق گفته بود: نامگذاری خیابانی به نام دکتر مصدق شرایط طرح در کمیته نامگذاری را ندارد چرا که آرا و افکار ایشان مورد تأیید مقامات رسمی ایران نیست.

اما این که چه موانعی وجود دارد که باعث شده ما حتی یک خیابان در کشور به نام دکتر مصدق نداشته باشیم. اصلاح طلب‌ها هر از چندگاهی زمانی که مامنی در شهر پیدا می‌کنند، این فقدان را مطرح می‌کنند و مدام با مخالفت جناح مقابل مواجه می‌شوند. این طور به نظر می‌رسد که امکان نامگذاری خیابانی به نام مصدق باتوجه به سیاست‌های مسئولان، وجود ندارد. اما این دایره بی‌نتیجه و این گره کور، مدام دور خود می‌چرخد و مدام کورتر می‌شود.

اولین شهردار تهران پس از انقلاب اما در این زمینه با همدلی به گفت‌وگو نشسته است. و او با ریشه‌یابی تاریخی علل نامگذاری خیابان‌های تهران در اوایل انقلاب، ضمن اشاره به نقش تاثیرگذار مردم، در انتخاب اسامی به مشورت‌هایی با آیت‌الله طالقانی و مرحوم احمد خمینی هم اشاره می‌کند. محمد توسلی که تا کنون گزارش‌های مفصلی در زمینه فلسفه نامگذاری معابر شهر تهران داده است؛ ما را به بازخوانی نام‌هایی دعوت می‌کند که بر خیابان‌های تهران حک شده‌اند؛ میدان امام حسین، خیابان انقلاب، میدان انقلاب، خیابان آزادی، میدان آزادی، خیابان جهاد، شهدا، پیروزی، چه فلسفه‌ای داشته‌اند و به دنبال چه فرآیندهایی به این نام‌ها خوانده شده‌اند؟

مردم نام مصدق را انتخاب کردند

اولین شهردار تهران، پس از انقلاب، می‌گوید « نامگذاری معابر شهری تهران، یکی از مقولاتی بود که بعد از انقلاب در دستور کار ما در شهرداری تهران قرار داشت؛ شورای نامگذاری تشکیل شد؛ متشکل از نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی مطرح در آن زمان که زیر نظر معاونت اجتماعی شهرداری تهران، اداره می‌شد و خود من هم همیشه در این شورا شرکت می‌کردم.»

توسلی با بیان این که تمام نامگذاری‌ها فلسفه‌ای بوده که پیام مبارزات ملت ایران را منعکس می‌کرده؛ می‌گوید « این سابقه تاریخی برجسته هم می‌تواند برای مردم مفید باشد و هم مسئولانی که در زمینه نامگذاری خیابان‌ها و معابر شهر، اظهار نظر می‌کنند تا بتوانند واقع‌بینانه‌تر در این زمینه اظهار نظر و تصمیم‌گیری کنند.»

او توضیح می‌دهد که: خیابان پهلوی سابق در جریان راهپیمایی تاسوعا و عاشورا توسط مردم و در جریان انقلاب اسلامی به نام دکتر مصدق نامگذاری شد و چهاراره مصدق هم (

تقاطع ولیعصر - انقلاب فعلی) به همین ترتیب نامگذاری شد؛ این نامگذاری با توجه به سوابق تاریخی و نقشی که دکتر مصدق در زمینه ملی کردن صنعت نفت داشت و گام بلندی که در زمینه آزادی و دموکراسی در کشور برداشت و خدمات تاریخی او، توسط شورای نامگذاری شهر تهران تصویب شد و بنابراین، خیابان پهلوی سابق، خیابان دکتر مصدق نام گرفت که از میدان راه آهن تا تجریش بود.

او درباره عمر کوتاه این نام، توضیح می دهد که « در دوره بعد، آقای فلسفی در نماز جمعه سخنرانی کردند و در نتیجه این نام به «ولیعصر» تغییر پیدا کرد؛ نامی که به لحاظ فرهنگی (به دلیل پیوند مردم با زمینه های مذهبی نامی که مورد احترام ما هست و جایگاه خود را دارد) کسی نمی تواند این نام را عوض کند.

آیت الله طالقانی خیابان «شریعتی» را پذیرفت

اما یک سابقه تاریخی مکمل این سابقه هم وجود دارد؛ توسلی می گوید «مردم در راهپیمایی روز تاسوعا، خیابان کوروش را که محل زندگی آیت الله طالقانی بود و راهپیمایی تاسوعا از آنجا آغاز شده بود، به نام ایشان برگزیدند. این مطلب هم در شورای نامگذاری مطرح شد. این شورا در ابتدای کار، ضوابطی را برای نامگذاری تعیین کرده بود؛ یکی از ضوابط این بود که کسانی که در قید حیات هستند، خیابان ها به نامشان نامگذاری نشوند. مرحوم طالقانی در قید حیات بودند و بنابراین شورای نامگذاری نمی توانست این نام را انتخاب کند؛ من و یکی دو نفر از همکاران نزد آقای طالقانی رفتیم که در این ارتباط و با توجه به خواسته مردم چه کاری انجام دهیم؟ ایشان سوال کردند که شما چه نامی را می خواهید انتخاب کنید. ما گفتیم که پیشنهاد شورای نامگذاری به این دلیل که حسینیه ارشاد در این محور واقع شده و دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد نقش قابل ذکر و تاملی در آگاهی بخشی مردم و زمینه سازی انقلاب و تربیت نسل جوان داشته، نام دکتر شریعتی برای این خیابان است. مرحوم طالقانی با بزرگواری گفتند که انتخاب بسیار خوبی است و شما همین کار را انجام دهید.»

میدان و خیابان امام خمینی چگونه انتخاب شد؟

او خاطره ای دیگر هم بیان می کند: در مقطعی برخی در قم به ما اعتراض کردند که در همه شهرها میادین و خیابان های اصل را به نام امام خمینی گذاشته اند و در واقع پیغام تندی توسط یکی از روحانیون به بنده در شهرداری تهران رسید؛ ما آن موضوع را به عنوان پیام گرفتیم و در

شورای نامگذاری مطرح کردیم و در این زمینه با مرحوم طالقانی مشورت کردیم که به ما گفتند در مورد امام خمینی استثناء قائل شوید به این دلیل که شرایط ایشان فرق دارد و این نامگذاری خوب هم هست و ما هم تبعیت کردیم و شورای نامگذاری نظر مشورتی ایشان را تصویب کرد و من با مرحوم حاج احمد آقا تماس گرفتم و این قضیه را مطرح کردم. بررسی ما نشان داد که چون امام خمینی از پاریس که حرکت می‌کردند، پیغام داده بودند من دوست دارم جایی وارد شوم که در قلب و مرکز شهر باشد؛ ما از این زمینه فرهنگی استفاده کردیم و میدان سپه را به نام میدان امام خمینی نامگذاری کردیم و تمام محور خیابان سپه را هم به خیابان امان خمینی تغییر نام داده شد. من این پیشنهاد را به حاج احمد آقا اطلاع دادم که ایشان هم پذیرفتند.

اعضای شورای شهر به وظیفه خود عمل کنند

این فعال مدنی و سیاسی با بیان این سوابق تاریخی می‌خواهد بر این نکته تاکید کند که چنین نامگذاری‌هایی کاملاً اصولی و بر اساس ضوابط و مشورت بوده‌اند. او توضیح می‌دهد که «اگر خیابان دکتر مصدق توسط مردم نامگذاری شد و ما هم آن را تایید کردیم به دلایل تاریخی‌ای بود که توضیح داده شد بنابراین امروز بر اعضای محترم شورای شهر واجب است که بررسی کنند و ببینند شخصیت‌هایی که ما در طول تاریخ صدساله‌مان داریم چه کسانی هستند؛ ما شیخ فضل‌الله نوری را گذاشته‌ایم؛ آیت‌الله کاشانی را گذاشته‌ایم؛ فدائیان اسلام را هم گذاشته‌ایم؛ دکتر مصدق بین فدائیان اسلام و بقیه آیا جایگاهی ندارد که نامش در معابر شهر تهران باشد و این یادآور خدمات تاریخی او باشد؟ این نامگذاری یادآور خدمات تاریخی اوست؛ ارزشی فرهنگی که اگر شورای شهر در این زمینه اقدام نکند، به عقیده من به وظیفه‌اش عمل نکرده است و توصیه من بررسی مجدد در این زمینه برای پاسخگویی به این نقیصه و کمبود در شهر تهران است.»

خیابان‌هایی با اسامی خارجی

اما به تازگی خیابان‌هایی به عناوین اشخاص خارجی، تغییر نام می‌دهند؛ در دویست و هشتاد و پنجمین جلسه علنی شورای اسلامی شهر تهران بررسی نامگذاری و تغییر نام معابر مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس خیابان ناز واقع در محدوده منطقه یک شهرداری تهران به نام شهید شیخ نمر باقر النمر نامگذاری شد. (خیابان ناز نزدیک به سفارت عربستان است). توسلی به خیابان‌هایی نظیر خالد اسلامبولی و.. هم اشاره می‌کند؛ آن را در کنار نبود اسامی اصیل و ایرانی همچون مصدق قرار می‌دهد و می‌گوید: این یک نقیصه تاریخی مشهود است که جا دارد که

مورد توجه و آگاهی بخشی قرار بگیرد. او می گوید: به استثنای شورای شهر که به لحاظ حقوقی، مسئول است ممکن است وزارت کشور یا دولت هم اگر حساسیتی وجود داشته باشد در این زمینه کمک و مشورت داشته باشند.

نامی نوشته شده بر دلها

به عنوان یک مسافر چندین ساله خیابانهای شهر تهران، شاید بتوان بر این نکته تاکید کرد که هم رانندگان و هم مسافران شهری، تعدادی از نامها را دوست ندارند، آنها به فرزندانشان نامهای قدیم را یاد می دهند و خودشان هم نامهایی را که زیاد دوست ندارند، همانطور مثل گذشته، صدا می زنند. آنها گله می کنند که چرا باید اسم آدمهای خارجی روی خیابانهای ما باشد؛ آدمهایی که اصلاً نمی شناسیمشان و در عوض آنها را که می شناسیم اسمشان نباشد. شهر قاهره، پایتخت مصر، سالهاست که خیابانی را به نام «مصدق» دارد. اما مصدق که در این سرزمین نفس کشیده و خاک و آبش را با جان دوست داشته در خیابانهای آن جایی ندارد.

چرا بینش طالقانی؟^۱

بیدارگری در دو قرن اخیر در کشور ما نیز آغاز شده و بیدارگران فراوانی چراغ آگاهی بخشی را روشنایی بخشیده‌اند. قائم مقام‌ها، میرزا تقی امیرکبیر و محمد مصدق بذره‌های اصلاح طلبی را در جامعه استبداد زده ایران افشاندند و افرادی چون میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله، میرزا فتعلی آخوندزاده، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا حسن شیرازی، آخوند ملا کاظم خراسانی و شیخ محمد حسین نائینی، سید حسن مدرس و ... از جمله بیدارگران دو قرن اخیر هستند که هر یک به نو به خود فرآیند بیدارگری را در جامعه ما قوت بخشیده‌اند.

آیت‌الله سید محمود طالقانی (۱۳۵۸-۱۲۹۰) یکی از این بیدارگران قرن اخیر کشور ماست که پس از طی مدارج علمی در حوزه در آستانه تحولات شهریور ۱۳۲۰ همراه با یارانی چون شادروان مهندس مهدی بازرگان به رسالت آگاهی بخشی و بیدارگری در جامعه ما همت گماشته‌اند و در تحولات فرهنگی و اجتماعی قرن اخیر کشور تاثیر گذار بوده‌اند. بازخوانی محورهای بینش و منش این بیدارگران به ویژه در ابعاد فرهنگی و اجتماعی برای نسل جوان امروز خالی از لطف نیست. زیرا در شرایط کنونی جامعه، ما بیش از پیش نیاز به یادآوری بینش و ابعاد مختلف شخصیت طالقانی و منش این پیشگامان داریم تا بتوانیم برای ادامه راه آنان آگاهانه‌تر و مصمم‌تر به تبیین و تکمیل آنها همت گماریم و به وظایف ملی و دینی خود در این زمانه بهتر عمل کنیم. اولین گام طالقانی از همان ابتدای ورودش به تهران، همانگونه که همراه او مهندس بازرگان توصیف کرده‌است، یک نوع فرار و اعراض یا به اصطلاح انقلابی بود علیه حوزه و سنت‌های جاری آنروز روحانیت. او روال عادی منبر و محراب و مقام جویی را پیش نگرفت که فقط با افراد مسن و مؤمنین سرو کار داشته باشد. او می‌خواست نسل جوان و درس خوانده را که در فضای فرهنگی آنروز از باورهای دینی فاصله گرفته بودند نجات دهد.

برای این منظور او به استناد سخنی از پیامبر(ص) راهبرد "بازگشت به قرآن" را انتخاب کرد و در طول عمر پر ثمرش همواره بر آن پایفشرد تا پیرایه‌های تاریخی و خرافاتی که موجب شده بود نسل جوان و تحصیل کرده با معارف اسلامی فاصله بگیرد از دامن معارف اصیل اسلامی بزدايد و نسل تحصیل کرده و تشنه حقیقت با سرچشمه زلال وحی آشنا شود و زمینه پرستش

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه اعتماد - متن کامل - ۱۳۹۵/۶/۱۷

خدای واحد و کمال انسان هموار گردد. طالقانی به استناد معارف قرآنی و سخنان پیامبر (ص) و ائمه علیهم السلام به ویژه نهج البلاغه سخنان علی (ع) به پرسش‌های نسل جوان به ویژه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی که خواهان تحول بودند پاسخ داد مروری بر آثار طالقانی به ویژه تفسیر "پرتوی از قرآن"، مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آن مرحوم برای نسل امروز جامعه ما می‌تواند راهگشا باشد. خوشبختانه در سالهای اخیر، به‌رغم محدودیت‌های موجود در حوزه‌ها، طلبه‌های جوان، فرهیخته و توانا در کارهای پژوهشی و آگاه‌بخشی تربیت شده‌اند و نقش مهم و مؤثری در زدودن خرافات و پاسخگویی به پرسشهای پرشمار جوانان دارند.

طالقانی مشکل اصلی جامعه ما را فرهنگ دیرین استبدادی می‌دانست که در رفتار و شخصیت مردم و حاکمان جامعه وجود داشته و دارد. او از یک سو حکومت طاغوت و استبداد را به استناد آیات قرآن توضیح می‌داد که: "طاغوت به معنای لغوی و وسیع هر خودخواه و سرکشی بر اندیشه، آزادی و حق خلق است" و به استناد کلام نهج البلاغه می‌گفت "هرکس استبداد به ورزد نابود خواهد شد" (من استبد به رأیه فقد هلک). اما از سوی دیگر خود در تمام عمر به مقابله با طاغوت‌های زمان و مستبدین همت گماشت و سالهای متمادی عمر خود را در زندان‌ها و تبعیدگاه‌های طاغوت گذراند تا درخت پر ثمر آزادی و کرامت انسان آبیاری شود. طالقانی در پرتوی از قرآن تصریح می‌کند که: «از همه خطرناک‌تر یعنی آنچه را که احبار و رهبان و همکاران آنها و طبقات ممتاز، بر مردم تحمیل کرده بودند به نام دین، این خطرناک‌ترین تحمیلات است». طالقانی مبانی اندیشه خود را برای حکومت حق همواره بر آزادی، حاکمیت ملت و حقوق مردم استوار می‌کرد. به استناد آیات قرآن طالقانی هدف اصلی گزینش و خلقت انسان را اختیار و آزادی او می‌دانست و براین پایه آزادی و دموکراسی را زیر بنای یک نظام اسلامی توصیف می‌کرد. طالقانی می‌گفت: "در انقلابات و حرکتهای اصیل گذشته تاریخ هدف اصلی آزادی انسان‌ها بوده است. چون مسأله آزادی مهمتر از اقتصاد و خوراک و پوشاک بوده است. عامه مردم ایران و حتی طبقه مرفه و مردم نیمه مرفه و تحت فشار، که همه به پا خواسته‌اند در مرحله اول آزادی می‌خواهند".

طالقانی اگرچه همواره بر قسط و عدالت به عنوان فضیلت پایه در معارف اسلامی تاکید داشت و می‌گفت: "قسط و عدالت عمل و توزیع عادلانه و رساندن حق است که زیربنای احکام و تحکیم نظام و رشد ایمان و اخلاق و وسیله کمال می‌باشد و اگر قسط نباشد هیچ اصلی

از اصول شریعت پایه نمی‌گیرد». اما در عین حال آزادی، حاکمیت مردم و کرامت انسان را گام نخست تحقق فضیلت عدالت در جامعه می‌داند زیرا فقط در چنین شرایطی است که انسان در جایگاه طبیعی خود قرار می‌گیرد و توزیع عادلانه قدرت که پیشنیاز توزیع عادلانه ثروت و عدالت اقتصادی و اجتماعی است امکان پذیر می‌گردد.

طالقانی راهکار تضمین آزادی و حاکمیت مردم و زمینه سازی برای تحقق فضیلت قسط و عدالت در جامعه را سپردن کارها به دست خود مردم از طریق برگزاری انتخابات آزاد و سالم می‌داند. طالقانی، در زیرنویس صفحه پایانی کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله نائینی (۱۳۳۳)، دستاورد انقلاب مشروطیت در زمینه توسعه فرهنگ و رفتار مدنی را به شرح زیر مورد تأکید قرار داده است:

« پیامبران عظام که کاخهای استبداد را ویران کردند ... تنها از طریق موعظه و نصیحت نبود، مردمی را تربیت کردند و قدرت بدستشان دادند تا با قدرت شمشیر عدالت و خداپرستی، قدرت استبداد و شاهپرستی را برانداختند. آن مقاومت و انقلاب و خونریزی امروز به قانون و آراء عمومی (رفتار مدنی) تبدیل شده، این حقی است که می‌تواند مستبدین را محدود سازد ... امروز اوراق انتخاب بجای شمشیر و تیروکمان انقلاب (خشونت‌ورزی) دیروز است.»

بر این پایه طالقانی همواره بر اجرای اصل «شورا» در قانون اساسی به استناد معارف قرآنی و تجربه بشری تأکید داشت. با پیگیری طالقانی و یاران او اصول فصل هفتم قانون اساسی تدوین شد اما متأسفانه در عمل کمتر به ضرورت و اهمیت آن در چهار دهه پس از انقلاب توجه شده است. برگزاری انتخابات شوراها در سال ۱۳۷۷ گام موثری برای پاسداری از این اصول قانون اساسی بود و شوراها در چهار دوره اخیر، به رغم کاستی‌ها و محدودیت‌ها، نقش موثری در این راستا داشته‌اند. اما عملکرد شوراها و اختیارات پیش‌بینی شده در قانون برای شوراها نسبت به آنچه در اصول قانونی اساسی پیش‌بینی شده است و باید باشد فاصله زیادی دارد. اتفاقاً زنده یاد طالقانی با شناخت تاریخی خود این نگرانی را در سخنان خود در آخرین خطبه نماز جمعه تهران (شهریور ۱۳۵۸) نیز بیان داشت: «مساله شوراها از اساسی‌ترین مسائل اسلامی است، حتی به پیمبرش با آن عظمت می‌گوید، با این مردم مشورت کن، به اینها شخصیت بده، بدانند که مسئولیت دارند، متکی به شخص رهبری نباشند. ولی نه این که نکردند! می‌دانم چرا نکردند! هنوز هم در مجلس خبرگان بحث می‌کنند در این اصل اساسی قرآن، که به چه صورت پیاده

شود. باید، شاید یا این که می‌توانند یعنی گروه‌ها و افراد دست اندرکار شاید این طور تشخیص بدهند که اگر شورا باشد دیگر ما چکاره هستیم؟ شما هیچ!! بروید دنبال کارتتان، بگذارید این مردم مسئولیت پیدا کنند". از دیگر ویژگیهای خاص طالقانی و یاران او توجه به ضرورت شکل‌گیری و تقویت نهادهای مدنی و احزاب سیاسی بود و این امر به گفته مهندس بازرگان حرکت انقلابی دیگر طالقانی بود که وارد حزب و پذیرش انضباط حزبی و مبارزه جمعی با غیر روحانی شد. البته بدون توقع ریاست و حق و تو و دور از تعصب صنفی. او در سال ۱۳۴۰ که از پایه‌گذاران نهضت آزادی ایران بود همراه با سایر یاران خود چون مهندس مهدی بازرگان و دکتر یداله سحابی در جلسات حزبی با حضور اعضای جوان با قائل بودن فقط یک رأی ساده برای خودشان عملاً کار شورایی و جمعی را آموزش می‌دادند. موارد زیادی اتفاق می‌افتاد که این بزرگواران پیشنهادی را مطرح می‌کردند و از آن پیشنهاد در چارچوب ضوابط کار جمعی دفاع می‌کردند اما موقعی که نظرشان رأی نمی‌آورد خود به تصمیم جمع احترام می‌گذارند و خود برای اجرای آن تصمیم قبول مسئولیت می‌کردند. روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد.

با مطالعه آثار طالقانی و سایر بیدارگرانی که نقش موثری در نشان دادن راه نجات جامعه و رفع موانع توسعه کشور را داشته‌اند؛ با عمل به بینش و گفتمان این بیدارگران یاد آنان را گرامی بداریم.

آیا مردم عذرخواهی قاضی مرتضوی را می‌پذیرند؟^۱

قاضی سعید مرتضوی هم زمان با طی مراحل قانونی پرونده کهریزک، متن عذرخواهی خود را از مردم ایران در اختیار قرار داده؛ متنی که واکنش‌های مختلفی را در شبکه‌های اجتماعی به همراه داشته است؛ اینکه بعد از هفت سال از حادثه کهریزک، عامل اصلی آن دست به این اعتراف بزرگ بزند چگونه ارزیابی می‌شود و مردم چقدر می‌توانند این عذرخواهی را باور کنند و بپذیرند.

محمد توسلی در پاسخ به این پرسش اظهار داشت:

به عنوان فردی که در دادگاه ایشان حضور داشته‌ام و چوب ایشان به تن من نیز خورده، باید این عذرخواهی - هرچه که باشد - مثبت ارزیابی شود. فردی چون مرتضوی که حادثه کهریزک را به وجود آورده و آن فاجعه انسانی را به راه انداخته، حالا آمده و اظهار ندامت خود را با مردم در میان گذاشته، این در حالی است که باید فارغ از اغراض احتمالی شخصی مرتضوی در طرح این عذرخواهی، ذات آن را اقدامی مثبت در فرایند اصلاح امور تلقی کرد، خصوصاً اینکه در انتهای این عذرنامه، به همکاران سابق خود پیام انذار می‌دهد که مبدا عامل چنین رفتاری در آینده باشند. با این همه، انتشار این عذرخواهی را نباید کافی دانست و طبعاً، جامعه منتظر است که دادگاه در ذیل طی مراحل قانونی، عادلانه به این پرونده رسیدگی کند و سرانجامش را به طور روشن در اختیار افکار عمومی قرار دهد تا دیگر شاهد تکرار چنین فجایعی نباشیم و سرنوشت نسل‌های بعد با چنین اقداماتی به بازی گرفته نشود. مثبت بودن عذرخواهی قاضی مرتضوی را نباید به شخص ایشان منتهی دانست؛ نتایج مثبت این عذرخواهی می‌تواند به ایجاد فرهنگ در جامعه کمک کرده و باعث الگوسازی شود؛ الگویی که بر اساس آن هر کس که مرتکب تخلفی شده یا ظلمی را وارد می‌کند، بدون در نظر گرفتن جایگاهش، در ردیف متهم‌ها نشسته و پرونده‌اش به دقت بررسی شود.

اتفاقی که در کهریزک افتاد، یکی از مهم‌ترین رخدادهای معاصر جامعه ما بوده که اقشار مختلف را حساس کرده و حالا که یک مقام قضائی اقدام به عذرخواهی کرده است باید آن را یک اتفاق مثبت دانست.

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار روزنامه «شرق» - سعید برآبادی - ۱۳۹۵/۶/۲۳

تاریخ نگاری با کدام اسناد؟^۱

پاسخی به جوابیه حمید شوکت در باره علی شریعتی و کنفدراسیون دانشجویی

آقای حمید شوکت در شماره ۳۷ اندیشه پویا یادداشتی با عنوان « تاریخ نگاری بدون استناد « نقدی بر یادداشتی به این قلم که در شماره ۳۴ اندیشه پویا چاپ شده بود، ارائه کرده‌اند. از این رو لازم می‌دانم توضیحاتی در خصوص برخی از مطالب آن مطرح کنم.

۱. درخواست اندیشه پویا از بنده صرفاً شامل گزارشی می‌شد تا به یادآوری خاطراتی از حضور خود به عنوان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران در دومین کنگره کنفدراسیون در لوزان سوئیس (آذر ماه ۱۳۴۱) به پردازم، که بیش از نیم قرن از آن گذشته است. برای تهیه این یادداشت به منابع منتشر شده به ویژه اثر آقای حمید شوکت^۲ مراجعه کردم. در آن یادداشت، ضمن تقدیر از زحمات ایشان برای تدوین این اثر تاریخی، با مواردی برخورد کردم که با حافظه تاریخی من به طور آشکار هماهنگ نبود. در نتیجه، بررسی‌ها ضرورتاً به صورت آن یادداشت ارائه شد. بنابراین به طور طبیعی یادداشت مورد بحث، مستند و متکی بر حافظه تاریخی خود و تحلیل روند فعالیت کنفدراسیون بوده است و همانگونه که خود ایشان هم پذیرفته‌اند می‌توان با روایت‌های گوناگون از رخدادهای یکسان روبرو بود اما قضاوت را بر عهده مخاطبین واگذار کرد.

۲. آنچه در تهیه آن گزارش در وحله اول موجب جلب توجه نویسنده شد، عدم اشاره حتی به نام زنده‌یاد «دکتر علی شریعتی» در اسناد کنگره لوزان بود. آیا برای حضور دکتر شریعتی همراه با خانواده محترمشان در کنگره لوزان که همه شاهد آن بودند، پس از گذشت نیم قرن، چه سند تاریخی جز شهادت حافظه خود می‌توانم ارائه کنم؟ مگر اسناد کنگره لوزان، به ویژه صورتجلسات کنگره که توسط میزبان - فدراسیون سوئیس - تهیه شده است، در اختیار بنده بوده است تا مانند آقای حمید شوکت بتوانم با چاپ اسناد آن موفق به تدوین تاریخ کنفدراسیون شوم؟ به همین جهت، به منظور ارزیابی بیشتر حافظه خود با آقای دکتر علی برزگر یکی از اعضای فدراسیون آمریکا که در کنگره لوزان حضور داشتند

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «اندیشه پویا» - مهر و آبان ۹۵ - جنبش دانشجویی - کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران (اتحاد ملی) « به قلم آقای حمید شوکت - سال ۱۳۹۱

و منتخب دوره بعدی هیئت دبیران کنفدراسیون بودند، موضوع را مطرح کردم. ایشان تصریح کردند که دکتر شریعتی در کمیسیون پیام‌ها و بیانیه‌ها هم حضوری چشمگیری داشت و نه تنها پیام دانشجویان دانشگاه تهران بلکه بسیاری از پیام‌های کنگره لوزان که در صفحات ۴۹۷ تا ۵۱۰ کتاب آقای حمید شوکت آمده است، به قلم دکتر شریعتی است و ادبیات آن‌ها کاملاً گویاست.

همانگونه که آقای حمید شوکت^۱ و همچنین آقای افشین متین عسگری^۲ در آثار خود توضیح داده‌اند؛ در کنگره پاریس به علت تقابل نمایندگان طرفدار حزب توده با نمایندگان طرفدار جبهه ملی و ایستادگی حزب توده برای کنترل یک سویه کنفدراسیون و ایستادگی دانشجویان طرفدار مشی جبهه ملی؛ اعضاء طرفدار مشی حزب توده مجبور شدند در کنگره لوزان شرکت کنند و همکاری جمعی را بپذیرند. در این شرایط است که دکتر شریعتی که سردبیری نشریه "ایران آزاد"^۳ را در اروپا بعهده داشت به طور طبیعی نقش موثر فکری بین دانشجویان طرفدار جبهه ملی ایفا می‌کرد و بنابراین حضور دکتر شریعتی در کنگره لوزان، فراتر از صرف عضویت ایشان در فدراسیون و به عنوان نماد دانشجویان ملی و مسلمان بود^۴؛ درست همانند آقای پرویز نیکخواه در فدراسیون انگلیس که نماد دانشجویان چپ طرفدار حزب توده بود. در فضای جلسات کنگره حضور این دو تن و نقش آنان موضوعی نیست که بتوان از حافظه تاریخی حاضرین در کنگره لوزان پاک کرد و اگر هم نخواهیم به هر علت، به زعم آقای حمید شوکت، نقش تاثیرگذار دکتر شریعتی را در کنگره لوزان بپذیریم، حداقل حضور او را نمی‌توانیم در اسناد کنگره لوزان نادیده بگیریم که در اثر ارزشمند آقای حمید شوکت این اتفاق رخ داده است. حذف نام دکتر شریعتی در اسناد کنفدراسیون کاملاً غیر طبیعی به نظر می‌رسد. از این رو به لحاظ تحلیلی می‌توان آن را واکنش جریان چپ مارکسیست در خصوص نقش دکتر شریعتی در تحولات فکری در دهه‌های چهل و پنجاه روشنفکران ایران ارزیابی کرد که در یادداشت بنده به آن اشاره شده است.

^۱ همان، صفحات ۸۴-۹۶ کنفدراسیون - تاریخ جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲ به قلم آقای افشین متین عسگری چاپ دوم ۱۳۷۸ - صفحات ۱۳۹ - ۱۲۸ ^۳ ایران آزاد، ارگان رسمی سازمان‌های اروپایی جبهه ملی ایران اولین شماره آن، به سر دبیری دکتر علی شریعتی، در نوامبر ۱۹۶۲ منتشر شد. ^۴ نشریه سازمان دانشجویان ایرانی طرفدار جبهه ملی مقیم فرانسه نیز به سر دبیری دکتر شریعتی در سال ۱۹۶۱ منتشر شد - افشین متین عسگری - صفحه ۱۱۷

۳. در خصوص موضوع جدا شدن افراد شناخته شده جبهه ملی، موسوم به طیف " ملی و مسلمان" نظیر شهید مصطفی چمران، ابوالحسن بنی‌صدر و مرحوم صادق قطب‌زاده، از کنفدراسیون لازم می‌دانم این نکته را در اینجا اضافه کنم که برخی از اعضای محترم جبهه ملی که نگاه ملی و مصدقی و بعضاً مارکسیستی داشتند، به فعالیت خود در کنفدراسیون ادامه دادند و البته در یادداشت بنده اشاره‌ای به آن‌ها نشده است و این امر نیز موجبات دلگیری آنان نسبت به نوشتار مذکور را فراهم کرده است. ضمن وارد دانستن این نقد، لازم است در اینجا اضافه کنم که محورهای اصلی یادداشت بنده، ضمن گزارش حضور خود در کنگره لوزان، بیشتر متمرکز بر نقد عدم پیوند فکری و مواضع اجتماعی کنفدراسیون با فرهنگ عمومی جامعه ایران و نهایتاً توقف فعالیت کنفدراسیون در سال ۱۳۵۳ بوده است که حضور محدود این افراد در مقابل جریان چپ مارکسیست انقلابی غالب، نمی‌توانسته تاثیری در تحولات کنفدراسیون داشته باشد.

۴. آقای حمید شوکت در بخش دیگری از نقد خود در خصوص توقف فعالیت کنفدراسیون در سال ۱۳۵۳ می‌نویسند: « اگر چه در شانزدهمین کنگره که در دی ۵۳ در فرانکفورت تشکیل گردید، با انشعاب روبرو شده اما این انشعاب به معنای متوقف شدن فعالیت چند گرایش برآمده از انشعاب که همچنان با نام کنفدراسیون فعالیت می‌کردند، نبود. انشعاب هر چند به متلاشی شدن یگانه سازمان متشکل جنبش دانشجویی ایران انجامید، اما به مبارزه گرایش‌های سیاسی درون جنبش دانشجویی که هر یک به مثابه تشکیلاتی مستقل در رقابت با یکدیگر قرار داشتند، دامن زد.» بنده نیز در یادداشت خود به این واقعیت تاریخی پرداختم که فعالیت متمرکز جنبش دانشجویی در قالب سازمانی کنفدراسیون متوقف شد. این برداشت به این معنی نیست که گرایش‌های حزبی که نتوانستند در سال ۱۳۵۳ در یک همکاری جمعی دانشجویی در کنفدراسیون با هم همکاری کنند، فعالیت سیاسی خود را دنبال نکرده‌اند. لازم به یادآوری است گزارش سایر نهادهای دانشجویی در آن دوران از جمله پنج جلد « تاریخچه مبارزات اسلامی دانشجویان ایران در خارج از کشور » اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (انتشارات اطلاعات ۱۳۹۴) و همچنین جلد دوم خاطرات آقای دکتر ابراهیم یزدی شصت سال صبوری و شکوری- ۱۸ سال در غربت (انتشارات کویر ۱۳۹۴) نشان می‌دهد نقش این نهادهای دانشجویی در

خارج از کشور بسیار پررنگ بوده و هماهنگی بیشتری با جنبش اجتماعی ایران داشته‌اند. به عنوان نمونه، در تظاهرات اعتراضی سال‌های ۵۶ و ۵۷ دانشجویان در آمریکا از جمله به مناسبت اعتراض به سفر شاه در آمریکا، حضور و نقش دانشجویان کاملاً برجسته است. ۵. آقای حمید شوکت در پایان نقد خود به نکته قابل تأملی در خصوص چرایی گسست نظری و عملی کنفدراسیون با فرهنگ بومی و جنبش اجتماعی داخل کشور پرداخته‌اند که جا دارد مورد توجه بیشتری قرار گیرد. ایشان با نقل متنی که بنده از صفحات ۲۵۱ - ۲۵۹ کتاب ایشان در یادداشت خود آورده بودم: «کنفدراسیون هر چند از آیت‌اله خمینی همواره به نیکی و احترام یاد می‌کرد، اما هیچ‌گاه سخنی از جنبش اسلامی که او مبلغ و محور آن بود به میان نکشید... در اظهار نظرهای کنفدراسیون از تاثیر اجتماعی این حرکت بر وجدان عمومی جامعه و نقشی که در تشکل جوانان ایفا می‌کرد، حرف و سخنی در میان نبود... محتوای پیام کوتاه کنگره‌های سیزدهم و چهاردهم کنفدراسیون به آیت‌اله خمینی... حاوی هیچ نکته برجسته‌ای نبوده؛ نکته‌ای که نشان از آگاهی کنفدراسیون به تضاد میان خواسته‌های سازمانی عرفی با باورها و اندیشه جنبش اسلامی، بلکه حاصل نادیده انگاردن حرکت اسلامی و چه بسا انکار آن در ایران بود» نوشته‌اند: «باید افزود که من در این خصوص حرف دیگری نیز داشته‌ام که آقای توسلی به آن بی‌اعتنا مانده‌است. تا با بیان نیمی از روایتم، به تصویر دلخواهی که از جریان چپ در کنفدراسیون ترسیم می‌کنند، دست یابند. درست است که کنفدراسیون «کم‌ترین امکانی مبنی بر این که روحانیان روزگاری در ایران به قدرت برسند نمی‌دید. اما کنفدراسیون در این ارزیابی تنها نبود. این قضاوتی عمومی بود که حقا در اندیشه شماری از نزدیکان رهروان کاروان جنبش اسلامی نیز رسوخ کرده بود.» و برای اثبات ادعای خود به سخنان آیت‌اله مهدوی کنی (در ۲۷ اسفند ۱۳۷۰) استناد کرده‌اند: «یکی از مسائلی که امروز مطرح است، مسئله ولایت فقیه است گرچه این مسئله همیشه مطرح بوده ولی امروز از مسائل مورد ابتلاء است. در سابق فقهای بزرگی که مسئله ولایت را مطرح می‌کردند خودشان فکر نمی‌کردند که روزی ممکن است خودشان ولایت داشته باشند... اگر نگوییم همه فقها، ولی می‌توانیم بگوییم اکثریت فقها و بزرگان دین ما فتوا به ولایت عامه فقیه داده‌اند ولی معذالک خودشان باور نمی‌کردند که این ولایتی را که حق آن‌هاست می‌توانند مشخصاً در دست بگیرند.

لکن امام آمدند این چیز غیر ممکن عادی را ممکن ساختند و این خیلی مهم است. از نظر علمی یک معجزه الهی در این مملکت واقع شد. چنان که خود امام هم فرمودند که معجزه‌ای بود واقع شد. این که بر ما لازم است که این معجزه الهی و این نعمت عظمی را حفظ کنیم». استناد آقای حمید شوکت به این مطلب که از قول آیت‌اله مهدوی کنی در پاورقی صفحه ۲۵۴ کتابشان هم آمده است، جای بسی شگفتی است!!

آقای حمید شوکت برای این که بگویند چرا با فرهنگ بومی و جنبش اجتماعی ایران پیوند نداشتند و از کنگره چهارم تا کنگره سیزدهم یعنی بیش از هفت سال (۱۳۵۰-۱۳۴۳) وقت لازم بود تا ضرورت ارسال پیامی خطاب به آیت‌اله خمینی را احساس کنند، به نقل قول از آیت‌اله مهدوی کنی آن هم در سال ۱۳۷۰ استناد کرده‌اند. یعنی همانطور که روحانیون باور نمی‌کردند یک روزی نظریه ولایت فقیه در جامعه ما مطرح بشود اعضای چپ مارکسیست انقلابی کنفدراسیون نیز باور نمی‌کردند که بعد از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ رهبران جنبش اجتماعی ایران و روحانیت به قدرت برسند و بنابراین انگیزه‌ای برای ارسال پیام به آیت‌اله خمینی و توجه به جنبش اجتماعی ایران نداشتند!! آیا واقعاً در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه پیشگامان کنفدراسیون با اندیشه چپ مارکسیست انقلابی، محتوای جنبش اجتماعی ایران را فقط در دیدگاه آیت‌اله مهدوی کنی، مطرح شده در سال ۱۳۷۰، که ادامه همان دیدگاه شیخ فضل‌اله نوری در انقلاب مشروطه هست می‌دیدند؟ می‌دانیم در آن دوران در کنار اندیشه شیخ فضل‌اله نوری اندیشه میرزای نائینی و آخوند خراسانی هم وجود داشت و امروز هم مراجع در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی دارند. به علاوه، جنبش اجتماعی ایران منحصر به دیدگاه‌های طیف اسلام سنتی محدود نبوده است و طیفی از روشنفکران چون مهندس بازرگان، آیت‌اله طالقانی، دکتر شریعتی و ... نیز در راستای جنبش اجتماعی و سیاسی معاصر ایران حضور و نقش موثر داشته‌اند.

امروز، فرآیند تحولات فکری و اعتقادی جامعه ما در چارچوب فرهنگ بومی و تجربه بشری در حال گذار به دستیابی به مطالبات تاریخی ملت ایران است. از این رو، استناد توجیهی آقای حمید شوکت قابل فهم به نظر نمی‌رسد، مگر این که از بیان این مطالب به دنبال اثبات مدعای دیگری هستند که اصالت حضور و نقش روشنفکران ملی و مسلمان را در جنبش اجتماعی ایران زیر سؤال ببرند که در این صورت، ضرورت دارد شفاف‌تر اظهار نظر کنند.

سرمایه‌های اجتماعی خودمان را پاس داریم^۱

بازگشت استاد محمدرضا شجریان به وطن در روز جمعه ۲۶ شهریور ماه و مناسبت اول مهر ماه سالروز تولد استاد فرصت مغتنمی است برای تقدیر از خدمات ارزشمند استاد و دعا برای سلامتی و تداوم خدمات هنری استاد.

استاد شجریان که او را خسرو آواز ایران لقب داده‌اند، در کارنامه پر بارش عناوین «موسیقی‌دان، آهنگ ساز، خواننده و خوش نویس» برجستگی دارد. با توجه به حجم گسترده آثار هنری استاد به ویژه در چهار دهه اخیر بایستی او را پیشکسوت موسیقی اصیل و سنتی ایران دانست و همانگونه که در محافل هنری داخلی و جهانی مطرح هستند مورد ارزیابی و تقدیر قرار گیرند که خوشبختانه به همین ترتیب تا کنون توسط هنرمندان و نهادهای شناخته شده ایرانی و خارجی انجام شده و جایگاه شخصیت ارزشمند هنری ایشان کاملاً شناخته شده است و جا دارد بازهم همکاران هنرمند ایشان بازگویی خدمات فرهنگی، اجتماعی و هنری گسترده چند دهه گذشته ایشان را وجهه همت خود قرار دهند و مردم را بیش از پیش با آثار هنری و شخصیتی ایشان آشنا سازند.

آنچه بنده می‌توانم در اینجا اشاره‌ای داشته باشم صرفاً نکاتی در خصوص ریشه‌های مذهبی خانوادگی، احساس مسئولیت اجتماعی و ایستادگی در پاسداری از ارزش‌های ملی و فرهنگ ایرانی استاد شجریان است.

اگر طنین صدای ربنا استاد شجریان در اعماق جان و روح عموم ما ایرانیان اثر گذاشته است علاوه بر صدای استاد و محتوای آیات قرآنی به نظر می‌رسد به سابقه فرهنگی و دینی خانواده و زمینه‌های شخصیت فرهنگی و دینی استاد نیز ارتباط تنگاتنگی داشته باشد. پدر استاد «حاج مهدی شجریان» در شهر مشهد معلم و قاری قرآن بوده و استاد شجریان در نوجوانی قرآن را در مکتب پدر آموخته و سالها قاری قرآن بوده است. استاد شجریان در سال ۵۶ رتبه اول تلاوت قرآن در ایران و در سال ۱۳۵۷ رتبه دوم جهانی را به خود اختصاص داده است. استاد شجریان دعای ربنا را در سال ۵۸ بعد از انقلاب خوانده و این دعا در طول سی سال از اصلی‌ترین برنامه‌های رادیو در ماه مبارک رمضان بوده است و بسیاری از مردم همچنان با ربنا استاد شجریان افطار کرده‌اند.

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - متن کامل - ۱۳۹۵/۷/۱

در خصوص روح وطن پرستی و ایران دوستی استاد شجریان لازم است به حوادث دوران دهمین انتخابات ریاست جمهوری و اظهار نظر آقای احمدی نژاد که گفته بود: «مردم خس و خاشاک هستند و در خیابان‌ها به حرکت در آمده‌اند» اشاره‌ای داشته باشیم. این سخن آقای احمدی نژاد آنچنان روح حساس و عرق ملی و ایران دوستی استاد را تحت تاثیر قرار داد که نتوانست در قبال این توهین بزرگ به مردم ایران بی تفاوت باشد و گفت: «صدای من در سیما جایی ندارد صدای من صدای خس و خاشاک است و همیشه برای خس و خاشاک خواهد بود.» در همین ارتباط در نامه‌ای به آقای عزت‌اله ضرغامی خواست تا از پخش آثارش به ویژه سرود «ایران، ای سرای امید» در صدا و سیما خودداری کنند.

در ادامه این واکنش، استاد شجریان تک آهنگ «زبان آتش» را با شعر فریدون مشیری در حمایت از اعتراضات مردمی بعد از سال ۱۳۸۸ تولید کرد. که به همین مناسبت صدا و سیما پخش دعای ربنای استاد شجریان را ممنوع کرد.

استاد شجریان از ایمان و توکل و اعتماد به نفس بالایی برخوردار است زیرا در حالی که حدود ۱۵ سال است که ظاهراً با بیماری سرطان کلیه دست و پنجه نرم می‌کنند هرگز خم به ابرو نیاورده و اظهار ناراحتی از خود بروز نداده و به خدمات هنری خود به طور طبیعی ادامه داده‌اند. استاد شجریان در پیام ویدیویی خود به مناسبت تبریک سال ۹۵ این مشکل خود را این چنین با مردم در میان می‌گذارند: «خود من هم با یک میهمان ۱۵ ساله‌ای سالهاست که آشنا هستم و دوست شدیم با همدیگر و الان هم من به خاطر همان اینجا ایستاده‌ام و طبق دستور ایشان موهای سرم را هم کوتاه کردم و بچه حرف گوش کنی شدم انشاءالله وقتی به تفاهم رسیدیم راه می‌افتم می‌آیم به سراغ شما هم میهمان عزیزم و کارهای هنری‌ام را دنبال خواهیم کرد»، حالا استاد شجریان پا به خاک وطن گذارده‌اند که به خدمات هنری خود ادامه دهند. جا دارد ما برای سلامتی ایشان دعاگو و قدردان این سرمایه‌های اجتماعی باشیم تا ایمان و هویت و عزم مردم ایران زمین که پیش نیاز تربیت و سلامت نسل‌های امروز و آینده کشور است، حفظ و تقویت گردد.

نهج البلاغه پراتیک اسلام و معیار زیست مومنانه است^۱

- نهج البلاغه در کنار قرآن می تواند به صورت پراتیک اسلام مطرح باشد؛ و در معرفی تعالیم قرآن و اسلام نقش تعیین کننده و موثری در تربیت نسل های بعدی داشته باشد. از این جهت کاری که آقای دکتر محمدمهدی جعفری انجام داده و می دهند در این زمینه می تواند برای تقویت ایمان نسل جوان و کسانی که بخواهند با این مکتب آشنا شوند، بسیار مفید باشد.
 - نگاه چپ؛ مشکل اصلی جامعه ما را بیگانگان یعنی استعمار و امپریالیسم می دانستند. اما مهندس بازرگان عقیده داشتند که بیگانگان مشکل هستند؛ اما تجربه تاریخی نشان داده است که دست استعمار از آستین استبداد بیرون می آید. بنا براین مشکل اصلی ما فرهنگ استبدادی و استبداد است. تجربیات و وقایع ۲۰۰ سال گذشته از جمله در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ نقش دربار و وابستگان آن را به وضوح در اجرای برنامه های انگلیس و آمریکا، نشان می دهد.
- جناب آقای مهندس با توجه به فعالیت سیاسی و اجتماعی مشترک شما با آقای دکتر جعفری و همچنین دوره مشترک تاریخی ای که هر دو شما عزیزان طی کرده اید. بر آن شدیم تا خدمت شما برسیم، که آقای دکتر جعفری را از زبان شما بشناسیم.
- به نظر می رسد شما و آقای دکتر جعفری در سه نقطه با یکدیگر فصل مشترک دارید، اول آغاز فعالیت های نهضت آزادی و دستگیری دسته جمعی اعضای نهضت در آغازین سالهای دهه چهل، دوم شاگردی مرحوم طالقانی، و جهت و فعالیت های فرهنگی مشترک، سوم، انقلاب و جریانات وابسته به آن که هر دو شما عزیزان در به وجود آمدن آن روزها به سهم خود نقش بسزایی ایفا نموده اید.
- خواهش می کنم از اینجا شروع کنید که از چه زمانی آقای جعفری را می شناسید و از اولین دیدارتان بگویید.
- بنده لازم میدانم از این برنامه شما سپاسگزاری کنم که به قدردانی از دوستانی که در قید حیات هستند می پردازید، تا یاد و خاطره ی فعالیت های اثر گذار آن ها تجدید شود و زمینه ای
-
- ^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار ماهنامه «چشم انداز ایران» - ویژه نامه بزرگداشت دکتر سید محمد مهدی جعفری - نهمه معصومی - آبان ۱۳۹۵

برای تقویت ایمان و امید نسل جوان فراهم شود.

اولین بار با آقای دکتر سید محمد مهدی جعفری در سال ۱۳۴۰ آشنا شدم. من فارغ التحصیل سال ۴۰ دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم و چون می خواستم برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروم، برای رفع مشکل سربازی تصمیم گرفتم در دانشسرای عالی در رشته روانشناسی در مقطع کارشناسی ارشد ثبت نام کنم.

دانشسرای عالی در ساختمانی در سید خندان جنب ساختمان کنونی وزارت مخابرات واقع بود که البته الان تخریب شده است. در آنجا با سه نفر از دانشجویان همفکر آشنا شدم یکی آقای جعفری بودند که از دانشگاه شیراز در رشته ادبیات فارغ التحصیل شده بودند و در رشته کارشناسی ارشد علوم تربیتی تحصیل می کردند. نفر بعدی آقای دکتر سید کاظم اکرمی بودند که بعد از انقلاب سمت هایی از جمله وزیر آموزش و پرورش را در کارنامه خود دارند. نفر سوم آقای تراب حق شناس بود که سرنوشت تاسفباری پیدا کرد. من چون سابقه فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان را داشتم، با کمک این دوستان، انجمن اسلامی دانشجویان دانشسرای عالی را پایه گذاری کردیم. همکاری نزدیک ما موجب شد که ما بتوانیم نهاد انجمن را در دانشسرا توسعه بدهیم. در یک مناسبتی در آنجا جشنی برگزار کردیم که در آن مهندس بازرگان و استاد مطهری هم برای سخنرانی دعوت داشتند. سالن بزرگی بود جمعیت زیادی آمده بودند. این خاطره ای است که من از آشنایی با آقای دکتر جعفری در همان سال ۴۰ دارم. ایشان هم در همان سال به خاطر ادامه تحصیل به تهران آمده بودند.

البته قبلا ایشان در دانشگاه شیراز در انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودند و حتی در سفری که آقای مهندس بازرگان برای تاسیس شعبه نهضت آزادی ایران به شیراز رفته بودند، در منزل آقای محلاتی، نشست و سخنرانی ای داشتند، آقای جعفری هم آنجا بودند. بر اساس خاطرات آقای جعفری این اولین باری است که با آقای مهندس بازرگان دیدار داشتند. آقای جعفری با انجمن اسلامی دانشگاه شیراز و سپس با انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران آشنا می شوند. از همان سال ۴۰ که نهضت آزادی ایران تاسیس می شود عضویت آن را می پذیرند. ایشان در آن زمان یکی از اعضای فعال در انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی بودند.

من از مهر سال ۴۱ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم. آقای جعفری و جمعی از دوستان انجمن و نهضت به این مناسبت در منزل با من دیدار داشتند. در این دیدار افرادی

چون محمد حنیف نژاد، سعید محسن، محمد بسته نگار و لطف الله میثمی حضور داشتند. در طول سال های ۴۱ تا ۴۶ که من در اروپا، امریکا و مصر و ... مشغول تحصیل و فعالیت های اجتماعی بودم مسایل دوستان را در داخل دنبال میکردیم. و یکی از برنامه های ما در خارج از کشور انعکاس پیام جنبش اجتماعی داخل کشور بود.

بازداشت و دوران زندان آقای جعفری چگونه طی شد؟

در بهمن سال ۴۱ در آستانه ی رفراندم شاه و ملت در پی بیانیه نهضت آزادی ایران با عنوان "ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ (!) و برگرداندن تاریخ خود"، بلافاصله سران نهضت؛ مهندس بازرگان، دکتر سحابی، آیت الله طالقانی و ... بازداشت شدند. بعد از دستگیری سران نهضت آزادی، نسل دوم نهضت با احساس مسئولیت فعالیت ها را دنبال کردند. از بهمن ۴۱ تا تیر ۴۲ که نسل دوم فعالیت های نهضت را پیگیری می کردند؛ در یکی از جلسات هیات اجراییه که در منزل آقای احمد صدر حاج سید جوادی در خیابان ترکمنستان (ملک سابق) برگزار شده بود، ساواک از آن جلسه مطلع می شود و ماموران به منزل آقای صدر وارد می شوند و همه از جمله آقای جعفری را بازداشت می کنند. بازداشت آقای جعفری آغاز یک دوره زندگی جدیدی است که با آن روبه رو میشوند. چهار سال ایشان از دادگاه حکم می گیرند.

به نظر بنده طی این دوران؛ زندگی آقای جعفری در دادگاه و زندان در کنار شخصیت هایی چون بازرگان، سحابی و طالقانی زمینه سازندگی و تعالی شخصیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دکتر جعفری را فراهم کرده است که به ابعاد مختلف آن در اینجا می توانیم اشاره کنیم.

اخیرا یادداشتی تحت عنوان "آفرینش در تبعید" داشتم و در آن توضیح داده ام که تبعید یا زندان، چگونه می تواند ظرفیت های ناشناخته انسان را شکوفا کند. اگر افراد در دوران حبس یا تبعید خوب برنامه ریزی کنند می توانند کارهایی را انجام بدهند که در شرایط عادی برایشان امکان پذیر نیست. توضیحات این یادداشت نشان می دهد که روانشناسی زندان و زندانی بودن و تبعید در مقاطع مختلف تاریخ؛ از دوران مشروطه، مدرس، مصدق و بازرگان و دوران این دوستان ما، چه نقشی در آفرینش و بالندگی این اشخاص داشته است. دکتر محمد مهدی جعفری در این چهار سال در کنار بازرگان دکتر سحابی و طالقانی و بقیه دوستان مثل مهندس سحابی، احمد علی بابایی، دکتر شبانی و مجموعه کسانی که در آن راه بودند، زندگی می کردند. معاشرت و زندگی آنها در آن دوران، شبانه روز بود، آنها یک برنامه روزانه فشرده داشتند، مرحوم طالقانی

کلاس قرآن داشتند، مهندس بازرگان کلاس ها و سخنرانی های خاص خودشان را داشتند، آقای دکتر سبحانی کلاس داشتند. روزانه در آن جا در حال پژوهش و یادگیری و یاد دادن بودند. در این دوران یک تعامل فرهنگی اجتماعی و تولید فرهنگی صورت می گرفت. شانزده اثر کلیدی مهندس بازرگان از جمله ی اثر سیر تحول قرآن (جلد ۱۲ و ۱۳ مجموعه آثار) در آن دوره تولید شده است. بخش عمده آثار طالقانی به ویژه پرتوی از قرآن در زندان این دوره ارائه و تدوین شده و آقای جعفری خود نقش کلیدی در تدوین و ویرایش پرتوی از قرآن طالقانی داشته اند. بعضی از آثاری که خود دکتر جعفری دارند، هم مربوط به همین چهار سال دوران زندان است. ترجمه کتاب امام علی اثر عبدالفتاح عبدالمقصود پژوهشگر مصری که جلد اولش رامرحوم طالقانی ترجمه میکند، اما هفت جلد بعدی را خود آقای جعفری ترجمه و شرکت انتشار مجموعه آن ها را چاپ کرده است. بنابراین اگر مجموعه تولیدات فرهنگی آقای جعفری را بررسی کنید خواهید دید که زمینه بخش عمده ی این آثار در همان دوران چهارسال زندان فراهم شده است.

به خاطر اقداماتی در آن دوران، هجده نفر از جمله آقای جعفری را برای تنبیه به زندان برازجان، زادگاه آقای جعفری، تبعید کردند. مادر ایشان، خدا مورد رحمت شان قرار بدهد، نقش مؤثری در حمایت و تامین ارتباط زندانیان با خارج زندان داشتند. وقتی ساواک متوجه میشود که آقای جعفری برازجانی هست و مادرش نقش مفیدی در ارتباطات دارد، ایشان را به زندان یزد تبعید می کنند.

این خاطراتی است که من از آقای جعفری تا سال ۴۶ در ذهن و همچنین از خاطرات ایشان دارم. سال ۴۶ من به وطن برگشتم، این دوستان هم غالباً همان سال ۴۶ آزاد شدند. البته آقای دکتر سبحانی که زود تر بازداشت شده بودند کمی زودتر آزاد شدند در هر حال آقای مهندس بازرگان هم به خاطر شرایط اجتماعی که آن روز وجود داشت، سال ۴۶ آزاد شدند دو نفر دیگر باقی می مانند که فکر می کنم آقای علی بابایی و یک نفر دیگر که آن ها یک مقدار دیرتر آزاد میشوند.

پس از بازگشت به ایران چه همکاری هایی با آقای جعفری داشتید؟

در سال ۴۶ شرایط خفقان به حدی در جامعه حاکم بود که دیگر امکان فعالیت سیاسی وجود نداشت. بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ عملاً گروه های فعال سیاسی به دنبال زمینه سازی برای مبارزه مسلحانه بودند. پایه گزاران سازمان مجاهدین خلق از همان سال های ۴۳-۴۴ زمینه کار های

مطالعاتی را برای تلاش انقلابی شروع کرده بودند؛ به طوری که در سال ۴۶ محمد حنیف نژاد و سعید محسن ارتباطاتی با آقای طالقانی و مهندس بازرگان داشتند، گاهی هم با مهندس سحابی اما ارتباطشان با مرحوم طالقانی خیلی قوی تر بود و ایشان آمادگی بیشتری برای ارتباط با آن‌ها داشتند. مهندس بازرگان یک مقدار از جهات مختلف حریم نگه می داشتند، هم از لحاظ شرایط کاری که ایشان نمی توانستند با کسانی که روابط مخفی دارند ارتباط داشته باشند، هم دیدگاه ایشان با آن‌ها همخوانی نداشت. بعضی از نشریات شان را که دیده بودند مانند جزوه شناخت و اقتصاد به زبان ساده معتقد بودند برخی از عقاید آنها با فرهنگ اسلامی همخوانی ندارد.

آقای جعفری پس از آزادی از زندان بیشتر متمرکز بر کارهای فرهنگی - اجتماعی شدند با توجه به علایقی که داشتند با شرکت انتشار به ویژه در ویرایش بسیاری از کتاب‌ها همکاری نزدیک داشتند. همچنین در این دوران ایشان در سطح فرهنگی با سازمان مجاهدین خلق همکاری‌هایی داشتند. در مدرسه‌ی کمال درس میدادند. همکاری بنده در هنرستان کارآموز و حضور در برنامه‌های انجمن اسلامی مهندسين زمينه حفظ ارتباط اجتماعی خودمان را با دوستان قدیمی از جمله آقای جعفری حفظ می کرد.

من و آقای جعفری در سال ۵۰ و ۵۲ هر دو یک بار به زندان رفتیم؛ به دلیل ارتباط و همکاری با مجاهدین خلق، ولی هر کدام به دلایل جداگانه. تا سالهای ۴۹ و ۵۰ بیشتر ارتباطات فرهنگی و اجتماعی بود. در سال ۵۰ اتفاقی که برای لورفتن مجاهدین خلق پیش آمد بازتاب خیلی زیادی در جمع دوستان ما به همراه داشت. دوستانی چون مهندس سحابی و شهید رجایی با سازمان ارتباط نزدیک داشتند. بنابراین اولین مساله‌ای که مطرح بود این بود که ما چه وظیفه‌ای در قبال این زندانیان داریم. مهندس سحابی نامه‌ای برای آقای قطب زاده نوشتند که از خارج کمک کنند و آقای هاشمی رفسنجانی هم نامه‌ای برای آقای خمینی نوشتند. این نامه‌ها از طریق برادرم آقای مهندس عبدالله توسلی که تازه از خارج برگشته بودند برای آقای صادق قطب زاده ارسال شد. روز ۱۹ مهر من را به خاطر سابقه فعالیت و ارتباط با خارج از کشور، بازداشت کردند. من کاملاً اظهار بی اطلاعی کردم. در مرحله بعد آقای اسدالله خالدی که تازه از خارج برگشته بود بازداشت کردند و خیلی زیر فشار قرار دادند. او هم که اصلاً در جریان نبود. در نهایت مهندس سحابی را بازداشت میکنند. آقای مهندس سحابی با زمینه ذهنی بازداشت من، با شجاعت و روحیه‌ی بالایی که داشتند تهیه نامه را قبول کردند و با ایستادگی نهایتاً به ۱۱ سال زندان محکوم شدند و

در سال ۵۷ همزمان با اوج انقلاب آزاد شدند. بعدها متوجه شدیم که نامه از صندوق پستی آقای قطب زاده در پاریس که توسط ساواک کنترل می شده لو رفته است. من هم در دادگاه تجدید نظر به یک سال حبس محکوم شدم. حضور در زندان های اوین، قزل قلعه، عشرت آباد، و نهایتاً در زندان قصر و زندگی و ارتباط اجتماعی گسترده با بیش از پنجاه گروه سیاسی تجربه آموزنده آن دوران بود.

آقای جعفری هم از همان سال های ۴۷-۴۸ در ارتباط با مجاهدین خلق بودند ولی هیچوقت عضو مستقیم نشدند اما همیشه یک عضو مورد اعتماد سازمان بودند. آقای جعفری به عنوان همکار فرهنگی که با زبان عربی و نهج البلاغه آشنا بودند مورد استقبال مجاهدین خلق قرار گرفته بودند. حنیف نژاد و سعید محسن از ظرفیت فرهنگی آقای جعفری برای ارتقای زمینه های فکری اعضای مجاهدین خلق استفاده کردند و ایشان نقش موثری در این زمینه داشتند. برای ارتقاء ایدئولوژیک و فرهنگی شان به خصوص آشنایی شان با نهج البلاغه و قرآن و ترجمه متون عربی که آن ها از فلسطینی ها می گرفتند کمک زیادی از آقای جعفری می گرفتند. به هر حال آقای جعفری نقش موثری در تغذیه فکری و فرهنگی مجاهدین خلق داشتند. به دلیل همین همکاری ها آقای جعفری هم در سال ۵۲ مدت کوتاهی بازداشت شدند.

پس فعالیت های آقای جعفری رنگ و بوی فرهنگی داشت؟

بله؛ در سال ۵۴ که تغییر مواضع مجاهدین خلق اعلام شد جامعه مذهبی ما اعم از روشنفکران مذهبی و بازاریان با یک شوک سنگینی مواجه شدند. مجاهدین توانسته بودند حمایت طیف اسلام سنتی شامل بازار، موتلفه و... را به عنوان پایگاه اصلی خود جذب کنند. مثلاً مدرسه رفاه و مدیر آن خانم پوران بازرگان و شهید دکتر باهنر یکی از پایگاه های آن ها بودند. تغییر مواضع مجاهدین خلق، را من از همان سال ۵۲ که مهندس لطف الله میثمی نشریات شان را در حلقه ارتباطی ما که همراه با شهید رجایی داشتیم، مطرح می کرد، تذکر داده بودم، حتی در زندان سال ۵۰ که مدتی هم سلول مهدی باکری بودم این پیام را از او هم گرفته بودم. خلاصه زمینه های تغییر مواضع از همان سال ۵۲ در نشریات داخلی سازمان کاملاً منعکس بود. در قبال این شوک؛ جمع دوستان ما از جمله آقای جعفری احساس مسئولیت سنگینی داشتیم.

از همان سال های ۴۸-۴۹ که برنامه های دکتر شریعتی در حسینیه ی ارشاد آغاز شد، ما برای حفظ ارتباط اجتماعی خودمان، در منزلمان کلاس قرآن با حضور خانواده ها داشتیم. از

جمله خانواده های مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس میر حسین موسوی، دکتر جعفری، دکتر فریدون سحابی، مهندس هاشم صباغیان، مهندس حسین حریری، دکتر پیمان و ... بودند. اولین اقدام هسته کاملاً مخفی سه نفره عبدالعلی بازرگان، میر حسین موسوی و بنده پنج نشریه تحلیلی با امضای مستعار تهیه و منتشر ساختیم که در داخل کشور بین دانشجویان و در خارج از کشور بین سال های ۵۴ تا ۵۶ تکثیر و بطور وسیع توزیع می شد. در مرحله بعد تحلیل ها در جمع وسیع تری از اوایل تابستان ۵۶ تا آبان ماه ۵۷ با امضای جنبش مسلمانان ایران ۱۲ شماره تهیه و منشر شد. در این جمع پنج نفر از دوستان نهضت آزادی شامل آقایان عبدالعلی بازرگان مهدی جعفری، فریدون سحابی، هاشم صباغیان و بنده و همچنین دوستان همراه آقایان حبیب الله پیمان، حسین موسوی، حسین حریری و یزدان حاج حمزه حضور داشتند. در این جمع از جمله آقای دکتر جعفری نیز در تهیه و تنظیم بیانیه ها نقش موثری داشتند. در آن شرایط حساس این مجموعه توانست نقش آگاهی بخشی داشته باشد. بیانیه ها به جوانان و دانشجویان تحلیل می داد، و در آگاهی بخشی این دوره نقش مهمی داشت. پس از انقلاب این اسناد در دفتر اول جلد نهم اسناد نهضت آزادی منتشر شده است.

تجدید فعالیت نهضت آزادی کی انجام شد؟

از سال ۵۵ به تدریج بعد از روی کار آمدن کارتر در آمریکا و پیگیری سیاست جدید حقوق بشری؛ فشار بر روی دولت ایران برای باز کردن فضای سیاسی اعمال می شود. در این شرایط با توسعه جنبش اجتماعی به تدریج دوستان نهضت جلسات خصوصی برگزار کردند و به نوعی تجدید فعالیت سیاسی شکل گرفت. آقای دکتر جعفری در جمع دوستان نهضت و همکاری های جمعی در این سال ها حضور موثر داشتند.

در سال ۵۶ تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشری اولین نهاد حقوقی بود که با همکاری دوستان نهضت و نیروهای ملی تاسیس شد. آقای مهندس بازرگان دبیر کل جمعیت و آقای احمد صدر حاج سید جوادی از اعضای حقوق دان و تاثیر گذار آن بودند. تشکیل این جمعیت گام موثری در دفاع از زندانیان و تبعیدیان بود و پیامد فعالیت های آن؛ بازکردن فضای سیاسی ایران و زمینه سازی برای توسعه جنبش اجتماعی ایران به ویژه جنبش دانشجویی و نهضت روحانیت بود.

از اواخر سال ۵۶ تشکیلات نهضت بازسازی شد. جلسات عموماً در منزل آقای احمد

صدرججاج سید جوادی تشکیل می شد. آقای دکتر جعفری از اعضای فعال نهضت بودند. (عکس پیوست مربوط به اعضای جلسه شورای نهضت در محوطه حیاط منزل آقای صدر- سال ۱۳۵۶). مهندس سحابی و آیت الله طالقانی در آبان ۵۷ همزمان با رشد جنبش اجتماعی از زندان آزاد شدند و به جمع دوستان نهضت و مبارزات پیوستند.

از اقدامات راهبردی شورای نهضت در سال ۵۶ برنامه ریزی برای مذاکره و کاهش حمایت آمریکا از رژیم شاه بود که تفصیل آن را در مصاحبه هایی قبلاً توضیح داده ام. به طور خلاصه می توان گفت که اگر دیپلماسی انقلاب در تهران و پاریس نبود هرگز راهپیمایی تاسوعا، راهپیمایی عاشورا، و حتی انقلاب به این صورت رخ نمی داد.

از جمله اقدامات نهضت در اردیبهشت سال ۵۷ ماموریت آقای دکتر جعفری و دکتر فریدون سحابی جهت شرکت در جلسه هماهنگی فعالیت های داخل و خارج از کشور نهضت آزادی بود که در اروپا با حضور نمایندگان آمریکا و اروپا و ایران برگزار شد. آقای جعفری در این سفر حامل پیام مکتوب مهندس بازرگان به دوستان خارج از کشور جهت این هماهنگی ها بودند.

در سال ۵۷ آقای جعفری چه فعالیت هایی داشتند؟

تا آن جایی که من در حافظه دارم آقای جعفری چون سایر دوستان نهضت آزادی به ویژه در کارهای فرهنگی اجتماعی نقش موثری در طول سال ۵۷ داشتند. یکی از اقدامات دوستان نهضت در سال ۵۷ انتشار یازده شماره نشریه "اخبار جنبش اسلامی" در طول ۵۲ روز (۲۵ آبان تا ۱۸ دیماه ۵۷) اعتصاب و تعطیل مطلق روزنامه هاست. این نشریه با مدیریت آقای عبدالعلی بازرگان و همکاری جمعی از دوستان نهضت به ویژه آقای جعفری که اخبار شهرستان ها را جمع آوری می کردند منتشر می شد. این منبع به عنوان تنها منبع خبری در آن ۵۲ روز دوران انقلاب مطرح است که وقایع انقلاب را روزشمار کرده است.

در برنامه های مدیریت انقلاب در سال ۵۷ که دوستان نهضت نیز حضور داشتند از جمله ستاد های راهپیمایی تاسوعا، عاشورا و همچنین ستاد استقبال از امام آقای دکتر جعفری هم در کمیسیون های زیرمجموعه با ستاد ها همکاری داشتند.

شما مسؤل ستاد تبلیغات بودید؟

بله؛ بنده مسؤل تبلیغات ستاد های راهپیمایی های تاسوعا، عاشورا و استقبال از امام بودم. بخش عمده کار ما سازماندهی و راهنمایی خبرنگاران رسانه های خارجی بودند. ما بیش از پنجاه

گروه خبری را به زبان های مختلف فرانسه، آلمانی، انگلیسی و عربی سازماندهی کرده بودیم. پیام انقلاب از این طریق به صورت گسترده در بیشتر رسانه های خارجی منتشر شد. دوستانی چون آقای دکتر صالح خو، آقای دکتر غلامعباس توسلی، دکتر بنی اسدی و... که در خارج تحصیل کرده بودند خبرنگاران خارجی را مدیریت و راهنمایی می کردند.

در ستاد استقبال از امام استاد مطهری سرپرست، دکتر مفتاح سخنگو، آقای محلاتی رابط روحانیت، و چهار نفر دیگر آقای مهندس صباغیان مسئول برنامه ریزی، آقای تهرانچی مسئول انتظامات، آقای شاه حسینی مسئول مالی و تدارکات و من هم مسئول تبلیغات بودم. زیر گروههایی در هر قسمت سازماندهی شده بود که در کارها مشارکت داشتند؛ به طوری که همه احساس میکردند عضو اصلی مجموعه هستند. کارت هایی هم به عنوان عضو ستاد چاپ شده بود که در مدرسه رفاه به افراد همکار ارائه می شد. آقای دکتر جعفری هم با این ستادها به ویژه استقبال از امام همکاری داشتند.

از ارتباط آقای جعفری و آقای طالقانی هم برایمان بگویید.

پس از آزادی آقای طالقانی در آبان سال ۵۷، آقای جعفری نقش کلیدی در دفتر ایشان داشتند. وقتی مرحوم طالقانی و آقای مهندس سحابی از زندان آزاد شدند. برای هماهنگی مواضع دوستان نهضت جلساتی با حضور سران و فعالان در سینک داشتیم. در این جلسات آقای جعفری هم حضور داشتند. در آن جلسات قرار بر این شد که آقای طالقانی که پس از آزادی مورد استقبال وسیع مردم قرار گرفته بودند در جایگاه فرا حزبی بیشتر نقش هدایت عمومی جنبش اجتماعی را بر عهده بگیرند. بر اساس این تصمیم قرار شد آقای جعفری و مهندس سحابی و آقای علی بابایی دفتر آقای طالقانی را اداره کنند. این به دلیل ارتباط نزدیک سه نفر به ویژه آقای جعفری با آقای طالقانی بود. آقای جعفری و طالقانی چهار سال در زندان با هم زندگی کرده بودند آثار طالقانی را ایشان تدوین میکرد و بعدا که بیرون آمدند، آثار ایشان را قبل از انتشار ویرایش و تدوین میکردند. بنابراین این خیلی طبیعی بود که آقای طالقانی با آقای جعفری ارتباط نزدیک داشته باشند. مهندس سحابی و آقای علی بابایی هم به همین ترتیب. البته این دوستان آن موقع نگاه رادیکال تری هم داشتند.

نگاه رادیکال به چی؟ انقلاب؟

بله، یک مقدار انقلابی تر فکر میکردند. مهندس بازرگان کمی آرام تر بودند آن ها بیشتر

طرفدار حرکت های انقلابی و تندتر بودند. این سه نفر بعد از آزادی آقای طالقانی نقش موثری در اداره دفتر ایشان داشتند و این نکته برجسته ای است که باید به آن اشاره شود.

نهضت آزادی بعد از انقلاب چگونه اداره می شد؟

بعد از انقلاب عمدتاً دوستان ما که نقش مدیریتی داشتند؛ مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی، دکتر رضا صدر، آقای احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس صباغیان و ... همه در دولت بودند. ابتدا به رغم اصرار مهندس بازرگان، مهندس سحابی در دولت مسئولیت نپذیرفت. بالاخره مجبور شدند به جای مهندس سحابی از آقای دکتر احمد زاده در وزارت صنعت و معدن استفاده کنند. قرار شد آن دوستانی که در دولت مسئولیت ندارند نهضت را اداره کنند بنابراین بعد از انقلاب تا بعد از استعفای دولت موقت عملاً آقای مهندس سحابی، دکتر جعفری و جمعی از دوستانی که از اروپا و آمریکا آمده بودند و آن هایی که مسئولیت نداشتند نهضت را اداره کردند. اما محور اصلی آقای مهندس سحابی و آقای جعفری در کنار ایشان بودند. نوع نگرش اجتماعی این مجموعه و آقای جعفری و سحابی و مجموعه بیانیه ها و اطلاعیه ها در اسناد منتشر شده نهضت حفظ شده است. یک نشریه ۴۶ صفحه ای بابت نقد دولت مهندس بازرگان توسط اعضای نهضت تنظیم شد و از کارهایی بود که مهندس بازرگان را عصبانی کرد. ایشان در جمع خصوصی ای گفتند در ارتباط با دولت موقت خیلی شما بی انصافی کردید.

در آن مقطع همه علیه دولت موقت بودند هر کس به دلیلی؛ حزب توده، مجاهدین خلق، فداییان خلق، روحانیت همه به دنبال قدرت بودند. اما دوستان نهضتی ما با توجه به نگاهی که مهندس سحابی داشت که اولویت را برخورد با استعمار و امپریالیسم و دخالت بیگانگان می دانستند به دنبال تصاحب قدرت نبودند؛ بلکه نقدشان به دولت به دلیل تفاوت دیدگاهشان بود. مهندس بازرگان می گفت دخالت بیگانگان با سابقه ۲۰۰ ساله البته مهم است و مشکل ایجاد می کند، اما مساله اصلی ما استبداد ۲۵۰۰ ساله هست. این تفاوت کلیدی بین این دو دیدگاه وجود داشت. البته طبیعی هم بود مهندس سحابی سالها با مجاهدین خلق و گروههای چپ مارکسیست در زندان بودند و تحت تاثیر دیدگاه های آنها قرار گرفته باشند. مهندس بازرگان هم نگاه خودش را داشت. دوستانی هم که از خارج آمده بودند بعضی نگاه این طرفی داشتند و بعضی آن طرفی. بالاخره واقعیت ها عمل می کرد. امروز نظرها عموماً تغییر کرده است. من شرایط آن روز را اشاره می کنم. آقای دکتر جعفری به همراه مهندس سحابی و جمعی از دوستان نهایتاً در آذر ماه

۵۸ از نهضت استغناء میدهند اما استغفاء آنها اعلام نمی شود. آقای مهندس بازرگان از آن ها خواهش می کنند، که استعفا را اعلام نکنند؛ ما باید با هم باشیم.

بحث انتخابات ریاست جمهوری همان ایام مطرح می شود، که نهایتا با اصرار مهندس سحابی و دوستانشان آقای دکتر حسن حبیبی در شورای مرکزی نهضت برای نامزدی نهضت در انتخابات ریاست جمهوری انتخاب می شوند و آقای مهندس بازرگان رأی کمتری می آورند. آقای مهندس بازرگان آن شب را تلخ ترین شب زندگی خودشان توصیف کردند.

آقای دکتر حبیبی در رقابت انتخابات پانصد هزار رأی بیشتر نمایاوردند ولی آقای بنی صدر با یازده میلیون رأی پیروز میدان می شوند. دوستانی که استعفا داده بودند بالاخره اواخر سال ۵۸ از نهضت جدا میشوند. نکته مثبتی که از شخصیت آقای مهندس سحابی و دکتر جعفری و برخی دیگر از دوستانشان در اینجا باید اشاره کنم این است که به رغم اینکه ایشان و بعضی از دوستانشان از نهضت جدا می شوند بر خلاف تجربه سایر احزاب، که بعد از جدایی مقابل یکدیگر قرار میگیرند، روابط برادرانه و دوستانه خودشان را کماکان حفظ می کنند و در سطوح فرهنگی و اجتماعی همکاری خودشان را ادامه میدهند. این یک پدیده ی مهمی است که نیاز به واکاوی دارد. مهم است بدانیم چه دلایلی وجود دارد که جمعی پیوند های برادرانه اشان را با وجود اختلاف سلیقه حفظ می کنند؟ پیوندهای برادری، فکری و اعتقادی آنقدر قوی است که ارتباط و همکاری فرهنگی و اجتماعی خودشان را حفظ میکند. این دوستان در عرصه های دیگر از جمله در انجمن اسلامی مهندسين ارتباط و همکاری اجتماعی شان همچنان ادامه پیدا میکند. زمینه های فرهنگی و اشتراکات فرهنگی اجتماعی سرمایه اجتماعی است که موجب حفظ این ارتباط شده است.

با گذشت زمان مهندس سحابی با واقعیت ها روبه رو شدند و در مصاحبه های خود تصریح کردند” در مواردی که من با مهندس بازرگان اختلاف نظر داشتم حق به جانب مهندس بازرگان بوده است.” من میخواهم از قول آقای دکتر جعفری هم شبیه همین اظهار نظر را که با تواضع و صداقت گفته اند نقل کنم. ایشان از جمله در خاطراتشان می گویند: ”از این که مهندس بازرگان بهتر از ما فکر میکردند شکی در آن نیست”، همچنین تصریح می کنند که ” استعفا ی ما دستاوری برای ما نداشت. ما در آغاز مایل بودیم که سیزده نفری که استعفا دادیم، تشکیلات جدیدی پایه ریزی کنیم، اما میان ما سیزده نفر وحدت نظر کاملی وجود نداشت و هر کدام به راهی رفتیم. در

یک تحلیل کلی استعفای ما برای خودمان و جامعه، دستاوردی نداشت، اما راه و چاره دیگری هم نداشتیم.” (ص ۴۹۱ جلد دو خاطرات)؛ بعلاوه؛ متن استعفاء سیزده نفر را در آخر جلد دوم خاطراتشان آورده اند و رعایت امانت و اخلاق را در حفظ اسناد تاریخی کرده اند. مراجعه به این اسناد نشان می دهد که آقای دکتر جعفری و آن دوستانشان در آن موقع چگونه می اندیشدند و به تدریج به ویژه زمانی که در ایران فردا و .. قلم می زنند در دیدگاهشان چه تغییری ایجاد شده است.

یک یا چند مصداق از این تفاوت نگاه ها را بگویید؟

یکی مساله استعمار و آزادی بوده است. نگاه چپ؛ مشکل اصلی جامعه ما را بیگانگان یعنی استعمار و امپریالیسم می دانستند. اما مهندس بازرگان عقیده داشتند که بیگانگان مشکل هستند اما تجربه تاریخی نشان داده است که دست استعمار از آستین استبداد بیرون می آید. بنابر این مشکل اصلی ما فرهنگ دیرین استبدادی و استبداد است. تجربیات و وقایع ۲۰۰ سال گذشته از جمله در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ نقش دربار و وابستگان آن را به وضوح در اجرای برنامه های انگلیس و آمریکا، نشان می دهد. مورد دیگر، در تفکر آن زمان گروههای چپ؛ ”آزادی” به عنوان یک ”کالای لوکس” مطرح بود. در حالی که ادبیات قرآنی و تجربه اجتماعی ما نشان می دهد که اگر از انسان آزادی را بگیری چیزی از انسانیت او باقی نمی ماند. امروز ما با پوست و گوشت و استخوان خود لمس میکنیم آزادی یعنی چه؛ اگر آزادی باشد همه چیز هست اگر آزادی نباشد هیچ چیز نیست، آزادی به معنی آزادی، اختیار و کرامت انسان نه بی بند و باری. آزادی انسان در تفکر و اندیشه که انسان بتواند با فطرت خویش هماهنگ باشد. بر اساس آموزه های قرآنی؛ رسالت همه انبیاء باز کردن غل و زنجیر از دست و پا و افکار انسان بوده است؛ تا انسان با آزادی اندیشه و احراز کرامت خود راه تعالی و کمال را طی کند. تاریخ سیر تحول اروپا هم این روند را نشان می دهد. تا آزادی نباشد توسعه انسانی تحقق نمی پذیرد و تا توسعه انسانی محقق نشود توسعه علم و فناوری امکان پذیر نمی گردد، و بدون توسعه علم و فناوری توسعه پایدار محقق نمی شود. به نظر می رسد این مفاهیم از جمله دستیابی به فضیلت عدالت اجتماعی از طریق تامین اصول حقوق بشر در جوامعی که از نعمت آزادی و دموکراسی برخوردار باشند، قابل تحقق است.

این دوستان اختلافات دینی هم داشتند؟

خیر، در زمینه های فرهنگی و اعتقادی روابط خیلی خوب بوده و اخوت دینی این ارتباطات را حفظ کرده است. فرهنگ مارکسیسم که از دهه بیست در جامعه ما حضور گسترده ای داشته است بطور طبیعی روشنفکران جامعه ما، کم و بیش، را تحت تاثیر قرار داده است. سیر تحول افکار در چند دهه گذشته به ویژه تجربیات بعد از انقلاب و تجربه کشور های منادی آن فرهنگ امروز بطور قابل ملاحظه ای نگاه ها را متحول ساخته است. امروز گفتمان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر که از درون آن به عدالت اجتماعی توجه ویژه ای دارد در جامعه ما نقش پر رنگ تری پیدا کرده است.

ما آقای جعفری را با تخصصشان در ارتباط با نهج البلاغه می شناسیم. مطالعات و آثار ایشان نیز بیشتر در این ارتباط است. لطفا از رابطه آقای جعفری و نهج البلاغه بفرمایید:

آقای جعفری بعد از انقلاب دکترایشان را گرفتند و در دانشگاه شیراز مشغول به تدریس نهج البلاغه شدند. ایشان در مطالعات و ترجمه نهج البلاغه و چاپ آن و همچنین آموزش نهج البلاغه نقش کم نظیری داشته اند. علاوه بر نهاد های دانشگاهی در نهادهای دیگر چون انجمن اسلامی مهندسين کلاس های ایشان مورد توجه و استقبال علاقمندان بوده است. می توانم بگویم ایشان به عنوان یک استاد بی نظیر و یا کم نظیر در این عرصه هستند.

همکاری آقای جعفری با ناشرین فرهنگی چگونه بوده است؟

آقای جعفری سال های طولانی با شرکت سهامی انتشار همکاری فرهنگی داشته اند. سال ۵۳ که ساواک فعالیت شرکت انتشار را متوقف می کند. در جمع دوستان ما مطرح شد و نهاد جدید شرکت انتشارات قلم را پایه گذاری کردیم. در این شرکت نیز آقای جعفری و جمعی از دوستان چون آقای عبدالعلی بازرگان و میر حسین موسوی، نقش موثری داشتند. ... آقای جعفری سال های زیادی عضو هیات مدیره انتشارات قلم بودند و در مدیریت موسسه نقش موثری داشتند. خلاصه ایشان تحصیلات و تلاش هایشان در حوزه های فرهنگی و اجتماعی است. و از نظر ما و جریان روشنفکری دینی و نهضت آزادی ایران زیر ساخت همه فعالیت ها، فعالیت های فرهنگی و اجتماعی است. خود مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی هم از ابتدای زندگی شان تا آخرین لحظات حیاتشان کار فرهنگی و اجتماعی برایشان مبنا و پایه بوده است و افرادی مثل دکتر جعفری هم بر همان روش بر مبنای رشته تخصصی شان کار فرهنگی کرده اند و جایگاه اصلی فعالیت های شان اجتماعی بوده و اگر در کارهای سیاسی هم حضور داشتند انگیزه اشان بیشتر

زمینه های فرهنگی بوده است.

در پایان اینکه به نظر شما در افرادی مثل آقای دکتر جعفری، و مهندس سبحانی و دکتر یزدی، و شهید چمران افرادی که ۵۰ سال یا ۶۰ سال تداوم و پیوستگی در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی شان دارند چه راز و رمزی وجود دارد؟

من چند جا گفته ام و باز هم در مورد آقای دکتر جعفری باید تکرار کنم. به نظرم رمز این پایداری آشنایی این افراد با قرآن و فرهنگ دینی است که با سرچشمه زلال وحی آشنا شده اند و این موضوع با فطرتشان عجین شده است. شرایط سخت زندان و خفقان و غیره نتوانسته آنها را از آن راه و صراط مستقیم باز دارد و در قبال شرایط سخت با صبوری ایستادگی کرده اند. حالا اگر جایی اختلافاتی وجود داشته به اصطلاح بادیانشان خیلی زود آنها را به مسیر صراط مستقیم هدایت کرده است. یکی از دلایل پایداری و تداوم تلاش های آقای جعفری هم به نظر من آشنایی ایشان با قرآن است که مرهون طالقانی و بازرگان و کسانی هستند که این ادبیات را به نسل ما منتقل کردند و ما را با مفاهیم و منابع قرآنی آشنا کردند.

به نظر شما چرا روشنفکران دینی و غیر حوزوی روی بحث نهج البلاغه و یا حضرت علی خیلی تمرکز می کنند؟

به نظر من حضرت علی و بقیه ائمه (ع)، تربیت شده تعالیم قرآن و آموزه های پیامبر (ص) بوده اند.. برخلاف کسانی که فکر می کنند و اعتقاد دارند که مثلا حضرت علی ارتباط خاصی با وحی دارند، در حالی که قرآن خیلی صریح در مورد خود پیامبر می گوید "انا بشر مثلكم یوحی الی" و حضرت علی هم هیچ وقت نگفته اند که به من وحی شده، ولی انسانی بوده که تحت تعالیم این مکتب ساخته شده است. البته این ها شاگردان اول و ممتاز این مکتب هستند و به همین خاطر امام و الگو هستند. یعنی شخصیت حضرت علی به لحاظ افکار و اندیشه و عملکرد برای ما می تواند این پیام را داشته باشد که این مکتب می تواند علی و حسین تربیت کند. سخنان حضرت علی که نمودار افکار و اندیشه های او است در کنار قرآن به عنوان اسلام پراتیک مطرح می باشد؛ و نشان می دهد که یک مسلمان و یک مومن وقتی در جایگاه خاصی از جمله حکومت قرار گرفته چه تراوشات فکری و ذهنی داشته است؟ از این بابت است که نهج البلاغه اگر چه به لحاظ تاریخی اما و اگرهایی در اصالت صد درصد آن مطرح شده است، اما کسانی که به لحاظ کارشناسی روی آن کار کرده اند مانند ابن ابی الحدید و یا علامه طباطبایی

معتقدند که متن بسیار قابل اعتماد است و ۹۷ درصد به موثق بودن آنها اتکا کرده اند. بنابراین نهج البلاغه در کنار قرآن می تواند به صورت پراتیک اسلام مطرح باشد؛ و در معرفی تعالیم قرآن و اسلام نقش تعیین کننده و موثری در تربیت نسل های بعدی داشته باشد. از این جهت کاری که آقای دکتر جعفری انجام داده اند و می دهند در این زمینه می تواند بسیار مفید باشد برای تقویت ایمان نسل جوان و کسانی که بخواهند با این مکتب آشنا شوند.

بطور خلاصه، نهج البلاغه پراتیک اسلام است؛ یعنی دستاورد علی (ع)؛ انسان تربیت شده تراز اول در مکتب تعالیم قرآن و سنت پیامبر است. مبانی فکری و اندیشه و سخنان او در عرصه عمومی وقتی در جایگاه حکومت و اداره جامعه قرار می گیرد، می تواند برای مومنین در دوران بعد آموزنده باشد. مثلا علی با مخالفتش چگونه رفتار می کند و سلوک اجتماعی اش چگونه بوده است؟ مجموعه اینها می تواند راهنمای عمل مومنین در ادوار بعدی باشد.

نتیجه تلاش فرهنگی دکتر جعفری این بوده است که شاگردان و مخاطبین خودش را با این آموزه های نهج البلاغه آشنا می کند. و این به نظر من یکی از دستاوردهای برجسته آقای دکتر جعفری است که در این زمینه تلاش کرده اند و با ترجمه نهج البلاغه و آموزش نهج البلاغه توانسته اند این پیام را با آموزش به عرصه عمومی منتقل نمایند.

جنگ تحمیلی پیامد اشغال سفارت آمریکا بود^۱

به نظر شما چه عواملی موجب تسخیر سفارت توسط دانشجویان پیرو خط امام شد؟ عوامل مختلفی برای تسخیر سفارت آمریکا مطرح شده است. انگیزه اولیه خود دانشجویان ظاهراً واکنشی احساسی به پناه دادن آمریکا به شاه و عملکرد مداخله جویانه آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. اما پس از اشغال سفارت با فضای ملت‌هپی که به وجود آمد نگاه و انگیزه دانشجویان نیز عملاً متحول شد. در فضای بعد از انقلاب، حزب توده، فدائیان خلق و مجاهدین خلق که از زندان آزاد شده بودند و همچنین طیف وسیع جریان چپ به طور جدی و تقریباً آزادانه در کشور فعالیت می‌کردند و عموم رسانه‌ها را در اختیار داشتند و به دلیل فضای سیاسی باز ماه‌های بعد از انقلاب توانستند تشکیلات خود را به سرعت تقویت کنند. این نیروهای چپ با تفکرات ضد آمریکایی خود توانستند جامعه و به خصوص جوانان را تحت تاثیر خود قرار دهند. در آن زمان دانشجویان پیرو خط امام هم جوانان پرشوری بودند که به کشور و انقلاب علاقه داشتند، و البته تحت تاثیر تفکرات جریان چپ بودند. این تفکرات و شعارها با گذشت مدتی به مطالبات عمومی تبدیل شد و دانشجویان نیز پرچم دار بیان این مطالبات بودند. با توجه به سابقه منفی آمریکایی‌ها در ذهن مردم ایران و به خصوص به خاطر حضور شاه در آمریکا، دانشجویان پیرو خط امام می‌خواستند با اشغال سفارت بر افکار عمومی آمریکا فشار بیاورند تا شاه از آمریکا خارج شده و به ایران بازگردد. آنها در ابتدا می‌خواستند تنها ۴۸ ساعت در سفارت باشند، اما در عمل با حضور جریان‌های چپ و موج شدید و گسترده ضد آمریکایی شرایط به شکل دیگری رقم خورد.

آیا می‌توان اعمال فشار بر دولت موقت را نیز یکی از اهداف دانشجویان به شمار آورد؟ در خاطر هست که در آن زمان یکی از دانشجویان گفته بود که ما برای پایین کشیدن دولت موقت این اقدام را کرده ایم! هر چند نمی‌توان آن را از دلایل اصلی به شمار آورد. برخی معتقدند که رقابت‌های انتخاباتی آمریکا میان جمهوری خواهان و دموکرات‌ها به شکلی بر تسخیر سفارت آمریکا تاثیرگذار بود و در عمل مشاهده شد که به دنبال این اتفاق، کارتر از رسیدن مجدد به ریاست جمهوری بازماند. این دیدگاه را چطور ارزیابی می‌کنید؟

^۱ گفتگوی محمد توسلی با نشریه «بامداد» ارگان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی مشهد - شماره ۱۳۹۵/۸/۷ - ۷

با در نظر گرفتن رقابت دموکراتها و جمهوری خواهان، جمهوری خواهان نمی‌خواستند دوره کارتر ادامه پیدا کند. او تنها یک دوره چهار ساله توانست رئیس جمهور ایالات متحده باشد. بررسی سوابق نشان می‌دهد که هم آقای سالیوان، سفیر آمریکا در ایران نامه نوشتند که احتمال گروگان‌گیری بالاست و اگر چنین اتفاقی بیفتد، ما امنیت نداریم. آقای لمبرت هم در مصاحبه‌ای که با آقای اصغرزاده دارد بر این مسئله تاکید کرده است. بعدها گزارش‌هایی نیز در آمریکا منتشر شده که آنها محتمل می‌دانستند که پذیرش شاه در آمریکا باعث گروگان‌گیری خواهد شد. از مجموع اینها می‌توان پی برد که در آمریکا جمهوری‌خواه‌ها به خصوص راکفلر و کسینجر، کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا را مجبور می‌کنند که ورود شاه به آمریکا را بپذیرد. مجموعه قرائن و شواهد نشان می‌دهد جمهوری خواه‌ها از سیاست شناخته شده تحریک احساسات استفاده کرده باشند. یعنی سنگی در آب می‌اندازند و موجی ایجاد می‌کنند و بعد هم دنبالش می‌روند. اینها برنامه‌ریزی کرده بودند با استفاده از شیوه شناخته شده (Provocation) این احساس دانشجویان را در جهت برنامه‌های خود تحریک کنند و به همین منظور زمینه دعوت شاه به آمریکا فراهم می‌شود.

سرانجام با اینکه کارتر در مذاکرات شرایط خوبی را پذیرفته بود با این شرط که پیش از پایان دوره او، گروگان‌گیری خاتمه یابد. این ماجرا به دلایل مختلف ۴۴۴ روز طول می‌کشد و روزی گروگان‌ها آزاد می‌شوند که ریگان در کاخ سفید است. یعنی ماجرا آنقدر ادامه پیدا می‌کند که کارتر از کاخ سفید خارج شود. بنابراین یکی از نتایج گروگان‌گیری این است که پیامد آن حضور چند دوره جمهوری خواهان در دولت آمریکا چون ریگان، بوش پدر و پسر و تحولات بعدی در منطقه خاور میانه است که امروز شاهد آن هستیم.

چند روز قبل از تسخیر سفارت، مذاکرات الجزایر توسط تیمی از دولت صورت گرفته بود. آیا انجام این مذاکرات را نیز به عنوان انگیزه‌ای برای حمله دانشجویان به سفارت قابل طرح می‌دانید؟

چند روز قبل از ۱۳ آبان؛ مهندس بازرگان، دکتر یزدی و شهید چمران سفری به الجزایر داشتند برای جشن سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر. در حاشیه این سفر دیداری با برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر داشتند. پس از انتشار خبر دیدار با برژینسکی، فضای تخریبی شدیدی علیه این اقدام در رسانه‌های رسمی صورت گرفت. هرچند مهندس بازرگان بعد از بازگشت به ایران در

یک مصاحبه مطبوعاتی بیان کردند که این گفت و گو درباره مطالبات ملی ما مثل پیگیری تعیین تکلیف دارایی‌ها و قراردادهایمان با آمریکا صورت گرفته بوده است. اما رسانه‌ها حمله تندی را علیه مهندس بازرگان و دولت موقت شروع کردند، به خصوص که رسانه‌های ما در آن زمان عمدتاً در اختیار چپ‌ها بود. حزب جمهوری اسلامی در روز سیزده آبان بیانیه‌ای در اعتراض به ملاقات مهندس بازرگان با برژینسکی داشت، در حالی که امام به امپریالیست‌های جهان‌خوار حمله می‌کردند. صدا و سیما و سایر رسانه‌ها نیز به این حملات و انتقادات گسترده ادامه می‌دادند. در پاسخ به این انتقادات، مهندس بازرگان واکنشی داشتند که معروف شد. ایشان گفتند: "نه من هویدا هستم و نه امام شاه که بخواهم برای ملاقات اجازه بگیرم. اگر نخست وزیری حق نداشته باشد به همراه وزیر امور خارجه و وزیر دفاعش در حاشیه کنفرانسی با هیات خارجی در رابطه با موضوعات ملی گفت و گو کند، به درد لای جرز می‌خورد."

علاوه بر بیانیه حزب جمهوری اسلامی، حملات رسانه‌ها به دولت و به خصوص جوسازی‌های گروه‌های چپ اعم از توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها و چپ‌های مذهبی و همینطور تظاهراتی که در روز ۱۳ آبان در سراسر کشور صورت گرفت و شعارهای ضد آمریکایی که مردم می‌دادند، دور از ذهن نبود که دانشجویان تحت تاثیر این فضا قرار بگیرند.

به نظر شما اگر تسخیر سفارت و گروگان‌گیری دیپلمات‌ها اتفاق نمی‌افتاد، باز هم دولت موقت استعفا می‌داد؟

بله؛ دولت موقت پیش از اشغال سفارت، سه بار استعفا داده بود و با توجه به کارشکنی‌ها و مداخلات بی رویه‌ای که در عرصه‌های مختلف مدیریت کشور وجود داشت؛ پیشنهاد کرده بود که شورای انقلاب خود مسوولیت اداره کشور را بر عهده بگیرد تا تداخلی که در مدیریت کشور ایجاد می‌کردند از بین برود. دولت وقتی متوجه اشغال سفارت در روز سیزدهم شد، به شدت مخالفت کرد. در روز چهاردهم هیئت دولت جلسه تشکیل داد و این مساله را بررسی کرد. با توجه به چند نوبت استعفای پیشین و جوی که علیه دولت همان زمان در کشور در جریان بود، دولت موقت تصمیم گرفت که استعفا بدهد. روز پانزدهم آبان آقای مهندس ابوالفضل بازرگان که معاون مالی-اداری بودند، استعفا را به قم بردند و تحویل امام دادند. در واقع استعفا گزینیه‌ای بود که قبل از اشغال سفارت نیز برای دولت مطرح بود. اما با وقوع این اتفاق روند آن سرعت گرفت.

تسخیر سفارت آمریکا در ایران، در آن زمان و با وجود شرایط سخت ایران در عرصه بین الملل، چه پیامدهایی برای ایران داشت؟

شاید اگر اشغال سفارت آنقدر طولانی نمی شد و طی همان دو روزی که دانشجویان در ابتدا قصد آن را داشتند به پایان می رسید، قابل توجیه بود. یکی از نتایج این اقدام جنگ تحمیلی و تمام خسارت ها و هزینه های آن بود. آغاز جنگ قبل از آزادسازی گروگان ها اتفاق افتاد. در اواخر شهریور ۵۹ حمله عراق به ایران آغاز شد و گروگان ها در دی ۵۹ آزاد شدند. با انتشار عکس هایی از گروگان ها در رسانه های بین المللی، افکار عمومی که در جریان انقلاب تحت تاثیر اهداف مردمی و انسانی آن قرار گرفته بود به تدریج تغییر کرد. در حالی که قبل از آن و با وقوع انقلاب، مردم توانسته بودند قدرت اتحادشان را به جهانیان نشان دهند. همچنین بعد از آن اتفاق ما در سطح بین المللی منزوی شدیم و به خصوص با تبلیغاتی که در رسانه ها انجام می شد، کشوری که برخلاف قوانین و تعهدات شناخته شده جهانی عمل کرده معرفی شدیم. این انزوا به تدریج بیشتر هم شد.

امروز ممکن است این سوال برای شما ایجاد شود که آیا واکنش دانشجویان به حضور شاه در آمریکا و هزینه ای که به خاطر این واکنش داده شد، متناسب با دستاوردهای آن بود؟ آیا راهکار قانونی و دیپلماتیک و سنجیده دیگری برای اعتراض به پناه دادن به شاه در آمریکا در راستای منافع و مصالح ملی وجود نداشت؟ تجربه مذاکرات برجام با شش کشور جهانی نشان داد که با دانش دیپلماسی و شناخت فرهنگ جهانی از طریق گفت و گو می توان پیچیده ترین مسائل را با حد اقل هزینه حل کرد.

در سال های اخیر برخی از دانشجویان تسخیر کننده سفارت به شکل های گوناگون از این اتفاق ابراز ندامت کرده اند. این تغییر دیدگاه را چطور ارزیابی می کنید؟

در طول این سه دهه برخی از آن افراد که دوران احساس جوانی شان سپری شده و با تحصیلات عالی و آشنایی با شرایط و الزامات جهانی آشنا شده اند بطور طبیعی تغییراتی در دیدگاه های خود داشته اند. این مساله کاملاً طبیعی است که افرادی که چشم خود را بر واقعیت ها نمی بندند و بی طرفانه با مسائل برخورد می کنند، بتوانند خود را اصلاح کنند. در این راستا؛ در مورد مساله اشغال سفارت آمریکا نیز بسیاری از کسانی که در فضای هیجانی آن دوران موضع گیری های تندى علیه دولت موقت، نهضت آزادی و شخص مهندس بازرگان داشتند، به شکل

حضور ی یا کتبی حلالیت طلبیدند. هنوز هم بعضی افراد وقتی ما را می بینند حلالیت می طلبند بعد از گذشت ۳۷ سال از تسخیر سفارت توسط دانشجویان، امروز برای دانشجویانی که دغدغه اصلاح اجتماعی و سیاسی کشور را دارند، چه پیامی دارید؟.

نظر به این که ” گذشته چراغ راه آینده است ” انتظار بنده از دانشجویان عزیز این است که کوشش کنند با مطالعه تاریخ گذشته کشورمان، دست کم صد سال اخیر، با ریشه تحولات و رخداد های مختلف آشنا شوند و تجربیات گذشته را در تحلیل مسائل جاری کشور مورد استفاده قرار دهند و هرگز بدون شناخت و آگاهی اقدامی انجام ندهند و همواره از دانش و تجربه صاحب نظران متعهد برای رشد آگاهی خودشان بهره گیری کنند.

تقدیر و نقدی بر چشم انداز ایران^۱

خواسته‌اند به مناسبت انتشار یکصدمین شماره چشم انداز ایران عملکرد این نشریه مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد. بهترین راهکار برای رشد و تعالی هر نهاد و نشریه‌ای همین شیوه پسندیده است که عقل جمعی برای ارزیابی به کمک فرا خوانده شوند و نظرات مشورتی مخاطبین جویا و مورد توجه قرار گیرند.

ابتدا لازم می‌دانم به این مناسبت به لطف‌اله میثمی عزیز و همکاران تحریریه چشم‌انداز ایران برای ایستادگی و تداوم انتشار این نشریه در شرایطی که در طول این سال‌ها نشریات با چالش‌های جدی روبرو بوده‌اند، تبریک بگویم و حسن تدبیر ایشان را برای این موفقیت مورد تقدیر قرار دهیم. برای ارزیابی عملکرد دو ماهنامه چشم انداز به چند نکته به اختصار اشاره می‌کنم.

۱. مهندس میثمی پس از طی مبارزات سیاسی و انقلابی دهه‌های چهل و پنجاه و پرداخت هزینه‌های سنگین و محدودیت‌های جسمی، پس از انقلاب در راستای ارایه خدمات فرهنگی - اجتماعی و آگاهی‌بخشی متمرکز شده‌اند و به نظر می‌رسد که عملاً به این جمع‌بندی رسیده‌اند که پیشنیاز تحولات اجتماعی، توسعه فرهنگی - اجتماعی است. پیشگامان جریان روشنفکر دینی در ایران و از جمله مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و طالقانی نیز بعد از شهریور بیست تا پایان عمر خود همواره براین راهبرد پای فشردند.
۲. لطف‌اله با وجود محدودیت‌های جسمی، همانگونه که در فرصت‌های مختلف گفته‌ام، حجم کارهایی که در دست اقدام داشته‌اند، بسیار گسترده‌تر از نشریه چشم‌انداز است، بیش از ظرفیت انسان‌های معمولی است. مدیریت انتشارات صمدیه، ترجمه کتاب‌های متعدد از انگلیسی به فارسی و ... قسمتی از مشاغل مستمر ایشان بوده است. این پدیده نشان می‌دهد که خداوند در وجود انسان‌ها ظرفیت‌های بالقوه‌ای به ودیعه گذارده است که ما در وضعیت عادی، فقط بخشی از آن‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهیم. افرادی مشابه لطف‌اله که از این ظرفیت‌های خدادادی بهترین استفاده را می‌کنند، بایستی به حق ایشان را به معنی اخص کلمه « نشانه خدا» و یا « لطف خدا » نامید، و برای تداوم سلامتی و موفقیت بیشتر ایشان دعاگو بود.

^۱ یادداشت محمد توسلی در دو ماهنامه «چشم انداز ایران» - یکصدمین شماره - ۱۳۹۵/۸/۱۵

۳. ساختار و محتوای نشریه به تدریج تحول پیدا کرده و در شماره‌های اخیر از آن حالت ساده و یکنواخت اولیه به ساختار پرونده‌ای و موضوعی: سیاست داخلی، خارجی، اندیشه، اقتصاد و توسعه و جامعه، متحول شده است به طوری که خواننده می‌تواند مطالب مد نظر خود را به سهولت انتخاب و مورد مطالعه قرار دهد. جا دارد محتوای این پرونده‌ها مطابق نیاز جامعه امروز؛ به ویژه پاسخ به پرسش‌هایی که نسل جوان امروزه امید آینده کشور هستند، تقویت شود.

۴. مخاطبین چشم‌انداز، عموماً طیف وسیعی از روشنفکران دینی را شامل می‌شود و نشریه بایستی همه آنان را پوشش دهد، به طوری که طیف روشنفکران دینی، چشم‌انداز را نشریه خودشان تلقی کنند. متأسفانه محتوای برخی از شماره‌ها نگاه محدود سردبیری را در انتخاب چهره‌ها به ذهن متبادر می‌کند که شاید ناخودآگاه، همان عناصر فرهنگ خودی و غیر خودی رایج در فعالیت‌های اجتماعی موجب این نگاه شده باشد. برای روشن شدن موضوع در اینجا به یک مورد اشاره می‌کنم. در شماره ۹۷ در پرونده بررسی اثر «خدا و آخرت» زنده یاد مهندس بارزگان، گفت و شنود دو شاگرد بارزگان یعنی آقای مهندس میثمی با آقای محمد بسته نگار آمده است که بسیار خوب و ارزشمند است. آیا سردبیر محترم نشریه توجه نکرده‌اند که این سخنرانی در سال ۱۳۷۱ در فضای انجمن اسلامی مهندسين ارائه شده و با توجه به حساسیت‌ها حول موضوع این سخنرانی، چند جلسه برای نقد این سخنرانی در آن انجمن برگزار شده و مجموعه نقدها و نظرات ارائه شده در کنار متن اصلی سخنرانی توسط انجمن اسلامی مهندسين تدوین و چند بار نیز تاکنون چاپ شده است. آیا بهتر نبود در خصوص این موضوع حساس نظری، نظرات دوستان شما در انجمن اسلامی مهندسين که در آن جلسات حضور داشتند و جزئیات دیدگاه‌ها را دنبال کرده‌اند هم در کنار این گفت و شنود می‌آمد و نگاه همه جانبه‌ای به مخاطبین خود ارائه داده می‌شد؟

۵. در ویژه‌نامه سالگرد آیت‌اله طالقانی که اخیراً منتشر شده است، یادداشت‌های متعددی از آقایان مهندس لطف‌اله میثمی، دکتر جعفری و محمد بسته نگار، دوستان نزدیک طالقانی و جمعی دیگر از صاحب نظران آمده است که بسیار ارزشمند است ولی از سایر همراهان طالقانی اثری در این ویژه‌نامه به چشم نمی‌خورد و این همان فرهنگ خودی و غیر خودی

است که دور از فرهنگ و اخلاق طالقانی ا به نظر می‌رسد و آفت کارهای اجتماعی جامعه ما به شمار می‌آید و در اینجا نیز تکرار شده است. تیتیر درشت روی جلد ویژه نامه «پدر طالقانی، آرمان‌گرای سوسیالیست» از یادداشت برادر ارجمندمان آقای دکتر جعفری انتخاب شده است. بنده برای این برداشت احترام قائل هستم. اما شایسته بود از سایر همراهان طالقانی هم در این ویژه نامه مطلبی کار می‌شد تا نقد آنان از این برداشت یک سویه از طالقانی، در معرض قضاوت مخاطبین نشریه قرار می‌گرفت. لاف‌بند در آثار مرحوم طالقانی ندیده‌ام که ایشان خود را سوسیالیست توصیف کرده باشند. براساس آنچه در مرامنامه نهضت آزادی ایران آمده و ایشان به عنوان عضو موسس آنرا امضا کرده‌اند؛ خود را «مسلمان، ایرانی و مصدقی» خوانده‌اند و با استناد به آثار ایشان که همواره ارزش‌های: «آزادی، حاکمیت مردم (شوراها) و فضیلت عدالت اجتماعی»، مورد تاکید قرار گرفته است؛ ایشان را می‌توان منادی «آزادی، دموکراسی و حقوق بشر» معرفی کرد که مطالبات عدالت خواهانه با سازو کارهای فرهنگ دینی در اصول حقوق بشر به طور کامل تصریح شده است. می‌دانیم که از واژه‌های لیبرالیسم و سوسیالیسم طیفی از برداشت‌ها در ادبیات سیاسی مطرح است و بنابراین این پیشگامان روشنفکری دینی در ایران را نمی‌توان به طور مطلق با این واژه‌ها معرفی کرد. توفیق روزافزون مهندس میثمی و همکاران ایشان را در ادامه این خدمات فرهنگی ارزشمند از خداوند بزرگ آرزو می‌کنم.

درس‌ها و عبرت‌های زندگی دکتر فاطمی^۱

قربانی کینه انگلیسی

اگر قرار باشد به زندگی چهره‌های معاصر ایران پرداخته شود، بی‌شک حسین فاطمی، جزو پیش‌قراولان ایشان خواهد بود. فاطمی، در برهه‌ای به همراه محمد مصدق، رهبری جبهه ملی را بر عهده گرفت و پس از نخست‌وزیری مصدق، در ابتدا به معاونت سیاسی و پارلمانی دولت و نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و سپس در مهر ۱۳۳۱ عهده‌دار وزارت امور خارجه شد. از جمله کارهای اساسی او در وزارت امور خارجه، قطع رابطه سیاسی با انگلستان، بستن سفارت انگلیس در تهران و کنسولگری‌های آن دولت استعمارگر در شهرستان‌ها بود. وی پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد سال ۳۲ و برکناری دولت دکتر مصدق، تحت تعقیب ماموران رژیم پهلوی قرار گرفت. سرانجام پس از هفت ماه اختفا، در اسفند ۱۳۳۲ دستگیر و در نهایت، به اعدام محکوم شد و این حکم در ۱۹ آبان ۱۳۳۲ شمسی به مرحله اجرا درآمد.

به همین مناسبت و در شصت و دومین سالگرد این رویداد تاریخی، با محمد توسلی، فعال سیاسی و عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، گفت‌وگویی انجام داده‌ایم تا نظر او را درباره حسین فاطمی و سیاست‌ورزی‌هایش بپرسیم.

توسلی، با اشاره به اینکه یادبود این خدمتگزاران تاریخی، قدردانی از خدمات آنها است، به عبرت‌های زندگی دکتر فاطمی و حجم سنگین خدماتی که وی در طول عمر کوتاه خود انجام داد، اشاره می‌کند و معتقد است که می‌توان این ویژگی‌ها و خدمات را برای نسل جوان برجسته کرد. او همچنین نقطه ضعف فاطمی را واقع‌بین نبودن و چپ‌روی‌های او می‌داند و می‌گوید سرنوشت فاطمی می‌تواند برای نسل‌های آینده عبرتی باشد تا سرمایه‌های انسانی خود را ارزان در اختیار حوادث قرار ندهند و به موقع از آنها استفاده کنند.

آقای توسلی، شما با دکتر فاطمی از نزدیک هم برخورد داشته‌اید و آیا خاطره‌ای از این

برخورد دارید؟

نخستین برخورد من با دکتر فاطمی، در اجتماع ۲۵ بهمن سال ۱۳۳۲ است. در اجتماعی که بعد از شکست کودتای ۲۴ مرداد در میدان بهارستان تهران برگزار شده بود. من یک نوجوان ۱۵

^۱ گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار روزنامه «اعتماد» - بررسی زندگی سیاسی - اجتماعی دکتر فاطمی - عاطفه شمس - ۱۳۹۵/۸/۱۹

ساله بودم که به خاطر علاقه به فعالیت‌های اجتماعی در میدان بهارستان حضور پیدا کرده بودم و اتفاقاً عکسی نیز از آن روز دارم. من شدیداً تحت‌تأثیر سخنرانی پر شور و احساس و شعارهای دکتر فاطمی علیه شاه قرار گرفتم. تا جایی که به خاطر دارم، دکتر فاطمی در طول سخنرانی خود، چیزی برای دربار و شاه باقی نگذاشت. البته دکتر شایگان نیز صحبت کرد و حرف‌های او نیز تند بود اما با صحبت‌های دکتر فاطمی خیلی فاصله داشت و خیلی ملایم‌تر بود. کریم پور شیرازی هم یکی از سخنرانان آن روز بود. من همیشه به لحاظ تاریخی، خاطرات بسیار خوبی از دکتر فاطمی داشتم و او را همواره به عنوان یکی از خدمتگزاران تاریخی ایران در دوران نهضت ملی ایران ارزیابی می‌کردم و به همین دلیل نیز در شورای نامگذاری که بعد از پیروزی انقلاب در شهرداری تهران تشکیل شد، برای تقدیر از چنین شخصیت تاریخی، یکی از خیابان‌های اصلی شهر تهران و میدان واقع در آن به نام دکتر فاطمی نامگذاری شد. البته میدان فاطمی بعد از جابه‌جایی جهادسازندگی به نام میدان جهاد نامگذاری شد. این نشان می‌دهد که این اسم به خاطر این صبغه تاریخی در ذهنیت مردم ما و فرهنگ ما جا افتاده؛ به خاطر نگاه قدرشناسانه‌ای که به خدمات این شخصیت سیاسی و اجتماعی ما دارد.

ویژگی‌های برجسته سیاسی و اجتماعی دکتر فاطمی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

قبل از هر چیز می‌خواهم نگاهی به سرفصل‌های زندگی دکتر فاطمی داشته باشیم. گفته می‌شود که او در سال ۱۲۹۶ در یک خانواده مذهبی در نایین به دنیا می‌آمد. وی فرزند سیدعلی محمد معروف به سیف‌العلماء، از روحانیون به‌نام و شناخته‌شده نایین بود. ظاهراً پدرشان را در سنین کودکی از دست می‌دهد؛ بنابراین شرایط خاصی برای‌شان به وجود می‌آید. ولی مهم این است که از ۱۵ سالگی دست به قلم بوده و این با سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۱۰ و دوران اختناق رضاشاه مصادف است؛ یعنی دوره ۲۰ ساله‌ای است که رضاشاه حاکم است و استبداد حاکم شده و فضای جامعه بسته شده است. اما دکتر فاطمی، در روزنامه‌ای در اصفهان، قلم می‌زند و با تندی و تیزی برخورد می‌کند و البته در مواردی هم سابقه بازداشت در آن دوران دارد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که فضای سیاسی ایران نسبتاً باز می‌شود، نشریه باختر امروز را در تهران منتشر می‌کند. نکته‌ای که در آن شرایط برای من جلب‌توجه کرد این بود که دکتر فاطمی، شعار «خدا، شاه، میهن» را که در آن زمان مطرح بود به شعار «خدا، ایران، آزادی» تبدیل کرد. این نگاه او نشان می‌دهد که چگونه با این نوع شگردهای روزنامه‌نگاری، شعارهای رایج آن روز را به سخره می‌گرفت. فاطمی، از

همان ایام، به دلیل داشتن روابط عمومی بسیار قوی، سخنور بودن و اهل قلم بودن، ارتباطات اجتماعی قوی با تمام گروه‌های اجتماعی داشته است. بنابراین، طبیعی است که به وسیله ارتباط با تمام گروه‌های اجتماعی، بتواند گفتمان و خط فکری خویش را دنبال کند. تا اینکه در یک سفر همراه یک هیأت فرهنگی و اجتماعی به فرانسه می‌رود و در آنجا تصمیم می‌گیرد که تحصیلات خود را ادامه بدهد. بنابراین بین سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ در فرانسه به ادامه تحصیل می‌پردازد و علاوه بر اینکه در رشته علوم اجتماعی - اقتصادی دکترا گرفته، چند دیپلم نیز از جمله دیپلمی در زمینه خبرنگاری می‌گیرد. بنابراین در سال ۱۳۲۷ که به ایران برمی‌گردد او نه تنها سوابق خانوادگی و خدمات گذشته‌اش را داشته بلکه تمام تجربیات اروپا به خصوص فرانسه را به لحاظ مبارزات اجتماعی و خبرنگاری و تخصصی که دارد به دست می‌آورد. به نظر می‌رسد که دکتر فاطمی نخستین خبرنگار قانونمند و علمی در ایران است و توانسته این نهاد خبرنگاری را در ایران پایه‌گذاری کند و نقش موثری در اطلاع‌رسانی و خبررسانی داشته باشد.

سابقه آشنایی فاطمی و مصدق به چه زمانی برمی‌گردد؟

یک سال بعد از بازگشت فاطمی به ایران، در یک فرصتی در منزل دکتر مصدق که یاران او در آن جا تحصن کرده بودند، پیشنهاد می‌کند که ما باید خود را از این شرایط همکاری غیرتشکیلاتی خارج کنیم و جبهه واحدی را تشکیل بدهیم. این پیشنهاد نشان می‌دهد که دکتر فاطمی تحت تاثیر تجربیات خود در فرانسه و تجربه کار جمعی در آن جا قرار داشته است. بلافاصله دکتر مصدق و بقیه رهبران آن زمان این پیشنهاد را می‌پذیرند و بنابراین در ۱۰ آبان ۱۳۲۸ جبهه ملی ایران تاسیس می‌شود و همزمان نشریه باختر امروز، ارگان جبهه ملی ایران تلقی می‌شود. در پی تحولاتی که در سال‌های ۲۹ تا ۳۰ و در مجلس شانزدهم رخ می‌دهد از جمله تصویب لایحه ملی شدن نفت و به خاطر حضور او در پارلمان و در کنار بقیه رهبران ملی ایران؛ بعد از اینکه دکتر مصدق به نخست‌وزیری با آن شرایط خاص انتخاب می‌شود، در سی‌ام اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ که دولت تشکیل می‌شود، او را به عنوان معاونت پارلمانی و سخنگوی دولت خود انتخاب می‌کند و فاطمی نقش رسانه‌ای خود را از همان ابتدا در دولت ملی دکتر مصدق ایفا می‌کند.

یعنی آشنایی آن دو در همان تحصنی که طی آن قرار شد جبهه ملی را تشکیل بدهند، اتفاق

افتاد؟

تصور نمی‌کنم. دکتر فاطمی در دوران رضاشاه قاعدتا در اصفهان بوده ولی از همان سال

۱۳۲۱ که به تهران می‌آید با تمام اقشار اجتماعی ارتباط داشته است. دکتر مصدق، هم در مجلس چهاردهم و هم در مجلس پانزدهم و شانزدهم حضور داشته و قاعدتا فاطمی، به عنوان یک خبرنگار که با همه ارتباط داشته، قطعاً با دکتر مصدق نیز ارتباط داشته و این‌طور نیست که بعد از اینکه از سفر خارج می‌آید، یک دفعه در همان تحصن حضور داشته باشد. اسناد تاریخی نشان می‌دهند که فاطمی آشنایی اجتماعی گسترده‌ای داشت.

اخیراً در برخی تحلیل‌ها گفته می‌شود که فاطمی در دوره وزارت خود با انگلیسی‌ها در ارتباط بوده است. به نظر شما تا چه حد می‌توان به این ادعاها اعتماد کرد؟

اینکه گفته می‌شود به‌طور مثال، فاطمی مشکوک بوده یا با وزارت امور خارجه فلان کشور در ارتباط بوده، امری طبیعی است که در ارتباطات اجتماعی وجود دارد، یک وزیر با همه ارتباط دارد. مثل این است که به‌طور مثال، بگویند مهندس بازرگان و دکتر سحابی یا بنده که در دیپلماسی انقلاب بودیم، در سال ۵۷ با آمریکا ارتباط داشته‌ایم، در حالی که این دیپلماسی انقلاب بود که این ارتباط‌ها را موجب شده است؛ باید دید هدف آنها از این ارتباط‌ها چه بوده است. اگر دنبال دیپلماسی بوده‌اند، طبیعی است یک‌سری اهداف راهبردی را دنبال می‌کردند. بنابراین، به نظر من ادعاهای بی‌مبنا و بی‌حاصلی است. وقتی شما زندگی دکتر فاطمی را بررسی می‌کنید، آنقدر برجسته و آنقدر خالص و روشن است که این برداشت‌هایی که برخی انجام می‌دهند، به نظر من، جایگاهی ندارد.

آشنایی فاطمی با محمد مسعود از چه زمانی شکل می‌گیرد؟

بعد از شهریور ۲۰ که فاطمی به تهران می‌آید، ارتباط نزدیکی با محمد مسعود و روزنامه مردامروز که محمد مسعود منتشر می‌کرد، پیدا می‌کند و ارتباط این دو خبرنگار و مدیر رسانه بسیار عمیق و نزدیک شکل می‌گیرد. در سال ۱۳۲۶، محمد مسعود به وسیله حزب توده و توطئه این حزب، با توجه به نقد تند که او نسبت به حزب توده در همان دهه ۲۰ داشت، ترور می‌شود. اما حزب توده به گونه‌ای وانمود می‌کند که این ترور به دستور دربار و اشرف خواهر شاه انجام شده و همه نیز باور می‌کنند؛ ولی بعدها اسناد منتشر شده، نشان می‌دهد که این توطئه حزب توده بوده است.

نخستین حادثه ترور فاطمی، چگونه و به چه دلیل اتفاق می‌افتد؟

بعد از چند ماه از بازگشت فاطمی، در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، حادثه مهمی در زندگی او رخ

می‌دهد. در سالگرد کشته‌شدن محمد مسعود، دکتر فاطمی به دلیل احساس تعلقی که به محمد مسعود داشته، علاقه‌مند می‌شود که در مزار او سخنرانی کند. مزار او هم در همان قبرستان‌های شمال تهران در تجریش واقع شده بود. ضمن سخنرانی، آقای محمدمهدی عبدخدایی او را با هفت تیری که داشته، ترور می‌کند. دکتر فاطمی آن زمان، نماینده مجلس نیز بودند، عبدخدایی هم یک جوان ۱۵ ساله عضو سازمان فداییان اسلام بوده است.

در آن زمان شما چه شناختی از فداییان اسلام داشتید؟

خود من خاطراتی از فداییان اسلام دارم زیرا در دوران نوجوانی، در سخنرانی‌هایی که نواب صفوی در مسجد واقع در پیشخوان مسجد امام یا مسجد شاه سابق سخنرانی می‌کردند، حضور داشتم. واقعا وقتی نواب یا واحدی سخنرانی می‌کردند، آنچنان پرشور بود که یک جوان را تحت‌تأثیر قرار می‌داد و همه‌شان پاک‌باخته و خیلی صاف اما بسیار ساده و در این تصمیمات‌شان تحت‌تأثیر قرار می‌گرفتند. من در سال ۵۰ که در زندان بودم در یک فرصتی که مرحوم حاج‌مهدی عراقی هم که یکی از اعضای سابق همین فداییان اسلام بود، آنجا برنامه گذاشته بودیم و خاطرات را می‌گفت. در خاطراتش به‌طور مفصل به این مورد و دلایلی که خودش از فداییان اسلام خارج شده بود، برای ما توضیح داد. بعدها در سال ۵۷ نیز در نوفل‌لوشاتو پاریس آن مرحوم این خاطرات را برای جمعی از فعالان سیاسی به تفصیل بازگو کردند. متن ضبط شده بعدا توسط آقای محمد ترکمان، مورخ ارجمند تنظیم و تحت عنوان کتابی به نام «ناگفته‌ها» منتشر شده است. این کتاب چندبار چاپ شد با آقای عبدخدایی از جمله در سفر مکه دیدار داشتم و می‌دانم که یک آدم پاکی هستند ولی تحت‌تأثیر این نوع ارتباطات قرار گرفته بودند. خوشبختانه در آن ترور، فاطمی زنده می‌ماند البته صدمات جسمی سنگینی به او وارد می‌شود و مدتی تحت‌معالجه قرار می‌گیرد و سپس نیز مجبور می‌شود برای ادامه درمان به خارج برود.

چه دلایلی سبب شد مصدق، فاطمی را به عنوان وزیر امور خارجه دولت خود منصوب

کند؟

بعد از ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و در مهرماه، با توجه به افشا شدن اسناد جاسوسی انگلیس در خانه سدان که اسنادش هم منتشر شده؛ دولت دکتر مصدق، شاید به تاکید و پیگیری دکتر فاطمی، تصمیم می‌گیرند که سفارت انگلیس را تعطیل کنند. آقای حسین نواب که در آن زمان وزیر امور خارجه بود با این تصمیم مخالفت می‌کند و استعفا می‌دهد و دکتر مصدق در همان مهر

۱۳۳۱، دکتر فاطمی را به سمت وزارت امور خارجه منصوب می‌کند. دکتر فاطمی نیز در ۱۹ مهر همان سال سفارت انگلیس را تعطیل می‌کند و روابط دیپلماتیک را به حالت تعلیق درمی‌آورد. این یک ضربه سنگین است که به مناسبات ایران و انگلیس وارد می‌شود و از همین جا است که کینه انگلیس‌ها نسبت به دکتر فاطمی، عمیق و عمیق‌تر می‌شود. بعد از آن نیز طی حوادث مرداد سال ۳۲ و در برنامه کودتای انگلیس، امریکا و دربار همه هماهنگ می‌شوند که دولت دکتر مصدق را ساقط بکنند. بعد از حکمی که شاه برای نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی صادر می‌کند، سرهنگ نصیری که فرمانده گارد ویژه سلطنتی بوده، مامور می‌شود که این ابلاغ را به نخست‌وزیر بدهد. شب قبل از آن فاطمی و چند نفر دیگر را در منزل بازداشت می‌کنند و به سعدآباد می‌برند، ولی چون شهربانی متوجه می‌شود و نصیری را بازداشت می‌کند؛ این کودتا در این مرحله خنثی می‌شود. بنابراین از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد که دکتر فاطمی آزاد است، همان‌طور که عرض کردم نخستین سخنرانی‌شان را در همان میدان بهارستان انجام می‌دهند که خود من نیز در سنین نوجوانی در آنجا حضور داشتم و این سه روز یک سه روز کاملاً تاریخی است.

سرمقاله‌های باختر امروز تیتراهای بسیار تندی دارد که علیه دربار و استعمار انگلستان منتشر می‌کند: «این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد» (باختر امروز، یکشنبه ۲۵ مرداد)، «خائنی که خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد» (باختر امروز دوشنبه ۲۶ مرداد)، «شرکت سابق و روزنامه‌های محافظه‌کار لندن امروز عزادار بودند» (باختر امروز سه‌شنبه ۲۷ مرداد)

رابطه فاطمی با توده‌ای‌ها چگونه بود؟

علاوه بر این اقدامات تند و رادیکال دکتر فاطمی و باختر امروز، حزب توده نیز با تمام قوای خودش در سطح شهر علیه کودتا و رژیم شاه فعالیت گسترده‌ای داشت. من در همان شرایط یادم است که مجسمه‌های شاه و رضاشاه را پایین آوردند. خلاصه یکی از شعارهایی که توده‌ای‌ها می‌دادند این بود: «ز جنبش توده‌ای، شاه فراری شده» و مردم مسلمان آن موقع و نیروهای ملی تمام احساس‌شان این بود که حزب توده برنده این تحول می‌شود. فضای بسیار ناامنی در شهر تهران به وجود آمده بود و بسیاری از روحانیون و کسانی که انگیزه‌های مذهبی داشتند، نگران بودند. البته من باید عرض کنم که قبل از این هم برخی از دوستان جبهه ملی مثل آیت‌الله کاشانی، بقایی و مکی هم در صف مخالفین دکتر مصدق قرار گرفته بودند. بنابراین این شکافی که در دولت دکتر

مصدق و انحلال مجلس به وجود آمده بود؛ فضای بسیار ملتهبی را در شهر تهران به وجود آورده بود. در این شرایط که جامعه ما اصلاً آمادگی یک چنین تحول رادیکال، نسنجیده و نامشخص با آینده نامعلومی را نداشت؛ یک ابهام و بهت در افکار عمومی به وجود آمده بود، به طوری که در ۲۸ مرداد، همان مجموعه موفق می‌شوند کودتایی را به ثمر برسانند که توضیحاتش در منابع تاریخ آمده است. اما به طور مشخص دکتر فاطمی مجبور می‌شود در یکی از خانه‌های دوستان خود در همان شمال تهران خودش را مخفی کند. این دوران اختفا از ۲۸ مرداد تا ۶ اسفند ادامه داشت تا در یک شرایطی آنجا لو می‌رود و در هر حال ساواک و نیروهای نظامی او را دستگیر می‌کنند و این ۱۸۸ روزی که دکتر فاطمی در مخفیگاه بوده مکاتباتی دارد. مجموع این مکاتبات، آن روحيات و خلیقیات دکتر فاطمی را در آن شرایط کاملاً مشخص می‌کند.

رخداد مهم دیگر، این است که در شرایطی که دکتر فاطمی را برای بازپرسی جابه‌جا می‌کردند هماهنگ، عده‌ای از اوپاش زمان به رهبری شعبان جعفری حضور پیدا می‌کنند و با چاقو به فاطمی حمله می‌کنند و ضربات سنگینی به او می‌زنند. این ضربات چاقو او را بی‌حال می‌کند تا جایی که مجبور می‌شوند او را به بیمارستان ببرند. در هر حال از همان اسفند ۳۲ تا مهر ۳۳ حدود بیش از یک سال در زندان است تا اینکه در ۷ مهر در سال ۳۳ دادگاهش برگزار می‌شود و او را به اعدام محکوم می‌کنند. البته همزمان دکتر شایگان و مهندس رضوی هم بودند که آنها حبس ابد و بعداً هم با حبس‌های کمتر محکوم می‌شوند که بعداً هم آزاد می‌شوند.

در ۱۹ آبان که در هر حال به این مناسبت زندگی او را مرور می‌کنیم، او را در حالی که مریض هست کشان کشان به سمت اعدام می‌برند و او آخرین جملاتی که بر زبان می‌آورد که در مجموعه تاریخ آمده، با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع می‌کند؛ شعار پاینده ایران، زنده باد دکتر مصدق، با چند گلوله‌ای که نصیری و چند نفر دیگر به وی زدند او را از پای درمی‌آورند و در کنار شهدای ۳۰ تیر در ابن بابویه او را دفن می‌کنند.

چرا در بین اطرافیان مصدق، فقط فاطمی اعدام شد؟

دکتر فاطمی در سال ۱۲۹۶ به دنیا آمده و در سال ۱۳۳۳ به شهادت می‌رسد و فقط ۳۷ سال عمر می‌کند اما حجم گسترده فعالیت او در زمینه خبرنگاری، اطلاع‌رسانی، اجتماعی و ایجاد تاثیرات عمیق در نهضت ملی ایران هم در تشکیل جبهه ملی و هم در ملی شدن صنعت نفت بی‌نظیر است. دکتر مصدق پس از مرگ دکتر فاطمی می‌نویسد: «اگر ملی شدن نفت خدمت

بزرگی است از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود باید سپاسگزاری کرد و آن شخص شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است. در تمام مدت همکاری با این جانب ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.» نقش جوانی که توانسته این تاثیرات عمیق و گسترده رسانه‌ای، فرهنگی و سیاسی بگذارد و با استعمار انگلستان برخورد جدی‌ای انجام بدهد بسیار قابل توجه است. ما باید ببینیم که چگونه نسل‌هایی در جامعه ما این ظرفیت و توان را داشته‌اند که با کمال صداقت و شجاعت و پایداری و ایستادگی تا آخرین لحظه عمرشان ایستاده و در راستای آرمان‌های ملت ایران کمترین تردیدی به خود راه نداده و جان خود را نیز در آن راه فدا کنند. اما خود دکتر فاطمی پس از صدور حکم اعدامش چنین می‌نویسد: «... ما از نهضتی به پیشوایی دکتر مصدق حمایت کردیم که هیچ قصد و غرضی جز عزت و استقلال مملکت نداشت. من برای آن کشته می‌شوم که نخستین اقدام در وزارت بستن سفارت و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مایوس نیستم، از هر قطره خون من هزاران نهال می‌روید و با تایید خداوند قهار انتقام این ملت ستم دیده را از استعمار ناپاک می‌گیرد.» اما درباره سوال شما باید بگویم اتفاقاً اعدام دکتر فاطمی، ظاهراً به دستور چرچیل انجام شده است او طی نامه محرمانه‌ای در ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۳ از شاه می‌خواهد حال که مصدق در کودتا کشته نشده است از اعدام او صرف‌نظر کند اما درباره دکتر فاطمی چنین می‌نویسد: «برای فاطمی بهترین جواب اعدام است تا زمانی که این افراد زنده هستند امکان ضد کودتا وجود دارد.» کرومیت روزولت نیز پس از کودتا با شاه دیدار می‌کند و پس از تشریفات به شاه می‌گوید: «میل دارم بدانم در مورد مصدق و دیگرانی که علیه شما توطئه کردند، چه فکری کرده‌اید؟ شاه می‌گوید: «در این مورد زیاد فکر کردم مصدق محاکمه و به سه سال حبس محکوم می‌شود... ولی یک استثنا وجود دارد و آن فاطمی است. او هنوز دستگیر نشده است فاطمی بیش از همه ناسزاگویی کرد... او پس از دستگیری اعدام خواهد شد.» فاطمی، به لحاظ اندیشه اجتماعی، نگاهی ضداستعماری و ضداستبدادی داشته و به دنبال آزادی و عدالت بوده؛ بنابراین او در راستای گفتمانی عمل می‌کند که ملت ما از انقلاب مشروطه آغاز کرده و بعد در نهضت ملی و انقلاب اسلامی ادامه یافته است.

چرا انسان فرهیخته‌ای مثل فاطمی با چنین ظرفیت و هوشمندی و توانایی‌ای که اتفاقاً توانسته چنین نقش اجتماعی را ایفا بکند، نتوانست در رسیدن به آرمان‌های خود موفق شود؟ اتفاقاً سوال خوبی است. زندگی فاطمی درس‌ها و عبرت‌های زیادی را در بر دارد. از

صداقت، شجاعت و ایستادگی فاطمی باید نسل امروز ما و آیندگان درس بگیرند و این را به عنوان ارزش‌های اجتماعی جامعه ما ارزیابی کنند که بتوانند برای امروز و آینده کشور ما ایجاد امید بکنند. اما عبرت‌هایی که ما باید بگیریم این است که در وهله اول ببینیم آیا اقداماتی که دکتر فاطمی در این سال‌ها کرده، به لحاظ سیاسی واقع‌بینانه بوده است یا خیر و آن چیزی که ما امروز به عنوان افراط و تفریط مطرح می‌کنیم، آیا دکتر فاطمی گرفتار آن شده است یا نه. آیا شعارهایی که در دهه ۲۰ و در دوران نهضت ملی ایران می‌داده، بدون اینکه جامعه ما متحول شده باشد درست بوده است؟ آیا جامعه ما به لحاظ فرهنگی ظرفیت پذیرش یک چنین تحول سریع و ناگهانی را داشته که بتواند استعمار پیر انگلستان را از ریشه بکند و استبداد ۲۵۰۰ ساله دربار را دفعتاً ریشه کن کند!؟

ببینید! ما در بعضی از تعالیم دینی خودمان به خصوص در کلام نهج‌البلاغه کلمات قصاری داریم که خیلی آموزنده هستند؛ از جمله در نهج‌البلاغه این عبارت را داریم: «الیمین و الشمال مضله والطریق الوسطی هی الجاده». ببینید! حضرت علی(ع) به عنوان امام و الگو و معیاری برای سالم‌زیستن و سالم فکر کردن و موثر عمل کردن نیز می‌فرمایند که چپ‌روی و راست‌روی ادامه‌اش گمراهی است. اما این طریق الوسطی و این راه اعتدال هست که راه نجات و صلاح و موفقیت در آن است. این کلام علی(ع) به لحاظ تجربه تاریخی نشان داده که می‌تواند دستاورد مهمی باشد. یا تجربه تاریخی شخصیت‌های دیگری را در تاریخ ۱۰۰ ساله خودمان می‌بینیم. به طور مثال، مهندس بازرگان، می‌بینیم که او نیز استاد دانشگاه است، هفت سال در فرانسه تحصیل می‌کند و با فرهنگ فرانسه و اروپا آشنا می‌شود ولی از همان شهریور ۲۰ که در کنار طالقانی و دکتر سبحانی کار را شروع می‌کنند، این آیه قرآن را سرلوحه فعالیت خودشان قرار می‌دهند: «ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» - خدا وضع و حال هیچ قومی را عوض نخواهد کرد مگر آنکه انسان‌ها خودشان وضع و حال خودشان را تغییر دهند. - مگر می‌شود تا شرایط فرهنگی - اجتماعی جامعه‌ای عوض نشود، ساختارهای سیاسی‌اش عوض بشود. به همین علت است که بازرگان و یاران ایشان در طول دهه ۲۰ و ۳۰ با وجود جو سیاسی‌ای که حزب توده ایجاد کرده بود، هیچ‌وقت دنبال کار سیاسی نرفتند و اولویت را به کارهای فرهنگی و اجتماعی دادند. البته در دهه سی در زمان دکتر مصدق به اجبار به دستور دکتر مصدق آمدند و همکاری کردند و بعد در نهضت مقاومت ملی نیز عملاً آمدند برای اینکه از این دستاوردهای نهضت مقاومت ملی

ایران پاسداری بکنند. اما نخستین گامی که برداشتند تحت شرایط خاصی بود؛ پس از دو دهه کار فرهنگی و اجتماعی انجام داده بودند نهضت آزادی را تشکیل دادند. ببینید! این بزرگواران تا آخر عمرشان فعالیت فرهنگی و اجتماعی را همیشه به عنوان نخستین اولویت تلقی کردند، حتی در دوران زندان‌شان که در هر حال ۱۶ اثر کلیدی فرهنگی مهندس بازرگان، در دوران زندان آفریده و تولید شده است. می‌بینید بعد از انقلاب نیز تا زمانی که در قید حیات بودند همیشه اولویت‌شان با کارهای فرهنگی و اجتماعی بود. حتی زمانی هم که در قدرت نبودند، باز تغافل نکردند. ایستادند، تسلیم نشدند و گفتمان‌شان را حفظ کردند اما هیچگاه آن رسالت آگاهی‌بخشی خودشان را برای ایجاد تحول در زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی از اولویت خارج نکردند و در خارج از قدرت نیز همین را ادامه دادند.

بعد از کودتای ناکام علیه مصدق، فاطمی مقالات تندی را در باختر امروز منتشر کرد. آیا

نوشتن این مقالات در آن برهه، سیاست ورزی درستی بود؟

به‌طور کلی ارزیابی بنده این است که با وجود آن ویژگی‌های شخصیت‌های ممتازی که در دکتر فاطمی هست، اما او گرفتار عدم واقع‌بینی، افراط‌گری و عدم اعتدال در سیاست‌ورزی می‌شود. این عدم اعتدال، موجب می‌شود که این سرمایه‌های اجتماعی ما نتوانند در یک زمان قابل قبول و با ایجاد تحول زمینه‌های تدریجی و گام به گام، تغییراتی را در ساختار سیاسی ایجاد کنند. به نظر من این تجربه دستاوردهایی است که نسل جوان امروز ما نیز باید به آن توجه داشته باشد. باید بپذیریم که دستیابی به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر مستلزم یک فرآیند است و گذار به اینها نیاز به زمان دارد و گام به گام باید با این فرآیند جلو رفت. یک شبه یک جامعه‌ای که ۲۵۰۰ سال استبداد زده است، نمی‌شود از آن انتظار داشت که جامعه دموکراتیک باشد و همه‌چیز منظم باشد. به نظر من این عبرتی است که در واقع نسل جوان امروز ما می‌تواند از زندگی شهید دکتر حسین فاطمی داشته باشد.

واکنش جامعه به اعدام دکتر فاطمی چه بود؟

ببینید! من در سال ۳۳ در سن نوجوانی بودم و حوادث ۲۸ مرداد را به‌طور کامل در تهران بودم، خاطراتم را نیز در یک مصاحبه گفته‌ام؛ ولی به نظر من جامعه هیچ واکنش سنگینی بعد از اعدام او انجام نداد. دلیل آن نیز همان شرایط اختناق‌آمیز بود که در جامعه حاکم بود. دوم اینکه آن حالت ابهامی که در جامعه به وجود آمده بود؛ من همین جا یک مطلب تاریخی را نقل بکنم که در

خاطرات مرحوم آیت‌الله سیدرضا موسوی زنجانی چاپ شده، که از مراجع به خصوص آیت‌الله بروجردی پیگیری می‌کنند که جلوی اعدام دکتر فاطمی را بگیرند! مرحوم آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله زنجانی پاسخ می‌دهند که کینه انگلیس‌ها نسبت به دکتر فاطمی آنقدر عمیق است که هیچ کاری از دست هیچ کس برنمی‌آید. این واکنشی است که جامعه ما در آن شرایط داشته است. فضای اجتماعی آنقدر ملتهب و مبهم بود؛ یعنی اکثریت مردم فکر می‌کردند که جامعه ما در حال رفتن به طرف حزب توده و مارکسیسم است. حالا تحلیل اینکه چرا حزب توده، در واقع توده نفتی‌ها چنین فضای ملتهب و رادیکالیسمی را فراهم کرده بودند نیاز به فرصت بیشتری است.

الزاماتی برای تشکل های دانشجویی^۱

۱۶ آذر نماد مقاومت جنبش دانشجویی در مقابل استبداد و سلطه بیگانگان است و همواره امیدبخش و راهنمای فعالیت های دانشجویی در سال های قبل و بعد از انقلاب بوده است. ۱۵ آذر سال ۱۳۳۲ دانشجویان تظاهرات اعتراض آمیزی نسبت به رژیم کودتا و بازگشایی سفارت انگلیس و نحوه محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی برگزار کردند و روز بعد با ورود نیروهای ویژه نظامی، با برنامه ریزی قبلی برای رادکالیزه کردن فضای دانشگاه در راستای اهداف سیاسی شاه، به صحن دانشکده فنی دانشگاه تهران یورش بردند و سه تن از دانشجویان (مصطفی بزرگنیا، شریعت رضوی و ناصر قندچی) به شهادت رسیدند. از آن روز، دانشجویان همواره متناسب با شرایط یاد شهیدان ۱۶ آذر را گرامی داشته اند و در سال های اولیه دهه چهل در اوج فعالیت دانشجویی شانزدهم آذر با همکاری کنفرانس جهانی دانشجویی (ISC) (به نام روز دانشجو مزین شده است و فرصتی را برای پاسداشت این رویداد تاریخی و ارتقاء جایگاه جنبش و فعالیت دانشجویان فراهم ساخته است. مروری بر روند فعالیت جنبش دانشجویی در سالهای پس از انقلاب نشان می دهد که در سالهای بعد از دهه ۶۰ عملاً صدور مجوز برای فعالیت دانشجویی مستقل در دانشگاهها منحصر به انجمن های اسلامی دانشجویان بوده است. در چنین شرایطی دانشجویان با گرایش های مختلف فکری از چتر حمایتی این انجمن ها برای فعالیت صنفی - اجتماعی خود استفاده می کنند. این وضعیت موجب شده است که انجمن های اسلامی دانشجویان هویت تاریخی خود را که بستری برای تربیت و رشد اندیشه دینی و اجتماعی آنان بوده عملاً از دست بدهند و به فعالیت های عمومی و صنفی بپردازند. این در حالی است که در دهه های ۲۰ تا ۵۰ انجمن های اسلامی دانشجویی، در کنار سازمان های دانشجویی، بستری برای تربیت فکری و اجتماعی دانشجویان هماهنگ با روشنفکران دینی کشور بود و با قرائت دموکراتیک و عدالت طلبانه از قرآن و معارف دینی اندیشه آزادیخواهی، عدالت طلبی و استقلال خواهی آنان تقویت می شد. از این رو اگر عدم صدور مجوز برای فعالیت های دانشجویی در دانشگاهها را کم لطفی به گرایش های فکری و سلیق اجتماعی موجود بدانیم، تغییر ماهیت فعالیت انجمن های اسلامی دانشجویی این کم لطفی را مضاعفی می کند. چرا که نه تنها هدف و کارکرد انجمن های

^۱ یادداشت محمد توسلی در سرمقاله روزنامه «همدلی» - ۱۳۹۵/۹/۱۵

اسلامی دانشجویی با گسست تاریخی روبرو شده و انگیزه ایمانی خدمت و تلاش اجتماعی هماهنگ با فرهنگ بومی و ارتباط تنگاتنگ با مردم را کاهش داده است، بلکه زمینه بی‌تفاوتی و دل‌سردی بسیاری از دانشجویان را فراهم ساخته است که نهایتاً به نفع رشد و تربیت شخصیت مستقل دانشجویان و منافع ملی نیست.

در شرایط کنونی توصیه می‌شود از يك سو انجمن‌های اسلامی برای هویت اسلامی خود ضمن برنامه‌ریزی برای جذب دانشجویان مستعد به تقویت ایمان و دانش دینی اعضای خود و ایجاد انگیزه قوی برای تحصیل علم، خدمت و تلاش اجتماعی پردازند و تا فراهم شدن بسترهای قانونی برای فعالیت آزاد و قانونمند دانشجویی، از سوی دیگر میزبان دانشجویان با گرایش‌های فکری دیگر باشند و فضای آزاد گفتگو در مسائل صنفی و اجتماعی عمومی فراهم کنند.

انجمن‌های اسلامی دانشجویان در راستای برنامه‌های مطالعاتی و خودسازی بایستی بسترهایی برای ارتقاء آگاهی‌های دینی، اجتماعی و سیاسی خود فراهم سازند. تاریخ نشان می‌دهد نسل فعال دانشجویی در سالهای ۴۰-۳۵ در جلسات تفسیر قرآن مرحوم طالقانی در مسجد هدایت، دانشجویان با زبان و فرهنگ قرآن آشنا می‌شدند و ایمان دینی در شخصیت آنان نهادینه می‌شد. سخنرانی‌ها و کتابهای مرحوم مهندس بازرگان منطق و عقلانیت دینی دانشجویان را تقویت می‌کرد و برای گفتگو با دگراندیشان و پاسخ به سئوالات و ابهامات مطرح مجهز می‌شدند. در دهه ۵۰ نیز حسینیه ارشاد و کلاس‌های دکتر شریعتی بستر خلاق و سازنده‌ای برای تربیت کادرهای فعال مبارزات اجتماعی بود که در آستانه انقلاب و بعد از آن نقش مؤثر خود را ایفا کرده است.

همچنین باید به خاطر داشت که فعالیت‌های دانشجویی جریان سیالی است که دانشجویان مدت معینی در آن قرار می‌گیرند. این فعالیت‌ها باید به عنوان يك فعالیت فوق برنامه تحصیلی زمینه رشد و تربیت فکری و شخصیت اجتماعی دانشجو را فراهم سازد. لازمه چنین فرآیندی تأمین استقلال فعالیت‌های دانشجویی است تا با کسب اطلاعات و تجربیات لازم خود به پردازش آنها و تصمیم‌گیری پردازند و توان مدیریت و تصمیم‌سازی مستقل آنان ارتقا پیدا کند. به همین خاطر فعالیت دانشجویی نه باید وابسته به احزاب و گروه‌های سیاسی باشد و نه مانند فعالیت انجمن‌ها در دهه ۶۰ وابسته به قدرت و حاکمان باشد. در عین حال فعالان دانشجویی بایستی با همه احزاب و گروه‌های اجتماعی ارتباط و هم‌کنشی دوطرفه داشته باشند و بتوانند از

اطلاعات و تجربیات گروه‌های اجتماعی برای خودسازی خود بهره بگیرند، اما در مرحله پردازش اطلاعات و تصمیم‌سازی بایستی خود بطور مستقل عمل کنند.

به رغم بهبود وضعیت دانشگاه‌ها برای فعالیت آزاد دانشجویی در دولت یازدهم نسبت به دولت گذشته، اما با توجه به تداوم پاره‌ای محدودیت‌ها و آثار سوئی که در تربیت و رشد اجتماعی دانشجویان خواهد داشت؛ مسئولیت دولت و مدیران دانشگاه‌ها برای رفع این محدودیت‌ها و فراهم کردن فضای آزاد و قانونمند برای فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان، بسیار سنگین بوده و از اهمیت بالائی برخوردار است.

۱۶ آذر؛ نماد مظلومیت جنبش دانشجویی^۱

از ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ تا امروز فضای سیاسی ایران دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های بسیار بوده و به تبع آن جنبش دانشجویی هم تحولات بسیاری را تجربه کرده است با این حال جایگاه این روز به عنوان روز دانشجو همواره در فضای سیاسی و اجتماعی ایران حفظ شده است. برای بررسی بیشتر زمینه‌های تاریخی رخداد ۱۶ آذر و سرگذشت این روز در دوره‌های مختلف تاریخی به گفتگو با مهندس محمد توسلی از فعالان قدیمی سیاسی و عضو نهضت آزادی ایران نشستیم. گفتگویی که البته محدود به ۱۶ آذر نشد و به نقد جنبش دانشجویی و عملکرد انجمن‌های اسلامی در سال‌های دور و نزدیک کشیده شد.

وضعیت کلی جنبش دانشجویی ایران در سال‌های پایانی دهه ۲۰ و تا اوایل دهه ۵۰ چگونه بود؟ دانشگاه چه نقشی در فضای سیاسی کشور داشت؟ مهم‌ترین جریان‌های فعال دانشجویی در آن دوران چه گروه‌هایی بودند؟!

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضاخان از ایران خارج شد، فضای سیاسی جامعه ایران نسبتاً باز شد و نهادهای اجتماعی فرصت پیدا کردند که در جامعه به فعالیت بپردازند. کسانی که تجربه و سابقه کار تشکیلاتی داشتند، مانند حزب توده زودتر از بقیه کار را شروع کردند. وقتی حزب توده تشکیل شد، سازمان جوانان تشکیل دادند و نقش فرهنگی مؤثری در دانشگاه داشتند. پس از حزب توده، نیروهای ملی، کسانی که در خارج از کشور تحصیل کرده بودند و آرمان‌های ملی داشتند، هم به تدریج نهادهای مدنی و حزبی تشکیل دادند. اول، کانون مهندسين و بعد، حزب ایران و بعد هم تشکیل جبهه ملی ایران در دهه ۱۳۳۰ بود. تشکیل این نهادهای مدنی و احزاب سیاسی ملی هم خود به خود یک پدیده اجتماعی بود که آرمان‌هایی را مطرح می‌کرد و باعث شد که بخشی از دانشجویان به آن بپردازند. در کنار این دو جریان مارکسیستی و ملی جریان دیگری هم بعد از شهریور ۱۳۲۰ فعالیت خود را آغاز کرد. آنها کسانی بودند که هم با فرهنگ و دنیای غرب آشنا بودند و هم با فرهنگ بومی و اسلامی ما و به این جمع‌بندی رسیدند که اگر ما بخواهیم تحولی در کشور در راستای منافع ملی ایجاد بکنیم، ضرورتاً با استفاده از واقعیت‌های اجتماعی خودمان بایستی زمینه‌های تحولی فرهنگی را فراهم بیاوریم، تا تحول اجتماعی و سیاسی شکل

^۱گفتگوی محمد توسلی با خبرنگار هفته نامه «دولت و ملت» - مهرداد محمدی - ۱۳۹۵/۹/۱۶

بگیرد. پیشگامان این حرکت مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی بودند. این جریان پایه‌گذار روشنفکری دینی بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ کار خود را آغاز کرد. این سه جریان، در فضای دانشگاه و جنبش دانشجویی تأثیر داشتند. ابتدا، به طور خودجوش در سال ۱۳۲۱ اولین انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران تأسیس شد. تأسیس انجمن اسلامی و شروع کار فرهنگی طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی و پیوند خوردن اینها با یکدیگر سرآغاز تأسیس انجمن‌های اسلامی در دانشگاه‌ها و توسعه فعالیت آنها بود.

در فضای دانشگاه، سازمان دانشجویی ابتدا بیشتر تحت تأثیر حزب توده و رویکرد مارکسیستی بود و نشریه «دانشجو» که تا مرداد ۱۳۳۸ منتشر می‌شد، آثار طولانی و عمیقی بر جنبش دانشجویی بر جای گذاشت. با گذشت زمان، به تدریج دو حرکت دیگر برای رویارویی با استبداد شکل گرفت که از یک سو در برابر گسترش افکار و حرکت‌های مارکسیستی بود و از سوی دیگر در سطح دانشگاه‌ها بود. در حرکت اول، همگام با نهضت ملی ایران، «سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران» با همکاری احزاب ایران، پان ایرانیست، جمعیت مردم ایران و زحمتکشان ملت ایران تشکیل شد. این حرکت با انتشار نشریه «دانشجویان» و حمایت از دولت ملی دکتر مصدق و مبارزات دوران نهضت ملی ایران از جمله در توزیع اوراق قرضه ملی و سازماندهی تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نقش مؤثری ایفا کرد. حرکت دوم، در پاسخ به فضای فرهنگ مارکسیستی از یک سو و خنثی کردن جو پیرایه‌های خرافی و ارتجاعی مذهبی در سطح جامعه از سوی دیگر، از طریق فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی انجمن اسلامی دانشجویان شکل گرفت. این حرکت با انتشار مجله دانش‌آموز و شرکت دانشجویان در جلسات تفسیر قرآن در کانون اسلام و مسجد هدایت طالقانی آغاز شد و با اقبال روزافزون دانشجویان، استادان و عالمان مترقی مواجه گردید. برگزاری جلسات سخنرانی مهندس بازرگان به مناسبت‌های مختلف در انجمن اسلامی دانشجویان و انتشار آنها مانند «مذهب در اروپا» و «کار در اسلام» و «راه طی شده» و مجلات «فروغ علم»، «گنج شایگان» و «پیکار اندیشه» که یکی پس از دیگری به همت انجمن اسلامی دانشجویان منتشر می‌شد، فعالیت دانشجویان مسلمان را به تدریج در سطح دانشگاه‌های ایران گسترش داد.

جلسات انجمن اسلامی دانشجویان در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ که خود بنده وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم، با حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر تشکیل می‌شد، ما در شرایطی عضو انجمن اسلامی بودیم که نماز خواندن در جامعه زیاد عرف نبود و در دانشگاه نمازخانه وجود نداشت.

فقط یک نمازخانه کوچک، در دانشکده فنی وجود داشت که برخی از دانشجویان به طور پنهانی می‌آمدند. به طوری که کسی آنها را نبیند که نماز می‌خواندند و فضا طوری نبود که یک دانشجوی مسلمان بتواند راحت به نمازخانه بیاید و نمازش را بخواند. فضا، با آن چه که ما الان در جمهوری اسلامی می‌بینیم، کاملاً متفاوت بود. بنابراین، دانشجویانی که عضو انجمن می‌شدند، انگیزه اعتقادی و اجتماعی بالایی داشتند. وقتی عضو می‌شدند یک عضو فعال با انگیزه و با علاقه بودند و در تمام ابعاد مطالعه می‌کردند. در دوره ما چندین منبع برای گرفتن اطلاعات و آگاهی در اختیار بود. یکی از آنها، جلسات داخلی انجمن بود. کسانی که اطلاعات بیشتری داشتند، سخنرانی می‌کردند و دیگران استفاده می‌کردند. منبع دیگر مسجد هدایت و تفسیر قرآن مرحوم طالقانی بود که شب‌های جمعه برگزار می‌شد و عموم اعضای انجمن شب‌های جمعه پای درس تفسیر طالقانی بودند. اگر شما خاطرات دکتر چمران را بخوانید، در آنجا توضیح داده شده که بخشی از شخصیت اعتقادی دکتر چمران در مسجد هدایت و در ارتباط با طالقانی شکل گرفته بود. مهندس سحابی، دکتر یزدی و خود بنده و کسانی که در انجمن اسلامی بودند، بخش اعتقادی و قرآنی خود را از طالقانی می‌گرفتند. منبع دیگر ما جلسه‌های سخنرانی‌ای بود که به مناسبت‌های مختلف مثل عید فطر و مبعث برگزار می‌شد که کسانی مانند مهندس بازرگان و اساتیدی چون استاد مرتضی مطهری برای سخنرانی دعوت می‌شدند.

در سال‌های دهه ۱۳۵۰ به تدریج افرادی مانند استاد محمدتقی جعفری و دکتر بهشتی به جمع سخنرانان انجمن اسلامی پیوستند و یکی از افتخارات و اعتبار اجتماعی این آقایان این بود که در جلسات انجمن که مهندس بازرگان یا دکتر سحابی حضور داشتند، شرکت کنند. در سال ۱۳۳۹ که فضای سیاسی ایران نسبتاً باز و جبهه ملی دوم تشکیل شد، سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی در دانشگاه تهران تشکیل شد و نقش اصلی و کلیدی داشت. جنبش دانشجویی در طول سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ همگام با فضای سیاسی جامعه فعالیت گسترده‌ای داشت و با «سازمان جهانی دانشجویان» (کوسک) پیوند خورد و ۱۶ آذر روز جهانی دانشجویان اعلام شد. دکتر علی شریعتی که سال ۱۳۴۳ به ایران برگشت و کار فکری خود را آغاز کرد، ابتدا در دانشگاه مشهد و سپس، در حسینیه ارشاد تلاش‌های فرهنگی خود را با حضور حدود پنج‌هزار نفر از دانشجویان دانشگاه‌ها انجام می‌داد. این، دوره‌ای بود بین سال‌های ۴۵ تا ۵۲ که اوج فعالیت دکتر شریعتی به حساب می‌آمد که دانشگاه هم متأثر از کلاس‌های دکتر شریعتی بود. از سال ۱۳۵۴ که انحراف

در سازمان مجاهدین خلق به وجود آمد و تغییر مواضع اعلام شد، طبیعی بود که چنین وضعیتی در دانشگاه نیز تأثیر داشته باشد. به طور خلاصه، جنبش دانشجویی همراه با جنبش ملت ایران بدون وابستگی خاص به هیچ یک از جریان‌ها تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد.

به طور کلی، جوانانی که وارد دانشگاه می‌شوند، در دوران تحصیل دانشجویی ویژگی‌های خاصی دارند که یکی از مؤلفه‌های آن، شور، هیجان، سیر جوانی و عدم وابستگی است. در کل، دوران دانشجویی دورانی است که شخصیت اجتماعی جوانان شکل می‌گیرد. مؤلفه دیگر این است که دانشجویان متعلق به اقشار مختلف جامعه هستند، وقتی در محیط دانشگاه کنار هم قرار می‌گیرند، در واقع، معرف ویژگی‌ها، خصوصیت‌ها و مطالبات مردم از اقشار مختلف جامعه هستند و بنابراین، می‌توان گفت که بدنه دانشجویی در هر مقطعی معرف ویژگی‌ها، خصوصیات و مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن مقطع از جامعه است. به همین مناسبت است که دانشجویان در دوران تحصیل می‌توانند نقش بسیار مؤثری در تکوین شخصیت اجتماعی و رشد بالندگی خودشان داشته باشند. در شرایطی که در متن جامعه، بحرانی به وجود بیاید یا مطالباتی وجود داشته باشد، خیلی طبیعی است که در سطح دانشگاه، دانشجویان بازگوکننده آن مطالبات باشند.

نقش جنبش دانشجویی، در نهضت ملی شدن صنعت نفت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

با توجه به این که نهضت ملی شدن صنعت نفت را احزاب و جریان‌های اجتماعی به وجود آوردند، دانشجویان نقش مستقیمی در آن نداشتند. اما، دانشجویان وابسته به جبهه، سنگری برای حمایت از برنامه‌ها و اقدامات دولت ملی دکتر مصدق بودند. در آن دوره، علاوه بر دانشجویان، بازار نیز سنگر مهمی در تحولات اجتماعی بود و از برنامه‌های ملی دکتر مصدق حمایت می‌کرد. **کودتای ۲۸ مرداد چه تأثیری بر فضای کلی دانشگاه و حرکت‌های دانشجویی گذاشته بود؟ چه تغییراتی در نوع برخورد رژیم با دانشجویان ایجاد شده بود؟ رخداد ۱۶ آذر چگونه اتفاق افتاد؟**

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، فضای جامعه و به طور مشخص دو نهاد فعال سیاسی یعنی دانشگاه و بازار زیر فشار شدید قرار گرفت. نهضت مقاومت ملی تشکیل شد و شخصیت‌های مؤثر اجتماعی مثل حاج آقا رضا زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و نیز احزاب سیاسی که

در آن دوران بودند، همه در نهضت مقاومت ملی حضور پیدا کردند. هنوز يك هفته از کودتا نگذشته بود که اولین اعلامیه نهضت مقاومت ملی منتشر شد. مردم برای اعتراض به کودتا دست به تظاهرات زدند. از جمله در همین زمان، کمیته دانشجویان نهضت مقاومت ملی بیانیه‌ای منتشر می‌کند. در ۱۶ مهر ۱۳۳۲ اولین تظاهرات یکپارچه علیه کودتا در تهران برگزار شد. در ۱۷ آبان محاکمه دکتر مصدق برگزار شد و بعد در ۲۱ آبان ماه تظاهرات سراسری برگزار گردید. این تظاهرات توسط جنبش دانشجویی و بازار تهران و برخی شهرستان‌ها برگزار شد. رژیم در واکنش به این مسئله به تخریب سقف بازار اقدام کرد.

از سوی دیگر، تجدید رابطه با انگلستان، موجب تظاهراتی در گوشه و کنار شهر شد. عده‌ای از دانشجویان بازداشت شدند. در ۱۵ آذر نیز برای پشتیبانی از راه مصدق و اعتراض به دادگاه فرمایشی سلطنت‌آباد و بازگشایی سفارت انگلیس، تظاهراتی شکل گرفت. در همین روز اعلام شد که «دنيس‌رایت» کاردار سفارت به زودی به ایران خواهد آمد تا سفارت انگلستان را بازگشایی کند. در چنین شرایطی، در ۱۶ آذر فضای دانشگاه تهران کاملاً ملتهب بود. کماندوهایی در نقاط مختلف دانشگاه تهران مستقر بودند. جو رعب و وحشت در دانشگاه ایجاد شده بود. دانشجویان انتظار داشتند اتفاقی در دانشگاه تهران به وقوع بپیوندد. کماندوها بسیار خشن رفتار می‌کردند. قوی‌ترین گزارش از روز ۱۶ آذر را شهید دکتر چمران که خود آن روز شاهد بود، به قلم آورده و جزئیات کامل را ارائه کرده است. روز قبل شایع بود که حکومت گفته که «ما دانشجویی را خواهیم کشت! و بر سر در دانشگاه نصب می‌کنیم تا درس عبرتی برای دیگران باشد!» این شیوه سرکوب و ایجاد رعب و وحشت، راهی برای مقابله با جنبش دانشجویی است که بعداً هم اجرا شد. در آن زمان، دانشجویان کاملاً مواظب بودند که عملی انجام ندهند تا بهانه به دست کماندوها داده شود. حتی کماندوها وارد کلاس‌های درس شدند اما، نتوانستند بهانه‌ای پیدا کنند. مرتبه دوم گروه جدیدی وارد دانشکده فنی شد. بغض گلوی دانشجویان را گرفته بود. یکی از دانشجویان با صدای بلند این شعار را داد که «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه» و بلافاصله، رگبار گلوله به طرف دانشجویان در سرسرای ورودی دانشکده فنی شنیده شد. بلافاصله دانشجویان شعار درود بر مصدق را در زیر رگبار گلوله سر دادند و در اثر تیراندازی بزرگ‌نیا، شریعت‌رضوی و قنچچی به شهادت رسیدند. ۱۸ آذر نیکسون طی سفری به خاورمیانه، وارد ایران شد تا سهم آمریکا را از کودتای ۲۱ میلیون دلاری مطالبه کند و از کودتاچیان حمایت نماید. او در دانشکده

حقوق دانشگاه تهران دکترای افتخاری دریافت کرد. آنچه که باید توجه شود، این است که در این تاریخ هنوز نقش استیلاجویانه آمریکا در ایران مطرح نیست بلکه استعمار کهن انگلستان سر زبان‌هاست. در این ایام مردم نسبت به دولت انگلستان و خصوصاً به تجدید رابطه اعتراض داشتند اما، در تبلیغات بعدی نقش‌ها عوض شد و حملات علیه آمریکا صورت گرفت و نیکسون مسئول شهادت سه دانشجو قلمداد شد.

به نظر شما آیا شهادت سه دانشجو تصادفی اتفاق افتاد یا آن‌که رژیم در نشان دادن ضرب شست به دانشگاه عمدی داشت؟

امروز با انتشار اسناد، مشخص شده است که عامل دیگری نیز در ایجاد حادثه ۱۶ آذر مؤثر بوده است. انتشار اسناد دکتر مظفر بقایی توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وزارت اطلاعات، اسناد و اطلاعات ذی‌قیمتی را در این زمینه نشان می‌دهد. دکتر حسین خطیبی کسی بود که با دربار و دکتر بقایی ارتباط بسیار نزدیکی داشت اما، برای پنهان ماندن این ارتباط، توسط يك پيك كتباً با هم در تماس بودند. خطیبی به بقایی می‌نویسد: «پیش ارباب (شاه) بودم، گفت: دانشگاه چه خبر؟ گفتم: ملتهب است. گفت: به بقایی بگو اعلامیه‌ای بدهد و وضعیت را ملتهب‌تر کند.» ملاحظه می‌کنید سر نخ ۱۶ آذر در کجاست!!

مکاتبه دیگری بین خطیبی و بقایی نقش وی را در این توطئه نشان می‌دهد: «ملاقاتی داشتم با شاه، سه هفته است که ملاقات زاهدی با شاه قطع شده، قبلاً هفته‌ای يك بار دیدارشان انجام می‌شد و با هم ناهار می‌خوردند من (خطیبی) دانشجویان (چند تن پلیس که به صورت دانشجوی در دانشگاه اظهار وجود می‌کنند) را به ادامه اعتصاب و اعتراض شدیدتر نسبت به عملیات دولت تشویق کردم که حتی يك روز سی‌ام تیر دیگری ترتیب بدهند...» این اسناد نشان می‌دهد که شاه در این حوادث، به دنبال برنامه‌ای است تا دست زاهدی را کوتاه کند و از ۱۶ آذر و از حرکت اعتراض بر حق دانشجویان به عنوان يك حربه سوء استفاده کند. این نکته قابل تعمیم به برخی دیگر از حرکت‌های دانشجویی نیز است.

با گذر سالیان بسیار، مفهوم این رخداد چه تغییراتی ایجاد شده است؟ جنبش دانشجویی و فضای سیاسی ایران دگرگونی‌های بسیاری را تجربه کرده اما، ۱۶ آذر همچنان روزی مهم در تقویم سیاسی ایران است.

۱۶ آذر به رغم تحولاتی که در چند دهه گذشته در روند جنبش دانشجویی پدید آمده، همواره

به عنوان نماد مظلومیت جنبش دانشجویی در فرهنگ اجتماعی ما حفظ شده است.
**در طول سال‌های بسیار سیاست‌ورزی، کدام مراسم ۱۶ آذر را در چه سال‌هایی به یاد دارید
 و مهم می‌دانید؟**

در سال ۱۳۳۶ که من وارد دانشکده فنی شدم، مراسم ۱۶ آذر چون سال‌های بعد از سال ۳۲، برگزار شد. دانشجویان در سالن ورودی دانشکده فنی در جلوی پله‌ها تجمع می‌کردند، یکی از دانشجویان سکوت اعلام می‌کرد و دسته‌گلی را روی پله‌های دانشکده می‌گذاشتند و چند دقیقه سکوت می‌کردند. بعد دانشجویان دسته‌جمعی به مزار شهدا می‌رفتند. این برنامه در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ مقداری توسعه پیدا کرد. اما، در سال ۱۳۳۹ در فضای سیاسی کشور شرایط جدیدی فراهم شد. لذا، برای اولین بار مراسم سراسری در دانشگاه تهران اجرا شد و پس از راهپیمایی، دانشجویان در جلوی پله‌های دانشکده حقوق تجمع کردند. در آن اجتماع، شادروان پروانه اسکندری از سخنرانان اصلی بود که بعدها با زنده‌یاد داریوش فروهر ازدواج کرد. در اولین ۱۶ آذر بعد از انقلاب شاید با شکوه‌ترین اجتماع دانشجویی در دانشگاه‌های ایران برگزار شد.
**زمینه‌های شکل‌گیری و دلیل اصلی و ضرورت تاریخی تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان
 را در بخش اول اشاره فرمودید. در طی این سال‌ها عملکرد این تشکل را چگونه ارزیابی
 می‌کنید؟**

تا پیروزی انقلاب، انجمن‌های اسلامی هویت تاریخی خود را حفظ کردند و ضمن تأکید بر نقش فرهنگی و اجتماعی خود، در مقاطع حساس در عرصه عمومی نقش آگاهی‌بخشی خود را نیز ایفا می‌کردند. بعد از انقلاب و انقلاب فرهنگی عملاً انجمن‌های اسلامی در کنار و در خدمت قدرت قرار گرفتند و به تدریج، از هویت تاریخی خود فاصله گرفتند. در این دوران، بر اساس مقررات، فقط انجمن‌های اسلامی دانشجویان که وابسته به دفتر تحکیم بودند و اساسنامه‌های آنها مورد تأیید وزارت علوم و دانشگاه بود اجازه فعالیت داشتند و به بقیه گرایش‌های سیاسی فرصت فعالیت‌های قانونی داده نمی‌شد. در اوایل دهه هفتاد، به تدریج انجمن‌های اسلامی دانشجویان به خاطر نقد عملکرد گذشته خود بعضاً مبانی اعتقادی خودشان ضعیف شد و بیشتر به عنوان یک بستر که فعالیت اجتماعی داشته باشند، در انجمن‌ها حضور پیدا می‌کردند. این موجب شد که تنها به انجمن‌های اسلامی بلکه به کل جنبش دانشجویی ضربه وارد شود. با توجه به این شرایط یعنی بعد از سال ۷۸ ضربات سنگینی به انجمن‌ها وارد شد. به طوری که انجمن‌ها عملاً

نقش زیادی نمی‌توانستند داشته باشند.

توصیه ما به دانشجویان این بوده و است که انجمن‌ها باید هویت تاریخی خود را حفظ بکنند، یک عضو رسمی انجمن اسلامی دانشجویان واقعاً باید دانشجو و مسلمان باشد و اعتقاد اسلامی داشته باشد و انجمن باید فضایی برای رشد شخصیت فکری و اجتماعی و اعتقادی اعضایش ایجاد کند. اگر اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در قبل از انقلاب توانستند نقش مؤثری داشته باشند برای آن‌که در دوران دانشجویی شخصیت اجتماعی‌شان رشد پیدا می‌کرد و هم در مورد مسائل فرهنگی-اجتماعی و هم در مورد مسائل سیاسی مطالعه می‌کردند. وقتی دکتر چمران یا دکتر یزدی به خارج از کشور رفتند یا خود من که در سال ۱۳۴۱ به خارج از کشور رفتم، هر جا که رفتیم مولد بودیم و توانستیم برای تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا یا نهادهای سیاسی و اجتماعی مؤثر عمل کنیم و به رغم فشارهای سیاسی و محرومیت‌ها و فرایندی که در آن دوره طی شد تا آخرین روز حیاتشان همان اعتقادات را حفظ کردند و ایستادند و مقاومت کردند. امروز هم ایستاده‌اند و در همان راستا عمل می‌کنند. شما تفاوتی در آقای دکتر یزدی امروز و دکتر یزدی دهه ۱۳۳۰ نمی‌بینید. طبیعتاً رشد کرده‌اند و به هنگام شده‌اند اما، همان دکتر یزدی هستند. مهندس سحابی همان مهندس سحابی بود و از هویت تاریخی خود جدا نشد و گسست شخصیتی پیدا نکرد و از ۶۰ سال عملکرد خود دفاع و اسنادش را منتشر می‌کند و سربلند هم هستند. مورد بعدی این است که اگر فضای سیاسی جامعه ما طوری است که بقیه نگرش‌ها نمی‌توانند به طور قانونی جایگاهی و فرصتی برای فعالیت داشته باشند، انجمن می‌تواند میزبان آنها باشند، بدون آن‌که هویت خود را از دست بدهند. آنها هم در بحث‌های آزاد شرکت کنند و دیدگاه‌های مختلف خود را مطرح نمایند. آنها می‌توانند تریبون آزاد بر پا کنند و از اساتیدی که دیدگاه‌های مختلف دارند، به طوری که تک صدایی نباشد، استفاده نمایند. انجمن می‌تواند نقش میزبانی داشته باشد اما، نباید بی‌هویت باشد چون بی‌هویتی آن هم به انجمن ضربه زده است و هم بقیه جریان‌ها نتوانستند نقش مؤثری داشته باشند. این یک مسئله اما، جنبش دانشجویی وابسته به اعتقادات افراد نیست. همه کسانی که در دانشگاه دانشجو هستند باید بتوانند در سازمان‌های دانشجویی حضور داشته باشند و در چارچوب انتخابات دموکراتیک، نماینده‌های خود را انتخاب کنند. در درون جنبش دانشجویی، انجمن‌های اسلامی دانشجویان و بقیه نهادهای مدنی با نگرش‌های متفاوت هم می‌توانند فعالیت داشته باشند و با همدیگر در

تعامل باشند.

مثال‌های تاریخی مانند بحث عبور از خاتمی که در یک دوره‌ای مطرح شد و بحث‌های مشابه این موضوع، همان چپ‌روی‌ای است که در انجمن‌ها به وجود آمد. آنها جایگاه خود را تشخیص ندادند و بحث عبور از خاتمی و عبور از قانون اساسی و حتی بحث عبور از اسلام را مطرح کردند. مطالبی را گفتند که با هویت فعالیت دانشجویی و انجمن اسلامی، همخوانی نداشت.

انجمن اسلامی دانشجویان و یا جنبش دانشجویی که می‌خواهند در دانشگاه فعالیت کنند مگر می‌توانند خارج از مقررات عمل کنند؟ ما به اتکای همین قانون اساسی و مقررات است که می‌توانیم حرف‌هایمان را بزنیم. اگر شما از آن عبور کنید، چیزی برای هویت حقوقی انجمن‌ها و نهادهای مدنی دانشجویی باقی نمی‌ماند. جنبش دانشجویی جنبش قانونمندی است و در چارچوب مقررات و قانون عمل می‌کند. این ناپختگی دانشجویان ما بود که شعارهایی بی‌رویه دادند و خارج از حرمت و ظرفیت جنبش دانشجویی زمینه سرکوب خود را فراهم کردند. اگر انجمن‌ها می‌ماندند و در چارچوب قانون و از نقاط قوت خود استفاده می‌کردند هم نقد می‌کردند و هم فضای دانشگاه را منفعل نمی‌کردند که دانشجویان جرأت نکنند وارد مسائل فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بشوند. این، نقدی بر عملکرد دفتر تحکیم وحدت در آن سال‌هاست و دانشجویان در ساختن یک استراتژی برای آینده، آن خطاها را نباید تکرار کنند.

دقت کنید! جنبش دانشجویی یک جریان رونده است. شما چهار سال در دانشگاه هستید و بعد از چهار سال افراد جدید می‌آیند و این افراد نمی‌توانند در جایگاه یک حزب سیاسی باشند و کاری که احزاب می‌کنند بخواهند انجام دهند. در این دوران، وظایف اصلی دانشجو تحصیل است. اگر جنبش دانشجویی زمینه‌ای را فراهم کند که دانشجو نتواند به تحصیل خود ادامه دهد، این بزرگ‌ترین ظلم به دانشجویست و در کنار علم و دانش شکل‌گیری شخصیت اجتماعی دانشجویان الزامی است. اما شما نمی‌توانید چپ‌روی کنید و به خاطر مسائل سیاسی آن بخش اصلی را جدا کنید و بعد از فارغ‌التحصیل شدن هم به لحاظ اجتماعی شخصیت‌تانایی بشوید و هم علمی. این یکی از نکاتی است که باید به آن توجه شود و دانشجویان نگاه روشنی به آن داشته باشند و اگر اشتباهاتی در گذشته بوده، تکرار نکنند.

جنبش دانشجویی بعد از دروان اصلاحات، از سال ۸۴ تا کنون چه سرنوشتی داشته است؟
بعد از چپ‌روی‌های جنبش دانشجویی در دوران اصلاحات و هزینه‌هایی که به دولت آقای

سید محمد خاتمی وارد ساخت، در دوران هشت ساله دولت آقای احمدی‌نژاد ضربات سنگینی بر جنبش دانشجویی وارد شد و بیش از سه هزار نهاد مدنی که در دوران اصلاحات در دانشگاه‌ها به وجود آمده بود، منحل شد. در آن دوره، انجمن‌های دانشجویی به تدریج تعطیل و فعالان دانشجویی نیز به صورت‌های مختلف از ادامه تحصیل محروم شدند. از سال ۹۲ و در دولت آقای دکتر روحانی، با توجه به برنامه‌های اعلام شده، انتظار و شوق جدیدی در فضای دانشجویی دانشگاه‌ها پدید آمد. تلاش گسترده‌ای برای بازگشت دانشجویان و اساتید اخراجی به دانشگاه‌ها به عمل آمد و جمع زیادی موفق شدند. در چنین شرایطی «شورای احیای انجمن‌های اسلامی سراسر کشور» تشکیل شد. در دوره وزارت آقای دکتر فرجی دانا و سرپرستی دکتر نجفی در وزارت علوم و آموزش عالی اقدامات خوبی برای رفع موانع فعالیت انجمن‌های دانشجویی به عمل آمد، پس از برکناری دکتر فرجی دانا به رغم تلاش گسترده دانشجویان برای رفع موانع فعالیت قانونمند و آزاد انجمن‌های دانشجویی و ملاحظات و خویشنداری، همچنان محدودیت و فشار بر انجمن‌های اسلامی و فعالان دانشجویی ادامه دارد و این شرایط نه تنها اعتماد دانشجویان را نسبت به دولت منتخب کاهش داده است بلکه هزینه‌های سنگینی را متوجه کیفیت مدیریت آینده کشور ساخته است. زیرا این نارضایتی دانشجویان در دوران تحصیل دو پیامد قطعی در پی داشته است. از یک سو، موجب مهاجرت گسترده نخبگان دانشجویی به خارج کشور شده است و از سوی دیگر، فارغ‌التحصیلان چنین شرایط دانشگاهی که شخصیت اجتماعی آنها رشد نکرده باشد، هرگز نمی‌توانند مدیران توانمندی برای اداره آینده کشور باشند.

یادی از هدی صابر^۱

آشنایی من با مرحوم هدی صابر به دهه ۷۰ بازمی‌گردد. در جلساتی که آن زمان با زنده‌یاد مهندس سحابی داشتیم، ایشان نیز حضور داشت و همان‌جا بارقه این دوستی و آشنایی زده شد. بعدها در جریان انتخابات مجلس ششم، همکاری نهضت آزادی ایران با دوستان مرحوم سحابی به برگزاری جلساتی مشترک ختم شد که مرحوم صابر یکی از نمایندگان ستاد دوستان مهندس سحابی و من هم یکی از نمایندگان نهضت آزادی بودم.

از همین جلسات بود که ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی شکل گرفت و در پرتوی آن، آشنایی من هم با مرحوم صابر تداوم یافت. ایشان شیفته گفتمان و خلوص مهندس سحابی بودند و نوع نگاه مرحوم سحابی به مسائل اجتماعی روز جامعه را باور داشتند. به مرور، این آشنایی، وجوه دیگری هم یافت و من از دریچه آن دریافتم که هدی صابر چه شخصیتی و با چه ویژگی‌هایی هستند. او در تمام این سال‌ها با نشریه ایران فردا همکاری داشت و یکی از چهره‌هایی بود که کار مطالعاتی و پژوهشی و خدمات فرهنگی و اجتماعی را اساس فعالیت‌های خود می‌دانست. بازداشت تقریباً هم‌زمان ما در سال ۸۰، سبب آشنایی خانواده‌های ما و آقای صابر در روزهای ملاقات شد.

نتیجه رفت‌وآمدهای مکرر ایشان به زندان در سال ۸۳ با اتفاقی مبارک همراه بود. به یاد دارم بعد از آزادی در سال ۸۳ با دکتر یزدی دیداری داشتند و در آن دیدار با نقل خاطره‌های خود از زندان گفتند که یکی از دغدغه‌ها و دلمشغولی‌هایشان در آنجا، یافتن الگویی برای مبارزات اجتماعی بوده و ایشان از میان گزینه‌هایی مانند بازرگان و شریعتی، مهندس بازرگان را به‌عنوان الگوی خود انتخاب کرده‌اند، انتخابی که تحولی در زندگی سیاسی و اجتماعی ایشان به حساب می‌آمد. هدی صابر در سال‌های بعد، بخش عمده‌ای از وقت خود را صرف پژوهش و فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی و جمع‌آوری خاطرات پیشینیان مانند دکتر مصدق و سه هم‌پیمان عشق، پایه‌گذاران اولیه سازمان مجاهدین کرد.

نهادهای تخصصی در سیستان و بلوچستان بنا نهاد که محورشان توسعه انسانی و بازآوری و کارآفرینی در این استان و کمک راهبردی برای توسعه انسانی به مردم آنجا بود. در مراسمی که به

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۵/۱۰/۱۹

مناسبت بزرگداشت درگذشت ایشان برگزار شد، من جوانان استان سیستان و بلوچستان تربیت شده نهاد ایشان را از نزدیک دیدم و شاهد تأثیر فعالیت‌های صابر بر روحیه و منش و کارآفرینی این جوانان بودم. تمایل به خدمت صادقانه و بی‌ریا داشت و این را از هر رهگذری نشان می‌داد؛ در حسینیه ارشاد جلسات متعددی برای بررسی تاریخ صدساله ایران برگزار می‌کرد و در کار تحقیق و پژوهش چهره‌ای فعال بود.

بررسی وضعیت عملکرد انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های کشور قبل و بعد از انقلاب یکی از ثمرات این فعالیت‌ها بود. انسانی پاک، صادق و مؤمن بود، یکی از چهره‌های معاصر جامعه ما که تحلیلی اجتماعی - راهبردی درباره مسائل روز جامعه داشت و از سوی دیگر، با قرآن آشنا بود و آن را راهنمای عمل خود قرار می‌داد. هم‌زمان با مرگ سنگین مهندس سحابی و پس از آن درگذشت غم‌افزای هاله سحابی، ایشان با پیوندهای اعتقادی و عاطفی که داشت، در زندان در غم و اندوهی بزرگ فرو رفت و در پی اعتصاب غذای اعتراضی خود و شرایطی که پیش آمد، در خرداد سال ۹۰ جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد. برای من عجیب است که خداوند ایشان را تا چه اندازه دوست داشت که نگذاشت بیش از این در معرض ابتلای جهان و مادیات آن قرار بگیرد و مهندس سحابی و هاله سحابی را در دیار باقی همراهی کرد. یادش گرامی باد.

سیاست‌ورزی هاشمی رفسنجانی^۱

الگوی سیاست‌ورزی مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ریشه در خصوصیات شخصی روستایی او، آموزش‌های حوزوی، تاثیر پذیری از دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی در جریان نهضت روحانیت و جو فرهنگی و سیاسی چپ انقلابی حاکم بر فضای سیاسی بعد از پیروزی انقلاب و سرانجام فضای سیاسی بعد از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ دارد. مرحوم هاشمی با برخورداری از هوش، زیرکی و فرصت‌شناسی و قدرت تجزیه و تحلیل بالا در هر مقطعی متناسب با شرایط و دیدگاه‌های ایمانی خود عمل کرده است و در این رابطه بایستی او را سیاست‌مداری با عقلانیت و عملگرایی توصیف کرد.

آقای هاشمی یکی از شخصیت‌های اصلی تاثیرگذار در سیاست‌های چهار دهه بعد از انقلاب بوده است. شاید بتوان این دوران را در دو بخش مورد ارزیابی قرارداد. بخش اول؛ در کنار رهبر فقید انقلاب برای استقرار نظام جمهوری اسلامی و به دست گرفتن قدرت توسط روحانیون و بطور طبیعی ترد و نفی معارضان نظام و حتی منتقدین قانونی است. این سخن مرحوم هاشمی در مجلس اول به آقای دکتر ابراهیم یزدی که ما " اشتباه شاه را که به مردم آزادی داد تکرار نخواهیم کرد" شاید محور دیدگاه سیاست‌ورزی ایشان در این دوره باشد. در شرایطی که فرهنگ چپ انقلابی در سپهر سیاسی ایران حاکم است و " آزادی" را کالای لوکس تلقی می‌کردند و محور اصلی سیاست‌ورزی بر محکومیت امپریالیسم آمریکا متمرکز بود، بطور طبیعی توسعه سیاسی، آزادی و حاکمیت ملت که در اصول قانون اساسی نیز تصریح شده است، کمتر مورد توجه و تاکید قرار گیرد. در مقابل توسعه اقتصادی و تمرکز امور در دولت و ملی کردن صنایع و بسیاری از خدمات در درون دولت قرار می‌گیرد. نگاه مرحوم هاشمی در دوره ریاست جمهوری به سیاست و انتخاب همکاران و مدیریت از بالا از ویژگی سیاست‌ورزی در این دوره محسوب می‌شود. به رغم خدمات دوران سازندگی که در این دوره صورت گرفته است، اما توسعه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و جلب همکاری مردم در امور در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد. پیامد آن تورم بالا، شکاف طبقاتی و رشد بی‌رویه نهادهای اقتصاد دولتی و نیمه دولتی در این دوره کاملاً محسوس است. پیامد شرایط سیاسی اجتماعی دو دهه اول در دوم خرداد ۷۶ با رای اعتراضی مردم به روند

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «اعتماد» (متن کامل) - ۱۳۹۵/۱۰/۲۳

گذشته و انتخاب آقای سید محمد خاتمی با رای بالا و با تاکید بر برنامه های توسعه سیاسی است. دستاوردهای دو دوره ریاست جمهوری با گفتمان اصلاحات، نگاه آقای هاشمی را به تدریج متحول ساخت و در مقاطع مختلف از این سیاستها حمایت کردند. مصاحبه مطبوعاتی ایشان با خبرنگاران داخلی و خارجی در دیماه سال ۱۳۷۸ که برای شفاف سازی و توضیح عملکرد در دو دهه گذشته او صورت گرفت در این راستا قابل بررسی است. وی با سیاست های عوامگرایانه دو دوره بعدی ریاست جمهوری آقای محمود احمدی نژاد که پیامدهای سوئی در عرصه های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در پی داشت؛ آقای هاشمی همواره در کنار ملت ایستاد و از مطالبات مردم و اجرای قانون اساسی حمایت نمود. مواضع مرحوم هاشمی در جریان انتخابات سال ۱۳۸۸ و ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ و خبرنگان رهبری و مجلس در سال ۱۳۹۴ و حمایت بی دریغ از برنامه های آقای دکتر روحانی به رغم فشارهایی که بر او و خانواده اش وارد شد و با صبوری و مراعات اخلاق و قانون مداری ایستادگی کرد؛ گوشه ای از رفتار سیاسی آقای هاشمی است که زمینه های حضور گسترده مردم قدر شناس را در مراسم تشییع جنازه آن مرحوم فراهم ساخت.

مشی عقلانیت سیاسی و مدارای مرحوم هاشمی می تواند الگویی برای همه سیاست ورزان باشد تا با پیگیری مطالبات تاریخی ملت ایران، در چارچوب قانون در کنار ملت قرار گیرند و با تقویت زمینه های وفای ملی و همدلی در سطح مدیران و شهروندان؛ امکان اجرای برنامه های توسعه پایدار فراهم شود.

آزادی یادگرفتنی است^۱

امروز در بیست و دومین سالگرد درگذشت زنده‌یاد مهندس بازرگان بیش‌ازپیش اندیشه آزادی‌خواهی و حاکمیت ملت در چارچوب قانون که او در نظر و عمل در طول ۶۰ سال خدمات خود به آنها پرداخته است، مورد توجه نخبگان و فعالان سیاسی جامعه مدنی کشور ما به عنوان پیش‌نیاز توسعه قرار گرفته است.

ابعاد گوناگون شخصیت، اندیشه و خدمات علمی، اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان در دهه‌های گذشته مورد بحث و بررسی و نقد صاحب‌نظران بوده و هست. یکی از خصوصیات برجسته آن زنده‌یاد انسجام و تداوم اندیشه آزادی‌خواهی در طول ۶۰ سال حیات فکری و سیاسی آن مرحوم است. رمز این انسجام فکری، همان‌گونه که مهندس بازرگان خود در آثار خویش از جمله در دفاعیات دادگاه نظامی سال ۱۳۴۲ بیان داشته‌اند، بر سه پایه: آشنایی با قرآن، آشنایی با تاریخ و خصوصیات مردم ایران و همچنین آشنایی با جوهر تمدن کشورهای توسعه‌یافته قرار دارد. از این رو با وجود گفتمان‌های غالب علیه اندیشه وی در مقاطع مختلف این دوره، مهندس بازرگان تحت‌تأثیر آنها قرار نگرفته و همواره با ایمان و آگاهی بر این اندیشه پا فشرده است. در دوران سلطه فرهنگ مارکسیسم بر ادبیات سیاسی ایران قبل از انقلاب و همچنین در سال‌های بعد از انقلاب مهندس بازرگان شماتت معارضان و حتی گاهی دوستان نزدیک خود را تحمل کرد، اما هیچ‌گاه تسلیم نشد و انسجام اندیشه سیاسی خویش را مخدوش نکرد. در آموزه‌های قرآنی این مشخصه از ویژگی خاص مؤمنان راستین و اهل تقواست که صاحب «قول سدید» هستند.

مهندس بازرگان در طول عمر پربرکت خود این اندیشه را در عرصه نظری در بسیار از آثار خویش و در عرصه اجتماعی با تأسیس نهادهای مدنی با جدیت پیگیری کرده است. به عنوان نمونه در عرصه نظری به دفاعیات آن مرحوم در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۲ با عنوان «چرا با استبداد مخالفیم»، مقالات چهارجلد بازیابی ارزش‌ها و آخرین سخنرانی آن زنده‌یاد با عنوان «بعثت و آزادی» در انجمن اسلامی مهندسين می‌توان اشاره داشت. در عرصه جامعه مدنی نیز می‌توان به تأسیس و همکاری با انجمن‌های اسلامی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، نهضت مقاومت ملی در دهه ۳۰ و نهضت آزادی ایران در دهه ۴۰ و همچنین جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر در سال ۱۳۵۶

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۵/۱۰/۳۰

و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت در سال ۱۳۶۴ نام برد. نقش کلیدی و مؤثر آن زنده‌یاد در جریان تأسیس، همکاری و مدیریت این نهادهای جامعه مدنی ایران بخشی از تاریخ چند دهه معاصر ایران را تشکیل می‌دهد که سوابق آن در حد مقدور در اسناد مکتوب و رایانه‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد.

آنچه در این یادداشت به اختصار به آن می‌پردازم مبانی اندیشه سیاسی شادروان مهندس بازرگان، به طور مشخص درباره آزادی، حاکمیت ملی (دموکراسی) و حقوق و کرامت انسان (حقوق بشر) و پیش از آن نفی استبداد، خودکامگی و اقتدارگرایی است.

درباره مفهوم آزادی از انقلاب مشروطیت تاکنون مخالفان این اندیشه تعریض‌ها و نقدهای فراوانی داشته‌اند. برای پاسخ به مخالفان، بازرگان می‌گوید: «اصلاً معنی و منظور از آزادی در ذهن واضعین و مدافعین اولیه، که به خاطر آن فداکاری‌ها و قربانی‌های فراوان داده و جنگ و جدال کرده‌اند و در آیین ما که طرفدار آن هستیم، آزادی برای هوا و هوس یا طغیان و تعدی نبود. منظور از آزادشدن از اسارت هوس‌بازان و طاغیان و متعدیان است. بیرون‌آوردن مردم از عبودیت و حاکمیت سلاطین به حاکمیت قانون، حال اگر عیبی و ایرادی در آنها باشد به قوانین موضوعه است نه به آزادی» و سپس مبانی ایجابی آن را چنین معرفی می‌کنند: «آن آزادی که نهضت آزادی ایران به نام آن و به خاطر آن تأسیس شده تقلید از مغرب‌زمین نبود بلکه تبعیت از اسلام و قرآن بود... در اعلامیه یا افتتاحیه تأسیس نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ گفته بودیم: «اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیراوست و شرط سپاس ایزدی تحصیل آزادی برای به‌کار بستن آن از طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نائل شویم» و سپس شادروان مهندس بازرگان مطالبات مردم و خود را در این زمینه این‌چنین توصیف می‌کنند: «ما آزادی بیان، اجازه اجتماع و دخالت معقول قانونی در امور کشور را به عنوان حقی الهی و مقدمه‌ای برای انجام وظیفه دینی، از دولت‌ها مطالبه می‌نمائیم و برای پاک‌کردن و پاک‌بودن جامعه است که اصرار داریم آزادی باشد تا هر صاحب‌نظر و هر شاکی و ناراضی و ضعیف، یا مدافعین آنها، بتوانند بدون دغدغه خاطر، حرف خود را بگویند و حق خود را بخواهند». مهندس بازرگان و یاران او در طول چند دهه گذشته بخش عمده‌ای از تلاش و تکاپوی خویش را متوجه استبداد - به هر صورت و به هر نام - کرده‌اند؛ زیرا آزادی‌خواهی و استبدادزدایی را دو روی یک سکه می‌دانند. در غیاب آزادی

چیزی جز استبداد، دیکتاتوری یا اختناق و اسارت و هلاکت نخواهد بود. براین پایه مهندس بازرگان می‌گفت: «گرفتن آزادی از انسان بزرگ‌ترین خیانت به سرنوشت او و اهانت به مقام و حیثیت انسان بوده و آدمیزاد را به حیوانیت و بردگی سوق می‌دهد».

اگرچه مهندس بازرگان و یاران او به استبداد و مظاهر آن توجه بیشتر داشته و مبارزه با آن را در سطح بالا و مقدم بر مبارزه با استعمار یا استیلای خارجی می‌دانند اما همواره استبداد و استیلا را دو دشمن آزادی و حاکمیت ملی می‌دانند زیرا با تأمین آزادی و حاکمیت ملی (دموکراسی) است که شکست آن دو حاصل می‌شود. حافظ و ضامن آزادی چیزی جز خود مردم یا حاکمیت ملی از طریق انتخابات آزاد و سالم و مراقبت مستمر مردم یا انجام فریضه قرآنی امر به معروف و نهی از منکر نمی‌تواند باشد و در غیراین صورت همان‌گونه که مولای متقیان در نهج‌البلاغه فرموده‌اند اشرار بر جامعه مسلط خواهند شد و دعاها مستجاب و خواسته‌ها برآورده نمی‌شود.

براساس این اندیشه آزادی و دموکراسی فرایندی است که مردم باید در آن به تدریج با تقویت نهادهای مدنی از جمله احزاب آن را بیاموزند و رفتار فردی و اجتماعی خود را اصلاح کنند؛ بنابراین دستیابی به آزادی و دموکراسی مستلزم فرایندی است که در آن مردم یاد می‌گیرند. به نظر نگارنده گفتمان غالب در جامعه امروز ما، به‌ویژه پس از تحولات دهه ۸۰ و تجربه دو انتخابات سال‌های ۹۲ و ۹۴، با وجود طیف دیدگاه‌های اجتماعی همین اندیشه سیاسی شادروان مهندس بازرگان یعنی آزادی‌خواهی و استقرار حاکمیت ملی است تا تحقق عدالت و تأمین استقلال کشور با وفاق و همدلی ملی امکان‌پذیر شود. روحش شاد و راهش پررهرو باد.

انتخابات و تقویت گذار به دموکراسی^۱

بازگشت به مردم یا قدرت

سوتیتر: حبیب‌الله پیمان: در نگاه هابزی، سیاست به معنای حضور در حکومت و قدرت است، بنابراین سیاست‌ورزی معطوف به مبارزات انتخاباتی، رقابت صرف برای حضور در قدرت به معنای انتقال به نظم مطلوب با مصوبات و قوانین، و در نهایت اصلاح ساختارها و امکان مشارکت عمومی است.

سوتیتر: حمیدرضا جلالی پور: ابتدا باید بگویم بر اساس شواهد تاریخ معاصر، دموکراسی در ایران با ثبات سیاسی و امنیتی تقویت می‌شود؛ در غیر این صورت دموکراسی بی دموکراسی. آن موضوعی که این ثبات پایه ای را به هم می‌زند ابتدا بی‌ثباتی در وضعیت معیشت قشر وسیعی از مردم است که در زمان آقای احمدی‌نژاد داشت به وضعیت غیرقابل برگشت می‌رسید.

سوتیتر: محمد توسلی: تصور نادرستی که ما روشنفکران داریم این است که فکر می‌کنیم تا امروز باید به آرمان‌های مشروطه دست می‌یافتیم. این تصور نادرستی است. اراده مصلحان دینی برای حل موانع دموکراسی و توسعه در ایران شامل فرهنگ استبدادی و خرافات مذهبی در یک صد سال گذشته تحرک ویژه‌ای را به جامعه ما داده است.

سوتیتر: پیمان: صرف مشارکت در انتخابات و ایجاد فضای انتخاباتی کافی نیست. به تغییرات ساختاری معتقد هستم ولی به تنهایی هیچ‌گاه چنین امری امکان‌پذیر نخواهد بود. مشکل غرب هم همین است. این بار ترامپ و بار دیگر کسی دیگر می‌آید. مگر ترامپ و دیگری به منافع جهانی، حقوق بشر و سازمان ملل تعهد دارند؟

سوتیتر: توسلی: معتقدم دولت‌محوری برای جامعه‌محوری جا باز می‌کند. در سایه بعضی از دولت‌ها هم ان جی اوها، شوراها و شبکه‌های اجتماعی در فضای آنلاین بهتر کار می‌کنند. برای مثال از زمان حضور دولت اعتدال فضای دانشگاه عوض شده و آن را به تکرار سال ۷۹ که در دانشکده ما ۱۵ تشکل وجود داشت، برگردانده است.

سوتیتر: جلالی‌پور: نمی‌توانیم از وضعیت اقتصادی خوب با مردم حرف بزنیم. ما فقط می‌توانیم بگویم که ایران ونزوتلا نشد و سلبی بحث کنیم. اگر روحانی انتخاب نمی‌شد ایران

^۱ میزگردی با حضور حبیب‌الله پیمان، محمد توسلی و حمیدرضا جلالی‌پور - منبع: ماهنامه ایران فردا - بهمن ماه ۱۳۹۵

ونزوئلا می‌شد و حالا یک تورم ۴۰۰ درصدی داشتیم.

سوتیترا: جلالی‌پور: هر آلترناتیوی که به جای روحانی معرفی کنیم به معنای آن است که: شورای نگهبان شما روحانی را رد صلاحیت بکن و ما این کار را نمی‌کنیم.

فروزان آصف نخعی*، محمد محمدی آملی**

اشاره: در ادبیات سیاسی گذار، توجه به توده مردم و نخبگان و وزن آن‌ها در حرکت‌های سیاسی چگونه باید بررسی شود تا برای سیاستمداران و مردم از واقع‌نمایی بیشتری برخوردار باشد؟ برای پاسخ به این سوال مهم با دو مدل تحقیق و بررسی مواجه ایم: مدل نخست که با به کارگیری مدل عقلانی در تحلیل روندهای کوتاه مدت، بر نخبگان سیاسی به عنوان دارندگان نقش عمده در فرآیند دمکراتیک سازی و تضمین کننده نتیجه جنبش تاکید دارد. در این مدل و الگو روند سازش و مصالحه با قدرت به ویژه با استفاده نظام انتخاباتی نقش بسیار مهمی دارد. در این مدل ورود به قدرت از طریق نظام انتخاباتی و حفظ فضاهای سیاسی شرط لازم و کافی بقای اصلاحات و جامعه مدنی تلقی می‌شود که در میزگرد حاضر مهندس توسلی و دکتر جلالی پور پیرو آن هستند و نبرد دو دولت پنهان و آشکار با یکدیگر را تعیین کننده نتیجه انتخابات آتی و آینده ایران به ویژه در خلاء قدرت سیاسی می‌دانند. برعکس مدل نخست دکتر پیمان از مدل دوم که در روندهای سیاسی به حرکت مردم در چارچوب احیای جامعه مدنی از منظر فرهنگی - سیاسی می‌پردازد توجه دارد و دلیل اصلی ناپایداری اصلاحات در مقاطع مختلف از مشروطه به این سو را عدم توجه جدی به حوزه عمومی و آموزش مردم برای ایفای مسئولیت خود در چارچوب تحقق خیر عمومی داند هرچند که به طور همزمان معتقد است در کوتاه مدت به انتخابات آتی باید بذل توجه ویژه کرد. این میزگرد از نظرتان می‌گذرد:

اهمیت بحث انتخابات و چشم‌انداز دمکراسی در ایران از منظر بسیج گروه‌های سیاسی در آستانه انتخابات و آوردن مردم به پای صندوق‌های رأی و رهاسازی آن‌ها تا انتخابات بعدی حائز اهمیت است. سؤال این است که اگر عرصه عمومی مهم‌ترین بخش فعالیت سیاسی گروه‌ها است، چرا گروه‌ها به جامعه مدنی و عرصه عمومی کم بها می‌دهند؟

پیمان تعیین جایگاه انتخابات و نقش آن در دمکراتیزاسیون، به نوع دریافت ما از سیاست برمی‌گردد؛ در نگاه هابزی، سیاست، تلاش و رقابت برای حضور در حوزه حکومت است، اکثر فعالان سیاسی هم بر این باورند که تنها پس از بدست گرفتن قدرت سیاسی و از بالا می‌توان

برنامه توسعه سیاسی و دموکراسی را به اجرا گذاشت. با این راهبرد در بهترین حالت و به شرط این که انتخابات آزاد و سالم برگزار شود، شکلی از دموکراسی نمایندگی از نوع ضعیف و شکننده امکان پذیر می شود. که در آن بهره اکثریت جامعه از دموکراسی به حضور هر چهار سال یکبار در پای صندوق های رأی و ریختن آراء خود به کسانی است که شناخت اندک یا هیچ از گرایش های آنان دارند، منحصر و محدود می شود. با این کار به تمرکز قدرت و تصمیم گیری در دست های گروهی از سیاستمداران مشروعیت می دهند و وظیفه اطاعت از آرا را بر عهده می گیرند. بدین ترتیب اراده عمومی روسو عملاً بلاموضوع می شود و از دموکراسی در معنای حقیقی اش یعنی مشارکت عموم مردم در شور و گفتگو به منظور تدبیر امور عمومی و تعیین سرنوشت خود و کشور جز صورت بی محتوایی باقی نمی ماند. وجود احزاب و مطبوعات هم نمی تواند غیبت مردم را در امر مشارکت سیاسی و شکل دادن به خرد جمعی جبران کند. به علاوه، وجود اختلاف طبقاتی در این جوامع از یک سو مانعی عمده در برابر مشارکت سیاسی و داشتن حق برابر در تعیین سرنوشت آنان محسوب می شود و از سوی دیگر تمرکز قدرت در دست های اقلیت نخبگان سیاسی، معمولاً تمرکز قدرت اقتصادی و تشدید فقر و نابرابری های اجتماعی را در پی دارد. در این وضعیت برای اکثریت فرودست که دغدغه اصلی شان تهیه حداقل نیازها و لوازم بقاست، فرصت و انگیزه ای برای پرداختن به مسائل عمومی و مشارکت سیاسی باقی نمی ماند.

برای تحقق دموکراسی، به مفهومی از سیاست نیاز است که بنابر نظریه آنت، قلب آن به جای حکومت، سپهر عمومی است، جایی که مردم می توانند آزادانه و در شرایط برابر حول مسائل معطوف به خیر عموم به گفتگو بپردازند. و فرهنگ و روابط و مناسبات دموکراتیک را به همه عرصه های حیات اجتماعی اقتصادی و زندگی و کار تسری دهند. دموکراسی در بستر سیاست به مفهوم هابزی، برای همیشه خارج از دسترس مردم و زیست اجتماعی آنها باقی می ماند و مزایای آن تنها میان اقلیتی از نخبگان صاحب قدرت و ثروت دست به دست می شود. در صورتی که دموکراسی به گفته جان دیوئی فیلسوف امریکائی نوعی راه و شیوه زندگی است. و نهادهای و تشکلهای مدنی و صنفی و سیاسی پایگاه آموزش و تمرین و بازتولید فرهنگ و رفتار دموکراتیک به شمار می روند.

ناگفته نماند که برقراری مناسبات دموکراتیک به ویژه در جوامع محروم، بدون تحقق سطح قابل قبولی از عدالت اجتماعی، ممکن نیست. البته نه به روشی که در شوروی سابق با قربانی

کردن آزادی و دموکراسی و از طریق تمرکز مالکیت و مدیریت اقتصادی در دست‌های دولت عمل شد و فرجامش فروپاشی بود، بلکه با شرکت دادن نمایندگان تولیدکنندگان و جامعه مصرف‌کننده در تصمیم‌گیری درباره نحوه تخصیص منابع و نظام تولید، توزیع و سرمایه‌گذاری. عدالت اجتماعی در حقیقت وجه اجتماعی دموکراسی است و ملازم دموکراسی سیاسی است. به همین خاطر پایه‌های آن بر مشارکت و مسئولیت‌پذیری سیاسی، تقویت رشته‌های همدلی و هم‌پاری در میان شهروندان جامعه مبتنی است. و این مهم جز از طریق روابط و تعامل و همکاری‌های دموکراتیک و برابر در نهادهای مدنی مستقل از حکومت حاصل نمی‌شود.

راهبرد شکل‌گیری دموکراسی از پائین و در بستر یک جامعه مدنی نیرومند و دموکراتیک در جامعه به لحاظ قومی و مذهبی متکثر ایران برای پیشگیری تعارضاتی مانند آنچه در منطقه می‌گذرد و تضمین وحدت در عین کثرت حائز اهمیت بیش‌تری است. از خلال همکاری در این نهادها است که وحدت و همبستگی میان گروه‌های مختلف براساس مصلحت و خیرعموم، منافع ملی، ارزش‌های مشترک انسانی و احترام به هویت یکدیگر تقویت می‌شود. تأکید بر این راهبرد به معنای بی‌اعتنائی به انتخابات مجلس نمایندگان نیست، بلکه موفقیت در برگزاری یک انتخابات سالم و آزاد و تشکیل مجلسی از نمایندگان واقعی قشرهای مختلف مردم شرایط تشکیل و توسعه نهادهای دموکراتیک را تسهیل می‌کند و این به نوبه خود به افزایش میزان مشارکت و برگزاری انتخابات سالم کمک می‌کند.

دموکراسی انتخاباتی وجه نهادین را همراه وجه نمادین زمانی حفظ خواهد کرد که با توجه به گذشته و انتخابات‌های پیش‌رو، مقومات روند دمکراتیزاسیون یعنی جامعه مدنی قدرتمند، جامعه سیاسی خودمختار و مستقل، حاکمیت قانون با جهت‌گیری تبعیض‌زدایی، وجود بوروکراسی دولتی در جهت منافع ملی، و جامعه اقتصادی نهادمند بالانس بین دولت و بازار وجود داشته باشد. این محورها از چه وضعیتی در شرایط کنونی ایران برخوردارند؟ و دیگر این که با وجود فقر مفرط، مسئله جامعه ایران دمکراتیزاسیون خواهد بود یا رفاه و حل مسئله عدالت اجتماعی؟ با توجه به محورهایی که عرض کردم، در چند سال اخیر پیشرفت داشته‌ایم یا درجا زده‌ایم؟ و با این اوصاف در نهایت انتخابات ما را به سوی تقویت موازنه قوا به نفع منافع ملی سوق می‌دهد و می‌تواند ماهیت منازعات را به مصالحه و آشتی ملی تبدیل کند، یا روندهای اقتدارگرایانه تقویت خواهد شد؟

توسلی بحث آقای دکتر پیمان درباره اهداف و برنامه‌های احزاب سیاسی در چهار سال بعد از انتخابات بسیار خوب است. ولی بحث حاضر درباره انتخابات پیش رو و اتخاذ سیاست و روشی واقع‌بینانه در راستای تأمین منافع ملی است.

از این رو اگر پیش‌نیاز توسعه را دموکراسی، مشارکت مردم در اداره کشور و تأمین حق تعیین سرنوشت برای مردم می‌دانیم، یکی از ابزارهای دموکراسی انتخابات در راستای دموکراتیزاسیون و توسعه پایدار است. برای تحقق این منظور باید پیشینه و موانع این راهبرد را بررسی کنیم.

دو فراز مهم درباره ریشه تاریخی انتخابات در ایران، یکی مشروطه‌خواهی و دیگری نهضت ملی ایران است. در انقلاب مشروطه دو نگاه شیخ فضل‌الله نوری مدافع حکومت از بالا و منتفی دانستن آزادی، قانون و مجلس بود. در مقابل میرزای نایینی و آخوند خراسانی از مدافعان مشروطیت با تأکید بر آزادی، قانون و پارلمان صف‌آرایی کرده بودند. نایینی و خراسانی تحت تأثیر طبایع‌الاستبداد کواکبی که او نیز تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه بود، متوجه شدند امکان مدیریت جامعه و اداره آن به سبک و سیاق گذشته ممکن نیست.

در دوره نهضت ملی ایران، دکتر مصدق در چارچوب خط مشی ضد‌استبدادی و ضد‌استعماری خود دو محور ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات و قانون شوراها را برای زمینه‌سازی گذار به دموکراسی، در دهه ۳۰ خورشیدی مطرح کرد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نهضت مقاومت ملی با منطق یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم، در انتخابات شرکت می‌کردند. در سال ۳۵ مهندس بازرگان در فضای اختناق و مقاومت، با نوشتن یادداشتی با عنوان حکومت از بالا و حکومت از پایین درباره دلایل عدم پیشرفت ایران، حکومت از بالا را ریشه فرهنگی مدیریت استبدادی در جامعه ذکر کرد و آن را به طور خصوصی در اختیار آقای احمد صدر حاج سید جوادی گذاشت که اخیراً منتشر شده است.

در سال ۳۶ مهندس بازرگان در زندان به دلایل ناتوانی ایرانیان در همکاری با یکدیگر پرداخت و پس از آزادی در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در کرج با ایراد سخنرانی تحت عنوان «احتیاج روز» بر احتیاج روز جامعه مبنی بر تشکیل نهادهای مدنی تأکید کردند. از درون بینش مذکور، نهاد مدنی متاع (مکتب تربیتی اجتماعی عملی) بیرون آمد. تا زمان انقلاب کسی نهاد متاع را نمی‌شناخت. بینش مذکور سبب ایجاد دیگر نهادهای مدنی به عنوان پیش‌نیاز تحول جامعه مثل انجمن‌های اسلامی مهندسين سال ۳۶، پزشکان سال

۳۷، معلمان سال ۳۷ و سپس شرکت انتشار در سال ۳۸ و در سال ۴۰ نهضت آزادی ایران بود. بعد از انقلاب استمرار نگاه شیخ فضل‌الله نوری با بینش فقهی مدیریت از بالا عملاً مانع از تحقق کامل اصل ۵۶ قانون اساسی شد. البته در این باره ما روشنفکران هم با چپ‌روی‌های خودمان یکی از مشکلات اصلی بودیم که ناتوان در پیشبرد اصلاحات گام به گام شدیم. از این رو با وجود موانع سهمگین در دهه ۶۰، هزینه‌های سنگینی پرداخت شد تا گفتمان انتخابات آزاد و سالم برای گذار به دموکراسی پیگیری شود. نطق‌های مهندس بازرگان در مجلس اول در خصوص انتخابات در راستای همین گفتمان است.

رسالت اصلی نهادهای مدنی و احزاب سیاسی آگاهی‌بخشی است و نباید تلاش خود را فقط در فصل انتخابات متمرکز کنند. اما انتخابات فرصتی است که باید از آن برای تقویت فرآیند دموکراسی استفاده شود. این فرایند تدریجی است و در هر مرحله متناسب با شرایط می‌توان اقدام کرد. کنش‌گران سیاسی در انتخابات معمولاً سه استراتژی تحریم، حضور مشروط و حضور و شرکت در رأی دادن را بررسی می‌کنند. در شرایط کنونی حضور و شرکت در انتخابات، اگر چه نامزدهای مطلوبی نیز مطرح نباشند، در راستای منافع ملی و تقویت فرایند دموکراسی است. زیرا در مقطعی رأی مردم به صورت اعتراضی هم می‌تواند نقش مؤثری در این فرایند ایفاء کند. در انتخابات سال ۹۲ و ۹۴ همین خط مشی مورد عمل قرار گرفت و گام مؤثری در این فرایند طی شد. در دوم خرداد سال ۷۶ نیز رأی مردم به آقای خاتمی رأی اعتراضی بود که زمینه تقویت فرآیند دموکراتیزاسیون را در آن مرحله فراهم کرد. اکنون همین شیوه را می‌توان در انتخابات پیش رو مورد بررسی و عمل قرار داد.

جلایی‌پور: بحث انتخابات و چشم‌انداز دموکراسی در ایران از دو دریچه ارزشی، هنجاری و اخلاقی و دیگری از زاویه واقعیت‌های اجتماعی و برداشتن گام‌های لازم برای رفتن به سوی دموکراسی قابل طرح است. من بحث دوم یعنی ادامه بحث آقای مهندس توسلی را دنبال می‌کنم. آقای توسلی به تاریخ معاصر اشاره مهمی کردند تا عده‌ای فکر نکنند در صد سال گذشته مردم خواب بوده‌اند و حالا ناگهان دنبال بحث انتخابات و دموکراسی هستند. به همین دلیل قبول ندارم که مردم ایران در صد سال گذشته درجا زده‌اند، ولی البته به وضعیت ایده‌آل هم نرسیده‌اند. از این زاویه در انتخابات پیش رو باید به موانع توجه کنیم، تا از تهدیدات، فرصت‌هایی به نفع دموکراسی ایجاد کنیم. یادم است برای برگزاری سالگرد مرحوم شریعتی با محدودیت‌های اعمال

شده، خانواده‌اش مجبور شدند در سال ۹۲ قبل از انتخابات در دفتر بنیاد شریعتی مراسمی برگزار کنند که بنده هم به عنوان یکی از سخنرانان دعوت بودم. من بحثم را در پنج دقیقه حول رعایت ادب و آداب نقش سیاست‌ورزی، نقش روشنفکری و نقش دانشگاهی را مطرح کردم. گفتم این نقش‌ها را نباید در برابر هم قرار دهیم بلکه هر که در هر کدام از این نقش‌ها قرار می‌گیرد ادب آن را باید رعایت کند. در همان زمان بحث در محیط دوستان درباره انتخابات این بود که می‌گفتند مردم به دنبال حوادث ۸۸ ناامیدند و در انتخابات شرکت نمی‌کنند و بر کار طولانی مدت فرهنگی تأکید می‌کردند. من در آن سخنرانی گفتم اگر شریعتی الان بود انتخابات این بهار سیاسی ایران را جدی می‌گرفت.

حالا ما داریم به انتخابات سال ۹۶ نزدیک می‌شویم. و ما (چه سیاست‌ورز، چه دانشگاهی و چه روشنفکر) باید انتخابات را جدی بگیریم. در اینجا دو نکته مهم است. نکته اول اینکه ما باید توجه کنیم دمکراسی بدون ثبات ملی در دو حوزه سیاسی و امنیتی تقویت نمی‌شود؛ و برهم زننده این ثبات پایه‌ای، یکی از عللش رشد نابسامانی (مثل رکود و تورم) در معیشت مردم است که در زمان آقای احمدی‌نژاد داشت به وضعیت غیرقابل برگشت می‌رسید که با انتخابات ۹۲ متوقف شد. البته باید مراقب باشیم زیرا از این نظر به ثبات نرسیده‌ایم. تا ۲۰ سال به رشد بالای ۸ درصد نیاز داریم تا ما را از این مرحله عبور دهد.

نکته دوم اینکه عامل دیگر بی‌ثباتی ناشی از ایستادگی بخشی از ارکان حکومت در قالب دولت پنهان است که مجهز به پول، سازماندهی، امکانات عمومی و برخوردار از امنیت است. ظاهراً ثبات برای حیات دولت پنهان خطرآفرین است. در سال ۸۸ به راحتی می‌شد بحران را حل کرد. ولی در ساعت ۱۰:۱۵ دقیقه اعلام شد آقای احمدی‌نژاد ۲۴ میلیون رأی آورده و دیگر کسی نتوانست این وضعیت را اصلاح کند و تا کنون بحث فتنه را که خود موجب بی‌ثباتی است ادامه داده‌اند.

این دولت پنهان که حالا دارای تئوری، سازمان و تئوری قالب‌ریزی برای تحولات آینده جامعه است در زمان خاتمی و اصلاحات فاقد چنین انسجامی بود. به همین دلیل می‌بینید در حاکمیت یکی برجام را پیش می‌برد و دیگری از سفارت عربستان که آتش می‌گیرد دفاع می‌کند. کاری که اگر مردم عادی و غیرمتصل می‌کردند به عنوان برانداز طبق قوانین موجود همه را باید محکوم می‌کردند. بنابر این باید در انتخابات به گونه‌ای عمل کنیم تا دولت پنهان مانند دوره

احمدی‌نژاد امکان پیش‌روی پیدا نکند.

از دیگر موانع تقویت دموکراسی عدم توازن قوا میان نخبگان بالا در حاکمیت است. نخبه‌های متصل به دولت پنهان، با برخورداری از حاشیه امن و قدرت، در کار دولت روحانی اخلاص می‌کنند. در ۸۸ مردم با حرکت غافلگیرانه خود طرح آن‌ها را خنثی کردند. نکته دیگر اینکه دامن زدن به تضاد جامعه‌محوری و یا دولت‌محوری را مانع فرآیند دموکراتیزاسیون می‌دانم. خلاف این دیدگاه جامعه‌محور که دولت‌محوری را درجا زدن می‌داند، معتقدم دولت‌محوری برای جامعه‌محوری جا باز می‌کند. در سایه بعضی از دولت‌ها هم ان جی اوها، شوراهای و شبکه‌های اجتماعی در فضای آنلاین بهتر کار می‌کنند.

برای مثال از زمان حضور دولت اعتدال فضای دانشگاه عوض شده و آن را به تکرار سال ۷۹ که در دانشکده ما ۱۵ تشکل وجود داشت، برگردانده است. در زمان آقای احمدی‌نژاد یک تشکل جدی هم امکان کار نداشت. لذا دولتی که به ارزش‌های دموکراتیک نزدیک است، منجر به تقویت جامعه‌محوری می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد ۴۰ میلیون از جمعیت ۸۰ میلیونی ایران، با ورود به صحنه عمومی بالغ شده و از این تعداد، کم‌تر از یک درصد در تشکل‌های رسمی سیاسی و کم‌تر از ۴ درصد در ان جی اوها و تشکل‌های مدنی رفت و آمد دارند. یعنی درصد سازمان‌یافتگی جامعه مثل بقیه جوامع پایین است. ولی به لحاظ محتوایی متغیرهای دیگری از جمله حضور «افراد»، حلقه‌ها، محافل اجتماعی، خانواده‌ها و شبکه‌های اجتماعی هنگام انتخابات واقعی بوده، عقلانی و پخته عمل می‌کنند. من نام این افراد را، افراد نهادی‌شده نامگذاری می‌کنم که مانند یک عضو ۲۰ ساله یک حزب دارای تجربه و دانش هستند.

این یکی از همان محوری‌هایی است که من عرض کردم، نیروهایی که در جامعه سیاسی خودمختار معنا می‌یابند؟

جلایی‌پور: بله. ما در جامعه، افراد با رشد فردیت مثبت داریم. ببینید در انتخابات که این جمعیت مورد خطاب نخبگان سیاسی قرار می‌گیرند. که خود تقویت نوعی «مردم‌گرایی» است نه مردم‌انگیزی. اعلام برنامه اصلاح قانون انتخابات و اصل شوراهای از سوی مصدق هم مردم‌گرایی بود نه مردم‌انگیزی و پوپولیسم؛ زیرا در جهت احیای تکثر سیاسی بوده است. پوپولیست‌ها همچون ترامپ و احمدی‌نژاد مردم را ذره‌وار و احساسی می‌خواهند و برای جذب مردم راه‌حل‌ها را به طور مصنوعی ساده می‌کنند. ولی مردم‌گراها مردم را عاقل می‌خواهند. به همین دلیل

تندروها از شکل‌گیری جنبش‌های مردمی دموکراتیک موقت در آستانه انتخابات هراس دارند و می‌خواهند انتخابات ریاست جمهوری را بردارند.

در پاسخ به سؤال مهم شما درباره اولویت عدالت اجتماعی یا دموکراسی تأکید می‌کنم نباید دچار مردم‌انگیزی شویم. درباره همین موضوع گورخوابی مردم‌انگیزی و پوپولیسم رخ داد. زیرا ما حداقل دو میلیون نفر فقیر مضطر و خشن و ده میلیون نفر حاشیه‌نشین و آسیب‌دیده داریم. در حالی که واکنش اصلاح‌طلبانه به این جمعیت در چارچوب برنامه مبتنی بر عدالت اجتماعی باید صورت بگیرد. زبان عدالت اجتماعی در ایران ضعیف شده و باید در انتخابات با آن زبان صحبت کنیم. باید از روحانی دفاع کنیم و بگوییم ۳۰ درصد منابع عمومی که برای بخش آسیب‌دیده دارد هزینه می‌شود، چرا به بهبودی اوضاع نمی‌انجامد؟ پس ناکارآمدی‌هایی وجود دارد که باید حل شود. در سال ۸۴ دلیل شکست آقای هاشمی در دور دوم، همان ده میلیون نفر حاشیه‌نشینی بود که باید مخاطب قرار می‌گرفت.

بینید بسیاری از فسادها از جمله رانت خواری‌ها و فقر ناشی از آنها، از ساخت قدرت و عملکرد دولت پنهان ناشی می‌شود. ظاهراً اصلاح‌طلبی هم تا آن جا پذیرفته می‌شود که به ساخت قدرت آسیبی نزنند. در این باره استراتژی اصلاح‌طلبان حضور در عرصه‌هایی از قدرت است تا فساد قابل تحمل شود یا استراتژی‌اش مربوط به تحول در ساخت قدرت است؟ همان‌طور که فرمودید انتخابات بهار سیاسی است، و در ایران با انواع بهار سیاسی در قالب جنبش‌ها در هر ۱۰ الی ۲۰ سال مواجه‌ایم.

اما سؤال این است که چرا این بهارهای سیاسی به تابستانی با برداشت محصولی مناسب منتهی نمی‌شود. این‌ها به استراتژی ما مرتبط است یا این خاک اساساً لم یزرع است؟

جلایی‌پور: بینید مهم‌ترین مسئله این است که اگر فساد در ایران سیستماتیک است، نیازمند اقدامات ساختاری و سیستماتیک است. پس باید به این سو حرکت کنیم تا زمینه لازم فراهم شود. ولی در شرایط کنونی طرف مقابل دوست دارد آقای روحانی رأی نیاورد. ثانیاً اگر هم رأی آورد مانند یک گنجشک خیس با ۱۵ میلیون رأی و در نهایت تحت کنترل عوامل تندرو باشد. و برای تحقق چنین موضوعی دولت پنهان که دست‌شان به دو سوم ثروت کشور می‌رسد، بیکار نمی‌نشینند. آنان نگرانند و می‌خواهند در روز تصمیم برای جانشینی دست بالا را داشته باشند. به دنبال آن هستند که نظام ریاستی را به نظام پارلمانی تبدیل کنند و انتخابات ملی جمع شود.

مایلند دائم کشور در یک موقعیت اضطراری باشد تا بتوانند تصمیم خودشان را عملی کنند. ولی اگر یک رأی قوی پشت سر روحانی باشد، زمینه برای تقویت میانه‌روی و کمی پیشروی به سوی تعادل فراهم می‌شود.

بحث من این است که براساس مورد توجه قراردادن واقعیت‌ها، بالاخره در ۹۲ آقای روحانی انتخاب شد. اگر پیش‌بینی می‌کردند ایشان رأی می‌آورد، رد صلاحیت‌اش می‌کردند. ولی مردم به ویژه جوانان دولت پنهان را غافلگیر و تاکتیک‌ها و استراتژی بازی یعنی ائتلاف را به آقای روحانی و عارف القاء کردند. ائتلاف نتیجه‌اش حتی به یک بحث ساختاری یعنی برجام منتهی شد. حال اگر دوره بعد آقای روحانی رأی بیش‌تری بیاورد زمینه لازم برای کار روی برجام ملی فراهم می‌شود.

حرف اصلی من این است که در چهار سال آینده یک رئیس جمهوری عاقل و توسعه‌گرا در قدرت باشد تا مشکلات کشور بهتر در مسیر بهبود قرار گیرد. از این نظر حرکت هشت ساله دولت آقای احمدی‌نژاد ضد توسعه و فاجعه بود. به همین دلیل ۸۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌های نفت افاقه نکرد. و بالاخره دمکراسی وقتی در ایران پا می‌گیرد که رأی آورنده بدانند از چه کسانی رأی گرفته است. همان چیزی که در ۹۲ هم اتفاق افتاد. درست است که ادعایی نداریم و برای آقای روحانی شرط نمی‌گذاریم. ولی ایشان و رئیس جمهوری‌های بعدی باید بدانند که چه کسانی از ایشان حمایت کرده‌اند.

آقای دکتر جلالی پور در بخشی از سخنان خود طرح تضاد میان جامعه‌محوری و دولت‌محوری را مخالف مصالح کنونی فرآیند دمکراسی‌سازی دانستند، و تلویحاً آن را امری ثانوی برشمردند، و بیش‌تر بر تضاد دولت پنهان و آشکار در شرایط کنونی تأکید کردند، از نظر جناب‌عالی این تضاد چگونه سامان می‌یابد؟ همچنین برای تقویت پشتوانه رأی ۹۲ در ۹۶ و عبور مسالمت‌آمیز از مرحله خلاء جانشینی آینده، تا چه اندازه طرح موضوعات مقطعی انتخاباتی و یا طرح بحث‌های درازمدت می‌تواند مفید به فایده باشد؟

پیمان: ابتدا توجه بفرمائید که راهبرد دولت‌محوری در امر توسعه سیاسی و دموکراسی خواهی هر بار با شکست و بن‌بست روبه‌رو شده است در حالی که در تنها تجربه نسبتاً موفق یعنی جنبش مشروطیت، پیروزی‌های عمده تاریخی مثل پذیرش حکومت قانون، تأسیس نهادهای قانون اساسی، تفکیک قوا، انتخابات و دولت ملی همه مرهون راهبرد جامعه‌محوری است. افول و

شکست جنبش از زمانی آغاز شد که از نهادهای اجتماعی خلع ید کردند و ابتکار عمل یکسره بدست دولت‌ها سپرده شد. چرا دستاوردهای مثبت دولت ملی دکتر مصدق در زمینه توسعه سیاسی، انقلاب اسلامی ۵۷ و دوره هشت ساله دولت اصلاحات پایدار نماندند و متعاقب آن شکست در انتخابات شوراها و ۸۴ ریاست جمهوری را تجربه کردند و قدرت را به دولتی پوپولیستی تحویل دادند. و حال آن که اگر نگاهی جامعه‌محور می‌داشتند و فارغ از درگیری‌های سیاسی به ایجاد و توسعه نهادهای مستقل و ناوابسته مدنی یاری می‌رساندند، قطعاً نتیجه متفاوت می‌بود و هشت سال تخریب فاجعه‌بار همه منابع مادی و انسانی و اخلاقی و سرزمینی کشور را به چند قدمی برهوت نزدیک نمی‌کرد.

اهمیت نقش و جایگاه دولت و انتخابات و مشارکت هر چه گسترده‌تر مردم را انکار نمی‌کنم و مخالف شرکت در انتخابات نیستم، به عکس وجود و کارکردش را برای تسهیل تشکیل و رشد تشکلهای و نهادهای مدنی و صنفی دموکراتیک و شوراها مهم ارزیابی می‌کنم. سؤال این است که اشتغال کامل به سیاستی که حکومت، و نه جامعه و سپهر عمومی، در قلب آن قرار دارد و در رقابت برای قبضه کردن قدرت سیاسی خلاصه می‌شود تا چه اندازه به توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی پایدار کمک کرده و به نهادینه شدن فرهنگ و رفتار و روابط دموکراتیک، صلح‌آمیز و عادلانه در جامعه یاری رسانده است؟ اتکاء صرف به این راهبرد حتی اجازه نداد طی آن هشت سال کنش‌گران احزاب اصلاح‌طلب به یک انسجام راهبردی برسند و هماهنگ عمل کنند و از افراط و تفریط بپرهیزند. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که در شرائط سیاسی و اجتماعی ما قبل دموکراسی، رقابت ستیزه‌جویانه بر سر تسلط بر ارکان حکومت خواه‌ناخواه به حاکم شدن مشی غلبه و زور می‌انجامد و طرف قوی‌تر به لحاظ عده و عده قدرت را قبضه و رقبا را حذف می‌کند. در آن هشت سال که اصلاح‌طلبان در دو قوه مجریه و مقننه موضع برتر داشتند و از حمایت گسترده مردم برخوردار بودند، پیروی از مشی تعامل و گفتگوی انتقادی با همه طرف‌ها و جلب همکاری پیرامون مسائل مشترک، هراس از دست دادن قدرت و موقعیت را در طرف‌های مقابل از بین می‌برد، از شدت تنش‌ها می‌کاست و جو مناسب‌تری برای تحکیم پایه‌های دموکراسی در درون جامعه پدید می‌آید. در یکی دو سال اول بعد از انقلاب، به جز جنبش مسلمانان مبارز و معدودی شخصیت‌ها و فعالان مستقل که نیروی خود را خارج از حوزه قدرت و نزاع بر سر آن، روی گفتگوی انتقادی در سپهر عمومی و تعامل با دیگر نیروهای مردمی در امر تشکیل شوراها و

تشکل‌های صنفی و کمک به اجرای طرح‌های سازندگی متمرکز کردند، اکثر گروه‌هایی که پیش از آن علیه رژیم سابق به رغم اختلافات فکری و ایدئولوژیک متحد و همراه بودند، بی‌درنگ و اغلب با رویکردی انحصارطلبانه درگیر نزاع خصمانه بر سر قدرت شدند. در حالی که هر یک خود را اصلح برای رهبری کشور و نوک پیکان تکامل می‌شمرد و حذف مخالفان خود را در دستور کار قرار می‌داد. در نتیجه آن فرصت‌طلبانی برای پی‌ریزی جامعه‌ای دموکراتیک، عادلانه و رو به توسعه، مانند موارد گذشته از دست رفت. در سال‌های بعد، فرایند اتلاف سرمایه‌های مادی، انسانی و معنوی بر اقدامات سازنده پیشی گرفتند و هیچ‌یک از طرف‌های درگیر، حاکم و محکوم، از آسیب‌های مادی و معنوی آن آشوب‌ها مصون نماندند. دست کم دو دهه باید می‌گذشت تا رنج و سختی بسیاری از مردم به ویژه نسل‌های جوان‌تر را به این نتیجه برساند که باید سیاست به معنای ستیز بر سر کسب قدرت را رها کرده، سپهر عمومی و جامعه مدنی را قلمرو سیاست‌ورزی حقیقی، تعامل و گفتگوی انتقادی، فعالیت در زمینه تولید ارزش‌های مادی و فرهنگی و معنوی و ارائه خدمات عام‌المنفعه قرار دهند. در نتیجه حرکتی در جهت رویگردانی از سیاست معطوف به قدرت به سوی سیاست رهائی‌بخش و اصیل در متن جامعه آغاز شد و رو به گسترش نهاد که در صورت تداوم و درگیر نشدن در مبارزه قدرت و هژمونی‌طلبی‌های ایدئولوژیک و فرقه‌گرایی‌های قومی و مسلکی و مذهبی، تحکیم همبستگی‌های انسانی و برابری‌طلبانه دموکراتیک را در پی خواهد داشت.

عامل عمده فراگیر شدن فساد، اعتیاد، جرم و قانون‌شکنی و فعالیت‌های مخرب درآمدزا در بدنه جامعه، بی‌ثباتی و ناامنی شدید ناشی از فقر و بی‌عدالتی و محرومیت‌های گسترده اجتماعی اقتصادی و سیاسی است که بر زندگی مادی و معنوی مردم سایه افکنده است. کوشش‌هایی که در گذشته و حال از ناحیه حکومت‌ها برای مبارزه با فساد صورت گرفته و می‌گیرد همه بی‌نتیجه بوده‌اند. نمی‌توان در انتظار اقدامات مشابهی از جانب حکومت‌ها دست روی گذاشت و شاهد روند روبه رشد خطری بود که حیات اخلاقی و معنوی جامعه را به شدت تهدید می‌کند. و حال آنکه یک جامعه مدنی مستقل، متشکل، خودسامانده و نیرومند، باامنیتی که از طریق همبستگی و همکاری بر محور ارزش‌های مشترک انسانی، خیر عموم و مصالح ملی به اعضای خود می‌دهد، آنها را در برابر آلودگی به فساد و فعالیت‌های مخرب و تجاوز به حقوق دیگر شهروندان واکسینه می‌کند و در مبارزه با فساد، رفع بی‌عدالتی و کاهش نابرابری‌ها و بازاری از

تخریب منابع طبیعی، ثروت‌های ملی، میراث فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی عام انسانی بسیج و متحد می‌کند.

برای تحقق این هدف، باید عموم شهروندان را متقاعد ساخت که مانند آنچه جان راولز در تبیین نظریه‌اش درباره عدالت به مثابه انصاف انجام داد، مسئولیت دولت را در برقراری امنیت اقتصادی و عدالت اجتماعی موقتاً در پرده غیب قرار دهند و هر آنچه برای مراقبت از سلامت محیط زیست، و خودداری از اعمال تبعیض و تجاوز به حقوق عمومی و ایجاد امنیت متقابل لازم است و در منطقه فراغ میان حکومت و جامعه مدنی قرار می‌گیرد، خود برعهده گیرند. با توجه به محدودیت‌هایی که از قبل نظارت استصوابی در برابر معرفی نامزدهای مستقل وجود دارد و فشاری که از ناحیه ارکان حکومتی بر دولت‌های اصلاح‌طلب وارد می‌شود، امید بستن به تغییر دموکراتیک از بالا دور از واقع‌بینی است. از این رو، لازم است ضمن توجه جدی به امر انتخابات، ایجاد و تقویت هرچه بیش‌تر نهادهای مدنی به عنوان بستر فرایند دموکراتیزاسیون در متن جامعه در اولویت کار فعالان مدنی قرار گیرد. به طورمثال وجود یک تشکل مدنی صنفی مستقل و فراگیر از جامعه مهندسين عمران و شهرسازی قادر است با خودداری از تأیید طرح‌های ساختمانی و توسعه شهری مغایر با موازین علمی و فرهنگی و معیارهای یک شهر سالم و توسعه پایدار، به سهم خود مانع از ادامه آسیب‌های جبران‌ناپذیری شود که در اثر سودجویی لجام‌گسیخته عده‌ای پول‌پرست، سیاست‌های مخرب کنونی مدیریت شهری منجر به فروش تراکم (= قانون)، تغییر غیرقانونی کاربری و تصرف و واگذاری غیرقانونی اراضی ملی شده است.

آقای مهندس فرض کنید که شش سال به انتخابات مانده است. چگونه عمل خواهید کرد؟ با توجه به این موضوع که بعد از انتخابات ۹۲ به این سو هم، کارهای زیربنایی در حوزه عمومی صورت نگرفته است؟

توسلی: بحث‌های مفیدی از زوایای مختلف مطرح شد و ضرورت پرداختن به توسعه همکاری‌های جمعی و تقویت نهادهای مدنی مورد تأکید قرار گرفت که مجموعه این تلاش‌های ضروری البته پیش‌نیاز و راه‌کار تقویت فرایند دموکراسی است. اما واقعیت این است که آزادی و دموکراسی یادگرفتنی و تدریجی است و یک شبه محقق نمی‌شود. به تدریج که این فرایند طی می‌شود ساختار حاکمیت به لحاظ حقیقی و حقوقی نیز اصلاح خواهد شد و زمینه برای توسعه همه جانبه و متوازن کشور فراهم می‌شود.

واقعیت این است که فرصت زیادی تا انتخابات باقی نمانده و ما باید ببینیم در این شرایط وظیفه ما چیست؟ تصور عمومی این است که ما تا امروز باید به آرمان‌های مشروطه دست می‌یافتیم. در حالی که این گونه اصلاحات در تاریخ اروپا یک فرآیند چند صد ساله را طی کرده تا به شرایط کنونی رسیده و این انتظار زیادی است که ما از خود داریم؛ به همین دلیل است که احساس می‌کنیم درجا می‌زنیم. در ساختار قدرت کنونی موانعی وجود دارد که دارای ریشه تاریخی است و دست من و شما هم نیست. امروز هم جمعی از حاکمان باور مرحوم مهدوی کنی را دارند که در همان ابتدای انقلاب در جلسه خصوصی که با ایشان داشتیم به صراحت می‌گفتند که در اسلام آزادی و دموکراسی نداریم. در حالی که آن مرحوم بسیار پاک و صادق بودند.

این درست است که دموکراسی یادگرفته‌ای است و اگر من و شما رفتار دموکراتیک در منزل و محیط کارمان نداشته باشیم نمی‌توانیم انتظار جامعه دموکراتیک داشته باشیم و این فرآیند یادگیری تدریجی و زمان‌بر است؛ ولی هدف از بحث حاضر درباره انتخابات آینده این است که بگوییم در این مرحله از فرآیند و در چند ماه باقی مانده، کدام روش می‌تواند به پیروزی کاندیداهای نیروهای متعادل، توسعه‌خواه و دمکرات منتهی شود. جایگاه ما کجا است و چگونه می‌توانیم تأثیرگذار باشیم؟

در حوزه انتخابات ریاست جمهوری پیشنهاد مشخص تمرکز روی نامزدی دکتر روحانی است تا در دوره بعد بتوانند با زمینه‌هایی که فراهم شده و تقویت ظرفیت همکاران، به تعهدات خود در قبال مردم عمل کنند. بدیهی است گروه‌های مقابل که امکانات زیادی در اختیار دارند، با این روند موافق نیستند و تلاش می‌کنند آقای روحانی خود قدم به میدان انتخابات نگذارد.

اما در کنار انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات شوراها را هم در پیش رو داریم که اهمیت آن برای تقویت زیرساخت‌های دموکراسی کمتر نیست. بعد از انقلاب از همان اسفند ۵۷ در مدیریت شهرداری تهران مطالعات گسترده‌ای برای تهیه قانون شوراها و زمینه‌سازی ساختاری برای انجام انتخابات شوراها انجام شد تا اداره شهر به صورت مدیریت واحد شهری در اختیار مردم شهر قرار گیرد و به جای شورای شهرداری، شورای شهر بر همه خدمات مورد نیاز شهروندان؛ سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و نظارت داشته باشند. اگر چه آنچه در این چهار دوره انجام شده است با اهداف اولیه و با اصول شوراها در قانون اساسی فاصله زیادی دارد؛ اما با این وجود فرآیند طی شده در شوراها را به طور کلی می‌توانیم مثبت ارزیابی کنیم. زیرا نواقص قانونی و مدیریتی

شوراهای شهر در عمل برجسته شده و اعضای شوراهای شهر متوجه شده‌اند بیش تر نقش ماشین امضا برای مدیران اقتدارگرای شهری دارند و نمی‌توانند به عنوان نمایندگان مردم به وظائف محوله عمل کنند. بنابراین در این مرحله می‌توان درباره اهمیت شورای شهر، جایگاه، وظایف و رسالت آن، قانون موجود شوراهای و مشکلات آن، و این که در چارچوب قانون موجود شوراهای، بهترین گزینه‌ها برای نمایندگی شهروندان چه نیروهایی و با چه مشخصه‌هایی باید باشند، اطلاع‌رسانی شود.

بررسی تجربه شوراهای در سایر کشورها بسیار مفید است. شورای شهر لندن سابقه ۲۰۰ ساله دارد. در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه چون ترکیه، آلمان و آمریکا شهرها زیر نظر شوراهای اداره می‌شوند و مردم می‌توانند بر عملکرد مدیران شهری و گردش مالی خودشان نظارت و کنترل کنند. هر چند شوراهای ما تا شرایط مطلوب فاصله طولانی دارند، ولی این فرآیند باید طی شود. بنابراین مسئله اصلی ما در این مقطع از انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای شهر، این است که به عنوان کنشگر سیاسی کوشش کنیم به تقویت این فرآیند کمک کنیم.

جلایی‌پور: درباره نکته آقای دکتر پیمان مبنی بر این که به دموکراسی پایدار نرسیده‌ایم و درست هم هست، من به لحاظ تحلیلی و مفهومی در مورد چگونگی ارزیابی این موضوع با ایشان یک مقدار فاصله دارم. توکویل در قرن نوزدهم مسئله‌اش این بود که چرا دموکراسی در آمریکا که از ما فرانسوی‌ها یاد گرفتند، ادامه یافت، و ما در فرانسه به استبداد رسیدیم؟ این سؤال بزرگ منجر به تدوین کتاب دموکراسی در آمریکا شد و به پاسخ چرایی شکل‌گیری استبداد اکثریت در فرانسه و شکل‌گیری دموکراسی آزادمنش در آمریکا دست یافت تا جایی که ریمون آرون می‌گوید دل توکویل برای دموکراسی آمریکا می‌تپد. حالا ببینید بعد از ۲۰۰ سال در آمریکا، یک شخص مناقشه‌انگیز و مردم‌انگیز در آمریکا به قدرت می‌رسد. آمریکایی‌ها، کلینتون را درباره خطایی که در مورد مونیخ مرتکب شده بود، بدون محاکمه رها نکردند. دو ماه کشور تعطیل شده بود. ولی در همین جامعه، ۶۰ میلیون نفر سفیدپوست آن هم در بخش‌های قدیمی و ریشه‌دار آمریکا به این ترامپ هوچی که دائم دروغ می‌گفت، رأی داده‌اند. من به دو تا از نطق‌هایش که درباره خانم‌ها سخنان زشتی می‌گفت گوش کردم، و بعد به دروغ گفت که من این‌ها را نگفتم. جامعه‌ای که به دروغ کلینتون این همه حساس بود، به دروغ‌ها و مردم‌فریبی‌ها ترامپ دیگر حساس نبود. بنابراین یک تحلیل جدید از جامعه مدرن آن است که جامعه مدرن، واجد مجموعه خوبی‌ها نیست،

دمکراسی همین است و از میان آن ترامپ هم بیرون می‌آید. بنابراین مردم باید بدانند که اگر ایفای مسئولیت نکنند گرفتار فردی مثل ترامپ می‌شوند.

از زاویه‌ای دیگر باید بگوییم دمکراسی حداقل سه مرحله دارد؛ تمهید، گذار، تحکیم. جامعه امریکا که وارد مرحله تحکیم شده، این وضعیت را دارد چه رسد به ما که بیست سال است که در عبور از مرحله گذار به مرحله تحکیم با موانع زیادی از جمله نظارت استصوابی مواجه‌ایم. این نکته نخست.

نکته دوم، در مدرنیته نهادها باید تفکیک و حوزه عمومی از حوزه خصوصی باید جدا باشد. ما در جریان مدرنیته قرار گرفته‌ایم. این به معنای غربی‌شدن نیست، ولی یک نیروی اقلیت اما مسلح و مسلط قوی تحت نام بنیادگرایی مذهبی، قومی، سیاسی و ملی داریم که جلوی این حرکت ایستاده است. جامعه سیاسی ما هم به دلیل تجربه انقلاب و جنگ کاملاً متقاعد شده برای تغییر به هر روشی نباید متوسل شد که خود علامت عقلانیت است. البته در بخش حقوقی دستاوردها متحقق و هنوز مطالبات مردم تبدیل به قانون نشده و یک روحانی می‌تواند در مشهد اعلام خودمختاری بکند. ولی این به معنای درجا زدن نیست. در عین آنکه معتقدم این بنیادگرایی نسبت به بنیادگرایی قدرتمند مصر (که ۶۰ سال دارای یک حکومت سکولار بوده) بسیار عاقلانه‌تر رفتار می‌کند. به نظر من بنیادگرایی ما خیلی درمان شده است. شما مصاحبه آقای عبدالنبی رئیس مؤتلفه را مشاهده بفرمایید. ایشان اعلام کرده کاندیدای‌شان آقای میرسلیم است. به همه گروه‌های سیاسی احترام می‌گذارند و همه آن‌ها می‌توانند کاندیدا داشته باشند. هرکسی که مثل آن‌ها اصولگرا نیست اعتقاد نداریم که حق سیاسی ندارند. بنابراین علائم خوبی داریم مشاهده می‌کنیم. این‌ها همین کسانی بودند که می‌گفتند حکومت اسلامی خوب است نه جمهوری اسلامی.

در جامعه‌ای که عدم امنیت معیشتی وجود دارد دمکراسی بهترین نردبان برای ظهور پوپولیزم است، و این است که ظهور احمدی‌نژاد و ترامپ را توضیح می‌دهد. با توجه به این که عدم امنیت معیشتی در ایران بسیار جدی است آیا شما دور از دسترس نمی‌بینید که ما ناگهان با پدیده ترامپ و یا احمدی‌نژاد در این انتخابات روبه‌رو بشویم؟

جلایی‌پور: در این تردیدی نیست که نمی‌توانیم از وضعیت اقتصادی خوب با مردم حرف بزنیم. ما فقط می‌توانیم بگوییم که ایران ونزوئلا نشد و سلبی می‌توانیم بحث کنیم. اگر روحانی

انتخاب نمی‌شد ایران ونزوئلا می‌شد و حالا یک تورم ۴۰۰ درصدی داشتیم. توسلی: در انتخابات آینده ما با خطری مواجه هستیم. این احتمال وجود دارد که یک‌بار دیگر احمدی‌نژاد دیگری کاندیدا شود و در مناظره‌ها موضوعاتی از قبیل بحران معیشتی مردم، حقوق‌های نجومی و گورخواب‌ها را برجسته و عواطف مردم را تحریک کند و برای ۸ سال بر جامعه ما مسلط شود و در نتیجه بار دیگر فرآیند گذار به دموکراسی دچار وقفه شود. برای پیشگیری از چنین احتمالی همه کسانی که به گفتمان اصلاحات متعهدند، باید اختلافات تحلیلی خود را کنار بگذارند و حول محور منافع ملی همان‌طور که آقای دکتر پیمان اشاره کردند، با هم‌اندیشی و تبادل نظر کوشش کنند صدای واحدی در جامعه طنین‌انداز شود.

من این نظر دکتر جلالی‌پور را قبول دارم که بدنه جامعه از روشنفکران ما هوشمندی بیشتری را انتظار دارند زیرا در عمل از ما جلوتر هستند. در ۹۲ سیستم ارتباطی با بدنه جامعه نداشتیم ولی خود جامعه تشخیص داد باید آن‌گونه عمل کند و ما به عنوان گروه‌های سیاسی که دارای تجربه هستیم، در آستانه انتخابات، باید هم‌فکری و هم‌اندیشی فی‌مابین را تقویت بکنیم. من در همین جا می‌خواهم درخواست بکنم که اصلاح‌طلبان در شورای سیاست‌گذاری و شورای احزاب اصلاح‌طلب؛ خودی و غیرخودی را کنار بگذارند. کوشش کنند دایره مشارکت را وسیع‌تر کنند، و اگر ملاحظات خاصی وجود دارد، با سعه صدر بیشتری عمل شود. برخی هم مطرح می‌کنند که اگر گروه‌های دیگر بیابند هزینه‌های ما افزایش می‌یابد، در حالی که من فکر نمی‌کنم این مسئله زیاد تأثیرگذار باشد. این دست از تفکرات می‌تواند به حرکت‌های جمعی آسیب برساند. مهم آن است که مجموعه را یکپارچه‌تر به پیش ببریم. هر چند کارهای انجام شده در شورای هماهنگی و شورای سیاست‌گذاری احزاب، بیانگر توسعه یافتگی در کارهای جمعی است، ولی توصیه می‌شود همکاری جمعی توسعه پیدا کند.

پیمان: متوجه نشدم آقای دکتر جلالی‌پور به کدام بخش از صحبت من ایراد داشتند؟

جلالی‌پور: شما فرمودید چرا از مشروطه هنوز عقب‌تر هستیم

پیمان: نگفتم به طور عام، بلکه مشخص کردم که از چه جهت عقب‌تر هستیم

جلالی‌پور: شما فرمودید چرا کارها پایداری ندارد

پیمان: درست است، هنوز هم بر این باورم که بی‌ثباتی و ناامنی‌های فلج‌کننده و نه بی‌قراری و کمبودها و تهدیدهای اجتناب‌ناپذیر که محرک پیشرفت و نوآوری هستند، از ویژگی‌های پایدار

جامعه ایران در طول تاریخ بوده و هست. عاملی که در اثر آن دستاوردهای تمدنی و فرهنگی دوره‌های استقرار و آرامش متناوباً بر باد رفته است. می‌دانیم که حکومت قوانین مصوب نمایندگان منتخب همه قشرها و گروه‌های جامعه، بزرگترین دستاورد تاریخی و دوران‌ساز جنبش مشروطه‌خواهی ملت ایران است. چند سال از این بیش از یک صد سالی که از مشروطه می‌گذرد، حاکمیت قانون به‌طور واقعی و نه نمادین، برقرار بوده است؟ بدیهی است که جامعه ما در وضعیت عصر مشروطه متوقف نمانده است و نمی‌توانست بماند. بحث بر سر عواملی است که اجازه نمی‌دهند نهادهای مدنی و اجتماعی مستقل و دموکراتیک مشابه انجمن‌های عصر مشروطه که پایه‌های مردم‌نهاد حاکمیت ملی، دموکراسی و حکومت قانون‌اند تشکیل، تثبیت و توسعه یابند. همان‌ها که موجب شدند بلافاصله بعد از پیروزی جنبش مشروطه، فعالیت انجمن‌ها و تعامل و گفتگوی انتقادی بین نیروهای اجتماعی و سیاسی در سپهر عمومی تعطیل شود و رقابت سیاسی و هژمونی‌طلبی بین سیاست‌مداران و سیاست‌بازان حرفه‌ای و احزاب حامل نمادهای ایدئولوژیک وارداتی در حوزه حکومت، سد راه تثبیت آزادی‌ها و حاکمیت ملی و برقراری امنیت و ثبات سیاسی شدند.

آقای دکتر جلالی‌پور بحث حرکت جامعه ایرانی به سوی مدرنیته را مطرح کردند. بله ما گریزی از تجدد و نوزایش علمی و فرهنگی نداریم و اروپائی‌ها در این زمینه فرسنگ‌ها از ما جلوترند. ولی نباید چشم‌هایمان را به روی نقاط ضعف مدرنیته غربی که اتفاقاً مورد نقد اندیشمندان آنها نیز قرار گرفته است ببندیم. در غرب هم الگوی واحدی از دموکراسی و توسعه سیاسی وجود ندارد؛ در کنار دموکراسی نولیبرال امریکائی، سوسیال دموکراسی اروپای شمالی و سوئد هم وجود دارد. چرا از بطن دموکراسی امریکائی مورد ستایش توکوویل شخصیتی فاشیست‌مآب و نولیبرال مثل ترامپ رأی می‌آورد و همتای فرانسوی وی لوپن موفق نمی‌شود. آیا جز این است که در فرانسه نهادهای مدنی و صنفی مستقل و قوی و احزاب و گرایش‌های فکری و سیاسی متنوع و متضاد حضور فعال دارند و در امریکا سلطه سرمایه‌داری نولیبرال به ویژه در دوره ریگان با انحصار قدرت مالی و رسانه‌ای فشار خردکننده‌ای برسندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و احزاب مستقل وارد و فرصت عمل مؤثر را از آنان سلب کرده است.

اگر دوستان اصلاح‌طلب یک‌دهم وقتی که در آموختن تجربه‌های غربی صرف کردند به مطالعه دقیق تاریخ تحولات ایران به ویژه دوران مشروطه و نهضت ملی می‌پرداختند و حاصل آن تجربیات را به کار می‌بستند، قطعاً نتایج بهتر و ماندگارتری نصیب مردم می‌شد.

پیروزی‌های اولیه مشروطه‌خواهان در درجه اول محصول فعالیت انجمن‌های مردم‌نهاد محلی و صنفی بود که در متن جامعه پدید آمدند و مستقل از حکومت و در تعامل مستقیم با مردم و واقعیت‌ها عمل می‌کردند. آنها داعیه کسب قدرت نداشتند. اما بیش‌تر احزابی که بعد از تشکیل مجلس به وجود آمدند، به جای مصالح ملی، منویات شخصیت‌ها و گروه‌های درگیر در نزاع بر سر قدرت را نمایندگی می‌کردند. اغلب ارتباط و تعامل و گفتگو با انجمن‌ها را قطع کردند و از پرداختن به مسائل مبرم و حیاتی کشور و دغدغه‌ها و مطالبات مردم و انجمن‌ها غفلت ورزیدند و با تشدید نزاع میان خود به جای کمک به ایجاد ثبات و تحکیم پایه‌های قدرت ملی، به آشوب‌ها دامن زدند. و به سهم خود به ایجاد زمینه شکست جنبش و غلبه دیکتاتوری کمک نمودند. اگر روی این تجربه‌ها بیش‌تر کار شده بود، به شوراها و دیگر نهادهای صنفی بیش‌تر بها داده می‌شد. نه به صورت ابزاری در دست مدیران و سیاست‌مداران برای سرپوش گذاشتن روی خلاف‌کاری‌ها و سوءاستفاده‌های مالی و سیاسی و یا تبدیل شدن به حیاط خلوت احزاب که نتیجه‌ای جز فشل و بی‌اثر شدن آنها نداشته و ندارد، بلکه نهادهای مستقلی که از حقوق شهروندان پاسداری و اقدامات مجریان را زیر نظارت می‌گیرند و طرح‌هایی را در راستای توسعه پایدار و ایجاد جامعه سالم به اجرا می‌گذارند. به همین خاطر باید در انتخابات پیش رو اهمیت شوراها اگر بیش‌تر نباشد کم‌تر از ریاست جمهوری نیست. هم چنین از تجربه جنبش مشروطه و نهضت ملی و مقاطع تاریخی قبل و بعد از آن، می‌شود آموخت که اولاً، ستیز و خشونت، دستیابی به آزادی و دموکراسی را باز هم به تأخیر می‌افکند. ثانیاً، دموکراتیزاسیون فرایندی درازمدت و تدریجی است و با مرحله‌سوزی کوتاه نمی‌شود. ثالثاً، هر زمان که اهداف و کوشش‌های اصلاح‌طلبی با انگیزه کسب قدرت و حاکمیت گره می‌خورد، کار به خشونت می‌کشد و غلبه و زور فیصله‌بخش نزاع می‌گردد و در این میان اصلاحات و مصالح و خیر عموم است که قربانی می‌شود. کافی است از این زاویه به تجربه‌ی اصلاحات خواجه نظام‌الملک، رشیدالدین فضل‌الله و امیرکبیر و دکتر مصدق در گذشته و مقاطع انقلاب ۵۷ و جنبش اصلاحات ۷۶ و دنباله‌اش تا انتخابات پیش رو نگاهی از روی تأمل بیافکنیم. شاید لازم باشد با توجه به ضعف‌های تاریخی نیروهای دموکراسی‌خواه و نیرومندی مادی اقتدارگرایان، نظریه تقدم توسعه اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی بر توسعه سیاسی برای اجرا در موقعیت‌های خاص بازبینی شود. شواهد کافی دال بر اثربخشی این نظریه در دستیابی به اهداف توسعه سیاسی با هزینه و خشونت بسیار کم‌تر، وجود دارد. در این صورت شاید بهتر

باشد اصلاح‌طلبان در تعیین اهداف ورود به مبارزات انتخاباتی و معرفی نامزدهای خود تجدیدنظر کنند.

جلایی‌پور: هر آلترناتیوی که به جای روحانی معرفی کنیم به معنای آن است که: شورای نگهبان شما روحانی را رد صلاحیت بکن و ما این کار را نمی‌کنیم.

آقای دکتر بحث آقای جلایی‌پور برای انتخابات آینده روی درگیری دولت پنهان و دولت آشکار استوار است، فرمایش شما بر تقویت حوزه مدنی و نگاه به انتخابات از منظر تاریخی و درازمدت تأکید دارد. از نظر آقای جلایی‌پور در چهار سال گذشته تغییری در تضاد اصلی میان تضادهای دولت پنهان و آشکار پدید نیامده و کماکان تضاد اصلی بین دولت منتخب و نخبگان آن با دولت پنهان یک تضاد جدی برای انتخابات ۹۶ و آینده ایران به ویژه در زمان خلاء جانشینی است. و احزاب اصلاح طلب تنها می‌توانند در حوزه اجتماعی پایگاه مهمی را برای نخبگان در هرم قدرت برای مذاکره و مصالحه فراهم کنند.

پیمان: من متوجه این تضاد هستم. ضمناً می‌دانیم روش‌های گذشته اصلاح‌طلبان چاره‌ساز آن نبوده‌اند و معلوم نیست از تکرار آنها نتیجه تازه‌ای حاصل شود. در این صورت آیا بهتر نیست با تغییر ترتیب و اولویت‌بندی اهداف اصلاحات و تقدم بخشیدن به اهداف عمده‌ای مثل توسعه پایدار اقتصادی، عدالت اجتماعی و توسعه علمی فرهنگی و با اتخاذ روش‌ها و معرفی چهره‌هایی که نظام «قدرت» و نه الزاماً «سلطه» را به چالش نمی‌کشند، راست افراطی را منزوی نمود و از فعال شدن تضاد مزبور با گرایش‌های متمایل به اصلاح جلوگیری کرد؟ به‌طور مثال، حمایت از یک چهره مدنی اصلاح‌طلب و ترجیحاً از میان زنان فرهیخته‌ای که نزد افکار عمومی به استقلال رأی، سلامت اخلاقی، پایبندی به منافع ملی و خیر عموم و دانش و تدبیر و توانمندی در مدیریت خردورزانه و شورائی امور شناخته شده باشد. اگر این شرایط به‌طور نسبی در یکی از زنان جمع باشد آیا بهتر نیست در این باره همگان توافق کنند؟

جلایی‌پور: یعنی می‌فرمایید ما برویم پشت سر یک کاندیدای دیگری که حالا ممکن است خانم باشد؟

پیمان: اگر حائز کلیه شرایط یادشده باشند، چه ایرادی دارد؟

جلایی‌پور: ممکن نیست چنین کاری بکنیم

پیمان: اگر درست است که بازوی اصلی پیشبرد دموکراسی، عدالت و توسعه پایدار در درجه

اول مردم اند نه دولت‌ها و اگر این مردم‌اند که باید چگونگی رفتار حکومت‌گران را تعیین کنند نه بالعکس، در این صورت مقدم بر هر چیز باید فرصت آشنائی با دانش و فرهنگ و تمرین رفتار و زیست دموکراتیک را برای مردم فراهم کرد. حتی در نظامات اقتدارگرا هم منطقه‌های فراغی خارج از قلمرو وظائف قانونی و مداخلات فراقانونی دولت‌ها وجود دارد که مردم می‌توانند در قالب تشکل‌های صنفی و اجتماعی و تولیدی و فرهنگی بالاستقلال و با روش‌های دموکراتیک و حقوق برابر امور مربوط به خود و سرزمین‌شان را سامان دهند. در موسم انتخابات فرصت بیش‌تری برای ارتباط و گفتگو با مردم فراهم می‌شود. فعالان اجتماعی و سیاسی ضمن ترغیب مردم به شرکت در مباحثات و مبارزات انتخاباتی، و با معرفی منطقه‌های فراغ و مجال‌هایی که برای فعالیت‌های سازنده وجود دارند، از آنها بخواهند مسئولیت انجام کارهایی را که انتظار دارند دولت‌ها به نحو احسن انجام دهند، خود بر عهده گیرند و علاوه بر حکومت بر خویش و برقراری مناسبات آزاد و دموکراتیک و عادلانه و برابر با یکدیگر در حد توان و امکانات خود به بهبود زندگی خویش و آبادانی و توسعه کشور کمک کنند.

جلایی‌پور: جامعه از نیروهای سیاسی شعار نمی‌خواهد. بلکه هوشمندی می‌خواهد. به شدت روی نیروهای اصلاح‌طلب داشت کار می‌شد که آقا خودتان چی کم دارید که همه دنبال آقای روحانی رفته‌اید؟ مردم از ما چنین رفتاری انتظار ندارند. مردم از ما انتظار دارند زیرکی به خرج بدهیم. مثل همان ائتلاف که به روحانی و عارف القا شد تا تجربه ۸۴ تکرار نشود. آقای دکتر پیمان می‌گویند در دو سطح فعالیت برای پیروزی در انتخابات و هم‌زمان تقویت نهادهای مدنی باید عمل شود.

توسلی: آن قدرت پنهان برای ما حق شهروندی قائل نیست تا ما در فرصت به دست آمده بخواهیم به این امور بپردازیم. ما باید واقعیت‌ها را محترم بشماریم. تلاش ما این است که به تدریج فضای جامعه را قانون‌مندتر کرده، آزادی‌ها را در جامعه توسعه و محدودیت‌ها را کاهش بدهیم، تا زمینه برای توسعه کارهای مدنی فراهم شود. آقایان این بحث‌ها را سال ۶۷، ۶۹، ۸۰ به ما می‌گفتند که حزب یعنی چه؟ می‌خواهید فعالیت اجتماعی بکنید، مگر مسجد در محله‌اتان نیست؟! بنابراین باید تجربه‌های تاریخی را محترم بشماریم و به اندازه فرصت‌هایی که داریم هزینه کنیم. انتخابات هم فرصتی است که ما بتوانیم با مردم ارتباط داشته باشیم و بتوانیم ضمن آگاهی‌بخشی بهترین گزینه‌ها را انتخاب و به مردم معرفی کنیم و برای شکل‌گیری حکمرانی بهتر

موانع را از جلو پای حرکت اجتماعی برداریم؛ تا اشخاصی انتخاب شوند که به طور نسبی بتوانند به منافع ملی و مردم خدمت بیش‌تری بکنند. همان‌طور که گفتند ما در دوره آقای روحانی راحت‌تر نفس می‌کشیم. و باید کوشش کنیم این فشارها کم‌تر شود.

خاطرات زندان قزل قلعه^۱

خاطرات دوران زندان قزل قلعه بخشی از خاطرات زندان سال پنجاه است که در ارتباط با کمک به زندانیان مجاهدین خلق همراه مهندس سحابی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت شده بودیم. پس از دوران بازجویی در زندان اوین ما را به زندان قزل قلعه منتقل کردند. البته پس از برگزاری دادگاه مدتی در عشرت آباد و سپس از طریق زندان کمیته مشترک به زندان قصر جابجا شدیم. هنگامی که به زندان قزل قلعه رفتیم با جمعی از روحانیون مثل آقای هاشمی رفسنجانی و آقای ربانی شیرازی و جمعی از اعضای سازمان مجاهدین اولیه با هم بودیم. زندان قزل قلعه از ساختمانهای دوران قاجاریه است که محل نگهداری اسب و مرکب بوده که در خارج از شهر نگهداری می شدند. بعدها به صورت زندان و اسطبل ها به صورت سلول انفرادی در آمده بود. در محوطه بیرون آن قسمت اداری زندان واقع بود و در قسمت داخل که وارد می شدیم در وسط حیاط حوضی بود که در کنارش هم یک درخت بید مجنون کاشته شده بود که جلب توجه می کرد. در قسمت شمالی یک اتاق بزرگ و در قسمت جنوبی دو اتاق بود. سلول ها (اسطبل ها) در دو طرف حیاط (شرق و غرب) قرار داشتند که پنجره کوچک آن ها به حیاط ارتباط داشت و نقش نورگیر سلول را داشت. ما که دوران بازجوئیمان تمام شده بود در بند عمومی بودیم و در اتاق بزرگ که در اختیار زندانیان مسلمان بود وارد شدیم. بچه های سازمان مجاهدین و دانشجویانی که بازداشت شده بودند و تعدادی از روحانیون در آنجا بودند. شاید نزدیک به پنجاه یا شصت نفر در آن اتاق زندگی می کردیم. زندانیان مجموعه سازمانهایی که عموماً از گروههای چپ مارکسیستی بودند در دو اتاق جنوبی متمرکز بودند. این نکته را در این جا بگویم در مجموع جمع بندی که در داخل زندان می شد؛ بیش از پنجاه گروه مارکسیستی در سالهای پنجاه داخل زندان بودند که فقط چند تا از آنها گروههایی بودند که چریکهای فدائی خلق را به وجود آورده بودند. بقیه گروههایی بودند که به صورت مجزا فعالیت می کردند و در زندان با هم آشنا شده بودند. از کسانی که در همین دوره در زندان بودند: آقای مهندس محمد غرضی از اعضای سازمان مجاهدین؛ آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مهندس سحابی، آقای ربانی شیرازی و ...

^۱ یادداشت محمد توسلی در وبلاگ شخصی - بهمن ماه ۱۳۹۵

از دیگر خاطراتی که از این دوره زندان دارم؛ موضوع توانائیهای بچه های سازمان مجاهدین خلق بود که کاملاً بین بقیه بچه ها می درخشیدند؛ هم سلوک و رفتارشان و هم توانائیهایشان در بحثهای قرآنی، بحثهای نهج البلاغه و سیاسی. آقای هاشمی رفسنجانی شدیداً تحت تاثیر آن ها قرار گرفته بود. شبهای جمعه دعای کمیل برگزار می شد، گاهی آقای غرضی دعای کمیل می خواند و گاهی دیگران و گاهی خود من می خواندم.

در زندان قزل قلعه دو حادثه مهم اتفاق افتاد که به آنها اشاره می کنم. یکی در ابتدا که بچه های مجاهدین بیرون بودند نسبت به کارهای دکتر شریعتی بدبین بودند و فکر می کردند آن حرکت فرهنگی دکتر شریعتی مانع حرکات مجاهدین است. بنابراین این شعار را در زندان مطرح می کردند: ”هر کس مسلسل به دست نگیرد خائن است“. برخورد بسیار احساسی با این مسئله داشتند. تصور می کردند که تنها راهکار در آن شرایط مبارزه مسلحانه است و باید همه افراد مسلح شوند و در مقابل رژیم بایستند. اما چیزی نگذشت افرادی که در بیرون زندان بودند و مسئولیت مدیریت سازمان را داشتند دیدند که بهترین افرادی که دارند، افرادی هستند که در حسینیه ارشاد تربیت شده اند و خیلی زود نظرشان را اصلاح کردند. هر کس می تواند نقش خود را داشته باشد، یکی کار فرهنگی و یکی کار مسلحانه.

در این شرایط؛ آقای هاشمی رفسنجانی برای آنکه پاسخی به این ابهام هایی که در داخل زندان به وجود آمده بود بدهند، در یکی از شبها تحت این عنوان که ”شهادت در اسلام هدف نیست“ سخنرانی کردند و ضمن آن به استناد آیات قرآن توضیح دادند که شهادت وسیله است، یک مبارز بایستی همیشه خود را آماده کند و آمادگی داشته باشد برای شهادت اما شهادت هدف نیست بلکه بقاء هدف است که انسان باشد و خدمت و جهاد بیشتری بکند. این سخنرانی اثر خوبی داشت چون سخنرانی مستند بود به آیات قرآن و نمونه های تاریخی. نکته دوم کلاسی بود که آیت الله ربانی شیرازی داشتند، شاید امروز ایشان برای جوانان ما شناخته شده نباشند. برای اینکه جایگاه ایشان را معرفی بکنم؛ اشاره می کنم که در مجموعه کسانی که در طول مبارزات انقلاب با آیت الله خمینی همکاری داشتند، آیت الله منتظری نفر دوم بود و آیت الله ربانی شیرازی نفر سوم. همه بچه ها در کلاس ایشان شرکت می کردند، موضوع بحث کلاس جهاد در اسلام به استناد آیات قرآن به صورت موضوعی بود و زمینه های فرهنگ جهاد را در قرآن مطرح می کردند. کلاس مفیدی بود هم به لحاظ آموزشی و هم به لحاظ حفظ روحیه زندانیان و هم خوب

گذراندن دوران زندان.

در مورد آیت الله ربانی شیرازی لازم است دو نکته را در اینجا توضیح بدهم؛ یکی روحیه بسیار خوب و شاداب ایشان است. آن سال هوای تهران بسیار سرد بود. در زمستان آن سال چهل یا پنجاه سانتیمتر برف آمده بود. آقای ربانی شیرازی در آن شرایط صبح زود لخت می شدند و به داخل استخر می رفتند و ورزش می کردند و این خیلی برای جوان ها آموزنده بود که در آن هم نشاط خودشان را داشتند. جسم بسیار باریک ولی ورزیده ای داشتند. نکته دوم که باعث تاسف است این است که در همان سال اول انقلاب کسانی که با ایشان مخالف بودند و نمی خواستند چنین شخصیت‌هایی که در کنار امام باشند و استقلال فکری داشتند ظاهرا در یک تصادف ساختگی به قتل رسیدند.

از خاطرات دیگری که در ذهن من باقی مانده است؛ فضای ملاقات در زندان قزل قلعه است. ملاقات با خانواده ها در محوطه ورودی قزل قلعه انجام می شد. بنابراین نگهبان با فاصله در کناری می ایستاد و افراد می توانستند با خانواده خودشان راحت صحبت بکنند. وقتی آقای هاشمی خانواده شان می آمدند، خانمشان و همه بچه هایشان که در سنین پایینی حدود ۵ تا ۱۰ سال بودند (دو دختر و سه پسر) ظاهرا عباى آقای هاشمی را روی زمین پهن می کردند و روی آن دور هم می نشستند و ارتباط نزدیکی با هم داشتند که برای بقیه جلب توجه می کرد. آقای دکتر یدالله سبحانی که به دیدن آقای مهندس سبحانی می آمدند من هم که همزمان ملاقات می کردیم؛ توفیقی بود که دیداری با ایشان داشته باشم، با نگاه پدرا نه ای که به من و بسیاری از جوانهایی که آنجا بودند، داشتند بسیار امیدبخش بود، آن چیزی که هنوز در گوش من صدا می کند، این جمله بود که وقتی می خواستم خدا حافظی بکنم می گفتند که ”العاقبه للمتقین“. این پیامها و این نوع نگاههای محبت آمیز برای جوانها امید بخش بود و این خاطرات را در روح و جسم و اندیشه آنها زنده نگه داشته است.

در خصوص زندان قزل قلعه لازم است چند نکته تاریخی را در این جا اضافه کنم. زندان قزل قلعه را در سال ۵۵ برای احداث بزرگراه جلال آل احمد، بدون توجه به ضرورت حفظ این اثر تاریخی، تخریب کردند. بعد از انقلاب که من مسئولیت مدیریت شهر تهران را داشتم فقط دیوارهایی از قزل قلعه باقی مانده بود که حفظ آن ها ارزش تاریخی نداشت. اما ضرورت داشت این مجموعه چون زندان قصر حفظ می شد و به عنوان یک اثر تاریخی بازسازی می شد و برای

نگهداری حافظه تاریخی کسانی که در آن زندانی بودند و خاطراتی از سلولها و هر گوشه اش داشتند برای حفظ سوابق آن خاطرات برای نسل های آینده کشور بسیار مفید باشد. اگر چنین عزمی وجود می داشت با کمی جا به جایی طرح بزرگراه می توانست محدوده قزل قلعه حفظ شود. شاید کسانی که نمی خواستند آن مجموعه تاریخی باقی بماند انگیزه ای برای جا بجایی طرح نداشتند و نسبت به تخریب آن اقدام کردند.

بعد از انقلاب تنها اقدامی که برای حفظ سابقه تاریخی زندان قزل قلعه اندیشیده شد در قالب طرح میدان های اقماری میدان میوه و تره بار در بخشی از زمین باقی مانده میدانی به نام قزل قلعه طراحی، اجرا و مورد بهره برداری قرار گرفت.

خاطره دیگر در باره استوار ساقی زندان بان قزل قلعه است. او آذری زبان، با قدی بلند و لهجه شیرین آذری داشت و آن چنان رفتار انسانی و جوانمردانه با زندانیان داشت که مورد توجه قرار گرفته بود و بعد از انقلاب به همین علت از اعدام او جلوگیری بعمل آمد. به عنوان نمونه در حالی که او در دورانی زندانیان را شکنجه می داده در ارتباط با زندانیان رفتاری جوانمردانه داشته است؛ مثلا اگر کسی، کسی را زیر شکنجه لو می داد با او بسیار بد برخورد می کرد و می گفت تو که عرضه نداشتی چرا اصلا آمدی برای مبارزه؟ یک کسی که می ایستاد شکنجه می شد و مقاومت می کرد تسهیلاتی برایش قائل بود، برخورد محبت آمیز با او داشت، این روحیه انسانی در او بسیار قوی بود. چون آن رفتار انسانی ساقی با بسیاری از زندانی ها در طول چند دهه؛ دهه های سی، چهل و همان دهه پنجاه تکرار شده بود، با وجودی که بعد از انقلاب دستگیر شده بود اما به توصیه آیت الله طالقانی، به پاس رفتار انسانی که با زندانیان داشت، او را عفو کردند. ظاهرا استوار ساقی در اوایل دهه ۶۰ در یکی از بیمارستانها فوت کرد.

درس‌ها و عبرت‌هایی از زندگی فیدل کاسترو آزادی و توسعه انسانی؛ پیشنهاد عدالت و توسعه پایدار^۱

فیدل کاسترو (۲۰۱۶-۱۹۲۶) بنیانگذار انقلاب مارکسیستی کوبا چندی پیش (۲۵ نوامبر ۲۰۱۶) در سن ۹۰ سالگی درگذشت. این رخداد در سطح جهانی از جمله در ایران با واکنش‌ها و تحلیل‌های متفاوتی روبرو بود. برخی، شخصیت انقلابی و مبارزات ضد امپریالیستی او را مورد تمجید قرار دادند و برخی او را به عنوان یک دیکتاتور تمامیت خواه که موجبات عقب‌ماندگی کشورش را فراهم کرده است، مورد نقد قرار دادند. با توجه به تاثیرات گذشته انقلاب کوبا در بسیاری از کشورهای جهانی به ویژه کشورهای آمریکای لاتین و به خصوص تاثیراتی که در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی در بخشی از نسل مبارز و انقلابی کشور ما داشته و گفتمان انقلابی را در سطح جمعی از روشنفکران جامعه ما منتقل کرده است؛ در این یادداشت مایلیم ضمن بررسی زندگی فیدل کاسترو و دستاوردهای انقلاب کوبا، به درس‌ها و عبرت‌هایی برای جامعه امروز خودمان، به ویژه نسل جوان، که در جستجوی راهکاری برای خروج از بحران‌های کنونی هستند، اشاره‌ای داشته باشیم.

۱

فیدل کاسترو در خانواده ملاک و مرفهی بزرگ شد. تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق از دانشگاه هاوانا به پایان رسانید. از دوران دانشجویی فعال سیاسی بود و با مظاهر فساد رژیم استبدادی باتیستا (۱۹۷۳-۱۹۰۱) مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۴۷ عضویت حزب مردم کوبا را پذیرفت و رهبری جناح رادیکال و چپ حزب را بر عهده گرفت. جنبش انقلابی کوبا از سال ۱۹۵۳ آغاز و کاسترو در درگیری‌ها توسط عوامل باتیستا زندانی و تبعید می‌شود. در سال ۱۹۵۶ مجدداً به کوبا برگشت و رهبری انقلاب علیه باتیستا را در دست گرفت. کاسترو ضد دین بود زیرا کلیسای کاتولیک را طرفدار سرمایه‌داری و رژیم باتیستا می‌دانست و البته در این مرحله، او ایدئولوژی یا نظریه مشخصی نداشت و هدف اصلی جنبش او سرنگونی رژیم فاسد و وابسته باتیستا بود. در سال ۱۹۵۹ جنبش انقلابی توانست رژیم باتیستا را با همکاری چه گوارا (۱۹۶۷-۱۹۲۸) سرنگون کند و اداره حکومت را در دست گیرد. در چنین شرایطی با توجه

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «نسیم بیداری» - ۱۳۹۵/۱۱/۹

به خلاء ایدئولوژی جنبش انقلابی، در سال ۱۹۶۱ مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی جنبش انقلابی کوبا پذیرفت. بین سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ در جایگاه نخست وزیر اداره کوبا را در اختیار گرفت. در سال ۱۹۶۵ حزب کمونیست کوبا را پایه‌گذاری کرد و تا سال ۲۰۱۱ رهبری و دبیرکلی آن به عهده فیدل کاسترو بود. بر اساس قانون مصوب سال ۱۹۷۶ در نظام تک حزبی کمونیستی کوبا، فیدل کاسترو دبیر کل حزب، سمت ریاست جمهوری و رهبری حکومت کوبا را به عهده گرفت و این موقعیت عالی سیاسی تا سال ۲۰۰۸ که کاسترو دچار بیماری شدید شد، ادامه داشت. کاسترو در طول ۴۹ سال (قریب به نیم قرن) رهبری و مدیریت کشور کوبا را به تنهایی در اختیار داشت. فیدل کاسترو در سال ۲۰۰۸ پس از عمل جراحی در روده بزرگ و از دست دادن توان جسمانی از قدرت کناره‌گیری و برادرش رائول کاسترو را جایگزین خود کرد.

۲

در حدود نیم قرن که فیدل کاسترو جامعه کوبا را اداره کرد؛ در سیاست داخلی با تمرکز اختیارات در دولت و با تمسک به اقتدارگرایی و دیدگاه‌های مارکسیستی حکمرانی کرد. او صنایع و تجارت کوبا را با اصلاحات سوسیالیستی ملی کرد و تمامی امور را در سراسر جامعه کوبا در اختیار دولت قرار داد. خروجی سیاست داخلی فیدل کاسترو؛ توزیع عادلانه فقر در جامعه و سلب آزادی و اختیار و حق تعیین سرنوشت، از مردم بود. صاحبان فکر و اندیشه در زندان بودند و عملاً مردم نقشی در اداره جامعه کوبا نداشتند. در سیاست خارجی نیز با محور قرار دادن راهبرد امپریالیسم ستیزی و تعارض با نظام سرمایه داری، ارتباط خود را با آمریکا که در نگاه آنان نماد امپریالیسم جهانی بود قطع کرد و در اقمار روسیه شوروی قرار گرفت. در سال ۱۹۶۱ در دوران ریاست جمهوری جان اف کندی که قرار بود موشک‌های روسی در خاک کوبا مستقر شود، با عدم تحمل دولت آمریکا و عقب نشینی رهبران شوروی، به طور مسالمت آمیز از درگیری دو ابر قدرت جلوگیری به عمل آمد و عملاً، متحد روس، منافع و امنیت دراز مدت خود را بر حمایت بلاقید و شرط از کوبا ترجیح داد. به علاوه کوبا در جرگه کشورهای جنبش عدم تعهد نیز حضور داشت و فیدل کاسترو در دو دوره دبیرکل جنبش عدم تعهد بود. در سال ۱۹۸۰ در پی افزایش سرکوب مخالفان داخلی و اعتراضات جهانی، فیدل کاسترو با مهاجرت ۱۲۵ هزار نفر کوبایی که خواستار ترک کوبا بودند موافقت کرد تا از طریق بندر ماربل به فلوریدای آمریکا مهاجرت کنند. در سالهای بعد سیل مهاجرت ناراضیان افزایش یافت.

۳

گزارش نزدیکان و محافظان فیدل کاسترو نشان می‌دهد که او زندگی مرفه خود را از مردم کوبا همواره پوشیده نگه می‌داشت. زندگی شخصی او در جزیره اختصاصی با چشم انداز زیبای دریای کارائیب و با برخورداری از تجهیزات تفریحی و امکانات زندگی لوکس و رفاه فراوان همراه بوده است و چون شاهان، به رغم فقر عمومی مردم کوبا، در آن جزیره از زندگی مرفهی برخوردار بوده است.

۴

بعثت دوگانگی زندگی فیدل کاسترو، موافقان او را قهرمان سوسیالیسم، ضدامپریالیسم و دوستدار مردم کوبا می‌دانند؛ که توانسته استقلال کوبا را در مقابل امپریالیسم آمریکا حفظ کند. اما مخالفان، او را یک دیکتاتور تمامیت خواه که در طول حدود نیم قرن با خودکامگی از آزادی، رشد و توسعه انسانی و اقتصادی کوبا جلوگیری کرد، می‌دانند. پیامد مدیریت خودکامانه و ماندگاری طویل‌المدت او برکرسی قدرت سیاسی، فقر و فساد گسترده، آوارگی بیش از یک میلیون کوبایی، نقض حقوق بشر و واپس ماندگی در آن کشور بوده است.

۵

سرانجام در سال گذشته، روابط سیاسی کوبا و آمریکا، بعد از حدود نیم قرن قطع رابطه، برقرار شد و باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا سفری به کوبا داشت.

۶

روند تحولات فکری انقلابیون کوبا شباهت‌هایی با ایران دارد. اگر فیدل کاسترو در شروع فعالیت، ایدئولوژی و برنامه مدونی برای مبارزات خود نداشت و صرفاً قصد مبارزه ضد استبدادی و مقابله با فساد باتیستا را در سر داشت و تحت تاثیر ادبیات و فرهنگ مارکسیسم و شور انقلابی چه گوآرا قرار گرفت و حزب کمونیست را پایه‌گذاری کرد و تا پایان عمر بر آن پای فشرد؛ در ایران نیز احزاب با گرایش چپ مانند حزب توده ایران این ادبیات را در سال‌های قبل از شهریور بیست در فضای عمومی جامعه وارد کرده بود و در مراحل بعدی که مبارزات مسلحانه برای تحول، مطرح می‌شود؛ گروه‌هایی که طیف‌های چریک‌های فدایی خلق و احزاب چپ مسلمان را تشکیل دادند؛ همان گفتمان انقلابی روسی، چینی و کوبایی را مورد بهره‌برداری قرار دادند. پایه‌گذاران سازمان مجاهدین خلق هم که با معارف اسلامی آشنا بودند بعد از سال ۱۳۴۴ در

مطالعات خود با خلاء برنامه انقلابی روبرو شدند و از مارکسیسم به عنوان "علم انقلاب" بهره گرفتند. البته نسل بعدی آن‌ها که افزون بر فرصت طلبی و جاه طلبی و همچنین، عدم برخورداری از بینش و تجربه سیاسی و بی هیچ باوری به منافع ملی، از معارف اسلامی بهره‌ای نداشتند، فقط بخش "علم انقلاب" آموزش‌های خود، یعنی مارکسیسم را مبنای برنامه نظری خود قرار دادند و تغییر مواضع سازمان را در سال ۱۳۵۴ و گرایش‌ها و رفتارهای سرنگونی طلبانه و ضد ملی پس از انقلاب را رقم زدند. متأسفانه بذره‌های این فرهنگ هنوز بعد از چهاردهه که از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد، در فضای جامعه ما تاثیرگذار است. تمرکز کارها در حاکمیت و دولت و مدیریت از بالا و نقش کم‌رنگ مردم در اداره کشور، از پیامدهای آن است.

۷

فضیلت "عدالت و رفع تبعیض و برابری طلبی" يك مطالبه بشری و فرا دینی است که البته مورد تایید ادیان ابراهیمی نیز قرار گرفته و واجد ماهیت دینی است. بعد از تحولات دوران قرون وسطی در اروپا که نهاد دین و روحانیت مسیحیت طی فرایندی از قدرت جدا شد و در جایگاه طبیعی خود در عرصه عمومی قرار گرفت و زمینه توسعه انسانی و رشد و توسعه علم و فناوری، تحولی در زندگی مردم پدید آورد، برای رفع تبعیض و نابرابری‌ها و پاسخ به این نیاز طبیعی انسان؛ فضیلت عدالت خواهی بشری، در چارچوب ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های جامعه محور، مانند سوسیالیسم و مارکسیسم مطرح شد و با برنامه‌های انقلابی مورد عمل قرار گرفت؛ که اهداف اصلی آن گفتمان در هیچ يك از کشورهای مدعی چون روسیه شوروی و کوبای فیدل کاسترو هیچ گاه محقق نشد و به نتیجه نرسید.

در فرهنگ اسلامی و قرآنی نیز فضیلت عدالت خواهی برای سعادت و کمال انسان مورد تاکید فراوان قرار گرفته است؛ به طوری که محور اصلی رسالت پیامبران، برانگیختن مردم به سوی اقامه و برپا کردن قسط و عدالت معرفی شده است (حدید-۲۵). آن چه در ادبیات دینی ما دیده می‌شود و در عمل و اندیشه عموم پیامبران و از جمله پیامبر اسلام (ص) و آیات محکم قرآن برجستگی دارد و در ادبیات مارکسیستی توجه نشده است، پیشنهاد دستیابی به فضیلت عدالت خواهی است که همانا صبرورث و "شدن" انسان از طریق تامین اختیار و آزادی اوست (احزاب-۷۲). اگر آزادی از انسان سلب شود، بدانسان که در کشورهایی چون روسیه شوروی و کوبا مورد عمل قرار گرفته است؛ حتی به فرض آن که عدالت و برابری تحقق پیدا کرده باشد هم عملاً

توزیع عادلانه فقر در سطح جامعه تحقق یافته است و نه، توسعه همه جانبه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. این تجربه بشری نشان می‌دهد بدون تامین فضیلت آزادی انسان، فضیلت عدالت قابل تحقق نیست. البته این ارزش‌ها نسبی است؛ به میزانی که انسان از فضیلت آزادی برخوردار شود و توسعه انسانی تحقق یابد؛ می‌تواند به تامین نیاز فضیلت عدالت در جامعه خود همت گمارد.

۸

پس از درگذشت فیدل کاسترو و استقبال گسترده مردم در بدرقه جنازه او این سوال در برخی رسانه‌ها مطرح شد که اگر عموم مردم از عملکرد او ناراضی هستند چرا از او به عنوان یک قهرمان تجلیل بعمل آورده‌اند؟ آیا تجلیل از فردی که حدود نیم قرن با خودکامگی و دیکتاتوری و با نادیده گرفتن حقوق انسانی شهروندان حکومت کرده و جامعه را از توسعه پایدار و همه جانبه بازداشته و عملاً موجبات عقب ماندگی و فقر گسترده را فراهم کرده است، جای تقدیر دارد؟ به نظر صاحب این قلم علت این پدیده را قرآن مجید در داستان فرعون و موسی به خوبی تبیین کرده است: آنجا که می‌گوید فرعون "فاستخف قومه فاطعوه" (زخرف - ۵۴). تاریخ بشر گواهی می‌دهد که تمامی فرعون‌ها برای واداشتن مردم به تسلیم و همکاری، راهی جز نفی کرامت آن‌ها، ترویج جهل و نشر گسترده روحیه تحقیر و سرخوردگی و گرفتار ساختن مردم به فقر و عقب ماندگی نمی‌شناسند و به جای به رسمیت شناختن کرامت و حقوق انسانی و شهروندی مردم، به نوعی آنان را رعیت پنداشته و خار و ضعیف و متفرق قرار داده‌اند. بسیاری از آیات قرآن مجید، سخنان علی (ع) در نهج البلاغه و تجربه بشری این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهند.

۹

در این جا لازم است تاکید کنم که این قلم در پی نفی مطلق تاثیر گفتمان کاسترو در مبارزات انقلابی سده پیشین میلادی و هم صدایی با دشمنان امریکایی کاسترو و یا اهانت به او نیست. فیدل کاسترو از پیشروان مبارزه علیه فقر، بی عدالتی و وابستگی به امپریالیسم بود و در برهه‌ای از تاریخ که آمریکا در صدد نابودی حاکمیت‌های ملی مانند دولت ملی دکتر مصدق در ایران و در سراسر جهان بود، به عنوان نماد مبارزه و شرافت به شمار می‌رفت. دریغ که فقدان درک همه جانبه و عدم توجه او به نیازهای واقعی انسان و جامعه اش، منجر به اصرار لجاجت بار بر تداوم انقلابی‌گری به جای تکیه بر آرمان‌های انسانی و مردمی شد و در نهایت، به رغم بهبود نسبی در

حوزه بهداشت و آموزش عمومی، جز فقر و حرمان و عقب ماندگی و حسرت برای مردم خویش به ارمغان نیاورد. زنده یاد مهندس بازرگان از فردای پیروزی انقلاب اسلامی همواره تاکید داشت که انقلاب تمام شد. اینک وقت پیشرفت مملکت و سازندگی و جبران خسارات است. مهندس بازرگان به جد باور داشت که بدون آزادی و دستیابی مردم به کرامت و حقوق انسانی، نه تنها عدالت و حتی استقلال به دست نخواهد آمد بلکه در محیط استبدادزده خدا هم پرستیده نمی شود.

کتیرایی همراه بازرگان^۱

یکسال از درگذشت زنده یاد مهندس مصطفی کتیرایی (۱۳۹۴-۱۳۰۷) شاگرد و همراه زنده یاد مهندس مهدی بازرگان (۱۳۷۳-۱۲۸۶)، گذشت. او در ۱۴ بهمن ۱۳۹۴ در سن ۸۷ سالگی با کوله‌باری از خدمات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حرفه‌ای درگذشت. او از بدو ورود به دانشکده فنی دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۶ با عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان با پیشگامان روشنفکری دینی؛ زنده‌یادان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله سحانی همکاری فرهنگی و اجتماعی خود را آغاز کرد و پس از ۱۳۳۰ که فارغ‌التحصیل شد همچنان با این نهادهای فرهنگی- اجتماعی و همچنین با استاد مرتضی مطهری که تازه از قم به تهران آمده بودند، همکاری خود را ادامه داد. مهندس کتیرایی در سال ۱۳۳۶ همراه مهندس بازرگان و ده تن دیگر از مهندسين همفکر نهاد مدنی انجمن اسلامی مهندسين را پایه- گذاری کردند^۲ و تا آخرین روزهای حیات خود با این انجمن و نهادهای تاسیس شده توسط انجمن چون شرکت کارآموز و هنرستان‌های زیر مجموعه آن در سال‌های قبل و بعد از انقلاب، همکاری نزدیک و راهبردی داشت. در رویدادهای اوایل دهه چهل اگرچه هیچگاه عضو رسمی نهضت آزادی ایران نبود اما به عنوان شخص مدعو در جلسات خاص و عمومی نهضت حضور پیدا می‌کرد و گاهی به مناسبت- ها از جمله روز عاشورای سال ۴۰ در باشگاه نهضت آزادی در خیابان فلسطین (کاخ سابق) سخنرانی داشت. در آستانه انقلاب سال ۱۳۵۷ با حکم رهبر فقید انقلاب همراه با مهندس بازرگان و هاشمی رفسنجانی عضو هیئت راه اندازی نفت برای مصارف داخلی بود و پس از تشکیل شورای انقلاب (۲۲ دیماه ۱۳۵۷ تا ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۹) یکی از اعضای اضلی غیر روحانی و دبیر آن گردید و در دولت موقت با پیشنهاد مهندس بازرگان و تصویب شورای انقلاب مسئولیت وزارت مسکن و شهرسازی را بعهده داشت. پس از دولت موقت با شورای انقلاب و کمیسیون‌های فنی آن همکاری داشت و به مدت ده سال عضو شورای عالی فنی سازمان برنامه و بودجه بود. در زمینه حرفه‌ای مهندس کتیرایی در سالهای قبل از انقلاب از مدیران سازمان مسکن بود و در پی حساسیت‌های ساواک صرفاً بعنوان کارشناس به کار خود در آن سازمان تا

^۱ یادداشت محمد توسلی در سرمقاله شرق - ۱۳۹۵/۱۱/۱۷ عباس تاج، ذبیح‌الله دبیر، احمد زنگنه، عزت‌الله سجایی، منوچهر سالور، قاسم شکیب‌نیا، یوسف طاهری قزوینی، محسن عطائی، علی اصغر لواسانی و علی اکبر معین فر نیز از موسسین انجمن اسلامی مهندسين بودند.

بازنشستگی ادامه داد. او از سال ۱۳۳۹ کارشناس رسمی دادگستری در رشته راه و ساختمان بود و به مدت ده سال تا سال ۱۳۶۸ ریاست کانون کارشناسان رسمی دادگستری را برعهده داشت. او عضو کانون فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی دانشگاه تهران و بنیاد حامیان دانشکده فنی بود و سالهای متمادی با عضویت در شورای مرکزی کانون و بنیاد فنی خدمات ارزشمندی در این نهادها ی مدنی و حرفه‌ای ایفاء کرد.

خدمات فرهنگی - اجتماعی

در این یادداشت مایلیم به بخش خدمات فرهنگی و اجتماعی مهندس کتیرایی بپردازیم و محور اندیشه و گفتگمانی را که او در طول عمر پر تلاش خود بر آنها متمرکز بوده را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. همانگونه که اشاره شد مهندس کتیرایی از سال ۱۳۲۶ که وارد دانشگاه تهران شد در عرصه های مختلف فرهنگی و اجتماعی متاثر از مکتب فکری و گفتگمانی بود که مهندس بازرگان پیشگام آن بود. همانگونه که در آثار مهندس بازرگان مشهود است، اندیشه و بینش این پیشگامان روشنفکری دینی بعد از شهریور بیست بر دو محور اصلی استوار بوده است؛ زدودن پیرایه‌ها و خرافات مذهبی که از قرون گذشته بر افکار و اعتقادات جامعه سنتی ما حاکم بوده است؛ از طریق راهبرد بازگشت به قرآن و سرچشمه زلال وحی و همچنین زمینه سازی برای زدودن ریشه‌های فرهنگ استبدادی در خلق و خوی مردم. حاصل تلاش های فرهنگی و اجتماعی مهندس بازرگان حول این دو محور به صورت نوشتاری به تدریج در طول چند دهه چاپ شده و در سال های اخیر به صورت مجموعه آثار نیز منتشر شده است. در محور اول یعنی پالایش فرهنگ دینی؛ بجز مجموعه آثاری که مستقیماً مربوط به آموزش قرآن، بازگشت به قرآن و سیر تحول قرآن می‌باشد، سایر آثار فرهنگی - اجتماعی و حتی سیاسی مهندس بازرگان نیز عمدتاً بر این محور تاکید دارد و مستند به آیات قرآنی است. مهندس کتیرایی نیز همواره در چنین جلسات مطالعاتی از همان دهه بیست در کنار و همراه بازرگان حضور داشت و در دهه سی در سال ۱۳۳۶ خود از جمله پایه‌گذاران نهاد مدنی انجمن اسلامی مهندسين و از جمله سخنرانان موثر در طول فعالیت آن بوده است. مهندس کتیرایی در جلسات تفسیر قرآن مهندس بازرگان همواره حضور فعال داشت و بعد از آن دوران و جلسات بحث‌های قرآنی مهندس عبدالعلی بازرگان در جلسات مطالعات قرآنی که روزهای سه شنبه بعد از ظهر با مدیریت آقای دکتر فریدون سبحانی در محل انجمن برگزار می‌شود، یکی از شرکت کنندگان فعال و صاحب نظر این جلسات بود و

در جمع‌بندی بحث‌ها و برداشت‌ها نقش مفید و موثری داشت.

اما محور دوم؛ برنامه ریزی برای زدودن آثار فرهنگ دیرین استبدادی که تار و پود رفتار و شخصیت ما ایرانی‌ها را متاثر کرده است، بخش مهمی از برنامه‌های راهبردی و تلاشهای فرهنگی و اجتماعی بازرگان را به خود اختصاص داده است. در این راستا مهندس بازرگان بعد از آزادی از زندان سال ۱۳۳۴ با جمع‌بندی تجربیات همکاری‌های جمعی در دوران نهضت مقاومت ملی نهاد مدنی "متاع" (مکتب تربیتی اجتماعی و عملی) را تشکیل دادند که تا بعد از انقلاب تظاهری نداشت و مهندس کتیرایی یکی از اعضای موثر آن بود. مهندس بازرگان برای ارائه زمینه‌های نظری این نهاد اجتماعی از فرصت جشن عید فطر انجمن اسلامی در سال ۱۳۳۶ استفاده کردند که در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در کرج برگزار شد و بازرگان در این سخنرانی، که با عنوان "احتیاج روز" چاپ شده است، به تبیین این مشکل فرهنگی- اجتماعی جامعه ما پرداخته است که البته به رغم تحولات پیش آمده بعد از نیم قرن هنوز احتیاج روز جامعه ماست. در این سخنرانی مهندس بازرگان ضمن جمع‌بندی تجربیات نهادهای فرهنگی- اجتماعی دهه ۲۰ و همکاری‌های دوره نهضت ملی ایران در سالهای ۳۰ و به ویژه تجربیات نحوه همکاری احزاب و گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های ملی و اسلامی در دوره نهضت مقاومت ملی به تشریح علل و موجبات رفتار تکروی و اعراض از کارهای دسته جمعی ایرانیان پرداخته و بر ضرورت ایجاد بسترهای لازم برای اصلاح خصلت‌های خود بینی، خودخواهی و خودپرستی و کسب تربیت اجتماعی و کار جمعی تاکید می‌کند و می‌گوید امروز آنچه فریضه دینی و ملی است ایجاد مکتبهای تربیتی، اجتماعی، عملی است (متاع).

در مدافعات دادگاه نظامی سال ۱۳۴۳ نیز مهندس بازرگان تاکید می‌کند "آنچه لازم تر و واجب تر از همه چیز است تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است که در اثر ۲۵۰۰ سال زندگی غیر دموکراتیک و غیراجتماعی یعنی انفرادی تحت رژیم استبدادی فاقد آن هستیم، نه می‌توانیم دور هم جمع شویم و نه وقتی دور هم جمع شدیم حاضر به گذشت، سازش و همکاری هستیم. پس باید عجالاً عملاً خود را برای فعالیت اجتماعی تربیت کنیم" (مجموعه آثار ۶) در این راستا بعد از آزادی از زندان سال ۱۳۳۴ بدون تظاهر و علنی کردن جمعی از صاحب نظران اجتماعی را برای اجرایی کردن این راهکار راهبردی تشکیل داد. این نهاد با برگزاری انجمن‌ها و موسسات متعددی به عنوان نهادهای مدنی نظیر انجمن اسلامی مهندسين،

شرکت سهامی انتشار، و ... که هر يك منشاء خدمات گسترده‌ای در دهه های گذشته بوده‌اند. در این نهاد مدنی علاوه بر مصطفی کتیرایی؛ مرتضی مطهری، احمد صدرحاج سید جوادی، کاظم یزدی، احمد آرام، رحیم عطایی، حاج کاظم حاج طرخانی، کاظم متحدین، عزت‌الله سبحانی و ابراهیم یزدی حضور داشتند. در روز ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۸ شهید مطهری که از جلسه متاع از منزل مهندس عزت‌الله سبحانی بیرون آمده بود و ترور شد؛ مهندس کتیرایی در ده قدمی شاهد این ترور بود که در خاطراتشان آن صحنه را به تصویر کشیده‌اند.

مهندس بازرگان در همین شرایط دهه سی که برای اصلاح و تربیت رفتار اجتماعی شهروندان اقدام به تاسیس نهادهای مدنی می‌کند همزمان یادداشتی تهیه کرده‌اند با عنوان "تعریف حکومت از پایین" که شرایط را برای انتشار آن آماده نمی‌بیند و در اختیار احمد صدر حاج سید جوادی قرار می‌دهند که در سالهای اخیر منتشر شده است. در این یادداشت توضیح داده شده است: از پیامدهای فرهنگ دیرین استبدادی ساختار حکومت از بالا بوده و در آن سلاطین خود را ظل الله و حاکم مطلق و مردم را در جایگاه رعیت می‌دانستند. برای خارج شدن از این وضعیت بایستی زمینه‌های حکومت از پایین که مردم در جایگاه شهروند قرار گیرند و حق تعیین سرنوشت داشته باشند، فراهم شود. این یادداشت مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۵ این فرآیند را توضیح داده است از جمله در آن آمده است: "هر محفلی و هر مجلسی که در این مملکت، در هر جا و به دست هر کس تشکیل شود و جمعی در آن برای همکاری مفید در آن حضور یابند مکتبی برای دموکراسی و تربیت اجتماعی و روزنه‌ای به آسمان نجات ایران خواهد بود". همانگونه که اشاره شد پیام نیم قرن قبل "احتیاج روز" مهندس بازرگان و نهاد "متاع" که مهندس کتیرایی عضو موثر آن بود؛ امروز نیز با ابعاد وسیع و پیچیده‌تری "احتیاج روز" جامعه ماست. از يك سو با تمرین کار جمعی و یادگیری آزادی و دموکراسی می‌توان این معضل فرهنگی- اجتماعی را که مانعی در موفقیت کارکرد نهادهای مدنی است و اختصاص به جناح خاصی ندارد، برطرف نمود و بسترهای لازم جهت شکل‌گیری و توسعه نهادهای مدنی که پیش نیاز برنامه‌های توسعه می‌باشد، فراهم گردد.

همکاری با بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان

بعد از درگذشت مهندس بازرگان، مهندس کتیرایی همراه جمعی دیگر از یاران و شاگردان

آن زنده یاد در سال ۱۳۷۴ اقدام به تاسیس بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان نمودند^۱. اساسنامه بنیاد به عنوان یک مؤسسه غیرسیاسی و غیرانتفاعی که در چارچوب قانون فعالیت می‌کند، تهیه و در جلسه هیئت امناء بنیاد به تصویب رسید. و سپس آقای یدالله سبحانی به عنوان رئیس هیئت‌امناء، آقای احمد صدرحاج سیدجوادی به عنوان نایب رئیس و محمدنوید بازرگان به عنوان دبیر تعیین شدند و آقایان: مصطفی کتیرایی، محمد توسلی، هاشم صباغیان، عبدالعلی بازرگان، و احمد صدرحاج سیدجوادی به عنوان اعضای اصلی و محمدحسین بنی‌اسدی به عنوان عضو علی‌البدل هیئت‌مدیره انتخاب شدند و در جلسه هیئت‌مدیره بنیاد: مصطفی کتیرایی رئیس هیئت‌مدیره، محمد توسلی نایب رئیس، محمدحسین بنی‌اسدی منشی، عبدالعلی بازرگان مسئول جمع‌آوری و تدوین آثار، هاشم صباغیان مسئول امور اجرایی و مالی و محمد توسلی مسئول واحد تحقیقات بنیاد، انتخاب شده‌اند.

بنیاد در طول سال‌های ۷۴ تاکنون بخش عمده‌ای از ظرفیت خود را صرف جمع‌آوری آثار، تدوین و انتشار آن‌ها قرارداد و در حال حاضر ۳۰ مجموعه آثار نهایی و در سایت بنیاد قابل دسترسی است و تاکنون ۲۲ مجموعه از آثار چاپ و منتشر شده و بقیه نیز در نوبت انتشار است. زنده یاد مهندس مصطفی کتیرایی تا سال ۱۳۸۲ همچنان ریاست هیئت‌مدیره بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان را بر عهده داشتند. بنیاد از فروردین ۱۳۸۰ تا اواسط سال ۱۳۸۲ به تعطیلی کشانده شد، زنده‌یاد مهندس کتیرایی در جلسه هیئت‌امناء در سال ۱۳۸۲، پس از ارائه گزارش هیئت‌مدیره به دلائل شخصی از قبول مسئولیت مجدد در هیئت‌مدیره امتناع کردند اما همکاری خود را در هیئت‌امناء تا پایان ادامه دادند.

پس از درگذشت تعدادی از اعضای هیئت‌موسس بنیاد، اشخاص جدیدی جایگزین آن‌ها شده‌اند

درس‌هایی از زندگی مهندس کتیرایی

کتیرایی طی چند دهه شاگردی و همکاری نزدیک با بازرگان در نهادهای تاسیس شده به ویژه در انجمن اسلامی مهندسين همواره همان بیش و منس بازرگان در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی

^۱ سایر اعضای موسس بنیاد آقایان: دکتر یدالله سبحانی، دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس هاشم صباغیان، مهندس محمد توسلی، مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر محمدحسین بنی‌اسدی و دکتر محمدنوید بازرگان بودند. در سال‌های بعد به تدریج تعداد دیگری از شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی برای همکاری با بنیاد دعوت شده‌اند و تعدادی نیز با عضویت در هیئت‌امنای بنیاد همکاری داشته‌اند.

یعنی روشنفکری دینی را، دنبال می کرد. این خصوصیات هم در سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و اظهار نظرهای آن مرحوم و هم در سجایای اخلاقی و رفتار شخصی و اجتماعی او بروز و ظهور داشت. او سلیم النفس، صادق، متواضع و در کار حرفه ای خود سلامت و جدی بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

آشتی ملی در راستای منافع ملی^۱

محمد توسلی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران ضمن ابراز خرسندی و حمایت از طرح آشتی ملی در گفت و گو با فرارو اظهار داشت: بعد از فوت آقای هاشمی رفسنجانی بیانیه ای توسط دوستان ما امضا و منتشر شد که ضمن آن ضرورت همین مسئله آشتی، وفاق ملی و همدلی را مطرح کرده بودیم. زیرا بحران‌ها و تهدیدهایی که در سطح منطقه و جهانی وجود دارد ایجاب می‌کند که ما منافع ملی و امنیت ملی را در اولویت قرار بدهیم و اختلاف سلیقه‌های تحلیلی را کنار بگذاریم و تلاش کنیم در چارچوب مشترکات، همه آحاد ملت در کنار یکدیگر قرار بگیرند. وی افزود: باید در این زمینه کار توضیحی انجام شود. همان‌گونه که آقای تاجزاده هم در این باره توضیحات تکمیلی ضروری ارائه کرده‌اند. به عقیده ما باید در شرایط کنونی راهبرد «همه با هم» که ۳۸ سال قبل در فضای جامعه موجود بود و زمینه آن تحول بزرگ را فراهم ساخت؛ یعنی همان فضا و شرایطی که در اوایل انقلاب در کشور حاکم بود امروز نیز مد نظر قرار گیرد. برای این منظور می‌توان التزام به قانون اساسی و پایبندی به اصول و آرمان‌های اصیل انقلاب را ملاک و معیار این راهبرد قرار داد و در این چارچوب و در راستای منافع و اتحاد ملی مناسبات تنظیم گردد.

این فعال سیاسی در واکنش به اظهارات برخی افراد در خصوص لزوم عذرخواهی جریان اصلاحات به دلیل رویدادهای سال ۸۸ گفت: اتفاقاتی که در سال ۸۸ رخ داد، یک سویه نیست و به هرحال اشتباهاتی، کم و بیش، در دو طرف اتفاق افتاده است. اما من فکر می‌کنم که در شرایط حساس کنونی همه بایستی با سعه صدر از اینگونه اختلاف دیدگاه‌ها در راستای منافع ملی با بزرگواری گذشت کنند.

رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی تصریح کرد: من نمی‌دانم احتمال تحقق این راهبرد چه میزانی است. اما آنچه که مشخص است، نگاه منطقی و خردمندانه آقای خاتمی نسبت به شرایط حساس کنونی است که می‌توان آن را در پیام ایشان ملاحظه کرد. اگر کسانی موافق نباشند و نخواهند زمینه این وفاق و آشتی ملی را که زمینه ساز تامین منافع ملی در شرایط حساس کنونی است را فراهم کنند، طبیعتاً باید هزینه آن را خودشان هم پرداخت کنند. وظیفه آگاهی بخشی

^۱گفتگوی محمد توسلی با سایت «فرارو» - ۱۳۹۵/۱۱/۲۲

ما ایجاب می‌کند که در راستای منافع ملی قدم برداریم و این ضرورت را با مطرح کردن این راهبرد، مورد تأکید قرار دهیم. به نظر من رشد و بلوغ جامعه ما به حدی رسیده است که اکثریت جامعه بتوانند با هوشمندی و درایت دیدگاه‌های افراطی در دو طرف را تعدیل و یا خنثی کنند. توسلی در پایان افزود: بحث ضرورت وفاق ملی را ما در شرایط حساس سال‌های اوایل دهه هشتاد که برخی بر این باور بودند که آقای خاتمی نباید در انتخابات ریاست جمهوری حضور داشته باشند، ضمن ارائه بیانیه تحلیلی و تأکید بر اولویت قرار دادن منافع ملی و پرهیز از برخورد‌های جناحی، به تفصیل ارائه کردیم؛ اما آن موقع کمتر مورد توجه قرار گرفت.

گفتگو در نشست « چرا انقلاب شد؟ »^۱

در آستانه چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی گویا بحث از انقلاب و چرایی آن پایانی ندارد. چند روز از سالگرد ایام دهه فجر می‌گذرد، اما نشست‌ها درباره انقلاب همچنان داغ و پردامنه است. نشانه‌ای بر آنکه مساله انقلاب همچنان ذهن ایرانیان را به خود مشغول داشته است و به سادگی نمی‌توان گفت عصر انقلاب‌ها به پایان رسیده است یا انقلاب به تاریخ پیوسته است. همین بحث و جدل‌ها نشان می‌دهد که انقلاب ۵۷ هنوز زنده است و همچنان در برابر نسل‌های پس از آن پرسش تولید می‌کند. چرا انقلاب شد؟ این اصلی‌ترین سوالی است که این بار در نشستی با همین موضوع با حضور سه فعال سیاسی از نسل‌های کمابیش متفاوت مطرح شد. مهندس توسلی از نسل‌های قدیمی‌تر به تجربه تاریخی خودش پرداخت و از منظر جریان فکری متبوع خودش به تحلیل انقلاب پرداخت، مصطفی تاجزاده اما که در آن زمان یک انقلابی دوآتشه بود، این روزها به عنوان چهره‌ای اصلاح‌طلب شناخته می‌شود و از همین منظر مساله را مورد واکاوی قرار داد. علی شکوهی فعال مطبوعاتی و تحلیلگر سیاسی نیز به جریان‌های اندیشه‌ساز انقلاب اشاره کرد و کوشید سهم و دیدگاه هر یک را در این نشست مورد بازنگری قرار دهد. گروه سیاستنامه نیز پیش از این و در پرونده‌ای که به دهه فجر اختصاص داشت و روز ۲۱ بهمن منتشر شد، موضوع چرایی انقلاب و ناگزیر بودن آن را به‌طور مفصل مورد بحث قرار داده بود. در ادامه گزارشی از مهم‌ترین سخنان این سه ارایه می‌شود. این نشست به همت انجمن اندیشه و قلم برگزار شد. نکته قابل ذکر آنکه در پایان جلسه یکی از حضار در مورد نقش مهندس بازرگان و جایگاه او پرسش کرد و با توجه به حضور همزمان مهندس توسلی و مصطفی تاجزاده به انتقاداتی اشاره کرد که اصلاح‌طلبان از مهندس بازرگان کرده‌اند. مصطفی تاجزاده در پاسخ به این پرسش گفت که به نظر من اگر دکتر یزدی در آن زمان به جای مهندس بازرگان رییس دولت موقت بود، شرایط متفاوت می‌شد. رهبر انقلاب امام خمینی بود و مردم او را واقعا دوست داشتند، این انقلاب با رهبری او پیروز شد. او بارها تاکید کرده بود که قصد حکومت ندارد. در ابتدا نیز به قم رفت و بیماری‌اش باعث شد به تهران بیاید. در قانون اساسی دکتر حبیبی هم به این موضوع اشاره نشده بود. جدی‌ترین مخالف این پیش‌نویس مهندس بازرگان بود. مرحوم هاشمی با مهندس بازرگان

^۱ سخنان محمد توسلی، مصطفی تاجزاده و علی شکوهی در نشست «انجمن اندیشه و قلم» - ۱۳۹۵/۱۱/۲۷

مخالفت کرد. البته دلیل مخالفت مهندس بازرگان را بعدها مهندس سبحانی به من گفت. او گفت ما فکر می‌کردیم شرایط دموکراتیک‌تر می‌شود. اما واقعیت قضیه این است که مهندس بازرگان خودش را در حد امام می‌دانست، دکتر یزدی این طور نبود. او شرایط انقلاب را درک می‌کرد و می‌دانست که انقلاب به رهبری امام پیروز شده است. بعد از استعفا بزرگ‌ترین و طلایی‌ترین فرصت او که خودش از دست داد نامزدی ریاست‌جمهوری بود. البته هم از داخل نهضت و از بیرون بسیاری مخالف نامزدی ایشان بودند. البته ما (یعنی کسانی که اول انقلابی بودیم و حالا اصلاح‌طلب شده‌ایم) در طول زمان به بسیاری از حرف‌های مهندس بازرگان رسیدیم. ایشان نیز به ما نزدیک شده‌اند و بسیار به حرف‌های ما رسیده‌اند. مثل رابطه اصلاح‌طلبان با مرحوم هاشمی که در طول زمان به هم نزدیک شدند. بنابراین باید مسائل را در شرایط تاریخی در نظر گرفت. مهندس توسلی نیز در پاسخ به این انتقاد گفت: من قصد پاسخگویی به برادر عزیزم تاجزاده را ندارم و این سوال در دستور این جلسه نبود. حق بود این سوال خوانده نشود. به‌طور خلاصه هیچ کس جز مهندس بازرگان آن شرایط بحرانی بعد از انقلاب را در آن شرایط انتقال نمی‌توانست مدیریت کند، حتی خود دکتر یزدی هم تاکید می‌کند که نمی‌توانستم در آن شرایط چنین کنم. باید شرایط آن زمان را درک کرد. به نظر من اگر دکتر یزدی یا هر کس دیگری جز مهندس بازرگان می‌آمد، سرنوشت ما عین افغانستان می‌شد و هیچ کس نمی‌توانست شرایط را کنترل کند.

از تاریخ ۲۵ ساله تا انقلاب ایران در دو حرکت

مهندس محمد توسلی

فعال سیاسی

محمد توسلی در ابتدا به سابقه مبارزاتی خود در انقلاب ایران به خصوص بین سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اشاره کرد و گفت: من در این سال‌ها مسوولیت در بخش‌های مختلف مدیریت انقلاب را داشتم و از این حیث خودم را مسوول می‌دانم که به نسل‌های دوم و سوم پاسخ دهم که چرا ما انقلاب کردیم؟ به این سوال در سال ۱۳۸۷ در یک مصاحبه تفصیلی پاسخ داده‌ام. کتاب تاریخ ۲۵ ساله سرهنگ نجاتی در این زمینه بسیار راهگشا است. منبع بهتر سخنرانی مهندس بازرگان در نخستین سالگرد انقلاب با عنوان شورای انقلاب و دولت موقت و سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت است. ایشان در سخنرانی دیگری در پنجمین کنگره نهضت در سال ۱۳۶۱ نیز توضیحاتی در این زمینه ارائه کردند. به طور کلی دیدگاه ایشان در کتاب انقلاب ایران

در دو حرکت منتشر شده است که بسیار قابل اتکا است. درباره جزئیات تحولات بین سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ که دوران مدیریت انقلاب است، در جلد نهم دفتر اول تاریخ معاصر ایران اسناد نهضت آزادی هست و می‌توان آنها را بازبینی کرد.

چاره‌ای جز انقلاب نبود

وی در ادامه گفت: انقلاب به این دلیل رخ داد که استبداد سلطنتی و سلطنت مطلقه شاه تمامی مبانی قانون را زیر پا گذاشته و آزادی بیان و آزادی اجتماعات را سرکوب کرده بود و زمینه سلطه بیگانه را در کشور ما فراهم کرده بود. در نتیجه مجموع عملکرد شاه در طول ۳۷ سال حکمرانی و ۲۰ سال حکمرانی پدرش زمینه‌ای را فراهم کرده بود که در این فرآیند توسعه اجتماعی ایران راهی جز انقلاب برای ملت ایران باقی نمانده بود. انقلاب را باید در دو سطح دید. انقلابی که بین ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ مطرح بود، انقلاب فرهنگی و اجتماعی از طریق جنبش اجتماعی و تقویت نهادهای مدنی بود. اما انقلابی که در ادبیات مارکسیستی مطرح است که با خشونت و براندازی مورد نظر است، نه در سخنان رهبر فقید انقلاب آیت‌الله (امام) خمینی مطرح بوده و نه در سخنان کسانی که در مدیریت انقلاب بودند. آنچه بعداً رخ داد، حضور سلیقه‌های متفاوت است که در بهمن و اسفند ۱۳۵۷ ظاهر شد و اجازه ندادند که فرآیند گذار تدریجی رخ دهد. مطالبات تاریخی ملت ایران از انقلاب مشروطه آغاز شده بود و در دوران نهضت ملی ادامه پیدا کرده بود و در آغاز دهه ۱۳۴۰ که فضای سیاسی تا حدودی باز شده بود، روحانیت وارد عرصه عمومی و سیاسی شد. حضور مراجع به خصوص آیت‌الله خمینی فاز جدیدی از تحولات اجتماعی و سیاسی شد. در نتیجه همه گروه‌های سیاسی جامعه با توجه به گفتمان جهان به این نتیجه رسیدند که مبارزه قانونی با رژیم شاه امکان پذیر نیست. این را مهندس بازرگان در دادگاه نظامی در سال ۱۳۴۳ در تعبیر معروفش گفت که ما آخرین گروهی هستیم که به شکل قانونی با شما سخن می‌گوییم.

جنبش اجتماعی ایران از مشروطه تا انقلاب

مهندس توسلی با اشاره به نسل جوان بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گفت: این نسل فارغ از گرایش سیاسی دنبال انقلاب جهانی بودند. بنابراین گفتمان تحول تدریجی در سال ۱۳۵۴ با شکست مواجه شد. از این زمان به بعد هم نهضت روحانیت و هم جنبش مسلحانه توانستند نقش موثری در آگاهی بخشی ما ایفا کنند و چهره استبدادی رژیم شاه را در عرصه عمومی جامعه نمایان

کنند. تا سال ۱۳۵۰ همه می‌گفتند مقصر اطرافیان شاه هستند. اما بعد از سال ۱۳۵۰ شاه چهره واقعی خودش را به عنوان پایه و اساس استبداد نشان داد. بنابراین بین سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ با وجود ضربه سنگینی که جنبش اجتماعی ایران در سال ۱۳۵۴ خورد، آن قدر عمق داشت که توانست خود را بازسازی کند و ادامه دهد. مهندس توسلی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را یکی از مردمی‌ترین و اصیل‌ترین انقلاب‌های تاریخ خواند و گفت: در هیچ انقلابی اعم از انقلاب اکتبر یا کوبا نیست که حضور اینچنینی همه مردم را ببینید و این از ویژگی‌های انقلاب ایران است که در مرحله سلبی همه متحد بودند.

انقلاب انسانی و مورد قبول افکار عمومی

مهندس توسلی یکی دیگر از منابع مهم را خاطرات دکتر یزدی خواند و گفت: ایشان در جلد سوم به ۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو اشاره می‌کند و مستندات دقیقی درباره نقش آیت‌الله خمینی در مدیریت انقلاب اشاره می‌کند. وی در ادامه با خواندن بخش‌هایی از این خاطرات و مصاحبه‌های امام خمینی در این ایام گفت: در این سخنان آزادی پیش از استعمار آمده است و این نکته مهمی است. در سخنان ایشان همواره بحث رفتن شاه، تامین آزادی و دموکراسی مطرح است. نتیجه توسعه جنبش اجتماعی ملت ایران و رهبری انقلاب فضایی در سطح جهانی به وجود آورد که انقلاب اسلامی را انقلاب انسانی و مورد قبول افکار عمومی جهانی نشان داد و انقلاب یک جایگاه جهانی یافت. توسلی در بخش دیگری از سخنش به منتقدان انقلاب اشاره کرد و بخشی از توبه نامه شاه را خواند و گفت: این توبه نامه نشان می‌دهد که شاه نتوانست به مطالبات قانونی مردم عمل کند و خودش به این امر معترف بود. او در این توبه نامه به خطاهای خودش اعتراف می‌کند. اگر شاه در همان نیمه اول سال ۱۳۵۷ یعنی بعد از هویدا و در حکومت شریف امامی این حرف را می‌زد و انتخابات آزاد و سالم برگزار می‌کرد، هرگز انقلابی صورت نمی‌گرفت. بنابراین مستبدان تاریخ باید بدانند که جنبش اجتماعی تاحدی توان دارد و از آن به بعد موجهی خواهد شد و مستبدین را کنار خواهد زد. بحث درباره توسعه انقلاب بعد از ۱۳۵۴ باید با توجه به نقش عواملی چون فراگیر بودن جنبش اجتماعی، حضور روحانیت در بسیج توده‌ها، نقش دکتر شریعتی در تربیت کادرها از سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰ و گسترش ادبیات انقلاب، نقش روشنفکران دینی و نهضت آزادی و... صورت بگیرد.

نقش طلابی دیپلماسی انقلاب

توسلی در پایان به دیپلماسی انقلاب اشاره کرد و گفت: یکی از عواملی که نقش موثری در پیروزی انقلاب داشت، دیپلماسی انقلاب است. در مصاحبه با تسنیم^۱ سه سال پیش مفصلاً نشان داده‌ام که دیپلماسی انقلاب از اواخر سال ۱۳۵۶ آغاز و عملکردش از اردیبهشت سال ۱۳۵۷ شروع شد. در این زمان بحث در زمینه تقویت جنبش اجتماعی مهم بود، اما مساله مهم‌تر از منظر دیپلماسی این بود که کاری کنیم که نیروهایی که حامی شاه هستند، حمایت خود را قطع کنند. در ارتباط با این محور دوم مذاکره با سفارت امریکا آغاز شد. در جلد‌های ۱۸ و ۲۴ اسناد منتشر شده این مذاکرات کاملاً آمده و این از برگ‌های زرین انقلاب است. اگر دیپلماسی انقلاب نبود و اگر دیپلماسی در پاریس نبود، هرگز انقلاب به این صورت پیش نمی‌رفت.

چرا به عنوان اصلاح‌طلب از انقلاب دفاع می‌کنم؟

مصطفی تاجزاده

فعال سیاسی و از اعضای مجاهدین انقلاب

مصطفی تاجزاده بحث خود را با اشاره به ادعاهای منتقدان انقلاب آغاز کرد و گفت: ایشان می‌گویند انقلاب کلاً چیز بدی است. من از ایشان می‌پرسم پس چرا می‌خواهید انقلاب کنید؟ اگر انقلاب چیز بدی است، از تجربه ما درس بگیرید و اصلاح‌طلب شوید. اما واقعیت این است که تنها با توجه به شرایط عینی اجتماع است که چرا من به عنوان یک اصلاح‌طلب از انقلاب دفاع می‌کنم و چرا به عنوان کسی که به اندازه خودم در انقلاب نقش داشتم، بعد اصلاح‌طلب شدم؟ این را تنها با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌توان توضیح داد و نه با بحث صرف راجع به دو مفهوم انقلاب و اصلاح. اعتراف دوم من این است که در دو سال آخری که نهضت شروع شد و به پیروزی جمهوری اسلامی منجر شد، فضای عمومی جامعه به تدریج به سمت انقلاب میل بیشتری پیدا کرد و از اصلاحات و رفرم فاصله گرفت. تا جایی که در ماه‌های آخر اگر کسی دم از اصلاح می‌زد، متهم به خیانت می‌شد. با وجود این معتقدم اگر شاه یک سال زودتر از انقلاب، انتخابات آزاد می‌گذاشت، انقلاب نمی‌شد. لازم هم نبود که در رادیو و تلویزیون اعتراف کند. او زیر بار تقسیم قدرت نرفت و مجبور شد کل قدرت را واگذار کند. این به شرایط عینی جامعه برمی‌گشت.

تاجزاده به جمله تاریخی مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۳ اشاره کرد و گفت: مهندس بازرگان

^۱ دفتر سوم همین مجموعه، صفحه ۱۹۳ - ۱۳۹۲/۱۱/۱۴

نکته‌ای را درست فهمیده بود که گفته بود ما آخرین گروهی هستیم که در چارچوب قانون فعالیت می‌کنیم. رژیم شاه در آن دهه کسانی را که معتقد به قانون اساسی مشروطه بودند و حتی به نهاد سلطنت معتقد بودند اما مخالف سیاست‌های شاه بودند (در حد آدم‌های صادقی مثل مهندس بازرگان)، تحمل نمی‌کرد. سخن مهندس بازرگان درست از کار در آمد و بعد از آن گروه‌های چریکی با زبان اسلحه به اعتراض برخاستند. اما نکته مهم این است که آن روش در ایران پیروز نشد. این نکته مهمی است که کمتر کسی به آن اشاره کرده است. زبان عوض شد، اما آن زبان پیامدهای مثبت و منفی خودش را داشت و از منظر سیاسی اگر به رژیم شاه کمک نکرده باشد، به سرنگونی رژیم شاه منجر نشد. این نقد خود ما است. آنچه جایگزین مبارزات پارلمانتیستی شد، مبارزات مردمی غیرخشونت‌آمیزی بود که به همین دلیل انقلاب اسلامی تفاوتی اساسی با انقلاب‌های کلاسیک جهانی دارد و آن این است که غیرخشونت‌آمیزترین انقلاب کلاسیک جهان است. علت نیز آن است که مردمی‌ترین انقلاب جهان است. انقلاب هر چه مردمی‌تر باشد، برای مقابله با رقیبش یعنی رژیم نیاز کمتری به اعمال خشونت دارد. همچنان که هر چقدر مردمی‌تر باشد، بعد از پیروزی نسبتش با انتخابات آزاد بیشتر است، زیرا فکر می‌کند با اتکا به مردم می‌تواند امور را پیش ببرد، بر خلاف انقلابیونی که خودشان می‌دانند اقلیت هستند. بنابراین زبان مبارزه پارلمانتیستی به مبارزه مردمی و غیرخشونت‌آمیز بازگشت و بر همین اساس نیز رژیم از درون فروپاشید و سقوط کرد.

انقلاب نتیجه انسداد اصلاحات بود

تاجزاده در ادامه به دیدگاه خود نسبت به انقلاب پرداخت و گفت: از نظر من انقلاب مربوط به زمانی نیست که در جامعه ظلم و فساد و تبعیض و فقر و... زیاد است، بسیاری از کشورها هستند که اینها را دارند، اما انقلابی در آنها نیست. البته انقلاب در هیچ کشوری رخ نمی‌دهد، مگر اینکه از استبداد رنج ببرد و مشکلات ساختاری عمیق داشته باشد. اما در هر کشوری که فقط این دو عامل باشد، انقلاب رخ نمی‌دهد و عوامل دیگری نیز در وقوع آن موثر است. از جمله رهبری انقلاب ضروری است. در شورش‌ها رهبری نمی‌بینیم. مثلاً جنبش ۹۹ درصد وال استریت رهبری نداشت. هر جنبش که بخواهد پیروز شود، رهبری می‌خواهد. در نتیجه انقلاب در جایی محقق می‌شود که اصلاحات ناممکن می‌شود. این پاسخ من به گذشته و امروز و آینده ایران است. انقلاب شد چون اصلاحات و مبارزات سیاسی خواه در جامعه مدنی در قالب احزاب

و خواه در درون حکومت به عنوان انتخابات آزاد ناممکن شد. انقلاب جایی آغاز می‌شود که اصلاحات خاتمه می‌یابد. یعنی جایی که مردم بخواهند و کادرهای رژیم ایمان‌شان به رژیم را از دست داده باشند. در انقلاب ایران همان سازوکاری را می‌بینیم که هزار سال پیش بیهقی در مورد ایران گفت. وقتی پسران (مسعودیان) بر سر کار می‌آیند، پدرانم (محمودیان) را کنار می‌گذارند.

خودکامگی روز افزون علت ناکامی اصلاحات

تاجزاده در پاسخ به این پرسش که چرا اصلاحات ناممکن شد، گفت: زیرا بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ متأسفانه روند خودکامگی در درون دولت و ایجاد محدودیت در جامعه روزبه‌روز افزایش یافت. شاه قبل از ۱۳۳۲ کمتر دیکتاتور بود تا بعد از ۱۳۳۲. گذشت زمان به جای اینکه او را متوجه کند که اگر به فکر نباشد، این اتفاقاتی که هر ۱۰ سال یک بار رخ می‌دهد، یک جا منفجر خواهد شد، او را به سمت اقتدارگرایی بیشتر پیش برد و افزایش قیمت نفت او را خودکامه‌تر کرد. او همه چهره‌های استخوان‌داری که ضعف محمدرضا شاه را در زمان پدرش یا بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به یاد داشتند، حذف کرد. به گونه‌ای که احسان نراقی در کتابش از کاخ شاه تا زندان قصر نشان می‌دهد که وقتی در سال ۱۳۵۷ نزد شاه می‌رود، هیچ چهره استخوان‌داری دور و بر او نیست و همه یا حذف شده‌اند یا از کشور رفته‌اند. وقتی خاطرات علم از ابتدا تا انتها را می‌خوانیم، می‌بینیم که در سال‌های اول با رژیم شاه سمپاتی دارد گویی شاه در سال‌های نخست با درایت کشور را اداره می‌کند، اما در سال‌های آخر وضع به گونه‌ای است که تقریباً با اتکا به آنها می‌توانیم بگوییم، دو یا سه سال دیگر رژیم فرو می‌پاشد. علم از میزان خودکامگی محمدرضا شاه می‌نالد و می‌گوید من که یار غار و رفیق گرمابه و گلستان او هستم، دیگر توان انتقاد از اعلی‌حضرت را ندارم. دیگر نمی‌شود با شاه حرف زد! این سخن را دکتر مصدق به ترتیبی درباره رضاشاه گفت که روز اول که سر کار آمد، این خودکامگی روز آخر نبود و چنان این چاپلوسان دور و بر او را گرفتند و فضا را آلوده کردند که شاه به جایی رسید که حتی دو حزبی که هر دو گوش به فرمانش بودند و یکی می‌گفت چشم قربان و دیگری می‌گفت بله قربان، را تحمل نکرد و گفت یک حزب باید باشد. یعنی علت اینکه اصلاحات نشد، این نبود که ما به لحاظ نظری مخالف اصلاحات بودیم، اگرچه نسل جوان چنین بود، اما نسل قدیمی‌تر موافق اصلاحات بود. اگر هم اصلاحات می‌شد، آن بخش از نسل جوان که دنبال انقلاب بود، در اقلیت قرار می‌گرفت، به شرط اینکه این اتفاق در سال ۱۳۵۶ رخ می‌داد، قبل از اینکه جنبش

همه ایران را پوشش دهد و خون‌های زیادی ریخته شود و همه پل‌های ارتباطی رژیم با مردم قطع شود.

مخالفت پهلوی با دین اکثریت و عدم توجه به سنت مشروطه خواهی

تاجزاده سپس به تاریخ و جغرافیای ایران اشاره کرد و گفت: تمام حکومت‌های ایران در طول تاریخ مستبدانه اداره شدند، برخی کارهای بزرگی برای مردم کردند و برخی خیر. ما اجمالا حکومت دموکراتیک نداشتیم و نمی‌توانستیم نیز چنین باشیم. علت عمده نیز شکاف‌های عمده و گستره و وسعت ایران در عصر غیرارتباطات بود. از این جهت نظام پهلوی تفاوتی با رژیم‌های گذشته نداشت. دو تفاوت عمده با گذشتگان داشت که به آن دو توجه نکرد و نتیجه‌اش نیز این شد. تفاوت مهم اول این است که هیچ حکومتی در تاریخ ایران سیاست خودش را مبتنی بر مبارزه با دین اکثریت مردم قرار نداده است. در تاریخ ایران اگر هم با فرقه‌ای مخالفت می‌شد، آن فرقه در اقلیت بود و به نام اکثریت و هم سو با آن بود. پهلوی تنها رژیم استثنایی ایران است که با دین اکثریت مردم مخالفت کرد. این امر سبب گسستگی میان نظام سیاسی و نظام دینی جامعه شد و توان برقراری ارتباط با روحانیت جامعه از دست رفت. سال ۱۳۵۷ رژیم کسی را نداشت که با روحانیت صحبت کند. در هیچ دوره‌ای روحانیت این اندازه از حاکمیت جدا نشده بود. این ضدیت سبب شد که ارتباط با گذشته قطع شد. رژیم شاه تنها با اقرار سنتی قطع ارتباط نکرد، بلکه باعث شد که تمام اقرار علیه او برانگیختند. یعنی حوزه به تنهایی علیه رژیم نبود، دانشگاه نیز به همین اندازه علیه رژیم بود. تفاوت مهم دوم این است که رژیم شاه بعد از انقلاب مشروطه به وجود آمده بود و ما سنت مشروطه خواهی و مبارزه سیاسی داشتیم. با مشروطه تاریخ ایران دگرگون شد و همه چیز تغییر کرد. نگرش به رژیم خودکامه بعد از سنت و نهضت مشروطه با رژیم خودکامه پیش از آن تفاوت اساسی دارد و رژیم شاه متوجه این تفاوت اساسی و این تحول بنیادی یعنی مشروطه نشده بود. در انقلاب ۱۳۵۷ استقلال و آزادی دو روی یک سکه بود و مهم هم این نبود که کدام یک جلوتر از دیگری است. در شعارهای ملت استقلال و آزادی با هم بود. این دو پشت و روی یکدیگر بود. تصور ما از سنت مشروطه تا به امروز این بوده که در ایران به دلایل مختلف ما از بیگانگان و از استبداد همزمان رنج دیده‌ایم، غیرستیز نبوده‌ایم، اما استقلال خواه بودیم.

جمهوریت و تحزب دو دلیل موفقیت آتاتورک

تاجزاده در پایان به این سوال پرداخت که چرا رضاشاه با آنکه بیشترین الگوگیری را از آتاتورک داشت، در ترکیه انقلاب نشد و در ایران شد و گفت: تصور من این است که با آنکه رضاشاه از کمال‌پاشا الگو گرفت، اما دو تفاوت اساسی در کار بود. این دو تفاوت باعث شد آنجا انقلاب نشود و این جا انقلاب رخ دهد. تفاوت اول در این بود که مصطفی کمال‌پاشا در ترکیه جمهوریت تاسیس کرد و رضاشاه در این جا سلطنت تاسیس کرد. یعنی اگر ما ۹۰ سال پیش جمهوری داشتیم، انقلاب نمی‌شد. زیرا جمهوریت ولو صوری در ذات خودش ظرفیتی داشت که این ظرفیت امکان چرخش مسالمت‌آمیز قدرت را فراهم می‌کرد، کما اینکه در آن جا فراهم کرد. تفاوت دوم این است که کمال‌پاشا در ترکیه حزب تاسیس کرد و بر ارتش تاکید نکرد، با اینکه خودش با ارتش و نظامیان به قدرت رسیده بود، حزب او اگرچه تک حزبی بود، اما به هر حال موجب شد که اولاً تکیه از نیروهای نظامی برداشته شد و ثانیاً دیر یا زود مثل جمهوریت، حزب این ظرفیت را برای جامعه فراهم می‌کند که احزاب رقیب نیز به رسمیت شناخته شوند. به همین دلیل امروز احزاب ترکیه امروز بسیار قوی‌تر از احزاب ما در ایران هستند، اگرچه افکار عمومی ما جلوتر از آنها است.

نخبگان اندیشه‌ساز و انقلاب

علی شکوهی

روزنامه‌نگار و تحلیلگر سیاسی

علی شکوهی در آغاز به اهمیت شرایط عینی جامعه در وقوع انقلاب اشاره و بر نقش نخبگان تاکید کرد و گفت: در جامعه‌ای که ساختارهای مدنی به شکل جدی وجود ندارند، تغییرات عمدتاً به شکل بسیج توده‌ها از سوی نخبگان و جریان‌های اندیشه‌ساز صورت می‌گیرد. پنج جریان اندیشه‌ساز در ایران معاصر را می‌توان بر شمرد: نخست روحانیت شیعه که از نظر تاریخی جریانی مستقل است، برخلاف روحانیت اهل سنت که وابسته به حکومت است. البته علمای شیعه در برخی برهه‌ها بر اساس نیاز، تعاملی با حاکمیت داشتند، مثلاً اگر جهادیه‌های علما نبود، در عصر قاجار حاکمیت نمی‌توانست جلوی هجوم اجانب را بگیرد. بهترین نوع تعامل این بود که حاکمان دو زانو جلوی علما بنشینند و از ایشان رهنمود بگیرند. در جنبش مشروطیت تحرکی رخ داد و این تحرک میل به تحول اجتماعی بود، نه ایجاد حکومت توسط روحانیت. اندیشه حکومت دینی از دوران نواب صفوی در ذهنیت روحانیت ایجاد شد و بعداً امام خمینی (ره) با

طرح مساله ولايت فقيه در سال ۱۳۴۰ ضرورت تشكيل حكومت در زمان غيبت را به طور جدی تر مطرح كرد. اين تغيير باور در بخشی از روحانیت ما نتایج سیاسی به همراه داشت، همچنان که امام در سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ در بحث‌هایی که در نجف دارد، الگوی اولیه‌ای از حکومت اسلامی در برابر سلطنت ارایه می‌کند و این اندیشه پیامدهای جدی به همراه دارد.

شکوهی جریان دوم اندیشه‌ساز را روشنفکران عمدتاً غربگرا خواند و گفت: ایشان مفاهیم مدرن را مد نظر داشتند و می‌خواستند آنها را در ایران محقق کنند. اینها رویکردی انقلابی و ضد شاه از خود بروز ندادند و برخی حتی در بدنه حکومت جذب شدند، البته ایده‌آلهایی مثل آزادی و دموکراسی جزو مطلوب‌های آنها بود که شاه به همین نیاز هم نمی‌توانست جواب دهد. ایده تشکیل یک حکومت دموکراتیک بعداً از سوی حزب دموکرات آمریکا به عنوان فشاری به شاه مطرح شد. آن زمان ما در زندان از تعبیر جیمی کراسی یاد می‌کردیم یعنی فشاری که جیمی کارتر بر شاه می‌آورد تا دموکراسی ایجاد کند. جریان روشنفکری غربگرا در حد گفتمان‌سازی راجع به برخی مفاهیم مدرن در جامعه ایران موثر بود و تغییرات ضمنی ایجاد کرد.

وی جریان روشنفکری ملی‌گرا را دیگر گروه اندیشه‌ساز خواند و گفت: بعد از کودتای ۱۳۳۲ و تشکیل جبهه ملی دوم و سوم و نهضت آزادی این گروه کسانی بودند که در بستر قانونی زمان شاه عمل می‌کردند و اصراری بر وقوع انقلاب نداشتند و شعار «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» جزو شعارهای محوری این جریان بود. ایشان می‌خواستند شاه به عنوان حکومت و سلطنت باقی بماند و مداخله‌ای در اداره کشور نداشته باشد و پارلمان به عنوان نماد قدرت مردم کار را پیش ببرد. اما در عمل نظام شاه تمام راه‌های قانونی یک انتخابات آزاد را بست و در نتیجه همین گروه نیز به تدریج از آرمان‌های اولیه قانونی خودشان فاصله گرفتند و رادیکال‌تر شدند. خیلی از جریان‌های سیاسی بودند که اگر رژیم شاه مشارکت ایشان را می‌پذیرفت و بحث انتخابات آزاد را مطرح می‌کرد، حاضر نبودند انقلاب کنند. البته من در انتخاب زمان با آقایان توسلی و تاجزاده مخالف هستم. من فکر نمی‌کنم سال ۱۳۵۶ زمان مناسب برای کنترل فضا بود. به گمان من آن چه از سال ۱۳۴۲ به بعد رخ داد، راه هر گونه مصالحه‌ای را بست. شاید سال ۱۳۳۹ یعنی زمانی که شریف‌امامی نخست‌وزیری دوره اولش را شروع کرد یا در دوره نخست‌وزیری علی‌امینی زمان مناسبی برای ایجاد فضای باز سیاسی بود. شکوهی گروه روشنفکران چپ و مارکسیست را دیگر گروه نخبه اندیشه‌ساز خواند و گفت: ایشان از نظر تئوریک با سلطنت ضدیت داشتند.

ایشان تحت تاثیر فضای جهانی به انقلاب‌هایی توجه دارند که در آنها حفظ حکومت شاه در کنار فعالیت‌های پارلمان‌ناریستی معنایی ندارد. این جریان‌های چپ مارکسیستی خواه مشی چریکی داشتند خواه خیر، اعتقادی به سلطنت نداشتند. در نهایت جریان روشنفکری دینی را باید به عنوان یکی از تاثیرگذارترین جریان‌ها در آن سال‌ها خواند که به تئوری و نظریه‌ای رسیده بود که در آن نفی سلطنت به شکل صریح وجود داشت. شاید از مرحوم بازرگان به عنوان پیش‌تاز این جریان روشنفکری در ایران این نظریه بر نیاید، اما دکتر شریعتی که به عنوان شاخص‌ترین چهره جریان روشنفکری دینی آن زمان بود، به اسلام به عنوان یک مکتب نگاه می‌کرد و آن را دارای نظامات اجتماعی می‌دانست. از نظر شریعتی اسلام یک مکتب است که در همه حوزه‌های اجتماعی نظر دارد و می‌تواند آن را عملیاتی کند. نظریه بازگشت به خویش‌تن که از سیدجمال شروع می‌شود و به دنبال احیای فکر دینی و عزت مسلمین است و روی همه جهان اسلام تاثیر گذاشته است و ترجمه آثار سیدقطب و دیگران که در آن زمان به شدت خوانده می‌شد و مسائل دیگر را که کنار یکدیگر می‌گذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که روشنفکری دینی یکی از زمینه‌سازان جدی تغییر و تحول انقلاب در آن مقطع است. شکوهی در پایان گفت: به گمان من انقلاب اسلامی محل تلاقی دو جریان فکری اول روحانیت انقلابی و دوم روشنفکری دینی است. روحانیت انقلابی قدرت بسیج توده‌ها را داشت، روشنفکران توان این را نداشتند. اما روشنفکران مسائل روز را می‌فهمیدند و از طریق اینها روحانیت با مباحث سیاسی - اجتماعی مدرن جدید آشنا می‌شد. امام در دهمین روز فوت آقا مصطفی در نجف سخنرانی می‌کند. آن موقع تر اسلام منهای آخوند شریعتی موضوع اختلاف بود و امام سعی کرد فضا را تلطیف کند.

یکی از نکاتی که مطرح می‌کند این است که من از روشنفکران گلایه دارم که حرف‌هایی می‌زنند که نباید بزنند. از روحانیت هم شاکی هستم که چرا روشنفکران را طرد می‌کنند. ایشان تعبیر زیبایی دارد و خطاب به روشنفکران می‌گوید شما بدون روحانیت هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. روحانیت قدرت اجتماع است. امام همچنین به روشنفکران می‌گوید به روحانیت سیاست یاد بدهید، زیرا روحانیت سیاست نمی‌داند. این تحول رخ داد و روحانیت از فضای روشنفکری اثر پذیرفت. بنابراین انقلاب محل تلاقی این دو جریان است. روحانیت درسی از مشروطه گرفت که به گمان من آن را در انقلاب اسلامی به منصفه ظهور رساند. در انقلاب مشروطه روحانیت بسیار نقش‌آفرینی کرد. اما جاهایی را خالی گذاشت و دیگران آن جا را پر کردند و در نهایت نیز

روحانیت را از انقلاب مشروطه بیرون کردند و بعداً استبداد رضاشاهی حاکم شد و روحانیت ناگزیر شد برای حفظ موجودیت خودش نوعی اختفا داشته باشد. این روحانیت سال ۱۳۵۷ با این تجربه‌ای که داشت یک گام هم عقب گذاشت و یک صحنه را خالی گذاشت و گفتمان اسلامی و محوریت رهبری روحانیت را مطرح کرد. به گمان من در آن شرایط و با توجه به تجربه مشروطه امام با نگاهی که نسبت به حکومت اسلامی داشت، چاره دیگری نداشت.

درس‌ها و عبرت‌هایی از زندگی هاشمی رفسنجانی^۱

آموزه‌های قرآنی معیارهایی برای ارزیابی حاصل عملکرد دوران زندگی انسانها ارائه می‌کند که اگر به موقع به آنها توجه کنیم ممکن است سرنوشت زندگی ما را نیز به کلی متحول سازد. این آیه از سوره الرحمن را عمدتاً در مجالس ترحیم می‌خوانیم و شاید کمتر به مفهوم آن توجه کنیم. کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام (الرحمن- ۲۶ و ۲۷). یعنی هرکه (و هرچه) که بر گرده زمین است فنا خواهد شد و (تنها) وجه (نمود) جلیل و کریم پروردگارت همواره باقی است.

اگر ارزشهای وجودی انسان چون بینش، منش و عملکرد او در طول حیات با ارزش‌های خدایی (وجه ربوبیت او) که در فطرت انسانی نیز وجود دارد هماهنگ باشد؛ (در این دنیا و آخرت) یاد و آثار او باقی و جاودان خواهد شد. قرآن نمونه اکمل چنین فرآیندی را در زندگی انبیاء، صالحین، صادقین و شهدا که مشمول بهره‌مندی از چنین نعمت‌های الهی برشمرده شده‌اند، توصیف کرده است. از جمله ابراهیم پایه‌گذار ادیان توحیدی چنین می‌گوید: "انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین" (انعام- ۷۹) "من حق‌گرایانه (حنیفاً) وجود (وجه) خود را متوجه کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کرده‌ام و در جرگه شرک و رزاق نیستم". ابراهیم تمام سرمایه وجودی؛ شامل بینش، منش و عملکرد خود را در راستای ارزش‌های توحیدی که در فطرت همه انسانها به ودیعه‌گذارده شده، متوجه و متمرکز ساخت تا الگویی برای بشریت باشد. در این چارچوب جامعه انسانی و تاریخ نیز عملکرد انسان‌هایی را که در جایگاه مسئولیت اجتماعی قرار می‌گیرند همواره در معرض ارزیابی و در صورت مقتضی قدردانی قرار می‌دهند و یاد آنان را همواره زنده نگه میدارند.

آقای اکبر هاشمی رفسنجانی (متولد ۱۳۱۳) یکی از شخصیت‌های تاثیرگذار بعد از انقلاب است که روز ۱۹ دی‌ماه ۹۵ بر اثر ایست قلبی دار فانی را وداع گفت و اقشار مختلف مردم در روز ۲۱ دی‌ماه ۹۵ با حضور گسترده و میلیونی خود (بر اساس گزارش ناجا حدود ۵ میلیون) در تشییع جنازه آن مرحوم شعارها و مطالباتی را مطرح کردند که حاوی پیام و یا پیامهایی است و جا دارد مورد بررسی قرار گیرد. زیرا درس‌ها و عبرت‌های سیر تحول زندگی مرحوم هاشمی

^۱ یادداشت محمد توسلی در ماهنامه «پیام ابراهیم» - اسفند ۱۳۹۵

رفسنجانی می‌تواند برای امروز و فردای جامعه ما آموزنده باشد.

آقای هاشمی رفسنجانی یکی از شخصیت‌های اصلی تاثیرگذار در مدیریت نظام جمهوری اسلامی و سیاست‌گذاری‌های چهار دهه بعد از انقلاب بوده است. علت حضور موثر او در مدیریت انقلاب و نزدیکی با رهبر فقید انقلاب پیشینه همکاری‌های نزدیک او با آیت الله خمینی از اوایل دهه چهل و ایفاء نقش در جمع روحانیت مبارز در تحولات بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ و پشتیبانی از اقدامات هیئت‌های موتلفه بود که از این بابت موجب بازداشت او و تحمل شکنجه‌های شدید آن دوره گردید. در نیمه دوم سال ۱۳۵۱ در ارتباط با کمک به زندانیان مجاهدین خلق همراه مهندس سبحانی و راقم این سطور بازداشت و پس از شش ماه آزاد شد؛ که تفصیل آن را قبلاً نوشته‌ام. در اوایل دهه پنجاه نیز او نقش موثری در کمک‌های مالی و تدارکاتی به سازمان مجاهدین خلق داشت و به همین علت نیز در سال ۱۳۵۳ بازداشت شد و در سال ۱۳۵۷ در پی گسترش جنبش اجتماعی مردم، ایشان به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شدند. با چنین سابقه و اعتماد ویژه‌ای که آقای خمینی نسبت به او داشتند در سال‌های بعد از انقلاب همواره جایگاه بالایی در مدیریت انقلاب و مسئولیت‌های نظام داشت.

برای ارزیابی چهاردهه عملکرد آقای هاشمی رفسنجانی به نظر راقم این سطور، می‌توان عملکرد او را به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول شامل دو دهه در کنار رهبر فقید انقلاب تا سال ۱۳۶۸ و سپس تا دوم خرداد ۱۳۷۶ است. در این دوره آقای هاشمی همواره در جایگاه نفر دوم نظام بود و مسئولیت بسیاری از تصمیمات و رخدادها در این دوره را برعهده داشت. این دو دهه با رویدادها و رخدادها زیادی روبرو بود و آقای هاشمی رفسنجانی در استقرار نظام جمهوری اسلامی و به دست گرفتن قدرت توسط روحانیون مبارز و برخورد با معارضان نظام و حتی ایجاد محدودیت برای فعالیت منتقدین قانونی چون نهضت آزادی و مهندس بازرگان، نقش کلیدی داشت و در فرصت‌هایی در صورت مقتضی می‌توان به نقد جدی و منصفانه عملکرد این دوره از عملکرد آقای هاشمی رفسنجانی پرداخت. در دوران جنگ تحمیلی و به ویژه در دو دوره ریاست جمهوری ایشان تا دوم خرداد که مسئولیت اجرایی کشور را پس از پایان جنگ تحمیلی بر عهده داشت با تاکید بر راهبرد توسعه اقتصادی و اعمال محدودیتهایی در فضای سیاسی کشور، زمینه‌های نارضایتی مردم فراهم شد. بطوریکه مردم در دوم خرداد سال ۷۶، با رای اعتراض خود به عملکرد گذشته، به آقای سید محمد خاتمی که در برنامه‌های خود بر توسعه سیاسی تاکید

داشت بیش از بیست میلیون رأی داد و برغم همه پیش‌بینی‌ها به ریاست جمهوری انتخاب شد. دستاوردهای دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی با گفتمان اصلاحات به تدریج نگاه آقای هاشمی را متحول ساخت و در دو دوره ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد و پیامدهای سوئی که سیاست‌های عوام‌گرایانه او در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در پی داشت، آقای هاشمی با عقلانیت سیاسی و مدارا از مطالبات بر حق مردم با تأکید بر اجرای اصول مغفول قانون اساسی به ویژه اصول فصل سوم و پنجم، در کنار ملت ایستاد. حمایت‌های آقای هاشمی در انتخابات سال ۱۳۸۸ از نامزد های جبهه اصلاحات موجب شد که حملات علیه او تشدید شود. اما او با ایستادگی و حمایت از مطالبات مردم و درکنار جبهه اصلاحات، نقش موثری، به رغم رد صلاحیت خود او، در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ و همچنین در دو انتخابات مهم اسفند سال ۱۳۹۴ در کنار ملت ایفا کرد و از برنامه‌های آقای روحانی، برغم فشارهایی که بر او و خانواده‌اش وارد شد، حمایت‌های بی‌دریغ بعمل آورد.

مردم قدرشناس ایران که از رشد و بلوغ سیاسی خوبی بهره‌مند شده‌اند از تحولات رفتاری و عملکردی و عقلانیت سیاسی آقای هاشمی استقبال کرده و با نگاه راهبردی، بجای کینه‌ورزی و به دل گرفتن برخی از مواضع و عملکردهای گذشته او، بر مواضع دو دهه اخیر ایشان تأکید ورزیده و این چنین باشکوه در مراسم تشییع جنازه او روز ۲۱ دیماه بلوغ جنبش اجتماعی ملت ایران را به نمایش گذاشتند، که مورد توجه بسیاری از رسانه‌های داخلی و خارجی قرار گرفت. عملکرد شایسته آقای هاشمی می‌تواند الگویی برای همه سیاست‌ورزان جامعه باشد تا با پیگیری مطالبات قانونی و بر حق مردم در کنار مردم قرار گیرند.

آقای هاشمی اگرچه عملکرد گذشته خود را نقد نکرد و ریشه برخی تصمیمات کلیدی در دو دهه اول انقلاب که قطعا خود او در جریان آن تصمیم‌سازی‌ها بوده است بازگو نکرد؛ اما کوشش کرد با اصلاح مواضع خود در دو دهه بعد و در کنار مردم قرار گرفتن عملاً گذشته خود را جبران کند.

خانم فائزه هاشمی در دوران زندان به یکی از هم‌بندان خود گفته بود که پدرم به نهضت آزادی ظلم کرده است و بایستی جبران کند و این اظهارات را در دیدار حضوری نیز با دکتر ابراهیم یزدی نیز مطرح کرده است. همچنین در شرایطی که دکتر یزدی آماده سفر به خارج از کشور برای معالجه ضروری خود بود و خبر آن در رسانه‌ها نیز منعکس شده بود آقای هاشمی برای دلجویی

از آقای دکتر یزدی (بخوانید نهضت آزادی ایران) آقای محمد هاشمی برادر خود را به عیادت دکتر یزدی می‌فرستد و کتاب خاطرات خود را با دست نوشته‌ای هدیه می‌کند؛ که همان موقع بازتاب رسانه‌ای گسترده‌ای پیدا کرد. بنابراین روند تحولات مواضع آقای هاشمی در چهاردهه بعد از انقلاب و استقبال مردم می‌تواند الگویی برای سایر مدیران و مسئولان باشد تا زمینه‌های وفاق و همدلی ملی در سطح جامعه فراهم شود و در شرایط بحران کنونی که از هر سو در منطقه در معرض مخاطره قرار داریم با عزم و وحدت ملی بتوانیم به وظائف اجتماعی و ملی خود عمل کنیم .

امید است درس‌ها و عبرت‌های زندگی سیاسی آقای هاشمی رفسنجانی و همچنین تقویت روحیه گذشت و در عین حال واقع بینی بتواند مورد توجه همگان قرار گیرد.

روحانی و مطالبات مردمی^۱

جامعه امروز ما در حالی که کمتر از سه ماه به پایان کار دولت یازدهم باقی مانده، سوالات و مطالبات برآورده نشده ای دارد و آقای دکتر حسن روحانی رئیس جمهور محترم می توانند در این فرصت اندک ضمن پاسخگویی شفاف و شجاعانه به برخی از این سوال ها، زمینه حضور قوی تر خود را در انتخابات پیش رو فراهم آورد.

محمد توسلی

اقتصاد و معیشت مردم

یکی از مهمترین سوالات مردم بی شک در خصوص مشکلات معیشتی آنهاست. پاسخ به این سوال از سوی دولت در این فرصت اندک از مبرم ترین فعالیت هایی ست که آقای روحانی و دیگر چهره های تاثیرگذار در حوزه اقتصاد کشور باید در جهت آن قدم بردارند. اکثریت قابل توجهی از جامعه ما امروز از مشکلات اقتصادی و معیشتی خود گله مندند چرا که انتظار داشتند در این سه سالی که از عمر دولت تدبیر و امید می گذرد، گرهی از مشکلات شان گشوده می شد. به نظر می رسد که آقای روحانی باید در این زمینه شفاف سازی کنند و به مردم بگویند که چرا با وجود تلاش ها و توفیقات ارزشمندی که در عرصه های داخلی و بین المللی داشته اند، هنوز مشکلات اقتصادی یکی از چالش های پیش روی مردم ایران است.

نگاهی به فعالیت های دولت در این مدت نشان می دهد که کلید رفع یا بهبود مشکلات اقتصادی همواره در گروی سرمایه گذاری داخلی و خارجی تعریف شده اما این که آمارهای مربوطه در این زمینه به کم بودن سرمایه گذاری ها اشاره می کند، نشان از آن دارد که در این زمینه هنوز چالش های اصلی برطرف نشده اند. به اعتقاد بنده، سرمایه گذاری در هر کشوری نیازمند «امنیت قضایی» ست و تا زمانی که این مهم در جامعه ما نهادینه نشود، سرمایه گذارها آمادگی لازم برای سرمایه گذاری نخواهند داشت و به تبع آن زمینه پاسخگویی اقتصاد به چالش های معیشتی مردم فراهم نمی شود.

امنیت قضایی سرمایه گذاری

تجربیات جهانی و بومی در زمینه سرمایه گذاری نشان از آن دارد که برای تامین امنیت سرمایه

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» (متن کامل) - ۱۳۹۵/۱۲/۱۶

گذاری نیازمند حاکمیت قانون و پایبندی به تعهدات بین المللی و برآورده سازی آزادی رسانه ها، فعالیت نهاد های مدنی، احزاب و جریان های سیاسی و به طور کلی رعایت حقوق شهروندی هستیم. خوشبختانه آقای روحانی در ماه های اخیر با مطرح کردن - هر چند دیر هنگام - منشور حقوق شهروندی، مقدمه چنین تحولی را فراهم کردند؛ اما باید منتظر بود و دید که این منشور تا چه حد شرایط عملیاتی شدن خواهد یافت. به نظر می رسد که ایشان و مشاوران همکار شان می دانند، توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی امکان پذیر نیست و در این زمینه، پیش نیازهای لازم مقدماتا باید مرتفع گردند تا مردم شاهد بروز نتایج آن باشند.

رفع حصر

موضوع دیگری که آقای روحانی در این روزها باید به فکر گفتگوی مردمی درباره اش باشد، بحث رفع حصر است. ایشان باید در قالب گزارشی صادقانه و صریح به مردم بگویند که چرا تلاش های دولت در این زمینه به نتیجه نرسیده و هنوز رفع حصر به عنوان یک مطالبه در میان رأی دهندگان ایشان وجود دارد.

فضای نامناسب دانشگاه ها

به نظر می رسد که با باز شدن باب چنین گفتگویی میان رئیس دولت و مردم، ارزیابی عملکرد وزرای کابینه هم یکی دیگر از بخش های شفاف سازی روحانی خواهد بود. اگر وزارت امور خارجه در عرصه بین المللی چنین دستاورد تاریخی و قابل ملاحظه ای داشته و اگر به عنوان نمونه، وزارت نفت توانسته از تجربیات وزیر پرسابقه خود، بهره ای این چنین ببرد، آقای روحانی باید به مردم توضیح دهد که چرا برخی از وزارتخانه ها عملکرد مناسبی در این سه سال و اندی نداشته اند. به عنوان نمونه به نظر این جانب و با تکیه بر تجربه دیرین گذشته ام، وزارت علوم و آموزش عالی یکی از آن وزارتخانه هایی ست که نتوانسته در این مدت به ماموریت ها و وظایف خود در راستای تعالی دانشگاه ها جامه عمل بپوشاند به طوری که امروز هم اساتید دانشگاه و هم دانشجویان از فضای موجود در دانشگاه ها در دو بعد علمی و دانشجویی راضی نیستند. به نظر بنده در این فضای بسته کنونی دانشگاه ها؛ رشد و تعالی شخصیت دانشجویان امکان پذیر نیست، و نمی توان مدیرانی توانمند برای اداره آینده کشور به جامعه تحویل داد و یکی از پیامدهای آن همچنان سالیانه باید ۱۸۰ هزار نفر از مستعدترین جوانان دانشجوی کشور را راهی کشورهای خارجی کنیم. این فرایند چالش بزرگی برای اجرایی شدن برنامه های توسعه کشور خواهد بود

و آقای روحانی نه فقط به عنوان رئیس جمهور دولت یازدهم بلکه به عنوان شخصی که در یک مقطع تاریخی مهم، اداره قوه مجریه کشور را بر عهده دارند باید به حال آن فکری اساسی کنند.

آیا روحانی رئیس جمهور آینده ایران خواهد بود؟^۱

اندیشه پویا: سال ۱۳۹۶، سال انتخابات است و دولت تدبیر و امید، در پایان چهارمین سال حکمرانی خود، در آستانه آزمونی دوباره قرار دارد. هنوز مشخص نیست آیا حسن روحانی که عملکردش به رأی بسیاری از صاحب نظران، و در قیاس با عملکرد هشت ساله رئیس جمهور پیشین، ثبات و عقلانیت در مدیریت کشور را تقویت کرده برای چهار سال دیگر نیز سکان هدایت کشور را به دست بگیرد. در بررسی کارنامه دولت در عرصه‌های مختلف سیاست، اقتصاد و فرهنگ، برخی ناظران از منظری بسنده‌گرایانه و با برشمردن موانع پیش روی دولت، کارنامه دولت را فراتر از حد انتظار ارزیابی می‌کنند و برخی دیگر با برشمردن ناکامی دولت در تحقق برخی وعده‌های سیاسی و اقتصادی، ارزیابی قابل قبولی از کارنامه دولت ندارند. اندیشه‌پویا با طراحی یک نظر خواهی با شرکت تحلیلگران سیاسی و اقتصادی، کارنامه دولت یازدهم و چشم‌انداز انتخابات پیش رو را به بررسی گذاشته است.

مهم‌ترین نقطه قوت و مهم‌ترین نقطه ضعف رییس جمهور چه بوده است؟

مهم‌ترین نقطه قوت رئیس جمهور بیش از سه دهه تجربه در عرصه‌های مختلف مدیریت کشور، انتخاب همکاران و مشاوران عموماً شایسته، شناخت چالش‌های موجود و داشتن نگاه راهبردی با تاکید بر قانون، برای رویارویی با این چالش‌هاست. بعلاوه، آشنائی با فرهنگ و دانش بشری که در دوران تحصیل خارج از کشور کسب کرده اند و همچنین آشنائی با فرهنگ حوزه و روحانیت و تعامل با آن‌ها، نقطه قوت دیگر ایشان است. موارد مذکور در برنامه‌های دولت و اظهارنظرهای شجاعانه و شفاف در خصوص برخی از مبرمترین چالش‌های کنونی کشور در زمینه مسائل سیاست خارجی و داخلی چون برجام و ریشه‌های چالش‌های اقتصادی و نهادهائی که در امر قاچاق کالا دست دارند، بسیار برجسته است.

شاید مهم‌ترین نقطه ضعف رئیس جمهور تأثیرات باقیمانده از خصلت‌های فرهنگی حوزه در زمینه مدیریت و کار جمعی با همکاران خود و ارتباط با مردم است. در این زمینه میتوان ضعف رسانه‌ای و آگاهی‌رسانی در خصوص مشکلات به مردم را مورد تاکید قرار داد. بعلاوه، تعهداتی که رئیس جمهور در برنامه‌های انتخاباتی خود در زمینه رفع موانع توسعه سیاسی و آزادی‌های اساسی مردم مطابق قانون اساسی مطرح کردند، هنوز محقق نشده است. هر چند محدودیت‌ها

^۱ پاسخ محمد توسلی به سوالات ماهنامه «اندیشه پویا» - شماره چهل و یکم - ویژه نوزدهم ۱۳۹۶

نسبت به دولت گذشته به مراتب کمتر شده و مردم راحت تر نفس می کشند اما تا شرایط مورد انتظار فاصله زیادی است که امید است طی شود.

قوی ترین چهره در دولت روحانی چه کسی بوده است؟

قوی ترین چهره دولت روحانی آقای محمد جواد ظریف است که با کار کارشناسی و فشرده با تیم همراه خود توانستند با واقع بینی و در راستای منافع ملی اقدام تاریخی برجام و مذاکره با شش کشور بزرگ جهانی را به سر انجام برسانند و مخاطرات تداوم تحریم ها را از سر ملت ایران دور کنند و زمینه های رفع مشکلات اقتصادی فراهم شود. البته اگر بخواهیم در عرصه سیاست داخلی قوی ترین وزیر را هم معرفی کنیم قطعاً بایستی از مهندس بیژن زنگنه وزیر نفت دولت روحانی نام ببریم که نقش مهمی در ساماندهی و مدیریت صنایع نفت و گاز که به لحاظ اقتصادی حساس و مهم هستند، ایفا کرده اند.

ضعیف ترین چهره در دولت روحانی چه کسی بوده است؟

با توجه به این که گزارش عملکرد بقیه وزارت خانه ها بطور شفاف ارائه نشده است، اظهار نظر روشن و شفاف در این خصوص مقدور نیست. اما شاید عملکرد آقای دکتر فرهادی که در شرایط خاصی پس از برکناری آقای دکتر فرجی دانا، انتخاب شدند و شرایطی که امروز در دانشگاه ها حاکم است به توان دست کم ایشان را به عنوان چهره ضعیف دولت قلمداد کرد.

آیا با پیروزی ترامپ، روحانی همچنان می تواند با کارت دیپلماسی، در پیش برد برنامه سیاسی خود بازی کند؟

بله، اتفاقاً دیپلماسی در شرایط بحرانی کنونی و شرایط جدیدی که در دوران ترامپ در آمریکا آغاز شده بسیار حساس تر و ضروری تر از دوران قبل است. زیرا باید بتوانند با استفاده از فرصت هایی که در منطقه و در سطح جهانی وجود دارد؛ تهدید های مطرح را مدیریت کنند تا تامین امنیت و منافع ملی امکان پذیر شود.

به جز برجام، مهمترین دستاورد دولت روحانی در چهار سال گذشته چه بوده است؟

تامین امنیت، آرامش، شفافیت و امید بیشتر در فضای داخلی کشور نسبت به دولت گذشته و همچنین کاهش تورم و افزایش رشد اقتصادی از دستاوردهای مهم دولت بوده است. البته با توجه به هزینه های سنگینی که در دو دوره دولت گذشته در عرصه های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر جامعه ما تحمیل شده بازسازی این عرصه ها به ویژه با مقاومت هایی که

وجود دارد، کار ساده ای نبوده است.

شما چه نمره‌ای به کارنامه چهارساله روحانی می‌دهید؟

با توجه به واقعیت‌های موجود عملکرد دولت روحانی را می‌توان خوب ارزیابی کرد و نمره قبولی داد.

آیا قدرت بسیج‌کنندگی روحانی و رای او کاهش پیدا کرده‌است؟

باتوجه به شرایط داخلی و جهانی و منافع ملی، اکثریت قابل توجهی از مردم از دولت روحانی حمایت خواهند کرد و میزان رای او کاهش پیدا نخواهد کرد.

اصلی‌ترین چالش روحانی در انتخابات پیش‌رو چیست؟

چالش اصلی روحانی حفظ هماهنگی و تعامل با جبهه اصلاحات و احتمال رد صلاحیت او به هر علت قابل ذکر است.

اصلی‌ترین رقیب روحانی در انتخابات آینده چه کسی می‌تواند باشد؟

اگر مشکلی به لحاظ تایید صلاحیت به وجود نیاید و انسجام جبهه اصلاحات حفظ شود؛ به نظر نمی‌رسد از طرف نامزد های مطرح جبهه محافظه کاران (اصولگرایان) چون قالیباف چالش جدی وجود داشته باشد. البته اگر از جبهه مردمی انقلاب کسی با شعار عدالت محور و با رفتارهای پوپولیستی مانند احمدی نژاد کاندید شود می‌تواند تبدیل به رقیب جدی روحانی در انتخابات گردد.

به نظرتان روحانی رئیس‌جمهور آینده ایران خواهد بود؟

با توجه به تجربه دو دوره ای بودن انتخابات گذشته ریاست جمهوری و شرایط داخلی و جهانی و مخاطرات حضور رئیس‌جمهور جدید برای تضمین تامین مصالح و منافع ملی، آقای روحانی رئیس‌جمهور دوره بعد خواهند بود. آنچه مهمتر است میزان رأی و حمایت مردمی از ایشان در این انتخابات است.

بهترین گزینه در راستای مصالح ملی، «تداوم» است^۱

اگر ما به‌عنوان یک شهروند ایرانی به دنبال توسعه همه‌جانبه و پایدار جامعه خود هستیم که البته هستیم؛ تعالیم پاک پیامبران و تجربه بشری نشان داده است که پیش‌نیاز این توسعه؛ آزادی، دموکراسی و حاکمیت ملت است؛ به‌طوری‌که مردم اختیار و حق تعیین سرنوشت خود را در اداره امور شهرها و کشورشان داشته باشند. در جوامعی چون ایران دستیابی به یک جامعه دموکراتیک و حکومت از پایین، نیازمندی فرایند طولانی یادگیری و تحول فرهنگی - اجتماعی است. این فرایند خوشبختانه در طول صد سال گذشته به‌ویژه بعد از انقلاب اسلامی ۵۷، با فرازونشیب‌های زیاد طی شده و جامعه امروز بارها نشان داده است که با برخورداری از آگاهی و هوشمندی بالا و واقع‌بینی، با وجود محدودیت‌ها و موانع جدی، از فرصت هر انتخابات برای تقویت این فرایند یادگیری و گذار به دموکراسی استفاده کرده‌اند.

دو انتخابات مهم شوراها و ریاست‌جمهوری پیش‌رو در حالی برگزار می‌شود که کشور علاوه بر محدودیت‌ها و مشکلات داخلی، در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز با چالش‌های جدی روبه‌رو است. در چنین شرایط حساس و مناقشه‌برانگیزی، حضور و مشارکت گسترده مردم در انتخابات و انتخاب بهترین گزینه‌های ممکن می‌تواند منافع و امنیت ملی ایران را تضمین کند.

درخصوص انتخابات شوراها که با ارزیابی و دستاوردهای تجربه چهار دوره گذشته، در این مرحله با استقبال بیشتر مردم روبه‌رو شده است، جا دارد به تفصیل بیشتر و با توجه به اصول قانون اساسی، جداگانه و در نوشتاری مستقل، به آن پرداخته شود. در اینجا صرفاً درخصوص انتخابات ریاست‌جمهوری به اختصار، با توجه به نامزدهایی که تاکنون مطرح شده‌اند و چالش‌هایی که دولت آقای حسن روحانی با آنها روبه‌رو بوده و برنامه‌ریزی‌هایی که برای رفع مشکلات اقتصادی و تنظیم مناسبات سیاست خارجی صورت گرفته است، به نظر راقم این سطور بهترین گزینه در راستای منافع و مصالح ملی، تداوم دولت آقای روحانی است؛ تا دولت تدبیر و امید بتواند با پاسخ‌گویی شفاف و تقویت مواضع دولت و همکاران خود، به‌ویژه در حوزه مناسبات داخلی کشور و هماهنگی با مجلس، به مطالبات مردم، به‌ویژه حقوق شهروندی، تأمین معیشت مردم و امنیت ملی جامه عمل بپوشاند.

^۱ یادداشت محمد توسلی در روزنامه «شرق» - ۱۳۹۶/۱/۲۶

پیچیدگی‌هایی بر سر راه برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دیده می‌شود که با ورود کاندیداهایی نظیر احمدی‌نژاد بر شدت آن افزوده شده است. نهی رهبری از دوقطبی شدن انتخابات در همین راستا بود که البته به نظر می‌رسد این دغدغه مورد عنایت محافظه‌کاران و مدعیان اصولگرایی قرار نگرفت. اجماع طیف‌های گسترده اصلاح‌طلبان بر معرفی کاندیدای واحد - دکتر روحانی - و احتراز از هر نوع عملکرد و تصمیمی که آرای طرفداران اصلاحات را پراکنده و متشت کند، می‌تواند در راستای اثرگذاری بیشتر آرا و تقویت جبهه مردمی در برابر پوپولیسم سودمند باشد.

نهضت آزادی، رویکردها و تحولات (از آغاز تا انقلاب اسلامی)^۱

به عنوان اولین سوال؛ نحوه آشنایی و ورود شما به نهضت چگونه بود؟

من ورودی سال ۱۳۳۶ دانشکده فنی دانشگاه تهران هستم؛ با توجه به این که در دوران قبل از دانشگاه با زبان عربی و قرآن آشنا بوده و در خانواده ای مذهبی تربیت یافته بودم، به عضویت انجمن های اسلامی دانشجویان درآمدم و از همان سال با مهندس بازرگان آشنا شدم؛ همچنین شب های جمعه در مسجد هدایت از تفسیر قرآن مرحوم طالقانی بهره می بردم و در طول ۴ سال دوره کارشناسی ارشد دانشکده فنی، خصوصاً سال های ۳۹-۴۰ که اوج فعالیت های دانشجویی و فضای باز سیاسی بود، با این حوزه ها ارتباط داشتم. پس از تشکیل جبهه ملی دوم در همین ایام، به عضویت آن درآمدم.

در شرایط خاص سال های ۳۹-۴۰، مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آیت الله طالقانی که، از شهریور سال ۱۳۲۰ تلاش های فرهنگی اجتماعی خودشان را آغاز و زیرساخت های فرهنگی و اجتماعی را آماده کرده بودند و در دوران ۲۸ ماهه حکومت دکتر مصدق نیز طرفدار وی بوده و پس از کودتای ۲۸ مرداد نقش کلیدی در نهضت مقاومت ملی داشتند، با برخی از سیاست های جبهه ملی دوم موافق نبودند و آن ها را در راستای منافع ملی نمی دیدند؛ لذا تصمیم بر این گرفتند تا یک سازمان سیاسی برای تحقق برنامه های راهبردی خود تاسیس کنند تا در آن فعالان سیاسی مسلمان هویت اجتماعی پیدا کنند؛ افرادی که هم سابقه مبارزه سیاسی داشتند و هم عمدتاً از اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان بودند و در گذشته فعالیت کرده بودند و حال که پزشکی یا مهندس شده بودند می خواستند در یک نهاد سیاسی حضور داشته باشند.

دلایل تاسیس نهضت در سال ۱۳۴۰ :

برخی از کادرهای جبهه ملی دوم مسلمان بودند اما هویت تشکیلاتی نداشتند؛ یکی از اهداف و دلایل، هویت تشکیلاتی بخشیدن به این جریان مسلمان شامل دانشگاه و بازار بود. دلیل بعدی این بود که کادرهای نهضت مقاومت ملی تحلیل شان این بود که مشکل اصلی ما شاه، دربار و در یک کلام استبداد است؛ زمانی که دکتر امینی نخست وزیر شده بود، جبهه ملی بیشتر حملاتش علیه امینی بود اما نهضت معتقد بود مشکل ما امینی نیست زیرا او در مقابل شاه

^۱ مصاحبه محمد توسلی با علی مرجانی - ۱۳۹۶/۱/۲۶

ایستاده و حداقل این است که اگر به او کمک نمیکنیم، چوب لای چرخش نگذاریم.

دلایل این چینی سبب تشکیل نهضت در سال ۱۳۴۰ شد.

مرامنامه نهضت به صورت روشن به چند محور پرداخته است؛

اول: تاکید بر مبانی و ارزش های اسلامی

دوم: تاکید بر منافع ملی، قانون اساسی و مبارزه قانونی

سوم: تاکید بر اعلامیه جهانی حقوق بشر.

قابل توجه این که: نهضت آزادی ایران اولین سازمان سیاسی است که اعلامیه جهانی حقوق

بشر را جزء مرامنامه خود آورده است. من در سال ۴۰ فارغ التحصیل شدم و در مهرماه ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم؛ برای دکتری رشته حمل و نقل و ترافیک از آلمان پذیرش گرفتم؛ در همین فاصله آقای بنی صدر که مسئول کمیته دانشجویی جبهه ملی در دانشگاه تهران بود، من را برای شرکت در کنگره کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی خارج از کشور معرفی کرد؛ آذرماه سال ۴۱ بود که به عنوان نماینده دانشگاه تهران در کنگره کنفدراسیون در شهر لوزان سوئیس شرکت کردم.

بعد از آن انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا را پایه گذاری کردم؛ آن روزها کلید اولش

را زدم و تقریباً در سال ۴۴ این فعالیت به ثمر نشست.

پس از تغییر ضوابط تحصیلی آلمان برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم و در دانشگاه ایلینوی، مستر را در رشته راه و ترافیک گرفتم. در آنجا انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا تشکیل شده بود و من در آن فعال بودم. جبهه ملی نیز در آمریکا تشکیل شده بود و من در آن نیز فعالیت می کردم. سپس همراه با دکتر یزدی و دکتر چمران برای آموزش های مسلحانه به مصر رفتیم و پس از آن من در خاورمیانه حضور داشتم.

پس شما همراه دکتر چمران بودید؟

بله در مصر (با ایشان) بودیم. پس از گذراندن آموزش ها محل ماموریتم در بغداد بود. و اتفاقاً بعد از دو هفته آقای خمینی از ترکیه به آنجا آمدند و از ایشان استقبال کردیم و حدود شش ماهی من در کنار آقای خمینی بودم. بعد آن پروژه متوقف شد و من برای ادامه تحصیل به آلمان بازگشتم؛ دو سال آنجا بودم و سال ۴۶ به ایران آمدم تا پایان نامه ام را برای طرح جامع حمل و نقل و ترافیک شهر تهران تهیه کنم. ممنوع الخروج و ممنوع الاستخدام شدم و در سطح مدیریت

مهندس مشاور بخش خصوصی در ایران کارکردم تا سال ۵۷ که انقلاب شد. در این مدت، در داخل، در انجمن اسلامی مهندسين و از سال ۵۴ تا ۵۷ در فعاليت های سياسی و مدیریت انقلاب مشغول بودم؛ مسئول تبليغات ستاد های راهپيمايي تاسوعا و عاشورا، و ستاد استقبال از امام قبل از پیروزی انقلاب بودم و بعد از پیروزی انقلاب هم تهیه اولین پیش نویس گارد ملی که به سپاه پاسداران تبدیل شد را تهیه کردم و از ۷ اسفند به مدت حدود دو سال شهردار تهران بودم.

پس از آن در طول دهه های ۶۰، ۷۰، ۸۰ و دهه کنونی در نهضت آزادی فعال بودم؛ ابتدا عضو و رئیس هیئت اجرایی و در دوره سال هایی نیز (تا هم اکنون) عضو و رئیس دفتر سياسی و عضو شورای مرکزی بوده ام.

از سال آذر ماه ۸۸ ما را البته خلاف قانون ممنوع فعالیت کردند اما ما برای آن که چوب لای چرخ نگذاریم، از اواخر ۸۸ نتوانستیم به مشی رسمی ادامه بدهیم اما به صورت مصاحبه، یادداشت و ارتباط با نشریات، به طور مداوم سعی کرده ایم به وظیفه خودمان عمل کنیم.

چه چیزی دقیقا به عنوان جامعه آرمانی (مدینه فاضله) در مبارزات مد نظر نهضت بود؟
دو محور را من برای شما برجسته میکنم؛ از شهریور ۱۳۲۰ که مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی فعالیت خود را آغاز کردند، برخلاف دو جریان مارکسیست و ملی، مشکل ما را در دو مولفه می دانستند که در آراء مهندس بازرگان مشهود است؛ یک- اصلاح پیرایه ها و خرافات مذهبی که ما را از سرچشمه زلال وحی دور کرده است از طریق بازگشت به قرآن. دو- فرهنگ ۲۵۰۰ ساله استبدادی که فرهنگ عمومی ما را همچون سم فراگرفته است.

در دو دهه ۲۰ و ۳۰، فعالیت مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی، در برخورد با این دو مولفه است. اساسا وجه تسمیه نهضت "آزادی" برای این است که آزادی را کلید رهایی از استبداد می دانستند.

نهضت چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، تلاش کرده بر حفاظت از اصول و ارزش هایی که مطالبه ملت در مشروطه، نهضت ملی کردن نفت و انقلاب اسلامی بوده است، پاسداری کند. اصول و ارزش هایی که به وضوح در قانون اساسی آمده؛ و در این راه سعی شده بر وظیفه ای که وظیفه اصلی همه پیامبران بوده است (آگاهی بخشی) همت گمارد.

این گفتمان به تدریجی عمل کردن، عدم خشونت و فعالیت در چارچوب قانون معتقد است؛

چیزی که بعدها می بینیم در جامعه ما به مرور در حال گسترش است؛ مگر دوم خرداد و گفتمان آقای خاتمی چیزی جز اینها بود؟ مگر گفتمان آقای روحانی چیزی جز اینهاست؟ حالا نهضت فعالیت نکند! مهم این است که این گفتمان رشد و نمو پیدا کند. بزرگان نهضت با تشکیل متاع (مکتب تربیتی، اجتماعی، عملی) سعی در ایجاد نهادهایی کردند که با کار جمعی، روحیه استبدادی و خودرایی از افراد به تدریج زدوده شود. (متاع سلسله جلساتی داشت که آخرین آن همان بود که مرحوم شهید مطهری پس از بیرون آمدن از جلسه منزل مهندس سبحانی به شهادت رسید)

نهضت به لحاظ بنیادهای فکری و متفکران اصلی شامل چه افراد و تفکراتی است؟ مهندس بازرگان، آقای دکتر سبحانی و مرحوم طالقانی، فعالیت های خود را از سال ۲۰ آغاز کرده بودند؛ در جریان نهضت مقاومت ملی کادرسازی هایی انجام می گیرد که پایه های آن در انجمن های اسلامی است و بخش قابل توجهی از آنها عضو نهضت شدند؛ کادرهایی که در این بستر ساخته شدند، خود توسعه دهنده این گفتمان و تفکرات بودند. دکتر چمران، دکتر غلامعباس توسلی، مهندس هاشم صباغیان، مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر علی شریعتی و دیگران، هرکدام بسط دهنده این گفتمان بودند و هستند.

تفاوت های جبهه ملی دوم نسبت به نهضت چیست؟

جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ با پیگیری کادر های نهضت مقاومت ملی تشکیل شد و البته سران نهضت آزادی نیز ابتدا از اعضای شورای مرکزی آن بودند.

جبهه ملی به دنبال این بودند که در راستای منافع ملی، زمینه های پیشرفتی که در غرب بود را در ایران نیز پیاده کنند. جبهه ملی دوم یک جریان ملی است و نگاه ملی و خدمت و توسعه به ایران دارد که البته در این نگاه مبارزه با استعمار هم هست. اما جریان روشنفکران دینی که از شهریور سال ۲۰ آغاز شده، علاوه بر نگاه ملی، نگاه دینی نیز دارد؛ چرا؟ شما ممکن است نگاه و باور دینی نداشته باشید (که البته مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی داشتند) اما به صورت جامعه شناختی که بخواهیم بنگریم، اگر به دنبال توسعه و تحول هستیم، باید بر اساس فرهنگ بومی خود اقدام کنیم. بر این اساس باید خرافات مذهبی را بزدا کنیم و زمینه های توسعه فرهنگی و اجتماعی را که پیش نیاز توسعه پایدار است. جبهه ملی هنوز هم با همان نگاه سابق خود حضور اجتماعی دارند.

نهضت گویا به دو بخش خارجی و داخلی تقسیم می شده است؛ ارتباط این دو بخش چگونه بوده است؟

حدود سال ۴۱ نهضت آزادی خارج کشور نیز تشکیل شد؛ این هسته هماهنگ با بخش داخلی بوده است اما چون فضای ایرانیان در خارج از کشور بیشتر تحت تاثیر افکار حزب توده و مارکسیست ها بودند، نهضت نمی توانست فعالیت مفیدی بدون بستر سازی فرهنگی و اجتماعی انجام دهد؛ بنابراین سعی کردند با پایه گذاری انجمن های اسلامی دانشجویی خارج از کشور شرایط لازم برای فعالیت سیاسی نهضت فراهم شد.

نهضت آزادی خارج از کشور عملاً از سال ۱۳۵۱ با انتشار نشریه پیام مجاهد به عنوان ارگان خود به فعالیت می پردازد. بعد از سال ۴۱ و پانزده خرداد که فضای داخل به خفقان منجر شد، دوستان ما در خارج پرچم مبارزه را به دست گرفتند. تمام این فعالیت ها در تعامل و هماهنگی با داخل کشور بوده است؛ بنابراین مجموعه داخل و خارج همیشه هماهنگ و مکمل هم بودند. از سال ۴۲ که نهضت اسلامی آغاز شد، رابطه نهضت آزادی با آن چگونه است؟

سوال خوبی است؛ بهتر است از سال ۴۱ آن را بررسی کنیم؛ پس از اعتراض آقای خمینی و برخی دیگر از مراجع به اقدامات شاه و دربار در زمینه لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی؛ درخصوص آزادی زنان در انتخابات، سوگند به کتاب آسمانی و... نهضت آزادی و سران آن دیدارهایی با مراجع در قم داشتند و در این ارتباط بیانیه هایی در این خصوص منتشر کردند که در اسناد تاریخی آمده است. محور بحث تاکید بر این واقعیت بود که مشکل کشور آزادی زنان نیست زیرا مردان هم از آزادی برخوردار نیستند.. سوابق تاریخی نشان می دهند که جریان روشنفکری دینی با حوزه همواره تعامل مثبت و تعالی بخش داشته است و همواره سبب تکمیل و تعالی یکدیگر بوده اند.

پس از ۱۵ خرداد، سران نهضت از داخل زندان بیانیه می دهند و کشتار و خشونت رژیم شاه را محکوم می کنند. (در حالی که سران جبهه ملی سکوت کردند). این تعامل از آن روز ادامه داشت؛ نمونه دیگر این تعامل ارتباط مرحوم مطهری با انجمن های اسلامی و سران نهضت آزادی و تعامل و تبادل نظرهای مستمر است؛ اکثر آثار شهید مطهری سخنرانی های ایشان در جلسات انجمن های اسلامی بوده است. نمونه دیگر این تعامل همکاری نزدیک آقایان بهشتی و خاتمی با انجمن های اسلامی دانشجویان خارج از کشور. است که تا انقلاب ادامه داشت.

این تعامل در ارتباط دوستان ما با شخص آقای خمینی در دوران تبعید نیز کاملاً برجسته است؛ در مسئله اخراج ایشان از عراق نیز همین تعامل مثبت سبب شد که با راهنمایی دکتر یزدی ایشان به جای سوریه به پاریس بروند و در تریبون جهانی پیام انقلاب و مطالبات تاریخی ملت ایران را منعکس کنند.

این تعامل تعالی بخش موجب شد تا روحانیت به عرصه عمومی وارد شود و این تلاش تا ابتدای انقلاب مثمر ثمر بود. در انقلاب همه بودند؛ روحانیت بسیج توده ها را شکل می داد و روشنفکران دینی بیشتر نقش مدیریتی و آگاهی بخشی داشتند. این دو نیرو در کنار هم توانستند به روند پیروزی انقلاب شکل دهند؛ اما این که روحانیت بعد از انقلاب با نهضت آزادی چگونه عمل کرده است، مبحث دیگری است که می توان به موقع به آن پرداخت.

نمایه

آیت، حسن، ۱۵۳	برومند، بهروز، ۹۸
احمدی نژاد، محمود، ۷۸، ۹۸، ۲۲۲، ۲۳۶،	بقایی، مظفر، ۲۳۳، ۳۱۸،
۳۴۲، ۳۰۹، ۲۸۴، ۲۶۲	بنی اسدی، محمدحسین، ۱۷۴
اصغرزاده، ابراهیم، ۱۳۴، ۳۵۹	بنی صدر، ابوالحسن، ۷۰، ۲۴۴، ۲۷۴، ۴۶۲
امینی، علی، ۹۸، ۴۶۲	بهشتی، محمد، ۱۰، ۱۳۴، ۲۶۲
اکرمی، کاظم، ۳۴۴	پهلوی، محمدرضا، ۹۸، ۲۱۵
بازرگان، عبدالعلی، ۱۵۳، ۱۷۸، ۲۸۴	پیمان، حبیب الله، ۳۹۸
بازرگان، مهدی، ۲، ۱۰، ۹۸، ۱۳۴، ۱۵۳،	تاجزاده، مصطفی، ۴۳۸
۱۷۴، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۵۳،	ترکمان، محمد، ۱۷۸
۲۸۴، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۸۱، ۳۹۵،	جعفری، محمد مهدی، ۳۴۴
۴۳۰، ۴۳۸، ۴۶۲	جلایی پور، محمدرضا، ۳۹۸
بختیار، شاپور، ۲، ۱۰	چمران، مصطفی، ۷۰، ۴۶۲
بدیع زادگان، اصغر، ۱۰	حیبی، حسن، ۱۷۴
بدیع زادگان، اکبر، ۱۷۸	حقیقت شناس، تراب، ۳۴۴

خاتمی، محمد، ۴۹، ۷۸، ۱۲۷، ۴۳۶	طالقانی، محمود، ۱۲۴، ۱۵۳، ۲۱۵، ۲۲۴،
خامنه‌ای، علی، ۷۸، ۲۳۶	۳۲۷، ۳۳۲، ۳۸۱، ۳۴۴، ۴۶۲
خمینی، احمد، ۱۳۴، ۳۲۷	ظریف، محمدجواد، ۹۰، ۹۲، ۲۳۶، ۴۵۷
خمینی، روح‌الله، ۲، ۱۰، ۹۸، ۱۳۴، ۱۵۳،	عارف، محمدرضا، ۲۵۹، ۲۹۹،
۱۶۸، ۲۱۵، ۳۰۶، ۳۵۹، ۴۳۸،	عسگراولادی، حبیب‌الله، ۷۸،
۴۶۲	فاطمی، حسین، ۱۰، ۹۸، ۳۱۶، ۳۶۷
ربانی شیرازی، عبدالرحیم، ۲۲۹، ۴۲۰	فراستخواه، مقصود، ۱۷۸
رجایی، علیرضا، ۲۶۲	فروهر، داریوش، ۲۲۴، ۲۲۹
روحانی، حسن، ۴۳، ۵۲، ۷۸، ۹۰، ۹۲، ۱۲۲،	قطب‌زاده، صادق، ۷۰، ۱۳۴
۲۲۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۶۲،	کاشانی، ابوالقاسم، ۹۸، ۲۳۳، ۳۱۶، ۳۱۸،
۲۹۹، ۳۰۹، ۳۹۸، ۴۵۴، ۴۵۷،	کتیرایی، مصطفی، ۴۳۰
۴۶۰	کریاسچی، غلامحسین، ۷۸
سحابی، عزت‌الله، ۲، ۶۶، ۲۱۵، ۲۹۶، ۳۹۱،	کروبی، مهدی، ۵۴، ۲۶۲
۴۶۲، ۴۲۰	کشاورز، کریم، ۲۱۵
سحابی، هاله، ۶۶، ۲۹۶، ۳۹۱	کیانوری، نورالدین، ۹۸
سحابی، یدالله، ۴۹، ۵۴، ۲۱۵، ۲۹۶، ۳۸۱،	لاریجانی، علی، ۲۵۹، ۲۹۹
۴۶۲	لشنی، نصرالله، ۱۷۸
شجریان، محمدرضا، ۳۴۲	مرتضوی، سعید، ۳۳۶
شریعتمداری، کاظم، ۱۰	مصدق، محمد، ۱۰، ۴۰، ۶۴، ۹۸، ۲۳۳،
شریعتی، علی، ۱۲۷، ۱۷۸، ۲۴۴، ۲۷۴، ۳۳۷،	۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۶۷
شوکت، حمید، ۳۳۷	مطهری، علی، ۲۵۳
صابر، هدی، ۳۹۱	مطهری، مرتضی، ۱۷۸، ۳۴۴، ۳۸۱، ۴۶۲
صالح، الهیار، ۲۳۳	مظفر، محمدجواد، ۱۷۸
صباغیان، هاشم، ۱۷۴	مکی، حسین، ۲۳۳، ۳۱۸
صدر حاج‌سیدجواد، احمد، ۱۰، ۲۲۴،	منتجب‌نیا، رسول، ۲۶۲
صدر، موسی، ۷۰	منتظری، حسینعلی، ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۸۴

- موسوی اردبیلی، عبدالکریم، ۱۳۴
موسوی خویینی‌ها، محمد، ۱۳۴
مهدوی کنی، محمدرضا، ۳۳۷
میثمی، لطف‌الله، ۱۰، ۳۶۴
نبوی، بهزاد، ۱۳۴
نیکخواه، پرویز، ۲۷۴، ۳۳۷
هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۲۲۲، ۲۲۹، ۳۹۳،
۴۲۰، ۴۵۰
هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۲۶۲
یزدی، ابراهیم، ۷۰، ۱۳۴
یزدی، محمد، ۲۶۲

Vol. 5

**Collection of articles by Mohammad
Tavassoli**

Political, cultural and social issues

Sec. 4
From 2015 to 2017